

## فهرست مطالب

شماره صفحه

الف - پ

پیش گفتار

۱ کتاب اول خدا در مقابل تاریخ و تمدنهای باستانی

بخش اول دین در دورانه‌های ماقبل تاریخ ۱۲ - ۲  
 بخش دوم دین در تمدنهای باستانی ۵۶ - ۱۳  
 خدایان مرده و فراموش شده

۵۷ کتاب دوم دین در هندوستان و جنوب و شرق آسیا

بخش اول دین در هندوستان ۱۲۳ - ۵۸  
 بخش دوم دین در چین و ژاپون ۱۵۸ - ۱۲۴

۱۵۹ کتاب سوم دین در خاورمیانه

بخش اول زرتشت و مزدیسنا ۱۹۱ - ۱۶۰  
 بخش دوم موسی و دین یهود ۳۴۹ - ۱۹۲  
 بخش سوم عیسی و مسیحیت ۴۳۹ - ۳۵۰  
 بخش چهارم محمد و اسلام ۶۰۲ - ۴۴۰  
 بخش پنجم بهائیکری ۶۲۱ - ۶۰۳  
 بخش ششم پایان و نتیجه ۶۳۸ - ۶۲۲

## پیشگفتار

بشر طی قرون متعسادی، نه تنها بر سایر حیوانات روی زمین برتری خود را به ثبوت رساند، بلکه طبیعت و جلوه های گوناگون آن را نیز مفهومی خود کرد. به اختراعات و اکتشافات شگرفی نائل آمد. ذرات اتم را شکافت و بر روی کره ماه که اجداد او روزگاری دراز آن را خدای خود می پنداشتند، قدم نهاد. بی شک آنچه از ترقیبات این «انسان عاقل» قرن بیستم دیده می شود، تنها مقدمه ای است بر پیشرفت ها و اکتشافات بزرگتری که در آینده به آن ها دست خواهد یافت. ولی علیرغم همه ترقیبات علمی و فنی و دست آوردهای فلسفی در حل بسیاری از مبهمات و چند و چون زندگی، بشر هنوز در زمینه اعتقادات دینی و باورهای ماوراءالطبیعه، به ساده دلی اجداد خود که هزاران سال قبل در جنگل ها و غارها زندگی می کردند، باقی مانده است. بشر اولیه از رابطه علت و معلول آگاه نبود. در رنج از گرما و سرما، سوزش آفتاب و گرسنگی و بیماری، تکیه گاهی می جست. با صفر ابتدائی خود، از هرچه در مخیله او می گذشت خدائی می ساخت و در برابر آنچه خود ساخته بود به زانو درمی آمد. از گناهان خود طلب عفو می نمود و برای سلامتی و ازدیاد محصول، قربانی ها تقدیم آن می کرد.

گذشت قرن ها دراصل وجوه این پندار تمهید محسوس نمانده است. خدایان ساخته تصویر بشر، اشکال و اسامی گوناگون به خود گرفته اند. مخلوده عمل آن ها به تدریج وسعت یافته ربه هیئت قادر متعال و مقدر کننده سرنوشت افراد بشر در آمده اند. ولی ماهیت و جوهر اصلی خدای ساخته اندیشه و دست انسان، به همان صورت نخستین باقی مانده است. بسیاری از معتقدات مردمی که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی زندگی می کنند بر پایه باورهای دینی و سنت های کهن مذهبی و احساسات تند و آتشینی بنا شده است که از اجداد ما به ارث باقی مانده و با منطق و عقل فرسنگ ها فاصله دارد.

بشر از نظر معتقدات دینی، هنوز در عصر معجزات زندگی می‌کند. باور این مطلب که خسوف و کسوف از معجزات الهی است و با مردم عادی نمود، به مجازات گناهانی که مرتکب شده بودند، به امر خدا یک شبه از صحنه گیتی محو شدند و بسیاری دیگر از این قبیل، هنوز پایه اعتقادی دینی غالب مردم جهان ما را تشکیل می‌دهد. آنچه مانع بیداری مردم و تفکر و تعقل در ارزیابی معتقدات متعصبانه دینی و مذهبی است، در درجه اول حضور دائمی باورهای موروثی در کلیه تشوین زندگی بشر است. از اولین سخنانی که مادران به نوزادان خود می‌آموزند، تا آخرین جملاتی که بر جنازه آنان تلقین می‌شود، از نخستین درس‌هایی که اطفال در دبستان‌ها فرا می‌گیرند تا نمایشات و فیلم‌های تلویزیونی، امواج ماهواره‌ای و حتی عبادت گاهگاهی که به عنوان آثار تاریخی دراهام تعطیل و مسافرت‌ها از آن‌ها بازدهد می‌شود، همه و همه اثر تلقینی خلسه‌آور و مخدر تدریجی خود را بر لویای دماغی و ضمیر باطن شخص بالی می‌گذارند و جهت اعتقادی او را تنها به یک سوی منحرف می‌نمایند.

آنچه این دستگاه‌های تلقینی دینی را در طول عمر تقویت و تغذیه می‌نماید و آتش معاشرت همیشه فرزندان نکه می‌دارد، کوشش بی‌حسب‌دین داران دین و متولیان مذهبی است که منافع اقتصادی و دنیائی خود را در سکون معتقدات دینی و اشاعه باورهای خرافی می‌دانند و آخرین توانائی خود را در پایداری و زنده نگه داشتن آن به کار می‌برند.

هدف از نوشتن این کتاب، طرح یکی از پیچیده‌ترین مسائل حیاتی و تاریخی بشر به طور همگانی، و یافتن پاسخی منطقی به سئوالی است که تمام افراد بشر در طول عمر خود به آن می‌اندیشند و آن راجع به چیست می‌کنند. بگذارید تا عقاید و نظرات مختلف مردم آزادانه گفته شود تا در پرتو جرعه‌ها و درخشش‌های حاصل از تصادم عقاید و اندیشه‌ها، جوهر حقیقت پدیدار شود. بیایید تا با بازکردن پنجره‌های بسته، راه را برای ورود هوای تازه علمی و اندیشه‌های ناسفته به درون این محوطه مسدود، که به شدت بوی کهنگی به خود گرفته است، هموار کنیم. افکار نو با معتقدات کهنه موروثی به بحث و گفتگو به نشینند، عقل و خرد جان‌نشین تعصبات کورکورانه دینی و معتقدات تحسیمی اجزادی گردند. همگان حاکمیت عقل را پذیرا شویم. از تعصب و لحاج پرهیزیم. با تفکر و مطالعه بیشتر به کمک دانش و تجربه، آنچه را که عقل و منطق روا نمی‌دارند، دور افکنیم و طریقی نو درآیندازیم.

مدعی آن نیستم که هرآنچه نوشته ام کامل و عاری از اشتباه و نقص است. ولی عمیقاً معتقدم که حساس ترین و بفرنج ترین مسئله ای را که بشر در طول تاریخ خود به آن برخورد نموده است، مطرح نموده ام. این کتاب با جملاتی کوتاه، عباراتی ساده و رساو درخور دانش عموم طبقات تهیه گردیده است تا همگان از آن بهره گیرند و پس از تفکر و تعمق در حقیقت ادیان و مذاهب، به سئوالاتی که مطرح شده، پاسخی منطقی بیابند.

امیدوارم این بحث مورد توجه قرار گیرد کسری ها و کمبودها و نقائص کتاب، دور از تمصیبات دینی و لجاج، با قلم های توانا پادآوری شود، تا نسخه نهائی به قلم همگان نوشته آید.

درباره دین و مذهب بیش از هر موضوع دیگری کتاب و رساله نوشته شده و مطالب بسیاری از این رسالات در نوشتن این کتاب سرمشق بوده و حتی عباراتی نیز از آنها به عاریت گرفته شده است. موقع رامختتم می شمارم و بدین وسیله از قاصی صاحبان قلم و نویسندگانی که از اندیشه و قلم آنان بهره گرفته ام، سپاسگزاری می کنم و اگر به علت کثرت تعداد کتب و سنگینی هزینه چاپ، ذکر نام آنان در پایان کتاب مقدور نشد، پوزش می طلبم.

# کتاب اول:

خدا در مقابل تاریخ، خدایان مرده و فراموش شده.

بخش اول: دین در دوران ماقبل تاریخ.

بخش دوم: دین در تمدن های باستان و خدایان مرده و فراموش شده.

فصل اول	: خدا در بین النهرین
فصل دوم	: خدا در مصر
فصل سوم	: خدایان یونانی
فصل چهارم	: خدایان روم باستان

## بخش اول:

### دین دردوران ماقبل تاریخ

پس از آن که داروین فرضیه معروف خود و قبول یکی از انواع میمون ها را به عنوان ریشه اصلی و جد انسان، در کتاب اصل انواع (Origin of Species)، در سال ۱۸۵۹ میلادی به دنیا عرضه کرد، هیاهوی بسیاری در جهان برپا شد. عده ای از روحانیون و متمسکین مذهبی به مخالفت با این فرضیه برخاستند و گفتند که هیچ شاخه ای از میمون ها را نمی توان به عنوان ریشه اصلی انسان پذیرفت. انسان، همانطوری که در تورات آمده است، به دست خداوند از گل ساخته و آفریده شده است. از طرف دانشمندان نیز تحقیقات دامنه داری در این زمینه به عمل آمد. انواع و اقسام اسکلت آدمی از دوران قدیم جمع آوری و در اثبات این نظریه قدم های مثبتی برداشته شد. امروزه تمام دانشمندان بر این نکته اتفاق نظر دارند که بشر دارای ریشه حیوانی است و در اثر تکامل طبیعت به صورت کنونی درآمده و هیچ اختلافی از نظر ساختمان بدنی و فیزیکی بین انسان و سایر حیوانات نزدیک به خانواده او وجود ندارد. با توجه به همانندی بسیاری که میان گروه خون آدمی و خون میمون ها وجود دارد، و با توجه به نتایجی که از بررسی کروموزوم های انسان و میمون به دست آمده، روشن شده است که انسان و میمون وابسته به یکدیگرند. انسان از آسمان به زمین نیفتاده و خلقت او از گل نیز افسانه ای بیش نیست. المیسن ملن جغرافیای آمریکای به پاری دستگاه های دقیق اتمی اعلام نموده که موجوداتی انسان ما در حدود یک میلیون سال پیش در روی کره زمین پیدا شده اند و در حدود دوست هزار سال از عمر اجناد ما می

گذرد.

از چگونگی ونحوه زندگانی انسان های اولیه اطلاعاتی در دست نیست. قدر مسلم، بشر در دوران اولیه زندگانی خود، مانند سایر حیوانات، میدان تفکر محدودی داشته و تمام اندیشه، او در اطراف غذا، محل خواب و نوالد و تناسل دور می زده است. هنوز مغز بشر آمادگی لازم برای خلق خدایان و ابداع افسانه ها و اسطوره های الهی را پیدا نکرده بوده.

هزاران سال از حیات انسان ماقبل تاریخ گذشت تا به عصر حجر قدیم و سپس به دوران حجر جدید رسید و توانست اندک اندک از قوه تفکری که طبیعت در وجود او نهاده بود، استفاده نماید. آثار باقیمانده از دوره حجر قدیم (Paleolithic)، که قدمت آن را دانشمندان تا حدود پانصد هزارسال حلس می زنند، نشان می دهد که انسان در این دوره از حیات خود فاقد گلاکت بوده و آنا جالبی از خود باقی نگذاشته است. دوره حجر جدید (Neolithic) را می توان سرآغاز تحول ساختمان مغزی بشر دانست. دانشمندان، پیدایش زبان را مربوط به این دوره از تاریخ بشر می دانند. به تدریج که ارتباط افراد و اجتماعات بیشتر می شد، تجربیات از نسلی به نسل بعد منتقل می گردید و قدرت سازندگی و فعالیت ذهنی بشر نیز توسعه می یافت. از این دوره، انسان به تدریج به آماده نمودن محیط برای زندگی بهتر دست می زند و کوشش می کند طبیعت را با تقاضاهای خود منطبق سازد. هرچه به دوره های بعد زندگی بشر نزدیکتر می شریم، تجربیات او بیشتر و سرعت پیشرفت او به سوی تکامل افزایش می یابد.

انسان، مانند سایر حیوانات رده بالای خلقت، هیچگاه انفرادی زندگی نکرده است و از این نقطه نظر نیز به میمون ها شباهت تام دارد. انسان ها برای تأمین معاش خود باهم به شکار و صید می رفته اند، باهم می زیستند و به اقوام و قبیله، خود دلبستگی پیدا می کردند. همین امر موجب پیدایش عقاید و باورهای قبیله ای و انتقال این عقاید به نسل های بعد، از طریق وراثت می گردید. متقابلاً، عقاید و باورهای هم آهنگ، وابستگی بیشتری بین افراد هر قبیله بوجود می آورد. در این جوامع، فرد تابع قبیله بود و باورها و عقاید مشترک، عامل وابستگی افراد به یکدیگر.

دانشمندان، در این دوره از انسان شناسی به آثاری برخورد کرده اند که مؤید وجود

اجتماعاتی از چند خانواده است. چنانچه در بررسی بقایای انسان های نئاندرتال (Neanderthales) درغارهای اروپا، چند اجاق مجاور یکدیگر مشاهده شده است. هر یک از این اجاق ها معروف به خانواده جدا بوده که با خانواده های دیگر در صید و شکار همکاری می نموده است.

غذای بشر درادوار اولیه حیوانی و عصر حجر قدیم، بستگی تام به ناحیه ای داشته که در آن زندگی می کرده. اگر در سرزمینی سبز و خرم، با درختان میوه فراوان به سر می برده، سبزی و میوه غذای اصلی او را تشکیل می داده، و اگر درکنار دریا و با درمحللی که شکارفراوان بوده، زندگی می نموده، ماهی و گوشت غذای اصلی او بوده است. به همین مناسبت، به طور قطع و یقین نمی توان گفت که انسان از ابتدا علف خوار و با گوشت خوار بوده است. بشر از سبزی و با گوشت به تنایب و به هرکدام که زودتر و سریعتر دسترسی پیدا می کرده، استفاده می نموده و وابستگی به نوع خاصی از غذا نداشته است.

نخستین جایگاه استقرار انسانها را می توان غارها و یا درنقاط محفوظ درداخل کوهستان ها دانست. مقابر مردگان نیز درمحل هایی ساخته می شده که دسترسی به آنها برای ادای احترام مشکل نبوده است.

طرز تفکر بشر اولیه درباره مذهب مسلماً از حدود تفکر سایر حیوانات تجاوز نمی کرده است. برای پیدایش دین نمی توان به طور قطع و یقین دوره خاصی را معین کرد. هر دوره از تمدن بشر دارای دینی متناسب با محیط جغرافیائی و اجتماعی خود بوده است. لازمه شناسائی خدا و آگاهی به معتقدات مذهبی هر دوره از حیات بشر، شناخت خود انسان و جامعه ای است که به آن خدا معتقد بوده اند. خدا در هر جامعه ای انعکاس تصورات و تفکرات خود آن جامعه بوده است. متأسفانه چون هنوز بشر موفق به اختراع خط نشده بوده و آثار مکتوبی از این دوره از زندگی بشر در دست نیست، عقاید دانشمندان نیز نمی تواند از حدود فرض و حدس تجاوز نماید. ولی آثار باقیمانده از دو گروه از انسان های متعلق به بعد از یکصد هزار سال قبل از میلاد مسیح، مثلاً آثار نئاندرتال ها و مقایسه آن با آثار باقیمانده از کرومانیون ها (Cro-Magnons) وجود تحولاتی را از نقطه نظر باورهای دینی انسان ثابت می کند. نحوه آراستن قبور و آماده کردن مردگان، حکایت از وجود نوعی عقاید مذهبی درباره مردگان در این دوره از تاریخ بشر می نماید. نئاندرتال ها مردگان خود را با تشریفات خاص به خاک می



سپردند. از این دوره از تاریخ بشر درغارشنیدار (Shenidar) در شمال عراق، جسد انسانی یافت شده که در روی بستری از انواع گل ها و در زیر توده عظیمی از سنگ مدفون شده است. هم چنین در *Techick Tach* در ترکستان، جسد طفلی پیدا شده که با ۵ جفت شاخ بزکوهی که به شکل دایره در اطراف جسد گناشته شده بوده، زینت شده است. در *Monte Circeo*، مجسمه انسانی، در بین دایره کوچکی از سنگ های زینتی ریز به دست آمده است. در این فیور، غالباً مردگان به رنگ قرمز رنگ شده و هدایائی نیز در مجاورت جسد قرار داده شده است.

در حدود سی هزار سال قبل از میلاد مسیح، نشاندرتال ها به تدریج جای خود را به دسته، دهگری از انسان ها به نام «انسان عاقل *Homo sapiens*»، اجداد انسان های امروزی، واگذار کردند. انسان عاقل به سرعت در قسمت های مختلف اروپا و آسیا و سیبری مستقر شد. هوموساپینس با مجسمه های بزرگتر، قدی بلند و اندامی قوی تر از نشاندرتال ها، از نقاط سردسیر به نقاط معتدله مهاجرت کردند و روش کوچ نشینی و صحراگردی پیش گرفتند. معاش این دسته از مردم بیشتر از راه شکار نامین می شد. هیچکس علت این که چرا انسان های این دوره مردگان خود را به رنگ قرمز می آلودند و در کنار جسد هدایائی قرار می دادند، نمی داند. در *Menton* در جنوب فرانسه، اجسادى از این دوره از حیات بشر یافت شده که با دستبند و گردن بندهایی از صدف سوراخ شده، زینت شده و با چاقوهائی از سنگ چخماق و ادوانی از ذرّکوهی مجهز بوده اند. به علاوه مجسمه های معروف به ونوس، از عاج، استخوان و یا سنگ، در مقابر این دوره یافت شده است. معروفترین مجسمه ونوس که در سراسر خاک اروپا تا سیبری غریب دیده شده است، مجسمه معروف به ونوس ویلن دروف (*Venus Willendorf*) است که برای اولین بار در حال اتریش به دست آمد. این مجسمه ها تماماً دارای یک وجه مشترک هستند و آن صورت های بدشکل، سینه، کپل و آلات تناسلی بزرگ و کمتر توجهی به سایر قسمت های بدن شده است. دانشمندان معتقدند که توجه انسان در ساختن این مجسمه ها به اعمال جنسی، بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه ونوس، معرف الهه باروری و حاصل خیزی و رویش محصول بوده است. و همین طرز تفکر و نیایش الهه باروری بعدها موجب پیدایش ایشتر (*Ishtar*) آرتیس (*Artemis*) و سی بل (*Cybele*)، در بین سایر اقوام گردید. در این دوره از تاریخ مذهبی بشر، اثری از خدایان نو مشاهده نمی شود. شاید مادرخدائی و الهه پرستی هنوز

رواج داشته است. از بررسی مقابر و آثار باقیمانده از این دوره، دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که شاید «انسان های عاقل» در این عصر معتقد به بازگشت مردگان و زندگی ارواح شده بودند، و با این که این اعمال را از نظر احترام به درگذشتگان الهام می دادند، و با مسئله ترس از ارواح و اسکان مداخله آنان در زندگی بازماندگان درین بوده، و از همین نظر وسائل ترضیه خاطر و رفاه مردگان را فراهم می نموده اند و در قبور آنان مواد خوراکی و وسائل شکار قرار می داده اند. این اعتقاد حتی امروزه در بین قبایل بدوی پراکنده در جنگل های افریقای مرکزی نیز دیده می شود. صومیانی کردن اجساد مصری ها، در ادوار بعد، براساس همین احترام به ارواح اجداد و قبول این مطلب بوده است که بشر پس از فوت به زودی به حیات مجدد باز می گردد.

انسان عاقل در کار نقاشی و صورت نگاری نیز مهارتی داشت. اشکالی که در غار سه برادران (Les Trois Freres) در جنوب فرانسه و یا در ناحیه سلوتر (Solutre) و هم چنین در شمال اسپانیا، از خود به یادگار گذاشته اند، نمونه کاملی از هنرهای در فن و هنر نقاشی است. منظور اصلی از این نقاشی ها معلوم نیست. شاید از غار به عنوان معبد استفاده می شده است. چهارنجم نقوش را اشکال حیواناتی از قبیل اسب، گاو میش و گوزن تشکیل می دهند. دانشمندان پس از بررسی نقوش غارها به این نتیجه رسیده اند که باورهای مردم این دوران به نحوی با سحر و جادو ارتباط داشته است. در این نقوش مردانی با قیافه هائی به شکل حیوانات در حال اجرای رقص های بدوی دیده می شوند. در غار سه برادران، تصویری از انسان با سری به شکل بزکوهی شاخدار، چشمانی شبیه به جغد، صورتی ریش دار با پنجه هائی شبیه خرس و دمی شبیه به دم اسب نقش شده است. مشابه این نقش، که دانشمندان آن را «جادوگر بزرگ» نام نهاده اند، در غالب غارهای آن نواحی دیده شده است. آنچه بیشتر عقیده مربوط به وجود سحر و جادو را در این دوره تقویت می کند، وجود سنگ ریزه های رنگارنگ گوناگونی است که در قبور و آثار مربوط به این دوره کشف شده است.

در اواخر دوره حجر جدید، بشر به تدریج از غارها بیرون می آید و در کنار رودخانه ها و دریاچه ها و محل هائی که تهیه آذوقه و صید برای او آسانتر بوده، سکنی می گزیند و به ایجاد واحدهای مسکونی می پردازد. و در صدد یافتن ساده ترین راه برای شکار و تهیه مایحتاج زندگی برمی آید. برای خود دست افزارهائی از چوب درختان و یا سنگ های مناسب تهیه می کند. به طور تقریب می توان گفت که در

حدود هفت تاده هزارسال پیش، بشر برای جلوگیری از گرسنگی، به اهلی نمودن حیوانات شکاری و جمع آوری دانه های غذایی می پردازد. و وقتی که غذای آینده خود را تأمین شده می بیند، به تشبیه زندگی خانوادگی، تکمیل وسائل تولید و رفاه خود روز می کند. زندگی اجتماعی، موجب گسترش باورها می شود. کنجکاری بشر برای علم به اشیائی که در محیط زیست او وجود داشته اند، هزاران پرسش گوناگون را پیش می کشد. از این دوره از زندگی بشر است که خدا و دین در ذهن بشر متولد می شوند و قدرت های فوق طبیعی نقش تعیین کننده خود را آغاز می کنند و به تدریج بر مقام شئون جامعه گسترش می دهند، در شکل گیری اجتماعات و تمدن ناآهیر می کنند. به نحوی که قوانین حاکم بر اجتماع و حتی شکل ساختمان های شهرها، تا حد زیادی تحت تاثیر اعتقادات مذهبی قرار می گیرند.

رحمت و ترس و احتیاج، عاملین اولیه پیدایش خدا و مذهبند. بشر از آنچه نمی شناخته، هراس داشته و وحشت، باعث ایجاد احترام و ستایش آن شمی ناشناخته می گردیده. بشر از اولین مراحل زندگی، با عوامل طبیعت برخورد می کند. به طلوع و غروب آفتاب، باد و باران، شب و روز، سرما و گرما، رعد و برق و بیماری و مرگ می اندیشد و درصدد یافتن راهی برای حفاظت خود در برابر خشم عوامل طبیعت برمی آید. او می خواهد منبع و منشاء هر یک از این پدیده ها را کشف و با آنها ارتباط برقرار نماید. و نظرمساعد هر یک از عوامل را به خود جلب کند، تا در مواقع لزوم و در برابر حمله سایر عوامل از او حمایت و محافظت کند. پویائی بی حد بشر، تفکر و کنجکاری در کشف علل بروز حوادث، به منظور برآوردن احتیاجات مادی و اقتصادی در وهله اول، و حفاظت او در برابر عوامل طبیعی از قبیل سرما و گرما، گرسنگی و بیماری و مرگ، در مراحل بعدی، او را به راهی سوق می دهد که منتهی به آفرینش خداها می گردد.

بشر خلاق و سازنده، همانگونه که برای رفع نیازمندی های خود به اختراع و تکمیل وسائل کار و تولید ابزار می پرداخت، در باب مذهب نیز از ادامه تفکرات باز نمی ایستد و فعالیت مغزی خود را، علیرغم فقر علمی، همچنان گسترش می دهد و دامنه تخیلات و میدان افسانه سازی خود را آنقدر بالا می برد تا به جایی می رسد که چون کرم ابریشم، در درون پیله افکار راهی و معتقدانی که خود تنیده بوده، گرفتار می شود. و ابتذاعات و افسانه های اختراعی اش، آریاب و فرمانروای ذهن او می

شوند.

اعتقادات انسان در این دوره از تاریخ حیات بشر به طور خلاصه عبارت بودند از: پرستش ارواح: اعتقاد به وجود روح و پرستش ارواح یکی از مواردی است که در تمام اقوام اولیه بشر وجود داشته است. انسان در این دوره از حیات خود معتقد شده بود که در تمام اشیا - اعم از جاندار و غیرجاندار، روح وجود دارد و تمام عالم پر از ارواح اشخاص و یا اشیا می باشد. روح انسان در موقع خواب از بدن او جدا می شود و به هنگام بیداری به جای خود باز می گردد. در آخرین دم حیات برای همیشه بدن را ترک می گوید و در عالم، بطور نمرودترین صخره های افراشته، غارهای عمیق و چشمه سارها به زندگی ادامه می دهد.

انسان های ابتدایی، ارواح را موجوداتی زنده، دارای احساسات و عواطف و اراده می پنداشتند و معتقد شده بودند که زندگان باید با ارواح به نحوی برخورد کنند که موجبات رنجش ارواح فراهم نگردد، تا ارواح نیز در زندگی به آنان کمک کنند. اگر ارواح به حشم آیند، موذی و خطرناک می شوند. بدی ها، نا خوشی ها و نا راحتی ها را تماماً از ناحیه ارواح تصور می کردند. از این رو برای جلب رضایت خاطر ارواح مردگان، تدفین را با مراسم و شعائر خاص انجام می دادند. این مراسم غالباً با تقدیم قربانی های حیوانی و یا انسانی از زنان و غلامان همراه بوده است. به علاوه مقداری خوراکی، تعدادی اسلحه و وسائل شکار و صید ماهی و حتی اشیا قیمتی از قبیل جواهرات در قبور مردگان می گذاشتند. در بعضی نواحی مردگان را آتش می زدند. اعتقاد به بقای روح انسان پس از مرگ، که در غالب ادیان زنده جهان به طور محسوسی دیده می شود یکی از ارکان و اصول این ادیان را تشکیل می دهد. از بقای اعتقادات انسان های پس از دوره حجر جدید در باره وجود و بقای روح پس از مرگ است که نسل به نسل به طور توارث تا به امروز حفظ گردیده و در ادیان صورت دستور خنثی به خود گرفته است. برگذاری مراسم سنگین تدفین، عزاداری روزهای بعد از مرگ، تقدیم هدایا و خوراکیها، مراسم شب هفت، غذا خوردن و غذا دادن به دیگران در جوار قبر متوفی که امروزه متداول است، گرچه حاکی از احساسات صحت آمیز اقوام و بستگان متوفی است، ولی ریشه آن را باید در اعتقادات بشر اولیه جستجو کرد.

اعتقاد به وجود روح و تاثیر ارواح بر حیات اقتصادی بازماندگان، موجب پیدایش طبقه جدیدی در اجتماع شد. طبقه ای که مدعی بودند که می توانند با ارواح

ارتباط برقرار نمایند و آنان را تحت اختیار خود درآورند. بهسازان و کسانی که از ناراحتی های روانی رنج می بردند، به تصور این که ارواح خبیثه در وجود آنان لانه کرده اند، برای معالجه به این طبقه از افراد قبیله مراجعه می کردند. در اثر اعتقادی که اکثریت افراد قبیله به جادوگران، شمن ها و ساحران پیدا کرده بودند، دستورات آنان را بدون چون و چرا اجرا می کردند. همین دستورات و اعمال ساحران و جادوگران پایه و ریشه اعتقادات اولیه مذهبی بشر را تشکیل دادند.

عملیات ساحران و جادوگران و شمن ها، منحصر به شفای بهسازان و بیردن راندن روح خبیث از بدن بیمار نبود، بلکه غالب شئون قبیله را دربر می گرفت. حتی در کاشت با درو محصول و چیدن صیوه، زائیدن مویشی، حضور ساحران ضروری بود و مراسم و مناسک خاصی برپا می شد. طبقه روحانیون قبیله، که بعدها به نام های برهمن، کشیش و آخوند و القاب گوناگون دیگر در ادیان و مذاهب پیداشدند، مدعی بوده و هستند که راه دسترسی به خدا و اجابت درخواست بندگان در اختیار و انحصار آنان می باشد و می توانند با تقدیم قربانی و هدایا و یا ذکر اوراد و ادعیه خاص، توجه خدایان را جلب نمایند. تا بندگان را مشمول عنایت و الطاف خود قرار دهند. تقدیم قربانی به خدایان برای پاک کردن گناهان با خون قربانی، یکی از مراسمی بود که در بین اقوام ابتدائی توسط ساحران و شمن ها اجرا می گردید. در مواردی که اوراد و ادعیه مؤثر واقع نمی شد و حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، برای جلب نظر قوای غیبی، ساحران و جادوگران، به تقدیم قربانی مبادرت می کردند. مراسم تقدیم قربانی به پیشگاه خدایان که درین هنرها، یونانیها و رومیها و یهود مرسوم بوده و حتی امروزه یکی از واجبات دین اسلام را تشکیل می دهد، از اعتقادات بشر دوره حجر سرچشمه گرفته و به وراثت به اعقاب «انسان هافل»، منتقل شده است. بدیهی است تقدیم قربانی نیز مستلزم وجود مناسک و اوراد و ادعیه خاص بود. به تدریج که ساحران و جادوگران جای خود را به کاهنان و کسانی که مدعی ارتباط با خدا و قوای غیبی بودند، واگذاشتند. محل های مخصوصی نیز به نام معبد و پرستشگاه برای اجرای مراسم قربانی اختصاص یافت. قواعد معینی وضع شد و عمل قربانی جزئی از مراسم مذهبی گردید.

اعتقاد به وجود جن، همزاد، دیو و فرشته نیز از همین اعتقادات انسان پاهان دوره حجر جدید، و باورهای مربوط به ارواح سرچشمه گرفته است.

پرستش مظاهر طبیعت نیز از اعتقادات بشر ماقبل تاریخ و منشعب از اعتقاد به وجود روح در اجسام محسوس و نا محسوس است. بشر در طول حیات خود تا به امروز هر چه در روی زمین و در آسمان وجود داشته، پرستیده و برای هر یک از آنها قدرت مافوق الطبیعه ای قائل شده است. سنگ پرستی، از متداول ترین نوع طبیعت پرستی بود. شهاب های آسمانی، اجبار عظیم الجثه، اجبار تراشیده به صور گوناگون و اجباری که در طبیعت به اشکال عجیب و یا رنگ های نادری بودند، هر یک، روزی مورد پرستش قرار گرفته اند. حیوان پرستی، از قبیل پرستش ببر، گرگ، مار، شغال، و الحسام دیگر حیوانات، در اقوام مختلف وجود داشته است. گاو پرستی به عنوان الهه باروری و حاصل خیزی، از باورهای مشترک مذهبی بین مردمان ساکن سواحل مدیترانه و خاورمیانه بوده است. آفتاب، ماه، ستارگان، رعد و برق، دریا، باد و باران و آتش و سایر عوامل طبیعت نیز روزگاری عنوان خدائی داشته اند.

از معتقدات دیگر بشر چند هزار سال پیش، توتم پرستی (Totemism) بود. این عقیده که به نوبه خود منشعب از پرستش طبیعت است، بر این اساس استوار بود که هر قبیله یکی از جانداران، نباتات ویا هر شبی محسوس دیگری را به عنوان پدر و بوجود آورنده، قبیله می پذیرفت و آن را پرستش می کرد. افراد قبیله معتقد می شدند که توتم، مدافع آنان در برابر خطرات است. هر قبیله، توتم خود را خجسته می دانست و کوشش می کرد به آن تقرب جوید. ازدواج بین پرستش کنندگان يك توتم مجاز نبود و این افراد می بایستی زن و یا شوهر خود را در قبایلی که به توتم دیگری اعتقاد داشتند جستجو می کردند. توتم پرستان، از نظر احترام و یا ترس، غالباً در مکالمات و یا نوشته های خود نام توتم را بر زبان نمی آوردند و با نمی نوشتند. بلکه از آن به کنایه یاد می کردند و یا محل نوشته را خالی می گذاشتند.

توتیسم راه را برای ظهور فتیسیزم (Fetishism) یعنی اعتقاد به سحر و افسون و احترام فوق العاده به غیر ذی روح، باز نمود و این اعتقاد را به وجود آورد که بعضی اجبار و اجسام دارای آن چنان قدرت سحر آمیز و روح توانائی هستند که می توانند منشاء آثار نیک و نتایج مفیدی برای شخص باشند. احترام فوق العاده و در حد پرستش مسلمانان به حجر الاسود، یا دردست کردن انگشتری که دارای نگین، یا نقش خاص باشد، از عقیده فتیسیزم ریشه گرفته و خود موجبات بت پرستی را فراهم آورده است. عقاید مربوط به تابو و مانا نیز مولود عقیده روح پرستی است. تابو که يك

لغت منسوب به مردم پولینزی (Polynesia) از جزایر جنوب شرقی آسیا در اقیانوس آرام است. برای اولین مرتبه توسط کاپیتان کوک انگلیسی مورد توجه قرار گرفت. او دریافت که مردم این جزایر نسبت به بهره ای از اشیاء از خود حساسیت و وسواس خاص نشان می دهند و دست درازی و بی حرمتی به آن را حرام و جرمی مستوجب مجازات می دانند. رئیس قبیله، جسد میت، گیسوان مجعد و یا بورد، خون، اسلحه و امثال آن، همه می توانستند تابو باشند. بومیان جزایر هاوایی، مجازات نقض مقررات مربوط به تابو، مرگ می دانستند. ولی بومیان جزایر پولینزی، مجازات این قبیل اشخاص را به دست قوای غیبی و «مانا» می موجود در تابو واگذار می کردند. مانا عبارتست از قوای خارق العاده ای غیبی که در وجود بعضی از اشیاء و یا حیوانات موجود است. مانا قابل انتقال به هرشخصی دیگر اعم از جامد و یا جاندار هست. برای تسخیر مانای موجود در اشخاص و یا اشیاء مورد نظر، به جادوگری متوسل می شدند تا آن شخص و یا شیئی، با اراده و نظر ساحران اعمالی را انجام دهد.

یکی دیگر از اعتقادات بشر در این دوره از تاریخ، مقدس شمردن و احترام فوق العاده ای بود که به مکانی خاص و پاشینی معینی می گذاشتند و معتقد بودند که آن شیئی و یا آن مکان دارای روح غیبی و قوای فوق طبیعت است و می تواند منشاء خوس و یا بدی برای انسان باشد. تنها عده مخصوصی از اهل قبیله از امتیاز دست زدن و یا نزدیک شدن به آن شیئی و یا آن مکان برخوردار بودند. احترام در حد پرستشی که بعضی از اقوام امروزی به بعضی از سنگ ها و اسکنه می گذارند، نتیجه عقاید اجداد آن اقوام به تابو و مانای موجود در آن شیئی بوده که به وراثت به اولاد آنان منتقل شده است.

پس از ذکر این مقدمه وقت آن رسیده است که به اتفاق سری به کارگاه خداسازی بشر بزنیم و از نزدیک با خدایانی که بشر در طول تاریخ زنده، خود نا به امروزه آفریده، آشنا شویم.

قبل از پایان این بخش از کتاب، باید به این نکته توجه داشت که آنچه اساس هر دینی را تشکیل می دهد، اعتقاد به وجود نوعی خدا و یا خدایان است و آنچه هر دینی را از سایر ادیان متمایز می کند، نوع خدا و یا خدایان مورد پرستش و میزان قدرت وصفانی است که مؤمنین و معتقدین به آن خدا برای معبود خود قائلند. بوجود آمدن هر خدا، و میزان اقتدار او نیز رابطه مستقیمی با نظام تولیدی و ویژگیهای

محیط و شبهه. زندگی انسانهایی داشته که در آن محیط زندگی می کرده اند. چنانچه خدایانی که انسان در دوره. شبانی آفریده و پرستش کرده، با خدایان دوره. کشاورزی از هرچیت متفاوتند. به طور کلی پیروان همه ادیان معتقدند که خدای سرود پرستش آنان واجد قدرت مرموز حافوق قدرت بشری است. پرستش آن خدای موجب خوشحالی و رضایت خاطر خدا و بالنتیجه سعادت فرد خواهد بود و برعکس نافرمانی از او امر او، غضب و عذاب الهی و بدبختی بشر را به دنبال خواهد آورد.



بخش دوم: خدایان مرده و فراموش شده

فصل اول : خدا درین النهرین  
فصل دوم : خدا در مصر  
فصل سوم : خدایان یونانی  
فصل چهارم : خدایان در روم باستان

## فصل اول:

### خدا در بین النهرین

بین النهرین، یا مزوپوتامیا (Mesopotamia)، از هبچیک از عوامل طبیعی که حافظ سرحدات آن باشد، برخوردار نیست. برعکس فراوانی آب و حاصل خیزی خاک مشوق خوی برای ورود مهاجمین خارجی به این سرزمین بود. به همین مناسبت، دوران اقتدار سلسله سلاطینی که بر این سرزمین حکومت می کردند، کوتاه بود و با هجوم اقوام دیگری ازین می رفتند. اعتقادات دینی و مذهبی نیز، به نسبت از تغییر حکومت، دستخوش دگرگونی می شد.

ساحبگیرانی که در کرانه های رودخانه دجله و فرات و خلیج فارس زندگی می کردند، به تدریج کلیه های نین خود را به قراء و دهات و بالاخره به شهرها واگذار کردند و شهرهای اور (Ur)، اما (Ema)، نی پور (Nippur)، اُرک (Uruk) لاکاش (Lagash)، و بابل بوجود آمدند. بین النهرین، گهواره تمدن خاورمیانه و جایگاه ظهور عقاید ادیان است. خط و چرخ و بسیاری از علوم که بعدها در یونان و روم و با در دنیای امروز ما گسترش کامل یافته اند، از اختراعات و ابتکارات سومریها هستند.

خاورمیانه، سرزمینی است که بزرگترین ادیان امروزی بشر از قبیل یهود و مسیحیت و اسلام را در دامان خود پرورش داده و بزرگ کرده است.

آنچه مردم این سرزمین را بهم پیوند می داده، مذهب و باورهای مشترک دینی بوده و حتی قدرت کاهنان نیز از ادیان و مذاهب سرچشمه می گرفته. اولین و مهم ترین ساختمان هر شهری، معبد آن شهر بود که به نام زیگورات، یا معبد تپه ای نامیده می

شد. معبد از مقام ساختمان های شهر بلند تر و مشرف بر تمامی شهر بود. این بنا که از خشت خام و با پخته درست می شد، از حساس ترین مراکز فعالیت های مذهبی و تجاری شهر محسوب می گردید. تمام راه های شهر به معبد خشم می شد. مهم ترین قسمت معبد، اتاق مقدس بود که در آن مجسمه خدای شهر قرار داشت. هر روز مجسمه را تمیز می کردند، لباس تازه می پوشانند و غذا می دادند. غذا و لباس خدای شهر توسط پرستش کنندگان فراهم می شد. تنها اشخاص معینی حق ورود به اتاق مقدس و دسترسی به خدای شهر را داشتند.

در داخل معبد، علاوه بر پرستشگاه و محل اجرای مراسم عبادی، محل های مخصوصی نیز برای داد و ستد، تقدیم قربانی و تعلیم و تربیت و آموزش اطفال وجود داشت. کاهنان، که جانشینان شمن ها در قبایل شده بودند و خود را نمایندگان خدایان شهر می دانستند، تنها طبقه روشنفکر و با سواد شهر بودند، و به خط میخی آشنائی کامل داشتند. الحام کلیه امور تجاری شهر و معبد و اداره موقوفات و املاک وسیع معبد، در دست آنان بود. کاهنان برای عاصه مردم اوراد و ادعیه می نوشتند. برای حاجتمندان، مناجات و افسون و سحر می کردند. تعبیر خواب و غیبگویی از روی خطوط چکر سفید و دعانویسی نیز به عهده آنان بود. به همین سبب کاهنان در شهرها از اهمیت و اعتبار بسیاری برخوردار بودند و در اثر مداخله در عملیات تجاری معبد و شهر، بسیار غنی و ثروتمند شده بودند. این خادمان خانه خدایان که شغل طبابت و ساحری را نیز بدک می کشیدند و نقش دانشمندان را بازی می کردند، در محل های مخصوصی شبیه به قصر های مجلل سلطنتی در داخل معبد و برفراز شهر زندگی و کلیه امور شهر را اداره می نمودند. کاهنان، مردمان بسیار فعالی بودند و سازمان منظمی داشتند. دفاتری از خشت خام برای نگاهداری حساب ها درست کرده بودند.

شکوفائی اقتصاد و بقا و حیات مردمان ساکن این سرزمین، وابستگی تام به تغییرات جوی داشت. اگر در زمستان بارانی نمی بارید، چراگاه ها و مزارع در تابستان خشک می شدند و قحطی به وجود می آمد. نزولات فراوان آسمانی، سیل برپا می کرد و هست و نیست مردم را از بین می برد. بالاترین درجه حرارت موجب از بین رفتن مخازن آب و خشکی زمین و اتلاف مواشی بود. به همین مناسبت، دیانت سومریها که بعلاً در سرزمین بین النهرین گسترش یافت، از بیانی ابتدائی پرستش قوای طبیعت، روح پرستی و فتیشیزم سرچشمه گرفته بود. هر شهری یک یا چند عنصر از عناصر

طبیعت را به خدائی برگزیده بود و مردم معتقد شده بودند که خدای آنان شهر و مردم رادمقابل خطرات حفظ خواهد کرد. ساکنین هرشهر، امتیازات خاصی برای خدایان خود قائل بودند و آنان را در قوت و قدرت تواناتر از خدایان سایر شهرها می پنداشتند.

پرستش خدایان بانضامات ساز و آواز توأم بود و برای نرم کردن دل خدایان، آهنگ های دلپذیر می سرودند. هرگاه دعا و نماز و ساز و آواز نظر لطف خدا را جلب نمی کرد، به کاهنان متوسل می شدند، میبالغ هنگفتی به آنان می پرداختند تا کاهنان با افسون و سحر و جادو نظر موافق خدایان را جلب نمایند.

پانزدهمین خدایان در بین النهرین بر از اسامی گوناگون بود. مورخین تا چهارهزار خدا در بین النهرین ثبت کرده اند. علاوه بر خدایان مذکور، آشوری ها حیواناتی را به اشکال مختلف با سرانسان - مثلاً گاو بالدار باسرانسان - می ساختند و در قصر ها و عمارات مقدس قرار می دادند و آنها را فرشته می نامیدند.

مهم ترین خدایان سومریها عبارت بودند از:

آنو (Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان که در شهر ارك (Uruk) مورد

پرستش بود.

ان لیل (Enlil)، خدای اراضی تحت الارضی و خدای جنگ، در شهر نی پور.

نین نورا (Nintura)، پسر ان لیل، در شهر لاگاش.

ای نانا (Inanna)، با الهه عشق و باروری که از دهریاز سرور پرستش اقوام

ساکن این سرزمین بوده، در شهر اور.

سین (Sin) خدای ماه.

بابار (Babbar)، یا اوتو (Utu)، با شمس خدای آفتاب، در شهر لارسا

(Larsa).

آ آ (Ea)، یا ان کی (Enki)، خدای آبها، در شهر اریدو (Eridu).

نین تود (Nintud)، یا ایشتر مادرکل، در شهر کیش.

نام ان لیل، خدای اراضی تحتانی و جنگ، در کتیبه های تمام مناطق و شهرهای

قدیم بین النهرین به کرات دیده شده است و وحدت سومر در اثر پرستش این خدا در تمام

نواحی بود. معبد اصلی ان لیل در شهر نی پور بود. ولی این اسم از نظر احترامی که

برای ان لیل و معبد او قائل بودند، به تمام سرزمین بین النهرین اطلاق می شد. در شهر

«ارک» (Uruk) در معبد اصلی کشف گردیده که متعلق به سه هزارسال قبل از میلاد

مسیح می‌باشند. یکی متعلق به انو (Anu)، خدای خدایان و سلطان آسمان‌ها و دیگری متعلق به «ای نانا» (Inanna)، الهه عشق و باروری بوده است. ای نانا، بدون شك خدائی بوده که مردم بین‌النهرین آن را از زمان‌های دور می‌پرستیدند. مجسمه این الهه از گل و سنگ و تصویر منقوش، در تمام نقاط مسکونی دوران بسیار قدیم دیده شده است.

هرخدای مذکری دارای همسر و معبد خاصی بود. تنها ایشتر از این قاعده مستثنی و در تمام بین‌النهرین مورد پرستش بود. هیچ خدائی نسبت به این که مردم خدایان دیگر را نیز پرستش کنند، حسادتی از خود نشان نمی‌داد و مردم می‌توانستند برای پرستش هرخدائی که مایلند، حتی به معابد محقر شهر نیز مراجعه کنند. سومری‌ها و بابلی‌ها معتقد بودند که زندگی بشر کلاً و کاملاً در اختیار خدایان است. برای توفیق و پیشرفت در زندگی، باید خدایان از او راضی باشند. روزهای معینی به جشن و پرستش خدایان اختصاص داده شده بود و مراسم عبادی خاصی در معبد برپا می‌شد و مجسمه خدایان را در کوچه‌های شهر می‌گرداندند. برای نشان دادن درجه سرپرستگی و با طلب حاجت، قربانی‌هایی به خدا تقدیم می‌کردند. مردم عادی نمی‌توانستند مستقیماً و بلاواسطه به حضور خدایان راه یابند، بلکه می‌بایستی با دادن صدقه و نذورات به خدام خدا، به پیشگاه او معرفی می‌شدند.

خدایان به تدریج به مجموعه‌های سه‌گانه تقسیم شدند. مردم بین‌النهرین علاوه بر بت‌ها و عوامل طبیعی زمینی، به آسمان‌ها نیز توجه خاص داشتند و ماه و خورشید و ستارگان را به عنوان مظاهر خدائی می‌پرستیدند، و ارواح لطیفه را در آسمانها جستجو می‌کردند.

اعتقاد به وجود ارواح و صدماتی که ممکن است ارواح ناپاک به انسان وارد کنند، رکن اساسی اعتقادات سومری‌ها را تشکیل می‌داد. کاهنان برای بهبودی بیمارانی که تصور می‌کردند در اثر لانه کردن ارواح ناپاک در جسم آنان بیمار شده‌اند، تندبیری از قبیل تهیه داروهای گیاهی و یا نوشتن آفسون و اوراد مذهبی اتخاذ می‌کردند.

کاهنان پس از تثبیت اقتدار خود در شهر، به خیال بسط قدرت افتادند. جنگ بین شهرها آغاز شد. این جنگ‌ها در حقیقت جنگ بین خدایان بود. هر شهری که مغلوب

می شد، خدای آن شهر اقتدار خود را از دست می داد و مردم آن شهر مجبور به پرستش خدای شهر فاتح بودند. تأثیر مذهب در شهرهای بین النهرین به حدی بود که حتی قومیت و ملیت افراد را نیز تحت الشعاع قرار می داد.

در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح، سومریها در نواحی جنوبی بین النهرین و در جوار خلیج فارس، موفق به تشکیل دولت شدند و قدیمی ترین شهر بین النهرین، اور، را مرکز سلطنت قرار دادند. نام این شهر به عنوان زادگاه ابراهیم در کتاب مقدس بهرود آمده است. کلمه در ابتدا به قسمت های جنوبی بین النهرین اطلاق می شد، ولی به تدریج این کلمه عمومیت یافت و تمام کشور به این نام موسوم گردید. نام این کشور در سفر آفرینش، شعاع ذکر گردیده است.

در حدود ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد، آکادها بر سومریها غلبه کردند. تمدن و سلطنت آکادها را پایه گذاری نمودند. مشهورترین سلطان این سلسله سارگون آکادی ۲۳۸۴ - ۲۳۴۰ ق. م. پادشاهان اورما و لاگاش و اشکست داد و وسعت کشور خود را ندریای مدیترانه رساند. در زمان سلطنت آکادها بعضی از خدایان سومری نام خود را به خدایان سامی را کنار کردند. مثلاً ال خدای خدایان سامی، جانشین «آنو»، الهه ای نانا به ایشتر، ان کی به آ، خدای آفتاب به شمس، خدای ماه به سین (Sin) خوانده شدند. افسانه های سومری به زبان سامی یا زبان آکادی در آمدند توکیبات سامی، در جملات و نوشته ها پیدا شد. در زمان سلطنت آکادها، چهل خدای اصلی در بین النهرین مورد پرستش بودند:

شاماش یا شمش (Shamash)، خدای آفتاب.

ال یا آنر (El یا Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان.

ان لیل (Enlil)، خدای زیر زمین.

آ (Ea)، خدای آب ها.

تازمانی که سمت کاهنی به مقام شاهی ملحق نشده بود. شاهان با دادن رشوه، آسایش و زندگانی مرفه و مجلل کاهنان را همین می کردند و کاهنان نیز متقابلاً با تأیید اعمال شاه در استفاده از اختیارات مطلق و مستبدانه، از او حمایت می نمودند. نواده سارگون آکادی به نام نارام سین (Naram sin)، ادعای خدائی کرد و برنام خود علامت الوهیت را اضافه نمود و مقام کهنان شهر را به دست گرفت. کم کم عبارت «شاه - کاهن، نماینده خدا در روی زمین» در اساطیر سومری - آکادی راه یافت و

سلطان بشری شد که از افراد دیگر به خدا نزدیکتر بود و چون کهانت معبد را نیز به عهده داشت مقدس محسوب می گردید. در آثار به دست آمده از دوران آکادها، بالای سرشاه، نقش خدا نکل شده و هم او بود که ارتش را در زمان جنگ رهبری می کرد. لقب «شاه - کاهن» تا انتهای تاریخ سلاطین بین النهرین ادامه داشت و شاه غایبند خدا در روی زمین بود. چون قدرت شاه از مذهب سرچشمه می گرفت، شاه خود را تنها در مقابل خدایان مسئول می دانست. در نقوشی که از دوران تمدن آکادها و سایر پادشاهان بین النهرین به دست آمده، شاه را خیلی بزرگتر از تصویر سایر مردم نشان می دهد که کلاه بزرگی به علامت الوهیت بر سر دارد. در جشن های بهاره، شاه با یک کاهنه، که معرف الهه «ایشتر» (یا ای نانا)، الهه عشق بود، در معبد بزرگ همیستر می شد. این امر که علامت پیوند دربار و معبد بوده، موجب اتحاد و هم آهنگی دو عامل اداره جامعه می گردید.

در حدود دوهزار سال قبل از میلاد، قدم دیگری از نژاد سامی با عاصوریش بر سومریها و آکادها تاخند. سراسر سرزمین بین النهرین را تصرف کردند و پایتخت را به بابل منتقل نمودند. مشهورترین پادشاه این سلسله هامورابی (Hammurabi) (۱۷۹۲ - ۱۷۵۰ ق.م) نام داشت که قلمرو حکومت خود را وسعت بسیار داد. هم او بود که اولین قانون مدون بشر را بر دو لوحه سنگی نقش نمود. (۱) شهر بابل، از دوران سلطنت او تا سال ها بعد بزرگترین شهر خاورمیانه محسوب می شد.

وقتی هامورابی به سلطنت رسید شش خدا در دو مجموعه سه گانه، در رأس

سایر خدایان مورد پرستش بودند:

مجموعه اول

(Anu)، خدای خدایان و خدای آسمان، ان لیل (Enlil)، خدای اراضی تحت

الارضی و جنگ، و اآ (Ea)، خدای آبها.

مجموعه دوم

شمس (Shamash) خدای آفتاب، مین خدای ماه و ایشتر یا نین تو، مادر کل.

۱ - این دو لوحه فعلاً در موزه قبلد شبکاگر نگاهداری می شود.

درین این خدایان ایشتر از همه محبوب تر بود و او را الهه نوالد و تناسل می دانستند. شوهرش تاموز یا تاموس (Tammuse)، خدای آفتاب بود و با این وصلت صفت عشق را نیز از مختصات ایشتر فرار داده بودند. همانطور که زهره ملکه آسمان و ستارگان بود، ایشتر نیز ملکه زمین گردید. این الهه، درین ایرانیان اسم دیگری به خود گرفت و به آناهیتا ملقب شد.

بزرگترین رقیب ایشتر در روی زمین، مردوخ (Marduk) بود. تافسل از روی کار آمدن سلسله عاموری و ازین رفتن سومری ها و آکادی ها، مردوخ خدای کوچک محلی بود که اعتبار چندانی نداشت. ولی پس از آنکه هامورابی به سلطنت رسید و قلمرو حکومت خود را گسترش داد و کشورهای فلسطین و مصر را نیز ضمیمه مستملکات خود کرد، بابل عظمت و شکوه خاصی به دست آورد و بالطبع، خدای مردم این شهر نیز به موازات از بهاد قدرت حکومت مرکزی، اقتدار و شوکت یافت و خدایان دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد و تعدادی از آنان را در خود جذب نمود. چنانچه آ خدای شهر اریدو، و نابو خدای سرنوشت، مقام الوهیت خود را به مردوخ واگذار کردند و همه معتقد شدند که مردوخ خدای خدایان، خدای آسمان و زمین است و به همین ترتیب تمام نوشته های مذهبی معابد شهرها نیز اصلاح و نام سایر خدایان از لوجه ها حذف شد. در اساطیر سومری آمده است که پس از آنکه مردوخ، ازدهای دریا های شور به نام تیامت (Tiamat) را از کمر به دو نیم کرد، از نیمه آن سایانی درست کرد که جلوی آب های نازل از آسمان را بگیرد و از نیمه دیگر جایگاهی ساخت و بر روی آب های زمین قرار داد. سپس در گیتی نظم و ترتیب برقرار نمود. در حرکت ستارگان، نو گیاهان و رشد و باروری جانوران، وضعی ثابت ایجاد کرده تا آنکه نوبت به آفرینش انسان رسید. در حدود هزار سال قبل از میلاد، آشوریها به بابل تاختند و آن شهر را تسخیر کردند. آشور بانیهال، بابل را مقر سلطنت خود قرار داد. شاهان آشور قمن بابلیهارا پذیرفتند و خدایان بابلی را پرستش کردند. در رأس این خدایان، به جای «ان لیل» خدای جنگ سومریها، آشور قرار گرفت و کشور خود را به نام همان خدا نامیدند. وقتی آشوری ها به جنگ می رفتند، فرمانده کل آشور بود و سایر کشورهای را نیز به نام این خدا فتح می کردند. آشوری ها به مردم کشورهای که در جنگ شکست می خوردند آزادی اجرای مراسم و مناسک مذهبی می دادند، ولی اگر شورش می کردند خدایان آنان را اسیر می کردند و در معابد آشوری با احترام به اسارت نکه می داشتند.



نبوکد نصر (بخت النصر) (Nebuchadnezzar) از سلاطین این سلسله به فلسطین حمله کرد و پس از تصرف و ویران کردن اورشلیم، یهودی ها را به اسارت به بین النهرین آورد و تا زمانی که کوروش شاهنشاه ایران، بابل را تصرف و یهودی ها را آزاد کرد، هم چنان در اسارت بابلی ها بودند. از این تاریخ به بعد، بابل رو به ویرانی رفت و اکنون خرابه های این شهر قدیمی، نزدیک قصبه، حله در خاک عراق دیده می شود.

ایرانی ها، پس از فتح بابل، مردم سرزمین های متصرفی را دو پرستش خدایان و اجرای مناسک عبادی آزاد گذاردند. بعضی از خدایان و الهه های بابلی، تاپیدایش و اشاعه دین اسلام در بین النهرین، مورد پرستش بودند.

سرزمینها و بابلی ها به آسمان و ستارگان نیز توجه خاصی داشتند و معتقد شده بودند که اجرام ساری و ستارگان در سرنوشت افراد مؤثرند و از طریق حرکت ستارگان می توان به آینده اشخاص و اسرار غیبی پی برد. به همین جهت، نرصد ستارگان و رسل و اسطرلاب (Strology) در این دوره در بین النهرین رواج کامل یافته بود و از آنجا به سایر نقاط خاورمیانه سرایت نمود. به تدریج دامنه، این پیشگویی ها از قلمرو حرکات ستارگان فراتر رفت و سوسری ها و بابلی ها به این اعتقاد رسیدند که در حوادث، خارق العاده و یانرلد مخلوقات غیر عادی، حرکات حیوانات، شکل شکاف کوه ها و یا دیوارها، اثری از انگشت خدایان و علامتی برای حوادث آینده وجود دارد. اگر کسی می خواست ازدواج کند و یا پادشاهی به جنگ برود، نخست با کاهنان مشورت می کرد و کاهنان نیز با مطالعه چین و شکن جگر حیوانات قربانی، نظر خدایان را در خودداری و یا اقدام به آن عمل ابراز می داشتند. دسته مخصوصی از کاهنان، برای تفسیر حرکات ستارگان و پیشگویی، از روی مطالعه براتفاقات روزمره، تربیت شده بودند و کتب متعددی برای مراجعه و کشف رمز این اتفاقات نوشته شده بود.

از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد، این علم که در ابتدا جز موهومات و خرافات چیز دیگری نبود، وارد مرحله واقعیات شد. جدول هائی برای حرکت ستارگان تنظیم گردید که مبتنی بر قواعد ریاضی و رصد کواکب بود. زمان خسوف و کسوف، به حساب دقیق ریاضی تعیین گردید. همین مطالعات سوسری ها و بابلی ها پایه و اساس علم هیمت (Astronomy) امروزی را تشکیل می دهد. دانشمندان حتی فرضیه، مرکزیت خورشید در منظومه شمسی و حرکت سایر سیارات این منظومه به دور خورشید را، به علمای سوسری و بابلی نسبت می دهند.

سومری ها زمان را به هفت روز تقسیم کرده بودند و هر روز را مستحب به یکی از ستارگان می دانستند. منطقه البروج را به دوازده مجموعه کواکب تقسیم و هر منطقه ای را به نام یکی از حیوانات از توتم های محلی نامیدند (حمل - ثور - جوزا و...). این اسم گذاری ها، تقسیم سال به دوازده ماه و هر ماه به چهار هفته و هر هفته به هفت روز، هنوز در بین ملل امروزی مرسوم و متداول است.

بابیلی ها و سومری ها، در فنون ریاضی و حساب نیز پیشرفت های حیثیت انگیزی نموده بودند. گرچه هنوز عدد صفر (۰) را نمی شناختند ولی سلسله اعداد خود را بر اساس تقسیم بندی شخصی قرار داده بودند که هنوز نیز مورد عمل و استفاده است. واحد این تقسیم بندی شصت است. دایره را به ۳۶۰ درجه، ساعت را به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه را به ۶۰ ثانیه تقسیم کرده بودند.

سومری ها دارای کوه، نخیل و تصویر بسیار قوی بودند و افسانه های مذهبی بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند. در یکی از افسانه ها، در باب چگونگی خلقت انسان می نویسند، که چون خدایان از شخم زدن زمین، حفر کانال برای آبیاری و کشت نباتات برای تهیه غذا، خسته شدند، آن کی، در صدد برآمد از گل رس موجودی بسازد. خدای مادر به او حیات بخشید. نتیجه این همکاری خدایان، پیدایش انسان بود. از آن به بعد، انجام کارهای مربوط به شخم زمین و تهیه مواد خوراکی برای خدایان، به عهده انسان واگذار شد. همین طرز تفکر به اسطوره های یونانی و مصری راه پیدا کرد. یهودی ها در دوران اسارت خود در بابل، از افکار مذهبی بابلی ها بهره کافی گرفتند و خلقت آدم از گل رس را در فصل آفرینش وارد کرده و از آنجا به سایر ادیان ابراهیمی نفوذ نمود.

یکی از اسطوره های بسیار مشهور سومری ها، که در کتب مذهبی ابراهیمی نیز عیناً نقل شده، افسانه طرفان است. این داستان که ظاهراً از طغیان دو روه خانه،

---

۱ - در زمان خلافت عباسیان، عدد صفر از هندوستان در علوم حساب اسلامی وارد شد. لئوناردو پیسا (Leonardo Pisa) در ترجمه علم حساب مسلمانان به ایتالیایی، آن را سفیروم (Cephirum) نامید که به تدریج به زفیروم و زرو (zero) تبدیل شد.

بزرگ دجله و فرات و زیرآب رقن قسمت بزرگی از اراضی بین النهرین در زمان های قدیم ریشه گرفته، در قسمتی از داستان گیل گامش (Gilgamesh) نقل شده است. اصل این داستان به صورت شعر در ۱۲ لوحه و هرلوحه دارای ۳۰۰ خط کامل در کتابخانه آشوربانیپال که در حدود ۷۳۰ ق.م سلطنت می کرده پیدا شده است. این اسطوره به حدی مورد علاقه مردم و در همه جا شایع بوده که حتی به زبان های دیگر نیز ترجمه شده بود. نسخی از این داستان به زبان های هیتی و هوریان در کشفیات باستانشناسی در آسیای صغیر و فلسطین به دست آمده است.

گیل گامش پادشاه کولاب (Kullab) به شاهی شهر اور می رسد. مادر او الهه نین سن (Ninsua) بود و از این جهت، خود گیل گامش واجد دوسوم صفات خدائی بود. وظایفی که او برعهده مردم گذاشت، به حدی سنگین بود که برای خود او مشکلات بسیاری بوجود آورد. گیل گامش، بر مشکلات و دشمنان فائق آمد، ولی دوست عزیز خود، ان کینو (Enkidu) را از دست داد. گیل گامش باز ترس آنکه مبادا روزی مرگ به سراغ او نیز بیاید، در صدد مشورت با جد جاردانی خود، اوتنا پیش نیم (Utnapisbtim)، برآمده تا شاید بتواند به اسرار این که چگونه يك نفر ممکن است عمرابدی پیدا کند، واقف شود. گیل گامش، پس از مصائب بسیار که درالواح شرح کامل آن آمده است، به مرد جاردانی طوفان دسترس پیدا می کند. در لوح ۱۱ از اشعار، اوتنا برای گیل گامش داستان طوفان را حکایت می کند:

خدایان چون از گناهان بشر و سر و صدای بسیار او به خشم آمدند، تصمیم گرفتند که با طوفانی شدید نژاد او را براندازند و آدم را از صفحه گیتی محو کنند. ان کی (با ا) که آدم را ساخته بود و به او نیا نیز بسیار علاقمند بود، در صدد برآمد او را از خطر طوفان آگاه کند. منتهمی، چون نمی خواست اسرار مجمع خدایان را فاش سازد. خانه نین اوتنا راه در موقعی که مطمئن بود اوتنا درون خانه است، مورد خطاب قرار داد و به او گفت خانه خود را خراب کند و کشتی بزرگی که ۱۲۰ ذراع اضلاع آن و چهل ذراع ارتفاع آن باشد، بسازد. بقیه داستان را از زبان اوتنا بشنویم:

من خاندان و کسان خود را در این کشتی جا دادم. از خزندگان مزرعه و دام و صنعتگران بلاد خود، عده ای را با خود به کشتی بردم. در روزمعی که رب شمش مقرر داشته بود، و در آن روز خدای طلسمات باران های سنگین روان داشت، من به کشتی رفتم و درها را بستم. روزمعوود نزدیک شد. از افق ابرهای سیاه برخاست و

رعدي هولناك به غرش آمد، خدايان نابو و مردوخ، ازپيش رفتند. طوفان به نهايت رسيد. نور و روشني به ظلمت و تاریکی مبدل شد. سيلاب، تمام سطح جهان را فراگرفت و آب از قلل جبال بالاتر رفت. آب ها، جاروی فنا بر روی انسان ها کشيدند. هيچکس به ياد ديگری نبود و هيچکس طاقت سربرداشتن و به آسمان نگرستن نداشت. چون کار به اين جا رسيد، خدايان، خود از اين طوفان به هراس افتادند. پس برخاستند و به آسمان رفتند. چنان که مانند سگ از ترس خم شده بودند. الهه ايشتر، چون زنی به هنگام زایمان، ناله می کرد و آن ملکه خدايان زارزار می گريست. آدميان همه در گل و لای مدفون گشتند. چون روز هفتم رسيد، آشفتهگی آرام گرفت و طوفان مانند لشکری مهاجم عقب نشست. درياها ساکن شدند و سيلاب خاموش گشت. من دريچه را گشودم و به آن دريای بيکران نظرافکندم. شپون و زاری آغاز کردم، سراسر آدميان در گل فرو رفته بودند. دشت ها و مزارع، همه چون باتلاقی وسيع در برابر دهنده من می نمود. برتر خورشيد به چهره من تافت. خم شدم و نشستم و گريستم. اشک از ديدگان من روان بود. چون به جهان نگرستم همه دريا بود. پس از دوازده روز خشکی نمودار گشت. کشتی به سوی سرزمين ني سير (Nisir) روان بود. کوه نيسير آن را محکم به خود گرفته، و از آن پس بی حرکت ماند. پس من کبوتری رها کردم و به بيرون فرستادم. آن پرنده از هر طرف بدقت بال گشود. چون مقر و مکانی نيافت، به کشتی باز آمد. پس پرستونی پرواز دادم او نیز به هرسو پريد و چون جای آرامشی نيافت، ناگزير به کشتی مراجعت کرد. پس بارديگر زاغی از کشتی آزاد ساختم. آن پرنده سرورفتن آب را ملاحظه کرد پس آوازی سر داد و ديگر برنگشت. من هرچه داشتم به چهار گوشه جهان رها کردم و برفراز قله کوه قريانی گذراندم و شراب مقدس نوشيدم.

اوتنا دامستان طوفان را برای گيل گامش حکايت می کند، ولی هيچ کسکی دريازه منظور اصلی او و جاودانی شن انسان نمی تواند به او بکند. تنها گياهی به او می دهد که جوانی را به پيران باز می گرداند. وقتی که گيل گامش در راه مراجعت بوسرچاهی مشغول شستشوی بدن خود بود، مازی گياه را می بلعد و بلافاصله پوست می اندازد و جوان می شود. گيل گامش، افسرده و دل آزرده، به اور باز می گردد. در راه مراجعت به سر زمين خود، برفرز دريای صغرب، دوشيزه دريا به نام سابو تو (Sabitu) به او می گويد:

«تو ای گیل گامش به سرگردانی به کجا می روی؟ حیات چارودانی را که در جستجوی آن هستی، هرگز نخواهی یافت. روزی که خدایان انسان را آفریدند، مرگ را در سهم او گذاشتند و حیات چارودانی را برای خود نگه داشتند. این سرنوشت بشر است. تو ای گیل گامش، روز و شب را به خوشی بگذران. شکمت را از غذاهای لذیذ پرکن. از هر روز زندگی لذت ببر. روز و شب برفص و بازی کن. لباس های پاکیزه بپوش، سرت را بشوی و ذرات غوطه بزن. از طفلی که دست های تو را گرفته، مراقبت کن. در این شادمانی هائونی را که دوست داری نیز شریک نما»

این افسانه در ادیان ابراهیمی، یا عرض شدن نام فرمان داستان، عیناً نقل شده است. در تورا، طرفان نوح از معجزات بهوه و در قرآن، منسوب به الله است.

## فصل دوم:

### خدادرمصر

کشور مصر، برخلاف بین النهرین، با موانع طبیعی محصور شده است. بحر احمر و دریای مدیترانه، در شرق و شمال و صحرای لیبی از طرف غرب مانع هجوم بیگانگان به این سرزمین بودند و به همین دلیل، حکومت خدادرمصر از دوام و ثبات بیشتری برخوردار می شدند و مذهب نیز به تیره خود کمتر دستخوش تغییرات بود و به ندرت تحت نفوذ افکار و عقاید همسایگان با مهاجمین قرار می گرفت. تاریخ مصر یکی از قدیمی ترین تواریخ ملل گذشته است. مردمانی که در اواخر دوره حجر جدید در کرانه های رودخانه نیل و سرداب ها به صید ماهی اشتغال داشتند، به تدریج بساختن کلبه های نئین و تولید ادوات و آلات کار پرداختند. کلبه های متفرق به هم پیوستند و قراء و قصبات و شهرها به وجود آمدند. هر ناحیه ای، جامعه ای مستقل برای خود ایجاد کرد. خدایان هر جامعه، هم بستگی افراد و وحدت جامعه را تأمین می کردند. پس از گذشت مدتی خط تصویری (Pictographic) اختراع شد. دو دستگاه سلطنتی، در شمال و جنوب مصر به موازات هم رشد نمودند. در انتهای دوره حجر جدید، جنوس ها بر شمالی ها تسلط یافتند و دولت واحدی را تشکیل دادند. پس از مدتی، نویت به شمالی ها رسید که تاج فرعون را به سر نهادند.

عقاید مذهبی در مصر، مانند عقاید سایر اقوام ابتدائی، بر اساس احتیاجات مادی، تنازع بقا و کشمکش بین حیات و مرگ، آغاز شد و از مبادی بسیار ساده مذهبی، یعنی پرستش ارواح، توشم پرستی و ایمان به قوای غیبی شروع گردید و به

پرستش خدایان متعدد (Polytheism) منتهی شد. هر شهر برای خود توفی انتخاب کرد. در بعضی از شهر ها، بین سه تا نه تونم وجود داشت. غالب این حیوانات معرف یکی از قوای طبیعت بودند که در شکوفائی اقتصاد و فراوانی محصول عامل مؤثری بشمار می رفتند. مثلاً باز بلند پرواز معرف خورشید و مارگیری که بر روی زمین داغ چنبره می زد. سبیل باروری و افزایش محصول بودند. بدین ترتیب هر شهری جانور مخصوصی را مورد پرستش قرار داد و آن حیوان را به عنوان حافظ مردم و نگهبان شهر، پذیرفت. مثلاً شهر فیهوم (Fayum) تمساح را به عنوان معبود خود انتخاب نمود. در تبس (Thebes)، خدای آمون به صورت قوچ مورد پرستش بود. ممفیس (Memphis) ماده شیر ز گاو نر (Appis) را به عنوان حاصیلان شهر و مردم برگزید. به همین ترتیب، در سایر شهرها شغال، بوزینه، اسب آبی، حوش، لك، گربه، مارماهی، قوریانچه، و سایر حیوانات مورد احترام و پرستش بودند و آن را تجلی از مظاهر غیبی می دانستند. کم کم سر این حیوانات را بر بدن انسان قرار دادند و به آن صفت الوهیت بخشیدند. و این موجود جدید را، به عنوان جلوه ای از خدا و حافظ شهر، پذیرفتند. پس از مرگ هر یک از این حیوانات مورد پرستش، لاشه آن را مومیاتی و در تابوتی با مراسم خاص به خاک می سپردند.

مصری ها عقیده داشتند که خدایان نیز مانند بشر احتیاج به استراحت، غذا و لباس دارند. به همین دلیل، پرستش روزانه تنها پس از آنکه خدایان یا سرودهای مذهبی و موزیک از خواب بیدار می شدند، شستشو می کردند، لباس می پوشیدند و صبحانه می خوردند، آغاز می شد. گاهی مراسم عبادی روزانه، با جشن و مسافرت خدایان همراه بود. این جشن ها گاهی کوتاه و گاهی مراسم منحصصری بود علاوه بر مراسم روزانه. و گاهی چند روز به طول می کشید و مصادف بود با مسافرت خدایان از راه رودخانه نیل. چنانچه آمون، از معبد ملی خود در کارناک (Karnak) به معبد کوچک دیگری در لاکسور (Luxor)، که به منزله خانه خصوصی او بود، مسافرت می کرد و در آنجا چند روزی با همسر خود، «موت» (Mut)، بسر می برد. سپس با همان تشریفات به معبد اصلی مراجعت می کرد. «هاتور» (Hathor)، خدای دیگر مصری ها، برای بازدید سالانه از معبد هوروس در «ادفو» (Edfu)، قریب ۱۶۰ کیلومتر از محل خود در «دنبر» (Denderah)، با قایق مسافرت می کرد. در ایام مسافرت خدایان، تعطیل عمومی بود و دسته های مذهبی در ساحل رودخانه در جهت حرکت قایق حامل خدا،

براه می افتادند. عمده ای از زائرین، نام طول مسافرت خدا را پیاده طی می کردند. در طول مسافرت، خدایان را از انظار مخفی نگه می داشتند. اگر مسافرت زمینی انجام می گرفت، معبد حامل خدا، بر روی شانه، چند نفر حمل می شد و اگر از راه رودخانه بود، معبد را در قایق قرار می دادند. این قایق ها، گرچه از چوب ساخته شده بودند، ولی آن ها را به نحوی تزئین می کردند که به نظر اول قایق نشی بود، تا ثابت کنند که این مراسم از زمان های بسیار دور وجود داشته اند. انجام کلیه عملیات مربوط به آماده نمودن خدایان برای پرستش، دریافت نذورات و قربانی های تقدیمی، به عهده کاهنان بود که خود را رابط بین بشر و خدا می دانستند و با خراندن او را و ادعیه و انجام مراسم مذهبی، چنین وانمود می کردند که خدایان را مجبور به اجابت درخواست مردمان می نمایند. از همین نظر، مصری ها به کاهنان و ساحران، هم احترام می گذاشتند و هم از آنان می ترسیدند. معابد، در اثر جمع آوری نذورات و وجوهاتی که مردم می پرداختند، بسیار غنی و ثروتمند شدند و از نفوذ خود در بین مردم برای اداره مملکت و سیاست بازی استفاده می کردند. در حقیقت گردانندگان واقعی سیاست مصر، همین کاهنان بودند. در مواقعی که فرعون به جنگ می رفت و با سریش بود، کاهن بزرگ معبد آمون حکمران مصر بود. علاوه بر کاهن اعظم، تعداد بسیاری، به ترتیب سلسله مراتب، سمت مرد روحانی معبد را داشتند. فراعنه نیز برای استفاده از نفوذ کاهنان در مواقع احتیاج و سرریزگیری، خود را منسوب به یک خدا و معبد خاص می دانستند. در جشن بهاره سد (Sed) فرعون با عصای فرعون و نشان هروس که علامت خدائی او بود، به معبد می رفت. آن را طواف می کرد و از معدنفاضای قدرت می نمود. انتساب فرعون به هرمعبدی، موجب تقویت آن معبد می شد و متقابلاً کاهن آن معبد نیز در بالا بردن مقام خدائی فرعون کوشش می کرد.

در جامعه مصری، مانند سایر جوامع ابتدائی، اتحاد شهرها بر پایه هم آهنگی باورها و عقاید مذهبی استوار بود و مذهب، تنها عامل نظام دهنده جامعه محسوب می شد. مناسک و تشریفات هم آهنگ مذهبی، موجب وابستگی بیشتر مردم به یکدیگر می گردید. نفوذ مذهب در عقاید مردم به حدی بود، که وقتی هیگسوس ها (Hyksos) از صحاری فلسطین به مصر حمله کردند و آن را متصرف شدند، برای جلب قلوب و حمایت مردم خود را منتسب به ست (Seth) یکی از خدایان مصری نمودند و او را مورد پرستش و احترام قرار دادند. در مصر، کتاب مفلسی مشابه تورا، یهود و با



قرآن مسکین که مورد قبیول و احترام پیروان آن ادیان باشد، وجود نداشت. مصری ها نیزه مانند یونانی ها برای خود اسطوره هائی ساخته بودند که تعداد کمی از آن ها دست نخورده باقی مانده است. آنچه باقی مانده، تسست های مختصری از اسطوره های بزرگی هستند که اگر کنار هم قرار گیرند، راهنمایی، گرچه بطور ناقص، به بقیه داستان خواهند بود. مصری ها معتقد بودند که جهان در ابتدای خلقت پر از آب بود. همه جا را آب فرا گرفته بود. از میان آب ها تپه ای نمایان شد و حیات آغاز گردید. خدایان متعددی بر فراز تپه و در میان آب ها پدیدار شدند و خدایان دیگر را خلق کردند. معابد بزرگ بر روی تپه ساخته شد.

مظاهر طبیعت که در امر کشاورزی مؤثر بودند چون آفتاب، رودخانه نیل و زمین بارور، از جمله خدایانی بودند که در سراسر مصر ستایش می شدند. اوزیریس (Osiris) مظهر رودخانه نیل، (Horus) خدای آفتاب و ایزیس (Isis) الهه زمین بود. پرسش اوزیریس و افسانه مخفیته ظاهراً از لیبی به مصر نفوذ کرده و در اسطوره های مصری جای گرفته بود. به طوری که پلوتارک (Plutarch) مورخ یونانی، در داستان های کهن مصری می نویسد، از ازدواج گب (Geb) خدای زمین با (Nath) الهه آسمان، اوزیریس به دنیا آمد. اوزیریس، وقتی به سن رشد رسید با خواهر خود، ایزیس، ازدواج کرد. روزگاری این زن و شوهر در مصر زندگی کردند تا صاحب فرزندی به نام هوروس شدند. ست (Seth)، خدای تاریکی و خشکسالی، به برادر خود، اوزیریس، حسد برد و پس از مکر و حیله بسیار او را دستگیر کرد و به قتل رساند. جسد او را در تابوتی نهاد و از راه رودخانه نیل روانه دریا کرد. همسر او (ایزیس) پس از تحمل مشقات بسیار، نابرت و جسد را در دریا در سواحل شامات پیدا کرد و به مصر باز گرداند و در محلی مخفی نمود. ست از مخفیگاه جسد آگاه شد. آن را به دست آورد و جسد را به ۱۴ پاره تقسیم کرد و هر پاره را در ناحیه ای از مصر مدفون ساخت. از آن زمان این ۱۴ ایهالت، از برکت وجود پاره ای از بدن اوزیریس، بسیار حاصل خیز و بارور شدند. هوروس، پسر اوزیریس، در نیزارهای کناره نیل پرورش یافت و چون بزرگ و قوی شد، به خونخواهی پدر برخاست. در جنگی طولانی که با عموی خود، ست، نمود برار غالب شد. او را دستگیر کرد و دست بسته نزد مادر آورد. ولی ایزیس او را بخشید و به پاری تات (tboth)، خدای حکمت و خرد، که به صورت لك لك با بدن انسانی مجسم می شد، اوزیریس را دوباره زنده کرد. ولی

اوزیریس دیگر روی زمین نماند و خدائی روی زمین را به پسرش هوروس سپرد و خود به تحت الارض و دنیای مردگان رفت و برای همیشه در آنجا سلطنت خواهد کرد.

از آنجا که هوروس، نام خدای شاهان مصر سفلی و ست نام خدای شاهان مصر علیا بود، اسطوره محفیت، در حقیقت نمابشگر اختلافات مصر سفلی و مصر علیاست که در بدو امر باغلبه جنوب برشمال و حمله ست به اوزیریس آغاز شد و سپس با حملات بعدی هوروس و ضمیمه شدن مصر علیا به مصر سفلی، مناقشات خاتمه یافت. هوروس، پسر اوزیریس، مدت سه هزارسال به اسامی گوناگون در سراسر مصر مورد پرستش بود و این خدای ماهه گرمی زمین و رشد و نمو غلات و گیاهان می دانستند. در هرساعتی از ساعات روزه آن را به نام مخصوصی می نامیدند. چنانچه رع (Ra)، خدای نهمروز، با تمام عظمت و جلال خورشید نمایش داده می شد. خپرس (Kheperes)، خورشید صبحگاهان، دوزرگنی نشسته و به آسمان صعود می کرد و الوم، خورشید شامگاهان، بازورق خرد به طرف مغرب روانه بود.

دقتی که تیس (Thebes) یا شهر صدروازه مرکزیت یافت، خدای آفتاب در این شهر به نام آمون (Amon) ملقب شد و آن را با اسمی که در سایر شهرها متداول بود درهم آمیختند و آمون - رع را به وجود آوردند. معبد آمون در شهر کرناک، از معابد عالی و نفیس خدایان مصری بود. الهه موت (Mut) با سرکرکس، زوجه آمون شد، و از آنها خدای ماه یا خونسو (Khonsu)، بوجود آمد. قراعنه مصر خود را فرزندان هوروس می دانستند و قدرت خود را منشعب از قدرت خورشید تصور می کردند. همسر فرعون، گاهنه معبد آمون بود و فرزندان آنان نیز زادگان آفتاب.

یکی دیگر از حیوانات مورد پرستش فلاحان مصری، جمل (پشگل غلطان) (Scarab) بود. این حیوان، از نظر سرشت عمل و فعالیتی که برای گلوله نمودن سرگین حیوانات برای نخم گذاری در آن از خود نشان می داد، همیشه سرمشق فلاحان مصری بود. برای این حیوان حرمت و قداست خاص قائل بودند و تصویر آن را بر روی منال های سینه و پا نگین انگشتر نقش می کردند.

دقتی که ممفیس در مصر سفلی مرکزیت یافت، خدای دهگری به نام پتاح مورد پرستش قرار گرفت و او را خدای خدایان و خالق جهان نامیدند. به اعتقاد مصری ها، «پتاح» خدائی بود که از ازل وجود داشت و با کلام خود همه چیز را خلق کرد. هرچه او به زبان می آورد، آنجا موجود می شد (کن فیکون). پتاح، آدم را از گل خلق کرد.

این خدا را در کفنی مانند کفن اجساد مومیائی شده مجسم می کردند. تا نشان دهند که پتاح از زمان های بسیار بسیار دور و قبل از سایر خدایان وجود داشته است. کونومو (Knummu)، یاخدای کل را با بدنی از انسان با سر قوچ مجسم می کردند.

انویس (Anubis)، یا خدای زیرزمین و دنیای مردگان، سری از شغال داشت. الهه آسان، نوت (Nut)، به شکل ماده گاو ایستاده مجسم می شد که دو چشم او یکی خورشید و دیگری ماه بود.

گب (Geb)، خدای زمین، به شکل مردی بود که بر روی شکم دراز کشیده و از پشت او گیاهان و رستنی ها روئیده بودند.

وجود این خدایان مانع از آن نبود که خدایان وارثانی از کشورهای همجوار نیز سرود پرستش قرار گیرند. چنانکه آناهیتای ایرانیان، به نام اناای تیس (Anaitis) و ایشتر بابلی ها به نام ایشتار، در مصر مورد پرستش بودند. علاوه بر این خدایان، فرعون خدای زنده مصری ها بود و او را مظهر رب الارباب وزاده هوروس می دانستند و برای اثبات خدائی فرعون، در تصاویری که از او می کشیدند تصویر فرعون با هیكلی بسیار بزرگتر از هیكل سایرین نقش می شد.

برای هر يك از این خدایان، در هر شهری معبدی برپا بود و الهام امور مذهبی و اجرای تشریفات عبادی و قربانی ها، به دست کاهن یا کاهنان مخصوص سپرده شده بود. اعتقاد شدید مصری ها به ارواح و نوت پرستی، موجب به وجود آمدن و رواج کامل سحر و جادو و طلسم در این سرزمین شده بود و کاهنان علاوه بر اجرای وظایف مذهبی، به نوشتن اوراد، خواندن ادعیه مخصوص و لمن و نفرین و یا نقاضای خیر و برکت برای مردم و بیرون کردن ارواح خبیثه از بدن بیماران، اشتغال داشتند.

### نخستین بارقه، توحید و پرستش خدای نادیده

در قرن ۱۴ قبل از میلاد مسیح، فرعونی به نام آمنوفیس (Amenhotep IV) ۱۳۴۹ - ۱۳۶۶ ق.م. به تخت سلطنت جلوس کرد. این مرد به ابتکار تازه ای در جهان مذهب دست زد. او اندیشه پرستش خدای یکتای نادیده را به مصر عرضه نمود و قرص آفتاب را به عنوان سمبل خدای نادیده پذیرفت. خدای نادیده را به نام آتون

(Aton) نامسجد و اسم خود را نیز به آخن آتون (Akhenaton)، (مورد پسند آتون) تغییر داد. معبد جدیدی برای پرستش آتون بنا نهاد و سرودها و ادعیه بسیاری در پرستش خدای بکتا تنظیم نمود. در معبد آتون، هیچگونه مجسمه ای و یا محرابی برای تقدیم قربانی وجود نداشتند. فرعون، پرستش آتون و سایر خدایان مصری و همچنین کلیه مراسم قربانی را قدغن کرد. این نخستین بارقه توحیدی دیری نپایید و فرعون در جوانی درگذشت. بعد از او امور مذهبی دوباره به دست کاهنان قدیمی افتاد و خدایان پیشین به معاند بازگشتند (۱۱) و تا غلبه رومی ها به کار خدائی خود مشغول بودند. تئودوسیوس (Theodosius) (۳۴۵ - ۳۹۵ م) قیصر روم، معابد مصری را مسدود کرد و آئین مسیحی را جانشین خدایان متعدد مصری نمود.

## دنیای پس از مرگ

یکی از معتقدات مصری ه که درباره آن تعصب بسیاری از خود نشان می دادند، اعتقاد به حیات پس از مرگ بود. هر فرد مصری در دوران زندگی خود، به حیات پس از وفات می اندیشید و مقبره ای متناسب مقام اجتماعی خود و لوازم و اثاث برای زندگی در دنیای دیگر تهیه می کرد. مصری ها معتقد بودند که بدن انسان از دو عامل روح و جسم تشکیل شده است. عامل اول، پس از وفات شخص پیش خدایان بازمی گردد. ولی عامل دوم یعنی جسم، در زمین می ماند. در آخرین لحظات عمر پرنده ای به نام بیع (Ba) با سری چون انسان، بر روی جسد پرواز می کند.

پس از مرگ، باعلاقه و محبتی که بین روح و جسم در طول مدت زندگانی ایجاد شده، روح دوباره به سری جسد باز می گردد و اگر جسد بدون عیب و نقص نباشد، روح آرامش نخواهد یافت. باید به طریقی از جسم محافظت نمود تا روح پس از بازگشت سرگردان نباشد و محلی برای زندگی داشته باشد. همین اعتقاد، موجب پیدایش و ترقی

---

۱- بنا بر طومارهایی که از سینه‌ها پزشک مخصوص همین فرعون باقی مانده، به تحریک کاهن معبد بزرگ آمون، که در اثر بسته شدن معبد، قدرت خود را از دست داده بود، سینه‌ها فرعون را مسخوم کرد و کشت.

شکفت انگیز صنعت مومیائی اجساد در مصر شد. به حدی که اجساد مومیائی شده در مقابر مصری که دوائر کاوش های باستان شناسان به دست آمده ، به نحو جبروت انگیزی هنوز نیز سالم و بی عیب هستند. در مواقعی که يك فرد مصری در آتش می سوخت و از بین می رفت و پا در دریا غرق می شد، مجسمه و یا تصویری از او به عنران جانسین جسد تهیه می کردند. مقدار کافی غذا و شراب در قبر میت می نهادند. به علاوه در بالای قبر نیز روزنه و پا منفذی تعبیه می کردند تا مرغ روح بتواند به آسانی به سوی جسد بازگردد و با استفاده از اطعمه و اشره ای که در مقبره موجود است، به حیات خود ادامه دهد. در کنار جسد مجسمه کوچکی می گذاشتند تا کا (Ka)، روح دیگری که مظهر قوای دماغی میت و منبع حرکات و تفکرات او ست، پس از مرگ به درون مجسمه حلول کند و حوادث و خاطرات عمر میت را که بر درو دیوار مقبره نقش شده، قاشا نماید. برای آسایش این مجسمه نیز صندلی و میز و تیر و وسایل زندگی فراهم می کردند. اگر میت از خانواده، مشخصی بود، مقداری جواهرات همراه جسد میت به خاک می سپردند. برای آن که میت بتواند از دریای مشرق عبور کند و به سفینه خدای آفتاب برسد، قاپلی با وسائل کافی در مقبره او می گذاشتند. یکی دیگر از وسائلی که مسلماً با جسد هر میت به خاک می سپردند، کتاب اموات بود. این کتاب شامل افسون ها و اورادی بود که مجسمه های خادمان میت، با خواندن آنها، ارباب خود را به زندگانی عادی اعاده می دادند. مرد متوفی نیز با خواندن قسمت هائی از این کتاب، می توانست از موانع مختلف و شیاطینی که در سراسر راه خود به بهشت ازیرس با آنها برخورد می کرد، عبور نماید. اورادی از این کتاب بر روی کفن میت، در داخل تابوت، و یا بر دیوارهای مقبره نوشته می شد.

مصری ها معتقد بودند که روح پس از مفارقت از بدن، در طبقات زیرین زمین در حضور ازیرس، که بر تختی نشسته است، و چهل خدای دیگر حاضر می شود. اورا محاکمه می نمایند. اعمال بد و خوب او توسط انوریس (Anubis)، خدائی که سر شغال دارد، در ترازوی سنجیده می شود. روح میت با عناجات از اعمال خود دفاع می کند و اعمال بد را انکار می نماید. آنگاه دل و جگر او را بیرون می آوردند و در ترازوی که در کبهه دیگر آن پر شتر مرغ وجود دارد، می کشند. اگر کبهه دل و جگر به واسطه اعمال نیکی که متوفی در زندگی خود انجام داده، سبک تر باشد، خدای تات (Thoth) که سر لك لك دارد، به عنوان کاتب اعمال او را می نویسد و به ازیرس گزارش می کند

- و به روح اجازه ورود به سرزمین اهریمن داده می شود. او می تواند به خروشی و شادمانی در سایه درختان بلند، با همسر و دوستان خود زندگی کند و غلامان متحد از او پذیرائی می کنند و اراضی سیاه را یا گاوهای نر شخم می زند و سنبله های بلند و طلای می چیند و پس از سه هزار سال، دوباره به زمین باز می گردد و اگر جسد او هنوز سالم و بی عیب باشد، در آن حلل می کند. اگر کپه اعمال صیت سنگین تر از پر شتر مرغ باشد، او را دربرخ دوزخ به انواع مجازات ها شکنجه می کنند تا روح صیت پاک شود. و اگر اعمال بد او بسیار بد باشد، عفریتی به شکل تمساح او را می جود و می بلعد. ولی روح سلاطین و امراء، به وسیله الهه نات (Nath) به سرزمین مشارگان برده می شوند و در آنها از زوال و فنا محفوظند.

## فصل سوم:

### خدایان یونانی

سرزمین یونان، مرکب از یک شبه جزیره و جزایر متعدد کوهستانی است که در جنوب شرقی اروپا، در سواحل مدیترانه قرار گرفته است. هنگامی که هجوم اقوام مختلف آریائی به اروپا آغاز شد، قبایلی چند از آریائی ها، به نام های ایونی، دوریان و آشیئ، به تدریج از رودخانه دانوب گذشتند و به یونان وارد شدند و بومیان اصلی جزیره، هلادیک ها، را به سواحل جنوبی راندند. چون قبیله ایونی، اولین قبیله ای بود که به این سرزمین وارد شد، در نزد ملل شرقی نام یونان به تمام شبه جزیره و جزایر وابسته اطلاق گردید. یونانی ها، وطن خود را هلاس و ساکنان این سرزمین را هلنز می خوانند و غریب ها نام یکی دیگر از قبایل آریائی، کریسیا، را که به یونان هجوم برده بودند، برای نامیدن این سرزمین انتخاب نموده اند. ساکنان شهرهای آتن و اسپارت، از اعقاب ایونی ها و دوریان ها هستند. از قرن ششم قبل از میلاد، ایونی ها در آتن تمدن درخشانی را بوجود آوردند و در عالم فلسفه و هنر، آثار فنا ناپذیری از خود به یادگار گذاشتند.

قبایل اولیه آریائی در یونان، بر اساس معتقدات مذهبی قدیم خود، همان خدایانی را که در کتاب ودا از آنان نام برده شده است می پرستیدند. در رأس این خدایان، دیوس پی تار (Dyuspitar) بود که در سرزمین جدید با اندکی تغییر در تلفظ، به ژئوس پاتر (Zeuspater) تغییر نام داد. در پانثئون خدایان یونانی، علاوه بر خدایان آریائی، خدایان دیگری که به همراه

اقوام بعدی به یونان مهاجرت کردند، و با خدایانی که در شرق یونان و آسیای صغیر مورد پرستش بودند نیز وارد شدند.

جزایر کوهستانی یونان به تنهایی برای زندگی جای مناسبی نیستند و فقط یک دهم از اراضی قابل کشت و زرع می باشند. تنها دریا به صخره های آتشفشان حیات می بخشد. یونانیان از طریق دریا به تشکیل کلنی ها و بسط تجارت پرداختند. ستارگان آسمان. تنها راهنمای ملوانان سرگردان یونانی در مسافرت های طولانی آنان بودند. به تدریج ستارگان راهنما، نام خود را به خدایان بخشیدند. مریخ (Mars)، عطارد (mercury) یا هرمس، کیهان (Kronos) و زهره (Venus)، صفات انسانی به خود گرفتند و در کوه المپ بر فراز شهرهای یونان سکنی گزیدند. این خدایان به هر شکل و هفتی که مایل بودند، ظاهر می شدند. انسان ها، با دعا و قربانی و ریختن شراب و تقدیم هدایا، به پرستش خدایان می پرداختند. به اعتقاد یونانیان، انسان مستقیماً و با ابزار مصاحبه با دومیانی که خدایان به شکل و هبت آنان درآمده اند و با از طریق رؤیا و خواب، با خدایان مرتبط می شود و اوامر آنان را می شنود. معبرین خواب و با اشخاصی که در هنر حدس زدن دستورات خدایان مهارتی داشتند، نظر مشورتی خدایان را برای یونانیان تعبیر و تفسیر می کردند. رعد و برق، شهاب های آسمانی، از علامات شوم محسوب می شدند. دودنا (Dodona) و درخت عظیم بلوطش، از اماکن مقدس بودند و پوزنی ها برای شنیدن صدای خدایان، به زیارت به آنها می رفتند.

در هزاره اول قبل از میلاد، دوشعر بزرگ یونانی به نام های هومر (Homer) و هزیود (Hesiod)، اشعار حماسی در وصف این خدایان و اعمال هر یک سرودند. (۱۱) گفته های این دو شاعر، به صورت کتاب دینی و اسناد مذهبی یونان درآمد. این

---

۱ - کتاب هزیود به نام کارها و ایامه (Works and days) بیشتر درباره اطلاعات کشاورزی و کارهایی است که هر روزه باید انجام داد، و درباره مراسم خانوادگی، یا تفسیرهای تفال گرانه در اطراف روزه های مقدس. هزیود نتیجه می گیرد که خوشبخت آنچنان کسی است که با اطلاع از تمام این مطالب، بدون این که مورد کوچکترین آبراه باشد، به سوی ابدیت روانه شود. به صدای پرندگان گوش کند، از کارهای بد بپرهیزد. راه سعادت، گوشش در انجام وظایف مذهبی و اجتناب از مناهی می باشد.



خدایان که در حقیقت هر یک صرف یکی از مظاهر طبیعت بودند، به صورت آدمیان خاکی در آمدند و دارای صفات ازلیت و الوهیت شدند. خدایان بر حیات آدمیان تسلط کامل داشتند و می توانستند آنان را خوشبخت سازند و یا به دمار عدم بفرستند.

خدایان یونانی به هیچ وجه وحشت آور و رعب انگیز نبودند. یونانیان، زئوس را به صورت پدري مجسم می کردند که بر فراز کوه المپ نشسته و تمام هم خود را مصروف آسایش مردم می کند و کوشش دارد شناند زندگی و آلام مردم را بکاهد.

دوره رواج اسطوره های یونانی، مصادف با دوره شکوفائی هنر معماری و مجسمه سازی در یونان بود و هنرمندان بهترین قامت ها و صورت هارا به خدایان هدیه می کردند و در آکروپول (Acropolis) در معرض تماشای عموم قرار می دادند. این مجسمه های زیبا، مظهر ایمان و باورهای مذهبی یونانیان بودند.

حماسه های هومر و هزیود، در مقام یونان قدیم بر سرزبان ها بود و تأثیر بزرگی در ایجاد وحدت ملی و پرورش و تربیت جوانان داشت. جوانان، در جشن ها و اعیاد و گردهمائی های روزانه، اشعار هومر و هزیود را به عنوان سرودهای مذهبی به آواز بلند می خواندند و دوازده خدا، (شش نر و شش ماده) را در نظر مجسم می کردند که بر فراز کوه المپ نشسته و دنیا را اداره می نمایند:

خدایان مقیم کوه المپ عبارت بودند از:

خدای خدایان	Zeus	زئوس
خدای دریاها	Poseidon	پوزئینن
خدای صنعت و کوره آتش	Hephaestos	هفائستوس
خدای تجارت و مسافری	Hermes	هرمس
خدای جنگ	Ares	آرس
خدای موسیقی و هنر	Appolon	آپولون
زوجه زئوس و الهه حامی زنان	Dione	دیون
الهه عقل و خرد	Athens	آتنا
الهه شکار	Artemis	ارتمیس
الهه کانون خانواده	Hestia	هستیا
الهه عشق و جمال	Aphrodit	افرودیت
الهه زراعت و حاصلخیزی	Demeter	دمتر

## ژئوس (zeus) :

خدای خدایان که در روم به نام ژوپیتر نامیده می‌شد، در اول خدای نور و آسمان بود. ولی اندک اندک به صورت بزرگترین خدا و صاحب اختیار مطلق جهان درآمد که می‌توانست همه چیز را ببیند و همه چیز را بداند و هیچ چیز از او پنهان نبود. او انسانی قوی و رفتاری پر جلال و شکوه و گیسوانی انبوه و پریشان داشت و همیشه عصائی سه شاخه و بلند، به عنوان مظهر خدائی در دست او بود.

ژئوس از ابتدای خلقت، خدی خدایان نبود، بلکه اورانوس (Uranus) خدای بزرگ و اولین فرمانروای عالم و شوهر گئا (Gaia) الهه زمین، خدای خدایان بود. از اورانوس، تیتان‌ها (Titans) و سیکلپ‌ها (Cyclopes)، و سایر خدایان به وجود آمدند. اورانوس بچه‌های خود را به محض تولد در زیرزمین مخفی می‌کرد، گئا، فرزندان خود را به شورش برضد پدر تحریک می‌نمود. ولی هیچ کدام جرأت حمله و مقابله با اورانوس را در خود احساس نمی‌کردند. تا آن که کرنوس (Cronus)، جوانترین پسر اورانوس، به دنیا آمد. گئا او را مجهز به داسی کرد تا پدر را ازین ببرد. کرنوس نیز از کمین گاهی ناگهان به پدر حمله کرد و پاهای او را قطع نمود. از بدن اورانوس الهه‌های انتقام و فصاص (Erinyes) فرزان کردند و به آسمان رفتند. از آن زمان به بعد، آسمان از زمین جدا شد.

کرنوس بعد از پدر فرمانروای عالم شد و با خواهرش رآ (Rea) ازواج کرد. چون در سرنوشت او بود که به دست یکی از پسران خود از بین خواهد رفت، فرزندان خود را به محض تولد می‌بلعید. وقتی ژئوس متولد شد، رآ به راهنمایی گئا، مادر خود، تخته سنگی را در پارچه‌ای پیچید و بر روی زانوهای کرنوس نهاد. او هم به تصور این که پسر خود اوست، تخته سنگ را بلعید. رآ، پسر خود را در غاری در کوه مخفی کرد و پرورش داد تا کاملاً بزرگ و قوی شد. روزی که کرنوس غسل فراوانی خورده بود و بر روی سینه‌ها به خواب رفته بود، ژئوس ناگهان بر او حمله کرد و دست و پای او را محکم با زنجیر بست. کرنوس که خود را شکست خورده دید، تمام بچه‌های خود را که بلعیده بود، یکایک برگرداند. سپس ژئوس پدر خود را در چاه بی انتهای تاتار انداخت و پسران او و گئارا آزاد کرد. ولی تیتان‌ها از اطاعت او سرباز زدند. جنگ بین خدایان آغاز شد. ژئوس، به کمک برادران خود، تیتان‌ها را ازین برد و خدای خدایان شد. گرچه ژئوس کوچکترین اولاد کرنوس بود، ولی برادران بزرگتر و خواهران

او را به سروری پذیرفتند. تنها یکی از نیتان ها به نام پرومته، که در جنگ بین خدایان شرکت نکرده و بی طرف مانده بود، از بیعت با زئوس به عنوان خدای بزرگ سر باز زد و از راه های دیگر مقصد خود را دنبال کرد تا انتقام خود را از زئوس بگیرد. زئوس نیز چون می دانست که پرومته از سری آگاه است که به زندگی زئوس وابستگی نام دارد، نمی توانست پرومته را از بین ببرد.

درافسانه خدایان یونان، پرومته سازنده و پدید آورنده انسان است. هم او بود که با کمک دریا و زمین، گل نخستین انسان را بسرشت و قالب زد. بعداً آتنا، دختر زئوس، در آن گل روح دمید و آدم بوجود آمد. پرومته به آدم کشاورزی، صنعت و علوم دیگر آموخت (۱). زئوس که از کار پرومته سخت برآشفته بود، برای تسکین خشم خود، آتش حیات جاردانی را از درون روح آدم بیرون کشید و او را به صورت موجودی فناپذیر در آورد. چون بازهم خشم زئوس فرو کش نکرد، تصمیم به نابودی نوع بشر گرفت. بدین جهت، ناگهان به رودخانه ها و آب ها فرمان داد تا طغیان کنند و سراسر روی زمین را زیر خود غرق نمایند. ولی این بارهم پرومته هوشیار و مراقب بود. بدین جهت، قبل از آمدن طوفان به پسر خود، اوگالیون، و زن او پیرا که دختر برادر پرومته بود، دستور داد تا کشتی بزرگ درسته ای بسازند و برآن بنشینند. نه روز و نه شب کشتی بر روی امواج در حرکت بود تا روز دهم طوفان فرو نشست و کشتی بر قلعه کوه پارناکس فرود آمد. در آنجا، اوگالیون، قبل از هرکاری مراسم قربانی در پیشگاه خدای خدایان به جای آورد. زئوس نیز در اجابت تقاضای اوگالیون، فول داد که نوع بشر را از نابودی نجات دهد (۲).

زئوس در مقام یونان مورد پرستش بود. در بعضی نواحی نام قله کوهی را به نام زئوس اضافه می کردند و او را مثلاً زئوس لیکراس، زئوس لاقیتوس یا زئوس اولیپوس می نامیدند و به همین مناسبت وظائف و اختیارات جدیدی را نیز بر وظائف

---

۱ - شرح مفصل این بخش از اسطوره خدایان یونان را بعداً از زبان افلاطون خواهیم شنید.

۲ - از آنجا که افسانه سومری طوفان، قرن ها قبل از اسطوره یونانی سروده شده است، به جرات می توان گفت که یونانی ها این داستان را براساس افسانه طوفان سومری که در سراسر خاورمیانه و آسیای صغیر شایع بوده، تنظیم کرده اند.

و اختبارات اولیه او اضافه می کرده‌اند. مثلاً او که در اول خدای بزرگ و پدرآسمانی و حاکم بریادها بود، به تدریج محافظ وحامی شهرها و قاضی و داور رسیدگی به شکایات مردم، کاهن غیبیگر و هدایت کننده ابرها، لقب گرفت. در هر شهری برای او زوجه ای تراشیدند، ولی زن اصلی و دائمی او هرا (Hera) بود. هرا در اول الهه بومیان شبه جزیره بود و در جزیره اویه سکونت داشت. هرا، به همراه سایر خدایان یونانی به روم مسافرت کرد و به نام جونو (Juno) در صفت الهه های رومی درآمد.

ژتوس، که وصف زیبایی هرا را شنیده بود، روزی به جزیره اویه رفت و عاشق هرا شد. برای این که باعث سره طن او نشود، به صورت کبوتری سفید درآمد و در فصل زمستان به پیش هرا پرواز کرد و چنین وانمود کرد که از شدت سرما بی حس شده است. هرا، که تحت تاثیر احساسات شدید قرر گرفته بود، کبوتر را به سینه خود چسباند تا گرم شود. ناگهان ژتوس به صورت اصلی خود درآمد. ولی تا موقعی که قول نداد که با هرا ازدواج خواهد کرد، هرا به از روی خوش نشان نداد. هرا چهار فرزند به نام های هبه، الهه جوانی، ابلی تی، الهه وضع حمل، آرس، خدای جنگ و هفائستوس، خدای صنعت و کوره آتش، برای ژتوس آورد.

ژتوس قبل از ازدواج با هرا، زنان و معشوقه های بسیاری داشت و بعد از ازدواج با هرا نیز از عاشق پیشه گی دست نکشید. یکی از معشوقه های ژتوس، مایا رب النوع محافظین زمین بود. مایا، که عاشق و دلباخته ژتوس بود، از ترس حسادت هرا به آکادی رفت و دریای کوه سیلن مسکن گرفت و در آنجا محرمانه با ژتوس عشقبازی می کرد. نسره، این عشق بازی ها، پسری به نام هرمس، یکی از دوازده خدای کوه المپ، بود.

#### پوزئین (Poseidon):

این خدا در روم به نام نپتون (Neptunus) معروف شد. پوزئین خدای دریاها بود، ولی در کوه المپ منزل داشت. او برادر بزرگتر ژتوس بود و انلام او نیز شباهت نامی به انلام ژتوس داشت. در جنگی که بین ژتوس و تیتان ها در گرفت، او به پاری برادر شتافت و پس از مغلوب شدن تیتان ها، ژتوس و برادران او میراث عظیم کرنوس، یعنی سراسر عالم را بین خود تقسیم کردند. ژتوس خدای آسمان و آدمیان شد. هادس (Hades) برادر دیگر، خدای زیر زمین و تاریکی ها و پوزئین خدای

دریاها و اقیانوس ها. ولی دوبرادر اطاعت از زئوس را به گردن گرفتند. پوزئیدن نیز مانند برادر خود زئوس، عاشق پیشه و هوسران بود و دوشیزگان زیباروی بسیاری را تصاحب نمود.

#### هفائستوس (hephaistos) :

این خدا در روم به نام ولکان (Volcanus)، مورد پرستش بود. هفائستوس از خدایان برجسته کوه المپ، خدای صنعت، آتش و آهنگری بود و وسایل زرهی و جنگی برای مبارزان تهیه می کرد. در دست او همیشه چکش بود و کلاه مخروطی شکل کارگری بر سر داشت. هفائستوس، برخلاف سایر خدایان که زیبا و خوش اندام بودند، زشتسرو، ناموزون و از هر دوپا از روزتولد لنگ بود. زئوس پس از تولد هفائستوس، از ترس این که مبادا سایر خدایان او را مسخره کنند، پاهای هفائستوس را گرفت و او را به آسمانها پرتاب کرد. اما دختر اقیانوس، هفائستوس را از آبها نجات داد و در غاری بزرگ کوه. مرتبه دیگر که نزاعی بین زئوس و همسرش هرا در گرفته بود، هفائستوس به حساب از مادر، در این دعوی خانوادگی مداخله کرد. این مرتبه زئوس او را آن چنان به آسمان ها پرتاب کرد که هفت شبانه روز در آسمان می چرخید تا بالاخره در آب های لنوس سقوط کرد. بعد از آن، هفائستوس دیگر به کوه المپ برنگشت و در کارگاه آهنگری خود به پیشرفت صنعت مشغول بود. زن او، افرودیت الهه عشق و شهوت بود. این خدای زشت رو، در عشقبازی آن چنان حریص بود که در این راه، جز پدرش زئوس، خدای دیگری با او درخور صفاپسند نبود.

#### هرمس (Hermes) :

این خدا در روم مرکور (Mercur) نامیده می شد. هرمس از خدایان قدیم یونان و در اصل حافظ شبانان و نگهبان خانه ها بود و به تدریج به صورت خدای مسافران درآمد. او پسر زئوس از مشوقه او مایا بود. کار هرمس، هدایت اموات به سرزمین هادس و منادی زئوس از سرزمین تحت الارض بود. او را به علامت سنون سنگی مربع شکل که برفراز آن گاهی از اوقات سر مجسمه هرمس نیز نصب شده بود، نشان می دادند که پیراهنی بلند با کلاهی لبه دار برتن و کفش هائی با بال و پرو، برپا داشت.

### آرس (Ares) :

پسر قلدنر و جنگ طلب زئوس، داتماً در پی آشوب و جدال با سایر خدایان بود و به همین مناسبت همیشه مورد سرزنش و عتاب پدر قرار می گرفت. این خدا در روم نام مارس (Mars) به خود گرفت و بسیار مورد احترام و ستایش بود.

آرس، از زن رسمی و قانونی زئوس، هرا، به دنیا آمده بود و دلآوری و بیباکی او در بین خدایان مشهور بود. او در نهمان یا افرودیت، زن برادر خود هفائستوس، نرد عشق می باخت. وقتی هفائستوس از این جریان مطلع شده، به روی خود نیاورد و در خفا تودی از زنجیری به نازکی مو و به قدرت پولاد درست کرد و به زنش گفت که به مسافرت می رود. افرودیت که از حيله شوهرش بی خبر بود، آرس را خیر کرد. موقعی که هر دو در ستر کنار هم آرمیده بودند، هفائستوس از کمین گاه بیرون آمد و نور را بر روی آنها انداخت و هر دورا در چین عشقبازی در نور محصور کرد. در اثر سروصدا و هیاهوی این سه نفر، سایر خدایان بنیدن منظره آمدند. هفائستوس، در مقابل قول آرس که خسارت را جبران خواهد کرد، آن ها را آزاد نمود. افرودیت، به جزیره قیروس رفت و در آنجا دختری به نام هارمونیا از آرس به دنیا آورد و خود، زوجه، پادشاه تب شد. آرس نیز راه آسپای صغیر پیش گرفت و رفت.

### آپولون (Appolon) :

این خدا در روم به نام خودش مشهور بود. خدای موسیقی و هنر و یکی از مشهورترین خدایان یونانی و رومی. آپولون، خدای نور و روشنایی و خدای پیش بینی و غیب گویی نیز خوانده می شد. ولی شهرت او بیشتر برای موسیقی بود که با بریط برای پسران جوان و دانشیگان نغمه سراتی می کرد. آپولون، طرفدار پهلوانان و ورزشکاران نیز بود و خود او زه کمان را به قدرت زیادی می کشید. آپولون توانست پیشون را که از شهر دلفی آمده بود، ب قتل برساند و از آن پس به عنوان حامی دلفی ملقب شد. آپولون را به نام هلیوس خدای آفتاب نیز می نامیدند که هر صبحگاه، سوار بر عرابه زرین خود، تمام آسمان را تا غروب می پیمود و پس از غروب در کشتی طلائی به جای اول باز می گشت تا صبح روز بعد، سفر خود را مجدداً آغاز کند. این خدا در سراسر یونان به خصوص در جزیره رده (Rhodes) مورد پرستش بود و او را در هیئت جوان زیبارویی که تاجی بر موهای مجعد داشت و بر عرابه چهار اسبه سوار بود،

مجسم می کردند. جشن او مصادف با آغاز مسابقات ورزشی بود.

#### آتنا (Athena) :

رب النوع عقل و خرد و از خدایان درجه اول کوه المپ، این الهه در روم به نام مینرو (Minerva) مشهور شد. مردم یونان، به خصوص اهالی آتن، به این الهه بسیار علاقه مند بودند. او دختر زئوس از متیس الهه عقل بود و همیشه زئوس را از این نقطه نظر تحت الشعاع قرار می داد. چون پرومته به زئوس گفته بود، که اگر از متیس صاحب فرزند شود، آن فرزند آندرو عقل و هوش خواهد داشت که پدر را از تخت خدائی به زیر آورد. زئوس از ترس، متیس را با فرزندی که در رحم داشت بلعید. ولی خود او به سر درد عجیبی مبتلا شد. هفائستوس، خدای صنعت، به کمک پدر آمد و با ضربت تبری سر زئوس را شکافت و آتنا الهه زیبای عقل و خرد، از سر زئوس خارج شد. زئوس از روز اول به این فرزند بیش از دیگر فرزندان علاقه مند شد. آتنا در روزهای نخست الهه جنگ بود و در روز تولد نیز زرمی درخشان بر تن و نیزه ای نرگ طلایی در دست داشت. این الهه، برخلاف افرودیت، با عشق و عشق بازی میانه ای نداشت. فن رام کردن اسب و ساختن کشتی را او به انسان آموخت. ولی هنر واقعی او پارچه بافی بود. هم او بود که در گلی که پرومته ساخته بود، روح دمید و به مجسمه آدم حیات بخشید.

#### آرتمیس (Artemis) :

الهه زیبا و جوان خوش اندامی که در روم نام دیانا (Diana) به خود گرفت. از بزرگترین خدایان کوه المپ، دختر زئوس و خواهر دولوری آپولون و صادر آنها لئو بود. این الهه از عاشق پیشه گی بیزار و جز به تیراندازی و شکار به چیز دیگری علاقه نداشت. از این الهه بیش از سایر خدایان یونانی، تابلو و مجسمه تهیه شده است و دربار او شعرا و نویسندگان قلمفرسایی کرده اند. در تابلوهای نقاشی، این الهه جامه ای کوتاه در بردارد و گیسوان او حلقه حلقه تا پشت گردنش آویزان است. کفشی از پوست مار برپا دارد. بازوان و ساق پاهایش برهنه است. بهناز آن که آرتمیس به سن رشد رسید، ناحیه آرکادی را که در آن شکار فراوان بود، برای سکونت انتخاب کرد.

### هستیا (Hestia) :

الهه آتش کانون خانوادگی، در روم به نام وستا (Vesta) مورد پرستش طبقه نسران بود. این الهه نیز مانند اتنا و ارنیس، خیلی جدی و پاکدامن بود و از عشق بازی ها دوری می جست. معبد او جایی بود که در آن آتش دائمی وجود داشت و هر وقت یکی از افراد جامعه ازدواج می کرد، قسمتی از این آتش را به او می دادند تا در کانون نوینباد خود برافروزد. محققین بر این عقیده هستند که الهه هستیا را قبیله ایونی با خود به یونان به ارضشان آورده است و این الهه مولود خیال پردازی های شاعران یونانی نیست، و درباره او نیز اسطوره ای وجود ندارد. در اساطیر یونانی، هستیارا فرزند کرونوس، یعنی قدرت لیل از تولد زئوس می دانند. از این حیث که این الهه نخستین رب النوع کوه الپ بود، همه خدایان، حتی زئوس به او احترام می گذاشتند. او هیچوقت در دسیسه های بین خدایان شرکت نمی کرد و قسم خورده بود همیشه باکره بماند و از روابط عاشقانه پرهیز کند.

### افرودیت (Aphrodite) :

الهه عشق و محبت و شهوت، در روم به نام ونوس (Venus) مورد پرستش بود. ظاهراً این الهه تصویری از ایشتر سومریهاست. در نهایت زیبایی و لطف، بدون رعایت پاکدامنی، افرودیت دختر زئوس از زنا اول او دین (Dione) بود. افرودیت همیشه به صورت زن جوان بسیار زیبا با انامی هوس انگیز نشان داده می شد. زئوس چون معتقد بود که شوهر زشت بهتر قدر زن زیبای خود را خواهد دانست، او را به ازدواج هفائستوس درآورد، ولی افرودیت با او وفادار نماند و با آوس، برادر شورش، نرد عشق می باخت.

### دمیتر (Demeter) :

این الهه که در روم به نام سرس (Ceres) شناخته می شد، الهه گندم و حاصلخیزی و محصولات زمینی بود. دمیتر، دختر کرونوس و خواهر زئوس بود. او قیافه ای جدی و زیبا داشت، باگسوزن طلایی به رنگ خورشید رسیده گندم. شرکت در جشن های دمیتر که به جشن های الوسیس (Eleusis) معروف بود، سفر مذهبی بزرگی محسوب می شد. این جشن ها همیشه با مراسم مرموز و پنهانی همراه بود و



فقط کاهنه ها و دخترانی که در خدمت معبد دمیتر بودند، حق شرکت در آن مراسم را داشتند.

زتوس، خدای خدایان به او چشم داشت، ولی دمیتر حاصر به همخوابگی با زتوس نبود. زتوس، به صورت گاوی درآمد و با او عشقبازی کرد. شمره، این عشقبازی دختری بود به نام کورنا که بسیار مورد علاقه مادر بود. روزی که کورنا در چمن زاری بازی می کرد و گل می چید، فرکس زیبایی دید. بی اختیار به سمت گل رفت تا آن را بچیند. ولی ناگهان زمین باز شد و هادس خدای زیرزمین، کورنا را به زیر زمین برد. مادر که نمی توانست دوری فرزند را تحمل کند، دست به انتقام جوئی زد و به زمین فرمان داد که حتی يك دانه گندم هم تولید نکند. خشکسالی و قحطی همه جا را فرا گرفت. خدایان در کوه المپ به چاره جوئی برخاستند و قاصدی پیش دمیتر فرستادند. او گفت: «تا دخترش را ببیند اجازه نخواهد داد که گندم از زمین برآید. هادس، برحسب فرمان زتوس، کورنا را به روی زمین باز گرداند، ولی قبل از بازگشت کورنا، چند حبه انار، که در یونان عیالمت زناشوئی بود، به او خوراند. وقتی کورنا به روی زمین بازگشت، مادر از او پرسید: «دخترجان در آنجا که بودی چیزی خورده ای؟ اگر نخورده ای می توانی با من به کوه المپ بیایی و اگر خورده ای باید به تاریکی ها باز گردی». کورنا اعتراف کرد که قبل از آمدن چند حبه انار خورده است. رنگ از رخ مادر پرید. خدایان به وحشت افتادند. خدای خدایان که از خشم دمیتر می ترسید، با وساطت سایر خدایان، توانست رضایت مادر را به این طریق جلب کند، که کورنا چهارماه از سال را در زیر زمین پیش هادس و هشت ماه از سال را روی زمین نزد مادرش بگذراند. مادر نیز در مقابل، حاصلخیزی را به زمین بازگرداند و خود به کوه المپ آمد.

در مراسم رفتن کورنا به زیر زمین، فقط زنان یونانی حق شرکت داشتند. ولی در جشن بهاره که موسم بازگشت کورنا به سطح زمین بود، هزاران نفر از زن و مرد شرکت می کردند و مراسم صجلی برپا می شد.

غیر از دوازده خدائی که در کوه المپ مسکن داشتند، الهه و خدایان دیگری از قبیل، اپریس الهه زیبای قوس و قزح، باگوس خدای شراب و مستی، سنتورها که نیمه انسان و نیمه اسب بودند نیز وجود داشتند. در پانتئون خدایان یونان بیش از سی هزار خدا وجود داشت. یونانیان معتقد بودند که از آمیزش خدایان با انسان ها، موجودات موذی و زشتی از قبیل سیکلوب (Cyclope)، هارپی (Harpy)، گرکن

(Gorgon) و سرپوس (Cerberus) به وجود آمده اند.

بنا به عقیده یونانیان، تمام ارواح، به استثناء ارواح کسانی که به خاک سپرده نشده اند، به وسیله قایق شارون لزودخانه آشرون (Acheron) عبور می کنند تا به سرزمین هادس برسند. این سرزمین توسط سرپوس محافظت می شود و به هیچ مرده ای که وارد سرزمین هادس شود، اجازه خروج و ترک محل داده نخواهد شد. تدفین مردگان واجد اهمیت بسیار بود. کوتاهی در انجام مراسم کامل، لعنت خدایان را به همراه می آورد. جسد جنکجویان با لباس و اسلحه کامل و اجساد سایر مردگان را می سوزانند و خاکستر آن را بازاری و عزاداری به خاک می سپردند و تپه ای از خاک بر آن می پوشانند. برفراز تپه سنگی می گذاشتند که بر روی آن، نام و مشاغل را که متوفی در زندگی عهده دار بوده، نقش می کردند.

حشم خدایان با قضاوت های مفسده انگیز، کوتاهی در انجام مراسم تدفین مردگان، اعمال خشونت آمیز در منن سیزبان، کشتن میهمان، برانگیخته می شد و برای خنثی نمودن اثرات شوم و نابودکننده آن، یونانی ها به تقدیم قربانی، دعا و پاشیدن شراب مبادرت می کردند.

عبادات یونانیان برای انجام آرزوها و برآوردن حاجات از طریق تقدیم نذورات و خواندن مناجات، انجام می شد. هم چنین به تقدیم شیرینی، حبوبات و میوه های نوبرانه به معبد ویا قربانی مبادرت می کردند. برای هر یک از خدایان، حیوان مخصوصی را قربانی می نمودند. مثلاً برای خدای آفتاب، سگ و برای خدای دریاها، اسب تقدیم می شد و مرائب بودند که برای خدایان نر، حیوان نر و برای الهه ها، حیوان ماده قربانی شود.

یونانی ها بهشت (Elysium) را مکانی می دانستند برای نیک بختان و هادس را جایگاه بدبختان و معتقد بودند که اموات، پس از محاکمه در پیشگاه خدایان، به یکی از این دو سرزمین فرستاده خواهند شد.

یونانیان ایام مخصوصی در هفته برای استراحت نداشتند. ولی در طول سال بعضی از روزها را به جشن اختصاص داده بودند و از تمام نواحی برای شرکت در جشن در نقطه معینی جمع می شدند. مثلاً جشن آتن، در زمستان به نام جشن (Anthesleria)، و یا جشن زمستانی کورنا، که در آن فقط زن ها شرکت می کردند و یا جشن بهلوانی و زور آزمایی، که در شهر اسپارنا در تابستان برگزار می شد.

یونانیان به سحر و جادو و غیب گویی نیز اعتقاد داشتند و کاهن دلفی (Delphi) را غیب گوی اسرار می دانستند. هرودت می نویسد، که قدیمی ترین معبد پیشگویی و تنها معبد در زمان حیات او، معبد ددنا (Dodona) و درخت عظیم بلوط آن بود، که در روی آن پاسخ به سؤالات مربوط به سلامتی و آسنتی حک شده بود. حاجتمندان بعد از زیارت معبد، در همان جا می خوابیدند تا پاسخ سؤالات خود را در رؤیا دریافت کنند. مقامات دولتی نیز، در خصوص سیاست مملکتی، از همین روش تبعیت می کردند.

معابد اس کلپیوس (Asclepios) (خدای شفای بیماران)، در مواقع اضطراری و شیوع بیماری های واگیر دار، از طرف دولت برپا می شدند. ثروتمندانی که با مراجعه به این معابد شفا می یافتند، پاداش خوبی به معبد می پرداختند. از بیماران فقیر وجهی مطالبه نمی شد. این معابد در شهرهای کورنیت (Corinth)، ایسی دوروس (Epidaurus) و پرگامون (Pergamon) با داشتن محیط بسیار پاکیزه، ورزش های بدنی، رژیم غذایی، حمام در آب سرد و استراحت کامل، برای شفای بیماران شهرت بسیاری پیدا کرده بودند.

یونانیان به قدرتی مافوق قدرت خدایان نیز معتقد بودند. قدرتی که حتی زئوس نیرومند در برابر اراده او تعظیم می کرد. این قدرت مافوق خدایان را، موایرا (Moira) یا سرنوشت می نامیدند. خدایان یونانی، در عین این که مافوق بشر بودند، ولی قدرت آنان در چنگال خدایان دیگر از قبیل خشم و رحمت و مرگ، محدود و محصور می شد.

گسترش اسطوره های یونانی درباره خدایان مصادف با رونق دنیای فلسفه و علوم در یونان بود. فلاسفه در برابر خدایان و اسطوره های آنان تعظیم نمی کردند و به مخالفت با این عقاید می پرداختند. گرچه سقراط جان خود را در این راه از دست داد، ولی شاگردانش و سایر فلاسفه، اصولی را بنیان گذاری کردند که انسان را به تفکر در مسائل مذهبی رهبری می کرد. فلاسفه یونان عقیده به وحدت وجود را تدریس می کردند و می گفتند که گرچه اشیا به ظاهر متفاوتند، ولی تمام اشیا، صور مختلف یک شیی واحدند. ولی در این که آن شییی واحد، که مبداء و منشاء تمام عالم است، چیست؟ بین آنان اختلاف نظر بود. عده ای چون تالس (Thales) آن شییی را آب می دانستند. برخی هراتصور می کردند. دسته ای دیگر چون هراکلیتوس

(Heraclitus) آن را آتش می پنداشتند. کزنفون (Xenophone) فیلسوف دیگر یونانی، آن نیروی خالق را مربوط به خدای یگانه، بزرگتر از همه خدایان یونانی می پنداشت که همه چیز را می بیند و همه چیز را می داند.

افلاطون، منکر وجود خدایان یونانی نبود، ولی انتقاد او از چگونگی توصیف خدایان و بی عدالتی و خطاکاری بود که در اساطیر به آنها نسبت داده می شد. به عقیده او، صافوق تمام خدایان و بالاتر از تمام صورت ها و اشیاء، آفریدگاری وجود دارد که خبر محض است. هم ارست که در ازل صور گوناگون اشیاء و خاک، آب و باد و کوه و دشت و دره‌ها را به وجود آورده است. انسان نیز دارای روحی است که در جسم او مکان دارد. انسان در اثر نوالدهای بیایی، به طرف خیر محض سیر می کند تا سرانجام به حق مطلق، ملحق گردد.

افلاطون در کتاب جمهوریت از زبان پروتاگوراس (Protagoras) داستان آفرینش را چنین بیان می کند:

«روزگاری بود که در آفاق و فلاك فقط خدایان وجود داشتند و از موجودات فانی اثری نبود. اما چون زمان برای آفریده شدن اینان فرارسید، خدایان تصمیم گرفتند که خمیره، خلقت را از گل و آتش و سایر آمیزه های مختلف این دو ماده، که در اعماق زمین وجود داشت، سرشته کنند. هنگامی که مراحل ابتدائی آفرینش تکمیل شد و کسی مانند که این حیوانات فانی چشم به دنیای وجود باز کنند، خدایان به پرومته (Promethe) و اپی مته (Epimethe)، دستور دادند، که این لاشه های نزدیک به حیات را با انواع نیروها و استعداد ها که برای حفظ بقای آنها در میدان زندگی ضروری است، مجهز نمایند. اپی مته به پرومته گفت، بگذار من این صفات مورد نیاز را میان لاشه هائی که منتظر زنده شدن هستند، تقسیم کنم، سپس تو سرکشی کن و بین آنها روش توزیع من رضایت بخش بوده بانه. پرومته این پیشنهاد را قبول کرد و اپی مته مشغول کار شد و نیروها و صفات مورد نیاز را در بین لاشه ها تقسیم کرد. به برخی نیروی جسانی داد ولی حرکاتشان را سنگین کرد. به موجودات ضعیف تر عضلانی چابک داد و به بعضی از لاشه ها پر داد تا هنگام خطر پرواز کنند و از خطر دور شوند. گروهی از موجودات را برای زندگی در سوراخ ها و شکم خاك مجهز کرد. به همین ترتیب، هر کدام از لاشه های بی جان را با ابزارها و اعضای ویژه ای که در لحظه خطر نگهدار آنان باشد، مجهز کرد و وسائلی در اختیارشان گذاشت که مانع از انهدام و فتنای نسل آنها به دست

سایر موجودات باشد. سپس هر يك از این موجودات را به وسائلی مجهز کرد تا در برابر قهر طبیعت و آفات آسمانی، ناشی از اختلافات جوی، سفارعت کنند. اندام بعضی را با پوست کلفت و پاموهای چسبیده پوشاند. آنگاه برای هر گروه از این موجودات غناتی که با نحوه خلقت اعضای آنها سازگار باشد، اختصاص داد. به بعضی علف زمین، به عده ای از میوه، درختان، و برای برخی از ریشه نباتات و یا گوشت سایر حیوانات تعیین کرد. ولی ناگهان متوجه اشتباه بزرگ خود شد و فهمید که هنگام توزیع ضروریات زندگی، تمام نیروها و خواصی را که در اختیار خود داشته میان حیوانات تقسیم نموده و دیگر چیزی برای دادن به انسان در دست ندارد. در همین لحظه، پرومته برای نظارت در نحوه تقسیم نیروها از دور پدیدار شد و در اولین برخورد با حیوانات، به اشتباه این مته بی برده فهمید که انسان با وضعی بی دفاع، عریان و پا برهنه به جای مانده و فراموش شده است. در این ضمن، لحظه حساس دسپین روح به لاشه ها نیز نزدیک می شد. پرومته، به ناچار، به خلونگه دوتن از خدایان به نام های هفائستوس و آتنا دستبرد زد و حرفه پنهانی خدایان را که ساختن ابزارهای فلزی، آتش و بافندگی بود، دزدید و تسلیم انسان کرد. به این ترتیب، انسان غفل و فراست و بینائی لازم را برای ادامه حیات به دست آورد و این موجود، تنها آفریده ای شد که سهمی از راز خدایان را در اختیار داشت. هم او بود که تصاویری از خدایان ساخت و معابدی برای پرستش آنان برپا کرد. هنوز مدتی از آفریده شدنش نگذشته بود که توانست فن سخن گفتن و نامگذاری اشیاء را کشف کند. خانه، لباس، کفش و رختخواب بسازد و وسائلی نظیر از نعمت های زمینی را فراهم آورد. ولی خدایان نیز سر نوشت ناگواری به علت فراموشکاری این مته و دستبرد پرومته به کارگاه خدایان، نصیب هر دو کردند.

پس از شیوع فلسفه در یونان، و بوجود آمدن مکتب رواقیون، که اطاعت و تسلیم بعضی در مقابل توأمیس و قوانین عالم هستی را منشاء سعادت جاودانی می دانستند و مکتب اپیکورین، که سعادت را در درک لذات جسمانی و برخورداری کامل از زندگی می بینداشتند، اندک اندک از جنبه باورهای اسطوره ای دیرین، کاسته شد. یونانیان بیشتر به مکتب فلاسفه روی آوردند. با ظهور دین مسیح و برپاشدن کلیساهای مسیحی در شهرهای مختلف یونان، یونانیان نخستین کسانی بودند که به تدوین کتب مسیحی مبادرت کردند. با قبول دین مسیح به عنوان دین رسمی روم، یونانیان نیز رسماً به این آئین پیوستند.

## فصل چهارم:

### خدایان در روم باستان

شبه جزیره ایتالیا نیز، مانند سایر قسمت های اروپا، به دفعات مورد تهاجم اقوام مختلف آریائی قرار گرفت. در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد، شاخه ای از نژاد آریا به نام لاتیین ها از کوه های آلپ گذشتند و در کرانه های رودخانه «تیسره» سکشی گزیدند و ناحیه خود را «لاتینیوم» نام گذاشتند. در همین اوان، اتروسکان ها (Etruscans)، شاخه دیگری از آریائی ها، از سواحل شرقی ایتالیا وارد این سرزمین شدند. یونانی ها نیز قسمت های جنوبی شبه جزیره را متصرف گردیدند. اتروسکان ها که مردمانی فعال و تاجر پیشه بودند، بر لاتیین ها تسلط پیدا کردند. ولی دیری نپائید که نوبت به قوم لاتیین رسید. اهتاد شهر روم را بنیاد نهادند و به سرعت ترقی کردند. به طوری که در اندک زمانی مالک تمام شبه جزیره شدند و با درهم شکستن قدرت و نفوذ کارتاژ در اواخر قرن سوم قبل از میلاد، امپراطوری بزرگ روم را پایه ریزی کردند که مدت چندین قرن بر مقام اروپا و قسمتی از آسیا حکمرانی می کرد.

رومی ها در ابتدا آئین مذهبی بسیار ساده و فاقد هرگونه اسطوره ای داشتند. دیانا، که معبدش در کنار دریاچه منی نزدیک روم قرار داشت، معبود رومی ها بود و همه اهالی در اعیان و جشن ها به آن معبد می رفتند. این مذهب که به نام نوما (Numa) مشهور بود، (۱) نوعی از روح پرستی مخلوط با عقاید سحر و افسون بود. چون رومی ها قومی زراعت پیشه بودند، تولد و تناسل، تکثیر درختان و بارور شدن نباتات و گیاهان، کانون فکری آنان را تشکیل می داد. به همین مناسبت خدایان اولیه

---

۱- Numa Pompilius دومین پادشاه رومی از نسل سابقین ها بود. رومیها در اواخر دهندهترین و مانفراترین سلطان روم باستان می دانند. اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی از اقدامات اوست.

روم تماماً در ارتباط با امور زراعی و باروری درختان بودند و هیچیک از خدایان مورد پرستش به صورت انسان و یا غیر انسان تجلی نمی کرد. رومی ها، برای هر یک از امور کشاورزی مورد علاقه خود، روحی قائل بودند و ارواح را در پیش برد امور زراعی و تکثیر و تولید مؤثر می دانستند. مثلاً برای کاصیاب در امر کشاورزی ساتورنوس (Saturnus)، برای تخم پاشی، این سی نور (Insitor)، برای علف چینی، سوب رن - سی ناتور (Subrunsinator)، برای درو کردن، مسور (Messor)، برای رشد غلات و حبوبات، سرس (Ceres)، برای حصار، کنسوس (Consus)، برای شکوفه ها، فلورا (Flora)، برای رسیدن میوه ها، پرمونا (Pomona)، برای حفاظت جنگل، فورنوس (Founus)، برای حفظ مزارع و کشت زارها، لارس (Lares)، برای مراتع و چمن زارها، پالس (Pales)، برای علامت سرحدی مزارع ترمینوس (Terminus)، و برای رودخانه ها و آلترونوس (Valternus)، احترامی در حد پرستش قائل بودند. تقویم قدیمی روم، که در آن، روز انجام هر عمل کشاورزی و یا خودداری از انجام آن کار به تفصیل بیان شده بود، مورد عمل بود. در رأس تمام این ارواح، خدای آریانی ها، دیوس پی تار (DyusPitar)، که در ایتالیا نام ژوپیتار (Jupiter) به خود گرفته بود، قرار داشت. برای او معبد بزرگی بر روی تپه کاپی تولین به نام معبد (Jupiter Capitalinus) برپا کرده بودند و مراسم خاصی در هرجش و با بازگشت سردار فانی، در معبد برپا بود. در امور مربوط به خانه نیز دسته دیگری از ارواح دارای قدرت روحانی و مورد پرستش بودند:

ژانوس (Janus) روح دروازه ها، و سنا (Vesta) روح اجاق کانون خانواده، ژنیوس (Jenius) روح مولد نیروی حیاتی و زورمندی، ژونو (Juno) روح مورد علاقه زنان خانواده، مردان مکلف بودند با ژانوس روابط حسنه داشته باشند. این روح دارای احترام و پرستش خاصی بود. دعای ساعات اولیه روز و اول هر ماه اختصاص به او داشت. کلمه ژانویه، که اولین ماه هر سال اروپائی است، از اسم ژانوس اقتباس شده است. در مقابل، زنان کوشش می کردند با وستا روابط نزدیک برقرار کنند. برای تولد پسر ارشد، در روز ژنیوس مراسم خاصی برپا می کردند.

در مقابل مذهب مردم در مزارع و در خانواد ها، دولت نیز سازمان مخصوصی برای پرستش خدایان تشکیل داده بود. در این سازمان امپراطور رئیس کاهنان محسوب می شد و تشریفات خاص پرستش را رهبری می کرد. به تدریج امپراطوران انجام این

وظائف را به نمایندگان خود واگذار کردند. در روم، ۱۰۴ روز از سال به پرستش خدایان و ارواح گوناگون اختصاص داده شده بود. برای هر خدا، کیششان مخصوص همان خدا در معبد او مراسم پرستش را به جا می آوردند.

به تدریج در اثر معاشرت رومی ها با اتروسکان ها و یونانی ها و اقوام دیگر که سرزمین آنان جزء مستملکات روم شده بود، تعدادی از خدایان مهاجر نیز در پانتئون خدایان رومی وارد شدند. خدایان رومی که در ابتدا ژوپی تر، مارس، و کری نیوس بودند، به ژوپی تر، ژنو و می ترزا تغییر کردند و در معبد کاپی تولین مورد پرستش قرار گرفتند. قسمت بزرگ و مهم معبد به ژوپی تر اختصاص داده شده بود و دو خدای دیگر، در دست راست و چپ او قرار داشتند. ژنو، طنجه آسمان و زمین که بسیار مورد علاقه بانوان بود، با ژوپی تر ازدواج کرد. خدایان به هبنت انسان ها منظره شدند. می ترزا، به صورت زنی مسلح به نیزه و زره درآمد. ژانوس، به صورت مردی که دارای یک سر و دوچهره از دو طرف برد، نمایش داده شد. پیکره خدایان در معابد مورد پرستش قرار گرفتند. یونانی ها که از جنوب وارد شبه جزیره ایتالیا شده بودند، به نشر آداب و مناسک مربوط به پرستش هر یک از خدایان یونانی پرداختند و خدایان خود از قبیل نپتون (خدای دریاها)، آپولو (خدای هنر و موسیقی)، ولکان (خدای صنعت و کوره آتش)، ونوس (الهه زیبایی)، ژنوس (خدای دروازه ها) را به پانتئون خدایان رومی به ارمغان فرستادند. رومی ها نیز همان آداب و مراسمی را که در موقع پرستش این خدایان در یونان معمول بود، در روم به جا می آوردند. رسم کاهنی و غیبگویی را که در معبد دلفی (Delphi) در یونان مشاغل بود، به روم منتقل کردند و مجموعه پیشگویی های منتسب به کاهنه (Cumaean Sityl) را از یونان به روم آوردند و به لاتین ترجمه کردند و در معبد کاپی تولین قرار دادند. چند کاهن رامامور مراسم و نگهداری مجموعه نمودند و در مواقع بروز حوادث بزرگ، به آن مجموعه مراجعه می کردند.

گسترش امپراطوری روم و توسعه تجارت، به ناچار تمدن روم را تحت تاثیر معتقدات مردمان ممالک دورتر و مستعمرات رومی قرار داد و اندیشه های مذهبی آنان را در مذهب روم وارد کرد. چنانچه مذهب ما (Ma) و خدای باکوس (Bacchos) از آسیای صغیر، ایزیس و ایزیس تحت نام سراپیس (Serapis) از مصر، و میترا از ایران به روم مهاجرت کردند.



رومی ها دوائر معاشرت با یونانی ها و خواندن اساطیر یونانی، به حماسه سرایی علاقه مند شدند و بسیاری از اساطیر یونانی را، پس از رنگ آمیزی به سبک و اسلوب رومی در آورده و در تاریخ مذهبی روم وارد کردند. سرگذشت هانی برای ژوپی تر، ژونو رمی نروا نوشتند، واسطوره رومولوس رادرباره چگونگی بنیانگذاری روم بوجود آوردند.

رومولوس (Romulus) پسر سیلویا، دختر نومی تور (Numitor) پادشاه آلبا بود. آمولیوس (Amulius) که تاج و تخت نومی تور را غصب کرده بود، دستور داد تا رومولوس را با برادرش به دریا اندازند. ولی سیدی که دو طفل شیرخوار در آن بودند به کنار نپه پالاتین (Palatine) گسیر کرد. گرگ ماده ای که برای آب خوردن به کنار رودخانه آمده بود، از صدای گریه بچه ها متوجه سید شد و سید را از آب بیرون کشید و آن را کشان کشان به درون غار خود برد و بچه ها را شیر داد. چندی بعد تصادفاً چوپان نومی تور از آنجا گذشت. بچه ها را دید و آن ها را به خانه خود برد و بزرگ کرد و تعلیم داد. این دو برادر، کودکی و جوانی خود را با چوپان پدرشان گذراندند و وقتی بزرگ شدند، رومولوس را از تخت و تاجی که غصب کرده بود برکنار کردند. رومولوس سلطه خود را بر سرزمین پدر بزرگ برقرار نمود. دو برادر تصمیم به ایجاد شهری گرفتند. رومولوس میل داشت آن را بر فراز تپه پالاتین بنا کند، ولی برادرش، رموس (Remus)، تپه آرن تین، در حدود سه یا چهار مایل باتین تر را ترجیح می داد. چون همراهان نظر رومولوس را پسندیدند و تپه پالاتین را برای بنیان گذاری شهر انتخاب نمودند، رموس به آن طرف کوه های آلپ رفت و شهر ریس (Reims) را بنانهاد و رومولوس شهر روم را پایه گذاری کرد. چون در روم فقط مردان زندگی می کردند، از رومولوس تقاضای همسر کردند. رومولوس جشن مذهبی بزرگی برپا کرد و از سابین ها (Sabines) دعوت نمود تا با زنان و دختران خود در جشن شرکت کنند. در میانه جشن، رومی ها ناگهان بر مردان غیر مسلح سابین تاختند و زنها و دخترها را گرفتند و بردند. بدین ترتیب، بین دو قبیله حالت جنگ اعلام شد. ولی با وساطت دختران سابین که به ازدواج رومی ها درآمده بودند، این غائله خاتمه یافت و دو اهلالت متحد شدند. رومولوس پس از ۳۷ سال سلطنت، با کالسکه طلایی پدرش، مارس، به آسمان ها صعود کرد.

از حدود يك قرن قبل از میلاد مسیح به بعد، مذهب دولتی در روم به خصوص در بین اشراف رو به انحطاط نهاده بود و مردم اعتقاد چندانی به مذهب و پرستش خدایان

نداشتند. امپراطوران روم، برای حفظ وحدت قومی و جلوگیری از هم گسیختگی روم، در صدد ابداع ایده تولوزی نوین و پیدایش کردن معبودی برای ستایش برآمدند. تا جانشین خدایان مذهبی که به صورت بحث های تفریحی درآمد بودند، بشود و رومی ها را زیر پرچم واحدی جمع آورد. به نظر امپراطوران، کسی لایق تر از خود امپراطور برای احراز مقام خدائی و جلب اعتقاد قلبی مردم روم نبود. اگوستوس برای پذیرفته شدن خود، ژولیوس سزار، معبدی برپا کرد و آن را (Divis Julius) نام گذاشت. سنای روم در سال ۴۴ قبل از میلاد به موجب قانونی به ژولیوس سزار لقب خدائی داد. بعد از مرگ اگوستوس، او نیز در ردیف خدایان قرار گرفت و معبد و پرستشگاهی برای او ساخته شد. از آن تاریخ به بعد، تمام امپراطوران در ردیف خدایان درآمدند و نام آنان بعد از مرگ در کنار دیگر خدایان ثبت شد. تمام خدایان دولتی به استثنای خدایان سه گانه، ژوپیتر، جونو و مینروا، به تدریج مقام خدائی خود را به امپراطوران روم واگذار کردند ژنی امپراطور در تمام مستملکات روم مورد تقدیس قرار گرفت. حتی، در نظر از امپراطوران به نام های کالیگولا (Caligula) و دمیسیان (Domitian)، در زمان حیات خود ادعای خدائی کردند و مورد پرستش قرار گرفتند. نرون امپراطور دیوانه روم، خود را همردیف آپولو، خدای هنر و موسیقی، می دانست.

## میتراپرستی:

پرستش میترا شاید تنها آئینی باشد که در چهار مدنیت مختلف در نقاط دور از یکدیگر در دنیا معمول بوده است. در کتیبه ای که از دوران هیت ها (در حدود ۱۲۵۰ ق.م) در آسپای صغیر کشف گردیده، اورا بنام میدراشیل (Midrasbil) می نامند. پرستش میترا، در آئین زردتشتی و هندو دارای ریشه عمیق و تاریخی بوده و مربوط به زمانی است که اقوام آریائی در سرزمین و زادگاه مادری خود، قبل از مهاجرت به سوی ایران و هند، اقامت داشتند. پس از تماس رومی ها با ایرانیان، افکار مذهبی زرتشتیان به روم سرایت نمود و میترا پرستی مقام ارجمندی در بین رومی ها و تمام مستملکات روم، در اروپا و آسیا پیدا کرد. آثار میترا پرستی در اشعار استاتیوس (Statius) که به سال ۹۶ قبل از میلاد در روم درگذشت، دیده می شود.

معبد میترا در اواسط قرن دوم میلادی در روم برپا شد و تا قرن پنجم میلادی هم چنان پرشکوه باقی بود. بقایای معابد متعدد دیگر میترا، در نقاط دور دست امپراطوری روم تا حدود ولز (Wales) در انگلیس، در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده است. ولی مرکز اصلی آن در شهر روم بود و عده زیادی از رومی ها، فرماندهان ارتش و سربازان و تجار، از این آئین پیروی می کردند. معابد میترا، بسیار کوچک و به نحوی ساخته می شد که مشابه معابد اولیه، بشر در درون غارها باشد. از سقف مدور این معابد، آسان دیده می شد و در اطراف معابد، نیمکت هایی برای نشستن میترا پرستان می گذاشتند. مقابل در ورودی، نقش برجسته، میترا معمولاً بر روی سنگ گردی قرار داشت. موضوع نقش، تقریباً در تمام معابد یکسان و نشانگر میترا در

حالت فریانی گاو بود که به وضوح تمام اعمال و حرکات اعضای بدن میترا را نشان می داد. زانوی چپ میترا، برپشت گاو، و پای راست، بر روی سم راست گاو، قرار داشت. میترا با دست چپ، با تمام قدرت سرگاو را به بالا می کشید و با دست راست دشته را دریدن حیوان فرو می کرد. سگی درحال جهیدن به طرف خونی که از گلری گاو جاری بود، نفس می شد و عقریس به آلت رجولیت گاو آویزان بود.

جشن تولدمیترا، در تمام امپراطوری روم، در روز ۲۵ دسامبر هر سال برپا می شد. چون معبدکنجایش ورودگاو فریانی رنناشت، مراسم فریانی در خارج و مقابل معبد صورت می گرفت.

بعناز قبول مسیحیت از طرف کنستانتین به عنوان مذهب رسمی امپراطوری روم، میتراپرستی نیز به تدریج ازخاطره ها محو شد. ولی روز ۲۵ دسامبر، یعنی روز جشن تولد میترا، به عنوان روز تولد عیسی پذیرفته شد و هنوز نیز در کلیه کشورهای کاتولیک و پروتستان، این مراسم با تشریفات خاص رواج دارد. مراسم و عقاید دیگری از میتراپرستی که در آئین مسیح مشاهده می شود، عبارتند از:

عشاء رمانی و به کاربردن نان - شراب در مراسم نیایش. (۱۱)

تولد میترا از مادر باکره.

رستاخیز و داوری میترا در روز جزا.

روزیکشنبه، روزمهتر، که هنوز در زبان آلمانی (Sonntag) و به انگلیسی

(Sunday) گفته می شود.

ناقوس، که در پرده برداری از مجسمه میترا نواخته می شد.

آب مقدس، در پرستشگاه میترا و کلیسا.

---

۱ - این مراسم آرائش زرتشت و میترائیسم به دین عیسی نفوذ کرده است. زرتشتیان نان را پس از تلاوت ادعیه می خوردند و آن را دراون (Drach) می نامیدند و شراب مخصوصی به نام هوم به هنگام نیایش می نوشیدند.

کتاب دوم : دین در هندوستان، جنوب و شرق آسیا

بخش اول : دین در هندوستان

فصل اول : هندوئیسم

فصل دوم : جنیسم

فصل سوم : بودیسم

فصل چهارم : سیکهیزم

## فصل اول:

### هندوئیسم

هندوستان، زادگاه چهاردهین ارادبان زنده عالم است:

- ۱- هندوئیسم که فاقد بنیانگذار است و پیدایش آن را بین سال های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م جنس می زنند.
  - ۲- بودیسم که بنیانگذار آن گوتوما، ملقب به بودا (به روشنائی رسیده) مشوا ۵۶۰ ق. م بود.
  - ۳- جنیسم، که ناناپونا، منقب به جینا (فاتح) متولد بسال ۵۹۹ ق. م آن را پایه گذاری کرد.
  - ۴- سیکهیزم، که توسط نانک، ملقب به (معتم) متولد بسال ۱۴۶۹ میلادی بنیانگذاری شد.
- به استثنای آئین سیک، که اصول دین و تشریفات مذهبی خود را بیشتر از اسلام اقتباس نموده، در سه دین دیگر، درستکاری و تقوا، صداقت و اندیشه مذهبی است. جسم و مادیات زندگی در این دنیا، در مرحله، ثانی قرار می گیرند. آنچه مورد نظر است، عوالم مربوط به روح و زندگانی بعدی روح است.
- به نظر پیروان جینا، عمل انسان مایه سعادت و یا سرچشمه، بدبختی های آتی روح می باشد. انسان حاصل اعمال خود را درو می کند. اعمال و رفتار انسان باید از آرایش های مادی مصون باشد. تاروح ب مرحله صفا و طهارت برسد.
- به عقیده بودا، بدبختی و صلا بشر زائیده آرزوهای پایان مایه مادی اوست. بشر باید با ترك آرزوهای دنیائی خود، درعالم روحانیت عمقالتی وارد شود. تاروح او آسایش جاودان پیدا کند.

اندیشه های مذهبی هندو در اطراف این مذهب دور می زند. که جسم انسان باعث ضلالت و گمراهی ارست. رستگاری انسان در رها نمودن مظاهر خربینده و گمراه کننده دنیای مادی و عالم جسم است. باید به جهان روحانیت پناه برد تا با وصول به نیروانا یعنی حقیقت محض، سعادت جاوید یافت.

دین هندو (۱) متعلق به دورانی است که اقوام مختلف آریائی از قسمت های مرکزی آسیا به جنوب و غرب سرازیر شدند و معتقدات مذهبی خود را به ارضان همراه بردند. دسته ای از آریائیها از سلسله جبال هندوکش به طرف هندوستان مهاجرت کردند و به تدریج مردم بومی را به داخل جنگل ها راندند و خود سالک آن سرزمین شدند. رفته رفته از شبانی به زراعت و شهر نشینی روی آوردند. ولی از نظر مذهبی، به آداب و رسوم نیاکان خود باقی ماندند و قسمت کوچکی از معتقدات بومیان را نیز جذب مذهب خود کردند. رئیس هر قبیله از اقوام آریائی به نام راجه (Raja) نامیده می شد و این سمت به حکم وراثت از پدر به پسر منتقل می گردید. راجه ها، با داشتن خدم و حشم فراوان، بر سایر افراد قبیله ممتاز بودند و برای حفاظت و حراست خود و مایلک خود، سپاهیان و جنگجویانی فراهم آوردند. آنها بدین ترتیب پایه، نظامی را که بعدها در اجتماع هندوستان به نام کاست (Caste) خوانده شد، طرح ریزی کردند. در ابتدا انجام مراسم مذهبی و تقدیم قربانی به خدایان به عهده، رئیس قبیله بود که در هوای آزاد، بر روی سبزه ها، در جوار رودخانه و کنار آتش فروزان، برگزار می شد. ولی به تدریج که بر تعداد افراد قبیله و برجاه و جلال راجه ها افزوده گردید، انجام تشریفات مذهبی، مراسم تقدیم قربانی و دعا به درگاه خدایان، به عهده طبقه دیگری از اجتماع به نام روحانیون واگذار شد و طبقات چهارگانه اجتماع یا کاست (Caste) تکمیل و در حدود ۵۰۰ ق. م شکل نهائی به خود گرفت:

۱ - طبقه امرا و فرماندهان: راجه ها (Rajanyas) ، که بعدها به نام کشاتریا (Kshatriyas) خوانده شد.

---

۱ - این کلمه از اصطلاحی که ایرانی ها برای نامیدن مردم این سرزمین به کار می برند اخذ و منتشر شده است. خود هندوها این آئین را تعالیم ابدی (Sanatana Dhama) می نامند.

۲- طبقه روحانیون: برهن ها (Brahmins)

۳- نجار و مالکان: وانی شیاها (Vaishyas)

۴- خدمتگذاران و چاکران: شودراها (Shudras)

سیاه بوستان بومی و مردم غیرآریائی که به نام «پاریا» یعنی نامحیب در مقابل «آریا» یعنی محیب، خوانده می شدند، خارج از طبقات چهارگانه فوق و در ردیف حیوانات از قبیل سگ و خوک محسوب می گردیدند. علامت بارز این دسته از مردم، رنگ تیره چهره آنها بود. نجس ها (Untouchables) از اعصار قدیم مجبور به قبول مشاغل پست از قبیل مرده کشی، حمامی، رفتگری و دباغی بودند و همه جا و همه وقت مورد اهانت قرار می گرفتند. مس بدن آنان حرام بود. حتی در بعضی از نقاط هندوستان، مجبور بودند در موقع عبور از خیابان های شهر، حضور خود را با صدای بلند اعلام نمایند تا مردم طبقات بالا از آنان دوری گزینند. اگر از دور برهنی را می دیدند، می بایست فوراً خود را پنهان می کردند. اگر از دکانی چیزی می خریدند، دکاندار جنس را به دست آنان نمی داد، بلکه آن را در بیرون دکان بر زمین می نهاد تا خریدار بردارد و برود. مزاجت با نجس ها حرام و آب خوردن از دست آنان ممنوع بود. تعداد این مردم نگون بخت، که گاندی آنها را هاریجان ها (Harijans) می نامید، در حدود ۵۰ میلیون نفر است.

هریک از طبقات، به توبه خود، به ده ها طبقه، فرعی و اصناف جزئی تقسیم می شود. برای افراد هر یک از این طبقات معاشرت و مزاجت و اکل و شرب با افراد طبقه دیگر ممنوع است. در سه طبقه اول نظم اجتماعی هندی، هر یکسری بچه ای که به سن بلوغ می رسد، از نظر شعائر مذهبی، یک بیخ سه لایه مقدس دریافت می کند که معرف طبقه، اجتماعی او در جامعه است و هرگز نباید از بدن او جدا شود. برای طبقات بالای نظام، یک سیستم سخت گیاه خواری و اجتناب از مشروبات الکلی وجود دارد و اعضای این طبقات نباید آب از دست کسانی که از طبقات پائین تر هستند، بپذیرند. برای آن که از سایر طبقات شناخته شوند، افراد هر طبقه کلاه و عمامه مخصوصی به سر می گذارند. فرزندان هر طبقه مکلف به پیروی از حرفه پدر خود می باشند. در حال حاضر شماره اصناف این طبقات تا ۲۰۰۰ می رسد. لزوم وجود طبقات اجتماعی در نزد هندوها منتهی بر این عقیده و استدلال است، که اشخاصی که در طبقات پائین اجتماع به دنیا آمده اند، به دلیل گناهانی است که در حیات قبلی خود مرتکب شده اند و از این رو



مستوجب مجازات می باشند و کسانی که در خانواده ای از طبقات بالای اجتماع زندگی می نمایند، به علت اعمال خوبی است که در زندگی پیشین خود انجام داده اند.

متأسفانه همین عقیده و استدلال غیرمنطقی و غیرعقلانی مانع بزرگی در راه برقراری مساوات و اجرای عدالت اجتماعی در جامعه هند را فراهم آورده. گرچه در طی سال های اخیر، در نظام طبقاتی (Caste) هند تجدید نظرهای بزرگی به عمل آمده و بعضی جهات آن قانوناً منع گردیده است، ولی همین سنت ها هنوز پایه و اساس نظام هند را تشکیل می دهد و بسیاری از مسائل از قبیل ازدواج، هم کاسه شدن و معاشرت خانواده ها راجعت الشعاع خود قرار داده است و طبقه چهارم اجتماع را به دلیل این که در انتظار تولد دیگری هستند، از معاشرت با طبقات بالا منع می کند.

برگزاری مراسم عبادی و تقدیم قربانی به خدایان، این فرصت را برای برهمن ها فراهم آورد تا برای خود امتیازات بسیاری قائل شوند. هرچه بردامنه - نشریفان عبادی افزوده می شد، قوت و امتیازات برهمن ها نیز افزایش می یافت و فاصله بین طبقات بیشتر می شد. دامنه - نفوذ برهمن ها به تدریج به زمین و آسمان، عالم حاضر و دنیای غائب کشیده شد و عامه مردم معتقد شدند که برهمن ها در زمره - مقدسانند و به رموز عالم غیب واقف می باشند. مانو، کتاب مقدس هندو، برهمن را هم رتبه، خدا و تولد او را تجسم الوهیت در پیکر انسان می داند. برهمن ها در عامه مردم این باور را به وجود آوردند که چنانچه قربانی با رعایت مراسم لازم توسط برهمن ها انجام نگردد، مقبول خدایان نخواهد بود و نظر خدایان را برای اجابت خواسته های مردم جلب نخواهد کرد. بدین طریق دولت و مردم همه تحت اختیار برهمن ها قرار گرفتند.

برهمن ها در هر فرصتی و مراسمی از قبیل تولد، بلوغ، ازدواج، جنگ، مرگ، بخشش گناهان و خواندن دعا، مسأله به نام دشکیا (Deshkina) دریافت می کردند. برهمن ها دخالت در امور سیاسی مملکت و جنگ را از حقوق مسلم خود می دانستند. این طرز تفکر خاص، که در حقیقت نوعی انسان خدائی و پرستش هرد به عنوان تجلی الهی است، در خلال قرن ها که از عمر این آیین می گذرد، همواره جایگاه خود را در بین هندوان حفظ کرده است و معتقدند که برهمنان، از دور تسلسل حیات و مرگ رستگار شده و عمر دوباره خواهند داشت و پس از وفات به نیروانا ملحق خواهند شد. هندوها آرزو می کنند که پس از فوت، روح آنان در چنین زن برهمنی و یازن شاهزاده ای حلول کند، تا در زندگی آتی از امتیازات خاص این طبقات بهره مند شوند.

و از زحمت تولدهای مکرر و مرگ دریا رهائی یابند.

در دوران اولیه پیدایش وداها، برای پرستش خدایان معد خاصی وجود نداشت و آریانی ها، بنا بر سنت قبیله ای، بر روی چمن و در هوای آزاد می نشستند. ولی باافزون شدن مساک عبادی و تقدیم قربانی های فراوان، معابد بوجود آمدند. در بدایت امر، معابد باچوب ساخته می شد. چون چوب دوام زیادی نداشت، معابد دیگری، به سبک و با مصالحی که در دریا راجه ها به کار می رفت، بنا گردید. چون باور عمومی براین بود که خدایان در بلندی ها و کرهستان ها زندگی می کنند، درمعابد نیز علاوه بر دیوارها، ستاره ها و گنبدهای بلندی برپاگردید و علامت الوهیت دروسط معبدگذاشته شد. قبل ازآغازتشریفات مربوط به نیایش، دعای خاصی به نامآگنی خوانده می شد و طلب بخشایش برای گناهان به عمل می آمد. شراب سومما(Soma) به نام خدایان برزمین پاشیده می شد و مقداری ازآن را نیز به حاضران می نوشاندند. برهمن، نماز و مناجات اصلی یعنی برهما (Brahma) را می خواند و هنگام تقدیم قربانی، نماز دیگری به نام ساماودا را زمزمه می کرد. مهمترین و برجسته ترین مراسم قربانی به نام اسوه مدھا (Asvab Medha) بود که درآن ۶۰۹ رأس حیوان را بامراسم خاص قربانی می کردند. هندوها معتقد بودند که هرکس این مراسم را به جای آورد به کلیه آرزوهای خود می رسد. برهمن ها برای انجام وظایف مذهبی و اجرای تشریفات که به عهده آنان واگذار شده بود، ازجمله آموختن سرودهای مذهبی، کلاس های تعلیماتی به نام اودگارتی (Udgarti) تاسیس کردند. شاگردان و مربیان همین کلاس ها به تهیه، اوراد و ادعیه ساحری و تکمیل کتب وادامت زدند. به نسبتی که برداشته نفوذ برهمن ها اضافه می شد، کتاب برهسانا(۱) نیز فطور تر می گردید و هر روزصفحات جدیدی مشتمل برسرودهای مذهبی تازه براوراق قدیم افزوده می شد. کتب مقدس هندوها عبارتند از :

۱- ریگ ودا (Rigveda) [سرودهای دانش]. ریگ ودا مهمترین کتاب مذهبی هندوهاست و عقیده دارند که مطالب آن به عقلای قوم (Rishis) الهام شده است. به همین دلیل آن را تعلیمات ابدی (Sanatana Dhama) می نامند. ریگ ودا مشتمل بر ده جلد قطعات منظوم حمد و ثنا و شعار مذهبی است. هر جلد از ریگ ودا به نام

---

۱- برهسانا نام مجموعه ای بزرگ، حاوی ادعیه، آداب و تشریفات قربانیها، مساک و عبادات است که درحدود قرن هفتم قبل از میلاد به تدریج تدوین و تکمیل گردهفته است.

ماندالا (Mandala) نامیده می‌شود و مشتمل بر ۱۰۲۵ سرود است. ریگ ودا ظاهراً در قرن هشتم قبل از میلاد بر روی کاغذ آمده و حاوی ادعیه بسیار زیبا و پرستش طبیعت و قدرت های طبیعی از قبیل خورشید، ماه، باد، باران، زمین و آسمان، هوا، آتش، غروب و طلوع آفتاب می باشد. نیازهای حاجتستان بیشتر در رابطه با طول عمر، داشتن فرزندان پسر، ازدیاد گله و محصول کشاورزی، رهایی از مرگ، استیلا بردشمنان و رفاه کلی دنیوی است. تمام کتاب به نظم نوشته شده است. در ریگ ودا درباره آغاز خلقت می نویسد:

«در آغاز، نه هستی بود و نه نیستی. نه هوا بود و نه دربالای آن آسمان. هیچ چیز از هیچ نوع، حرکتی نمی کرد و کسی نبود که چیزی را به حرکت درآورد. نه مرگ بود و نه زندگی، نه روشنائی نه تاریکی. تنها یک چیز بود و دم می زد. اما دم از آن بیگانه نبود. آری یکتا بود. از من میسر که یکتا که هست؟ و چه کرد؟ و چگونه این جهان را بوجود آورد؟ اگر بگویم در او نمایی پیداشد و روح و حرکت را بوجود آورد، او را با خود همانند کرده ام. کیست که بگوید جهان چگونه بوجود آمد؟ تنها یکتا می داند که جهان چگونه بوجود آمد. او که دربالای آسمان بر این جهان حکمفرماست، این راز را می داند، با که شاید او هم نمی داند.»

ریگ ودا، دو عالم جسمانی و عالم روحانی را از یکدیگر مشخص می نماید و قائل به دو عالم مجزای روح (Purusba) و ماده (Prakriti) می شود. عالم روح را بنیان نظم اجتماعی و طبقات مختلف می داند و می نویسد درین انسان، دهان معرف طبقه روحانی (Brahmins)، دستان به منزله طبقه فرمانروایان (Rajanyas)، کمر و پهلوها طبقه مالکان و نجار (Vaishyas)، و پاها، معرف طبقه خدمتگزاران (Shudras) هستند. (۱)

---

۱ - چون تنها مشاغل پست از قبیل روغنگری و خدمتگاری به طبقه پائین اجتماع (Shudras) واگذار می شد، از این جهت در نوشتن ودا بهر از همین نظریه پیروی شده و پاها به نام طبقه خدمتگزار (شودرا) نامیده شده اند.

۲ - یاجورودا (Yajur Veda) مکمل ادعیه و اوراد ریگ ودا. در این کتاب درباره چگونگی پیدایش مخلوقات روی زمین می نویسد:

«او اثیر را به وجود آورد و از اثیر هوا پدید آمد. هوا تفسیر شکل یافته روشنائی پدیدار شد. سپس هوا و روشنائی با هم حرارت را به وجود آوردند و از حرارت آب پیدا شد و آب مایه ساختمان موجودات جاندار شد. بدین طریق که نخست نطفه، گیاهان را به وجود آورد و از گیاهان نطفه، زندگی به موجودات مهیب و شگرف مستقل شد که از مرداب ها و باتلاقی ها سر درآوردند و در جهان پراکنده شدند. پس از آن نطفه، زندگی به ذویحیاتین و لاک پشت ها و بعد به جانوران دیگری که امروز هستند و سپس به آدمی انتقال یافت.»

۳ - ساماودا (Sama Veda)، حاوی سرودهای مذهبی که در مواقع تقدیم فریانی نغم می شود.

۴ - آتاروا ودا (Atharva Veda)، مشتمل بر آسون ها و اوراد و کلماتی که به قصد سحر و جادو نوشته شده و تاثیر ابتدائی ترین مذاهب بومی در این کتاب به وضوح دیده می شود. نظر اغلب محققین بر این است که قسمت اعظم این کتاب در اثر اختلاط عقاید آریائی ها با مردم بومی سرزمین هند بوجود آمده است. این کتاب، در زمان های بعد از نگارش سه کتاب نخستین نوشته شده و حاوی شش هزار نطفه شعر می باشد که ۱۲۰۰ قطعه آن از ریگ ودا اخذ و بقیه درباره اعمال مربوط به ساحری و جادوگری تنظیم گردیده است.

خدایانی که در ریگ ودا طرف مخاطب می باشند، همان خدایان قدیم آریائی ها و مهم ترین آنها عبارتند از:

- ۱ - دایوس پاتر (Dyus pater)، خدای خدایان، که تمام اقوام آریائی او را می پرستیدند و به همراه اقوام مهاجر به سرزمین های جدید به ازمغان برده شد. در یونان زئوس پی تار (Zeus pitar) و در روم ژوبی تو (Jupiter) نام گرفت.
- ۲ - پری تی ری ماتار (Pritivi Matar) خدای زمین.
- ۳ - میترا (Mithra) خدای مهر.
- ۴ - ایندرا (Indra) خدای طوفان و جنگ.

در منظومه ریگ ودا به کرات از خدای جنگ و طوفان نام برده شده. این خداه پشتیبان جنگجویان آریائی است. در سرودهای اولیه مربوط به آفرینش جهان، ایندرا

عامل خلقت معرفی می شود که هستی را از نیستی به وجود آورد. داستان های بیشماری درباره قدرت و اعمال معجزه آسای او گفته شده است. او با آذرخش خود اژدهائی که معبر آب را سد کرده بود، از بین برد و باغلبه برخوردید. سحرگاه را که در دم او اسیر بود، نجات داد. تصویر فیل عظیم الجثه ای را با پاهای گشاده و عمامه جواهرنشان شاهی بر سر، نقش نمود. نام ایندرا و همسرش ایندرانی (Indrani) به کرات در سرودها برده می شود.

۵ - وایو (Vayu) ، خدای باد و حامل عطر و بره های خوش.  
۶ - رودرا (Rudra) ، این خدا دشمن آریائی ها محسوب می شد و جان و مال آنها را نابود می کرد. پرستندگان این خدا با خضوع و خشوع از او می خواستند تا به فرزندان آنها رحمت و بخشش عنایت فرماید.

۷ - سوریا (Suriya) ، الهه پرتو آفتاب -

۸ - ساویتا (Savita) ، خدای شعاع آفتاب .

۹ - شیوا (Shiva) ، خدای مرگ و خدای نجات، رویاننده گیاهان و نباتات. این خدا بعدها در نزد هندوها مقام بزرگی یافت و امروزه درین سه خدای مورد پرستش (Trimurti). مقام اول را به خود اختصاص داده است.

۱۰ - ویشنو (Vishnu) ، خدای آفتاب، که با قدم های بلند سراسر کره زمین را در سه گام می پیماید و زمین را از شرطت شب نجات می دهد. این خدا حامی انسانیت است و در مواقع خطر به کمک آنان می شتابد و یکی از سه خدای تثلیث هندو است.

۱۱ - اوشاس (Ushas) ، الهه سپیده دم. دوشیزه ای جوان با لباس های سفید که بر عرابه ای از طلای ناب سوار است و اسبان خالدار به یک چشم بهمزدن او را به مسافت های دور می برند.

۱۲ - ماروتس (Maruts) ، ارواح کوچک طوفانی که به سرعت باد حرکت می کنند.

۱۳ - یاما (Yama) ، اولین انسانی که در روی کره زمین به وجود آمد. او پس از مرگ خدای مردگان شد و برعالم اصوات حکومت می کند. هندوها درموقع سوزاندن اجساد مردگان برای یاما سرود می خوانند.

۱۴ - وارونا (Varuna) ، خدای خدایان، خدای گنبد آسمان که تمام قوا و نیروهای طبیعت در هرمکان و در هرزمان در اختیار اوست. او جهان را از قنای ابدی

حفظ می کند. هم اوست که درباره هرکس قضاوت می نماید. نگهبانان او در همه جا مراقب اعمال نیک و بد هرکس می باشند. برای طلب آموزش و بخشایش گناهان، باید به درگاه او استغاثه و دعا کرد. به عقیده هندوها، وارونا باهسکاری میثرا، گیتی را اداره می نماید. گردش جهان، پیدایش شب و روز، رشد اطفال و پیرشدن جوانان، همه در اثر نظم مخصوصی به نام های (Rita) و دهاما (Dharma) است که وارونا درعالم برقرار نموده است.

وارونا، یکی از خدایان قدیم آریایی هاست که به هندوستان به ارمغان برده شده است. خدای خدایان و برپاکننده آسمان و زمین، توسط دسته دیگری از اقوام آریایی به یونان نیز مهاجرت کرد و در آنجا اورانوس (Uranus) نام گرفت.

۱۵ - آگنی (Agni)، خدای آتش، نور و خرد، و طرد کننده ارواح شریر، پانک کننده ناپاکی ها و ارتباط دهنده آسمان و زمین، حیات بخش همه موجودات و تولید کننده مجدد آنها. آنچه برهمنان بر آتش بخور می دهند و یا قربانی می کنند، به امید آن است که شاید آگنی، خدایان را به آن محل هدایت کند.

«باشد که آگنی که مورد ستایش پیشگویان قدیم و جدید است، خدایان را به این محل هدایت کند.»

#### اوپانیشادها (Upanishads) «نزدیک بنشین»

«در قلب این جهان محسوس، در مقام تفسیراتی که در آن حاصل می شود، خدای لایتغیر جا دارد. بر تفسیرات ظاهری غالب آید. از آنچه برای دیگران ثروت تلقی می شود، کناره بگیر و از لذت درون بهره ببر» اولین بیت اوپانیشاد

«هیچ زمانی نبرده است که من وجود نمی داشتم. نه تو و نه نام پادشاهان. و در آینده نیز زمانی نخواهد بود که ما وجود نداشته باشیم. همانگونه که روح از بدن نوزاد به بدن جوان و سپس به بدن پیرسردی منتقل می گردد، در زمان مرگ نیز همین روح به بدن شخص دیگر منتقل می شود. انسان عاقل از این تعبیر متحیر نمی گردد.»

اوپانیشاد ۱۳. ۲.۲۰

در طی سال های ۳۰۰ ق.م تا ۳۰۰ م، اندیشه های تازه ای در درون هندوئیسم به جوشش آمد. گرچه عقاید جنسم و بودیسم در پیدایش این افکار و شکل گرفتن هندوئیسم جدید بی تاثیر نبوده اند، ولی جوشش اساسی در درون خود پیروان ودیک

آغاز و دروس نیمه سحرآمیزی<sup>۴</sup> که توسط معلمین وارث وداها، داده می شد، پایه هندوتیسم جدید را استوار کرد. این تعلیمات به نام اوپانیشادها شناخته می شوند. این معلمین، در گبر دفاع از خدایان و با مراسم قربانی ها نبودند. آنان ضمن تلاش برای یافتن راهی به سوی حقیقت، در صدد کشف طبیعت انسانی برآمدند و به این نتیجه رسیدند که آنچه ماهیت وجود و وجود هر شخص (Atman) را تشکیل می دهد، هیچ چیز جز آن حقیقتی که جهان هستی را احاطه کرده است، نیست. راه رستگاری را باید بیشتر از شناسائی روحی و داخلی خود شخص آغاز کرد. اوپانیشادها، مانند تمام کتب روحانی هندو، هر یک به یکی از چهار مجموعه وداها وابسته هستند. این کتب در حقیقت سلسله مقالاتی هستند که طی ششصد سال به زبان سانسکریت به نثر نوشته شده اند. در این کتب، طبقات ممتاز هندو به بحث و گفتگو می نشینند و یکی از بزرگترین اندیشه ها و تفکرات مذهبی بشر را بوجود می آورند. برهما، که در کتاب مقدس ودا به معنای نیایش و با دانش مقدس به کار برده شده، در اوپانیشادها برای مشخص نمودن ذات متعال مورد استفاده قرار می گیرد. در این کتاب، قام اشیا، و پدیده ها به عنوان تجلیات یک قدرت واحد که در قلب عالم می نهد، ظاهر می شوند. برهما، به عنوان وجود مطلق، نامحدود، ازلی و ابدی، حاضر مطلق، غیر قابل توصیف، نه مذکر و نه مؤنث، جوهر روح هستی، روحی که تمام افراد بشر خواهان پیوستن به آن هستند، معرفی می گردد. به گفته اوپانیشادها رستگاری شخص در رهائی آرام و دارسنگی از قید تمام تغییرات، حتی تناسخ و کارما، و جذب کامل در وجود برهماست. اوپانیشادها در پایان بحث به این نتیجه می رسند که :

د در آغاز عالم فقط برهما بود. روح و ذاتی که با قوه عقل و تصور قابل ادراک نیست، تمام اشیا، اعم از مادی و معنوی، حیوانی و نباتی و یا ارواح همه و همه، غرق دریای وحدتند و پایان آنها، ذات قائم با لذات و لذت‌های است و آن حق است، اوفنا ناپذیر است، جاوید است، همه جا حاضر و نگهبان عالم است. او فرمانروای جهان هستی است. او روح فضا و کیهان را تشکیل می دهد. وقتی دنیا از بین رفت، او باقی می ماند. برهما، در تمام عالم خارج موجود است. آنچه ما به وسیله حواس خود درمی یابیم، عین وجود اوست. بنا بر فلسفه اوپانیشادها، روح آدمی و روح کیهانی، ناشی از شیش واحدند و با به زبان اوپانیشادها، تو او هستی (Tatvam asi). هیچ جدائی بین روح فردی و روح کیهانی و برهما، وجود ندارد. همه چیز جلوه ای از اوست.

امروزه هرکتاب مذهبی هندوستان، داستان سوتاکتو (Svetaketu) را از اربانشادها نقل می‌کند. پدر سوتاکتو از او خواست تا يك انجیر را به دو نیم و هر نیمه را به همین ترتیب به نیمه های دیگر تقسیم کند. سوتاکتو، آنقدر باره های انجیر را به دو نیم کرد که دیگر چیزی دیده نمی شد. پدرش به او گفت که همه چیز از هیچ به وجود می آید. در دل يك ذره بسیار کوچک غیرقابل تقسیم، قدرت عظیمی نهفته است که پایه و مابیه جهان هستی است. ایمان داشته باش ای سوتاکتو، تو آنی. تو تجلی مجسوعه «من» ها در کمال حقیقت هستی. همانگونه که نك از محلول آب و نك، جفا کردنی نیست، روح واحد نیز به همین نحو در تمام موجودات نفوذ کرده و وجود دارد. بدان که حقیقتی که در وجود شخص موجود است، همان حقیقت محض (برهما) است. «آن کس که این جهان را آفریده همین همانست. خالق و مخلوق یکی است. این حقیقت را بدان که تو خدا هستی، برای اینکه نمی توانی جز آفریننده چیز دیگری باشی. چون بیرون از وجود آفریننده، هیچ جای دیگری وجود ندارد که نتوانی در آن محل زیست کنی»

شریعت و دها با پیدایش اربانشادها به پایان می رسد. از این پس بحث در اطراف شخصیت «من (Atman)» و پذیرش این مطلب است که در جهان تنها يك حقیقت وجود دارد و تمام اجسام و انبیا - تجسم آن روح واحدند. این فلسفه که به نام مونیسم (Monism) خوانده می شود، پایه فلسفی آئین جدید هندو را تشکیل می دهد. برای آنکه انسان به مرحله تکامل برسد و به نیروانا ملحق گردد در سعادت جذبه با روح کیهانی (Param atman) پارام اتن، را پیدا کند، باید روح به طهارت و صفای کامل نائل شود. خطای انسان در «من» بودن اوست. انسان برای خود نفسی جدا از وحدت مطلق قائل می شود. مادام که بشر در جهل و نادانی «من» غوطه ورود و تثبیت و جنائی بین «من» و روح کیهانی قائل است، در دور تسلسل مرگ و زندگی باقی خواهد ماند و هنگامی از این رنج و تعب خلاصی خواهد یافت که از جهل و ضلالت «من» بیرون آید و نفس خود را با روح کیهانی منطبق سازد. در تمهید روش و اصول این نحوه تفکر، اختلاف نظرهای بسیاری بوجود آمد. تفسیر و کلمات قصار (Sutras) بسیاری نوشته شد. چون غالب نوشته ها از شدت اختصار قابل فهم نبودند، تفسیرهای دیگری به روی کاغذ آمد. مجموعه و چکیده این تعلیقات، در قرن ششم میلادی جمع آوری و کتابی به نام (Brahma sutra) منتشر گردید، که بعدها نام ودانتا سوترا (Vedanta sutra) به خود گرفت. بزرگترین مفسرین ودانتا سه نفر به اسامی شانکارا (Shankara) ۷۷۸ -



۸۲ میلادی، رامانوجا (Ramanuja) متوفی به سال ۱۱۳۷ میلادی و مادهازا (Madhava) ۱۱۹۷ - ۱۲۶۷ میلادی، بودند که در بین آنها شانکارا از همه نامی تر است. این شخص در حقیقت موجود و زنده کننده مجدد هندوتیسم در برابر جنیسم و بودیسم بود و سرودهای مختلف روحانی در پرستش شیوا نوشته است. او پاره ای از عقاید مذهبی خود درباره غیر حقیقی بودن صورطاهری اجسام را از بودیسم به عاریت گرفت و در فلسفه خود وارد کرد. او برای حقیقت، در مرحله فرض می نماید. در مرحله ابتدائی و پائین که شامل قسمت اعظم مظاهر زندگی می گردد، تمام اشیاء را موقتی و در حال انتقال می داند

در نظر شانکارا، صور طاهری اجسام، جز خطای باصره (Maya) چیز دیگری نیست. حتی اعتقاد بر این که هر یک از ما انسان های جدا از یکدیگر هستیم نیز، اشتباه محض است. حقیقت اینست که در دنیا تنها یک چیز وجود دارد که نه تنها «من» (Atman)، بلکه هر چه در جهان هستی وجود دارد، جزئی از آن جسم واحد است. در همین دوران ششصدسال از ۲۰ ق.م تا ۲۰ میلادی، اصول بهاکتی (Bhakti) (سرپرستی به خدای خاص)، به عنوان مذهب عامه مردم، وارد هندوتیسم شد و بدین ترتیب ریشه و بنیاد هندوتیسم دیرین، بدون حشو و زوائد بعدی، مورد تأیید قرار گرفت. خدایان و دهاها، جای خود را به خدایان آریائی واگذار کردند و با وجود آنان حل شدند. چنانچه رودرا، خدای قادر و دیک، با شیوا، خدای رقصان که مجسمه های او در آثار دوران قدیم آریائی ها در اکتشافات باستانی دره هند پیدا شده، یکی شدند. مسئله اخلاص به خدای خاص (Bhakti) و قوای روحانی یوگا، در کتابی به نام بهاگاوادگیتا (Bhagavad gita) (سرود الهی) مشروحاً مورد بحث قرار گرفت. این کتاب که به صورت اشعار حماسی تنظیم گردیده، یکی از مشهورترین کتب مذهبی هندوها و در نظر بسیاری، به منزله نورات آنان محسوب می شود. درباره آن بیش از هر کتاب دیگر این آئین شرح و تفسیر نوشته شده است. بر طبق اصول بهاکتی، سرپرستی و اخلاص به خدائی خاص وظیفه هر شخص است. زیرا وصول به رستگاری (Moksha) تنها به

---

۱ - مکشا (Moksha) = آزادی از دورتسلل حیات و مرگ و آن وقتی به دست می آید که در اثر تفری، دانش و عشق به خدا تمام سنگینی و وزن کارما که علت و سبب نوالدها و مرگ های مکرر است، از بین برود.

وسيله خدایان میسر است. در این جا مطلب کتاً روشن نیست که آیا تنها اراده، خداوندی موجب رستگاری است و با این که کوشش انسان برای وصول به این مرحله نیز ضروری می باشد. برای جواب گویی به این سؤال، دو فرضیه به وجود آمده است. یکی رابطه گریه با نوزادان خود و دیگری بچه میمون و مادر او. در مورد اول، نوزادان گریه در انتقال از محلی به محل دیگر و دور شدن از محل خطر، متکی به اراده و مهر مادر هستند که آن ها را با دهان و دندان به محل امنی منتقل می نماید. در مورد دوم، برعکس این بچه میمون است که به محض احساس خطر یا جنگ های خود محکم به بدن مادری چسبید و مادر او را به محل امن منتقل می کند. غالب مبلهین و معلین هنر، تفسیر دوم را می پذیرند و معتقدند که بشر باید با اراده کامل و از روی خلوص نیت به خدای مورد پرستش سرسپرده باشد تا خدا نیز موجبات رستگاری او را فراهم آورد.

دوران ششصدساله رامی توان عصر داستانسرایی و افسانه پردازی نیز نامید. آنچه از اسطوره ها بر سر زمان ها بوده و بهترین باورهای هندی را تشکیل می داد، در این فاصله زمانی بر روی کاغذ آمد. گرچه در بعضی از این داستان ها اشارات صحیح تاریخی نیز دیده می شود، ولی موضوع اصلی آن ها جنال دائمی بین خوب و بد، و نظم و هرج و مرج در زندگی بشر است. و اطمینان به این مطلب که سرانجام غلبه با خویس و نظم است، و در منجلا شک و تردید، همیشه راهی برای نجات وجود دارد. پایه فرضیه دودستان رامایانا (Ramayana) و مهاب هارانا (Mehabharata) متکی بر این تصور است که تاریخ به دو دوره خوب و بد تقسیم می شود. در آغاز عدالت و نیکوکاری، نظم و ترتیب (Dharma)، بر دنیا اثر گذاشتند. ولی در طی چهار دوره، صبیارها فاسد شدند و خدایان تصمیم گرفتند جهان را نابود کنند و دوباره بسازند.

کانون فکری داستان های هندو را این عقیده عمومی تشکیل می دهد که خدایان برای نجات بشر، در هر دوره ای به صورت انسان متحلی می گردند. داستان رامایانا، که حاوی ۲۴۰۰۰ بیت است، مربوط به دوران دوم جهان و زمانی است که هنوز نظم و ترتیب دست نخورده باقی بود. این داستان، حکایت دسیسه بازی ها و دوز و کلک چینن هاست. رامایانا با سیتا (Sita) عقد ازدواج می بندد. ولی رavana (Ravana) پادشاه سیلان، با مکر و حیله، زوجه رامایانا را از چنگ او برمی کند و با خود به

جزیره سیلان می برد و پنهان می نماید. رامنا، افسرده و غمگین، از هانومان، خدای میمون ها، مدد می خواهد. میمون ها همه با هم پلی بین هندوستان و جزیره سیلان برپا می کنند. رامنا و هانومان از پل می گذرند. هانومان با بالا رفتن از درختان بلند صخفیکاه سیتارا کشف می کند. جنگ سختی بین رامنا و راوانا درمی گیرد. راوانا در جنگ کشته می شود و سپتاجنات می یابد و پس از آن که به وسیله آتش در معرض امتحان قرار می گیرد و عصمت او ثابت می شود، به شوهر خود ملحق می گردد. رامنا در این داستان مظهر صداقت و راستی و یکی از تجلیات (Avatars) دهگانه ویشنو، در هیئت انسان است. داستان رامنا نه تنها از کودکی به اطفال آموزش داده می شود، بلکه نام رامنا، پایه زندگی روزمره هندوها را نیز تشکیل می دهد. در آغاز هر کاری از او استمداد می طلبند و در پایان کار و توفیق در انجام آن، از او سپاسگزاری می کنند.

افسانه ماهابهاراتا (Mahabharata)، مشتمل بر ۹۰۰۰ بیت، و حکایت جنگ خانگی است که در اواخر دوره سوم اتفاق افتاده و تا دوره چهارم، یعنی نادره، از هم پاشیدگی ها و نادرستی ها، به درازا می کشد. در این داستان، دو دسته از پسر عمرها به دعوی سلطنت برمی خیزند. پس از جنگ طولانی، پنج برادران پاندورا (Pandora) بر سایر مدعیان سلطنت غلبه می کنند. عکس العمل برادران پاندورا در طول مدت جنگ، پایه و اساس موضوع داستان است. یودهیشت هیرا (Yudhisht Hira) برادر بزرگتر، عقیده دارد که جنگ بیهوده است و در صدد برمی آید که از آن کناره بگیرد. اخذ تصمیم به برادر سوم، آرجونا، که سردار بزرگی است، واگذار می شود. آرجونا با نظر برادر بزرگتر موافق است و نمی خواهد با اقوام و خویشان خود به نبرد ادامه دهد. داستان در فصل مربوط به «سرود الهی»، به اوج حماسی خود می رسد. آرجونا با کریشنا (Krishna) ارباب ران خود، که در حقیقت هشتمین تجلی ویشنو است، به بحث و گفتگو می نشیند و این مکالمات سرود الهی را به وجود می آورد:

«من برهما هستم، همان خدای واحد ازلی. قربانی منم، دعا و نماز منم، نیاز مردگان منم، این جهان بی پایان منم. پدر، مادر، اجداد، نگهبان و منتهای معرفت منم. کتاب های ریگ ودا، ساما ودا، یاجور ودا، طریفه و راه، سری و خداوندگار، قاضی. شاهد، صومعه، پناهگاه، دوست و دشمن، سرچشمه حیات و دریای زندگی،

هرچه می آید و هرچه می رود، بذر و برزگر، فصول بی حد و شمار و حصاه، همه منم. مرگ منم، زندگانی منم، حیات در این جهان که می بینی و حیات در آن جهان که نمی بینی، همه منم و بس. ای شاهزاده خود را به من ده، مرا پرستش کن و مرا خدمت نما، به عشق و ایمان دست دوستی به من بده، تا من تو را از قید گناهان و خطاهای تو آزاد سازم. یقین کن، هرکس که به من ایمان آورد هلاک نخواهد شد. دل و خیال خود را با من متعهد ساز و در من ثابت بمان و مرا پرستش کن. در برابر من به سجده در آی و مرا منتهای سعادت و شادی خود بدان. تو روح سرگردان تو در دامن من آرامش یابد. تنها سرسپردگان می تواند مرا ببینند و بشناسند و به سوی من آیند.

برای متقاعد ساختن شاهزاده به ادامه جنگ، کریشنا به او می گوید که الهام فرائض صنفی بر هر عمل دیگری تقدم دارد. موقعیت اجتماعی ما مستلزم الهام وظائفی است. خودداری از الهام وظیفه راه رستگاری نیست. عمل، مهم تر از بی حرکتی است. نتایج و عواقب الهام وظیفه صنفی هرچه باشد، باید به تکلیف عمل نمود و نباید پاداشی انتظار داشت. اگر الهام وظیفه با روح اخلاص همراه باشد، گناه نیست. کار، دانش و اخلاص، طرق مختلف وصول به رستگاری هستند.

از جمله داستان های دیگری که در اطراف تپلی ویشنو به صورت انسانی بر سر زبان هاست، داستان بهاگاراتاپورانا (Bhagavata purana) است. در این داستان، ویشنو به صورت شاهزاده قبیله یاداواس (Yadavas) در می آید. در اطراف تولد و کودکی اردستان های محبرالمقول بساری گفته می شود و از فرط سرسپردگی، گاهی به طفل تپلی پر حرارتی تشبیه می شود. شاهزاده، در جوانی از پسر عموی شریر و بزهکار خود، کاسا (Kasa)، می گریزد و باگاوچرانان وریندابان (Vrindaban) به سر می برد. افسانه از مهارت او در نواختن فلوت، قدرت او در مفتون و گمراه کردن زنان و دختران گاوچرانان و دن زون بازی های او حکایت ها نقل می کند. و در پی اثبات این مطلب است که شاهزاده (باریشنو) چه منزله پدر، برادر بزرگتر، دوست نزدیک و در عین حال شوهر و دلباخته، پرستش کنندگان خویش است.

جواب این سوال که چرا ویشنو در لباس گاوچرانان مجسم می گردد و چرا گاو در نظر هندوان مقدس است را باید در مفاهیم مذهبی آریائی ها، در زمانی که هنوز در سرزمین مادری خود زندگی می کردند و گاو را تجسمی از الهه زمین و نمونه ای از اعضای الهی به بشر می دانستند، جستجو کرد. این اندیشه، مذهبی دیرین به توارث به

هندوهای امروزی منتقل شده و اثرات آن در زندگی روزمره آنان به خوبی مشاهده می شود. غذا دادن به گاو، در نظر هندوها، نوعی پرستش و حتی شاش گاو مقدس و قابل استفاده است و برای تظهير کسانی که به غیر عمد از قوانین نظام طبقاتی تجاوز نموده اند، به کار می رود. گرچه بعضی از هندوها گوشت خوارند ولی اکثریت هندوان براساس همین عقیده مذهبی کهن و احترام به گاو، به گیاهخواری روی آورده اند.

افسانه های دیگری نیز درباره تجلی وپشنو (Avatars) به صورت لاک پشت، گراز و ماهی، برای نجات انسان، در هندوستان بر سر زبان هاست. هندوها معتقدند که وپشنو برای آخرین بار در هیئت گوتوما، بنیانگذار بودیسم، به زمین آمد و در آینده نیز برای آخرین بار به هیئت کالکی ظاهر خواهد شد. آن وقت آخرین مرحله دور زمان است که وپشنو سوار براسب سفید، با شمشیری از آتش، برای نجات عالم اقدام خواهد نمود و دنیا به پایان می رسد.

دائر ترویج فلسفه اوپانیشادها، عقاید مذهبی جدیدی درباره تناسخ (Samsara) و بازگشت روح به زندگی مجدد، در آئین هندو پیدا شد. به موجب این باورها، به جز روح کسانی که در اثر صفا و طهارت کامل پس از وفات به نیروانامی پیوندند، ویا روح کسانی که در اثر کثرت شرارت و بدی اعمال در اسفل السافلین برای همیشه معلق می مانند، ارواح بقیه مردم دوران تجدید حیات را طی می کنند و پس از فوت شخص، در بدن نوزاد دیگری حلول می نمایند. این تجدید حیات روح آنقدر ادامه پیدا می کند تا روح در اثر اعمال نیک شخص و صفای کامل، به نیروانا ملحق گردد. یا در اثر شرارت ها و اعمال بنانسان در زندگی، به اسفل السافلین برود.

به دنباله، پیدایش فلسفه تناسخ، فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) (۱) '.

در آئین هندو به ظهور رسید. براساس فلسفه کارما، نوع حیات آینده هر روح براساس اعمال و رفتاری که شخص متوفی و صاحب اصلی روح در زندگی گذشته خود انجام داده، تعیین می گردد. به این معنا که اگر شخص متوفی در زندگی گذشته خود دارای اعمال نیک و رفتار پسندیده ای بوده و قوانین مانو و نظام طبقاتی را تماماً رعایت کرده باشد، روح او احتمالاً در جنین زن برهنمی و یا زن شاهزاده ای حلول خواهد نمود و پس

---

۱ - کارما در لغت به معنی کار و عمل است ولی در فلسفه مذهبی هندو از آن در معای و نتیجه عمل، استفاده می شود.

از سرگ برحمن و یا شاهزاد، از دور تسلسل حیات و سرگ رهائی خواهد یافت و به نیروانا ملحق خواهد شد. اگر در زندگی گذشته بدکردار و شریر بوده، روح او ممکن است در چنین زن مرده شونی، ساده حیوانی، کرمی و باغلی وارد شود. در آیین هندو قانون کارما، مانند سایر قوانین طبیعت، عام و ثابت است. برای اعمال شخص، هیچگونه تضاد و داوری بعدی وجود ندارد. توبه و شفاعت از طرف فرد گناهکار و یا عفو و بخشش از طرف خدایان، بی معناست. هر آدمی محصول کشته خود را در می کند و مجموع اعمال و افعال او، در حیات بعدی او و شکل و هیئت که باید به آن شکل و هیئت به زندگی مجدد باز کرده، مؤثر است و پس، تروید در باره کارآئی کارما، زشت ترین صورت کفر است.

اعتقاد به ناسخ ارواح و قانون کارما توام با سیستم اجتماعی طبقاتی (Caste)، نوعی زندگی عرفانی و ترک لذات جسمانی، دوری جستن از فعالیت های مادی را در بین هندوها به وجود آورد. پیروان این مسلک، وصول به سر منزل رستکاری روحانی و پیوند با نیروانا را در ترک علائق دنیائی و جسمی پذیرفتند. استغراق و محور در روح کل، نزد هندوها اهمیت بسیاری یافت. بری وصول به این مرحله از رستکاری (Moksha) تفکر و تعقل و ترک لذات جسمانی را کافی ندانستند و برای از بین بردن اراده فردی و فنای محض در کل مطلق، مکتب دیگری به نام بوگا به وجود آمد. این مکتب توسط فیلسوف دیگری از پیروان مکتب شانکهایا، به نام باتان جلی (Patanjali)، پایه گذاری شد. پیروان این مکتب معتقدند که بر اثر تحمل ریاضت های شاق، بدن باید محدودیت هائی را تحمل نماید و قسمتی از اعمال بدنی، حتی تنفس، نیز تعطیل گردد. تا جرگی صاحب قوای معجزه آساشوده و از هر زمان و مکان و از دور تسلسل حیات و سرگ بگذرد و نجات یابد. باتان جلی فلسفه خود را در کتابی به نام راکایوگا (Ragayoga) تدوین و منتشر کرد. او اعمال و رفتار شاقی را برای تزکیه نفس پیشنهاد می نماید که ضبط نفس، تمرکز تمام قوای دماغی با تکرار کلمه مرصوزاوم (A-U-M)، جزء کوچکی از آنهاست.

آنچه امروزه به نام دین درین هندوان رواج داد، ترکیبی است از همه گونه باورهای درهم آمیخته و اوهام و خرافات گوناگون، اعتقاد به ارواح خیر و شر، بت پرستی، حیوان پرستی، طبیعت پرستی و غیره. هندوئیسم، اعتقادات مختلف و گاه ضد و نقیض را در بر می گیرد:

- ۱ - اکثریت مردم به وجود خدا معتقدند و عده ای دیگر، منکر وجود خدا هستند.
- ۲ - عده ای از هندوان عقیده دارند که احترام به حیات سایر جانداران ایجاب می کند که انسان گیاهخوار باشد. دسته ای دیگر، حیوانات را در مقابل معبد قربانی می کند و با شادمانی در ضیافت گوشت بریان سهم می شوند.
- ۳ - عده ای شهوارابه خدائی می پذیرند. دسته دیگری پرستش ویشومشغولند. تعدادی دیگر کریشنا و پارامارادامی دانند و در مقابل الهه های دهگرزانو می زنند.
- ۴ - در غالب قرا - حتی ساکنین يك قریه، در پرستش خدای واحد با یکدیگر هم عقیده نیستند و از همین رو هم آهنگی و الحاد بین مردم بسیاری از نصیبات کمتر دیده می شود.
- ۵ - يك هندو ممکن است يك و یا تعداد بسیاری از خدایان را ستایش کند.
- ۶ - يك هندو ممکن است به يك خدا اعتقاد داشته باشد و در عین حال دوبرابر خدایان دیگر، به عنوان جلوه ای از همان خدای مورد اعتقاد خود، زانو بزند.
- ۷ - او ممکن است تجلی خدای مورد اعتقاد خود را در وجودی قابل لمس و با فاقد شخصیت بپذیرد.

در حقیقت هندوتیسم را می توان انحصار به ای از آئین های مختلف و عبادات و سنن دیرین و با الهستی از اندیشه ها و افکار مختلف مذهبی تلفی کرد که در آن هیچ گونه هم آهنگی و یا برخوردی دیده نمی شود و اعضای ارکستر هر يك نوای مخصوصی با آلت موسیقی مخصوص خود می نوازند و مناخله در کار یکدیگر رانیز جائز و روا نمی دانند. هندوتیسم رابتر است آئین و روش زندگی نامید تا نوعی اندیشه، مذهبی. نظریه ای که تقریباً در بین تمام هندوها مورد قبول است و به آن عقیده دارند. مسئله ناسخ ارواح (Samsara) و توألهای مکرر و مسردن های مستوالی است که همانطور که گفته شد، خود بوجود آورنده فلسفه دیگری به نام کارما (Karma) شده است. هدف هر هندو در زندگی وصول به رستگاری (Moksha)، رهائی از ناخواستگی های زندگی، از قبیل نگرانی ها، فساد و بیدی ها، و در درجه اول از در تسلسل حیات و مرگ و دستیابی به آرامش و امنیت، زندگی جاوید بدون بازگشت به حیات دیگر، و بالاخره الحاق به نیروانا است. فلسفه مربوط به رستگاری شخص، در بندوبدایش هندوتیسم وجود نداشته و این فکر همزمان با پیدایش فلسفه ناسخ، در آئین هندو پیدا شد و رکن اساسی و هدف مذهبی را تشکیل داد. عشق به رستگاری و آزادی تنها به عوامل روحی وابستگی

دارد و در زندگی سیاسی شخص به هیچ وجه اثری نمی گذارد. دستورات اوپانیشادها تنها ناظر به آزادی از قید جهالت مذهبی است. وقتی که شخص به حقیقت امر پی برد و ناپایدارها و خطاهای باصره و اشتباهات را به دور انداخته، به اصول داسسستی (Jnana magra) که به رستگاری (Moksha) منتهی می گردد، دست خواهد یافت. دانش از راه تفکر و در خود فرو رفتن همراه با عملیات یوگا و ریاضت و تکرار کلمه سحر آمیز « اوم » که معرف ذات سی منتهاست، به دست می آید. بنانه فلسفه اوپانیشادها، برای آن که انسان به مرحله تکامل برسد و لیاقت الحاق به نیروانا و سعادت جذبه در روح کیهانی را پیدا کند، باید روح به طهارت و صفای کامل نائل شود و نفس خود را با روح کیهانی منطبق سازد. و این امر مستلزم يك سلسله مقدمات فکری و مادی عقلانی است تا آن که نفس انسانی به درجه کمال برسد و کارما از میان برداشته شود. باید از هنگام تولد تا زمان وفات، با اعمال صالحه خود به حدی مستحق اجر و پاداش گردد، که پس از وفات، روان و به آسمان ها صعود نماید و یا لااقل در زندگی آتی در جنین زن برهنی و یا زن شاهزاده ای حلول کند. شخص باید با تقدیم هدایا و فریانیها به خدایان، پرستش قرص خورشید به هنگام طلوع و ذکر اوراد و ادعیه خاصی که شرح مفصل آنها در کتاب مانو (Manu) (۱) نوشته شده است، به این مرحله از طهارت نفس و صفای روح نائل شود.

غالب مردم هندوستان از فلسفه دین چیزی نمی دانند و برسبیل عادت، روشی را که از نیاکان خود به توارث آموخته اند، بدون کوچکترین تغییری، پیروی می کنند. يك سلسله تشریفات و مناسکی که به عقیده آنان موجب نجات و رستگاری است و پس از مرگ، روان آنان را به نیروانا ملحق و یا لااقل در جنین زن برهنی و زن شاهزاده ای جای خواهد داد، بدون تفکر الهام می دهند. در خانه خود برای خدایان معینی می سازند، نام خنای مورد پرستش را با خلوص تمام بر زبان می آورند و در مواقع لزوم از خنایان مورد

---

۱- مانو که در حقیقت مقلد و شرایع و مناسک عبادی و مذهبی هندو است در حدود ۱۵۰ سال قبل از مسیح تدوین شده و حاوی کلیه محرمات و واجبات، آداب پرستش آفتاب، شرح اغذیه حلال و حرام، مراسم تراشیدن موی سر، آداب ازدواج، اوراد مخصوص مردگان، رعایت حقوق طبقات مختلف اجتماعی، وظائف زنان در مقابل مردان و به طور خلاصه دربرگیرنده کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی و مذهبی يك فرد هندو است.



ستایش دیگران نیز استمداد میطلبند. این خنایان که تعداد آنها از هزاران بیش است، نه تنها در شهرهای بزرگ بلکه در هر گوشه و کناری، پای درختی، کنار رودخانه ای و یا بر فراز تپه ای جا دارند.

هندوها، علاوه بر زیارت خنایانی که در خانه و با درمحللات مجاور محل سکونت آنها وجود دارند، برای زیارت سایر خنایان، به اماکن مقدس نیز مسافرت می نمایند. این مکان ها منحصر به معابد بزرگ نیستند، بلکه هر نقطه ای در هر گوشه ای از خاک هند، که درباره آن افسانه ای بر سر زبان ها باشد، مکان مقدس تلقی می شود. شکاف کوه ها، چشمه سارها، کنار رودخانه ها و با هر محلی که معبدی در آن وجود دارد، ممکن است مکان مقدس شناخته شود و مورد پرستش هزاران هزاره تن قرار گیرد. هندوها هر سال به هزاروار (Harwar) در شهر الله آباد، بنارس و یا سواحل رودخانه گنگ، مسافرت می کنند. در آب گل آلود رودخانه فرو می روند، آب را مزه مزه می کنند و تیرک می جویند. از یک کناره رودخانه از سرچشمه به طرف مصب سرازیر می شوند و از کناره دیگر برمی گردند، دسته گل زردی به آب رودخانه می افکنند و پس از زیارت یک یا دو معبد، از معابد سر راه، با ظرف کوچکی محتوی آب رودخانه گنگ، خوشحال به خانه باز می گردند و ظرف آب را به عنوان تیرک تا سفر زیارتی بعد در خانه حفاظت می کنند. نیک بخت کسانی که در یکی از سفرهای زیارتی فوت کنند و به شیوا صلح کردند، هر دوازده سال یکبار، تعدادی در حدود ده میلیون هندو در ناحیه کومبه ملا (Cumbh mela)، محلی که رودخانه گنگ (Ganges) و رودخانه جومنا (Jumna) بهم متصل می شوند، در جشن بزرگ مذهبی شرکت می کنند. واران آسی (Varanasi)، محلی در ساحل رودخانه گنگ است که هر هندو آرزو می کند در آن محل ببرد و خاکستر او، پس از سوزاندن جسد، بر روی آب های مقدس پاشیده شود. سادهو (Sadhu)، به مرد مقدسی اطلاق می شود که در خدمت خدای خاصی باشد. بعضی از آنان مرتاضان گوشه نشینند و عده ای کارگران دوره گرد. هواخواهان و پیشرو پیشانی خود را با سه خط عمودی رنگ می کنند و خدمتگزاران شیوا، خطوط افقی بر صورت خود می کشند.

تنوع عقاید و باورهای مذهبی در هندوستان به قدری زیاد و پیچیده است که همه گونه احساسات و افکار مذهبی را شامل می شود. هندوئیسم، یک سیستم دینی - اجتماعی است که در بین هندوها جوانه زده، رشد نموده و به حد امروزی رسیده است.

مردهندو می تواند در اعمال مذهبی خود بسیار متعصب و شدیداً معتقد و با مسامحه کار و بی اعتقاد باشد. و مادام که به طور آشکار نظام طبقاتی (Caste) را زیر پا نگذاشته است، می تواند به عنوان یک هندی منضبط و خوب شناخته شود و در حیات آینده روزگار بهتری داشته باشد. درهند، هیچکس به نوع اعتقاد مذهبی همسایه خود علاقمند نیست و توجهی ندارد که او از چه آئینی پیروی می کند. آنچه مورد علاقه اوست، این است که آیا می نرند یا او هم کاسه شود و باهم غذا بخورند یاخیر؟ درمعابد، آئین نیایش به صورت انفرادی صورت می گیرد و غالباً با تقدیم هدایاتی به تصاویر و یا مجسمه خنابان همراه است. پرستش بت ها به صورت طواف به دور بت است. طواف باید به صورتی انجام گیرد که مجسمه همیشه درطرف راست بدن باشد.

درمراسم عبادی، احتیاجات خنابان توسط پرستش کنندگان مرتفع می گردد. پرستش کننده در عبادت صبحگاه (Vaishnavite) شازده عمل مختلط از قبیل شستشوی پاهای مجسمه، آب کشیدن دهان، حمام کردن، لباس پوشاندن، عطر زدن، خال گذاشتن و غذادادن به مجسمه را باید انجام دهد تا او را آماده برای پذیرائی از مردم بنماید. درطول مدتی که این تشریفات در دست اقدام است، سرودهای مذهبی همراه با موسیقی راک هندی ترنم می شود. زنگ ها به صدا درمی آیند و بخورات برآتش می سوزند. وقتی مجسمه آماده شد، سایر پرستش کنندگان برای ادای احترام (Juga) به معبد نزد خدا می آیند و در سفره الهی که مرکب از آب و غسسانی به نام پراسادا (Prasada) است، شرکت می کنند. معمولاً تنها مجسمه، بزرگ را که نمایشگر حضور برهما در معبد است، در روز آب و غذای می دهند و شب ها به رختخواب می گذارند. درآئین هندو، مجسمه به منزله، خدا نیست و هندورا نمی توان ازاین نظریت پرست خواند. بلکه مجسمه مظهري است از وجود برهما. برای هر هندی متعصب، هر قسمت از معبد پیامی روحانی به همراه دارد. مثلاً وسط صحراب قلب پرستش کنندگان و مناره ها، معرف محل پرواز ارواح به آسمان ها هستند. به هنگام ادای مراسم پرستش، یک برهنه نیز ممکن است قسمت هائی از ودا را قرائت کند. ولی این امر اختصاص به برهنه ها ندارد بلکه افراد هر یک از طبقات سه گانه بالای اجتماع که در انتظار حیات مجددی نیستند، می توانند ادعیه و قسمت هائی از کتاب مقدس را برای پرستش کنندگان قرائت کنند. پرستش کنندگان پس از تقدیم هدایاتی از قبیل گل یا پول، به

دور محراب طواف می کنند و به قهقرا از معبد خارج می شوند. هندوها می توانند مراسم عبادی را در خانه های خود انجام دهند - در این صورت مراسم براساس طبقه ای که پرستش کننده در آن طبقه قرار دارد متفاوت خواهد بود. برهمن ها نسبت به اجرای مراسم عبادی خیلی دقیق و سخت گیرند.

عده ای از هندوها اتاق مخصوصی را به نام زیارتگاه به کار پرستش اختصاص داده اند که در آن تابلو یا مجسمه هائی از خدای مورد پرستش، آب و آتش برای طهارت و گردهای رنگارنگ برای تزئین وجود دارد.

افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع، که بنا به عقیده عمومی چندین بارتابه امروز به دنیا آمده اند و در آینده حیات دیگری برای آنان نخواهد بود، مراسم عبادی را سه مرتبه در روز، پس از ناهار، بر روی مقدس بر روی شانه، چپ و گره زدن آن به پهلوی راست، انجام می دهند. جنس این رسمان برای برهمن ها، از پنجه و برای امرا و شاهزادگان، از کنف و برای ملاکان و نجاره، از پشم است. به علاوه افراد هر یک از طبقات سه گانه، علامت مخصوص طبقه خود را به پیشانی می چسبانند. مراسم پرستش صبحگاهی، با زمزمه کلام سحر آمیز « A-U-M » آغاز می شود. سپس پرستش کننده نام خدای مورد نظر را مرتباً تکرار می کند. و نام عقلای قوم (Rishis) را بر زبان می آورد. دسته موئی به سر خود گره می زند و این قسمت از رنگ و دانه تکرار می کند: « ما به جلال و عظمت افتخار آمیز آفتاب نابان متوسل می شویم تا فرست و بصیرت به ما الهام فرماید. »

هندوها، در موقع عبادت تا کمر برهنه می نشینند، پاهای خود را رویهم قلاب می کنند. چشم ها را به نوك دماغ می دوزند و صورت را به طرف خورشید می گردانند. پس از انجام مراسم عبادی فوق، آب می نوشند و ضمن تکرار نام خدا، بغیه، آب را به اطراف می پاشند. شش قسمت از بدن را به نام خدا لمس می کنند. دعای ریک و دواتکرار می کنند و مراسم عبادی را با تقدیم آب به تصویر خدا و با مجسمه به پایان می رسانند.

مراسم عبادی غروب نیز شبیه مراسم عبادی صبحگاهی ولی کوتاه تر است. مراسم عبادی روز ممکن است با آموزشهای مذهبی گورو (Guru) که تعلیمات لازم را برای انجام مراسم در منازل می دهد، همراه باشد. برهمنان و غالب افراد طبقات سه گانه بالای اجتماع، بدون صداخلة در امور

مذهبی روستائیان و عوام، درجوار اجبار و بت های آنان، به پرستش خدایان سه گانه خود مشغولند و معتقدند که این سه خدا، تجلی يك روح مطلق (Ishvara) هستند که از ازل وجود داشته و تا ابد خواهد بود. هم او مبدأ هستی و علت پیدایش جهان و جهانیان است از این جوهر وجود هسته اصلی سه نیروی برهما، ویشو و شیوا جلوه گر شدند. پرستش این سه نیرو، تثلیث و یا سه گانه پرستی (Trimurti) را در هندوستان تشکیل می دهد. این خدایان دارای همسر و فرزندان متعدد هستند. در آغاز این سه خدا در معرض یکدیگر قرار داشتند، ولی به تدریج در اثر رقابت و خصومت پیروان هر یک از خدایان، شیوا در رأس سایر خدایان تثلیث، بالا رفت.

۱- برهما: او خالق کل است. ولی پس از آفرینش جهان و زمین، فعالیت او به تبدیل اجسام واحد به تعداد بیشتری از موجودات، محدود شده است. برهما را به صورت پادشاهی نقش می کنند که دارای چهار سر و چهار دست است. در دست های او يك كوزه، يك تسيح، يك فاشق مقدس و مقداری درا وجود دارد. گاهی او را سوار بر قو و یا نشسته بر نیلوفر آبی، برای اثبات این مطلب که برهما از کسی زاده نشده، نقش می نمایند. برهما، نویسنده و داهای قانونگذار هندوهاست. همسر او به نام ساراس وانی (Sarasvati) (الهیة آب های مقدس) نامیده می شود. برهما می تواند در عین حال به صور مختلف تجلی نماید به همین دلیل پرستش خدایان متعدد در نظر هندوها، پلی تنبیس (Polytheism) و یا تثلیث تلقی نمی شود. زیرا هر یک از این خدایان، تجلی از وجود برهما است. خدا می کند است به اسامی مختلف نامیده شود، ولی تمام این اسامی حکایت از وجود یکتای برهما می کنند.

۲- شیوا: یکی از بزرگترین خدایان منطقه جنوب و جنوب شرقی آسیا، خدای کشته و هلاک کننده، مظهر فعالیت و یا بی حرکتی و استراحت مطلق، مسیح خویش و یا بدی، به طور خلاصه شیوا فانی است که تمام صفات مخالف، برای تشکیل وحدت، در او جمع است. اگر کسی می میرد و یا برگ درختی به زمین می افتد، معلول اراده و قدرت شیوا است. ولی باید توجه داشت که در کشوری که سامسارا (Samsara) یا تناسخ ارواح به عنوان یکی از اصول مسلم، ثابت و تغییر ناپذیر طبیعت، شناخته شده، مرگ و نیستی معنا ندارد، بلکه مردن عبارت است از انتقال حیات فعلی به زندگانی دیگر. بدین سبب عمل شیوا موجب سعادت بشر و سرسزی عالم است، نه نابودی و نیستی کامل.

شیوارا در نقوش مختلف مجسم می‌کند. شیوارا، به تقلید از مجسمه های بسیار قدیمی که در اکتشافات باستان شناسی پیدا شده، درنقش الهه رقاصان و پا به صورت انسانی با بدنی نیمه مرد و نیمه زن با دست های متعدد، گردن بدی از سرمردگان برگردن، تیرزین و زویین هائی در دست، هلالی از ماه بر روی سر که جسم او را صاف احاطه کرده اند، مجسم می‌نمایند. وپا تصویری از مرد برهنه ای با آلت تناسلی به حالت نعوظ کامل که درمقابل او زن برهنه ای بر زمین نشسته و به آلت مرد نظاره و پا آن را لمس می‌کند، ترسیم می‌کنند. مجسمه ها و پا تصویری که هندوها از شیوا و پا سایر خدایان درحال اعمال جنسی می‌سازند. معروف صمیمیتی است که بین پرستش کنندگان و خدایان هنر حکمفرماست. این تصاویر را هندوها با خلوص نیت در اتاق های منازل خود و پا درصعابد آویزان می‌کنند و با احترام کامل به آنها می‌نگرند.

یکی دیگر ازنقوش شیوا، مجسمه و پا تصویر مرناضی است که در حال تفکر بر روی خاکستر نشسته و کیسوان خودرا پریشان کرده است. ربادرحالت رقص، برروی جسدشيطان، که چهارپا زود و طرف گشاده و درهرا دست افشانی می‌کند.

همسر شیوانیزا امتیازات خود شیوا برخوردار است و درنقاط مختلف آسیا به اسامی گوناگون نامیده می‌شود. در نقطه ای او را پریاتی (Parvati) «کوهنورده» و درجای دیگر اورا (Uma) نور، و گاهی دورگا (Durga) (تسخیرناپذیر)، و پا کالی صدا می‌کنند و در مقام نقاط، مانند خود شیوا، او را می‌پرستند. فرزند شیوا، از پریاتی زوجه کوهنورده، گانیشا (Ganesha) نام دارد که با پیکرانسان باسرفیل در مقام معابد شیوا ناپش داده می‌شود.

۳ - ویشنو: محافظ کل و مظهر مهر و محبت، خدائی که از فراز آسمان ها مراقب اعمال انسان هاست و در مواقع خطر به یاری آنان می‌شتابد. ویشنو، محبوب مردم هند است. صورت او را درنقش مردی با چهار دست و بازو تصور می‌کنند که در يك دست حلقه، آهنی، در دست دیگر گوزن آهنی به علامت پادشاهی و در دو دست دیگر، صدف حلزون و گل نیلوفر آبی به علامت عصمت و طهارت گرفته است. بر سر او تاجی است، پاهای او کیودوجامه ای زرد به تن دارد. موقع خواب، برروی چنبره، صاری استراحت می‌کند. پا او را به عنوان نشانه، خورشید، سوار بر عقاب بزرگی (Garuda) درحال عبور از آسمان ها نقش می‌نمایند. ویشنو برای نجات انسان ها ده مرتبه به صور

مختلف ظاهر شده که از همه معروفتر کریشنا، ارابه وان شاهزاده آرجونا و راماسی باشد.

يك فرد هندو در زندگی خود باید چهارهدف و وظیفه را دنبال نماید:

- ۱ - تکلیف نسبت به خدایان که آن را دهاما Dhama «شریعت» می گویند.
- ۲ - انجام وظایف دنیائی یا آرنا Artha
- ۳ - لذت جسدانی یا کاما Kama
- ۴ - وصول به مرحله کمال یا مکتشا Moksha

یکی دیگر از معتقدات مذهبی هندوها حرمت فوق العاده و درحد پرستشی است که به گاو می گذارند. درنظر هندوها گاو رمز تقدس و عظمت است و هر عضو بدن این حیوان را جایگاه یکی ازخدایان می دانند. حتی فضولات و مدفوع او نیز قابل تقدیس است و نباید دور افکنده شود. درپول این حیوان بدن خود را شستو می دهند. عقیده به تقدس گاو که با آمدن آریانیها به سرزمین هندواردشده و تاکنون به قوت اولیه خود باقی مانده، یکی از موجبات اختلاف شدید هندوها و مسلمانان است. قتل گاو در نظر هندوها از گناهان کبیره محسوب می شود و هر کس که مرتکب این عمل شود از کاست اخراج می گردد.

جشن های مذهبی هندوها غالباً مصادف با تغییر فصل است و مهم ترین آن ها عبارتند از:

هولی (Holi)، هولی بزرگ ترین جشن مذهبی هندو است. دراین جشن بهاره که به مناسبت کریشنا بر پا می شود، طبقات اجتماعی (Caste) و ممنوعیت های مربوط به آن نه کلی فراموش می شود. هندوها بدن و جامه های خودرا به رنگ های سرخ و زرد می آرایند و تمام مدت جشن را با شادی و شادکامی می گذرانند.

دیوالی (Divali)، جشن نورماه که به مناسبت کالی (Kali)، همسر شیوار لاک شبمی (Lak-shimi)، همسر ویشنو، در پاتنیز برپا می شود. در این جشن بر سر در خانه ها چراغ های کورچک و با چراغ های فشیله ای می آویزند و هزاران هزار از هندوها به زیارت اماکن مقدس مثل ورین دابان (Vrindaban)، مرکز زیارتی پیروان ویشنو و یا به وارن آسی (Varanasi) در الله آباد می شتابند.

## فصل دوم :

### جنیسم (Jainism)

نیمه اول هزاره قبل از میلاد مسیح، جهان شاهد انقلابات بزرگ مذهبی و بوجود آمدن ادیان جدید بود. افکار مذهبی که جاری اندیشه های نو انقلابی بودند به سرعت منتشر می شدند. سیاحان و تجار جاده ابریشم، با استفاده از اوقات فراغت و بیکاری فراوانی که در اختیار داشتند، این اندیشه ها را که همراه خود به ارمغان برده بودند، همه جا بازگو می کردند و اثر تکرار، خود به صورت سیلغین مذهبی در می آمدند. در فاصله زمانی کمتر از دو بیست سال، هفت آئین جدید مذهبی به ظهور رسید. نطفه، این تغییرات بزرگ مذهبی با ظهور زرتشت در ایران بسته شد و به تدریج امواج افکار جدید به دیگر نقاط عالم سرایت کرد و مناهب پهلوی، جینی، بودائی، کنفوسیونیسیم، تائوئیسم و مونیسم به وجود آمدند. شش تن از فلاسفه بزرگ یونان، طالس، اناکسیماندر، اناکسیمنس، کزفون، فیثاغورث و هراکلیت، گرچه قرن ها پس از زرتشت به دنیا آمدند، ولی صریحان و حاملان همین افکار انقلابی مذهبی در یونان و معاصران انقلاب مذهبی هند بودند.

قرن ششم قبل از میلاد، برای هندوستان عصر تغییرات مذهبی و فرو پاشی نظم و شالوده سیاسی - اجتماعی قدیم بود. تعدادی از آسیرنشین ها و قبیله ها، به جمهوری های کوچک مستقل تبدیل شدند که چون فاقد قدرت سیاسی لازم بودند، به حکومت نشین های بزرگتری عنکی گردیدند. در فاصله زمانی بین انتقال قدرت و از بین رفتن نظام قبیله ای نابه وجود آمدن نظام جانشین، افراد جامعه خود را در سرگردانی اجتماعی و اخلاقی حس می کردند که منجر به تشنجات مذهبی و پیدایش ادیان مختلف گردید. آنچه بر سرعت تحولات مذهبی می افزود، امتیازات خاصی بود که برهمن ها در نظام طبقاتی (Caste) برای خود قائل شده بودند. برهمن ها خود را سرآمد طبقات اجتماعی می پنداشتند و می گفتند که تنها برهمن ها می توانند از دور تسلسل حیات و مرگ و تولدهای مجدد رهائی یابند و پس از مرگ به نیروانا ملحق شوند. زیاده رویها و تقدس گرائیهای برهنه با مخالفت سایر طبقات اجتماعی، به خصوص طبقه شاهزادگان و امراء مواجه و سرانجام به پیدایش دودین جدید جنیسم و بودیسم منتهی شد.

بنیانگذاران این دو آئین، که هر دو از طبقه شاهزادگان بودند، وجود هرگونه خنثاری منکر شدند. آسمانی بودن وداها و امتیازات طبقاتی را مردود شناختند. اصول ادیان جنس و بودیسم از اعتقادات شراماناها (Shramanas) که قرن ها قبل از انقلاب مذهبی هند می زیستند و عقایدی مشابه عقاید ماهاویرا را تعلیم می دادند، ریشه گرفته است.

ناتاپرتاواردهامانا (Nata-Putavardhamana)، که در بین پیروان خود به ماهاویرا «قهرمان بزرگ» و یا جینا «فانج» مشهور است، پسر دوم سبدهارتا (Siddhartha) از طبقه کشاتریا (Kshatriya)، یکی از فرمانروایان محلی بود که در سال ۵۴۰ ق.م در کونداگراما (Kundagrama) در نزدیکی شهر جدیدپانتا (Panta) در ایالت بهار (Bihar) هندوستان به دنیا آمد. ماهاویرا، از طرف پدر و مادر از طبقه اشراف بود و به سبک و روش شاهزادگان در قصر مجلل پدر خود تربیت شد و پرورش یافت. بعضی از محققین او را مجرد و عده ای متأهل و صاحب یک فرزند دختر نوشته اند. ماهاویرا پس از فوت والدین خود در سن ۲۸ سالگی ترک زندگی خانوادگی گفت و به هیئت گدای مرتاضی در جستجوی حقیقت و رستگاری و خلاصی از دورتسلیم حیات و مرگ برآمد. در آغاز، روشی را که پارسوا (Parsva)، مرتاض دیگر هندی در ۲۵۰ سال قبل از او وضع نموده بود، پیش گرفت. پارسوا را پیروان جینا، بیست و سومین و جنارا بیست و چهارمین معلم بزرگ و راهنمای بشریت (Tirthankaras) می دانند. در طول ۱۲ سال، ماهاویرا چون ولگردان به همه جا مسافرت کرد و نهایت سختی و ناراحتی را بر خود روا داشت. در روزهای نخست، تنها یک جامه بر تن داشت ولی پس از سیزده ماه تنها جامه، خردرانیزیه در انداخت و برای بقیه عمر برهنه به سر برد. در روزهای گرم تابستان، در زیر اشعه سوزان آفتاب می نشست و در زمستان های سرد بدون هیچ گونه بالا پوشی مسافرت می کرد. نه به امور دنیا علاقه ای از خود نشان می داد و نه وابسته دنیای دیگر بود. نه آرزوی حیات داشت و نه اشتیاق مرگ. در هیچ شهری بیش از ۵ روز می ماند و در هیچ فریه ای بیش از شش ماه می برد. از بیم ایجاد دلستگی و علاقه، از مصاحب و مجالست با مردمان پرهیز می کرد. همیشه در افکار خود غوطه ور بود و معتقد شده بود، که طهارت نفس جز از راه تحمل رنج و ریاضت و خودداری از کشتن سایر جانداران (Ahimsa) به دست نخواهد آمد. تنها در ابام بارندگی در یک محل توقف می نمود. زیرا در فصل بارندگی، حشرات و حیوانات



مختلف در صحرا و جاده ها پراکنده می شوند و او می ترسید میادا در چین غیرتعدادی از آنها را ناخودآگاه لگد مال کند و این مخالف عقیده ای بود که در تمام عمر خود از آن پیروی می کرد.

بر طبق روایت کتاب مقدس جینی، ناتاپوتا در سال سیزدهم در چین ریاضت به نیروانا دست یافت و به بلوغ کامل (Kevala) نائل گشت و به جین «فاتح» ملقب شد. مهارا، از آن پس به میان مردم بازگشت و به تبلیغ آئین جدید پرداخت و به صورت یک معلم تا پایان عمر به وعظ و تعلیم مشغول بود. به عقیده مهارا، علت تمام بدبختی های بشر، اتصال بین جسم مادی با روح خالص و جاودانی اوست. برای رهاسازی روح و وصول به مرحله نیروانا، باید جسم را تحت فشار و شکنجه قرار داد. رستگاری در آزادسازی روح از تعلقات دنیوی است.

«قانون برجسته جینی ها را همانگونه که هست از من فرا گیر، قلب و فریب، حرص و آز، خشم و غرور، آدم عاقل باید از همه این ها اجتناب کند. اگر او را بزنند نباید عصبانی شود. اگر به او دشنام دهند نباید احساساتی شود. بایک فکر آرام و متین، باید همه چیز را تحمل کند و سرود صدای بیهوده راه نیاندازد.»

غایت منظور و هدف نهائی مذهبی مهارا و سایر معلمین و راهنمایان هم عصر او، در درجه اول، یافتن راهی برای رهائی از دور تسلسل حیات و مرگ، و وصول به نیروانا بود. فلسفه جنسم از جهات مختلفی با فلسفه هندوها و بودیسم اختلاف دارد. جینا معتقد بود که تعداد نامتناهی موجودات ذیروح (Jiva) و غیر ذیروح (Ajiva) وجود دارند که هر یک دارای تعدادی بی شمار صفات خاص خود می باشند. حقیقت و ماهیت اجسام، بیرون از آگاهی و ادراک ما قرار دارد. ولی از آنجا که تعداد ارواح موجود در جهان هستی نامحدودند، عده ی زیادی از آنها به اجبار از راه تناسخ (Samsara) به دور تسلسل جهانی رانده می شوند. قسمتیهائی از جهان بدون آغاز و بی پایان هستی نیز در دور تسلسل جهانی قرار می گیرند. هر یک از اذوار جهانی، به مراحل فراز و نشیب تقسیم می شود و هر یک از مراحل، تمدن بشری را به سوی شکوفائی و با سقوط سوق می دهد. در حال حاضر (دور زمان حیات مهارا) ما در پنجمین مرحله از مراحل نشیب به سر می بریم. گرچه ظهور و سقوط تمدن ها معلول گردش جهانی و ادوار مختلف آن هستند، ولی از نقطه نظر آدمی، انسان در وصول به رستگاری آزاد است. تنها ارواح آزاد شده از دور تسلسل حیات و مرگ، از حقیقت اجسام آگاهند. روح آزاد در حالت

اصلی، در همه دوران چه در گذشته و چه در آینده، بر همه چیز واقف است، اما وقتی در درون جسمی حلول نمود، دانش او به علت محدودیت جسمی تنزل می کند و محدود می شود. مثل عامیانه ای که برای تشریح این فلسفه گفته می شود، حکایت شش نفر کور است که هر یک قسمتی از بدن فیل بسیار بزرگی را لمس می کنند و فیل را بر اساس ادراکات خود تعریف می نمایند. یکی، فیل را حیوانی شبیه به مار می داند، دیگری دیواری بلند از گوشت تلقی می کند، سومی، فیل را به نظرش شبیه ریسمانی است و چهارمی، او را با ستون استواری مقایسه می کند و به همین ترتیب هر یک نظری کاملاً متفاوتی را ابراز می کنند. بنابراین، از حقیقت وجود فیل آگاه است. بنابراین جنس، ارواح موجود در اجسام به پنج طبقه تقسیم می شوند:

۱ - ارواح اجسامی که تنها واجد حس لامسه هستند، مثل زمین، آب، هوا، آتش و کلبه موجوداتی که ما به نام نباتات می نامیم.

۲ - ارواح اجسامی که دارای دو حس لامسه و دانه هستند، مثل کرم و صدف.

۳ - ارواح اجسامی که می توانند از سه حس لامسه، ذائقه و بینائی بهره ببرند، مثل حشرات.

۴ - این دسته شامل ارواحی است که از چهار حس لامسه، ذائقه، بینائی و بینائی برخوردارند، مثل پروانه و ملخ.

۵ - در مرحله پنجم، حیواناتی قرار دارند که واجد پنج حس کامل هستند. چهار دسته از حیوانات در این رده قرار می گیرند: موجودات شریر، موجودات سطح بالا، انسان و ارواح بهشتی.

درباره انتقال ارواح از هر یک از سطوح پنجگانه به سطح دیگری، از درجات پایین به بالا و یا بالعکس، مهاویرا عقیده هندوها مبنی بر وجود قانون جهانی «کارما» را با تغییراتی می پذیرد و می گوید هر حرکت، هر اندیشه، هر کلام و هر عملی نتیجه ای به بار خواهد آورد و این نتیجه به نوبه خود موجب به وجود آمدن اثر دیگری خواهد بود. نسل علل و معلول و تاثیر آنها در بوجود آمدن اثرات مترادفی دیگر، به نام قانون «کارما» خوانده می شود. کارما از نظر جینا، عامل مشخصی است، در صورتی که هندوها آن را قانونی از قوانین طبیعت می دانند. به عقیده جینا، کارما از ذرات بسیار ریز تشکیل شده که همانگونه که گل بر خمیر کوزه گری می چسبد، بر جوهر روح

رسوب می نماید. نوالدهای متوالی و اثرات اعمال ناشایست، در طی سال ها برضخامت این قشر می افزاید. انتقال روح درهر تولدی و فرارگرفتن آن درهر يك ازطبقات پنجگانه بالا، باتوجه به ضخامت قشرکارما، تعیین می گردد. هرچه قشرکارما ضخیم تر باشد، روح درمرحله تناسخ، درطبقه، پائین تری قرارخواهد گرفت. برای وصول به رستگاری (Moksha)، شخص باید بااعمال نیک خود از غلظت قشر کارما بکاهد و روح را رهانی بخشد. اعمال ناشی ازخودخواهی و بی رحمی برغلظت قشر می افزاید. کارمای حاصله از ریاضت ارادی، باعث پراکندگی کارمای قبلی چسبیده به روح و در نتیجه سبک شدن روح می شود و درآخرین مرحله، صفا و پاکی، روح می تواند برفرازجهان هستی به پروازدرآید و برای همیشه به نپروانا ملحق و ازحلقه ای صورآگاه گردد. در مورد شخصیت هاتی امثال مهاویرا که به مرحله، رستگاری درآخرین حیات خود رسیده اند، تنها باقیمانده کارماست که آنان را به زمین متصل می کند و وقتی که این باقی مانده نیز ازراه روزه و ریاضت ارادی از بین رفت، به عالی ترین بهشت خدایان و استراحت ابدی نائل خواهند شد.

چینا، نه تنها اعتقاد به جبر و سرنوشت را تعلیم نمی دهد، بلکه اصولانکر وجود خدا، روح جهانی، قادر متعال و اساسی مثل آنها می باشد. براساس تعلیمات او چیزی برای پرستیدن وجود ندارد. عقاید شرك آمیز هندوها درباره خدایان را مردود می داند و حتی صحبت در اطراف پرستش و ستایش را محکوم می نماید.

«انسان تو خودت دوست خودت هستی چراآرزوی دوست دیگری برای خودت را

داری؟»

به عقیده مهاویرا، انسان باید تنها به عمل و کردار خود متکی باشد و به آن توسل جوید. دعا به درگاه خدایان، امری زائد و بیپوده است. استمناد و استعانت از بشری و یا کتاهی نیز بی اثر است. روحانیون و برهمنان، کوچکترین تأثیری در زندگی روحانی افراد دیگر نمی توانند داشته باشند. وداها، آسمانی و مقدس نیستند و سر سوزنی در خلاصی شخص از قانون خلل ناپذیر کارما، تأثیر ندارند. تنها راه وصول به سرمنزله سعادت و نپروانا، ریاضت است و بی. ریاضت هانی که باعث انقطاع انسان از جهان مادی می گردد و تمام قوای عقلانی، بدنی و شهوانی را دراختیار روح انسان قرار می دهد.

يك فردجینی نباید برای طلب کمک و یا ترحم حتی به ارواح آزاد شده متوسل

کرده. بلکه باید در راه کوشش برای آزادی و وصول به رستگاری، از ارواح آزاد شده الهام بگیرد. به ندرت اتفاق می افتد که روحی دره و تسلسل تناسخ به مرحله پنجم از مراحل پنج گانه ارواح ارتقاء باید و در بدن انسانی حلول کند. بنا براین هرکس باید از هر فرصتی برای رستگاری و نجات روح خود استفاده کند و سه روش زیر را به کار بندد:

۱ - دانش درست

۲ - ایمان درست

۳ - کردار درست

دانش درست از راه شناسائی آئین جنیا، ایمان درست از راه عمقیده به آئین جنیا و کردار درست از راه به کار بردن دستورات او حاصل می گردد. در راه نخستین بدون کردار درست و محلی نمودن آنچه از راه دانش و ایمان به دست آمده، پیشیزی ارزش ندارد. به همین مناسبت راهبان جینی و کلیه پیروان این آئین باید سوگند یاد کنند که اعمال خود را برگشته ها و دستورات جینا منطبق نمایند.

مهم ترین و اساسی ترین دستور ماها پرا، احترام از کشتن و یا آزار سایر جانداران (Ahimsa) است. استفاده از زور و آزار سایر جانداران حتی به طور غیر عمد باعث به وجود آمدن کارمای زیان بخش است. آزار عمدی، شدیدترین نتایج را به بار خواهد آورد. چون در هر گوشه ای از خاک، به خصوص در کشور گرم و مرطوب هندوستان، جانوران، حشرات و سایر جانداران مختلف زندگی می کنند، با اجرای قانون آهیمسا، میدان فعالیت و معاش جینی ها بسیار محدود است. بلك فرد جینی باید گیاهخوار باشد. او نمی تواند به مشاغلی از قبیل کشاورزی، مجاری، اره کشی درختان، قصابی، آشپزی و آهنگری اشتغال ورزد. از این جهت، جینی ها به تجارت و مراهجه روی آوردند و هر يك ثروت مبرشاری کسب کرده اند.

بر طبق تعلیمات جینا، هر يك از موارد چهارگانه زیر سر چشمه و علت به وجود آمدن کارمای مضر است:

۱ - وابستگی و تعلق خاطر به اشیاء مادی دنیائی، مثل غذا، لباس، منزل، زن، جواهرات و ثروت.

۲ - تسلیم شدن به احساسات شدید انسانی، مثل خشم و غضب، عرور، فریب، حرص و آز، دوستی و نفرت، تعلق و فریب.

- ۳ - قراردادن جسم و روح منحنماً در خدمت اشیا، مادی.
  - ۴ - باورهای نادرست و غیر حقیقی.
- برای سبک نمودن روح و کاهش ضخامت قشر کارما، هر فرد جینی باید متعهد شود که به دستورات دوازده گانه زیر عمل نماید:
- ۱ - بی آزاری نسبت به کلیه جانداران (Ahimsa).
  - ۲ - راستگویی و صداقت.
  - ۳ - احتراز از دزدی.
  - ۴ - پاکدامنی و عفت.
  - ۵ - قناعت به حداقل مایحتاج زندگی و اشیا دنیائی.
  - ۶ - حداقل مسافرت و در نتیجه محدود نمودن گناهان و آزار سایر جانداران به طور غیر عمد.
  - ۷ - عدم وابستگی و علاقه به همه چیز.
  - ۸ - اجتناب از بدگویی و غیبت دیگران، برداشتن اسلحه و با نفوذ شیطانی در دیگران.
  - ۹ - صرف حداقل چهل و هشت دقیقه در هر روز برای تفکر و در خود فرو رفتن (Samayika) - صلح کامل با دنیا - تفکر در این که روح آدمی در صورت طهارت تا چه حد قدرت عروج دارد. در صورت امکان این تمرین سه مرتبه در روز انجام گیرد.
  - ۱۰ - صرف قسمتی از روزه رانندیشه. تعهدات مذهبی خود و اعمالی که باید از آن ها اجتناب کند.
  - ۱۱ - هرچندگاه، ۲۴ ساعت با روزه کامل به هفت مرتاضان به سر کند و از استفاده از عطریات، زینت آلات، خوردن غذا، آشامیدنی ها، زن و اسلحه در طول این مدت پرهیز نماید. روزها، سه تکه لباس و شب ها، دو تکه بیشتر نپوشد و بدین طریق پیروندی بین خود و سایر راهبان (Posadha) به وجود آورد.
  - ۱۲ - حمایت از جامعه، مرتاضان و اهتای هر چیزی که ممکن است آنها قبول نمایند. از قبیل غذا، آب، لباس، کوزه، پتو، حوله، رختخواب، صیز و سایر لوازم زندگی.
- هریک از پیروان جینا که طالب مدارج عالیتر روحی هستند، باید حقیقت (Deva)

را ستایش کند. معبودی - مثلاً یکی از مصلحان و رهبران بشریت (Tirthankara) - را برای خود برگزیند. به مصلحان مذهبی (Guru) احترام گذارد. به تعلیمات جیسمنا (Dhama) ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. از فحاشی، خوردن گوشت، می‌گساری، زناکاری، شکار، دزدی و عیاشی پرهیز کند. شش بار در هر ماه زندگی را همان پیش گیرد. از خوردن سبزی‌های نا پخته احتراز کند. بین غروب آفتاب و برآمدن کامل خورشید از خوردن غذا و نوشیدن آب اجتناب کند. نامیادا حشره‌ای که در غذا و با آب افتاده، تصادفاً خورده شود. از زن حرد دوری گزیند و بدن او را که ممکن است موجب احوای او گردد هرگز نیاید. هرگز به کاری که او را به امور دنیائی وابسته و آلوده نماید و ویرانی زندگی به بار آرد، دست نزند. به باقیمانده غذا اکتفا کند. لباس مرتاضان بپوشد و در بناهای مذهبی و با درجنگل، تنها زندگی نماید.

با رعایت دستورات فوق یک فرد جینی به جرگه مرتاضان واقعی وارد می‌شود و واجد صفاتی می‌گردد که جینا آنها را صفات مردان می‌نامد. او در رفتار خود جدی، رحیم و خوش خلق، خوش رفتار، عاقل و افتاده و مهربان، درگفتار خود مراقب، سپاسگر و نیکوکار است. از ارتکاب گناه می‌ترسد و به پیران و عادات کهن احترام می‌گذارد. ورود به حلقه مرتاضان مستلزم انجام تشریفات پیشرو رعایت قوانین خاص مرتاضان نیز هست. شخص داوطلب، در قدم اول تمام مایملک و البسه و جواهرات خود را به اقوام و یا به دیگران می‌بخشد. سرخود را می‌تراشد و لباس مرتاضان به تن می‌کند. لباس او از سه تکه بالاتنه و دو تکه پائین‌تنه تشکیل می‌شود. رنگ لباس، با توجه به فرقه انتخابی، تفاوت می‌کند. تمام درائی او مشتمل خواهد بود بر لباسی که برتن دارد، چندانکه پارچه که با آن‌ها حشرات را از خود دور می‌کند و با در مقابل دهان و بینی خود می‌گذارد تا هوا را از وجود حشرات تصفیه نماید، چندکاسه چوبی برای گدائی غذا، یک جارو برای برکنار کردن حشرات از مسیر خود. از این لحظه به بعد، او یک ولگرد بی خانمان است. تعهداتی را که او باید به عهده گیرد از تعهدات پیروان عادی شدیدتر و مؤکدتر است. او نباید مرتکب زور، آزار و یا قتل هر یک از جاندارانی که در هر یک از طبقات ۵ گانه فرار می‌گیرند، به‌طور عمد و باغیر عمد، شود. او نباید آنچه را که به او هدیه نشده است تصاحب نماید. او نباید در مقابل هیچ خدائی تعظیم کند. ریارتباطی با جنس مخالف خود داشته باشد. او نباید هیچ‌گونه عشق و وابستگی دوستی و محبت نسبت به هر شخص و یا هر شیئی در وجود خود ذخیره نماید. او نباید تنفر

و یا تقابل نسبت به هر صدائی، رنگی، بونی درخورد حس کند. به عبارت بهتر، او باید نسبت به هر چیزی که با پکی از حواس پنج گانه بشر قابل درک است، بی تفاوت باشد. او باید بر ادراکات، کلمات و کردار خود حکومت مطلق داشته باشد. او باید غذای روزانه خود را از راه گنائی تأمین کندو نباید اهمیت بدهد که به او صدفه می دهند.

ماهاپرا، نظام طبقاتی (Caste) هندوها را به شدت محکوم می کرد و تمام پیروان خود را، که غالباً از طبقه اشراف و امرا بودند، در شرایط مساوی و در یک نظام رهبانی قرار می داد. ماهاپرا، پس از سی سال تعلیم در سال ۴۶۸ ق. م در قصبه پاوا (Pava) نزدیک زادگاه خود، با خودداری از خوردن غذا و نوشیدن آب، خودکشی کرد. پیروان او نیز، برای وصول به رستگاری، نذر می کنند که در دوران پیری و سنین آخر عمر، با نئسی به روش پیشوای خود، از راه اعتصاب اختیاری به زندگی خود پایان دهند. بر طبق مفاد دیکامبرا (Digambara)، راهی برای رستگاری زنان وجود ندارد، مگر آن که در تولد آتی خود به صورت مردی به دنیا آیند.

دستورهای مذهبی ماهاپرا به طور شفاهی تا زمان بهادرآباهو (Bhadrabahu) سینه به سینه نقل می شد و بهادر آباهو تمام شریعت جینا را از بر می دانست. پس از درگذشت بهادر آباهو، در آغاز قرن سوم قبل از میلاد، تعالیم ماهاپرا در ۲۱ قسمت (Anka Angas) نوشته و جانشین ۱۴ متن قبلی پورواس (Purvas) گردید. متن جدید گرچه مورد قبول فرقه «سفید جامگان» قرار گرفت، ولی «آسمان جامگان» که معتقد بودند که شریعت قبلی مفقود گردیده، متن جدید را مردود شناختند.

مدت دو قرن پیروان ماهاپرا جمعیت کوچکی را تشکیل می دادند، وقتی که بنیانگذار سلسله سوریان (Mauryan) به نام شاندراکویشا (Chandra-gupta) ۳۲۱-۲۹۲ قبل از میلاد، از تاج و تخت خود صرف نظر کرد و به آئین جینا درآمد، تعداد پیروان ماهاپرا افزایش فوق العاده یافت و جنیسم در شرق و غرب توسعه پیدا کرد. قحطی بزرگی در دوران سلطنت سوریان ها اتفاق افتاد و عده زیادی از پیروان ماهاپرا از دره گنگ به طرف جنوب و ایالت دکن مهاجرت کردند. این جمعیت در سر زمین میسور، معبد بزرگی برای پرستش و اجرای مراسم عبادی برپا نمودند که از زیباترین بناهای هندوستان و دنیا محسوب می شود. به طوری که شایع است، وقتی که بهادرآباهو، پس از دوازده سال اقامت در جنوب به بهار مراجعت کرد، مشاهده نمود که در اغتشاشات حاصله از قحطی، راهبان آئین جینا در شمال، شبهه قدیم برهنگی را

نرک گفته و جامه برتن می کنند. همین امر باعث بوجود آمدن دو فرقه سونام بارا (Svetambaras) (سفید جامگان)، مقیم شمال، و دیگام بارا (Digambaras) (آسمان جامگان)، مقیم جنوب هندوستان گردید و این جدائی در اولین قرن میلادی تثبیت شد. شریعت سفیدجامگان مشتمل بر ۸۴ باب در قرن پنجم میلادی به زبان آردها - مکادهمی (Ardha-magadhi) نوشته شده است.

انکار وجود خدا در آئین جینا، نباید به این معنا تعبیر شود که پرستش و دعا نیز در این وجود ندارد. جینی ها از بین تمام خدایان و بت ها و مقدسین، تنها ارواح آزاد شده راهنمایان بشریت (Tirthankaras) راستاپش می کنند. ولی دعای آنان برای طلب مغفرت، ترحم و بخشایش گناهان نیست. بلکه این ادعیه به منزله الهام به کسانی است که برای رستگاری روح خود در تکاپو و کوشش هستند. البته این جنبه، فلسفی و نظری مسئله است. ولی در عمل، پرستش در آئین فعلی جینا صورت دیگری پیدا کرده است. تعدادی از پیروان ماهاورا، به خدایان هندو، برای طلب کمک، متوسل می شوند. در بسیاری از معابد جینی ها، تصاویر و مجسمه های خدایان هندو در کنار مجسمه های راهنمایان بشریت دیده می شوند. خود ماهاورا بر آنچه ای در ردیف کریشنا، ویشنو و شیوا به خود گرفته، و مجسمه او در ردیف مجسمه های سایر خدایان و مقدسین هند، مورد پرستش هستند. بر همین های هندو مراسم تولد نوزاد، ازدواج و مرگ پیروان ماهاورا را برگزار می کنند. چون در آئین جینی، نظام جدیدی که بتواند جانشین نظام طبقاتی هندو (Caste) گردد پیش بینی نشده، نظام طبقاتی هندو در آئین جینا دوباره جای خود را پیدا کرده است. به آنکه ماهاورا در تمام تعلیمات خود از زهد و تقوی و عدم دلچسپی و علاقه به دنیای مادی سخن گفته. پیروان جینی امروز بداشتن ثروت های گزاف و ثمرل سرشار شهویند.

در خانه، هر جینی محرابی از چوب ساخته شده که در آن تصاویر و مجسمه هائی از ماهاورا و سایر راهسایان بشریت قرار دارد. هر فرد جینی مؤمن، سحرگاه و قبل از طلوع آفتاب از خراب بر می خیزد و با حلقه هائی که از ۱۰۸ غنچه گل درست شده در مقابل ۵ تن از مقنمین دعا می کند و به طرف شرق و غرب و شمال و جنوب دست به سینه تعظیم می نماید و وقتی برای پرستش به معبد نزدیک می شود، جوراب و کفش خود را در خارج از معبد از پای در می آورد. در دالان معبد خالی از زعفران برپیشانی خود می گذارد و دعای نیساهی (Nisahi) که او را در کناره گیری از گناه و راستگی



های دنیائی کسک می نماید، را تکرار می کند. در داخل معبد اجازه می خواهند تا پای تیرتان کارارا بشوید. پس از کسب اجازه، جواهرات و گل های قدیمی را از مجسمه جینا می کند. سپس پاهاى مجسمه را با آب، شیر و پنچ شهد دیگر می شوید. مجسمه را خشک می کند و در چهارده نقطه از بدن مجسمه، از سرتا انگشتان پا، بازعفران خال گذاری می نماید. در طول قام این تشریفات سرود های مذهبی ترنم می شود. بخور می سوزانند و چراغ ها را در اطراف معبد می گردانند. هدایائی از برنج پخته بر روی میزهای خارج از معبد برای مستمنان می گذارند. در پایان مراسم، پرستش کنندگان در مقابل مجسمه سه بار تعظیم می کنند و دعا می خوانند سپس عقب عقب به طرف در خروجی می روند و دعای نیساهی (که به آنان اجازه می دهد دوباره به امور دنیائی مشغول شوند) را تکرار می کنند و با دست های بهم پیوسته با تعظیم از در معبد خارج می شوند.

در دوران طولانی تاریخ سیاسی هندوستان، جنیسم گاهی از حمایت و جانبداری بعضی از سلاطین و شاهزادگان برخوردار بوده و معابد مجللی بوجود آمده است. ولی با طلوع مجدد هندوئیسم و برپائی مراسم عبادی بهاکشی (Bhakti) در برابر مجسمه های شیوا (Shiva) و ویشنو (Vishnu) در قرون وسطی، آئین جینا رویه رکود نهاد و تنها به دو نقطه هندوستان، گجرات و برجستان (Barjasthan) (مرکز سفیدجامگان) و دکن (مرکز آسمان جامگان)، محدود شد تا به امروز نیز به همین وضع باقی است. ولی جنیسم، برخلاف بودیسم، زادگاه اصلی خود را ترک نگفت و در خاک هندوستان باقی ماند. علت این امر احتمالاً شدت ایمان پیروان این آئین بوده که نفوذ اجتماعی و ثروت و اقتدار خود را برای پایدار نمودن و رقع ناراحتیهای جنیسم به کار انداخته اند. مقارن ایامی که پرستش نیسم در اروپا رونق گرفت، فرقه دیگری از سفیدجامگان به نام استهنا کاداسی (Sthanakavasi) ساکنین عمارت، ضمن قبول اصول عقاید ماهاویرا، برعکس هرگونه بت پرستی برخاستند و عبادات در معابد را مخالف تعالیم ماهاویرا اعلام نمودند.

برای مذهبی که پیروان آن از سه میلیون نفر تجاوز نمی کند، جنیسم در هندوستان از نفوذی به مراتب بیشتر از تناسب عددی خود برخوردار است، به حدی که اثرات آن در زندگی روزمره هندوها و حتی در بین شخصیت های مهمی چون مهاتما گاندی (Mehatma Gandi) نیز به روشنی دیده می شود. گاندی گرچه از پیروان جینا نبود، ولی چون در بین جینی ها پرورش یافته بود، سیاستهای ضد استعماری او تحت تاثیر تلقینات جینا شکل گرفته بودند.

## فصل سوم :

### بودیسم

من در بسیاری از تولدها برای یافتن سازنده جهان هستی سهیم بودم ولی اورانیستم. تولدهای متوالی بسیار در دنیا گذرد. ای سازنده بی بنا، دگرباره خانه ای نخواهی ساخت. خریاها شکسته و آبریزها نابود شده اند. شوقی وصل به نپروانا، نابودی کامل خرافاتش های نفسانی را در پی آورده است.

دهاماپردا ۱-۱۵۳  
Dhamma puda

بودا (منور و رستگار شده) بنیانگذار دین بودائی، به سال ۵۶۰ ق. م در شمال هندوستان، در قصبه لوم بی نی (Lumbini) نزدیک مرزهای کنونی هندوستان و نپال، به دنیا آمد. پدرش شوددهانا (Shudhodana) یکی از راجه هائی بود که بر ابالت کوچکی فرمانروائی داشت.

افسانه های گوناگونی درباره تولد دوران کودکی بودا گفته شده و حتی زندگانی قبل از تولد بودا نیزه بر اساس فلسفه ناسخ، از این اسطوره سازی ها برکنار نمانده است. مثلاً می گویند، که قبل از حلول روح بودا در جبین نوزادی، بودا از جایگاه خدایان در بهشت توشیتا (Tushita) به زمین نظر انداخت تا بهترین محل و شایسته ترین مادر را

برای زندگانی آینده خرد و مناسب ترین زمان را برای آغاز تعلیمات مذهبی انتخاب کند. او شمال هندوستان را به عنوان مرکز تعلیماتی، و با تقواین زن، مایا، را که درجه طهارت و تقوای خود را تا صد هزار سال قبل در زندگانی های گذشته نشان داده بود، به عنوان صادر برگزید. یک شب مایا در خواب دید که فیمل سفیدی وارد رحم او شده است. ده ماه بعد، در یکی از باغ های لوم بی نی، روزی که قرص ماه تماماً نمایان بود، مایا بسمری به دنیا آورد. روز تولد بودا زمین لرزید، عوامل ماورا، طبیعی همه حاضر شدند. مایا هفت روز بعد از تولد بودا، مرد. چون، زنی که شخصیتی مانند بودا را به دنیا آورد، نباید از آن پس به هیچ خدمت دیگری درآید.

نام سیدهارتا (به مقصود رسیده)، برای نوزاد انتخاب شد. کمی بعد، بنا بر سنت اشراف هندوستان، نام یکی از اجناد معروف او را نیز بر نام قبلی او اضافه نمودند و کودک به نام سیدهارتا گوتاما (Siddharta Gautama) نامیده شد. بودا، نامی که فعلاً سید هارتا گوتاما به آن شناخته می شود، در حقیقت لقب افتخاری اوست که به تدریج نام اصل طفل را از خاطره ها محو نموده است.

بودا تحت سرپرستی خاله خود در خانواده اشرافی پدرش باناژونمت پرورش یافت. چون در سن نوشتن او پیش بینی شده بود که در آینده فرمانروائی بزرگ و با ولگردی بی خانمان خواهد شد، پدرش برای جلوگیری از بی خانمانی پسرش، به تربیت و تعلیم او در قصر همت گماشت. به طوری که در نوشته های بودائی از خود سیدهارتا گوتاما نقل می کنند: «من خیلی لوس و نتر بار آمده بودم. بدنم با روغن های صندل بنارس روغن مالی می شد. لباسهای من منحصرأ از پارچه های بافت بنارس تهیه می گردید. یک قصر تابستانی، یک قصر زمستانی و یک قصر برای فصول بارانی در اختیارم بود. روز و شب سایه بانی از پارچه سفید بالای سرم، و رامشگران و خوانندگان زن مرا احاطه کرده بودند».

سیدهارتا گوتاما با شاهزاده خانمی از اصیر نشین های مجاور ازدواج کرد و صاحب پسری شد که او را راهولا (Rahula) (زلمیر) نام گذاشت. به طسوری که در کتاب جاگاتا نقل شده است، در سه سفری که به خارج از قصر نموده، بادیدن سه منظره مختلف که هرگز قبل از آن ندیده بود، بودا با حقیقت زندگی آشنا شد.

در سفر اول، پیر مرد قرتوتی را در راه خود ملاقات کرد. در سفر دوم، مرد رنجوری را دید که از شدت دزد به خود می پیچید. در سفر سوم، او شاهد تشییع جنازه ای شد

که بازماندگان به خاطر از دست دادن عزیز خود به شدت می گریستند. او فهمید که این سه حالت سرنوشت عمومی و کلی بشر است. در سفر چهارم خود، مرد راهبی را دید که کاسه گدائی به دست، شادمانانه می گذشت. این مناظر در روح او مؤثر افتادند و به او فهماندند که تمام لذات و سرگرمی های زندگی بیهوده و بوجد. او دریافت که عاقبت جوانی، پیری و درد و رنج و مرگ در کمین انسان است. او در جستجوی حقیقت برآمد. نیمه شبی آهسته ترک خانه و زن و فرزند گفت. لباس های خود را بخشید. جامه زردی پوشید. موی سر خود را تراشید و به نژد دونفر از راهبان (Guru) که در غاری زندگی می کردند رفت و به آموختن تعالیم برهمن ها و تمرینات سخت بدنی بوگا پرداخت تا یگانگی و پیوستگی بین « من » (Aman) و حقیقت محض « برهمن » به وجود آورد. ولی چون این روش موجبات رضایت او و حصول به مقصود را فراهم نکرد، از راهبان کناره گرفت و مصمم شد سخت ترین ریاضت های بدنی را بر خود هموار نماید. به اتفاق پنج نفر از مرتاضان هندی به ریاضت پرداخت. به طوری که پس از مدتی از او جز پوست و استخوانی باقی نماند. چون از طریق استدلال و روش ریاضت، که دو راه معمول و مرسوم هندوستان بودند، به نتیجه مطلوب نرسید و دریافت که ریاضت نیز نمی تواند او را از دور تسلسل حیات و مرگ رهائی بخشد و به آزادی و رستگاری برساند، ترک روش ریاضت گفت. بودا به این نتیجه رسید که توجه به جسم او را به جانی نمی رساند. آنچه می تواند در یافتن راه حقیقت او را یاری نماید، توجه به روح و ضمیر باطن شخص است. او به خاطر آورد که چگونه در نخستین روزها از راه تفکر به حقایق درباره سرنوشت زندگی و آیند بشر پی برده بود. زیر درخت انجیری که بعدها به نام درخت تنویر افکار (بودهی Bodhi یا به طور خلاصه درخت BO) معروف شد، نشست و تنها، به مسائل روحی و تفکر پرداخت. پنج نفر مرتاض او را ترک گفتند و به راه خود رفتند.

بودا در افق خیال خود پاسخ سوالانی را که در جستجوی آنها بوده پیدا کرد. او به عالی ترین درجه دانش بشری راه یافت و به بودا ملقب شد.

بودا در دومین شب بیداری خود، به قانونی که بر دور تسلسل بی انتهای حیات و مرگ حکومت می کند، پی برد. به عقیده او نه تنها بشر، بلکه هر جزئی و هر قسمتی از جهان هستی دستخوش تغییر و ناودی است. هر چه به وجود آید، لاجرم باید روزی نابود شود. نه انسان ها و نه هر چه در دنیا وجود دارد، به خودی خود و نه تنهایی

کامل و مجزا از یکدیگر نیستند. بلکه هر یک، از عوامل مجرد دیگری تشکیل شده اند که به نوبه خود در حال تغییر دائم هستند. همیشه در حالت جدانشدن از یکدیگر و با ترکیب با یکدیگر و بوجود آوردن اشکال نوی دیگریند. این جدانشدن ها و یا ترکیب شدن ها تصادفی نیست، بلکه در تحت نظم و قانون خاصی انجام می گیرد. قانون حاکم و سرنوشت ساز در مورد انسان، قانون کارماست که طبیعت تولد ثانوی شخص را تعیین می کند. اعمال نیک به خودی خود، زندگی نیکوئی را در آینده بوجود خواهند آورد و اعمال بد، موجبات حیات مجدد پست تر و پائین تری را فراهم می کنند. بدین ترتیب، طبیعت هر تولدی به وسیله کارمای حیات قبلی تعیین می گردد. این نظم ثابت اخلاقی دنیاست که هیچکس نمی تواند آن بگریزد. دهاما (Dharma) در معنای قانون حاکم) نه تنها شامل این نظم اخلاقی است، بلکه عوامل فیزیکی حاکم بر دنیا را نیز در بر می گیرد. چهار عامل زمین، آب، آتش و هوا، احساسات، قوای محرک اراده، قوه استدلال شخص، ضمیر و وجدان، جهالت، شهرت، زیبایی، ثروت، رنگ ها و صداها، تعالیم راست باخلاق حقیقت، روابط جنسی، خواب، گرسنگی، بیماری، رشد، پیری و مرگ و به طور خلاصه، هر چه در این جهان هستی می توانید تصور کنید و نام ببرید، همه نتیجه همکاری این عوامل مجزا از یکدیگر و رعایت نظم قانون حاکم هستند. به نظر می رسد که انسان موجودی مجرد است، ولی حقیقت امر غیر از این است. این تنها یک خطا و تصویری بیش نیست. انسان در جریان پرتلاطم دهاما گرفتار است که دائماً بر او اثر می گذارد و او را تغییر می دهد و حتی پس از مرگ به صورت و هیئت دیگری دوباره او را به دنیا می آورد.

با این توضیح، آتین بودیسم فلسفه هندوها را مبنی بر این که «من» (Atman) در مقام نوالدهای دور مسلسل حیات و مرگ ثابت می ماند، نمی پذیرد و عقیده دارد که آن که مرده، با آن که متولد شده، در انسان متفاوتند، و تنها از نقطه نظر کارما با یکدیگر مشترکند.

در سومین شب تفکر در زیر درخت بو، بودا به چهار حقیقت که کانون و هسته مرکزی تعلیمات بودائی را تشکیل می دهند، پی برد:

۱ - حقیقت اول: شناسائی و تصدیق وجود رنج و محنت، به این معنا که حیات هر موجودی همیشه توأم با درد و بدبختی است. یا به کلام خود بودا، تولد، پیری، بیماری، نگرانی، فقر، اضطراب، دلسردی و نا امیدي، عدم وصول به مقصود،

همه مایه در دند.

۷ - حقیقت دوم : شناسائی علت رنج ها و آلام. توجه به اصیال سبیری ناپذیر (Tanba)، آرزوی تجدید حیات، عیش نوام با فوش، شوق به خوشگذرانی، عشق به ادامه حیات، میل به کامیابی و مرفقت، میل به تصاحب (TanKa (نانکا همه علل به وجود آمدن دردند.

۳ - حقیقت سوم : راه نابودی رنج و درد. ترك اصیال و آصال، طرد هوا و هوس، رهائی از آرزوها، دوری از شهوت رانی و هوای نفس.

۴ - حقیقت چهارم : راهی که آدمی را به خلاصی از دردها و رنج ها رهبری می کند و آن با الهام اصول مقدس هشت گانه زیر میسر است:

۱ - علم درست و دریافت صحیح و کامل از چهار حقیقت.

۲ - اندیشه و افکار درست و نیک، صلح جویی و دوری از هر گونه نمایلات

شدید احساسی و تنفرویدخواهی.

۳ - گفتار درست. احتراز از بروغ، صحبت های بی بهره و غیبت. گفتار هر کس

باید عاقلانه و درست و در جهت ایجاد مسالمت باشد.

۴ - کردهار درست. عمل هراسانی باید متکی بر اصول اخلاقی باشد. قتل،

دزدی و زناکاری از اعمال ناپسند ممنوعه هستند.

۵ - کوشش درست در تقویت احساسات نیک و احتراز از هیجانان شبیطانی.

۶ - مراقبت درست در کناره گیری از نمایلات نفسانی و میل به تصاحب توام

با حرص.

۷ - تمرکز افکار و آرامش درست برای آزاد کردن شخص از هر چه رنگ تعلق و

وابستگی به خود گیرد.

۸ - شغل درست. قبول حرفه ای که موجب آزار و یا ناراحتی هیچ کس نباشد.

به طور خلاصه هشت راه پیشنهادی بودا، ناظر به موارد سه گانه زیر است:

۱ - اخلاق (گفتار درست، عمل درست، شغل درست)

۲ - نظم روحانی (کوشش درست، تمرکز درست، توجه درست)

۳ - روحی و درونی (علم درست، روش درست)

نیروانا: بر طبق تعالیم بودا، تصور وجود انسان به طور مجرد و به تنهایی

حاصل خطای باصره و اشتباه دید است. حقیقت این است که اجسام مختلف سازنده

عالم هستی، وابسته به یکدیگر و دائماً در حال تغییرند. قبول موجودیت «من» مردود است. «من» و «مال من» کلماتی غاری از حقیقتند. کسی که به این امر واقف یافت، دیگر به کلمه خیالی «من» نمی چسبد. دقیقاً همین چسبندگی کاذب و قبول موجودیت «من» است که مایه درد و رنج می باشد. آنچه به نام «من» خوانده می شود، مجموعه بی ارزشی است از امیال و آرزوهای جسمی. شخص باید به دست خود این ریشه خودخواهی و امیال بی ارزش را بسوزاند و از بین ببرد و آمل و آرزوها را در درون خود خفه سازد و بدین طریق سبب اصلی تولد ثانوی را منهدم کند تا دور تسلیم حیات و مرگ قطع گردد و به نیروانا ملحق شود. کسی که به درجه آراهات (Arāhāt) رسیده باشد، قانون «کارما» درباره او بی اثر است. او بار دیگر به دنیا نخواهد آمد. زیرا تجدید حیات، مخصوص کسانی است که روح آنان محتاج تصفیه و تطهیر است. بودا در هیچیک از تعالیم خود از جهان بعد از آراهات و ارواحی که به نیروانا پیوسته اند، سخنی نمی گوید. شاید به نظر او وصول به نیروانا، دستیابی به سعادت کامل و یا نیستی مطلق بوده است.

شاید فلسفه «بی منی Ua - Atman» به نظر عده زیادی که در مکاتب دیگری تعلیم و تربیت یافته اند، منطقی و قابل قبول نباشد. ولی همین فلسفه، سهم بزرگی در قلمرو مذهبی بودا به عهده دارد و فلسفه نیروانا به نحو عجیبی به فلسفه «بی منی» گره خورده و وابسته شده است. کلمه نیروانا معرف پایان کوشش مذهبی بودا است.

نیروانا در کلام عامه به معنی «هیچی» است که با منظور و مقصود فلسفی بودا فرسنگ ها فاصله دارد. در کتاب تری پی تاکا (Tripitaka) درباره معنا و تفسیر نیروانا، می نویسد:

«نیروانا عرصه ایست که در آنجا زمین، آب، آتش و هوا وجود ندارد. نیروانا فضای بی انتها یا سرزمین هوشیاری نیست. منطقه، خالی و یا سرز بین قابل تمیز و غیرقابل تمیز هم نیست. نه این کلام و نه هیچ کلام دیگری. آلهمانی که خورشید و ماه وجود ندارند. من آن را در آمدن و با در حال رفتن نمی نامم و با آن را در حالت ثبوت و سکون، سرآغاز و یا در حالت محو شدن نمی خوانم. نیروانا بدون پایه و شالوده، بدون ابتدا، بدون توقف است. نیروانا پایان دردها است.»

این تعاریف که در نظر بسیاری شاید تنها به «هیچی» قابل تعبیر باشد، اساس

فلسفه تعلیماتی (Dharma) آئین بودیسم را تشکیل می دهد. نیروانا در نظر بوداییان، تنها چیزی است در عالم هستی که غیرقابل تغییر است. به چیزی منگی و وابسته نیست. زیرا قدرتی آن را به وجود نیارده و میل به تصاحب نیز در آن تأثیری ندارد. شاید نیروانانتها از راه تفکر و در خود غور و فکر قبیل از سرگ قابل لمس باشد، ولی این تنها راه لمس نیروانا نیست، زیرا قوانین دیگری نیز دست اندر کارند.

بودا، بعد از مکاشفاتی که در زیر درخت بو به او دست داد، هرگونه تمایل و رغبتی را در خود کشته باقت. حالت وجد و سرور خاصی در خود احساس کرد که منتهی به تسلیم محض و رضای خاطر او بود. بودا دریافت که برای او تولد دیگری وجود نخواهد داشت و به عالی ترین مراحل روحی دست یافته است. وقتی از آن حالت بیرون آمد، به زادگاه خود بازگشت و به نشر حقیقت و تعلیم مردم پرداخت.

در افسانه ها آمده است که شیطان (Mara)، که قبلاً نیز کوشش نموده بود تا او را از جستجوی راه حقیقت باز دارد. بازم به اغوای بودا پرداخت و به او گفت که حتی تعلیم این مطالب به مردم، مفید هیچگونه فایده ای نخواهد بود. مردم از آن حد از دانش برخوردار نیستند تا مطالب او را درک کنند. بودا نیز به شک افتاد. ولی برهمنای مهربان (Brahma Sahampati) به بودا گفت که حتی اگر به خاطر چند نفری از مردم هم باشد، مکاشفاتی را که بر او دست داده است و حقایقی را که کشف نموده، به سایرین بیاموزد. بودا تصمیم به تعلیم گرفت و اولین موعظه خود را بر مردم بنارس عرضه کرد. ۵ نفر مرتاضی که او را ترک کرده بودند، در جمع مردم حاضر بودند. به او گرویدند و اولین شاگردان او شدند. به زودی عده زیادی که مجذوب شخصیت، قدرت کلام و مطالب روحانی بودا شده بودند، به گرد او جمع آمدند.

مکتب بودا و آئین جینی در حقیقت عکس العملی بود که جامعه هند در برابر زیاده روی های برهمن ها و امتیازات خاص و بیحدی که این طبقه برای خود فائل شده، بودند، از خود نشان داد. هر دو این مذاهب تشریفات هندوئیسم را زائد و مردود خواندند. وداها و پرستش خدایان و داتی را امری لغو و بی معنی دانستند. هر دو مسلک، مخالف اصول طبقاتی - اجتماعی (Caste) هندوئی بودند. بودا عقیده داشت:

«مقام هر کس، در هر یک از طبقات، باید بر حسب ارزش ها و ویژگی های اخلاقی او تعیین شود. نه بر اساس وراثت و یا ضوابط اجتماعی و مذهبی.»  
بودا می گفت: «در هر کس که حقیقت و درستکاری وجود داشته باشد، از فرد



صبارکی است. او برهنه واقع است. کسی که عصبانی می شود، کینه در دل می گیرد. به جانداران آسیب می رساند. دروغ می گوید، خود را بزرگ و دیگران را خفیر می داند. او یک فرد خارج از طبقه و مطرود است.»

اختلاف عمده ای که بین آئین جنیسم و مذهب بودیسم وجود دارد. درانتخاب راه تظهير روح و وصول به نبرواناست. جنیسم، راه رستگاری را در ریاضت، محرومیت های شدید جسمی و رهد مطلق می داند. ولی بودیسم، روش اعتدال و میانه روی و استفاده از عقل سلیم را تعلیم می دهد. بودا در «موعظه باع غزالان» می گوید:

«در این عالم تمام اشیا دارای دوزخ هستند. مردسالک باید هر دو طرف پرهیزد. زندگی سراسر عیش و نوش و شهرتانی ناپسند و زشت است. متقابلاً زندگی سراسر رنج و ریاضت نیز نامطلوب و لغو است. مردسالک و به حقیقت رسیده (Tathagata). از این دو مرز افراط و تفریط اجتناب می کند و نقطه وسط را که عدالت حقیقی است انتخاب می کند.» به نظر بودا، انسان عاقل باید با تمرین و ممارست به ساخت حکیمانه، حالت روحی خود بپردازد، بدون آن که کوچکترین نیازی به تشریفات و مناسک سنتی مذهبی داشته باشد. بودا برای قام پیروان خود پنج چیز را ممنوع کرد.

مرنگب فتل نشوید. دزدی نکنید. زنا نکنید. دروغ نگوئید و مواد سکرآور نوشید، هر بودائی بایستی همه روزه این جملات را تکرار کند: «من به بودا منوسل می شوم. من به شریعت (دهاما) ایمان می آورم و در پناه سانگها (معاابد بودائی) آرامش می جویم.» بودا برای راهبان ممنوعیت های دیگری، علاوه بر پنج مورد فوق، اضافه نمود:

ترك غذا در مواقع ممنوعه، خودداری از رقصیدن و یا شرکت در مجالس رقص و آواز و پانماشای صحنه های لهو و لعب، پرهیز از کشتن جانداران، خودداری از قتلک اشیائی که به آنها احدا نشده، پرهیز از بی عصمتی و بی عفتی، اجتر از آزمونگر و فریب، اجتر از آزمونگری و شکم پرستی، اجتر از آ خوابیدن در بستر نرم، اجتر از آ قبول زور و سیم، اجتناب از استعمال زهورها و عطرها.

هر راهب بودائی باید تمام دستورات و اصول مذهبی فوق را رعایت نماید و چنانچه عملی خلاف آن از او سر زنده باید در مجمع راهبان و همکیشان، که ماهی دوبار تشکیل می گردد، به گناهان خود اعتراف کند.

مردود شناختن سیستم طبقاتی - اجتماعی، برقراری مساوات در بین تمام افراد و وضع مقررات ساده مذهبی و میانه روی در اعمال روزانه به عنوان تکالیف دینی، موجب

- انتشار سریع بودیسم در هندوستان و جذب عده زیادی از مردمان خارج از طبقه به این مذهب گردید. حتی شاهزادگان و امرا نیز به دور بودا گرد آمدند.
- بوداعده ای از راهبان را برای هدایت کسانی که به خود بودا دسترسی نداشتند، به اکتاف و اطراف هندوستان فرستاد. معابد متعددی به نام سانگها (Sangha) بوجود آمد.
- در مواقعی که هوا خشک و خوب بود، بودا و سریدانش برای تبلیغ و جذب مردمان بیشتر به بودیسم، مسافرت می کردند. وقتی که فصل بارندگی آغاز می شد، همه در يك محل می ماندند و در دریاها به تعلیم می پرداختند. قام مبلغین آئین بودا باید جامه زره بپوشند. سر و صورت خود را بشراشند و برای تهیه غذای خود کاسه گدائی به دست گیرند و در ساعات معینی از روزه به تفکر و تکرار اوراق بپردازند. بودا هرگونه تفکرات پیچیده مذهبی و مباحث ماوراءالطبیعه را طرد کرد و بی مفهوم دانست. در آئین بودا، پرستش شخص و یا خدا وجود ندارد. بودا خدا نیست و از طرف خدا نیز برای هدایت خلق فرستاده نشده و نمی تواند برای آموزش و بازخرید گناهان مردم شفیع و وسیله باشد. معجزه در تعلیمات بودا محل و مفهومی ندارد. تعلیمات بودا (Dhama) مهم تر از خود بوداست. او راه عملی را پیش گرفت و آنچه را که مخالف عقل سلیم بود، مردود شناخت. بودا می گوید: «من دریاب قدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده ام و دریاب وحدت روح و جسم سخنی نگفته ام و از بقا روح بعد از وصول به درجه کمال (اراهات Araha)، کلامی بر زبان نیاورده ام. زیرا بحث در این قبیل موارد، متضمن فایده ای نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمی باشند. از این رو از بحث درباره آنها گذشتم. و در عوض، ماهیت شقاوت و گمراهی و اصل و سبب آن، و راه نجات از آن را شرح و توضیح دادم. زیرا این مسائل، برای زندگانی بشر سودمند و پایه و بنیاد دین می باشند. انسان باید نیروی نفسانی و شهوت و غضب را بشناسد و آن را در قبضه اختیار خود درآورد تا از هوا و هوس و امیال نفسانی نجات یافته و به نیروانا واصل گردد». به عقیده بودا راه نجات هرکس، اتکاء به نفس و اعتماد به نیروی ذاتی خود اوست. شخص باید از طریق تهذیب و تزکیه نفس و کشتن آرزوها و از بین بردن میل به تصاحب، خود را پاک و مطهر نماید.
- بودا در کتاب «دهاما بودا» (راه فضیلت) که قسمتی از «تری پیتاکا» (سه سپید) را تشکیل می دهد، می گوید:
- «هرگز نمی توان تنفر را با تنفر زین برد. تنفر تنها با صحبت از میان برداشته

می شود. بگذار انسان با محبت بر خشم خود فائق شود. بگذار او بر بدی ها با خوسی  
ها غلبه یابد. »

بود، ضمن طرد هرگونه قدرت متعال و بی معنی دانستن برستش، نماز و دعا،  
دو عقیده از مجموع عقاید هندوها را وارد مذهب خود کرد. در نظر بودا، اصل مسلم و  
ثابتی که در جهان حکمفرماست، قانون «کارما» است.

«نه در دل آسمان، نه در اعماق دریاها، و پادر شکاف کوه ها، نقطه ای پیدا نمی  
شود که انسان بتواند به آنجا پناه ببرد و از مکافات عمل خود رهائی یابد.»

«اگر مردم متوجه این مطلب بشوند که قسمت اعظم بدبختی ها و مصیبت  
هائی که در آن گرفتارند، به دست خودشان به سرشان آمده است، در آن صورت اصلاح  
بزرگی در جامعه به وجود خواهد آمد.» نحوه عمل «قانون کارما» بدین صورت است  
که با توجه به شیوه عمل شخص در دوران زندگی، پس از مرگ او کارمای او در جسم  
شخص نیکوکارتر و یا شرورتری حلول می کند و حیات جدیدی را از سر می گیرد.  
آنقدر این دور تسلسل مرگ و زندگی ادامه می یابد و تکرار می شود تا آنکه روح،  
دراثر اعمال نیک شخص، تطهیر یابد و به نیروانا ملحق شود و آرامش پیدا کند.

عقیده دومی که بودا از هندوها اخذ نمود و تفسیرات جدیدی بر آن افزود، عقیده  
مربوط به تناسخ ارواح است. بودا در مسئله تناسخ و انتقال روح از بدنی به بدن دیگر،  
می گوید:

«روح ساده، مستقلاً نیست نااز یک جسم به جسم دیگر منتقل شود. بلکه  
حیات، نتیجه بهم پیوستگی بدن و روح است و این هردو تابع یکدیگرند. آنچه از  
حیات شخص به زندگانی شخص دیگر منتقل می گردد، صفات زندگانی شخص اول یا  
«کارمای» زندگی اوست که به حیات شخص دوم انتقال می یابد.» در نوشته های  
بودائی برای توضیح بیشتر این فلسفه، امثله بسیاری زده شده. مثلاً می نویسند:  
«هنگامی که کسی شمعی را به وسیله شمع فروزان دیگری روشن می کند، آیا نور  
شمع اول به جسم شمع دوم منتقل می شود؟ بدیهی است که نه. بلکه این همان تجدید  
حیات است. بدون آنکه روح جسم اول به جسم دوم منتقل شده باشد. بدین ترتیب،  
کارما از وجود یک نفر به چنین نفر دوم منتقل می شود، بدون آن که فرد دوم شبیه فرد  
اول باشد.»

در مورد جهان هستی و خالق متعال، عقیده بودا بر این است که آنچه در این

جهان هستی می بینیم و با احساس می کنیم همه دائماً در حرکت و تغییرند و نه اشکال مختلف درمی آیند. ثبات و بقا در عالم بی معنا و مفهوم است. می آیند و می روند. ظاهر می شوند و ناپدید می گردند. قادر متعال و با صانعی وجود ندارد که حرکات اجسام و تغییر شکل ظاهری آنها را طرح ریزی کرده باشد. بلکه تمامی اشیاء در حکم واحدند و یک وحدت عمومی در جهان حکمفرماست. همه موجودات، علی‌رغم شکل و ظاهر متفاوت آن‌ها، به یکدیگر مربوط و متحدند. وقتی انسان ه می بودن را فراموش کند و خود را جزئی از وحدت کل بداند، در عالم بی انتهای نیروانا حل خواهد شد و از برکات آرامش و آسایش وحدت مطلق عالم وجود برخوردار خواهد گردید.

کتاب مقدس بودائی‌ها تری پیتاکا (Tripitaka) (سه سبد) نام دارد و مشتمل بر سه کتاب است:

وینایاپیتاکا (Vinaya Pitaka) (سبد انضباط) حاوی قوانین و قواعد مربوط به کسانی که تازه به آئین بودا در آمده‌اند.

سوتا پیتاکا (Sutta Pitaka) (سبد آموزش) مشتمل بر مباحثات و تعلیمات شخص بودا.

آبهیدهاماپیتاکا (Abhidhamma Pitaka) (سبد متافیزیکی) شامل نکات ظریف و پیچیده فلسفه بودیسم و مباحث نظری دینی.

کتاب تری پیتاکا، از ۲۹ بخش تشکیل شده و طول هر بخش بین ۱۰ تا ۱۸۳۹ صفحه متفاوت است. در کتاب تری پیتاکا، بحث مفصلی نیز درباره بهشت غربی (Sukhavati) دیده می شود. بهشتی که در آن نه تنها آرامش و سکون حکمفرماست، بلکه زیبایی و غنای رنگ‌ها، شکوفه‌های حیرت‌انگیز درختان سدر، عدم تمایز بین بشر و خدایان، عدم وجود شب و روز و بالاخره سعادت کامل از هر جهت برقرار است. تعریف و داستان بهشت غربی در حکایت آمی تابها (Amitabha) بیان گردیده. آمی تابها، راهب بودائی، قسم یاد می کند که او بودای دیگری خواهد شد اگر در نتیجه عمل او بهشتی موجود آید که تمام کسانی که به او دعا کرده‌اند، در آنجا جمع شوند و پس از مرگ به خوشی در آن زندگی کنند. در نتیجه سرزمین سوک‌هاواتی «بهشت غربی» به محلی تبدیل می شود که در آنجا تمام موانع در سر راه طالبان رستگاری از بین می رود و راه وصل به نیروانا هموار و صاف می شود. سرآغاز راه طولانی پیوند به نیروانا، به آخرین نقطه وصل تبدیل و محلی می شود که نیک بختان پس از مرگ

به شادکامی در آنها به سر می برند.

صحنه فضاوت نهائی. در کتاب تری پیتاکا، به این ترتیب ترسیم شده است:  
نکهیان افراد بدکار را کشان کشان به پیشگاه پادشاه جهنم می آورد. او خطاب به آنان می گوید، آیا شما وقتی که روی زمین بودید آن پنج نفر پیام آوری را که برای اندرز دادن به شما فرستاده شده بود، ندیدید؟ یک طفل خردسال، یک پیر مرد فرتوت، یک مریض، یک آدم گنه کاری که رنج می کشید و لاشه، یک مرده؟ مرد بدکار جواب می دهد من آن هارا دادم. پادشاه دوباره می پرسد، آیاتو در درون خود فکر نکردی که من هم در معرض تولد، پیری و مرگ می باشم؟ پس بگذار کار خوب انجام دهم. آدم بدکار جواب می دهد، خیر من این کار را نکردم. من از شرط حماقت به این امور نیندیشیدم. سپس پادشاه سرتوشت او را اعلام می کند: «این کارهای بد تو، کارهای مادر، پدر، اقوام، دوستان و آشنایان تو نیست. تو تنها همه آن هارا انجام داده ای. تو تنها نیز باید محصول دسترنج خود را درو کنی.» (۱)

کتاب تری پیتاکا به دوزیان پالی، قانون فرقه هینایانا (Hinayana) بودائیان مقیم جنوب آسیا و سیلان و به زبان سانسکریت، قانون فرقه مایهانا (Mahayana) بودائیان مقیم شمال آسیا، نوشته شده و از زمان قدیم به همان صورت حفظ گردیده است. بودا علاوه بر ترک لذات جسمانی و کشتن امیال و آرزوها، داشتن زن و فرزندان نیز نکوهش می کند. زیرا به نظر او، این زنان هستند که دورنسل حیات و مرگ و بالنتیجه مایه بدبختی بشر را فراهم می کنند. به همین دلیل، در بنایب امر از ورود زنان به آئین خود جلوگیری می کرد.

بودا در این امر یا مهاریرا هم داستان است که هر چیز که از دست دادن آن موجب رنج و ناراحتی است، باید ترک گفت و نباید به هیچ چیز دل بسته و علاقه مند شد. هر کس باید مانند حیوانات صحرا، بی خانه و بی خانمان و بی زن و فرزند بسر برد و در پی تطهیر نفس خود باشد و در عین حال، باید رحم و شفقت را نسبت به صنوعان خود پیشه سازد و عمر خود را وقف نیکی به افراد بشر کند. ضمیر خود را آن چنان از محبت همه عالم پر نماید که برای حفاظت آنان، تا حد فدا نمودن حیات خود پیش رود. روش

تذکیه نفس و پرورش محبت در درون معتقدین به آئین بودا بدین طریق است که شخص به آرامی، مریخ در گوشه ای می نشیند، چشم هارا می بندد و در اعماق قلب خود حالت محبت و دوستی نسبت به کلیه موجودات و جانداران را ایجاد می کند و پرورش می دهد و می خواهد که دل او آکنده از محبت بیدریغ گردد، بدون آن که انتظار پاداش و بامحبت متقابل داشته باشد. بدیهی است این نوع دوستی، هیچ گونه شباهتی به محبت و علقه بین دو دوست و با اقوام و بستگان ندارد. زیرا از دست دادن دوستان و اقوام موجب درد و رنج است و حال آن که خیرخواهی عمومی دور از هرگونه الم و مصیبت بعدی است. به علت وجود همین تعالیم است که در سرزمین های بودائی سلاطین و ملاطفت گسترده ای به چشم می خورد و در تاریخ بودائی خشونت هیچ نقشی نداشته و با لاف در مقابل با سایر مذاهب خشونت کمتری از خود نشان داده است. بودا در خطابه معروف به باغ غزالان می گوید:

« اگر کسی از روی حسادت در مورد من خطائی مرتکب شود، من در مقابل او را در سایه محبت بی شائبه خود می گذارم. هر چه از ناحیه او بدی بیشتر شود، از ناحیه من خوبی افزون خواهد شد.»

بودا در سال ۴۸۰ قبل از میلاد در سن هشتاد سالگی در شهر کوشی ناگارا (Kushinagara) درگذشت و به گفته پیروانش به نیروانا پیوست. شاگردش آناندا جسد او را سوزاند و خاکسترش را در ده نقطه مختلف از سرزمین هندوستان به خاک سپرد. بر روی هر یک از این نقاط معبدی به نام استوپا (Stupa) برپاشد که محل نیایش بودائیان است. در کتب بودائی از آخرین سخنرانی بودا، به هنگام مرگ چنین می نویسند:

« آناندا بر مرگ من گریه مکن. آیا بارها به تو نگفته ام که ما باید روزی از تمام اشیا، و اشخاصی که به دور ما هستند جدا شویم و آن ها را ترک کنیم. این یک امر طبیعی است. مرد عاقل می داند که تمام اشیا که محصور مراقبت و زحمات ما هستند روزی ازین خواهند رفت. تنها حقیقت است که همیشه پا برجاست. چرا من باید در پابنداری این بدن خودخواه اصرار بورزم، در حالی که فقط حقیقت جاوید است. تو آناندا، تا این زمان به خوبی عمل نموده ای و تمام کوشش خود را به کار برده ای، تو نیز به زودی از دست آخرین های بزرگ نفس پرستی، خودخواهی، تصورات واهی و شک و تردید، رها خواهی شد.»

بودا پس از مرگش درین پیروانش شخصیت دیگری پیدا کرد. بودا که در تمام عمر خود مردم را به پیروی از يك راه زندگی اخلاقی، کنترل نفس، اتکا به خویشتن بدون پرستش و نیایش به درگاه خدایان، دعوت می کرد اصولاً ضنک و وجود قدرت متعال و الوهیت بود، اندکی پس از مرگش به صورت خدائی مورد پرستش قرار گرفت، و آن چنانکه در قام ادیان مرسوم است، معجزات و کرامات بی شماری به او نسبت داده شد. حتی مدعی شدند که او يك هستی قدیم و ازلی و يك تجسم مطابق بر نامه و حاصل يك باروری ماورا - طبیعی بود. او به نیت رهائی بشر نازل شد. او داناتی مطلق، نجات بخش بشر و تجلی از برهما و ویشنو، خدایان هینو بود. مجسمه های گوناگون، به اشکال و اندازه های مختلف از او ساخته شد و پیروانش در برابر مجسمه ها به زانو در آمدند.

پس از مرگ بودا، دربار چگونگی تفسیر گفته های بودا، بین اعضاء جامعه راهبان بحث در گرفت. دو فرقه مقابل هم قرار گرفتند. یکی تراوادین ها (Theravadians) (تعلیم بر اساس نوشته های قدیم) که قائل به تفسیر کلمات بودا نبودند و دیگری فرقه ماها سانگ های کا ها (Mahasanghikas)، که اکثریت پیروان بودا را تشکیل می دادند و به نرمش بیشتر و در اعمال و رفتار پیروان معتقد بودند.

گروه اول بعدها به هینایانا (Hinayana) (عربانه کوچک) و گروه دوم به ماها یانا (Mahayana) (عربانه بزرگ) ملقب شدند. تراوادین ها (با هم نایانا) معتقد به کوشش فردی برای رستگاری می باشند. در این راه کسک و باری الهی و معاضدت خدائی را قبول ندارند. مراسم عبادی در معابد و تعظیم در برابر مجسمه و تصاویر، حتی در برابر مجسمه بودا را مردود می شمارند و معتقدند که چون بودا به نیروانا پیوسته و در آن عالم محو گردیده است، تعظیم و ستایش او بی معناست. به عقیده تراوادین ها امکان آن که کسی به مرتبه بودا برسد، بسیار کم است و رسیدن به مرحله مرد مقدس (Arhat) نیز مستلزم کوشش بسیاری باشد. چون بنا به عقیده طرفداران این فرقه تنها راهبان (Bhikshu) می توانند به رستگاری دست یابند، هر يك از افراد بودائی طرفدار هینایانا کوشش می نماید مدتی از عمر خود را در یکی از دیرها، به عنوان راهب به سر برد. پیروان این فرقه، کوتاهامارا تنها بودا نمی دانند. در نوشته های اولیه درباره شش پیشرو مذهبی و يك بودا که در آینده خواهند آمد، مطالبی دیده می شود. در نوشته های مؤخر این فرقه صحبت از تعدادی در حدود ۲۸ بودا است که درین آن ها کوتاهاما از همه مهم تر است. تعالیم فرقه هینایانا، گرچه با تعالیم خود بودا و روشی را

که او در زندگی اتخاذا کرده بود، همطراز و در يك سطح است. ولی به علت شدت عملی که هینایانا از خود نشان می داد، نتوانست در کشوری که مردم به خدایان متعدد معتقد بودند و در برابر مجسمه خدایان و سایر ارواح مقدس زانو می زدند، قبولیت عامه کسب کند و گسترش یابد.

به عقیده ماهاسانگ هیکاهایا (ماهایانا) ارستگاری اختصاص به عده معدودی و با کسانی که دارای امتیازات خاص هستند، ندارد. بلکه همه مردم می توانند رستگار شوند. در آئین بودائی که ماهایانا تعمیم می دهد، گذشت و اغماض بیشتری در مورد زهد و تقوای عمومی در نظر گرفته شده. بنا بر عقیده طرفداران این فرقه شخص گوناگونی موجودی بود آسمانی که برای نجات بتدگان به زمین نزول کرد. بودا دارای جنبه الوهیت و سزاوار پرستش و عبادت است. در این فرقه علاوه بر قبول اصول بودائی مورد قبول فرقه هینایانا، نوشته های دیگری نیز درنوسازی بودیسم نوشته شده که حتی بعضی از نوشته های مؤخر مرکب قدیم ترجیح داده می شود. یکی از شخصیت های بارز تعلیمات فرقه، عرابه بزرگ، بدهی سات و (Bodhisattva) است. او کسی است که سرنوشت او را برای تنویر افکار بودائیان برگزیده. او برای نجات بشریت و رستگاری هرچه بیشتر مردم، تصمیم خود را منسی بر این که به هیئت بودای دیگری ظاهر شود، برای مدت نامحدودی به تأخیر نداخته است. بدهی سات را مؤکدا مؤکد یاد کرده است که حتی تا آخرین لحظه قبل از حلول در چنین انسانی، به هرکس که بتواند کمک کند. به همین منظور او حتی بارگشت به نیروانا را بر خود منع کرده تا بتواند بیشتر به نفع بشریت خدمت نماید. هرکس که در جستجوی رستگاری است، می تواند به کمک و حمایت او امیدوار باشد. او در همه حال به یاری درماندگان خواهد شناخت.

پیروان فرقه ماهایانا عقیده دارند، که تعداد بوداها به اندازه دانه های شن است که تماماً در وجود هستی مطلق (Dharmakaya) متمرکزی باشند. اگر دهارماکایا را بتوان دید، در آن صورت بودای حقیقی (Adibuddha) در وجود او دیده خواهد شد. گوناگونی خود پرنوی از وجود هستی مطلق بود.

در قرن سوم قبل از میلاد، پادشا، مقتدیری به نام آشوکا بر هندوستان سلطنت می کرد. آشوکا در اثر جنگ های بسیار، قلمرو حکمفرمائی خود را بر قسمت عمده سرزمین هندوستان گسترش داد. لیکن افراط در خونریزی او را از عمل خرد نادم و آشفته ساخت. به دین بودائی در آمد و تعلیمات بودا را در سراسر هندوستان به مرحله اجرا



گذاشت. خود به زیارت اماکنی که بودا آن‌ها را محترم و مقدس می‌پنداشت، رفت و سعی کرد به دین بودا صورت جهانی ببخشد. عده‌ای رابه عنوان مبلغ و سفیر بودا به جهات مختلف دنیا روانه کرد. مبلغین او در اندک زمانی تا حدود مصر و یونان پیش رفتند و مقدمات انتشار جهانی آئین بودا را فراهم آوردند. آشوکا را باید در حقیقت، دومین بنیادگذار آئین بودائی دانست. او پسر خود را در سال ۲۵۰ قبل از میلاد به ریاست هیئتی از مبلغین به سیلان فرستاد. مذهب بودا محل مناسبی برای اشاعه و توسعه پیدا کرد و به سرعت در تمام جزیره منتشر شد. کتی که در همان دوران درباره بودا و آئین او به زبان پالی نوشته شده، هنوز به همان صورت اولیه خود باقی مانده و از قدیمیترین اسناد و کتب متعلق به عصر بودا است.

مسلك بودیسم در کشورهای برمه، سیام، چین و ژاپن نیز بدون برخورد به مانع بزرگی به اشاعه خود ادامه داد. به طوری که امروزه بزرگترین مذهب مورد اعتقاد مردم خاور دور است.

نکته قابل توجه، سیاستی است که برهمنیزم در مقابل مخالفان جدید خود پیش گرفت. برهمنیزم، مذاهب بودیسم، جنیسم را نه تنها تکفیر نکرد و از آنها انقزادی ننمود، بلکه برعکس، قسمتی از عقاید این دو مذهب، ارقبیل آهیمسا (Ahimsa) را نیز پذیرفت و در آداب و معتقدات خود جاداد. اتخاذ همین سیاست آن را بر حریفان خود غالب کرد. طرفداران جنیسم امروزه به حداقل خود رسیده اند و بودیسم نیز جز، در قسمت کوچکی از هندوستان، از این سرزمین بیرون رانده شده و برهمنیسم قاطعیت مطلق به خود گرفته است. (۱) بودیسم در دنیای امروز نیز دستخوش تحولات بزرگی می‌باشد. در بعضی از کشورهای جنوب شرق آسیا به خصوص در برمه و سریلانکا، کوشش زمامداران برآن بوده که با احیای بودیسم و بوجود آوردن اختلاطی از مکتب کمونیسم و بودیسم، با کاپیتالسم و سیاست استعماری دول غرب، مقابله نمایند. در سال ۱۹۴۰ نخست وزیر برمه، یونو (U Nu). در این راه کوشش بسیار نمود. عدم علاقه

---

۱- آخرین ضربه‌ای که برهمنیزم در هندوستان وارد آمد. پیدایش سلسله سلاطین مسلمان هد بود که به روز و روز برای کشور مسلط شدند و آنچه از سازمان بودائی در شمال هندوستان مانده بود، نابود کردند.

برندگان نیروانا به مالکیت زمین و جمع‌آوری ثروت، اختلاط دو مسلک بودیسم و کمونیسم را آسان تر می‌کرد و انتقادات کمونیسم به هیچوجه منوجه بودیسم نمی‌شد. سیاست مستعمراتی دول غربی در کلی‌های سابق خود در آسیا، دربردارنده این دو مسلک تأثیر بسیاری داشت. ولی چون اتحاد دو مکتب ناهماهنگ، بدون در نظر گرفتن مصالح اجتماعی و تنها بر اساس سیاست وقت بوجود آمده بود، مخاطرات و صبرهای اجتماعی آن به زودی آشکار شد.

## فصل چهارم:

### سیکیزم

آئین (Sikh) سیکه یکی از ادیان متأخر دنیا و در حقیقت کوششی است برای ایجاد پلی بین دو دین هندوستان، اسلام و هندو. از منظر تفکرات روحانی هیچ نکته تازه و جالبی، جز آنچه در این دو دین وجود دارد، در آئین سیکه دیده نمی‌شود. وحدت وجود خدا، تسلیم محض در برابر اراده خداوندی دین اسلام، آمیخته با بعضی عقاید مذهبی هندو از قبیل «کارما» و «ماها»، اساس و پایه این آئین را تشکیل می‌دهد.

نانک نخستین کسی نبود که در راه تلمیح و هم‌آهنگ نمودن دو دین اسلام و هندو قدم برداشت. قبیل از او کسان دیگری مانند رامانا نانانا (Ramananda) و شاکردش کبیر پننسیس (Kabir Panthis) همین راه را پیمودند و مقدمات کار را برای نانک فراهم آوردند.

نانک (Nanak) در چهل و پنج کیلومتری جنوب غربی لاهور در سال ۱۴۶۹ میلادی به دنیا آمد. بنا بر مفاد کتاب جانم ساکھیس (Janam Sakhis) (داستان زندگی) که بهترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی نانک می‌باشد، والدین او از افراد متوسط عادی بودند و فقیرانه روزگار می‌گذراندند. پدرش یک هندو و دراستخوانام یک اریاب فتودال و مادرش نیز زنی بسیار بانقوا و مذهبی بود. نانک در سی و شش سال اول زندگانی خود فرد مفیدی نبود. گاهی به شبانی و زمانی به انبار داری اشتغال داشت. ولی پس از مدت کوتاهی از کار خود زده می‌شد و ترک شغل می‌گفت. پدرش برای اشتغال به شغل آبرومندی به شهر سلطان پور رفت. نانک نیز به آن ولایت سفر

کرد و با وساطت پدرش به شغلی گمارده شد. نانک با وظیفه شناسی به کار مشغول بود و شب ها را به اتفاق دوست خود، «مردان» که از مسلمانان ایرانی بود، به خواندن سرودهای روحانی و مناجات به درگاه خدا می گفتراند. در اثر تکرار او رااد و غلو احساسات، حالت شور و بحران مذهبی او به درجه ای رسید که روزی، پس از آن که در آب رودخانه غسل نمود و بیرون آمد، سر به جنگل نهاد و بگفته معتقدان و پیروان او، «اورا مکاشفه ای دست داد و در پیشگاه بارینمعالی حاضرگشت. خدا به او حامی از نوشابه بهشتی نکتور (Nector) (شهد روحانی) عطا فرمود که او بامنت پذیرفت. خداوند به او گفت: «من با تو هستم من تو را و همه کسانی که نام تو را بپذیرند خوشحال نموده ام. برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگران را نیز آوار کن که همین کار را بکنند. هرگز به دنیا آلوده نشو. نام مرا تکرار کن. دادن صدقات و خیرات، وضو و عبادت و تفکر و اندیشه را پیشه خود ساز. نام من خدا، اولین برهما و تو نیز گوری (Guru) (۱) الهی هستی. نانک در جواب خدا، سرود جاپ تی (Japti) را خواند:

«خدا یکی است. نام او حق است. آفریدگار منزه از خشم و غضب و سرا از بیم و هراس. فنا ناپذیر، زاده نشده، قائم بالذات، بزرگ و صهربان. حق از ازل بوده و در حال حاضر نیز هست. ای نانک حق در آینده هم خواهد بود.» (۲)

نانک پس از چندروز از جنگل بیرون آمد و به لباس مرتاضان هندی ملبس شد. یک لنگ ساده به کمر بست و خود را پیام آور خدا و مأمور الهی خواند و مردم را به پرستش «حق» دعوت کرد. از آن پس، به تمام اطراف و اکناف هندوستان روانه شد و به تبلیغ کیش خود پرداخت. در تمام این مسافرت ها، مصاحب نزدیک او همان مردانای نی نواز ایرانی بود. جامه ای که او برتن می کرد، همانند مذهب او، ترکیبی بود از البسه هندی و خرقه مسلمان ها. ناهی به روش قلندران برسر می نهاد و حلقه ای از استخوان ها به گردن می آویخت.

۱- گورو لسی است که به مبلغین مذهب مندر که در حل مشکلات مذهبی هندوها را یاری می نمایند، داده شده است.

۲- این سرود اولین عبارات آدی گرانث (Adi Granth)، کتاب مذهبی سیکه هارا تشکیل می دهد و سیکه ها هر صبحگاه، آن را می خوانند.

چون نانك نظام طبقاتي هندوها (Caste) را مردود می دانست و می گفت، «طبقات کاست جز شوخی چیز دیگری نیست». عده زیادی از مردم طبقه چهارم و نجس ها (Untouchables) به پیروان او ملحق شدند. توفیق قطعی نانك در موطن اصلی او، یعنی پنجاب بود. اکثریت جمعیت پنجاب را مسلمانان و هندوها تقریباً به طور مساوی تشکیل می دادند. تعارضات و اختلافات مذهبی موجب مناقشات و درگیری های دائمی بین پیروان هر دو آئین شده بود. پیام نانكه نوید صلحی بود برای پایان دادن به اختلافات و درگیریهای معنفدین هر دو آئین. عده کثیری از مردم پنجاب به نانك پیوستند. او مریدان خود را به نام «سیکه» یعنی شاگرد می نامید و خود را به لقب گورو (Guru)، یعنی معلم مذهبی ملقب کرد.

نانك در ۶۹ سالگی، اندك زمانی پس از مرگ مردانا، درگذشت. درباره مرگ او داستان بسیار جالبی روایت می کنند که به اسطوره های هرناتیان بی شباهت نیست. «گورو که می دانست پایان کار او نزدیک است، یکی از مریدانش به نام لاهینارا به لقب آنکاد ملقب و به جانشینی خود انتخاب نمود. پسران گورو از پدرشان اطاعت نکرده بودند... وقتی بر اطرافیان او روشن شد که نانك گورو در شرف مردن است، گورو رفت و در زیر يك درخت اقاقهای خشك شده نشست. ناگهان درخت سبز شد و شکوفه داد. مسلمانان که نام خدای واحد را از گورو شنیده بودند گفتند، که او را پس از مرگ به آئین مسلمانان به خاک خواهند سپرد. پیروان هندوی او برعکس گفتند، که او را خواهند سوزاند. وقتی از نانك خواستند که در این مورد نظر خود را ابراز کند، گفت: «بگذارید هندوها در طرف راست من و مسلمانان در طرف چپ من گل قرار دهند. هر کدام از دو دسته که صبح فردا، هنوز گل های خود را تازه یافتند بدن من را در اختیار گیرند.

سپس گورو از مریدان خود خواست تا سرود بخوانند. پس از آن يك ملاقه بر روی خود کشید و با علامت سر خنارا تعظیم کرد و نور خود را با گورو آنکاد مخلوط نمود. فردا صبح، وقتی ملاقه را از روی او برداشتند چیزی در زیر ملاقه نیافتند و گل های طرف راست و چپ نیز در نهایت شادابی بودند. تمام سیک ها به حالت احترام نقطه ای را که نانك در آنجا دراز کشیده بوده سلام دادند. «در «کارته پور» در کنار رودخانه «راوی» در ابالت پنجاب، مسلمانان يك مقبره و هندوها يك صعبید به افتخار او بنا کردند، که هر دوی آن ها توسط آب رودخانه شسته شده و ازین رفته است.

همانگونه که در بین پیروان کلیه مذاهب عالم مرسوم است که برای بزرگ تر

جلوه دادن بنیانگذار دین خود پس از مرگش نسبت های خارق العاده و معجزات مارا، طبیعه به او نسبت می دهند، پس از مرگ نانک نیز معجزات بسیاری از او حکایت شد. علاوه برداستان ناپدید شدن جسدش پس از مرگ، می گویند که او درخت المییر و درخت الماقبای خشک شده را آنآ مرصیز و پر شکوفه کرد. قبل مرده ای رازنده نمود. به جسد انسانی حیات مجدد بخشید. یک جنامی را شفا داد، واز زمین خشک چشمه آب پدید آورد. هنوز نیم قرن از مرگ او نگذشته بود که پیروان شیفته او، نانک را به مقام الوهیت ارتقاء دادند و در سرودهای خود گفتند: «گورو نانک خداست، بره های متعالی است»

پس از درگذشت نانک ۹ گوروی دیگر سمت رهبری سبکه هارا به عهده داشتند:

۱۵۳۹ - ۱۴۶۹	Nanak	نانک
۱۵۵۲ - ۱۵۰۴	Angad	انگاد
۱۵۷۴ - ۱۴۹۷	Amar Das	امرداس
۱۵۸۱ - ۱۵۳۴	Ram Das	رام داس
۱۶۰۶ - ۱۵۶۳	Arjan	ارجان
۱۶۴۴ - ۱۵۹۵	Har Govind	هرگویند
۱۶۶۱ - ۱۶۳۰	Har Rai	هررائی
۱۶۶۴ - ۱۶۵۶	Harkrishan	هرکریشان
۱۶۷۵ - ۱۶۲۱	Tegh Bahadur	تک بهادر
۱۷۰۸ - ۱۶۶۶	Gobird singh	گوبیندسینگ

غالب اصول و عقاید مذهبی سیک ها در دوران رهبری پنج گوروی اول شکل گرفتند. پیروان نانک به گروه فدائیان مذهبی سبکه ها تبدیل شدند. قسمتی از عقاید هندوهای شمال رانیز به خود جذب نمودند.

تاریخ عقاید مذهبی سیک ها در حقیقت دودوره متفاوت را طی نموده است. یکی از زمان پیدایش نانک به عنوان پینوای مذهبی و بنیانگذار آئین جدید سبکه در حدود ۱۵۰۰ میلادی تا زمان فوت اگیرشاه و به سلطنت رسیدن جهانگیر شاه در هندوستان، و دیگری از ۱۶۰۰ میلادی تا درگذشت آخرین گورو در سال ۱۷۰۸.

گورو آنکاد علاقه شدیدی به ورزش و تناسب اندام داشت و همین روش را بین پیروان خود رایج نمود. مسابقات مختلف ورزشی برقرار کرد و از نظر قوای بدنی افرادی آماده و درزیده بوجود آورد. گورو «امرداس»، برای ایجاد هم آهنگی و پیوستگی بین افراد سیکه و از بین بردن اثرات نظام طبقاتی (Caste) در جامعه سیک، غذا خوری عمومی (Langar)، که هزینه آن را اجتماع سیک ها می پرداخت، تأسیس کرد. (۱) به همین دلیل، وقتی که جهانگهر شاه راه مخالفت و خصومت باغیر مسلمانان در پیش گرفت، در برابر سیکه ها با مردانی درزیده و آماده و متحد و بلك دل روبرو شد. تعبیر این عبارت نانک که «نه هندو و نه مسلم»، موجب بوجود آمدن شخصیت مذهبی و هیئت سیاسی و نظامی مستقلی به نام «سیکه»، در مقابل سایر ادیان گردید که مورد حمایت سایر مخالفان «کاست»، به خصوص طبقه کشاورزان (Jat)، نیز بود.

گورو ارجان، در زندان مسلمانان درگذشت و یا بگفته سیکه هادر زندان کشته و شهید شد. همین امر موجب اتحاد بیشتر سیکه ها و مقاومت در برابر مسلمانان گردید. روحانیت تبدیل به نظامی گری و جنگ علنی شد. حملات پی در پی مسلمانان که از هر جهت نسبت به قوای سیکه ها برتری داشتند، سیکه هارا مجبور به عقب نشینی کرد. بعد از مرگ گویند در ۱۶۴۴ میلادی، هررائی به کوهستان های حوالی پنجاب پناه برد. پسروجانشین او نتوانست از انتقام اورنگ زیب پادشاه هندرامان باشد و در دهلی، در خانه خود تحت نظر درگذشت. وقتی اورنگ زیب دستور داد معبد سیکه هارا ویران کنند، تگ بهادر که در پنگال باخانواده خود زندگی می کرد، در صد جمع آوری سیکه ها برای مقابله با مسلمانان برآمد. اورنگ زیب او را به دهلی (Delhi) آورد و در آنجا شهید گردید. پسر او «گویند سبتگ»، که در زمان فوت پسر ۹ ساله بود، جانشین پدر شد و با وجود صغر سن، در طی سی سال جنگ با مسلمان ها، سردار رشیدی از آب درآمد و سیکه هارا با موفقیت علیه مسلمانان برانگیخت. گرچه جنگ های گویند یا

---

۱ - گرچه این اقدام گوردی سوم بر میزان دوستی و وابستگی افراد سیکه به نحو محسوسی افزود، ولی نتوانست ریشه عقابدی را که نظام طبقاتی هندوها بر خاطره سیکه ها باقی گذاشته بود، کاملاً محو نماید. هنوز نیز رد پای عقیده به نظام طبقاتی، در مراسم مختلف و معاشرت های سیکه ها دیده می شود.

مسلمانان سرانجام به شکست سیکه ها منتهی شد، ولی موفقیت او بیشتر در ایجاد همبستگی و هم آهنگی در جامعه سیکه و تحولات بزرگی بود که برای پایداری و بقای چنین جامعه ای به وجود آورد. بانفیرانی که گورو گویند در آئین سیکه وارد آورد، صلاحیت و مسئولیت گورو از آن به بعد از یک شخص معین به جامعه سیکه ها و کتاب مقدس، منتقل گردید و مجموع این دو، عالی ترین مرجع مذهبی را امروزه تشکیل می دهند.

در آئین سیکه ها کشیش و آخوند و مرد روحانی برای برگذاری مراسم مذهبی و با تبلیغ وجود ندارد و هر یک از افراد، مسئول راه یابی به خدا و انجام مراسم و مناسک مذهبی خویش است. تنها عده کمی برای لراثت «ادی گرانث» تربیت می شوند. همین امر پیروان این آئین را از معتقدین به سایر مذاهب متمصب تر و بیشتر وابسته به یکدیگر، بار آورده است. رابطه فرد با خدا و راه وصول به رستگاری، بر پایه، تجربیات شخصی و تفکر و در خود فرو رفتن و ندیشه کردن نهاده شده است تا تعلیمات مکتبی و تلقینات اجباری و یا فشار جامعه، شخص باید با مطالعه مراحل مختلف زندگی خود، بی بردن به خودخواهی ها، جهالت و غرور، حرص بی حد و رازموردی، در صدد یافتن راه وصول به خالق جهان هستی برآید قوای مغناطیسی جهان مادی، شخص را در درک حقایق زندگی نابینا می کند. تمام جهان هستی به منزله دریایی است که انسان ها بدون امید به نجات و رهائی، در آن غوطه می زنند و غرق می شوند. تنها راه رهائی برای گنه کاران، رحمت الهی است.

«اگر آن یکتای مهربان نظری از روی محبت به کسی بیندازد، در آن هنگام او مصاحب گورو حقیقی و واقعی خواهد گردید.»

خدا، بجهتندگان راه حقیقت حضور خود را به طرق مختلف ثابت می کند و شخص را از زندگانی شیطانی می رهاند و به جماعت دیگر از طالبان راه حق و حقیقت ملحق می نماید. اگر شخص در نام خانوادگی کند و آیات مقدس را در ستایش و پرستش پروردگار عالم تکرار نماید، بیداری باطنی در حقیقت وجود او ظهور خواهد کرد و در وجود خدا محو خواهد شد. اصطلاحی که سیکه ها در این مورد به کار می برند، «من موک» (Manmukh) و «گروموک» (Gurumukh) است که در این جا «گورو» به معنی خدا و معلم حقیقی به کار می رود. زیارت حقیقی و پرستش خدای یگانه، در قلب شخص صورت می گیرد نه باطنی مسافرات بعید و دین اماكن مقدسی مانند مکه و با کناره



های رودخانه گنگ. ذکر نام خدا، به منزله کانون و هسته مرکزی برای تظهير روح و رسنگاری بشر است.

به طوری که درین سبکه ها شایع است، گویند پیروان خود را جمع کرد و از آنان خواست تا پنج نفر دأوطلب فناکاری و قربانی شوند. این آزمایشی بود برای تعیین درجه فناکاری و سرمهردگی سبکه ها به آئین خود. پس از مدتی تفکر، پنج نفر دأوطلب پیش آمدند. گویند نه تنها آن ها را قربانی نکرد، بلکه آنان را به لباس جدیدی ملبس کرد و به سایر پیروان خود به عنوان برگزیدگان و محبوبان خود معرفی و به لقب سینگ (Singh) (شیر) و کأر (Kaur) (شاهزاده) ملبس کرد. از آن پس، این گروه پنج نفری اجتماع راهنمایان سبکه (Kbalsa) را تشکیل می دهند. هر پسر و دختری که به سن چهارده سالگی برسد می تواند دأوطلب عضویت در خلصه گردد. در این مراسم که به نام تممید خوانده می شود، بعد از خواندن اوراد مخصوص، شرتی از شکر و آب بر سر و چشمان دأوطلبان می پاشند و قواعد و اصول عضویت در خلصه را به آنان می آموزند. اعضای این گروه نباید موی بدن خود را بتراشند. باید از زنا و دخانیات و خوردن گوشت حیواناتی که به رسم و روش مسلمانان ذبح شده اند، پرهیز کنند. این پرهیزکاری به تدریج صورت عمومی به خود گرفته و از طرف فاضله پیروان این آئین رعایت می گردد.

گورو گویند، تشریفات جدیدی برای پیروان خود وضع نمود. پنج شینی را که در زبان پنجابی با حرف کاف شروع می شوند، از جمله اشیائی قرار داد که هر سبکه باید همیشه همراه خود داشته باشد:

- ۱ - کبس Keis (موی سرد صورت)
- ۲ - کانگا Kanga (شانه مو)
- ۳ - کاشرا Cashera (زیرپوشی تا سر زانو)
- ۴ - کارا Kara (دستبند و انگوی فلزی)
- ۵ - کرپن Karpan (چاقو یا خنجر)

این دستورات از طرف عموم سبکه ها به شدت رعایت می شود و در لابلای عمامه هر سبکی خنجر کوچکی نهفته است. در سال ۱۷۶۵ میلادی کنگره ملی سبکه ها (خالص ها) در امریتسار به ضرب سکه پرداخت که روی آن شعار «دنیا، شمشیر و پیروزی مدارم» حک شده بود. بدین ترتیب ایمان به خدای مطلق متعال به پیروزی

نظامی برجهان، متصل شد. در سال ۱۸۴۹، مهاراجه دولپ سینگ به طور کامل تسلیم نیروهای انگلیسی شد و جواهر معروف کوه نور را به ملکه انگلیس تقدیم کرد. در قلب عقاید و مراسم مذهبی سیکه ها کتاب مقدس «گوروگروانت صاحب» (Guru Granth Sahib)، جا دارد. گروانت، گلچینی است از اشعار نویسندگان مختلف، مجموعه ای از تفکرات نانک و سایر گوروها درباره خدا و نصابی درباره زندگی عرفانی. این کتاب مشتمل بر ۲۹۴۸۰ بیت است. آدی گروانت (کتاب بزرگ اصلی) در سال ۱۶۰۴ میلادی توسط گورو پنجم از روی نوشته ها و مطالبی که از نانک در خاطره ها و یادداشتها باقی مانده بود، تدوین گردید و تألیفات عمده ای دیگر از نویسندگان و گوروهای قبلی نیز به آن اضافه شد. بعدها، در زمان گورو نهم و دهم، سرودهای دیگری نیز بر این کتاب افزوده گردید. کتاب دیگری به نام «داسام گروانت» توسط پیروان گورو دهم، بر اساس مطالب کتاب قبلی و آثار گورو دهم، تنظیم و تدوین شد که در حد آدی گروانت مورد احترام و تقدیس است. در نوشتن گروانت، از شیوه زبان مختلف هندی و زبان فارسی استفاده شده و به همین دلیل، کسانی که بتوانند این کتاب را صحیح و بدون اشتباه بخوانند و معانی آن را درک کنند، بسیار نادرند. غالب سیکه ها از مفاد این کتاب چیزی نمی فهمند.

سیکه ها معتقدند که مبادی این آئین مستقیماً به قلب بنیانگذار آن وحی شده و خداوند اوراماسور ساخته که برای نجات بنی آدم از ظلمت، قیام کند. در کتاب مقدس گروانت، نوعی تجلی مرتبی از خدای نامرتبی به چشم می خورد. بر همین اساس، کتاب آدی گروانت به عنوان مظهر الهی و خدای معین سیکه ها در گوردوارا (Gurdwar در معنی) در آمريتسار (Amritsar) با نشریفانی در حد پرستش نگاهاری می شود. هر روز صبح آن را در پارچه زریفت گران قیمتی می پوشانند و با احترام بسیار در زیر سایه بان جواهر نشانی در هوای آزاد و بر روی نختی قرار می دهند. شامگاهان، کتاب را برای استراحت به خوابگاه خود منتقل و در نخت طلایی در اتاق مخصوص می گذارند و در آن را قفل می کنند. در طرف دیگر معبد آمريتسار، نسخه دیگری از این کتاب را در تمام اوقات شبانه روز، با صدای بلند می خوانند. وحدت خدای متعال، مضمونی است که مرتباً در کتاب تکرار می شود و نطعات شورانگیز عرفانی، قسمت اعظم مطالب آن را تشکیل می دهد. این کتاب، کانون تعلیمات دینی سیکه ها و راه وصول به حقیقت الهی است. سیکه ها در برابر آن تعظیم می نمایند. همان گونه که هندوها

در برابر تصاویر و مجسمه های خدایان و مسیحیان در مقابل مجسمه عیسی و صلیب کلیسا. وقتی که نوزادان را برای نخستین بار به معبد می برند، کتاب گرانته را به طور تصادف می گشایند. قسمتی از آن را می خوانند، تا نام طفل را بر اساس اراده خداوندی از روی کلمات و نوشته های گرانته حدس بزنند و او را به نامی که خداوند مقرر فرموده، بنامند. در مراسم ازدواج، عروس به دنبال داماد، چهار بار به دور گرانته طواف می کنند و سرودهای مذهبی ترنم می کنند. باشد که در زندگی آینده خوشبخت و سعادتمند شوند. در مراسم عزاء و مرگ، قسمت هایی از کتاب گرانته را برای مدت هفت تا ده روز می خوانند. در بعضی از اعیاد، خواندن کتاب مقدس تا دروز ادامه دارد.

نام خدا در کتاب مقدس سیک ها سات نام (Satnam نام حق) است که در ابتدای هر یک از سرودها به طور متوالی تکرار می شود. ولی او را به نام های دیگری، مثل گورو (Guru) معلم و یا به نام های بعضی از خدایان هندو، هم چون «برهما» و یا «راما» نیز خطاب می کنند. تنها صفتی را که نانک سزاوار خدا می داند، هاری «مهریان (Hari) است زیرا، به نظر او، این صفت بارز و برجسته، مختص طبیعت خدا است.

تعالیم سیکه بسیار ساده و روش اصلی عبارتست از تفکر و اندیشه درباره خدا و تکرار نام او.

«بالاترین وظیفه هر کس تکرار نام خدا است.»

«نام بسیار منزّه را ما را به خاطر داشته باش و هر چیز دیگر را رها کن.»

«رستگاری انسان در معرفت حق است. به دست آوردن رضایت حق، عبادت حق

و جذب حق شدن.»

افکار مذهبی گرانته، قسمتی از دین اسلام و قسمت دیگر از اندیشه های مذهبی هندوها ریشه گرفته است. گرانته درباره اراده مطلق خداوند در الهام کلیه امور، با تقلید از آیات قرآنی، می نویسد:

«حق بگفتا، قادر مطلق و تعیین کننده سرنوشت کلیه مخلوقات است. همه موجودات به فرمان خدا بوجود آمده اند، به فرمان خدا الهام و طیفه می کنند، به فرمان خدا تسلیم قدرت مرگ می شوند و به فرمان خدا در واحد حقیقی جذب می گردند.»

«آن یگانه مهریان، به هر کس که با نظر لطف نگاه کند، او را از گمراهی و عذاب

نجات داده است.»

وبالاعتباس از اندیشه عرفانی هندوتیسم، درباره وحدت وجودی فرد باروح برهما، از اوپانیشادها که می نویسد: «هرآن کس که می داند من برهما هستم خود نیز سراسر برهما است.»

گرانت می گوید:

«آن کس که خویش را چون روح جهانی (سوهام Soham) می شناسد او به راز جهان هستی اعتقاد دارد.»

در گرانت کرارا از «ساج تنده، بهشت مخصوصی که به نجات یافتگان وعده داده شده، بحث می نماید.

در آئین سبکه، در درجه نخست، سعی بر آن بوده است که اختلافات مذهبی موجود بین هندوها و مسلمانان به نحوی حل گردد. نانک به طرد بت پرستی و آهیسا و حلال دانستن گوشت حیوانات، مسلمانان را به آئین خود دعوت نمود و با قبول دو اصل مهم آئین هندو، یعنی تناسخ و کارما، نظر هندوها را نیز تأمین و به تسول این دین راغب و شائق کرد. نانک درباره دو اصل تناسخ و کارما می گوید:

«این همان چیزی است که خود او کاشته و اکنون نیز خود او می خورد. انسان به حکم الهی دچار سرنوشت تناسخ گزیده است.» گرانت ۶-۲

«ای برادر من، انسان بر حسب نتیجه اعمال خوب و یا بد قبلی خود در جهان زائیده می شود. هر طور که انسان به کارده همانگونه نیز درو خواهد کرد.» نانک به شاگردان خود می گفت: برای احترام از حیات و ممات مجدد، از یاد خدا غافل نباشند و نام خدا را تکرار کنند تا فشرکارما که بر روح آنان سته شده زدوده شود و با محو شدن آن، به حقیقت مطلق راه یابند.

فلسفه دیگری از مذهب هندو که در آئین سبکه جای والاتس به خود اختصاص داده، فلسفه مایا است. بر اساس این فلسفه که مورد قبول هندوها و سبکه ها هر دو می باشد، خداوند ماده را خلق کرد و با آن نفلی از باطل بر روی حقیقت اشیاء کشید و عالم هستی را به صور گوناگون جلوه گر نمود زمین و آسمان، انسان و حیران، نبات و جماد، همه همان سرور مختلف هستی هستند که پوششی بر روی حقیقت می باشند. همه اندیشه های باطل و فریب دهنده هستند. فقط خدا، مبدأ حقیقت خلقت است و بس. گرچه پیروان این عقیده ناخود آگاه قسمت اعظم مسئولیت اختفا حقیقت و کشیدن

نقاب باطل بر روی اشیاء را به گردن خدا می اندازند، ولی آئین سیکه خود را گرفتار تله خلقت شیطان و جنگ خداپایان نمی کند و راه دیگری برای بیان استدلال خود جستجو می نماید و می گوید که اگر انسان غرور و خود خواهی و نادانی را، بادعا و دگر دانی نام خدا، در وجود خود آزیب ببرد و نابود سازد، از قهذبوششی که بر روی حقیقت وجود او کشیده شده است رها می گردد و به خدمت خدا در می آید. برای رسیدن به این مرحله از اتحاد با خدا (Sakaj) و رستگاری، کمک و اراده معلم حقیقی ضروری است. بدون اراده خدائندی، هیچکس قادر به رسیدن به مرحله اتحاد عشقی با خدا نخواهد بود و بیماری غرور و خود خواهی و جهالت او از بین نخواهد رفت. انسان باید بارها و بارها دور نسل سل زندگی و مرگ را طی نماید. وقتی این دور تسلسل به پایان خواهد رسید، که شخص به معلم واقعی بپیوندد. کسانی که عشق و اشتیاق خدمت به خدا در قلب آنان شعله ور است، می توانند به خدمت معلم بزرگ درآیند. و این مستلزم کوشش در انجمن وظایفی چند از قبیل جارو کردن محل اجتماع در معبد (Gurdward)، پختن غذا برای خوراک در محل، حفظ شئونات و معرفی اجتماع منزه سیکه ها به دنیای خارج است.

نانک بر اساس سنت معمول در صدر اسلام، قائل به تعیین جانشین و راهنمای مذهبی (گورو) برای هدایت معتقدان به آئین سیکه بود و پیروان خود را به اطاعت بی چون و چرا از او امر الهی و دستورات گورو، توصیه می کرد.

اولین قسمت کتاب مقدس دو دین اسلام و سیکه ها، به طرز شکفت آوری مشابه یکدیگرند و نهایت خدای یکتا که پیروان هر دو آئین هر صبحگاه ادا می کنند، دارای مفهومی نزدیک بهم هستند. علاوه بر آن، در ادعیه و اوراد گرانست سرودهای بسیاری به چشم می خورد که با مفهوم آیات قرآنی برابرند. از جمله نکات مشترکی که در دو دین اسلام و سیکه وجود دارد، احترام فوق العاده ایست که پیروان هر دو دین، به بنیانگذاران آئین خود به اسم رسول خدا و کتاب مقدس مورد اعتقاد و هم چنین معاند مکه و آمریتسار به عنوان خانه خدا و پرستشگاه مؤمنین، می گذارند. ولی در مقابل، سیکه ها اعتقادی به روزقیامت، دمیدن صور اسرافیل و باروزه گرفتن ندارند. نانک با عبادات ظاهری و صوری هنرها و مسلمانان که در معابد و مساجد به جا می آورند، مخالف بود و می گفت، این عبادات، بدون تفکر عمیق درباره خدا، پشیزی ارزش ندارد. این ها فقط حرکات بدنی و تکرار کلمات تلقینی هستند که بر روی آنان نام

عبادت نهاده اند. مردم معتقد، آن چنان کسی است که دعایش از روی خلوص نیت و تعقل و تفکر باطنی باشد. از جنگ و جدال بپرهیزد. حق دیگران را ضایع نکند و عمر خود را در مصاحبت نیکان و نکوکاران بگذراند. همان طوری که گرسنه در طلب نان و نشسته در جستجوی آب است، او نیز جوی وصل به حق باشد. همسر خود را بخواند و به زنان دیگر، حتی به میل و رغبت، نگاه نکند. از استعمال دخانیات و شرب مسکرات احتراز کند.

در زمان گوروی سوم، امرداس، معبد جدیدی به نام «هارمندیر» (Harmandir) (معبد خدا) برای پرستش برپا شد. این معبد که بعدها نام آمریتسار (فنانا پذیر) به خود گرفت، در دریاچه کوچکی در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی لاهور بنا شده و از آن تاریخ تا کنون معبد اصلی و پرستشگاه کلمه پیروان این آئین به شمار می رود و یکی از بناهای بسیار زیبای هندوستان است.

یکی از نکات مشخص آئین سیکه، اعتقاد به این مطلب است که نانک و نه نفر جانشینان او، دارای حقیقت واحد و روشن بینی بگسان دربار خدا بودند. در اصل هر ده نفر در حکم واحدند. بر اساس باور سیکه ها، این ده معلم مانند شمع هائی بودند که هر یک با شعله، وجود دیگری افروخته شدند و غالب آنان در سال های آخر حیات خود به مجلسی جامعه اشتغال داشته اند. هر یک برای انجام این وظیفه اجتماعی به وسیله معلم قبلی، بر اساس روحانیت باطنی و طهارت، برگزیده شده بودند.

از آنجا که آئین سیکه در پنجاب ندرت گرفت، به صورت یک کیش محلی و قبیله ای درآمد و به همان صورت باقی ماند. دین سیکه یک دین جهانی، مانند ادیان بودائی، اسلام و مسیحیت نیست و بران تعمیم و گسترش آن کوششی به عمل نمی آید و قبیله هم، وجود ندارد، بلکه هم چون دین بهود، تنها به حفاظت و نگاهداری آن در داخل اجتماع معتقدان به این آئین اکتفا می شود.

سیکه ها در هر نقطه ای از جهان که زندگی می کنند، وابستگی کامل خود را به مذهب و زادگاه اصلی خود، متعصبانه حفظ می نمایند. به حدی که لغت سیکه به صورت کلمه ای مترادف با پنجابی درآمده است. تقریباً تمام پیروان این آئین عکس هائی از نانک، معبد آمریتسار و مناظر مختلف پنجاب را در منازل خود نگه می دارند. با آن که فرزندان سیکه هائی که به نالک در دست مهاجرت کرده اند، شاید هرگز به خاک پنجاب قدم نگذاشته و پنجاب را ندیده باشند، ولی مراسم پنجابی در تمام خانه های

سیکه ها رعایت می شود. به خصوص در مورد تعیین همسر و ازدواج، خانواده های داماد و عروس آینده، به جای شخص داماد تصمیم می گیرند و شوهر آینده دختر را تعیین می کنند. بدیهی است که رژیم طبقاتی (Caste)، رل بزرگی را در امر انتخاب بر عهده دارد و اعضای هر طبقه، عروس و پاداماد آینده خود را از همان طبقه مشخص خود بر می گزینند. برای تعلیم کودکان و نگاهداری و تقویت روح همبستگی و اتحاد جامعه سیکه ها به موطن اصلی خود پنجاب، کتب مذهبی و ادبی بسیاری به زبان پنجابی تهیه و منتشر شده است.

در طی سال های بعد از جنگ دوم بین الملل، در جامعه سیکه ها که برای پیدا کردن کار و اقامت به کشورهای غرب اروپا مهاجرت کرده بودند، تغییرات اساسی رخ داده است. کودکان آنان در مدارس غربی باره و روش های جدید تعلیم و تربیت آشنا می شوند و جامعه سیکه در جامعه آئین خود در سرزمین های جدید فعال گردیده است. از سال ۱۹۶۰ که هفت مبلغان سیکه در انگلیس و امریکا و کانادا تأسیس شد، ساختمان های متعددی در گوشه و کنار ممالک غربی به معبد تبدیل و عده ای از افراد امریکائی را به این آئین در آورده اند. ولی امر تبلیغ دین سیکه هنوز عمومیت ندارد و عقیده کلی بر آن است که پیروان واقعی که به «خلصه» انتخاب می بخشند، در اجتماع خود سیکه ها زندگی می کنند.

پیدایش آئین سیکه در هندوستان، نه تنها نشوانست مشکلی از مشکلات مذهبی این کشور را حل نماید، بلکه برعکس برداشته. مناقشات مذهبی بین هندوها و مسلمانان افزود و خود نیز به عنوان رکن سوم، وارد منازعات شد و امروزه گروه کور سیاسی و مذهبی بزرگی را برای کشور هندوستان فراهم آورده است.

## فصل اول:

### تائوتیسم

ادبیات چین، با تکیه بر تمدن قدیمی و درخشان، از نظر اساطیر بسیار غنی است و در مورد هر موضوعی داستان های گوناگون از کنجینه ذخایر ادبی خود عرضه می کند. درباره چگونگی خلقت جهان، اساطیر چینی می گویند:

«در ابتدا کیتی آشفته و در هم بود. نظم و ترتیبی وجود نداشت. زمین و آسمان معلوم نبود. همه آشفته و متعشوش بود. در حدود چهارمیلیون سال قبل، نخستین آدم به نام پان کور (Pan Ku) به وجود آمد. او به تدریج رشد کرد و چندین برابر انسان امروزی شد. سپس به کار نظم جهان پرداخت. با قلم و چکش آهنین خود، هجده هزار سال کار کرد و کار کرد تا توانست زمین و آسمان را از هم جدا کند. خورشید و ماه و ستارگان را در آسمان، در محل های خود مستقر سازد. بعد به کار زمین پرداخت. دریاها را به وجود آورد و کوه ها را برافراشت و اراضی مزروعی را ایجاد کرد. وقتی که مرد، هر قسمت از بدن او یکی از کوه های مقدس چین شد. از نفس او بادها، از صوت او رعد، از استخوان های او فلزات، از قطرات عرق او باران و از حشرات و کرم هایی که از بدن او تولید شده بودند، آدم ها به وجود آمدند.»

ادبایان چینی از دو نقطه نظر در بین سایر ادبایان جهان منحصر به فردند.

۱ - برخلاف غالب ادبایان بزرگ جهان، در ادبایان چینی خدا کانون هسته مرکزی

دین را تشکیل نمی دهد.

۲ - ادبایان چینی منحصرزاتیننه تمدن و محصول اندیشه و افکار متفکران چینی



هستند و در پایه ریزی و بنیانگذاری این ادیان هیچ دهن غیر چینی نفوذ و دخالتی نداشته است. مذاهب کنفوسیوس و تائو، قبل از دورانی که چین با دنیای خارج روابط سیاسی و تجاری برقرار کند، بوجود آمدند. به همین علت، این دو مذهب صورتی غیر از صورت سایر مذاهب جهان به خود گرفته اند. شاید به همین دلیل، عده ای از پژوهشگران، آئین کنفوسیوس را به عنوان دهن قبول ندارند و آن را مکتب فلسفی - اخلاقی می شناسند. حال آن که این آئین، طی قرون متمادی و تا قبل از نفوذ کمونیسم در این کشور، بر دل های مردم چین حکومت می کرده است.

از مذاهب اولیه چین اطلاعات کاملی در دست نیست. از نوشته های باستانی، به این علت که الفبای چینی فاقد حروف صدا دار بودند، هیچ اشاره و نشانه ای بر چگونگی بارورهای مردم به دست نمی آید. تنها خاطره ای از خدائی که شانگ (Shang - ti) و یا تین (Tien - he) نامیده می شد، به طور نامشخص باقی مانده که پرستش او با تقدیم قربانی ها در هوای آزاد توأم بوده است. مانند مراسم قربانی در دین یهود. این مراسم نیز مشتمل بر کشتن حیوانات، پاشیدن خون قربانی به اطراف معبد و سوزاندن قربانی بر آتش بوده که، علی رغم نفوذ ادیان تائوئیسم، بودیسم و مسیحیت در چین، مراسم تقدیم قربانی تا به وجود آمدن رژیم کمونیستی هم چنان معمول بوده است.

آنجی مسلم است، در هزاره دوم قبل از میلاد مسیح، دنیای ارواح و غیبگویی ها در افکار مردم و شکست و با توفیق امپراطوران سلسله شانگ (Shang) (۱۷۵۱-۱۰۵۰ ق. م) نقش عمده ای به عهده داشته است. امپراطوران، مرفقیبت و یا ناکامی خود در کارها را مدیون رضایت و یا عشم ارواح می دانستند. امپراطوران چین، از راه پیشگویی های پیچیده، در صدد پی بردن به نظرات و اصیال ارواح بر می آمدند تا کردار خود را با خواسته آنان منطبق سازند و بر اساس نظر ارواح عمل نمایند. آثاری که در کشفیات این دوره از تاریخ چین به دست آمده، نشان می دهد که چگونه غیبگو بر حسب تقاضای امپراطور، مشوال را بر لرواح عرضه می کرده و جواب آن را نیز بر روی کاسه سنگ پشت و یا استخوان شانه گاری می نوشته است.

چینی ها معتقد بودند که مراسم عالم مملو از ارواح مختلف است. زمین و آسمان بر از این موجودات و طبیعت نیز به وجود آنان زنده است. حرکت بادها، ریزش باران، رعد و برق، همه از اثر وجود ارواحند. رودخانه زرد، چشمه سارها، سلسله جبال مقدس چین، جایگاه ارواح نیکو، (Shen) و تریکیها و نقاط دور افتاده و خلوت، منزل ارواح

شرور و موذی (کوی Kewi) است و اگر کسی بدون چراغ افروخته از این مکان ها عبور کند، مورد اذیت و آزار ارواح موذی قرار خواهد گرفت. ارواح موذی، در آب، درهوا، و در روی زمین به صورت جانوران شرور و درنده مزاحم انسان ها هستند. چینی ها برای دفع شر این ارواح، به انواع ادعیه و سحر و جادو متوسل می شدند. خروس را، از این نظر که بشارت آمدن صبح و غلبه «شن» بر «کوی» را می دهد، حیوانی می دانستند که می تواند برای غلبه بر ارواح خبیثه مفید باشد. خون خروس را شفای امراض قلبی می پنداشتند و بر روی کسانی که به صرع، سکته، و یا سایر عوارض قلبی دچار بودند، خون خروس می پاشیدند. مجسمه خروس را بر سردخانه ها و دروازه ها نصب می کردند. تا اثرات بد «کوی» را خنثی نماید. پرافرودن آتش و شمع و پوشاندن در و دیوارخانه از کاغذهای سرخ روشن، با نقش انواع طلسمات، را باطل السحر می پنداشتند. در روز اول سال (مصادف با اول فروردین) خانه تکانی مفصلی می کردند

تاخانه را از ارواح ناپاک برویند. چینی ها به روح کانون خانوادگی به نام نسانوشن (Tsao-shen)، و هم چنین به هشت روح جاوید که در کوهستان های مرتفع زندگی می کنند نیز معتقد بودند و می گفتند که این ارواح جاوید، آدمبانی بوده اند که در اثر زهد و ریاضت و اعمال صالحه مرتبه و منزلت جاوید یافته اند و اکنون با همان جسم و پیکر در زیر درختان کاج در ارتفاعات بالای کوهستان ها منزل دارند و به نوشیدن می و نواختن تن مشغولند. نسانوشن، در دودکش آشپزخانه زندگی می کند و از همانجا مراقب اعمال خانواده است. در بیست و چهارمین روز آخرین ماه سال (در حدود ۲۴ اسفند) به نیاز او، غذا و شراب بسیار اهدا می کردند. تصاویر نسانوشن را بر روی کاغذ نقش و با مقداری اسکناس در زیر دودکش آشپزخانه می سوزاندند تا روح کانون خانواده، سوار بر شعله های آتش و دود، به آسمان ها برود و از رفتار خانواده گزارش خوب بدهد.

دردوران سلسله چو (Chou) (۱۱۰۰ تا ۲۲۵ ق. م)، پرستش نیاکان در چین شایع بود. کنفوسیوس با وارد نمودن احترام به اقوام و پیرمردان در دوران حیات و به اموات پس از مرگ در تعلیمات خود، به این سنت دیرین عمومیت بخشید. چینی ها عقیده داشتند که پس از مرگ، روح متوفی در سه نقطه منزل می گیرد. نخست به آسمان ها می رود، قسمت دوم برای دریافت قربانی ها در گور نزد جسد می ماند و قسمت سوم در الواح اجنادی و بایرستش گاه خانوادگی می ماند. بایده روح درسفرهای

او کمک کرد. به همین علت مراسم تدفین مردگان با مناسک عبادی و تشریفات بسیار همراه بود. تا در فراهم کردن کلیه ملزومات سفر متوفی کوتاهی نشود. تعیین محل دفن حائز اهمیت بسیار بود. در این باره قبلاً باره‌آلانی که در شناسائی خاک و تعیین محل قبر تخصص داشتند (فنگ شوتی سین شنگ Feng Shui Sien Sheng) مشورت و محل آن را قبل از دفن میت دقیقاً تعیین می‌کردند. تمام اعضاء فامیل به کمک راهبی دعا می‌خواندند و هدیه‌هایی از غذا و آتشی از پول، تهیه می‌دیدند. خشم ارواح شرور مخالف نیز با شیون‌ها و زاری‌های بلند و با تقدیم هدایا تسکین داده می‌شد. وراثت از قبر حفاظت می‌کردند و مرتباً به زیارت آن می‌رفتند و گاه به گاه هدیه‌هایی برای آن قسمت از روح که در کنار جسد در قبر مانده بوده، می‌دادند. صد روز پس از وفات، مراسم بیه‌بودی در منزل بزرگترین وارث برپا می‌گردید. لوحه اجدادی به وسیله یک راهب تقدیم وارث بزرگ خانواده می‌شد. این لوحه معمولاً حاوی تصاویری از متوفی، نام و نام خانوادگی، درجه و مرتبه او در اجتماع بود. کسانی از اعضاء فامیل که به تازگی ازدواج کرده بودند، در برابر لوحه تعظیم می‌کردند. در بعضی از این مراسم هدیه‌هایی از خوراکی‌ها نیز اضافه می‌شد. وجود لوحه باعث همستگی و اتحاد بیشتر خانواده و تقویت ضمانت مشترک آنها می‌گردد.

در چین، هیچیک از سه دین تائو، کنفوسیوس و بودائی انحصاری نیستند و هرکس می‌تواند علاوه بر اعتقاد به یکی از این ادیان، اعتقادات مذهبی دیگری نیز داشته باشد.

آئین کنفوسیوس و دین تائو به ندرت از عقاید و باورهای گذشتگان متأثر شده و تفاوت همین عقاید نازمان حاضر در سرزمین چین به خوبی محسوس است. چینی‌ها، مانند سایر ساکنان کره زمین تاچندی پیش، عقیده داشتند که کره زمین مسطح است و ساکن، آسمان چون سرپوشی بر فراز آن قرار دارد. خورشید و ماه و سایر ستارگان به دور زمین می‌گردند. به عقیده چینی‌ها، عمارت سلطنتی خاقان چین در وسط کره زمین قرار گرفته است. در اثر پیدا شدن فصول چهارگانه، نباتات رشد می‌کنند و یا می‌میرند، و حوادث دیگر اتفاق می‌افتد. زمین و آسمان، تابع قوانین منظم و تغییرناپذیری هستند. تولد، موت، بود و نبرد، هستی و نیستی، نمی‌تواند در نظم موجود تغییری بوجود آورند. چینی‌ها برای بیان علت و چگونگی وجود چنین نظمی در عالم و در طبیعت، به فلسفه‌ای به نام «تائو» متوسل می‌شدند.

تائو در زبان چینی به معنای راه و طریق و بستر رودخانه است. ولی در اصطلاح فلسفی مفهوم و تعبیر دیگری از آن مستفاد می‌گردد. در اولین سطوح کتاب تائوچینگ (Tao Teching)، که در شش قرن قبل از میلاد مسیح بر روی کاغذ آمده، در تعریف تائو می‌نویسد:

«تائوئی که بتوان آن را تشریح کرد، تائوی جاوید نیست. نامی که بتوان آن را تعریف کرد نام لایتفیر نیست. عدم، نام پیشین آسمان و زمین وهستی، مادر تمام اشیا است.»

«مسیر راه های بشر به وسیله راه های آسمانی مفید می‌شود و مسیر راه های آسمانی به وسیله راه تائو. تائو به خودی خود به وجود آمده و اساس جهان هستی و الگوی رفتار انسانی است.» لائوتسه (۶۰۴ - ۵۱۷. قبل از میلاد)، تائو را راه و روشی می‌داند که در ازل طرح ریزی شده و تمام موجودات، در صورتی که در گردش طبیعی خود به مانعی برخورد نکنند و حرکت آن‌ها کند نشود، بر اثر وجود تائو به حرکت خود به سوی کمال ادامه خواهند داد. تائو، چون سرچشمه حیات و نیروی هستی، در همه موجودات وجود دارد. تائو، قبل از پیدایش جهان هستی، وجود داشته و پس از خلقت اشیا، و موجودات در وجود آن‌ها ظاهر می‌شود و آن‌ها را به سوی کمال پیش می‌برد. با آن که تمام اشیا، که در جهان هستی وجود دارند، مظاهر گوناگون تائو هستند، ولی تائو، خود فاقد شکل و صورت است. تائو یکی و یکتاست. یکی در تنا می‌شود. در تنا سه تایی می‌شود و به همین ترتیب تا پایان اعداد. ولی نفس ارهمنان یکتاست، به انضمام اعداد بی پایان دیگر که تائو در آن‌ها مستقر است. تمام صور طبیعت و وقایع روزانه که اتفاق می‌افتد، در معنی یکسانند و تمیزی بین آنها داده نمی‌شود. همه از یک منشاء بوجود آمده‌اند و به همان سرنمزل بازمی‌گردند. هدف از حیات انسان نیز، متناسب ساختن حرکت خود با حرکت تائو و حرکت به سوی کمال است. البته انسان می‌تواند آزادانه راه دیگری برخلاف جهت حرکت تائو بر گزیند. در این صورت شنا کردن بر خلاف جریان آب است و حاصل آن جز درد و رنج بهبوده چیز دیگری نخواهد بود. شناسایی تائو و هماهنگی با حرکت آن، موجب شرافت نفس، طول عمر، رونق و ثروت و فنا ناپذیری است. صفاتی را که لائوتسه برای تائو قائل می‌شود عبارتند از: اصیل، ازلی، بدون شکل، بی نام، بدون تغییر و منشاء، تولید همه چیز.

پایه گذاری فلسفه تائو، که بعدها به مذهب جادوگران و ساحران تبدیل شد، به

لاتوتسه (Lao - Tze) نسبت می دهند. از زندگی این حکیم چینی اطلاعات بسیار کمی در دست است. به طوری که بعضی از محققین در این که اصولاً چنین شخصیتی وجود می داشته، اظهار تردید می کنند. برخی از راهکی از فلاسفه پا به سن گذاشته معاصر کنفرسیوس می دانند که، در صورت صحت تواریخ، لاتوتسه باید معاصر انبیاء بهود در دوران اسارت آنان می بوده. آنچه از تاریخ زندگی این فیلسوف چینی در دست است قسمتی از بیوگرافی است که «سوماچین» مورخ مشهور چینی در رابطه با لاتوتسه نوشته است:

«لاتوتسه اهل استدلال و تقوا بود. هدف او پوشیده داشتن خود و گمنامی بود. لاتوتسه نسبت اعظم عمر خود را در چو گذراند. هنگامی که زوال و فساد چو را پیش بینی نمود، آن جاراترک گفت و به مرز آمد. متصدی گمرکات به او گفت از آنجا که شما دوست دارید بازنشسته شوید، من ایشما درخواست می کنم به خاطر من يك كتاب بنویسید. پس از آن لاتوتسه کتابی در دویخش نوشت، که مشتمل بر پنج هزار و اندی کلمه بود و در آن مفاهیم تقوا و تعقل را مورد بحث قرار داد. سپس آنجا را ترک گفت و هیچکس نمی داند او در کجا از دنیا رفت.» (۱)

سین ها پس از درگذشت لاتوتسه از او قدردانی به عمل آمد. در سال ۱۵۶ میلادی، حکومت وقت دستور داد به نام او قریانی کنند و معبدی برای او بنا نهند. در سال ۵۸۶ میلادی، به هنگام تعمیر معبد در کتیبه ای نوشتند: «لاتوتسه متوالیاد در افراد حلول می نماید». در فاصله سال های ۶۵۰ تا ۶۸۴ میلادی، به عنوان امپراطور اسبق نامیده شد و بالاخره در سال ۱۱۱۶ میلادی به مقام الوهیت (Soochill) رسید.

پایه تائوتسیسم بر تسلیم و رضا در برابر جریان حوادث و مسیر طبیعت گذاشته شده است. هرگاه اشیا در طریق طبیعی و بدون مداخله شیاطین، عوامل شر و با آدمیان خطاکار، سیر کنند بانهایت تناسب و کمال حرکت خواهند کرد و به سهولت و نرمی پیش خواهند رفت. هرچیز که تائو به وجود آورد، در موقع خود ضروری و خوب بوده است. حقیقت و باطل، در امر نسبی هستند و بر حسب مذاق هر فرد مفاهیم آنها تفاوت می کند. مرددان احواس خود را برای درک اشیا، متغیر در عالم ماده، خسته نمی کنند. بلکه

او در احوال کلی سپر می کند تا در تائو منزل گیرد. انسان نباید با اعمال و رفتار خود مخالفتی و یا مانعی در مسیر آرام طبیعت ایجاد کند. اصطلاحی که فیلسوفان تائویی در این مورد به کار می برند وو - وی Wu - Wei (عدم فعالیت) است. انسان باید با عدم فعالیت روش عدم تعدی، سکون و تسلیم محض را در مقابل عوامل طبیعی و پیش آمدها، پیش گیرد و حتی بدون به کاربردن اعضای بدن به انجام کاری که مورد نظر اوست، مبادرت نماید. تائو چین (۲۷ - ۳۶۵ م) (Tao - Chien)، حالت سرگردانی توام با تسلیم و رضا چنین بیان می کند:

«خود را در معرض امواج بزرگ تغییرات بگذار.

نه از آن خوشحال باش و نه از چیزی ترسان.

وقتی زمان رفتن رسید، بدون کوچکترین هیاوری بیهوده، فقط برو.»

هر شخص باید با سکون و آرامش و تطبیق رفتار و گفتار خود با تائو، طبیعت

تائو را در وجود خود ایجاد کند و همه اشیا را آزاد بگذارد تا به سپر طبیعی خود ادامه دهند. انسان باید در اطراف تائو اندیشه و تفکر نماید ولی او را پرستش نکند. از آنجا که تائو مسیر حرکت و سرنوشت همه چیز و همه کس را تعیین می کند و در حقیقت قوه حاکمه محسوب می شود، اطاعت از مسیر حرکت تائو و تطبیق رفتار و اعمال خود با آن، بالاترین ایمان مذهبی خواهد بود. در تائو ته چینگ (Tao - te - ching) می نویسد: «در اثر هم آهنگ و هموزن شدن با حرکت و مسیر تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ زورآوری بر او فائق نخواهد شد. هیچ حربه ای بر او کارگر نخواهد بود. چنین شخصی دارای عمر طولانی است.» در این کتاب حتی یک کلمه که دلالت بر اعتقاد به وجود خدا و اطلاق تائوئیسم به عنوان دین بنماید، دیده نمی شود. نصایح اخلاقی او در جهت نیکی و احسان نسبت به دوستان و حتی به کسانی است که نفس شریری دارند:

«من به آن کسان که به من نیکی می کنند، نیکی می کنم. اما به آن ها که به

من نیکی نمی کنند، باز هم نیکی می کنم. این چنین نیکی باقی می ماند و بس.»

«این که خلائق را دروغگو می شماری، عیب آن در خود توست، که سخن آنان

را باور نمی کنی.»

«در عالم هیچ چیز به نرمی و ضعیفی آب نیست. با این همه چون بخواهند اشیا،

بسیار محکم و سخت را نابود کنند، هیچ عاملی به قوت آب نیست. پس نرمی و لطافت،

سختی و خشونت را مغلوب می سازد و ضعیف، عاقبت بر قوی غالب می شود.»  
«آسان از آن جهت عمر دراز دارد، زمین بدین خاطر زیاد دوام دارد که آن ها از خود و با برای خود زندگی نمی کنند. مرد حکیم، شخص خود را آخر قرار می دهد. بزرگترین سعادت آن است که انسان، مانند آب، به همه چیز نفع برساند و دست آخر خود نیز پائین ترین مکان ها را اشغال نماید.»

«گناهی بزرگتر از جاه طلبی و هیچ مصیبتی سخت تر از عدم قناعت به سهم خود، و هیچ تفصیری عظیم تر از آرزوی زیادتر داشتن نیست.»

سال ها پس از درگذشت لاتونسه، حکیم دیگر چینی به نام جوانگ - تزو (Choung - Tzu) که نگران حل مشکلات زندگی بشر بود، مکتب فلسفی او را پی گیری کرد و در اشاعه تائوئیسم کوشش بسیار نمود. از این حکیم سی و سه مقاله، با انشائی سلیس و روشن باقی مانده است. جوانگ - تزو ضمن تفسیر عقاید لاتونسه، در بعضی از موارد حتی از استاد خود با فراتر نهاد و با قلم توانای خود به تائوئیسم حرکت نفوذی در جامعه چین بخشید.

جوانگ تزو در مورد تبدیل و تحول عوامل طبیعی و عکس العملی که شخص عاقل باید در برابر تحولات و حوادث از خود نشان دهد، می نویسد: «روزها و ماه ها و سال ها به تناوب و پی در پی می آیند و می گذرند و هر چه در مسیر راه خود بیابند با خود می برند و نابود می کنند. این دورنسل ايجاد و نابودی، تا بی نهایت ادامه دارد. در عین این که هر يك ايجادکننده هستند، نابود کننده دیگری نیز می باشند. صفات مثبت و منفی بشرازی قبیل دوستی و دشمنی، جذب و دفع، رغبت و نفرت نیز بر طبق قانون علت و معلول، در یکدیگر مؤثر واقع یکدیگرند و اثر همدیگر را خنثی می نمایند. ولی این حالات هیچ کدام سکون و آرامش مطلق به همراه نمی آورند. مرد دانا، خیالات و خواب های این جهان را امری جزئی و بی اهمیت تلقی می کند. روزها را به فراغت به سر می برد و دنیا را بهره می شمارد. او در احوال کلی سیر می کند و با پیروی از روش وو - وی Wu - wei، در تاتو جای می گیرد. مکانی که تمام ذرات وجود، دوگانگی و تعاون را از دست می دهند. همه یکی می شوند و به آرامش مطلق و سکون کامل می رسند. وقتی شخص به این حالت رسیده، نانو سراسر وجود او را فرامی گیرد.»

جوانگ - تزو درباره خوبی و بدی اشیا، می گوید: «خوب مطلق دانم و با

بدمطلق دانسی وجود ندارد. از آنجا که در این جهان قاعده تبدیل و تغییر به طور منظم جریان دارد، طبیعت هر موقع چیزی را لازم بداند، بوجود می آورد و وقتی آن را دیگر ضروری تشخیص ندهد، ازین می برد. بنا بر این هر چیزی در موقع خود لازم و خوب بود، که به وجود آمده، ولی نمی توان آن شبی را خوب مطلق دانسی دانست. بدو خوب مطلق دانسی در جهان وجود ندارد. بلکه تمام اشیا، در حد خود مسایرند. هر چیزی در شرایط زمانی مخصوص لازم و خوب است. حقیقت و باطل نیز هر دو امری هستند و بر حسب تفسیر هر کس، مفاهیم آنها تغییر می نماید.»

چوانگ نسو برخلاف کنفوسیوس و مکتب تعلیماتی او عقیده داشت که تعالیم اخلاقی فلاسفه، موجب دخالت در گردش و سیر طبیعی نانو و بالنتیجه آشفتنکی امور خواهد بود. وی می نویسد، که در روزگاران قدیم روزگاری بود که حشرات و حیوانات در روی زمین پراکنده بودند و انسان به آرامی و آسودگی زندگی می کرد. درختان و گیاهان رشد و نمو طبیعی می کردند و حیوانات با هم در زمان بصری بودند و هیچکس از راه راست منحرف نمی شد، تا آنکه حکما و دانشمندان به عرصه رسیدند به اندرز مردم پرداختند و وظیفه هر کس را نسبت به دیگران تعیین کردند و در لباس تعلیم آداب و رسوم شریعت، به مناخه در مسرتانو پرداختند تا آنکه جامعه به بی نظمی و آشفتنکی امروزه رسید.

کتاب دیگری که در بین پیروان تائو از اهمیت و احترام خاص برخوردار است و سال ها پس از چوانگ تزو نوشته شده، کتاب «رساله ای در باب افعال و جزای آن ها» (نای شانگ کانگ پینگ پی پی Tai shang Kang ping pien) است. در آئین تائو ۵ فعل حرام است؛ قتل نفس، میخوارگی، دزدی، زناکاری و دروغگویی.

فضیلت انسانی در: ۱ - محبت به پدر و مادر. ۲ - وفاداری به معلمان. ۳ - رؤسا و خاقان - مهربانی به عموم مردم. ۴ - پرهیز از اعمال زشت. ۵ - فداکاری در راه خدمت به غیر. ۶ - کندن چاه آب و کاشتن درخت. ۷ - ساختن راه ها و پل ها. ۸ - تعلیم بی سوادان. ۹ - آزاد کردن بندگان. ۱۰ - خواندن کتاب های مقدس است.

پایه گذاران دین تائو، با چنین مبانی فلسفی و باتسلیم در برابر بیش آمدها و حوادث و عوامل طبیعی، بدون کوچکترین فعالیت جسمی، با آرامش خاطر و بدون دغدغه و نگرانی، زندگی را به سر آوردند.



گرچه مسلک تائوتیسم به عنوان فلسفه، پیشرفت زیادی نکرد، ولی موجد مذهب دیگری براساس اختلاط گفته های بنیانگذاران این آئین و اوهام و خرافات و سحر جادو شایع بین مردم، گردید. مطالبی که لاتوتسه و چوانگ تزو درباره ابدی بودن (Hsein) و روئین تن شدن بدن، با کیمیای سعادت، گفته بودند به مذاق مردمی که از دیرباز در جستجوی اکسیری برای حیات جاودان بودند، بسیار خوش آیند بود. تائوتیسم، با آرزوهای دهرین آنان هماهنگ شد و به صورت مذهب جادوگران و ساحران و طالبان حیات جاوید و سعادت ابدی درآمد. لاتوتسه در کتاب خود گفته بود:

«در اثر هم آهنگ و موزون شدن با حرکت تائو، شخص به آن چنان قدرتی دست خواهد یافت که هیچ کس بر او فائق نخواهد شد. هیچ حربه ای بر او کارگر نخواهد بود، و دارای عسری طولانی خواهد گردید.»

هم چنین چوانگ تزو در کتابی که به همین نام منتشر نمود متذکر گردیده بود:

«هر که به کنه تائو واصل گردد، به حیات ابدی نائل خواهد شد. چنانچه در روزگاری که فوهسی (Fu Hsi) خانان چین بود، به تائو واصل شد و از این روز با و سر عمر جاوید رابه دست آورد آن خاگان زرد، پس از نبل به این امر، بر ابرها سوار شد و به آسمان صعود نمود.»

همین مطالب سرلوحه تبلیغات تائوتیسم جدید گردید. کتب متعدد درباره سحر و جادو و کیمیای، چگونگی دسترسی به اکسیر حیات جاوید و یا سلامتی ابدی، مصونیت در برابر امراض گوناگون، روغن و معجون برای روئین تن شدن، نوشته شد. به این ترتیب از تلفیق افکار فلسفی مربوط به نظم عالم و اوهام و خرافات شایع بین عوام، مذهبی به وجود آمد که از یک طرف معرفت زندگی معنوی حکمای چینی تلقی می شد، و از سوی دیگر عقاید عامیانه مربوط به حضور ارواح خبیثه و تاثیر آن ارواح، در زندگی روزمره انسان ها رادر بر می گرفت. تائوتیسم جدید بر این پایه هایی ریزی شد. حتی امپراطوران چین نیز از اثرات این تبلیغات دینی و تفسیر فلسفه به جادوگری، برکنار نماندند. شی هوانگ تی (Shi-Houang-ti) در ۲۱۲ میلادی، کشتی های خود را به جزایر جادویی فرستاد تا گیاه جادوئگی را کشف کنند. امپراطور کای یونن (Kai - Yuen) (۷۱۳ - ۷۴۲ میلادی) مقداری از «سنگ طلائی» ساخته، جادوگران تائو را مصرف نموده تا به طور معجزه آسا بر نیروی بدنی او افزوده گردد. امپراطور ووتسانگ (Wu-Tsang)، از داروهای همین ساحران استفاده نمود تا بتواند

مانند پریان در هوا پرواز کند. در سال ۱۹۰۰ میلادی در قیام بوکسرها (Boxers)، پیروان یکی از فرقه های تائو، با اعتقاد به این مطلب که بگفته، رهبران بدن آنها وونین تن شده و گلوله های ارتش چندملیتی اروپائی و آمریکائی بر بدن آنها کارگر نخواهد بود، دسته دسته به حمله می پرداختند و در برابر آتش مسلسل به زمین می افتادند. یکی از کسانی که از تائوئیسم جدید واشتیاق وافر مردم چین برای دستیابی به وعده های تائوئیسم حداکثر سوء استفاده را نمود، مردی بود به نام چانگ تائولینگ (Chang-Tao-ling). این مرد که از مشرق چین به غرب آمده بود و اطلاعاتی نیز درباره آداب و تشریفات مذهبی زرتشتیان داشت، در نیمه دوم قرن اول میلادی الهیاتی سری تشکیل داد و جمع کثیری را به گرد خود جمع کرد و رفته رفته صاحب قدرت و نفوذ سیاسی بزرگی شد. پیروانش او را ستایش می کردند و معتقد شده بودند که روح لاتوتسه بر او ظاهر شده و او را تعلیم داده تا اکسیر جاودانگی را کشف کند و بسازد. وقتی در سن ۱۲۰ سالگی در سال ۱۵۴ میلادی وفات یافت، شهرت دادند که از فراز کوه بر ابری سوار شد و به آسمان ها رفت. نفوذ کلام او به حدی بود که حتی جانشینان او پس از مرگش از قدرت و نفوذ او استفاده می کردند و قرن ها به اندوختن مال و حکومت بر دل های مردم ادامه می دادند، تا در انقلاب کمونیستی از کوهستان ها رانده شدند و فرقه منحل گردید.

فرقه دیگری توسط شخصی به نام چانگ چو (chang - chu) و برادرانش، در قرن دوم میلادی به وجود آمد که دارای صدهزار پیرو و تا برقراری حکومت کمونیستی یا برجا بود.

امروزه وظائف عمده رهبر تائوئیسم (پاپ)، مقابله با امراض، دفع دسیه های ارواح خبیثه و فروختن دعا و طلسم است.

یکی دیگر از ابتداعات تائوئیسم جدید، طرح مسئله بهشت و دوزخ است. با آن که لاتوتسه در کتاب خود در مورد اعتقاد به هستی متعال پییزی تعلیم نداده و نصایح اخلاقی او همه در زمینه احسان به دوستان و به کسانی است که نفس شریر دارند، معینا، پس از به وجود آمدن تائوئیسم جدید، میلیون ها نفر از مردم چین در چهره - این حکیم بزرگ تجلی یک هستی متعال را جستجو کردند. تائوئیسم جدید، مدعی شد که بهشت در روی زمین و در جزایر سان سین شان (San-sen-shan) است. این جزایر در محل نامعلومی در دریای شرق بین چین و ژاپن قرار دارد. ولی هیچ کس آن را

ندیده است و هرکس به آن جا راه یافته، بازنگشته است. خاقان چین بالاترین مقام را در بهشت داراست. لاتوتسه در نزد خاقان چین و پاج کوه اولین انسانی که زمین و آسمان را از هم جدا کرد نیز، در بهشت است و این سه نفر، تثلیث تائوتی یا سه گوهر طاهر را تشکیل می دهند.

تأثیری که تکثیر کتب مربوط به سحر و جادو و تبلیغات روحانیون مکتب تائو در بین مردم چین گذاشته، به حدی است که نائوتسهم امروزه تنها از جنبه، سحر و جادوگری مورد مطالعه قرار می گیرد. از فلسفه اصلی آن فرسنگ ها فاصله گرفته است. با پیش آمدن انقلاب کمونیستی، مدت هاست که دین تائو رو به زوال نهاده و سرنوشت آن نیز مانند سرنوشت سایر ادیان چینی معلوم نیست- شاید هم باید آن را مرده انگاشت.

## فصل دوم :

### کنفرسیونیسم

گرچه طبیعت مذاهب دوره شانگ و چو، به علت فقدان مدارک کافی، کاملاً روشن نیست. ولی نشانه هائی از همبستگی و تداوم اندیشه های مذهبی این دوره با ادیان که بعداً در چین به ظهور رسیدند، باقی است. عقیده مربوط به وابستگی مذهب با جهان هستی - که بعدها به مفهوم یین (yin) و یانگ (Yang) با نیروی روشنائی و قدرت تاریکی، نرمش و سختی، نر و ماده، تعبیر گردید (۱) - غایبگر و مؤید هم بستگی عقاید مذهبی هر دو دوره می باشد. عقیده مهم دیگری که در تمام طول تاریخ مذهبی چین نقش بزرگی داشته، و دلیل دیگری بر تداوم عقاید مذهبی است، نگرانی در انجام وظیفه و علاقه به رفاه جامعه است. در دوران حکومت امپراطوران شانگ و چو، مردم چین مصرانه اعتقاد داشتند که ملکوت آسمان نیز مانند هوانسانی می بیند و می شنود و به همین نحو نگران رفاه مرگم و آسایش جامعه می باشد. نگرانی جهان هستی درباره سعادت و رفاه بشر، که پایه اندیشه های مذهبی مکاتب دوران بعداً نیز تشکیل

---

۱ - بنا بر این عقیده، در عالم هستی دو قوه متضاد یعنی یانگ (قوه مثبت) و یین (قوه منفی) وجود دارد که از فعل و انفعال آنها عالم هستی به وجود آمده است. یین - یین می، جدای جنابان، در عرش اعلی بر فراز آسمان حاکم است. هر منی واحد در عین حال ممکن است دارای صفات مثبت (Yang) و صفات منفی (Yin) با هم باشد که هر یک از این حالات مثبت و یا منفی بر حسب عملی که آن منی انجام می دهد بر آن عارض گردد.

می دهد. مذاهب چینی را به اصول اخلاقی نزدیک تر و از ادیان دیگری از قبیل دین بهود و اسلام که ترس از خدا و عذاب الهی اساس و پایه تعلیمات آنها را تشکیل می دهد، متمایز می کند. حس نگرانی در انجام وظایف، در تشریک مساعی و درک روزانه مردم چین از مفهوم رابطه افراد با والدین، مقامات مافوق و سایر مردم، تاثیر عمیقی داشته و فلسفه مذهبی کنفوسیوس هم بر همین اساس پایه گذاری شده است.

از آنجا که در آئین کنفوسیوس، بحثی دوباره پرستش خطا و بهشت و دوزخ درین نیست، بعضی از محققان، مکتب کنفوسیوس را دین تلقی نمی کنند. این اختلاف نظر از چگونگی تعبیر و تفسیر اصطلاح چینی «چیا» (chia) (مکتب اندیشه ها و افکار فلسفی) و «چیاو» (chiao) (تعلیم و مذهب) بوجود آمده است. اصطلاح نخستین، بیشتر در مورد متفکرین نامی، فلاسفه، تعالیم آنان، سنت ها و عقاید بزرگ موروثی، و اصطلاح دوم دربار مذهب و در معنای بسیار گسترده آن، به راه های منحصر به فردی که مردم سنت های موروثی را به پایه های عقاید مذهبی پیوند می دهند، اطلاق می شود. البته وجه تمایزی بین افکار فلسفی و آئین پرستش و سرسپردگی به زندگی مذهبی، وجود دارد، ولی سنت چینی هیچ وقت لزوم در برابر هم قرار دادن و تعارض این دو اصطلاح را حس نکرده است. به عبارت دیگر، این دو لغت در نظر مردم چین، دو جهت مختلف از یک شینی واحد را عرضه می نماید که گرچه در ظاهر مختلفند ولی باطناً باهم مرتبط و در یک مسیر حرکت می نمایند. چنانچه حکما و متفکران بزرگی در کنفوسیونیسیم، نائونیسیم و بودیسیم در چین به ظهور رسیدند و در عین حال در همین ادیان، استادان برجسته ای برای تبلیغ این مکاتب، به عنوان دین و اجرای آداب پرستش و مناسک عبادی، وجود داشته اند، و دین کنفوسیوس، قرن ها دین رسمی دولتی و ملی و یکی از سه دینی بوده که به عنوان سان چیانو (San Chiano) در چین به رسمیت شناخته شده بودند.

اصطلاح کنفوسیونیسیم از ابتاعات مبلغان مسیحی فرقه ژزونیت هاست که در قرن هفدهم میلادی به چین وارد شدند. ژزونیت ها گرچه با آداب مذهبی و مراسم عبادی پیروان کنفوسیوس موافق نبودند، ولی این مکتب را تنها از نقطه نظر دینی شرح و توصیف می کردند.

اصطلاحاتی که خود چینی ها برای بیان کنفوسیونیسیم به کار می برند عبارتند

از:

جوچیا (Ju chia)، با اشاره به پرورش فکری کنفوسیوس و بررسی احوال او از نقطه نظر دانش و حکمت.

جوچیانو (Jo Chiao)، از نقطه نظر مذهب و اسم خود بنیانگذار.  
کونگ چیانو (Kungchiao)، (به نام فامیل کنفوسیوس - کونگ)  
لی چیانو (Li-chiao)، بر اساس اصول فلسفی که کنفوسیوس تعلیم می داد،  
لی.

تمام این اصطلاحات متضمن اشاراتی به معتقدات مذهبی و آئین عبادی نیز می باشند.

جوچیانو (Ju-chiao) در سال ۵۴۹ ق.م. در ایالت شونتونگ متولد شد و در سال ۴۷۹ ق.م. در سن هفتاد سالگی، بدون آن که موفقیتی به دست آورده باشد، وفات یافت و در همان سرزمین به خاک سپرده شد. و این پس از درگذشت او بوده که مردم به اهمیت و ارزش گفته های او پی بردند و به او گرویدند. جو، جوانترین پسر خانواده بود و فقط سه سال داشت که پدرش درگذشت و او مجبور شد برای کمک به معاش خانواده از اوان کودکی به سختی کار کند. در سن ۱۵ سالگی شروع به آموختن کرد. در ۱۹ سالگی ازدواج نمود. در بین سنین ۲۱ تا ۵۱، به تدریس در مدرسه خصوصی که خود او تأسیس کرده بود، پرداخت و موضوعات مختلفی از قبیل تاریخ، شعر، ادبیات، آداب اخلاق، حکومت، علوم طبیعی و موسیقی را تدریس می کرد. در بین سنین ۵۰ تا ۵۵ سالگی به عنوان حاکم و کلانتر شهر و سپس به سمت قاضی استان، منصوب شد. او موفق شد مردم را خلع سلاح کند و صلح و امنیت را به استان مفر حکومت خود بازگرداند. ولی در اثر دسیسه بازی های استان های دیگر، مجبور به استعفا گردید. از آن پس تمام وقت خود را به تعلیم و تربیت شاگردان خود اختصاص داد. پس از مرگ کنفوسیوس، شاگردانش سه سال در جوار مقبره او زندگی کردند، سپس به وطن خود بازگشتند. ولی شاگرد ارشد او، تسه کونگ (Tze-Kung)، سه سال دیگر هم در جوار مقبره او باقی ماند. شاگردانش پس از بازگشت به زادگاه خود، به نشر تعالیم حکیم در نقاط مختلف چین پرداختند.

صرف نظر از دین بودائی که یک آئین وارداتی است، اختلاف عمده ای که بین دو دین کنفوسیوس و تائو وجود دارد، اینست که تائوئیسم، در طلب راز زندگی، به مطالعه طبیعت می پردازد تا اسرار آن را کشف کند. ولی کنفوسیوئیسم سر سعادت

— را در بین مردم و در قلوب آنان جستجو می نماید. حکمای دین تائو هنگامی که از آشفتنگی اجتماع، زندگی حيله گرانه مردم و دزدی و غارت می نالند، تنها به ابراه پاره ای از سخنان حکیمانه اکتفا می کنند و خود را از صحرکه بیرون می کشند و مداخله در مسیر امور را جائز نمی شمارند و نمی خواهند که اتفاقات خارجی بر آرامش و سکون و اعمال آنان تسلط داشته باشد و حال آنکه کنفوسیوس، افراد طبقات مختلف اجتماع را به رعایت آداب و قواعد اجتماعی، حسن سلوک و انجام وظیفه به نحو احسن، متوجه می سازد. ولی هیچ يك از این دو دین، درباره پرستش موجودی به نام خدا، انجام مراسم دعا و نماز و تشریفات عبادی، تعلیمی نمی دهند.

گرچه کنفوسیوس بیشتر از جنبه اخلاقی آن که توسط خود کنفوسیوس و پیروانش من سیوس (Mencius ۳۷۱-۲۸۹ ق.م.) و هسون تسو (Hsun-tsu ۲۹۸-۲۳۸ ق.م.) پایه گذاری شده، شناخته می شود، ولی نباید تصور کرد که از قدرت متعال در هیچیک از نوشته های معلمین این دین سخنی به میان نیامده است. بلکه اعتقادات مذهبی که از باورهای دیرین چین به ارث برده شده نیز، جانی به خود اختصاص داده اند. در موارد مختلف کنفوسیوس از شانگ تی (Shang Ti قدرت متعال) تی یین (Tien عرش و آسمان) و مینگ (Ming سر نوشت) و ارتباط آنها با ایمان شخص، نام می برد. خود او تمامی آداب و تشریفات مذهبی عصر خویش را به دقت انجام می داد و ایمان کاملی به پرستش و ستایش اجداد داشت. جمع شدن در اماکنی که پدران جمع می شدند، انجام تشریفات مذهبی و سرودن نغماتی که پدران می سرودند، حرمت گذاشتن و محبت کردن به کسانی که مورد احترام و محبت پدران بوده اند را از خصصال برگزیده فرزندان می دانست. در کتاب مین آمده است که کنفوسیوس معتقد بود، که امپراطور وو (Wu و برادرش، مردمان منقی و دین داری بودند، به دلیل آن که معبد مخصوص اجداد خود را به خوبی مرمت می کردند و هر بهار و پائیز در آنجا حاضر می شدند و قربانی می کردند. روزی شخصی از او پرسید که چرا مردم برای تساتوشن، روحی که در آشیپزخانه منازل هست، حرمت زیاد قائلند. کنفوسیوس گفت که این سخنان لغو و بیهوده است. اگر کسی برخلاف احکام آسمان مرتکب گناهی شود، دعا و شفاعت ارواح درباره او اثری نخواهد داشت. شاگرد دیگر کنفوسیوس، هسون تسو (Hsun -Tsu) که از سایر حکماء کنفوسیوس بیشتر تابع اصول عقلانی و منطقی است، از استاد خود قدمی فراتر می نهد و بوجود آمدن

جامعه را اثربصیرت «مغز متفکر» می داند و کتاب او تنها در سایه، قول اسرار و وجود قدرت غیبی، قابل درک است. معیناً عامل بزرگی که بر تمامی تعلیمات کنفوسیوسینم سنطه دارد رعایت اخلاق، در ارتباط مردم با یکدیگر است. کوشش کنفوسیوس بیشتر بر آنست که اعتقاد به ارواح و ملکوت آسمان را که به توارث در میان مردم مانده بود، از جرگه، اعتقادات شخصی بیرون کند و به اخلاق، جنبه، دینی ببخشد. بنظر او چنانچه کسی قواعد اخلاقی را کاملاً رعایت نماید، بر حسب مشیت آسمان عمل کرده است.

محور اصلی تعلیمات این مصلح بزرگ اجتماعی را تشویق مردم به انجام وظائف اجتماعی به نیکوترین وجه به خاطر رفاه جامعه، تشکیل می دهد. او کوشش داشت دین را بر پایه، انسانیت (Jen) استوار سازد. انسانیت و انسان بودن، هدفی است که هر فرد باید قبل از همه چیز در تغییرات ذاتی خود دنبال نماید. روزی یکی از شاگردانش از او پرسید که وظیفه آدمی نسبت به ارواح مردگان چیست؟ او در پاسخ گفت: «ما که هنوز وظیفه خود را نسبت به زندگان انجام ندادیم، چگونه نسبت به ارواح مردگان کاری به عهده بگیریم؟ نخست باید از روی صدق و یقین تکلیف خود را نسبت به مردم و انسانیت انجام دهیم و درباره ارواح به احترام اکتفا کنیم.»

انسان کامل (Chun-Tzu - چون - تزو)، در نظر کنفوسیوس، فرزندی است که صحبت والدین را همیشه در دل دارد، شوهری است که با همسر خود وفادار و صمیمی است. پدری است که با فرزندان خود مهربان و عادل است. دوستی است که با دوستان خود مزدب و یک رنگ است، عاملی است که نسبت به فرمانده و رئیس خود وفادار و آمین است. انسان کامل، همیشه به پنج صفت پسندیده آراسته است. عزت نفس، علو همت، خلوص نیت، شوق در عمل و نیکی در سلوک. انسان کامل، با دلی پاک و از روی خلوص نیت عمل می کند. غایت مطلوب، از صفای باطن و ترکیب نفس حاصل می گردد. انسان کامل به فضائل اخلاقی خود (Ji) واقف است و بالطبع متمایل به عمل نیک (Li) میباشد و ادب کاذب ظاهری در نظر او ارزشی ندارد.

«من آنچه به ظاهر شبیه حقیقت ساخته شده ولی حقیقت نیست، دشمن می دارم. اگر انسان به حقیقت انسان نباشد، انجام عبادات برای او چه سودی خواهد داشت؟ سرودن نعمات مذهبی، برای او چه حاصلی به بار خواهد آورد؟»

کنفوسیوس قبل از هر چیز یک معلم اخلاق جامعه بود و در فلسفه دینی خود تابع اصول و قواعد انسانیت، او هیچگاه وارد بحث های مربوط به ثواب و گناه نمی شد



و در مراسم ظاهری دینی نیز هر عمی را که برخلاف موازین عقلی و اصول انسانیت و فاقد هدف اجتماعی بوده نمی پسندید. هدف تعلیماتی او دسترسی به معرفت عقلی و خدمت به جامعه بود.

آموختن و به کار بستن آموخته ها، خشنودی خاطر در پی دارد.

اگر به راه خطارتفتی، از برگشتن متنرس.

دانش کهن را بیاموز و دانش نورا فرا گیر، تا شایسته معلمی باشی.

در آنچه شک داری، ساکت باش و درسایر مطالب با احتیاط سخن بگو، تا کمتر

خطا کنی.

مرد بزرگ، دیر وعده می دهد و زود به وعده خود عمل می کند.

هر چه را که می شنوی غربال کن و آنچه را که خراب است، برگزین.

درست این است که مهربانی را با مهربانی و دشمنی را با مروت پاسخ گوئیم.

روزی تسوکونگ در کلاس درس از حکیم پرسید: «آها کلمه ای وجود دارد که

بشوند به عنوان قاعده عمل برای تمام زندگی فرد در نظر گرفته شود؟»

استاد جواب داد: «آها معامله به مثل چنین کلمه ای نیست؟ آنچه تر به خود

نمی پسندی در حق دیگران انجام مده. این قانون طلایی، به طوری که بعضی از دانشمندان

آن را به این نام می نامند، می تواند سرمنشق زندگی در وصول به انسانیت باشد.

کنفوسیوس تاکید می کند که این قاعده باید در ۵ رابطه همیشه مورد نظر باشد.

در روابط کارفرما و کارگر

در روابط پدر و فرزند

در روابط شوهر و همسر

در روابط برادر بزرگتر و کوچکتر

در روابط دو دوست بایکدیگر

دستورات مزکد او، در اطاعت فرزند از پدر و رعایت حال فرزند از جانب پدر،

پایه نظام قوی خانوادگی و عنصر اساسی فرهنگ بردوام چین است.

در کمتر مذهب و یا مکتبی در دنیا به اندازه آئین کنفوسیوس، علاقه و وفاداری

به خانواده و احترام متقابل اعضای خانواده به یکدیگر، توصیه شده است. پسریاید از

پدرش اطاعت کند و چون پدروفات یابد، پسر ارشد جای او را در خانواده می گیرد. هر

پدری باید برای سعادت و سلامت افراد خانواده خود بکوشد و فرزندان را با خصال

حمیده و صفات نیکو تربیت کند.

هیچ نظام اخلاقی و یا مذهبی در جهان، با چنان قوت و شدتی که کنفوسیوسم امرا و فرماندهان را مترجمه انجمن وظایف و حسن سلوک با مردم می کند، سفارش ننموده است. کنفوسیوس عقیده دارد که اصلاحات جامعه باید از مقامات بالا آغاز گردد. قوانین باید در درجه اول از طرف هیئت حاکمه رعایت شود تا اوضاع کشور بهبود یابد. روزی یکی از حکمرانان از استاد پرسید: «آیا نباید باغبان و مستردان را نابود کرد تا نظم برقرار شود؟» او در جواب گفت: «در حکومت، مجازات اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی خلوص نیت و عقیده کامل نیک باشید، مردم نیز نیک و خوب خواهند بود. تقوا و فضیلت پادشاهان، مانند باد است و طبیعت افراد، مانند گیاهان چمن. البته گیاه در برابر وزش باد خم می شود و تسلیم می گردد. اگر هیئت حاکمه به نیکی و عدالت رفتار کنند، جرم و ضیانت به خودی خود از بین خواهد رفت و عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد. حکومت خوب، تابع طهارت و پاکی شخص حاکم است نه تابع وضع قوانین گوناگون. مردم باید با تبعیت از رفتار مقامات، به خویشی و نیکی عادت کنند. نرس از قانون، ممکن است مردم را مدنی از ارتکاب جرائم بازدارد، ولی طبیعت و فطرت آن هاراتفیبر نخواهد داد. نیکی و خویشی باید در نهاد مردم جایگزین شود و خودداری از ارتکاب جرم، سیرت ذاتی آنان گردد. حکومت ها باید برای آسایش مردم تحت فرمان خود بکوشند و احتیاجات عمومی را مرتفع نمایند. تمام کسانی که در یک کشور زندگی می کنند، درگفتار و کردار، دیگران را برادر خود بدانند و رعایت کمال اخلاق و ادب را بنمایند. خانواده ها باید حدود و حقوق تمامی افراد خانواده را رعایت کنند.

کنفوسیوس درین بنیانگذاران ادیان زنده دنیا، یکی از سه نفری است که متون مورد تعلیم خود را به دست خود نوشته اند. دو دیگر یکی زردشت بود که فسنی از گاتاها از نوشته های اویاتی است و دیگری لاتونسه که نانوچینگ را به رشته تحریر درآورد. کتبی که کنفوسیوس خود نوشته و آن هارا تعلیم داده عبارتند از:

شوپینگ	Shu Ching	مروری بر تاریخ چین
شی چینگ	Shi Ching	کتاب شعر
ای چینگ	I Ching	تبدلات و غیب گویی
لی چی	Li Chi	زنده ای از آداب معاشرت
چون چیو	Chun Chiu	بهارو پانیز (تاریخ محلی)

چهارکتاب نخستین. مجموعه ای از گفتار حکیمانه پیشینیان و کتاب پنجم تماماً نتیجه افکار خود اوست.

استاد به هنگام تدریس هر یک از کتب فوق، عقاید شخصی خود را نیز بر متن کتاب می افزود و توضیحاتی به شاگردان می داد. شاگردان این توضیحات و عقاید استاد را یاد داشت می کردند. بعد از وفات کنفوسیوس، چهار کتاب دیگر براساس همین توضیحات و عقاید کنفوسیوس، از طرف شاگردان او نوشته شد.

۱ - انالکت (Analects) (مجموعه منتخبات)، مجموعه ای از نکات برجسته تعالیم استاد که ضمناً مرقوم ترین منبع اطلاعاتی درباره زندگی شخص کنفوسیوس نیز محسوب می شود.

۲ - تعالیم مبنی با چونگ یانگ (Chunh - Yung یا Mean)، تفسیری بر کتاب لی چی.

۳ - ناهسوئه (Tahsueh)، که براساس فصلی از لی چی نوشته شده.

۴ - منکیوس (Mencius)، که حاوی اعتقادات استاد درباره خیر و نیکی و رعایت اصول آداب اجتماعی است و صدمال پس از وفات او نوشته شده.

کنفوسیوس در کتاب لی - چی شرح مبسوطی درباره معانی مختلف لی (پاکی، طهارت، ادب و انسانیت) و ازاتی که رعایت آنها در اصلاح جامعه خواهد داشت، بیان می کند و اضافه می نماید که اگر «*n*» لی «*e*» در روابط پنج گانه رعایت گردد، مسلمانان در خانواده، در هر قریه، در هر شهر، و بالاخره در هر کشور، اعتدال و حسن روابط کامل برقرار خواهد شد.

نخستین شکوفه های افکار و اندیشه های کنفوسیوس، متفکرین بزرگی مانند مانسیوس (Mencius) و هسن تسو (Hsun-Tsu) رابه نمر رساندند که بیشتر برای تعبیر فلسفی مراسم عبادی لی (Li) مشهورند. هسون تسو، درباره اعتقاد به ارواح و دخالت آسمان در اعمال و سرنوشت بشر، قدمی از استاد خود فراتر نهاد و عقیده داشت که انسان نباید از آسمان شکوه و شکایت کند که چرا جریان امور بر وفق مراد او نیست. زیرا آسمان، يك موجود مستقل و مجسم نیست و نمی تواند به ادعیه انسان پاسخی بدهد. وقتی مردم برای آمدن باران دعا می کنند و اتفاقاً باران هم می بارد، دلیلی بر دخالت آسمان در اجابت دعای مردم نیست. این امر در اثر ترکیب «ین» و «یانگ» اتفاق افتاده و باران باریده است و اگر مردم دعائی هم نمی کردند، باز هم در همان زمان باران می آمد.

پس راه حصول مراد نه در دست آسمان است و نه در دست زمین بلکه منوط و مربوط به خود انسان است و بس. هسین تسو، با عقیده تائوئیست هادراینجا همراه است که تائو، اساس کیهان و قاعده دنیای وجود است. بر حسب تائو، فصل چهارگانه بوجود می آید، خورشیدی درخشد و ستارگان در مدارات خود گردش می کنند و جهان هسی پیوسته بسوی کمال سیر می کند.

کنفوسیونیسیم جدید و متفکرین دیگری مانند چوهسی (Chu - Hsi) ۱۲۰۰ - ۱۱۳۰) و انگ بانگ مینگ (Wang - Yang - Ming) ۱۵۲۹ - ۱۶۷۲)، اثرات بعدی این مکتب هستند، که هر یک در راه ارائه طریق تکامل و راهنمایی عملی، قدم هائی برداشتند. مکاتب تعلیماتی آمان به ترتیب به نام های لی هسوه (Lisueh) تعلیمات اصولی) و هسین هسونه (Hsin Hsues) تعلیمات مغزی) نامیده می شد. در حقیقت هر دو این مکاتب، در درجه اول در ارتباط با تربیت عقلانی و بحث کلی درباره چگونگی حصول به این مرحله است. چوهسی عقیده دارد که شخص باید راه درازی را در پرورش نفس و اعمال اخلاقی طی کند تا به مرحله انسانیت (Jen) برسد. چوهسی، کسانی را که از پیروی از قواعد اسناد منحرف شده اند، همراه خواند و مسائلی را که از مبادی تائوئیسم و بودیسم در کنفوسیونیسیم نفوذ نموده بود، بیرون کرد و آن را بسادگی و اصالت اولیه خود بازگرداند. چوهسی مخصوصاً بر روش آزمایشات اشیاء (Ko - Wu)، برای وصول به مرحله انسانیت تکیه می نماید. آزمایشاتی که در درجه اول برای شناسائی خود شخص، برای آگاهی بر طبیعت خود او، برای تکامل و نیکوتر ساختن آغاز می شود. چو، فلسفه خود را به این ترتیب خلاصه می کند:

دجوه آسمان و زمین، که مولد و به وجود آورنده همه چیز است، انسانیت است (Jen).

مکتبی که کنفوسیوس و شاگردانش من سیرس و هسون تسو بنیانگذاری کردند، در زمان حیات آن ها و حتی تا چند قرن بعد رونق نداشت. تا آن که خاقانی به نام ووتی (Wu - Ti) و از سلسله هان در سال ۱۳۶ ق.م. به سلطنت رسید. او آئین کنفوسیوس را پذیرفت و حکماتی را که به این دین اعتقاد داشتند به تربیت مردم گماشت. از آن تاریخ تا پیش از ۲۰۰۰ سال بعد، آئین کنفوسیوس، دین رسمی ملت چین شد. دولت چین کنفوسیوس را بزرگترین حکیم شناخت و القاب و مناصب رسمی به روان او نثار کرد. مقام و احترام حکیم خردمند روز به روز بالا رفت. برای پرسش او

در پایتخت و در مراکز هریک از ایالات چین معابدی برپا شد. برای او همه ساله سالی دوبار در یکن مراسم نهبش برگزار می شد. از آن تاریخ به بعد شاگردان او، مردم و حتی شاهزادگان و امپراتوران، بر سر مزار او حاضر می شدند و ادای احترام می کردند. کشور چین در تاریخ بدون بیش از چهار هزار ساله، خود، شخصیت دیگری را تا این حد مورد احترام قرار نداده است.

در سال ۶۳۰ میلادی نانی تسونگ (Tai - Tsung) خاقان چین، فرمانی صادر کرد و شهرداری هر شهر را مجبور کرد، تا معبد خاصی برای کنفوسیوس برپا کند و مراسم ستایش او را به جای آورد. عکس ها و تصاویری به رسم بودائی ها، از کنفوسیوس تهیه و در معابد آویزان گردید.

در سال ۱۵۳۰ میلادی خاقان چین منشوری صادر کرد و تمام القاب و عناوینی که تا آن تاریخ به کنفوسیوس اعطا شده بود، منسوخ نمود و او را تنها معلم مقدس باستانی نامید و معابد او نیز به سادگی اولیه بازگشتند.

در دین کنفوسیوس هیچ نظام کشیشی، روحانی، برهنی وجود ندارد و برای مردم عادی و مقامات دولتی آئین پرستش مخصوصی معین نشده است. پرستش نیاکان که از عبادات بسیار قدیمی چین و دنباله محبت خالصانه پدر فرزندی است، انجام خدمات مبتنی بر عشق و محبت نسبت به والدین در زمان حیات آن ها و ماتم و تأسف بر مرگشان، پس از درگذشت آن ها، تقدیم هدایا و غذاهای مختلف سال بر مزار آنان، رعایت لی در روابط ۵ گانه، معامله به مثل در جامعه، اصول عبادی کنفوسیونیسیم را تشکیل می دهد.

دین کنفوسیوس با تمام مزایای اخلاقی و کوششی که برای ایجاد جامعه ای سالم می نماید، زنان را در سطحی به مراتب پائین تر از مردان قرار داده است و عقیده دارد که اگر بین زن و مرد تمایزی قائل نشویم، بی نظمی به وجود خواهد آمد.

در سال ۱۹۱۱ آزادی مذهب به مردم چین اعطا شد و پس از انقلاب کمونیستی پایه اعتقادات مذهبی متزلزل و آینده هردین در چین مبهم شد. کسی نمی داند آیا دین کنفوسیوس با مقام نفوذی که در اخلاق خانوادگی و فرهنگ چینی دارد، می تواند در مقابل نهانم افکار ماتریالیستی پایدار بماند یا خیر؟

## فصل سوم:

### دین در ژاپون

ژاپون سرزمینی نیست که مردم آن نیازی به نیایش داشته باشند، زیرا که خود يك موجود الهی است.  
هینر مارو Hilomaro  
شاعر قرن ششم میلادی ژاپون.

دین در ژاپون، به مشابیه قالی یرنقشی است که تارو بود آن را ست ها، عقاید بسیارکهن و مذاهب مختلف تشکیل می دهند و هرکس صحو زیبایی فسمتس از رنگ آمیزی هاست. يك فرد ژاپونی ممکن است برآئین شینتو عروسی کند، مردگان او را راهبان بوداتی به خالك بسپارند و یا از هچیک از عقاید مذهبی پیروی نکنند، ولی آنچه برقلب و روح هر فرد ژاپونی حکومت می کند، خود ژاپون است. هر نقطه ای از خالك کشور آفتاب تابان، هر کوه، هر دره، هر رودخانه و هر دریاچه و یا جنگلی، خدا و جزئی از وجود هر ژاپونی است که آن را می پرستد. مردم ژاپون، به علت کثرت خدایان مورد پرستش، کشور خود را «سرزمین خدایان» می نامند و عقیده دارند که امپراطور نواده مستقیم الهه آفتاب (Amaterasu) و هر فرد ژاپونی از جهتس با یکی از خدایان نسبت فامیلی دارد و این صفت قداست منحصر به مردم ژاپون است.

در کتاب کوجی کی (Koji-Ki) درباره چگونگی خفت جهان هستی و اولین مخلوق خدا یعنی ژاپون آمده :

«در ابتدا عالم آشفته و در هم بود. همه چیز مبهم و نامعلوم . به مرور اهام آسمان و دریاها از هم جدا شدند و خدایانی چند در عالم پدید آمدند و نابود شدند. تا آن که ایزاناگی (Izanagi) و همسرش ایزانامی (Izanami) به وجود آمدند. ایزاناگی با نیزه جواهر نشان خود دنبارا که به صورت ماده غلیظی بود، بهم زد. آنقدر به کار خود ادامه داد تا مایه سفت شد، سپس با سرنیزه خود این ماده غلیظ را به اطراف پاشید و جزایری چند بوجود آورد. از ایزاناگی و همسرش سی و پنج خدا و الهه بوجود آمدند که آخرین آنها، کاکونسو شی (Kagu - Tzuchi) یا خدای آتش بود که به هنگام ولادت مادر خود راسوزاند و به دنیای زیر زمین فرستاد. ایزاناگی به جستجوی همسر خود به دنیای زیر زمین رفت. ولی چون دیر رسیده بود، ایزانامی به صورتی زشت و کزیه در آمد. ایزانامی که مایل نبود همسرش صورت زشت او را ببیند، با همسرش به جنگ پرداخت. ایزاناگی به عالم روی زمین برگشت. برای آنکه بدن آلوده خود را تمیز نماید، عصا و جامه و کمر بند خود را به کنری نهاد و در دریای ژاپون در آب غوطه ور شد. از هر یک از قطعات لباس و بدن او خدایانی به وجود آمدند. از گوشه چشم چپ او، الهه خورشید (Amaterasu)، گوشه چشم راست او الهه قمر (Toumki - yomi)، و از سوراخ های دماغ او، خدای طوفان (Susa - no - wo)، خلق شدند. روزی الهه آفتاب بر جزایر ژاپون نظر افکند. آنهارا آشفته و مختل دید. نیره خود نی نی گی (Ni - Ni - Gi) را به زمین فرستاد تا بر آنها حکومت کند و کماتی نیز به او آموخت:

«به این سرزمین بارور و پوشیده از نیزار و پر از خوشه های برنج نزول نمای. بر آن حکومت کن. توای فرزند عالی نسب من، بدانجا برو. امیدوارم که رفاه و نعمت در کنار تو دمان تو باشد امیدوارم که آن نیز هم چون آسمان و زمین تا ابد برقرار باشد.» (۱)

---

۱ - این سرود که در کتاب نیهون جی ص ۷۷ نوشته شده، جزئی از ادعیه متقدس مردم ژاپون است و اطفال خردسال هر صبحگاه آن را تکرار می کنند.

نی نی کی فرمان مادر بزرگ را اطاعت کرد و به ژاپون آمد. نواده او جیموتو (Jimu - tenno) اولین خدائی بود که به صورت انسان درآمد و امپراطور ژاپون شد. بعد از آن تاریخ، به تدریج خاندان اشراف و بزرگان و کم کم عامه مردم، از خدایان دیگر به وجود آمدند و در این سرزمین ساکن شدند.

شینتو، نامی است که بر مجموعه وسیعی از مراسم مذهبی که از دوران سابق تاریخ ژاپون تا کنون مرسوم بوده، اطلاق می شود. نام اصلی دین شینتو، کامی نومی چی (Kami - no - michi) (راه خدایان) است. ولی آنچه امروزه شهرت دارد، ترجمه چینی آن به صورت «شینتو» یا «شین تائو» است.

از دوره های قبلی از پیدایش حکومت واحد مرکزی در یاماتو (Yamato) در قرن هشتم قبل از میلاد، اطلاعات کامل و روشنی درباره چگونگی دین در ژاپون در دست نیست. مذهب به شکل بسیار ابتدائی خود، در مرحله روح پرستی (آنیمیسم) درین مردم رایج بوده و ژاپونی ها اعتقاد داشتند که قوای مافوق طبیعی در درون هر یک از عوامل طبیعی و سایر اشیاء از قبیل کوه ها، درخت ها، دریاها، و در بعضی از حیوانات وجود دارد. به تدریج، پرستش طبیعت و اعتقاد بوجود ارواح نیایش اجناد درهم آمیختند و افسانه شینتو را به وجود آوردند. این دین، از این نظر که هدف آن پیروی از يك آرمان سیاسی و پرستش یکی از قدیمی ترین سلسله ملایطین دنیاست، درین سایر ادیان جهان منحصر به فرد است.

قدیمیترین آثار مکتوب مذهبی ژاپون، که درین مردم ژاپون خاصه پیروان شینتو از افتخار و احترام فوق العاده ای برخوردار است، در کتاب کوچی کی (Kojiki) (پادداشت های باستانی) که در سال ۷۱۲ میلادی و کتاب نیهون چی (nihonji) (وقایع ژاپون) یا نی هن شوکی (Nihonshoki) که در سال ۷۲۰ میلادی نوشته شده است، رگ گونی و استعمال کلمات رگیک در این دو کتاب یحدی است که نظیر آن را در هیچیک از کتب دینی می توان یافت. سومین کتاب مقدس دیسیمن شینتو ینگی شی کی (Yengi - Shi - Ki) است که مشتمل بر ۵۰ جلد و حاوی منابع دین شینتو و اورادی است که هنگام نیایش و یا در تشریفات مذهبی باید ابراد کرد.

نام مصطلح برای خدا، «کامی Kami» است که معنای ساده آن متعالی و برتر است. ولی مفهومی که این کلمه در ذهن هر ژاپونی به وجود می آورد، به مراتب وسیع تر از معنای ظاهری آن است و شامل همه چیز و همه موجودات از پرندگان، چاربايان،



گیاهان، درختان، دریاها و حوض ها و امپراطوران ژاپون ربه طور خلاصه هر چه که بتواند به خاطر قوه ذاتی و قدرت فوق العاده مورد احترام باشد، می گردد. تعداد خدایان در دین شینتو بر اساس کتاب نیهون می، هشتاد گروه، و بر اساس کتاب کوجی کی، هشتصد گروه می باشد و هر گروه شامل هزاران خدا است. نخستین خدایان همان «ایزناکی» و «سورش» «ایزنامی» هستند. خدایان نیز مانند تمام موجودات زنده، متولد می شوند، ازدواج می کنند، صاحب اولاد می شوند مریض می گردند و بالاخره می میرند و در اماکن مخصوصی دفن می شوند. امپراطور ژاپون می تواند خدایان مرده را دوباره زنده کند. شخصیت خدایان نیز مانند انسان ها متفاوت است. بعضی از آن ها دروغگو و متقلبند، به همین دلیل ممکن است از درجه خدائی خلع شوند. کما این که امروزه هیچ کس در ژاپون مجاز نیست به سوسانو وو (Susa - no - wo) (خدای طوفان)، نسبت خدائی بدهد. تقریباً تمام خدایان مورد پرستش، عوامل طبیعی و وابسته به سرزمین ژاپون هستند. این حقیقت جغرافیائی که کشور از چهار جزیره بزرگ تشکیل و در مسافت زیادی از شمال به جنوب کشیده شده نیز، در بوجود آمدن اماکن زیارتی و معابد مؤثر بوده است. مشهورترین و قدیمی ترین معبد شینتو که هنوز واجد اهمیت ملی است، در شهر ایسه (Ise) در جزیره اصلی هونشو (Honsyu) در کنار دریا و در جنوب شرقی کیوتو (Kiyoto) پایتخت قدیم ژاپون، قرار دارد. معبد الهه آفتاب (Amaterasu)، بیش از هر نقطه دیگر خاک ژاپون مورد احترام و بازدید مردم و محلی است که نخست وزیر جدید مملکت، اعضای کابینه خود را در آنجا معرفی می کند. در معبد درونی (Naiku) یک آئینه مذور که سمبل قرص خورشید است، و بنابر نوشته های مذهبی شینتو از طرف الهه آفتاب، به اولین امپراطور هدیه شده است. وجود دارد:

«فرزند من، وقتی تو به این آئینه نگاه می کنی تصور کن که به من نگاه می کنی. امیدوارم برای تو یک آئینه مقدس باشم.»

در این معبد، یک شمشیر و ریسمانی از جواهرات از دوران بسیار قدیم نگه داری می شود. یکی از شاهزاده خانم ها، به عنوان کاهنه معبد، از آن محافظت می نماید. تمام پیروان دین شینتو و مردم ژاپون وظیفه خود می دانند که لااقل یک بار در عمر خود معبد ایسه را زیارت کنند. از دوران «یاماتو» به بعد، که امپراطور در کانون مذهب شینتو فرار گرفت، معبد ایسه وابسته به خاندان سلطنتی گردید. خود امپراطور در

داخل معبد مراسم و سنن باستانی مذهبی را اجرا می کند. در مواقعی که ژاپن با مشکل بزرگ ملی مواجه است، امپراتور شخصا در معبد حاضر می شود و برای خدایان و اجناد خود دعا می کند. از سال ۱۸۶۸ به بعد، وقتی سلطنت برای بار دوم حالت مرکزیت در سیاست ژاپن به خود گرفت، تا شکست در جنگ اقیانوس آرام در سال ۱۹۴۵، معبدیسه و شخص امپراتور از بالاترین قنات روحانی برخوردار بودند. درایسه، معبد دیگری به نام معبد بیرونی (Geku) وجود دارد که به نام الهه غنا (Uke - Him)، نامگذاری شده است. معبد مشهور دیگری در بزرگترین جزیره جنوبی، معبدی است که در ایزومو (Isumo) بنا شده و به اعتقاد پیروان شینتو قام خدایان (کامی) ژاپن سالی یک بار در این معبد اجتماع می نمایند. بین این دو معبد، پایتخت های پیشین ژاپن، نارا (Nara)، و کیوتو (Kyoto)، قرار گرفته است. شهر نارا بدانشین معبد کاسوگا (Kasuga)، به خود می بالد. معبد مهم دیگر، معبد «میچی» (Meiji)، در شهر توکیو است، که به افتخار میچی، امپراتور سابق ژاپن برپا شده و تنها در روز تحویل سال نو، سه میلیون از مردم ژاپن آن را زیارت می کنند. کوهستانی بودن کشور نیز اثرات بزرگی در شکل گیری زندگی مذهبی مردم داشته است. درقله، بسیاری از کوه ها معابدی وجود دارد و عده بسیاری که طالب طهارت نفس و تقویت قدرت روحی هستند، به زیارت این معابد می روند. معروفترین آنها کوه فوجی است، که حالت سمبل ملی و نمیه مذهبی برای قام ملت ژاپن به خود گرفته است.

کیوشو (Kyushu)، جنوبی ترین جزیره از مجموعه جزایر ژاپن، به علت نزدیکی بودن به کره، دارای معابد قدیمی و تاریخی است. به علاوه نزدیکی این جزیره به راه های تجارت دریائی با غرب، باعث آن شد که در قرن شانزدهم میلادی مرکز فعالیت های مذهبی مسیحیان فرقه کاتولیک، و هم چنین شاهد صحنه های شکنجه و شهادت آنان باشد. چون کاتولیک ها در ناکازاکی (Nakazaki)، از حکمران کیوشو، طرفدار جدائی طلبان، حمایت می کردند، تحت فشار و شکنجه بسیار قرار گرفتند. کیوشو، مرکز تشبیت قدرت امپراتور طرفدار مذهب شینتو، در برابر حکومت نظامی مرکزی نیز بود. و وقتی که قدرت حکومت نظامی در ادو (Edo)، (توکیو فعلی) بعد از دو قرن و نیم حکومت بلامنازح پایان یافت، امپراتور سلطه خود و نفوذ شینتو بر سراسر ژاپن را از این جزیره آغاز و گسترش داد و شینتو را، که در اثر نفوذ روزافزون بودیسم و

کنفوسیونیسیم، تقریباً فراموش شده بود، احیا کرد.

تاریخ ورود بودیسم به ژاپون، به قرن ششم میلادی و نفوذ آن از طریق کره به سرزمین آفتاب تابان برمی گردد. اولین سنگ بنای حقیقی بودیسم در زمان شاهزاده شوکو (Shoku) (۶۲۲ - ۶۹۳ م.)، گذاشته شد. این شاهزاده، مذهبی از مخلوطی از بودیسم و کنفوسیونیسیم به نام (ریویو Ryobu) را به عنوان مذهب ملی پذیرفت. دسته جات راهبانی که متعاقباً به ژاپون وارد شدند، اطلاعات بیشتری درباره مذهب بودادراختیار مردم قرار دادند و بر دامنه گسترش آن افزودند و با ساختن معابد متعدد بردائی درجزایر مختلف، رونق بسیاری به این آئین بخشیدند. تعلیمات بودائیها در ژاپون بر اساس عقاید فرقه «ماهایانا» (عربانه بزرگ) بود که در خود ژاپون به شعب و فرقه متعدد تقسیم شد و هر یک از این فرقه ها به نوبه خود به فرقه های کوچکتر، براساس ابتکارات محلی و این که به کدام قسمت از تعلیمات بودا ارجحیت داده شود، تقسیم گره پدند. به طوری که کتاب جیپی مذهبی ژاپون حاکیست در حال حاضر بیش از هفتاد فرقه فرعی در فرقه شینگون (Shingon)، نه فرقه فرعی در فرقه تندائی (Tandai)، نه فرقه فرعی در فرقه می شی رنیت (Michirenite)، شانزده فرقه فرعی در فرقه زین (Zen)، ده فرقه فرعی در فرقه زمین پاک (Pure land)، از دین بودا مشغول فعالیت هستند. هر یک از این فرقه دارای تأسیسات، عمارات و راهبان مخصوص به خود می باشند.

در منازل بودائی ها محرابی برای پرستش و اجرای مراسم مذهبی وجود دارد که معمولاً حاوی تصویر و مجسمه ای از بودا و سایر مقدسین که با دآورد گذشتگان هستند، می باشد. کتابی حاوی قسمت هائی از کتاب مقدس بودا، محلی برای بخورات و سایر اشیا و لوازم دیده می شود. در پرستش صبحگاهی، قسمتی از منتهیات کتاب مقدس قرائت و بخورات بر آتش ریخته می شود. مقدار کمی اغذیه نیز ممکن است در محراب وجود داشته باشد. نفوذ بیشتر بودیسم در ژاپون از نقطه نظر برگزاری مراسم تدفین است. قبرستان ها معمولاً سالی دوبار در مواقع اعتدال بهار و پائیز مورد بازدید بازماندگان قرار می گیرد. موسم دیگر یادبود مردگان، در وسط تابستان (O-bon) است که با برافروختن آتش فرزندان و رقص دسته جمعی همراه است.

چون اجرای برنامه های وسیع پیشرفت مملکت مستلزم اتحاد و یک پارچگی تمام افراد کشور بود، امپراطور به افسانه دیرین شینتو و تجدید حیات مذهب متوسل شد

و داستان الهی بودن خاندان سلطنتی را در اذهان زنده نمود. کلیه نقش و نگارها، زنگ های بزرگ و نقاره های بودائی و کلیه آثاری که از سایر مذاهب، در معابد شینتو و با در آداب و مراسم مذهبی نفوذ نموده بودند، به دور انداخت. ژاپونی ها متقابلاً به ندای امپراطور پاسخ مثبت دادند. تجلی خدا درجسم میکادو (Mikado)، با خوشحالی مورد قبول عموم مردم قرار گرفت. هیچکس به خود اجازه نمی داد به صورت امپراطور مستقیماً و یا احیاناً از بالا نگاه کند. همه ساله در روز تولد امپراطور در سراسر کشور مراسم با شکوهی برپا می شد. همین امر موجب ازدهاد قدرت و سلطه امپراطور، و یک پارچگی کشور و آمادگی برای ترقی شگرف صنعتی گردید. ژاپون توانست در سده های کمتر از یک قرن، در رده های بزرگ ترین کشورهای صنعتی جهان درآید. در قانون اساسی سال ۱۸۸۹، برای امپراطور، حق توارث ابدی و سلطنت جاوید پیش بینی شد. برای پایدار نمودن حس وطن پرستی در کلیه افراد ژاپونی، اداره مخصوصی برای حفظ و حمایت دین شینتو تأسیس و عبادات به دو دسته عبادات دولتی (Jinja-Shinto) و عبادات فرقه ای (Kyoba-Shinto) تقسیم شدند. عبادات دولتی که تا سال ۱۹۴۵ و پایان جنگ با ژاپون ادامه داشت، عبارت بود از آداب و مراسمی که بیشتر به منظور تحریک غرور ملی و ثبوت حس وطن پرستی تنظیم گردیده بود. مقام افراد می توانستند در این مراسم شرکت کنند. درخواست های نیایش کنندگان به طور عمده شامل:

آمدن باران در مواقع خشکسالی، محصول خوب، محافظت در برابر زلزله و آتش سوزی، صاحب فرزند شدن، سلامتی و طول عمر امپراطور، دوام صلح و آبادانی، سلامتی سفرای امپراطور در کشورهای خارجی، دفع دشمنان ژاپون، موفقیت ارتش و رفاه عمومی مردم ژاپون، بود.

در سرتاسر ادعیه رسمی، هیچگونه درخواست روحانی و خیر اخلاقی دیده نمی شد. تعلیم مذهب شینتو در مدارس، جزو دروس اجباری درآمد. هر صبحگاه، نرآوزان مجبور بودند در برابر تصاویر امپراطور تعظیم و برای دوام و بقای او دعا و روح اجناد خود را ستایش کنند. ژاپون، در تبلیغات مذهبی خود به حدی پیشرفت که تا سال ۱۹۴۵، تعداد یکصد و ده هزار معبد دولتی، به سبک و تقلید از معماری شهر ایسه، در نقاط مختلف کشور بنا شد که به هزینه دولت اداره میگردد.

بعد از جنگ اتمبانتوس آرام و شکست ژاپون، در اولین روز سال نو امپراطور هیروهیتو، خطاب به مردم ژاپون اعلامیه ای صادر کرد و در آن به افسانه قدیمی شینتو

و انتساب خاندان سلطنتی به الهه خورشید، پایان داد.

«پیوند بین ما و مردم مبتنی بر اسطوره نیست. آن‌ها بر مبنای این حرف غلط که امپراطور جنبه الهی دارد و این که مردم ژاپون همه از نژادهای دیگر برترند و باید بر دنیا حکومت کنند استوار نیستند (امپراطور) يك خدای زنده نیست.»

آزادی انتخاب مذهب به کلیه افراد اعطا گردید. از طرف متفقین به دین حکومتی شینتو اجازه تداوم داده نشد. کلیه كمك های دولتی به معابد شینتو قطع گردید. تعلیمات دینی در مدارس برچیده شد.

گرچه در بدایت امر وقفه ای در جریان پیشرفت معابد حاصل شد، ولی تنها دوره کوتاهی بیش نپایید و اشتیاق بزرگی خواهد بود که اگر تصور شود، در اثر این اقدامات، دین شینتو، بودیسم و با شخص امپراطور، نفوذ معنوی خود را در بین ملت از دست داده اند، و به نظر نمی رسد که در آینده نیز در کششی که بین این عوامل و ملت ایجاد شده است، تغییری حاصل شود.

علیرغم اقدامات متفقین، معابد شینتو ائومحل اماناتی که مردم به طیب خاطر می پرداختند، تعمیر شد و شینتو صیرت يك مذهب تمام ملی به خود گرفت. اکثریت مردم ژاپون که از شکست در جنگ زخمی و دل آزرده بودند، به مذهب روی آوردند و از روی ایمان و عقیده به آن علاقتند و وابسته شدند. در هر خانه ای پرستشگاه کوچکی (Kami - dana) بوجود آمد که در آن قطعه چوب و یا کاغذی حاوی اسامی اجداد خانواده نصب بود. آئینه گردی نیز به نشان آئینه معبد ایسه، در آن محل قرار داده شد. روزهای مقدس، افراد خانواده در معبد خانوادگی و یا در یکی از معابد نزدیک، به عبادت می پردازند. امروزه هر سه دین شینتو، بودیسم و کنفوسیونسم، در کنار هم برادر وار به حیات خود ادامه می دهند و مردم نیز به هر آئینی که مایل باشند مراسم عبادی خود را اجرا می کنند. آنچه در مقام مراسم عبادی مقام اول را داراست، جنبه وطن پرستی، صحبت خانوادگی، علاقه و مهر پدر- فرزندی و اطاعت و احترام در حد پرستش به امپراطور است.

علاوه بر معابدی که در شهرهای بزرگ قرار دارند، معابد متعدد دیگری نیز در شهرهای کوچک، دهکده ها، کنار جاده ها و هر نقطه ای که دارای مناظر زیباست، دیده می شود. هر معبدی به دلیلی، مثلاً پدیده های طبیعی از قبیل کوهستان، رودخانه، چشمه سار، يك حادثه تاریخی، سرسپردگی های خصوصی و یا سیاسی و

دلایل متعدد دیگری به حیات مذهبی خرد ادامه می دهد. چنانچه معبد کاشیما (Kashima) در سواحل اقیانوس کبیر در جزیره هونشو (Honshu) به علت آثار نظامی و صنایع جنگی و معابد اطراف آن به سبب این که پایه های ساختمان معبد در چشمه آب خنکی قرار گرفته و با حصار دور معبد، قطعه سنگ بزرگی را که تنها قلعه آن پیداست، احاطه می کند و مردم عقیده دارند که دنباله سنگ در زیر زمین گریه ماهی بزرگی را که موجب زلزله است نگه می دارد و با معبدی به نام یکی از خدایان کتاب «نیهون چی» و با «کوچی کی» اسم گذاری شده، زیارتگاه بسیاری از مردم ژاپن است.

درداخل هر یک از معابد شینتو، شیئو، مخصوصی (شیئتائی Shintai) از زمان های بسیار دور به علامت قناعت و رمز قوه فوق بشری معبد، نگاهداری می شود. هیچکس از ماهیت آن اطلاعی ندارد. چون هیچکس آن را ندیده است. این شیئو ممکن است فاقد هرگونه ارزش مادی باشد. ولی قام کسانی که به آن معبد مراجعه می کنند آن را عزیز و گرامی می دارند و سالی یک بار با تشریفات خاص آن را سوار بر آرایه ای درخیابان های شهر می گردانند و به نمایش می گذارند.

تمام معابد شینتو دارای شکل ظاهری هم آهنکی هستند. اولین چیزی که در این معابد به چشم می خورد، دروازه بزرگی (Torii) مشتمل بر دو پایه بلند عمودی است که دو قطعه چوب موازی افقی بر روی آنها قرار گرفته و انتهای قطعات افقی به طرف آسمان پیچ خورده است. این دروازه ها در بعضی از مواقع خیلی دور از معبد و درخیابان های پر رفت و آمد، در کنار مغازه ها و آرایه های صبه فروشی قرار دارند. ممکن است یکی، دو تا و یا یک خط طولانی از این دروازه ها که به معبد اصلی منتهی می گردد، دیده شود. یا جاده ای که هر دو طرف آن اشجار مقدس کاشته شده، زائران را به معبد هدایت کند. در داخل صحن معبد، سنگ آب بزرگی محتوی آب تمیز است که بر روی آن طاقی و در کنار آن چمچه ای وجود دارد. نهایت کنندگان دست و صورت خود را می شویند، کلاه و نیم تنه خود را برای ادای احترام از تن بیرون می کنند و در برابر بلکان ساختمان می ایستند. کف دست هارا به علامت ثنا و التماس بهم می چسبانند. معبد اصلی که به اشکال مختلف معماری ساخته می شود، معمولا مشتمل است بر یک سالن پرستش (Haiden)، و یک سالن اصلی (Honden)، که در پشت سالن پرستش قرار دارد. سالن اصلی معمولا کوچک تر از سالن پرستش است. چون محل اقامت خداست،

زائران به این سالن وارد نمی شوند. گاه گاهی دستجاتی از زائران برای دعا به سالن پرستش داخل می شوند. ولی زائران انفرادی، در بیرون سالن پرستش، مراسم عبادی خود را به عمل می آورند. سکه ای در داخل صندوق هدایا می افکنند. زنجیر زنگی را که از طاق آویزان است می کشند و زنگ را به صدا در می آورند. دو کف دست را بهم می زنند و سر را به علامت احترام به زیر می اندازند. با کمال خشوع و خضوع مشغول دعا می شوند و درخواست خود را بیان می کنند. پس از دعا، دومرتبه دو کف دست را بهم می زنند، تعظیم می نمایند و از معبد خارج می شوند. وقتی به دروازه خروجی رسیدند، دوباره به طرف معبد برمی گردند و تعظیم می کنند. صدای زنگ و کف زدن ها برای آن است که حضور خود را در معبد به آگاهی خدا (کامی)، که در سالن اصلی است، برسانند.

جلوی سالن پرستش معمولاً طناب ضخیمی (Shimenawa) و نواری از کاغذ سفید نازک، که به اماکن مقدس اختصاص دارند، قرار دارد. بعضی اوقات این علاجات را به دور نخسته سنگ بزرگی و با درختی می پیچند، تا همه بدانند که این سنگ و بادرخت نیز معبد کامی است.

نیایش، انفرادی و درخواست ها، به خاطر دریافت خیرات صادی و یا درخواست شخصی قبل از مسافرت، قبل از امتحان، قبل از تقبل انجام کاری است. تقدیم هدایا و نذورات نیز از جمله عبادات محسوب می شود. در حال حاضر آنچه به عنوان هدیه به معابد الهه خورشید و الهه غنای در ابه تقدیم می شود، عبارتست از چهار فنجان مشروب - ۱۶ نعلبکی برنج - ۴ نمبکی نمک ماهی - میوه جات - علف دریائی، بارچه های ابریشمی و پول نقد.

از دیگر مراسم مذهبی شینتو، ظهیر نفس (O - Harai) است که سالی دوبار در خرداد و آذرماه به عمل می آید. در این مراسم، روحانیون شینتو، صورت های کوچکی از انسان که از کاغذ و با گاه ساخته شده، در معابد بین پرستش کنندگان می گردانند. هرکس صورتی را به عنوان مسزاد خود انتخاب می کند. آن را به بدن خود می مالند و به این طریق تمام پلیدی ها و چرکی های خود را به آن صورت منتقل می کند و صورت را به مرد روحانی باز می گردانند. در پایان مراسم، روحانیون صورت ها را به رودخانه و یا دریا می ریزند و پلیدی های مردم را به دریا منتقل می کنند و آب آن هارا می شویند. خود امپراطور هم برای آموزش وزراء و مردم ژاپون دعا می کند و

براساس اختیاری که از طرف الهه خورشید به او تفویض شده، گناهان آنان را می بخشد. مردم ژاپن به بهشت و دوزخ و وجود دنیای دیگر معتقد نیستند و می گویند که بهشت و دوزخ در دل خود انسان است.

معابد ژاپنی بر سه نوع است:

۱ - معابد محلی و محل سکونت کامی (Ujigami)

۲ - معابدی که برای موفقیت در تجارت و کسب و کار به زیارت آن ها می روند و به دور معبد طواف می کنند، از فیصل معبد ایناری (Inari) ، که امثال آن در هر نقطه کشور دیده می شود.

۳ - معابد ملی، که دارای اهمیت نهمه سیاسی نیز می باشند مثل معابد شهر ایسه و ایزومو (Izumo) و معابدی که برای خدای جنگ، افسران نامی و شجاع کشور و یا به یادبود کشته شدگان در جنگ بنا شده است.

تقریباً عموم ژاپنی ها در روزهای اول یا دوم یا سوم سال نو (ژانویه) و عده ای نیز نهمه شب ۲۸ دسامبر به معبد می روند. در این روزها تهرهای چوبی که بر یک سرآن تکه پر نصب گردیده، طلسم های محافظت، و نوارهای کاغذی که نام معبد بر روی آن نوشته شده، فروش فوق العاده ای دارند. ژاپنی ها این اشیاء را در منازل، در کفسه کامی در محل مرتفعی نگه می دارند و اشیائی را که از سال قبل نگه داری شده، در موقع زیارت معبد، به معبد باز می گردانند، تا کارکنان معبد در آتشی که به همین مناسبت خواهند افروخت، بسوزانند.

مهم ترین رکن مذهب شینتو، اعیاد (Matsuri) منجیب است. زیرا دلیل وجودی بسیاری از معابد در همین اعیاد نهفته است. اعیاد شینتو معمولاً با راه انداختن دسته یا بازار مکاره، نمایشگاه و فروشگاه های متعدد همراه است. به همین مناسبت عده زیادی برای خرید یا بازدهد اقوام در این اعیاد شرکت می کنند و تحرکی در کلبه قسمت های اجتماعی به وجود می آید. قطارهای اضافی و سرویس های اتوبوسرانی به حرکت درمی آیند. بلیط های مسافرتی از یکی دو ماه قبل از جشن کمیاب می شوند. جشن های بهاره و پاتیزه از سایر اعیاد مهمتر هستند. از جشن های مهمی که عده زیادی در آن شرکت می کنند جشن جیون (Gion) در کیو تو (Kyoto)، جشن ناکااما (Takayama) در ناحیه هیدا (Hida)، و جشن های چی چی یو، (Chichiu) در کوهستان های غربی توکیو است. در جشن های چی چی یو،



گردونه ها با فانوس روشن می شوند و در شب، هنگامی که گامی معبد شهر به ملاقات گامی نزدیک ترین کوه بزرگ هدایت می شود، مسیر خدا با فانوس نورانی می گردد. در بسیاری از اوقات جوانان شهر با لباس های محلی، پرچم ها و تخت روان هارا در خیابان های شهر می گردانند. تقریباً تمام مردم و شرکت کنندگان در جشن عرق برنج (Sake)، که مخصوص جشن های شبنم تهیه شده و در معابد در بسته بندی های تمیز به مردم داده می شود، به مقدار زیاد می نوشند. اگر منظور از جشن یادآوری حادثه تاریخی و یا جنگی باشد، نمایشانی با لباس های مخصوص زمان حادثه داده می شود. غالب این جشن ها باره انداختن معبد متحرکی (Mikoshi) از محل معبد اصلی به علامت مسافرت گامی و گردش در شهر، همراه است. معمولاً تمام کسانی که در جشن شرکت می کنند، برای ادای احترام و نیایش در معبد حاضر نمی شوند، بلکه يك نفر به نمایندگی عده ای و درخواست موفقیت برای همسایگان، تقدیم برگ سبز از درخت ساکاکاکی (Sakaki)، و دعا خواندن به معبد می رود.

ادعیه و مناجات های مربوط به فريك از جشن ها در کتاب «نیگی - شی کی» که از متون مقدس متأخر دین شینتو است، نوشته شده و به طور عمده شامل درخواست نیایش کنندگان، مدح و تمجید و لیست پیشکش هائی است که تقدیم خدا می شود و با در آینده خواهد شد، و غالباً به صورت داد و ستدهای مشروط تجارتی است: «چنانچه خدایان محصول بیشتری به من ببخشند... من هم در مقابل با تقدیم اولین محصول میوه خود آنان راستایش خواهم کرد.»

مهم ترین جشن های مذهبی کشاورزی عبارتند از:

جشن نشاء کاری، در دومین ماه سال به هنگام نشاء کردن برنج

جشن جوانه زدن برنج در چهارمین روز از چهارمین ماه سال

جشن چین برنج در یازدهمین ماه سال که با رقص و آواز دستجمعی همراه است

و تا زمانی که این جشن برگنار نشده از خوردن محصول تازه خودداری می کنند.

جشن چشیدن برنج که از طرف امپراطور در سال تاجگذاری برگنار می شود.

یکی از خصائص دین شینتو، تکلیفی است که از نقطه نظر پاکی و پاکیزگی بر

عهده پیروان خود می گذارد و از طرف فاطمه ملت به حد کمال رعایت می شود و به تقلید

از جد بزرگ خود «ایزاناگی»، دو آب غوطه می زنند و خود را پاکیزه نگه می دارند.

کتاب سوم: دین درخاورمیانه

- بخش اول : زرتشت و مزدیسنا
- بخش دوم : موسی و دین یهود
- بخش سوم : عیسی و مسیحیت
- بخش چهارم : محمد و اسلام
- بخش پنجم : بهائی گری
- بخش ششم : نتیجه و پایان کتاب

## بخش اول : زرتشت و مزدیسنا

فصل اول : زرتشت

فصل دوم : آئین زرتشت و دین زرتشتیان

فصل سوم : بهشت و دوزخ و دنیای پس از مرگ

فصل چهارم : معراج در دین زرتشت

## بخش اول: زرتشت و مزدیسنا

### فصل اول. زرتشت.

زرتشت یا زرتشترا و یا زرواسترا، دهقان زاده ای بود از تبار آریائی ها که در میان این قوم به دنیا آمد. تاریخ و محل تولد او به تحقیق معلوم نیست و در اوستا نیز به تاریخ تولد ویادوره ای که زرتشت در آن دوران زندگی می کرده، اشاره صریحی نشده است. بعضی از محققان، تاریخ تولد او را ۶۵۰ تا ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح حدس می زنند. عده ای دیگر، چون ادوارد سابر، تاریخ تولد زرتشت را تا حدود هزارسال قبل از میلاد عیسی پیش می برند. ازمناد نوشته ای بر روی سینی طلایی که دراکتشافات باستان شناسی به دست آمده و متعلق به آریا رامنس برادر کورش (۶۴۰ - ۵۹۰. قبل از میلاد) می باشد، چنین مستفاد می گردد که درقرن هفتم قبل از میلاد، دین زرتشت درایران و درین خانواده سلطنتی نفوذ کرده بوده و معتقد به این آئین شده بودند. با توجه به این حقیقت تاریخی که درابتدای ظهور زرتشت دولت مقتدری مانند ساسانیان از این آئین حمایت نمی کرد تا با قوه قهریه آن را در سراسر کشور شایع و ثابت نماید و تنها عامل گسترش این آئین، افکار و قبولیت عامه مردم بوده است. اگر نفوذ دین زرتشت را درقرن هفتم قبل از میلاد مسیح بین خاندان سلطنتی ملامک پژوهش قرار دهیم، لاجرم باید بپذیریم که ظهور زرتشت قرن ها قبل از قرن هفتم پیش از میلاد عیسی صورت گرفته است. بعضی از محققان با مقایسه عبارات و لغات و نحوه انشاء گاناهای زرتشت با وداهای هندو، تاریخ تنظیم گاناهای را مقارن تاریخ تنظیم ریگ ودا، یعنی بین سال های ۶۵۰۰ تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد حدس می زنند.

درباره محل تولد ابن معلم بزرگ اخلاق نیز بین محققین اتفاق نظر وجود ندارد. عده ای محل تولد او را شمال غربی ایران، درنواحی قفقاز و آذربایجان و عده ای دیگر شمال شرقی و در اطراف دریاچه اروال و شمال ترکمنستان حدس می زنند و در تأیید نظر خود سنت ها و لهجه ای را که زرتشت در نوشتن کاتاهای آن ها استفاده کرده، ارائه می نمایند. در وندپناه، درباره مسکن اولیه، آریائی ها چنین آمده است:

«نخستین سرزمین نیکونی که من، اهورا مزدا، آفریدم، ایرانویج (پهنه، ایران) بود. کنار رود ونگهودانیشی. آن جا ده ماه زمستان است در ماه تابستان. و اینان سردند برای آب ها. سردند برای زمین، سردند برای درختان»

بدون شك این تعاریف، با سرزمین سبز و خرم و تابستان های گرم منطقه ای چون قفقاز و شمال آذربایجان، تطبیق نمی کند و برعکس بانواحی سیبری و اراضی بالای ترکمنستان بیشتر مطابقت دارد. و از همین سرزمین بوده که آریائی ها به آسیای صباه مهاجرت کردند. به هرحال آنچه مسلم است، زرتشت آریائی خالص و تمام عیاری بود، که به نام انسانیت و برای تهذیب اخلاق بشریت، از همه مردم جهان برای پیوستن به آئین خویش دعوت نمود.

برطبق نوشته های مزدیسنان، زرتشت در کودکی نرسیده ای با فرستاد بود. نزد آموزگاری تعالیم مذهبی را فرا گرفت، در جوانی کسرتد مقدس (گشتی) دریافت کرد. در بیست سالگی بدون موافقت و آندین، ترک خانه پدری گفت و در جستجوی نور حقیقت برآمد. در سی سالگی بحران فکری او به حد کمال رسید. مکاشفاتی بر او دست داد و به پیشگاه اهورا مزدا باریات.

«ناگهان شبی که بلندی قامت او نه برابر انسان بود بر او ظاهر شد.» (۱)

«پس فرشته به او گفت نارزان پاک خود را آماده صعود به آسمان ها در پیشگاه اهورا مزدا نماید. زرتشت اطاعت کرد و به آسمان ها رفت. پیرامون خدای بزرگ، فرشتگان بسیار بودند. پرتو تابش فرشتگان به حدی بود که سایه زرتشت محو گردید. اهورا مزدا به زرتشت نظر افکند و به او تعلیم داد و او را به پیغمبری برگزید و امر به تعلیم حقایق و آئین بهی داد.»

۱ - زرتشت بعدها این شیخ را ورومنه (بهمن - بنادر نیک) نام نهاد.

درگاتاها، در سرود معروف به «شکوه گاو»، به طور برجسته صحبت از این دعوت الهی و انتخاب زرتشت به پیامبری است. بعلاوه درگاتا ها، به مکاشفاتی که زرتشت در محضر اهورا مزدا و با فرشتگان مقرب درگاه الهی داشته، اشاره می کند. «من مانند و خمشور پاک تو را ای اهورا مزدا می ستایم. وقتی که هومنه نزد من آمد و از من پرسید کیستی؟ و به که وابسته ای؟ و نشان تو در این روزگار چیست؟ من به او گفتم من زرتشتم. دشمن دروغ مکه تا غایت توانائی وجود با دروغ نبرد می کنم و پشیمان نبروند راستگویانم و سرانجام به عالم بی پایان خواهم رسید و در آن جا تو را ای مزدا ستایش خواهم کرد و نغمه ها به یاد تو خواهم سرود. تو ای روان پاک مقدس، تو را ای اهورا مزدا، می ستایم. هنگامی که هومنه نزد من آمد و از من سؤال فرمود که آهنگ چکاره داری؟ در پاسخ گفتم، حرمت و ستایش آتش مقدس تو، آهنگ من است و تا تاب و توان دارم، در طریق حق کوشش می کنم. راستی را به من نشان ده، تا آن را بطلبم. چون تو به من گفتی به راستی برو و راستی را تعلیم ده. مگر به من امر نکردی که از چه بهره بزم و چه چیزا فرمان ببرم؟ تو گفتی به فرمان «سروش» گوش فرا ده و سرنوشت پراز گنج در پی نست. و پاداش نیک، در انتظار مردمان نیکوست» (۱)

زرتشت، مدت ده سال به تبلیغ دین خود پرداخت و به همه جا سفر کرد ولی جز مرد فقیری، پیرو دیگری نداشت. تنه بر بزرگی که در زندگی مذهبی او رخ داد و به رواج آئین او کمک کرد. هنگامی بود که ویشناسب، از امرای محلی آن عصر، به او گروید و دیانت زرتشتی را پذیرفت. گوینده که چون زرتشت اسب ویشناسب را که در نظر او بسیار عزیز بود معامله نمود، ویشناسب هم آئین او را پذیرا شد. برادر و مشاوران او نیز به دین زرتشت گرویدند. زرتشت با دخت مشاور شاه عروسی کرد و دختر خود را به زنی به لقب زاده، دیگو درباری داد. از آن تاریخ دین زرتشت رو به گسترش نهاد و تعداد پیروان او افزایش یافت. زرتشت در حمله تورانیان به شمال ایران در سن ۷۷ سالگی کشته شد. سه همسر، سه دختر و سه پسر او به هنگام فوت او در قید حیات بودند.

## فصل دوم:

### آئین زرتشت و دین زرتشتیان

آئین زرتشت یا مزدایسنا (Mazdayasna)، اولین دین توحیدی جهانی است که به وسیله یک نفر بنیانگذاری شده و تنها دین توحیدی است که لااقل بخشی از تعلیمات مذهبی آن، به دست خود بنیانگذار نوشته شده است. تنها دینی است که توراه از آن (گذشته از دین مورد علاقه خود) و از پادشاهان زرتشتی ایرانی به خوبی یاد می‌کند و از آن‌ها تحسین و قدردانی می‌نماید. بهوه، کوروش پادشاه زرتشتی را مسیح خود می‌نامد و بدین ترتیب چندین قرن قبل از تولد عیسی و استفاده از نام مسیح به عنوان منجی قرم بهورد، این کلمه عبری درباره پادشاه ایران در توراه به کار رفته. علاوه بر آن در باب چهل و چهارم از کتاب اشعیا می‌نویسند، کوروش بانام «چویان من» نامیده شده است..

اهمیت ظهور زرتشت بیشتر ز نظر زمان و جامعه ایست که او در آن زمان و مکان، آئین خود را به دنیا عرضه نمود. زرتشت در دورانی یکتاپرستی را به جهانیان ارائه کرد که زمینه اجتماعی و افکار عمومی برای قبول و اعتقاد به وجود خدای واحد به هیچ وجه آماده و مساعد نبود. وجود خدای واحد، بی جا و بی مکان، بدون وابستگی به قوم و عشیره خاصی، برای کسانی که پیرو هزاران خدای محسوس و نامحسوس بودند، مفهومی نداشت. زرتشت در محیطی به دنیا آمد که مردم تحت تعلیمات مغ ها، دیوها و ارواح را ب عنوان خدایان جداگانه می پرستیدند و از آن ها برای پیشرفت امور روزانه خود با سحر و جادو مدد می طلبیدند و برای اجابت

درخواست خود و ارضای خاطر آنان و کسب فیض، قربانی های فراوان تقدیم می کردند. زرتشت برای برانداختن معتقدات خرافی و آداب و رسوم کاهنان که به نام مذهب مردم را تحمیق و ازجهالت آنان سوء استفاده می کردند، قیام کرد. او تقاسی ارواح و دیوان را اهریمن نامید که با اهورامزده، مظهر نیکی و پاکی، درستی هستند و مردم را از پرستش مزدا باز می دارند. گائاهای زرتشت در چنین محیط آلوده به خرافات وارهام و مخالف، دریک جامعه بسته عشایری بدون تقاس بادنمای خارج نوشته شد و اعلام کرد که اهورا مزدا خالق همه پدیده های نیک جهان است. همه مخلوقات او هستند و او تنها خداست. زرتشت درگائاهای هیچ گونه امتیاز و برتری خاصی درمقابل کاری که انجام می داد، برای خود و پارانیش قائل نشد. او شادی و آرامش ضمیر را برای همه مردم جهان طلب و آرزو می کرد.

زرتشت، درین کسانی که دعوی پیامبری نموده اند، نخستین کسی بود که به تعلیم دینی پرداخت که باید به صورت جهانی و دارطلبانه مورد قبول قرار گیرد. درآئین زرتشت، اهورامزده نیز، برخلاف دیگرخدایان مورد پرستش مردم زمان، طالب قربانی و رشوه و پاخواهان قدرت نمائی و اعمال زور و خشونت برای جلب پیروان بیشتره نیست. او چون درستی توانا با مردم در تقاس است نه مانند خدایان زورگو. مستبد و قهار. درآئین زرتشت، هیچ اثری از شعائر و تشریفات سنگین مذهبی، آن چنانکه در سایر مذاهب و تحت نظر کاهن و کشیش و آخوند وجود دارد، دیده نمی شود و ستایش خداوند به مناسک خاص وابسته نیست. نکته مهمی که درگائاهای جلب نظر می کند و در هیچیک از کتب مقدس ادیان ابراهیمی دیده نمی شود اینست که، سرودهای زرتشت همه گفتار خود او هستند نه کلام خدا. زرتشت حتی یک بار هم ادعا نکرده که گائاهای کلام اهورا مزدا و وحی الهی هستند.

کتاب مقدس زرتشتیان، اوستا است و به زبان اوستائی، که بازبان سانسکریت در یک سطح بوده، نوشته شده و آن مجموعه ایست حاوی مطالب گوناگون که به پنج قسمت تقسیم می شود. غالب آنها پس از درگذشت زرتشت نوشته شده و به متن اصلی الحاق شده است.

۱ - یسنا (Yasna) (ستایش)، این بخش مهم ترین قسمت اوستا است و دارای ۷۲ فصل یا هائی تی (Haiti) می باشد. گائاهای که قسمت هائی از یسنارا تشکیل می دهند و توسط شخص زرتشت سروده شده اند، از هائی بیست و هشتم



تا پایان «های» می و چهارم و از آغاز «های» چهل و سوم تا پایان «های» پنجاه و یکم و «های» پنجاه و سوم از بستار تشکیل می دهند. گاتاها عبارتند از قطعات کوتاه و منظوم درباره اخلاق، شیوه زندگی و اصول خدانشناسی، که به سبکی ساده و روان سروده شده اند.

۲ - ویسپرد (Vispered)، که حاوی سرودهایی درباره ایزدان و نقل قولی از یسنا است و دارای بیست و سه کده (فصل) می باشد.

۳ - یشت ها (Yashti)، (نیایش و نذبه) که مخلوطی از نظم و نثر و سرودهایی درباره خدایان آریایی است، که بعداً به آئین زرتشت اضافه شده و رنگ و بوی زرتشتی به خود گرفته اند. شماره یشت ها بیست و یک و مطلب هر یشت درباره ایزدی است که یشت به نام از تنظیم و نامگذاری شده، به عنوان مثال:

هرمزد یشت : درباره اهورا مزدا و یشت یکم.

اردی بهشت یشت : به نام یزدان درملن و درمانگری و دومین امشاسپند. (۱)

آبان یشت : درباره ایزد مورگی آب و یزدان پنجم.

مهر یشت : درباره میترا، یزدن نور و روشنایی و یشت دهم.

سردش یشت : مظهر فرمانبرداری و حرف شنوایی و یشت یازدهم.

۴ - خرده اوستا : این کتاب در زمان شاپور دوم پادشاه ساسانی (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) بر اساس مطالب اوستای بزرگ نوشته شده و حاوی اوراد برای انجام آداب دین، نماز و برگذاری جشن هاست.

۵ - وندیدا : (قانون ضد دیو) مطالب این کتاب غالباً در فقه و شرایع آداب طهارت و پاکیزگی و امثال آن می باشد و از فلسفه اصلی آئین زرتشت به دوراست. در زمان ساسانیان، کتابی بر تفسیر و ترجمه اوستا به زبان پهلوی به نام «ژند و یا ژند - اوستا» و کتاب دیگری در تفسیر و ترجمه ژند از زبان پهلوی به زبان فارسی دری، به نام «بازنده» نوشته شد.

---

۱ - ا به معنای نه، می به معنای مردنی و سپند به معنای مقدس و محسوساً به معنای مقدسان فناپذیر است.

گاتاها، به زبان مردم سه هزار تا سه هزار و پانصدسال قبل و به صورت شعر نوشته شده و روی سخن زرتشت با مردم عوام است و هیچ قوم خاص و یا شخص معینی مورد خطاب نیست. زرتشت اجرای اعمال نیک را، به عنوان بهترین وسیله، تقرب به اهورا مزدا، دستیابی به سعادت و پاداش دنیوی و اخروی، تعلیم می دهد. درگاتاها از مسائل دینی، تشریفات و مناسک مذهبی و شوابع، مطلبی دیده نمی شود. هیچ نامی از ایزدان و خدایان بی شمارآریائی وجود ندارد. تنها سخن از پرستش اهورا مزدا، خدای یگانه، آفریننده جهان درمیان است. زرتشت به پیروان خود انتخاب راه نیک و مبارزه باکزی ها و پلیدی ها را تعلیم می دهد.

دین زرتشتی را بهتر است با دو عنوان مختلف، آئین زرتشت و دین زرتشتی مطالعه کنیم.

درآئین زرتشت که درگاتاها بیان شده، هیچ اشاره ای به اسطوره های مختلف مذهبی دیده نمی شود. زمان و مکان به صورت مبهمی درهم آمیخته است. مسائل ماورا فطریعه، داستان های اوهامی و تخیلی، کمتر مورد توجه می باشد.

درآئین زرتشت، سخنی از چگونگی خلقت آدم و حوا، خوردن میوه ممنوعه، راندن آنان از بهشتها سایر اسطوره های تخیلی، از قبیل این که مردی خود را به کشتن داد تا گناه سایرین بخشوده شود، در میان نیست. درآئین زرتشت هر فرد مسئول اعمال شخص خود، برای تعیین سرنوشت خویش است. آئین زرتشت، نمایش قدرت اراده درمبارزه با پلیدیها است. و شاید همین امر راز بقای چند هزارساله این دین، علیرغم یورش ها و مخالفت ها بوده است.

زرتشت در دعای خود می گوید:

«ای اهورا مزدا، اینک در برابر تو می ایستم و به عنوان عبادت، همه اندیشه نیک، گفتار و کردار نیک، به جا آورده ام، تقدیم درگاهت می کنم.»

«ای مزدا، اینک دست های خود را در نماز برافراشته، بیش از هر چیز، خرمندی مینوی افزاینده را خواستارم و می خواهم همه کارهای خود را از روی راستی و پاکی انجام دهم و خرد خود را با بینش نیک تو، همساز سازم تا روان آفرینش را خشنود گردانم.»

پك فرد زرتشتی خوب، در نظر بنیانگذار این آئین، کسی است که :  
 «فقیری را نجات دهد، نسبت به افراد درستکار باصحبیت باشد و با افراد دروغگو

بدرفتار. در مقابل دشمنان به طور برابر بجنگد. در مقابل دوست، آنچه دوستان می پستندند انجام دهد. بیشترین مقدار ذرت، سبزی و میوه را بکارد و بکاشتن راستی و درستی مشغول باشد. \*

در پیام های زرتشت، رابط بین انسان و اهورا مزدا، نه گاهنان و روحانیون هستند و نه فرشتگان بالدار. بلکه آنچه انسان را به سرحد کمال و وصول به رستگاری هدایت می کند، فضائل برجسته انسانی است. این فضائل وقتی مربوط به انسان باشد، صفات عالی بشری، بوقتی منسوب به خدا باشد، معنویت الهی نام می گیرند. صفاتی را که زرتشت برای اهورا مزدا می شمارد و عقیده دارد که امور جهان در پرتو این صفات شکل می گیرند، عبارتند از:

۱ - وهرمنه (Vohu - manah) (بهمن) به معنای منش نیک، راستی، عشق و محبت به صنوع.

۲ - اشاوهیشتا (Ashe - vahishta) (آردی بهشت) نظم و عدالت، راستی، نظام طبیعت.

۳ - خشترا (Kshathra) (شهریور) فرمانروایی و قدرت الهی، کوشش و فعالیت.

۴ - سپنتا آرمنی نی (Spenta - A'maiti) [ سپنتارمذ - اسفند ] نواضع، ایمان و پارسایی.

۵ - هه اورتات (Haurvatat) (خرداد) تندرستی، رسانی.

۶ - امرتات (Amertat) (امرداد) جاودانی، گزند ناپذیری.

۷ - سروش (Sroush) (سرارضا) ندای وجدان، فرمانبرداری از خداوند.

انسان باید با بهره گیری از این هفت پرتو الهی و پرورش آن ها در درون خود، موجبات خوشبختی و رفاه دیگران و رستگاری و جاودانگی خویش را فراهم آورد.

شالوده آئین زرتشت بر این نکته اساسی بنیان گذاری شده که دنیا و وجود هر شخص میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است. در برابر هر خیری، بدی وجود دارد. چنانکه در برابر راستی، دروغ و در برابر حق، باطل، در برابر حیات، مرگ. به همین قیاس در برابر سپنتامین پور، روح شیر انگره منین پو جای دارد.

«اینک در روان نخستین در جهان توامان جلوه گر گشته اند. یکی نیک و یکی بد. در پندار و گفتار و کردار. دانایان از این دو، نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را

اختیار کردند. روز نخست که این دو روان توأم با یکدیگر پدید آمدند، یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را. در پایان هستی، بدترین جایگاه برای هوا خرواهان دروغ و بهترین آن برای طرفداران راستی خواهد بود. از این دو، آن که پیرو دروغ است بدترین کردار را برگزیند و آن که با فروغ فنا ناپذیر آراسته است و کسی که با ایمان کامل و کردار درست اهورامزدارا خشنود می سازد، راستی را برگزیند.»  
دنا آخرین روز، نه درجه‌سان کنش و گرویش و منش، و نه در عالم ارواح و اجسام، دو روان با یکدیگر هم آهنگ نخواهند شد.»

بدین ترتیب و به عقیده زرتشت، دوروح نیکی و بدی از بدو آفرینش به ضدیت با یکدیگر برخاستند. تا پایان خلقت نیز نه درگفتار و نه درکردار، نه در عالم برین و نه در دنیای زیرین، بین آن‌ها سازش و توافق نخواهد بود. ولی درگناهان حدود مسئولیت اهورا مزدا در آفرینش روح شریر و عنصر پلید روشن نیست و معلوم نشده که آیا انگره متین یو در سرآغاز خلقت با سپنتا متین یو، با هم به دنیا آمدند و یا آن که اهورا مزدا خالق اهریمن است و اهریمن امر موجب پیدایش دو عقیده مختلف درباره آئین زرتشت شده است. عده ای آئین زرتشت را توحیدی و دسته ای دیگر از پژوهشگران، زرتشت را معتقد به دوتالیسم مذهبی و دوگانه پرست می دانند. هر یک دلائلی برای اثبات نظریه خود ارائه می دهند که ورود به حوزه بحث و نظرات آنان، از هدف و منظور این کتاب خارج است. ولی آنچه منطقی به نظر می رسد این است که باتوجه به این نکته که در سراسر اوستا کوچک ترین اشاره ای به پرستش اهریمن، به عنوان مبدا، ستایش و خدا، نشده است، اطلاق دوگانه پرستی به آئین زرتشت موردی پیدا نمی کند. آئین زرتشت رجوع دو عامل، مولد نیکی و بوجود آورنده شر و بدی را می پذیرد. ولی ابدیت و جاودانگی را در سهم اهورامزدا می گذارد و می گوید که در پایان جهان، اهریمن به دست خالق جهان هستی معدوم و نابود خواهد شد.

مارتین هارگ (M. Haug)، خاور شناس معروف آلمانی که برای نخستین بار گاناهای نوشته شخص زرتشت را از سایر متون زرتشتی جدا ساخت و آن‌ها را اصیل خواند، عقیده دارد که زرتشت، توحیدی را تبلیغ می کرد که از یکتا پرستی قوم یهود به مراتب خالص تر بود.

زرتشت، حقیقت صفات و ماهیت درونی انسان را بیان می کند و با زبان ساده به مردم می گوید که در درون هر بشری دو نوع روح متضاد و متخاصم، در اندیشه

مخالف، پیوسته باهم در ستیزند. این دو روح، هر دو صفات ذاتی انسان هستند. خشم و غضب، رافت و صهربانی، راستگویی و دروغ، دوستی و دشمنی، کینه و گذشت، همه صفات متضادی هستند که در درون شخص، به فعالیت مشغولند و می توانند موجب بهترین و یادردناک ترین لحظات زندگانی باشند. روزی که اهورا مزدا انسان را آموید، به او آزادی کامل در پندار، گفتار و کردار عطا کرد. آزادی در انتخاب راه زندگی از نکات برجسته آئین زرتشت است.

«ای خداوند جان و خرد، تو به بندگان خود نیروی اختیار راه نیک و بد بخشیدی تا راهی را برگزینند که راهنما به آن گرویده و باز هر دروغین نشان داده است.»

«انسان آزاده و راست دین، با اراده کامل و آگاهانه، راستی را برمیگزیند.»

«راه سپنتامین پور روشنی درونی، سامان و نظم و زندگی پدید آورد.»

«مردم تنها از راه سپنتامین پور به آرمان خود می رسند.» (۱)

و اگر شخص راه بدی را انتخاب کند، علاوه بر عذاب وجدان و تولید زحمت و ناراحتی برای دیگران، کیفر الهی را نیز برای خود ذخیره کرده است.

تفسیر کلمات ساده زرتشت و حقایق مسلمی که او می گوید، احتیاج به استمداد از قوای غیبی و ماوراءالطبیعه ندارد. این که زرتشت از آغاز خلقت و قصه آدم و حوا اسمی نبرده، خود موید این حقیقت است که تمام افکار زرتشت مترجمه زندگانی اجتناعی و واقعی بشر در روی کره خاکی بوده و ارائه بهترین راه برای بهبود و پیشرفت جامعه، محتوای رسالت او را تشکیل می دهد. آنچه زرتشت سروده، دستورالعمل زندگی برای ایجاد یک جامعه سعادتمند است. زرتشتیان قدیم در دعاهای روزانه خود می گفتند:

«نزد خداوند دانا پیمان می بندم که همیشه نیکوکاری و نیکی پیشه کنم. راستی را برگزینم و با فره ایزدی بهترین کار را در پیش گیرم ... از دزدی و ناپکاری و آزار به جانوران و ویرانی و نابودی ده ها و شهرهائی که مزدا پرستان منزل دارند بپرهیزم.»

زرتشت، رابطه انسان با اهورامزدا را برپایه دوستی و رفاقت بنا می  
براساس ترس از عذاب دوزخ و اطاعت محض، او از خداوند، به همانگونه که از دوست  
خود طلب یاری می کند، استمداد می طلبد. اطاعت از اهورامزدا توأم با عشق و احترام  
است.

زرتشت را به تحقیق می توان یکی از بزرگترین آسوزگاران جامعه بشری  
دانست. آئین زرتشت، بدون در نظر گرفتن انحرافات مذهبی که بعدها در آن به عمل  
آمد، در حقیقت، مکتب انسانیت و احترام کامل به حقوق بشر است در قالب پکتا  
پرستی. هیچ مصلح اخلاقی دیگری، در هیچ زمانی، نتوانسته است کلمه ای بر  
عالیترین اصول اخلاقی که زرتشت وضع نموده است بیفزاید؛ بنابر نیک، گفتار نیک،  
کردار نیک. به اعتقاد زرتشت، نیکی ویدی زاننده اندیشه شخص است. این طرز  
تفکر آدمی است که اعمال نیک و بد، زشت و زیبا را می آفریند. این دو صینو اگر از  
اندیشه بگذرند در گفتار پدید آیند و سپس صورت عمل به خود گیرند. فلسفه  
اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک نیز براساس همین واقعیت مسلم طرح ریزی و  
بوجود آمده است.

آئین زرتشت را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱ - خدای بزرگ پکتا اهورا مزدا است که جهان هستی را آفرید. اومئدس  
است و پلیدی ویا زوال بر او راه ندارد.
- ۲ - هستی، میان دوروح و نیروی راستی و دروغ تقسیم شده است. اهورامزدا  
راستی را آفرید.
- ۳ - مردم در انتخاب راه نیک و یا دروغ از آزادی کامل برخوردارند.
- ۴ - از آنجا که مردم در انتخاب راه زندگی آزادند، سرنوشت خودشان را نیز  
خودشان پایه ریزی می کنند و هیچ نیروی مابراالطبیعه ای در سرنوشت آنان مؤثر  
نیست. اگر نیکی را انتخاب کنند، بی سرگی و فرائض، پاداش جاودان آنان است.  
بدکرداران نیز کیفر اعمال خود را می بینند.
- ۵ - سرانجام اهورامزدا بر اهریمن، و نیکی بر بدی فائق خواهد آمد.
- ۶ - مظهر و نمای آتش، آتش است و آتشکده جایگاه نیایش و پرستش اهورا  
مزدا است.

زرتشت در سرود ۹ - ۳۲ می گوید:

«آموزگار بدتعالیم مذهبی را تحریف می کند و با آموزش های نادرست خود انسان را کمراه و از هدف اصلی منحرف می سازد. او انسان را از توجه به راستی و درستی، اندیشه نیک و پاک، باز می دارد.»

این پیش بینی زرتشت، درست همان چیزی بود که پس از درگذشت او اتفاق افتاد. پس از حمله اسکندر به ایران و ازهم پاشیدگی امپراطوری هخامنشیان، درمبانی اعتقادی ایرانیان نیز تغییرات بزرگی حوحد آمد و آنچه به نام دین زرتشت از آن پس تبلیغ می شد، شباهت مختصری در بعضی قسمت ها با آئین زرتشت داشت. خرافات و معتقدات ادیان دیگر، به ویژه معتقدات قدیم آریائی ها، در قالب دین زرتشت به مردم عرضه شد. هرچه از پادشاهان بزرگ هخامنشی دورتر می شویم آثار ادیان ابتدائی در دین زرتشت بیشتر دیده می شود. آنچه زرتشت در تمام حیات خود با آن ها مبارزه می نمود و آن ها را اهریمنی می خواند، وارد آئین او گردید. مغ ها و گاهنان ادیان پیشین، در لاس مویدان زرتشتی، به انتشار عقاید کهنه و خرافی خود پرداختند. قوای طبیعت که در گناه های زرتشت بدیده های طبیعی بودند، مورد ستایش و پرستش قرار گرفتند. تقدیم قربانی به تعداد زیاد، پرستش ایزدها و نوشیدن مسکرات، رونق گرفت. زرتشت جانشین برجسته ای داشت تا بتواند حافظ پیام های او باشد و در انتشار آن ها بکوشد. ریشناس هم ناه مقتدر و بزرگی نبود که به وسیله او آئین زرتشت چنانکه از پایه گذاری کرده بود حفظ گردد. لاجرم آئین زرتشت و اندیشه بکتاپرستی دچار انحرافات و تغییرات بسیاری شد. اله و الهه های متعدد با قدرت و نیروی ماوراالطبیعه، در اطراف اهورا مزدا پدیدار شدند. صفات عالیه ای که زرتشت به نام معنیت الهی تعلیم می داد، پروبالی گرفتند و به صوت فرشتگان همکار اهورا مزدا در آمدند و با سرفرماندهی اهورامزدا، مجمع مقدسین جاودانی را تشکیل دادند. فرشتگان دیگری به نام یزدان (Yazata) در دین جدید ظهور نمودند. هر عنصر خوب و سودرسان و زسانی، جزو ایزدان محسوب شد. خدایان باستانی آریائی به آئین زرتشت وارد شدند و مورد ستایش قرار گرفتند در کتب مقدس زرتشتیان، نام پهل یزدان ذکر شده که از همه مهم تر عبارتند از:

میترا: خدای نور و روشنائی. ایستا از میترا به نام خدای مقتدر و جنگ آور نام می برد که به اورمزد. برای غلبه راهرین، کمک می کند. در کتیبه هائی که از دوران هخامنشیان به دست آمده، نام میترا در ردیف اهورامزدا ذکر گردیده و از او

طلب پاری شده است. میتراپرستی به تدریج در سراسر خاورمیانه شایع شد و از آنجا به روم مهاجرت کرد. جشن میترا هر سال در ایران در ۱۶ مهرماه و در روم روز ۲۵ دسامبر برپا می شد.

ایزد اوشا: (Ushas) (خدای سحرگاه)، ایزدباران، ایزد علم، ایزد (بهلوانی)، وایر (Vayu) (خدای باد)، ایزد ماه، ایزد آب...

یکی از خدایانی که همطراز اهورا مزدا در عقاید زرتشتیان پشنا شد، الهه آناهیتا (ناهید) بود. اوستا او را به عنوان الهه پاکی و بی عیبی می ستاید. این الهه مانند ایشتار، الهه بابل، الهه باروری زنان و گله ها، سرسبزی و خرمی باغات و مزارع نیز بود. در بابل، شوش، اکباتان و ساره، برای او مجسمه ها برپا داشتند. در کتیبه ارتا گزر سس دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق.م) از این الهه ستایش شده است.

در پشت ها، که پس از پشنا از متون قدیمی اوستا هستند، داستان های تازه ای پیدا شدند. سرورس به اتفاق میترا به اهریمن حمله می کند. اهورامزدا نیز به نوبه خود با حالت غضب باده هزار دهنه بان و ده هزار بارسپاهی، به اهریمن هجوم می برد. ایزدان، همانند خدایان هندوها، در انتظار تقدیم قربانی از طرف نیازمندان و تعظیم و تکریم آنان می نشینند. جلب رضایت ایزدان، فقط یا تقدیم رشوه به دلالتان و واسطه ها یعنی موبدان و روحانیان میسر می گردد. نهایتش بدون حضور موبد و گاهن مورد قبول خدایان فرار نمی گیرد. وقتی که در جنگ نهائی قوای اهورا مزدا براهیمن فائق شود، ادرمزدا به هبت و شکل موبد موبدان به این دنیا خواهد آمد و با کمک ایزد سرورس تشریفات مذهبی را انجام خواهد داد. اهورا مزدا زوجه های متعدد می گیرد. زمین و آب و دیگر عناصر طبیعی، به صورت الهه هائی به حرم اهورامزدا درمی آیند. در پشنا از دختران اهورا مزدا سخن به میان می آید. بند ۳۰ از گاناهای زرتشت که می گوید:

«از اول خلقت عالم در روح ناسازگار و متخاصم در جهان وجود داشته است. آن چنان تعبیر شد که، در ازل دوخدای نهکی و بدی در برابر یکدیگر به کار هستی و نابودی پرداختند. نام انگره متین یو. در متون متأخر اوستا. به همان اندازه که نام اهورامزدا برده می شد، تکرار می گردد. به این ترتیب آئین زرتشتی، و اصل توحیدی که زرتشت نخستین پایه گذار جهانی آن بود، بدو به آئین دوخدائی و سپس چندخدائی تبدیل می گردد. در برابر



فرشتگان نیک نهاد. دسته ای از اهریمنان پلید و زیانکار بوجود می آیند. انگره مثنین بود. مظهر زشتی و پلیدی. به صورت خدای مستقلی همطراز اهورا مزدا، فعالیت خود را آغاز می کند. یکی خالق نیکی و دیگری بوجود آورنده پلیدی ها. نیروی اهریمنی، به وجود هزاران دیو و شیطان مستقل می گردد که انگره مثنین بودا در انجام بلشتی ها مدد می کنند. سرما، بخیستان، مارها و افعی ها، حرارت سوزان و هم چنین کلیه صفات زشت انسانی، مثل شهوت، غضب، حسد و غیره، همه مخلوقات انگره مثنین بودا می شوند. بر طبق فصل ۲۲ آئیندیناد، انگره مثنین بودا ۹۹۹۹ مرض بوجود می آورد که بدترین و شوم ترین آن فامرگ است. سحر و جادو در آئین پاک زرتشت رسوخ می نماید و بعضی از عبارات پسانا برای انجام این قبیل امور، مفید تشخیص داده می شود. نوشیدن شربت (Naoma)، برای باطل کردن سحر و جادو و دفع شراره‌یمن، توصیه می شود.

نام زرتشت نیز از این پیرایه ها برکنار نمی ماند. زرتشت که در زمان حیات، خود را «شبان فقرا» می نامید، جنبه الهیت یافت و معجزات بسیار به او منسوب شد. درباره تولد او گفتند که :

«يك شعاع آسمانی از منشا - نور بی پایان نازل گردید و به مادر زرتشت منتقل شد تا تولد او از يك مادرباکره، شگفت انگیزی را موجب شود»

زرتشت به موجودی ازلی تبدیل شد که گار از سه هزار سال قبل، تولد و ظهور او را بشارت داده بود. زرتشت به يك شخصیت متعالی آسمانی، ستاره - بشریت، شایسته - پرستش درکنار اهورا مزدا انفجر یافت؟ که در محسین او فرشتگان، خورشید و ستارگان همه همصدا هستند و تمام موجودات جهان روز تولد او را به همدیگر تبریک می گویند و اهریمن ناله کنان ستواری می شود. او بود که زمین و آسمان را به حرکت آورد. هنگامی که زرتشت طفل شیرخواره ای بود، اهریمن در دو مورد گله های گاو و اسب را به سوی گهواره او روانه کرد تا شاید او را زیر سم گاو و ستوران معدوم کند. ولی پشاهنگ گاو و پیشرو اسبان بر سر گهواره زرتشت بایستادند و او را از آسیب سایر حیوانات حفاظت کردند.

از عناصر دیگری که باید از ابداعات دوران بعد از وفات زرتشت شمرد، «فره وشی» ها یا «فرزهر» ها هستند. فره وشی در آغاز، روان نیای مرده بود که در ازای پرستش زندگان، به آنها خبیر و برکت می داد. لیکن در ادوار بعد « فرزهر» ها به

صورت موجودات لطیف نامرئی در آمدند که هم آدمیان و هم فرشتگان را محافظت می کردند. بعداً این عقیده بوجود آمد، که هر موجود زنده ای، فره وشی خاص دارد. که عنصر ابدی و روح ازلی اوست. بعد از مرگ شخص، فره وشی او به حیات خود ادامه می دهد و به نور مطلق می پیوندد. زندگان باید برای آنها نماز بخوانند و قربانی تقدیم کنند. بنا بر اوستای متأخر، اهورامزدا قبل از آفرینش جهان مادی، دنیای فره وشی را خلق کرد که فرّوهرهای تمام موجودات در آن به صورت روحانی وجود داشتند. سپس، این دنیای فره وشی را به جهان مادی فرستاد و آخرین موجودی را که اهورا مزدا به زمین خواهد فرستاد، فرّوهر سوشیان، یا (سوشیانت)، لجات دهنده، موعود است که پس از آن آخرالزمان خواهد شد.

بنابرداستان های زرتشی، در مبدأ - خلقت، در عرش اعلیٰ مجلس مشاوره ای بین اهورا مزدا و موجودات مقدس روحانی، ایزدان و فره وشی ها صورت می گیرد تا درباره آفرینش انسان و قالب بخشیدن به فره وشی او تصمیم بگیرند. (۱) در این جلسه گفتگویی هم برای ساختن قالب مادی گاو، به عمل می آید که روح گاو از سرنوشت و آینده خود گله ها می کند، که شرح آن در هات ۳۹ مفصلاً مذکور است.

یکی از عقاید متأخر زرتشی، تطهیر انسان برای حفاظت در مقابل عوامل بلیدی و شر است. رعایت پاکیزگی اصولاً از مسائلی است که زرتشت به پیروان خود تاکید می کند، و آن را بهترین فضیلت می داند:

«برای بشره پاکیزگی و طهارت، پس از خود حیات، بهترین چیز است.»

«ای مرد درستکار، وجود خود را تطهیر نمای.»

این تعلیمات طهارتی که در بردارنده پاکیزگی درونی از طریق افکار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک و هم چنین طهارت و پاکیزگی ظاهری و جسمی بوده، به تدریج مفهوم دیگر جادوگرانه ای به خود می گیرد. تطهیر، گاهی با آب و گاهی با شاش گاو به عمل می آید. برای تطهیر ناپاکانی که در اثر غفلت و گناه آلوده شده اند، ریا دپری در درون آنان خانه کرده است، از ماهه مقدس نیرنگ (Nirang) که مخلوطی از شاش گاو و خاکستر است، استفاده می نمایند. تشریفات مربوط به تطهیر را «بر ششم» می نامند.

---

۱ - اثرات نفوذی این داستان را در اسلام، در آیه ۲۸ به بعد سوره بقره و بحث انسان - خفانی در اسلام مطالعه فرمائید.

شخص گناهکار و با دبو زده را به «برشم گاه» می برند و سی شوی می کنند یعنی رو بهمرفته سی مرتبه او را با آب و مخلوط شاش گاو و خاکستر می شویند. درطول مدت تطهیر، مرید اوراد و ادعیه مخصوصی را ادا می نماید و معتقدند که به این ترتیب دیوی که در بدن شخص ناپاک (Riman) لانه کرده است از بدن او خارج خواهد شد. ولی ریمان باید نه روز و نه شب دیگر در برشم گاه بماند و ادعیه مخصوصی را بخواند و تشریفات مذهبی دیگری را طی کند تا کاملاً پاک شود. زنانی که دوران عادات ماهانه خود را می گذرانند و با کودک مرده به دنیا آورده اند، باید سه روز و سه شب جدا از همه اهل خانواده زندگی کنند و چیزی را لمس ننمایند. سپس خود را شاش شوئی کنند و از بیرنگ روشنند تا پاک شوند. متأسفانه، بسیاری از این خرافات هنوز نیز بین زرتشتیان رایج است و موبدان در پایدار نگهداشتن این خرافات نقش اساسی دارند. بلك زرتشتی معتقد و مومن، پس از برخاستن از رختخواب، اولین عملی را که باید انجام دهد این است که صورت خود را با کمی شاش گاو، یا شاش بز ماده بشوید و دعائی را زمزمه نماید تا دیوهائی که در شب قبل در بدن او لانه کرده اند از تن او خارج شوند.

زرتشتی ها، آب و خاک و آتش را عناصر مقدس می دانند و معتقد هستند که نباید به پلیدی ها آلوده شوند. برپایه همین اعتقاد، از به خاک سپردن و یا سوزاندن اجساد مردگان احتراز می کنند و معتقدند که گناهی که هیچگاه توبه در آن مورد قبول نمی شود، به خاک سپردن مردگان است. در قدیم اجساد را بر تابوت سنگی و با بر روی آهک درهای آزاد قرار می دادند. ولی امروزه اجساد را در کوره ها در جایگاه مرتفعی می گذارند تا طعمه مرغیان، حشرات و حیوانات درنده گردد. سروپاهای مرده به طوری بسته می شود که حیوانات نتوانند استخوان های مرده را با خود ببرند و آب و گیاهان را آلوده نمایند. هر عضوی از اعضای مرده که از بدن او جدا شده باشد، حتی مو و ناخن او، در حکم خورد مرده و نجس است و هرکس آن را لمس نماید باید غسل کند. جانوران مردار خوار از قبیل کرکس، مار، مگس، مورچه و کژدم نیز همه مصنوع اهریمن و نجس می باشند و از بین بردن آن ها به تعداد زیاد جزء عبادات محسوب می شود. اگر کسی این حشرات را لمس کند، باید فوراً بدن خود را بشوید. نف انناختن در معابر، گناه بزرگی است. حتی هوائی که از سینه خارج می شود مولد نجاست است. به همین مناسبت، موبدان در موقع افروختن آتش مقدس در آتشکده، دهان و بینی خود را با

پارچه ای می پوشانند تا آتش مقدس را از لوٹ پلیدی‌ها محفوظ و دور نگه دارند. افراد زرتشتی نیز هر وقت که بخواهند به آتشکده وارد شوند، قبل از ورود به معبد دست و روی خود را کاملا با آب می شویند، کفش خود را بیرون می آورند، قسمتی از اوستا را می خوانند و در برابر آتش مقدس نماز می گذارند. هدیه خود را با مقداری چوب صندل، به موید تقدیم می کنند. در مقابل، مقداری خاکستر از او می گیرند و آن را به نیت کسب فیض، به چشم و صورت خود می مالند و پس از دعا آهسته آهسته به قهقرا تا کفش کن می روند و بعد از آتشکده خارج می شوند.

بنای ساختمان آتشکده، به ظاهر با سایر ابنیه فرقی ندارد در نظر اول به هیچ وجه جلب توجه اشخاصی را که با محل آشنائی ندارند، نمی نماید. غالباً اتاق کوچکی است در گوشه خانه، که مخصوص نگاهداری آتش مقدس و عبادت است. افراد هر وقت که بخواهند می توانند، با رعایت تشریفات، به آتشکده وارد شوند. مهم ترین روز زیارت آتشکده، روز نوروز است. در آن روز زرتشتیان، پس از استحمام، جامه های نو می پوشند و به آتشکده می روند و مراسم نیایش به جای می آورند. سپس صدقات فراوان به فقرا و بیسواپان می دهند و تمام روز را به دید و بازدید دوستان و اقربا باشادی و سرور به سر می برند.

اعراب، پس از تسلط بر ایران، در اثر تعصب نژادی و مذهبی، پیروان زرتشت را مجوس و آتش پرست نامیدند. این نام ها که به غلط بر روی مزدیسنان گذاشته شده بود، حتی تاچندی قبل نیز در ایران معمول و مصطلح بود. حال آن که زرتشتیان به آتش و به خورشید، به عنوان سمبل نور و پاکی نگاه می کنند و آن را مظهر کثرت اهورا مزدا می شمارند و فروزان نگه داشتن آتش را وظیفه مذهبی خود می دانند. احترام و تقییس آتش درین آریائی ها، از نیاپرستی سرچشمه می گرفته، و نگاهداری آتش فروزان در خانواده ها همیشه برعهده پسر بزرگ خانواده برده است.

عبادت و پرستش اهورامزدا نزد مزدیسنان عبارت است از تکرار يك سری اوراد و ادعیه پیش ساخته که به مناسبت هر جشنی و یا عبادتی نوشته شده. معمول ترین ادعیه زرتشتیان عبارت است از آشم وهو (Ashem - vohu) و یتها اهو و تهری (Yatha - Ahu - vairya) یا آهون و تیری.

هر فرد زرتشتی چون احساس کند که زمان مرگ او فرا رسیده، افراری را که فرورتا (Faravarata) می نامند، می خواند:

«با اندیشه نیک و گفشار نیک، از هرگونه گناه ننی و روانی که از راه اندیشه، گفشار و با کردار درباره گیتی یا جهان مبنوی از من سر زده، اندوهگین و پشیمان بوده و توبه می کنم.»

در تقویم مزدائی شبانه روز به پنج گاه تقسیم می شود و مزدیستان در این پنج گاه نمازها و نیایش هائی به جا می آورند.

۱ - هاون گاه (Havani) یا بامداد که نماز هاونگاه خوانده می شود.

۲ - رپیت وین (Rapihvina) که نماز رپیت وینگاه یا نماز ظهر ادا می شود.

۳ - اوزابریس (Usayeria) که نماز اوزیرینگاه یا نماز عصر تا آغاز شب ادا

می شود.

۴ - آئی ویس روئراپن (Aiwis ruhrain) که نماز شب راسی خوانند.

۵ - اوشابین (Ushabin) که نماز ارشپن گاه یا نماز سپیده دم خوانده می شود.

هرگاه از پنج گاه شبانه روز، نمازی ویژه خود دارد. مستأ پنج نیایش نیز وجود دارد که هنگام برگذاری هر نماز، مزدیستان می خوانند: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، آب نیایش و آتش نیایش.

مضامین نمازهای پنج گانه و نیایش ها همه در مستایش اهورامزدا و تشکر و سپاس از نعمت های او و راهنمایی ست که مردم را به راستی و درستی هدایت می کنند و به مردم سود می رسانند. نمازها به طور ایستاده، دست به سینه و به طرف نور (خورشید یا ماه) ادا می شود.

دیگر از تشریفات مذهبی مزدیستان، سدره پوشیدن و کشتی بستن است. این رسم از دوران کهن باقی مانده و قبل از ظهور زرتشت نیز وجود داشته است. خود زرتشت نیز از آموزگار مذهبی خود کشتی دریافت کرده بود. سدره عبارت است از پیراهنی کفجد و بلند که از نخ پنبه با آستینی کوتاه و بدون یقه درست شده است و کشتی عبارت است از کمر بندی از پشم سفید از هفتاد و دو رشته که به دست زن مریدی بافته شده باشد. هر خانواده، زرتشتی موظف است فرزندان خود را بین سنین هفت تا پانزده سالگی، سدره پوشی کند و کشتی به بندد. این مراسم طی جشنی که خویشان و اقوام حضور دارند، انجام می شود و موینان سدره را بر تن اطفال می کنند. کشتی را سه بار، به علامت سه بنیاد آیین زرتشت، پندار نیک، گفشار نیک، کردار نیک، به دور کمر آنها می بندند. در موقع اجرای مراسم، اوراد مخصوصی نیز از اوستا تلاوت می کنند.

سدره و کشتی باید همیشه برتن يك مزدا پرست باشد.

گسترش یا افول دین زرتشت تابع ترقی و یا تنزل قدرت کشور ایران بود. هرگاه سلاطین مقتدری بر ایران حکومت می کردند و امپراطوری بزرگ هخامنشی و یا ساسانی به وجود می آمد، دین زرتشت اهمیت و رونقی می یافت. و هر زمان که این سرزمین پامال ستوران سربازان خارجی چون اسکندر و عرب می شد، دین زرتشتی نیز دوران تنزل و افول خود را طی می کرد. به همین دلیل، از تعدادی از اعیاد بزرگ مزدیسنان از قبیل، جشن خرم روز که روزاول دی ماه برپا می شد و در آن روز پادشاه بارعام می داد، جشن سده دهم بهمن، جشن روز تولد زرتشت در ششم فروردین ماه، کمتر اثری باقی مانده. ولی جشن های دیگری در فصول مختلف سال با تشریفات خاص هنوز برپا می شود. جشن های دیگری نیز درشش روز آفرینش قسمت های مختلف جهان هستی و انسان **(گاهتیار)** وجود دارد که هر يك ممکن است يك یا چند روز به طول انجامد. مزدیسنان در این اعیاد جامه های نو به تن می کنند و روز رابه شادی به سر می برند.

فروردین جشن نوروز از اول تا ۱۳ فروردین  
فروردین فروردینگاه یا فرورد که در آن روز فره رش ها با ارواح از آسمان به دیدار بازماندگان خود به زمین می آیند و از این رو برای شاهباش و خیر مقدم آنان بر سر کوه ها آتش می افروزند و مراسم خاصی برپا می دارند. (۱۱)

اردیبهشت	اردیبهشت گان	روز سوم اردیبهشت
اردیبهشت	<b>گاهتیار</b>	(میدپوزم) روز آفرینش آسمان در ۱۵ اردیبهشت ماه
خرداد	خردادگان	روز ششم خرداد
تیرماه	تیرگان	روز ۱۳ تیرماه
تیرماه	<b>گاهتیار</b>	(میدپوشهیم) روزه ۱۵ تیرماه روز آفرینش آب ها
مردادماه	مردادگان	روز هفتم مرداد
شهریور	شهریورگان	چهارمین روز شهریور
شهریور	<b>گاهتیار</b>	(پتیه شهیم) سی ام شهریور و روز آفرینش زمین

۱- شب قدر و آیه ۴ سوره قدر تحت تاثیر افکار و باورهای فروردینگاه در ایران آمده.

مهرماه	مهرگان	شانزدهم مهر ماه. روز عید و پرستش میترا
مهرماه	<b>گاهتبار</b>	(اواسرم) روز سی ام مهرماه دروز آفرینش نباتات و گیاهان
آبان	آبانگان	روزدهم آبان
آذرماه	آذرگان	روزنهم آذرماه
دی ماه	دیگان	هشتمین روز دی ماه
دی ماه	دیگان	پانزدهمین روز دی ماه
دی ماه	<b>گاهتبار</b>	(میدپارم) بیستم دیماه و روز آفرینش جانوران
دی ماه	دیگان	بیست و سوم دی ماه
اسفند	<b>گاهتبار</b>	روز آخر اسفند و روز آفرینش انسان یا همس پت منی دایا (Hamaspah maidaya)

## فصل سوم :

### بهشت و دوزخ و دنیای پس از مرگ

دین زرتشتی، اولین دین توحیدی است که در آن از بهشت و دوزخ و دنیای دیگر و روز رستاخیز سخن گفته شده و همین عقاید، منشاء باورهای مشابهی در ادبانی که بعدها با این دین در تماس بوده اند، گردیده است.

زرتشت در پیام های خود درباره عالم ماوراءالطبیعه و غیر محسوس، تعلیماتی نمی دهد. اگر هم اشاره ای در گاتاها دیده می شود، بسیار مبهم و کلی است. وقتی گاتاها از بهشت برای نیکوکاران، و عذاب برای طرفداران دروغ صحبت می کند، به خوبی روشن است که منظور، راحتی و با عذاب وجدان و ضمیر باطن شخص است. دریند ۴ - ۳۰ از گاتاها می خوانیم:

« هنگامی که این دو گوهر به هم می رسند، نخست پدیدآورند زندگی را و چنین باشد تا پایان هستی. بدترین منش برای هواخواهان دروغ، و نیکوترین برای طرفداران راستی.»

« کسی که به سوی پارسائی آید، جایگاه او در آینده روشنایی است. ولی بدکاران زهانی دراز یا شون و افسوس در تیرگی به سر خواهند برد. زندگانی بدکاران، و جهان آن ها را به سوی کردار خودشان خواهد کشاند.» ۲۰ - ۳۱

« روان راست دین، با پیروزی جاسودانی قرین خواهد بود. رنج سردان کژدین، پایدار است.» ۷ - ۴۵



از مجموع گفتار زرتشت معلوم است که هدف او از بهشت و دوزخ محل معینی چون باغ عدن و یا سیاه چال های جهنم نیست. بلکه منظور او آرامش و یا عذاب و ناراحتی درونی شخص است که در اثر اعمال نیک و یا بد او ایجاد می گردد و زندگانی را به کام او شیرین و یا تلخ می کند. درگاتاها، پاداش کسی که به راستی و درستگی گراید و درصدد ساختن جهانی نو و پاک برآید. جایگاه مینوی و «خان و مان نیک»، و کبفر کسی که به کژی روی کند. «خان و مان بد» و جایگاه تیره دلان، تعیین شده است. درگاتاها از بهشت و دوزخ ویل «چین وات» (Chinvat) که ارواح باید از آن عبور کنند نیز یاد شده است. ولی توصیفی درباره چگونگی ساختمان بهشت و دوزخ و با عرض و طول پل چینوات و نحوه رسیدگی به حساب های نیک و بد ارواح، نمی دهد و به کلیات برگزاف می کند.

پس از درگذشت زرتشت، این نسل از آئین او نیز دستخوش تحول عظیمی شد. افکار جدیدی در باب زندگی پس از مرگ و رسیدگی به حساب اعمال نیک و بد اشخاص در دنیای دیگر، در آئین زرتشت راه یافت.

بنا بر باورهای مزدیسنان، انسان از دو عامل جسم و روح و مجزا از یکدیگر آفریده شده و زندگی هر فرد دارای دو جنبه مختلف می باشد. به همین دلیل، هر فرد باید از دو جهت و در دو مرتبه مورد قضارت قرار گیرد. دو مرتبه پاداش ببیند و با مجازات شود. یکی روحی و یکی جسمی. روان هر کس بعد از وفات، ناسه روز به سر جسد می نشیند و در اعمال گذشته خود تفکر می نماید. از روز چهارم، زندگی روح در دنیای دیگر آغاز می شود. اگر در گذشته آدمی نیکوکار بوده، فرشتگان پاک کهر او را نوازش می کنند و اگر آدم شیرینی بوده، دیوان پلید بر فراز سر او، او را آزار می دهند. به همین مناسبت، ناسه شب و مرثب تا بر آمدن آفتاب، در آنجائی که سر مرده قرار دارد، آتش روشن می کنند تا روان ز آزار دیوان در امان باشد. چون روز چهارم فرا رسد، روان مرده به سوی پل چینوات (Chinvat) حرکت می کند. در برابر پل، میترا و همکارانش سروش و گوشواران، برای رسیدگی به حساب گذشته روان، حاضر و آماده اند. در دست گوشواران ترازویی است که در یک کبه آن اعمال نیک و در کبه دیگر اعمال بد او را می سنجند. سپس کارنامه او را به دست راست و با دست چپ او می دهند. فرسان درباره او صادر می شو. و روان به سوی پل چینوات حرکت می کند. بر فراز پل، ضمیر او (Daen)، بر او آشکار می گردد. اگر نیکوکار باشد، ضمیر او به

صورت دوشیزه ای زیبا و اگر بدکردار باشد، به هیئت عجوزه ای زشت روه بر او نمایان خواهد شد. صمان پل تپنه ای تیزتر از لبه شمشیر است و در زیر آن دوزخ جای دارد. (۱۱) چون روان مرده به این محل برسد، اگر راستکار باشد، لبه تیغ در برابر او پهن خواهد شد و گذرگاه وسیع و نرمی را برای عبور او ایجاد می کند و اگر بدکردار و دروغ پیشه باشد، راه بر او بسته می شود و پس از سه گام تیغ او را به دونیم می کند و به دوزخ می فرستد. کسانی که در ترازوی عدالت اعمال نیک و بد آنان مساوی باشد، به همستکان (Hamestkan برزخ) فرستاده می شوند و آن محلی است میان زمین و آسمان. دوزخ نیز از چند طبقه تشکیل می گردد. پاتین ترین طبقه آن در اعماق زمین قرار دارد و محلی است تاریک که بوی گند از آن متصاعد می گردد. درخصوص وضع دهشتناک جهنم، اوستا می گوید: «تاریکی، خوراک پلید، و کلمات اندوهناک.» در دوزخ زرتشتیان، از شعله های آتش سوزان خبری نیست. زیرا آتش مقدس است و نباید به پلیدی ها آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را عذاب می دهد، مرصای سخت و ظلمات است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که بادست قابل لمس است. روان گنه کاران، در حالی که با زنجیر بهم بسته شده اند، به دوزخ کشانده می شوند. شکنجه ها به قدری طاقت فرسا است که پس از گذشت سه روز شخص تصور می کند نه هزار سال در دوزخ گذرانده است. از هر جهت ناله و فریاد گنه کاران بلند است. جهنم مکانی برای اقامت دائمی ارواح نیست. بلکه تادیب گاهی است که در آنجا روح هرکس مجازاتی متناسب با گناهان خود می بیند تا پس از تادیب و بازگشت به طبیعت پاک خود و اتحاد مجدد روح و جسم، آماده همجواری خدا گردد.

بهشت نیز در آن سوی پل چنوات قرار دارد و آن جاهکاه خوشی و سرزمین اندیشه های نیک است. سرزمینی که آفتاب هرگز در آنجا غروب نمی کند. بهشت نیز دارای طبقات مختلف است که به طرف بالا صعود می کند. روح آدمی، به تناسب اعمال و رفتار گذشته خود، در یکی از این طبقات، تاروز رستاخیز، جای می گیرد و پیوسته صعود می نماید تا به بالاترین طبقه یعنی خانه نفسات (گاروقان) برسد.

---

۱ - در کتاب بوند هستن (Bunda - hishn) گزارش مسوومی درباره عبور روان از پل چنوات داده شده برای اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

قضایات دوم در مورد جسم، در روز رستاخیز و پس از زنده شدن تمامی مردگان، در دیوان عدل الهی (اکا) به عمل خواهد آمد. وظیفه هر فرد در زندگی انتخاب روشی است که جسم را جایگاه «بخشنده لایزال» سازد، او باید، اندیشه پاک برای اجرای اعمال نیک و نیایش به درگاه، مزدا را پیشه نماید و از کارهای شیطانی، مثل غضب، زورگویی، حرص و دروغ، برحذر باشد. برای آن که شخص بتواند در اعمال خود غایبگر حراسته های روح خدائی باشد، باید تعادلی بین امیال جسمانی و عوالم روحی برقرار نماید. بر این اساس، هر فرد زرتشتی باید در تکثیر مخلوقات مادی خدا و حمایت و نگاهداری از آنان بکوشد. بر تمهید گه های کار و رصه خود بیافزاید. خود نیز ازدواج کند و نوزادانی به دنیا آورد. مجرد مانند گناهی بر علیه وظیفه دینی است. او نباید با عیاشی و شهوترانی، از این هدیه خدائی سوء استفاده کند و از حدود دینی تجاوز نماید. به عقیده زرتشتیان، راهبانی که مجرد می مانند، همانند کسانی هستند که در شهوت رانی افسراط می کنند، هر دو خلاف اراده خداوندی عمل می نمایند و گناهکارند. هیچکس نباید از خوردن غذا امساک کند و روزه بگیرد:

« کسی که چیزی نمی خورد، نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس

ندارد.»

هم چنین نباید در خوردن غذا و شکم بارگی آنقدر افراط نماید که باعث ناراحتی جسم گردد. سلامتی روح و صحت بدن، دو عامل مجزا از یکدیگرند و در نگاهداری هر دو باید کوشید. کلام و سخن، از مخلوقات نیک خداست. وظیفه مذهبی هر فرد ایجاب می کند در پرورش سخنان نیکو و به کاربردن آن ها بکوشد. از آنجا که اهریمن در کار مرگ و فساد دنیای مادی دست دارد، هر فرد باید از ارتکاب عملی که اهریمن را در انجام اعمال شیطانی او یاری دهد، اجتناب کند. کشفیات، اشیاء فاسد و بهبوده، محلل هائی هستند که اهریمن در آنجا لانه می گیرد. به همین دلیل، زرتشتیان نظافت خانه، مراسم ازدواج، تولد و مرگ، حفظ الصحه شخصی، همه را با پاکیزگی کامل و به نیت این که بدی را از دنیا پاک و آن را به صورت طاهری که خدا در روز نخست آفریده باز گردانند، اجرا می نمایند.

برای تعیین روز رستاخیز، اوستا معتقد به دور زمان است. عمر دنیا در دین زرتشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزار سال نخست، اهورامزدا و اهریمن در کنار یکدیگر بودند. جهان روشنائی در بالا و عوالم تاریکی در زیر، و هوا بین آن دو فاصله بود.

اهورامزدا نخست اشیا بهشتی و ارواح پاک را آفرید. دنیائی که او آفرید دنیای خوبی و روشنی بود. فساد و زشتی در آن راه نداشت. هیچیک از کارهای ناپسند و زشت، اهورا مزدائی نیستند. وقتی اهریمن مخلوقات اهورا مزدا را دید در صدد ویرانی و آلوده نمودن آن ها با فقر، مرض و مرگ برآمد. در سرزمین های مسطح، درالرتکان های شدید، کوه ها و دره ها را بوجود آورد. خورشید را از جایگاه صحیح خود منحرف نمود. آتش را به درد آلوده کرد. جنگ بین اهورامزدا و اهریمن آغاز شد که به شکست اهریمن منتهی گردید. سه هزارسال در تاریکی بی حرکت افتاد. اهورا مزدا، در این فاصله گاو و جانوران سودمند و انسان را آفرید. سپس دوره سه هزارساله آسیرش نور و ظلمت، جنگ بین خیر و شر دربارہ آغاز شد. بعد معجزه ای رخ داد. در انسان و گاو که فتنپذیر شده بودند، نطفه بوجود آمد. از نطفه گاو، گله ها پدیدار شدند. و از نطفه انسان، درختی روئید که برگ های زیادی داد و از برگ های این درخت اولین زن و مرد رشد کردند و با محیط زیست خود جنائی ناپذیر شدند. اهریمن خواست از جهان بگریزد، ولی دریافت که درتله افتاده است. بدین ترتیب نبرد بین خوبی و بدی، زشتی و زیبایی صورت ابدی به خود گرفت. سه هزارسال پس از پیدایش اولین آدم، زرتشت برای هدایت مردمان ظهور کرد. در هنگام ظهور او سه هزار سال بیشتر به پایان عمر جهان باقی نبود. در پایان هر هزارسال، از نطفه زرتشت و از شکم دختر باکره ای که از آب گریچه بارور شده، موجودات خارق العاده ای به نام های هوشیدر (اوشتار Aushitar) و هوشیدرماه (اوشتارماه Aushitarماه) و سوشیان (سوشیان) به دنیا خواهند آمد. پس از تولد سومین موجود، نبرد نهائی بین خیر و شر آغاز می شود. همه مردگان برمی خیزند و قیامت برپا می شود. ستاره دنباله داری به نام گوچهر بر زمین می افتد. زمین شعله ور می شود و همه معادن فلزات گداخته و چرن سیل بر فراز زمین به طرف دوزخ سرازیر می شوند. هرچه در ستر سیل باشد، طعمه فلزات مذاب خواهد شد. آنچه از عناصر بدی و دروغ در نهاد آنها موجود است، می سوزد، ولی برای راستگویان و نیکوکاران، سیل فلزات مذاب گواراتر از شمر گرم است. اهریمن و دیوان مددکار او در کام فلزات مذاب فرو خواهند رفت و نابود خواهند شد. آنان که از این تصفیه عمومی به سلامت جسته اند در کمال خرمی و خوشی زندگی جاوید خواهند داشت. در زمین و آسمان، نو مردان چهل ساله و نوسان ۱۵ ساله با همسالان خود به شادی زندگی خواهند کرد. هرکس را زن خویش دهند و فرزند را به او بازگردانند، همان گونه

که در دنیا زندگی می کردند. ولی فرزند زانی نخواهد بود. همه باصدای بلند به مدح اهورا مزدا و فرشتگان اعظم او خواهند پرداخته. اهورا مزدا در آن وقت کار خود را تکمیل می کند. سوشیان نیز به همراه پاران خود، آداب «پزشن» را به جا خواهند آورد. کار نو را سر می برند از چری آن هوش (Hush)، می سازند و به همه افراد می دهند. بدین ترتیب همگی جاودانه و بدی خواهند شد. زمین به ماه بالا می رود و به بهشت که در ماه جای گرفته، متصل خواهد شد.

### معراج در دین زرتشت

یکی از مطالب بسیار جالب دین زرتشت، معراج ارداویراف (Ardaviraf) مقدس به آسمان ها برای زیارت اهورا مزدا است. برای اطمینان از این مطلب که آیا نمازها و دعاها و قربانی هایی که از طرف جامعه روحانیت زرتشتی تقدیم اهورا مزدا و سایر ایزدان می گردد، صحیح و سالم به مقصد می رسد و دیوان و اهریمنان از آن ها بهره ای نمی برند. جامعه روحانیت زرتشتی تصمیم می گیرد یکی از روحانیون را به آسمان ها اعزام دارد و این مطلب را شخصاً از اهورا مزدا سؤال نماید.

پس سویدان و دستوران دین اجسی آرامتند و بر این شدند که ما را چاره باید خواستن تا از ما کسی رود و از مینوگان اساکتین بهشت) آگاهی آورد که این پرستش و درون (نانی که پس از تلاوت ادعیه خاص صرف می نمایند) (۱) و آفرینگان (دعائی که بر بعضی اغذیه و اشربه مثل شیر و شراب می خوانند) نیرنگ و پاتیایی که به جا آوردیم، به یزدان رسد یا به دیوان ..... درین جمع ویراف را برگزیدند. پس ویراف سر و تن شست و جامه نو پوشید و به بوی خوش بیویاند. تختی آراسته، فرش نو پاکیزه گسترده و بر تخت و بر فرش پاکیزه بنشست. پس دستوران دین، از شراب و بنگ (مشروب خواب آور) سه جام زرین بر کردند. یک جام به اندیشه نیک، یک جام به گفتار نیک و سه دیگر به کردار نیک، و به ویراف دادند. آن می و بنگ بسخورد و به

۱ - از جمله اعتقادات زرتشتیان که در دین عیسی نفوذ نموده و پابرجا شده است، مراسم عشاء ربانی است که قرن ها قبل از ظهور عیسی بین زرتشتیان و میترای پرستان معمول بوده است.

بستر خفت و آن دستوران و هفت خواهران (زنان ویراف) هفت روز و شبان، با آتش همیشه سوزدبوی گزاره (معطر) به پیرامون ویراف نشستند و به هیچ آئین غفلت نکردند.»

در یابان روز هفتم، روح ویراف از پهل چنیوات (پهل صراط) باز می گردد. ویراف خرم و با اندیشه پاک از خواب بیدار می شود و یرحاضران از اهرامزدا و امشاسپندان و زرنشت مقدس و سایر ایزدان درود می گوید و داستان سفر خود را حکایت می کند:

« در شب اول، سروش و آذر به من گفتند که زود آمدی پیش از زمان به عالم بالا آمدی. ویراف می گوید پیامی دارد. سپس ایزدان دست او را می گیرند و به پهل چنیوات نزدیک می شوند. ویراف روح کسانی را که سه شب قبل از بدن جدا شده اند می بیند که مشغول دعا خواندن هستند. سه روز بعد روان مقدس بایری خوش حرکت می کند و کردار خود را به صورت کنیزکی نیکو بدن می بیند با قامتی رسته و بستان های برجسته. آن روان مقدس از او می پرسد که تو کیستی که هرگز در زندگی هیچ کنیزکی نیکوتر و کالبدی با ارج تر (۱) از تو ندیدم. کنیزک پاسخ می دهد که من کنش تو هستم. پس پهل چنیوات به پهنای ۹ تیره باز شد. من به یاری سروش و آذر به آسانی از پهل گذشتم. پس در پناه مهر ایزد در شن رسیدیم. بهرام ایزد ترانا و اشتات ایزد (افزاینده کیهان) و فره دین مزدیسنان و فرور اهروان و دیگر مینوگان برهن (اردویراف) نخست نماز بردند. و من دهم که رشن را که ترازی زرد زرین به دست داشت و نیکان و بغان را اندازه می گرفت.»

سپس اردویراف به اتفاق سروش و آذر به تماشای بهشت و دوزخ می روند تا نیکی و فراحی، سرور و خرمی و آرامش و شادی و خوشبختی بهشت و تاریکی و تنگی و بدی، رنج و ناپاکی، عذاب و درد و بیسماری، سلسنگینی و ریشگونگی (جراحت) و تعفن دوزخ را ببینند. او به جانی می رسد که مردمانی چند بهم ایستاده اند. از سروش و آذر می پرسد که این ها کیانند و آنها چه محلی است؟ به او می گویند که آن محل هستگان است و آن روانان تا حشر در آنها خواهند ماند. چون گناه

---

۱ - شباهت بسیاری بین عبارات مندرج در این قسمت از سفرنامه اردویراف و روایتی که از قول محمد، پس از بازآمن از معراج نقل می شود، وجود دارد که درخور مطالعه و تأمل است.

و ثواب آنها برابر است. سپس فراتر رفتند و به مقام سفاره رسیدند. جانی که روان پرهیزکاران چون ستاره تابناک است و نخت و نشبعتگاه آنان بسیار روشن بود. می پرسد، اینجا کدام است و این مردمان کجا هستند؟ می گویند، که آن جا پایه ستاره است و این ها روان کسانی است که به دنیا بشت نکردند و گاتا نسرودند. ولی به سبب ثواب های دیگری، مقنس شده اند. چند قدم فراتر به صاه پایه می رسند و المچمنی از نیکان می بیند.

درگام سوم دره ورشت (مقام کردار نیک)، روان اهروان را که روی نخت و فرش زرین بود می بیند. سروش و آذر به او می گویند که این ها مردمانی بودند که خوب پادشاهی و سرداری کردند. درگام چهارم به گروغان (عرش) می رسند، که صکان آسایش نام است. روان پاکان به استقبال او می آیند. روان کسانی که با نوشیدن آب حیات بقای جاوید یافته اند.

و سپس امشاسپند و هومن (بهن) از تخت زرین برخاست و دست مرا بگیرفت و مرا به مقام اهورا مزدا و امشاسپندان دیگر و اهروان و فرور زرتشت و دیگر برادران و پیشوایان دین برد. بهمین به من گفت که این است اهورا مزدا که من بر او نیایش می کردم و نماز می بردم. او گفت که نماز اردو براف درست آمده و به این جایگاه ویژه رسیده است و فرمود که سروش و آذر مرا ببرد و پاداش نیکان را به من نشان دهند. سپس سروش و آذر، اردو براف را به کنار رودخانه بزرگی می برند که روان عده زیادی در کنار آن ایستاده اند. می پرسد، که این جا کجاست و این ها کیانند؟ می گویند، که این رودخانه حاصل اشک چشم کسانی است که برخلاف حکم دین، از پس درگذشتگان ریخته اند. کسانی که در کنار رودخانه اند، آنانند که از پس مردگان شیون و زاری می کردند. آنان که آسمان می نثرند، کمتر گریخته اند.

اردو براف بار دیگر به پل چنبرات باز می گردد و می بیند که روان گناهکار سرگردان است و باد سرد متعفن به استقبال او می آید. «در آن باد دین Daen (ضمیر مطلق) گناهکار، عمل خود را به صورت زن بدکاره گنجه و زشت رو می بیند. روان به او می گوید تو کیستی که من از تو زشت روتر موجودی ندیده ام. او می گوید که من کنش تو هستم. فراتر دیدم مدش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین جاه. تنگ، بیمنالک، تاریک و متعفن و هرکس که در آن بود چنین می اندیشید که تنهاست. همه جا جانوران موفی بود و روان بدکران را در چنگ می گرفتند و خرد می کردند.

روانی را دیدم که به شکل ماری آزمایش او فرو رفته و از دهانش بیرون آمده و ماران بسیار اتنام او را فرا گرفته بودند. می گویند اوماون بوده است. روان زنی را دیدم که طشت طشت یلیدی سردمان را می خورد. گفتند، که او در ایام عادات ماهانه به آتش مقدس نزدیک شده است. روان سردی را دیدم که خون حیض و چرک به دهانش می ریزند. گفتند، او با زنی در حالت حیض جمع شده است. روان زنی را دیدم که به پستان آویزان بود. گفتند، که او با مرد بیگانه ای روسپی گری کرده. روان زنی را دیدم که زبان خود را به گردن همی کشید و سرنگون آویخته شده. گفتند، این روان زنی است که شوی و سرور خود را پاسخ داد. (۱)

به همین ترتیب، ارواح عده زیادی از گناهکاران را می بیند که هر یک به نحوی در شکنجه هستند. سپس سرور و آذر دست او را گرفتند و به «پرچکاتی دایمی» (کوهی که پل صراط از آن شروع می شود) بردند و دوزخ را نیز به او نشان دادند. بعد او را از دوزخ بیرون آوردند و گفتند:

«تو بنده نیکی هستی به عالم طبیعی برگرد و هر چه دیدی و دانستی برای اهل گیتی بگویی و هر که راست و درست گوید می دانم و می شناسم.»

در دورانی که بنی اسرائیل در بابل اسیر بودند و با فرقه های مختلف مذهبی تماس داشتند، دین زرتشتی در عقاید آنان تأثیر بسیاری کرد که در بخش های مختلف نورات گفته خواهد شد. به طور خلاصه اگر بپذیریم توانست شکل یکی از ادیان جهانی، با اعتقادات پیشرفته به خود بگیرد و بهره از صورت خدای قبيله ای بدر آید و حالت خداوند یکتا پیدا کند، در اثر تماس با دین زرتشتیان بوده است.

پس از شکست دارا به دست اسکندر مقدونی و تسلط یونانیان بر ایران، اشاعه دین زرتشتی دچار وقفه بزرگی شد. سلوکبدها که هدفشان نشر مذهب یونانی در ایران بود، توجهی به دین محلی نداشتند و به آئین زرتشت آسیب فراوان وارد آوردند. این تفرقه تا زمان حکومت ساسانیان طول کشید. شکرانی دین زرتشتی در طول سلطنت ساسانیان به حد اکثر خود رسید. پس از حمله اعراب به ایران، دین زرتشتی فروغ و تابش جهانی خود را برای همیشه از دست داد. اعراب که در سده اول تاریخ اسلامی،

---

۱ - برای اطلاع بیشتر از سرنوشت سایر گناهکاران، به سفرنامه آردویراف مقدس مراجعه شود.



حتی تا مدت ها بعد، تنها روش زور و استفاده از شمشیر را برای اشاعه دین اسلام به کار می بردند، از آزار و شکنجه زرتشتیان و جلوگیری از انجام تشریفات مذهبی آنان به هر عنوان، کوتاهی نکردند. در نتیجه هنوز صدسال از حمله اعراب به ایران نگذشته بود که جمع کثیری از پیروان زرتشت از ایران مهاجرت کردند و در هندوستان و سایر کشورهای حوزه دریای هند و دور از دسترس اعراب، سکونت گزیدند. هندوها با مهربانی و سلامت نفس با زرتشتیان برخورد نمودند و آنان را در اجرای تشریفات مذهبی خودآزاد گذاردند. داستان مسافرت پارسیان به هندوستان و استقرار آنان در این سرزمین در کتابی به نام «سنجان» در ۱۶۰۰ میلادی نوشته شد. اکنون در هندوستان در حدود یکصد هزار پارسی (زرتشتی) زندگی می کنند، که به علت رنگ سفید چهره و قامت بلند، از هندوها متمایز هستند. پارسیان در برگزاری مراسم و آئین مذهبی خود بسیار دقیق هستند. جامعه پارسیان هند از نظر ثروت و ثروت نیز مشهورند. بهترین هتل ها و فروشگاه ها و کارخانجات بزرگ به آنان تعلق دارد. جماعت پارسیان هند، نه تنها در جمع آوری ثروت و تجارت ابراز لیاقت کرده اند، بلکه در اعمال خیر نیز در پیش همیشه پیشقدم بوده اند.

برای زرتشتیان، قرن دهم میلادی، نه تنها زمان مهاجرت های دسته جمعی به خارج از ایران بود، بلکه این قرن، قرن فعالیت های ادبی و مذهبی آنان نیز محسوب می شود. کتاب اوستا، از زمانی که تنها عده معدودی آن را می فهمیدند به زمانی که مورد استفاده عموم باشد، ترجمه شد و در دسترس مردم قرار گرفت. مقالات متعددی در دفاع از آئین زرتشت در برابر حملات تبلیغاتی سایر ادیان، و به خصوص اسلام، برشته تحریر درآمد.

کسانی که در ایران ماندند، در اثر شکنجه و ظلم اعراب، به نواحی دور از شهر های بزرگ و حواشی کویر مرکزی ایران پناهنده شدند. تنها شجاعت و ایمان زرتشتیان به آئین نیاکان خود باعث بقای این دین در ایران گردید. اعراب، آنان را مجوس و گسر به معناتی مترادف با کافر می نامیدند، و زرتشتیان را از اجرای مناسک عبادی باز می داشتند. گاه آنان را مجبور می کردند جامه زرد بپوشند تا از مسلمانان متمایز شوند. علیرغم تمام ناراحتی ها و مشکلاتی که اعراب برای زرتشتیان فراهم می کردند و شکنجه و آزاری که بر این قوم وارد می آوردند، پیروان زرتشت در حفظ دین و اجرای آداب و آئین مذهبی خود کوشیدند و به هر زحمتی بود آتشکده ها را تا به امروز هر روزان

نگهداشتند.

امروزه دین زرتشت یکی از چهار مذهب است که در ایران به رسمیت شناخته شده و زرتشتیان ایران از آزادی کاملی در اجرای مراسم مذهبی خود برخوردارند.

## بخش دوم: موسی و دین یهود

فصل اول:	سابقه تاریخی
فصل دوم:	دین یهود
	۱ - پیمان
	۲ - خدای نادیده
	الف - نام خدا
	ب - مقر یهود
	ب - معجزات یهود
	ن - صفات یهود و انسان - خدائی
فصل سوم	کتاب مقدس یهود
فصل چهارم	شعائر و قربانی ها
فصل پنجم	دنیای پس از مرگ و بهشت و دوزخ
فصل ششم	انتظار ظهور ناجی
فصل هفتم	اعیاد و جشن ها
فصل هشتم	مراسم عبادی روزانه
فصل نهم	فرزندان آدم تا موسی
	الف - نوح
	ب - ابراهیم
	پ - یعقوب و یوسف
فصل دهم	موسی
فصل یازدهم	دوران داوران - آغاز سلطنت یهود و اضحلال آن
فصل دوازدهم	انبیاء بنی اسرائیل
فصل سیزدهم	دوره جدید کهنات و پراکندگی قوم یهود
فصل چهاردهم	فرق مختلف یهود
فصل پانزدهم	فلسفه یهود. اثرات دین یهود. تشکیل مجدد دولت یهود

## فصل اول:

### سابقه تاریخی

سرزمین گرم و خشکی که بین دو رودخانه فرات و دجله تا دریای مدیترانه کشیده شده و امروزه به نام های عراق، اردن، فلسطین، شبه جزیره سینا و شامات شناخته می شود. در اعصار کهن، مسکن چادرنشینانی بوده که در طلب آب و چراگاه بهتر برای گله های گوسفند، بز و خر خود، در هرجهت در حرکت بودند. مردم این سرزمین را قبایل مختلفی از نژادهای سامی و آریائی از قبیل هییتی (Hittites) آموریان، هوریان، کنعانیان و غوریان تشکیل می دادند. معتقدات دینی بسیار ساده ای بر اساس پرستش فرای طبیعت، سنگ و ارواح داشتند. زندگی چادرنشینی و صحرا گردی به آنان اجازه نمی داد. مذهبی با شواهد سنگین بپذیرند و مناسک عبادی را با تشریفات زیاد برگزار کنند. در این منطقه هیچ گاه دولت مقتدر بزرگ محلی وجود نداشته و اکثر فرمانروایان کوچک متعدد، تحت حمایت دولت های بزرگ همسایه از قبیل بابل، مصر، ایران، یونان و روم، به طور ملوک الوابنی حکمرانی می کردند. پس از درگذشت هامورابی، سلطان مقتدر آشور و تضعیف آشوری ها، در اثر فشار و هجوم قبائل مختلف آریائی، قبایل صحراگرد مجبور به جلای وطن و حرکت به سوی غرب و سرزمین های مجاور دریای مدیترانه شدند. دستجاتی از این قبایل باده نشین، در معیت هتیت ها، متحداً به دلتای رودخانه نیل حمله کردند. این مجموعه قبایل مختلف، که در تاریخ به نام «هیگسوس» یا (Hiksos) معروف هستند، بر مصر شمالی استیلا یافتند و قریب یک قرن و نیم، از ۱۷۵۰ تا ۱۵۸۰، قبل از میلاد، بر آن سرزمین

حکومت کردند. تا بالاخره اهالی مصر بر آن ها شوریدند و آنان را از خاک خود بیرون راندند. دستجاتی از همین قبائل صحراگرد، که همراه مهاجمین و با بعدا به جستجوی کار به مصر آمده بودند، تا زمان «رامسس دوم» در مصر ماندند. رامسس آن ها را به بیگاری گرفت. پس از وفات رامسس و کم شدن فشار حکومت مصر، این عده نیز به تدریج از مصر خارج شدند و به سرزمین اجدادی خود بازگشتند.

این سرگذشت کوتاه و مبهم، ولی حقیقت مختصر تاریخی، خمیرمایه اسطوره، بزرگی به نام دین یهود را تشکیل می دهد که به نوبه خود به عنوان شالوده و زیربنای دو دین دیگر جهان ما به کار رفته است.

با پیدایش دین یهود، بزرگ ترین تحول دینی دوتاریخ بشریت و عالم ادیان به وقوع پیوست. بشر عالی ترین شاهکار فکری مذهبی خود را، تحت عنوان خدای ناپسند، به جهانیان عرضه کرد. دین یهود، نخستین دینی است که خدایه صورت انسانی با بشر سخن می گوید. اوامر خود را ابلاغ و در جزئیات امور زندگی روزانه او دخالت می کند. تا این زمان، مردم این بخش از ساکنان خاورمیانه، یکی از عوامل طبیعت، سنگ، روح و پایتی را که خود تراشیده بودند، دارای قدرت فوق طبیعی می پنداشتند و در برابر او زانو می زدند، با او سخن می گفتند و انتظار دریافت پاسخی از جانب خدا نداشتند. از این پس و با پیدایش دین یهود، انسان - خدائی، چهرة دیگری به خود می گیرد. انسان، خدای جدیدی بوجود می آورد و با تمام صفات نیک و بد انسانی خود، او را به آسمان ها پرواز می دهد تا قدرت خدائی خود را بر تمام عرصه، گیتی گسترش دهد. در کتاب مقدس یهود می نویسد:

« خدا گفت بگذار انسان را به صورتی ما و شبیه ما بسازیم: تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند حکومت کند. » پیدایش ۲۶ - ۱

با جا به جایی دو کلمه از این عبارت، بزرگترین تحول مذهبی پدیدار شد. خدا در وجود انسان شکل گرفت، و در انسان تکامل یافت و با انسان پیش رفت. انسان صفات خود را به خدا نسبت داد و هرآنچه آرزو می کرد در وجود او مجسم نمود. خدایان از این دوره به بعد خشم می گیرند، می بخشنند، نافرمانان را شکنجه می کنند، دشمنان را نابود می سازند، قدرت خود را با اعمال معجزه آسا به نمایش می گذارند، مردمان مطیع را پاداش می دهند، حسادت می ورزند، مکر می کنند، از کرده

خود پشیمان می شوند، درجنگ ها پیشاپیش لشکریان پیروان خود، به دشمنان حمله می کنند، سنگ پرتاب می کنند، تیر می اندازند، شمشیر می کشند، آدم می کشند و بالاخره با تولد عیسی، خدا شخصا به زمین نازل می شود:

«آن که مسیح را می بیند، خدا را دیده است.» یوحنا ۹ - ۱۴

خدا در وجود عیسی مدنی با هموعان خود زندگی می کند. با آنان غذا می خورد و راه می رود، نصیحت می کند و بعدازآن که به دست هموعان بهردی خود کشته می شود، بار دیگر به آسمان ها پرواز می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

دین یهود

محور بنیاتی دین یهود را دراصل زیر تشکیل می دهد:

۱- پیمان یهوه با قوم یهود و انتخاب بنی اسرائیل به عنوان قوم برگزیده خود.

«آنگاه که برترین خدایان، به ملت ها نصیب هریک را داد. او حدود امت هارا برحسب تمدن خدایان تعیین کرد. نصیب یهوه، قوم اوست و بهتوب قرعه- میراث او. یهوه او را در بیابان ویران یافت. در بیابان خراب و هولناک، او را احاطه کرد و منظور داشت. او را چون مردمك چشم خود حفاظت کرد. مثل عقیبی که آشیانه - خود را حرکت دهد و بچه های خود را فرو گیرد، و بال های خود را پهن کرده آن هارا بردارد و آن ها را بر پره های خود بسرد. این چنین، یهوه به تنهایی او را هدایت کرد. و با او هیچ خدای دیگری نبود.»

تثنیه ۳۲ - ۸/۱۳

پیمان، حاکی از موافقتی است که بین دو طرف به وجود آید. برخلاف بعضی از عقود از قبیل هبه و وصیت، پیمان مستلزم ايجاب و قبول از هر دو طرف قرارداد می باشد. ولی در هیچیک از پیمان های توره، صیغه قبول از طرف ضمیمه قرارداد دیده نمی شود و سیاق عبارات از پیمان هائی که شاهان هیتیت بر مردمان ماکن قلمرو حکمفرمایی خود تحصیل می کردند، سرمشق گرفته است. پیمان های شاهان هیتیت، که نمونه هائی از آنها در اکتشافات باستان شناسی به دست آمده، همیشه واجد سه نکته زیر بوده اند.

۱ - مقدمه تاریخی از اعمالی که شاه برای وفاء ملت در گذشته انجام داده است.

۲ - فهرستی از تکالیفی که شاه به طرفه برعهده ملت می گذاشت.

### ۳ - فهرستی از پاداش ها و مجازات ها.

در قام پیمان های بهر با قوم بهر نیز سه نکته بالا مورد نظر بوده و جاری شده ای از اعمالی است که بهر در گذشته برای قوم اسرائیل انجام داده، تعدادی قید و شرط و تکلیف و بالاخره فهرستی از پاداش ها و بدبختی ها.

نخستین پیمان تورا، پیمانست که بهر با نوح منعقد نمود:

«اینک من پیمان خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار می کنم و با تمام جانورانی که با شما باشند از پرندگان، بهائم و همه حیوانات زمین باهر چه که از کشتی بیرون آید، حتی جمیع حیوانات زمین پیمان خود را با شما استوار می سازم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین خراب گردد.» پیدایش ۸/۱۲-۹

و به عنوان نشانه میثاق بین خود و نوح می گوید:

« اینست نشان پیمانی که می بندم. در میان خود و شما قوم خود را در ابر می گذارم به نشان آن عهدی که میان من و جانوران خواهد بود. آن را خواهم نگریست تا آن پیمان جاودانی را که میان خدا و جانورانست به یاد آورم.» پیدایش ۱۲/۱۵-۹  
این پیمان، مقدمه پیمان های بعدی و تکالیفی است که تورا برعهده قوم اسرائیل می گذارد. پیمان بعدی، بین بهر و ابراهیم، نیای قوم بهر، بسته می شود. مقدمتاً بهر به روش شاهان سرزمین های خاور نزدیک به ابراهیم یادآور می شود، که او بود که به ابراهیم گفت از ولایت خود، از خانه پدر خود، به سوی سرزمینی که به او نشان خواهد داد، بیرون شود. سپس در مورد وعده و عهد ها می گوید:

«از تو امشی عظیم پیمان کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ گردانم. و به آتان که مرا مبارک خوانند برکت دهم و لعنت کنم آن که تو را صلحون خوانند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» پیدایش ۱۲/۳-۱۲

«اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. زیرا که تمام این زمین را که می بینی به تو و به ذریه، تو تا ابد خواهم بخشید و ذریه تو را مانند غبار زمین گردانم. چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریه تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن. زیرا که آن را به تو خواهم داد.» پیدایش ۱۴/۱۸-۱۳

بعد از وعده و عهدها، در مورد تکالیفی که طرف ضعیف پیمان باید به عهد



بگیرد و انجام آن رابه عنوان نشانی از برقراری پیمان با بهوه رعایت کند، می گوید:  
«اینست پیمان من که نگه خواهید داشت و در میان من و شما و ذریت تو، بعد  
از تو هر ذکوری مختون شود و گوشت قلغه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی  
باشد که میان من و شماست، هر یسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در  
نسل های شما خواه خانه زاد، خواه زر خرید از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد،  
هر خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا پیمان من در گوشت شما، پیمان  
جاودانی باشد.» پیدایش ۱۳ / ۱۰-۱۷

و در مورد متخلفین از این دستور، بهوه مجازات مرگ پیش بینی می کند و  
می گوید:

« و اما هر ذکوری نامختون که گوشت قلغه او مختون نشود، آن کس از قوم خود  
منقطع شود زیرا که عهد مرا شکسته است.» پیدایش ۱۴-۱۷

بهوه بار دیگر پیمان خود را با یعقوب نژاده ابراهیم تجدید می کند و به او می  
گوید:

«من هستم بهوه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق، این زمینی را که تو بر آن  
خفته ای به تو و به ذریت تو می بخشم و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد و از  
تو و از نسل تو جمیع قبائل زمین برکت خواهند یافت..... و تا به آنچه گفته ام به  
جا نیآورم تو را رها نخواهم کرد.» پیدایش ۱۶/۱۳ - ۲۸

بعد از قریب ششصدسال سکوت، بهوه در دامنه کوه سینا با موسی و قوامی  
مردمی که به همراه موسی از مصر آمده بودند، پیمان خود را تجدید می کند و مقدمتاً  
به بنی اسرائیل یادآور می شود:

«من هستم بهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون  
آوردم.» خروج ۲-۲

سپس در مورد تکالیف بنی اسرائیل در برابر خدای خود می گوید:

«تو را خداپان دیگر از من نباشد. صورتی تراشیده و هیچ فغانی از آنچه  
در آسمان هست و از آنچه در زمین است و از آنچه در آب و در زیر زمین است برای خود  
مساز و نزد آن ها سجده نکن و آن ها را عبادت صنما، نام بهوه خدای خود را به باطل  
میر. زیرا خداوند کسی که اسم او را به باطل ببرد، بی گناه نخواهد شمرده. روز سبت  
را باد کن تا آن را تقدیس نمائی. شش روز مشغول کار باش و همه کارهای خود را به

جا آور، اما روز هفتمین سبت بهسوه خدای توست. درآن روز هیچ کار مکن. تو و پسر و غلامت و کنیزت و بهیسه ات و مهمان تو که در درون دروازه های تو باشد. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریاها و آنچه که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس کرد. پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای عسرتو درزمینی که بهره، خدایت به تو می بخشد دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن. برهمسایه خود شهادت دروغ مده. به خانه همسایه خود طمع موز. به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاویش و الاغش و به هرچیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن. خروج ۱۷/۱ - ۲۰

بهره در سفر (۱۱) تثنیه (Deuteronomy)، که در حقیقت بیانیه خداحافظی موسی با قوم اسرائیل است، پیمان خود و تکالیف بنی اسرائیل را مجدداً آور می شود؛ «من هشتم بهسوه خدای تو که تو را از زمین مصر و خانه بندگی بیرون آوردم... من که بهره خدای تو هستم خدای غیورم و گناه پدران را بر پسران ناپیشت سوم و چهارم از آنان که مرا دشمن می دارند می رسانم و رحمت می کنم تا هزار پشت برآنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه می دارند.» تثنیه ۱۰/۶ - ۵

«زیرا که تو، برای بهره، خدایت، قوم مقدسی هستی. بهره خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع اقوامی که بر روی زمینند، قوم مخصوص برای خود او باشی. پس خدایت شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیه داد. پس بدان که بهره خدای تو، ارست خدا. خدای امین که پیمان و رحمت خود را با آنان که او را دوست می دارند و او امر او را به جای می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد و آنانی که او را دشمن می دارند بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک می سازد. پس او امر و فرائض و احکامی که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می فرمایم نگاه دار.» تثنیه ۱۲/۶ - ۷

---

۱ - سفر (Seper)، به کسر سین و ف، به معنای کتاب بزرگ و در اصطلاح، به هر یک از قسمت های پنجگانه اول کتاب مقدس بهره اطلاق می شود.

چند قرن پس از موسی، در زمان داود، یهوه پیمان خود را با قوم یهود تجدید و توسط ناتان نبی به او ابلاغ می کند.

قوم برگزیده خدا برای بار دوم به بوته فراموشی سپرده می شود و پیمان سینا از خاطره ها محو می گردد. تنها پس از شکست بنی اسرائیل به دست آشوری ها و دوران اسارت در بابل است که یهوه به یاد قوم یهود می افتد و انبیاء پس از تبعید به سکوت طولانی یهوه، پاهان می دهند.

«تورا در لحظه کوتاهی ترك كردم. اما برحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشاندم. اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم نمود. چنانکه قسم خوردم که آب های نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد. هم چنان قسم می خورم بر تو غضب نکنم و تورا عتاب ننمایم. هرآینه کوه ها زایل خواهند شد و تل ها متحرک خواهند گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و پیمان سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» اشعیا ۹/۱۰ - ۵۴

عزرا و نحمیا، پس از بادآوری اعمالی که یهوه در گذشته برای نجات بنی اسرائیل انجام داده، پیمان جدید یهوه را به مردم سرگشته بادآور می شوند.

اختلاف بارزی که بین دو پیمان قدیم و جدید یهوه با قوم اسرائیل در تورا به چشم می خورد، اهمیت فوق العاده ای است که پیمان جدید به قانون و شریعت می دهد و اجرای آن را بر ملت یهود محسوس می نماید. پیمان جدید، صورت اهریبه، الهی و راهنمای جاودانی به خود می گیرد. نوشته های کورمان و آثار راسی ها در این دوره و حکومت مذهبی یهود پس از باز گشت از اسارت، همین نظر را در مورد پیمان جدید تعقیب می کنند.

وجود پیمان های متعدد یهوه با قوم یهود در تورا، و اعتقاد قاطع به این مطلب که قوم یهود تنها قومی است که خداوند از بین اقوام مختلف اختصاصاً برای خود انتخاب نموده، واجد اثرات عمیقی در گردش حیات اعتقادی و سیاسی بنی اسرائیل بوده و این قوم را از عموم مردمی که از باورهای مذهبی دیگری پیروی می نمایند، جدا کرده است. هر قدر دامنه کناره گیری قوم یهود گسترده تر می شد، سوختن همسایگان غیریهودی افزایش می یافت و اثرات ناگوار بیشتری در طول تاریخ برای قوم یهود به همراه می آورد. تعصب بی حد بنی اسرائیل در اعتقادات خود، نفرت و فشارهای سیمانه ساکنان کشورهای که یهودی ها در بین آنان زندگی می کردند،

موجب همبستگی شدید افراد بهبود در سراسر دنیا گردیده است. امروزه در دنیا قریب ۱۸ میلیون یهودی وجود دارد که در حدود شش میلیون در امریکا، سه میلیون در فلسطین و بقیه در سراسر اروپا و برخی کشورهای آسیای شرقی از قبیل عراق و ایران زندگی می کنند. عده کثیری از آنان نیز در روسیه و کشورهای اروپای شرقی مقیم اند. در عادات و رسوم عبادی، روش زندگی و حتی در تلفظ و به کاربردن زبان عبری هم ممکن است بین آن ها اختلافاتی وجود داشته باشد، ولی در اصل همه خود را افراد يك ملت می دانند که به وسیله دین به هم پیوند خورده اند. همه ابراهیم را نیای بزرگ خود و کنعان را سرزمینی می دانند که بهره برای ملک ابدی به نوم برگزیده خود بخشیده است. نام این سرزمین در افکار تمام افراد یهودی، حتی در ذهن کسانی که مایل به اقامت دائم در فلسطین نیستند، مقام شامی را به خود اختصاص داده و آن سرزمین را مقدس می دانند. همین نحوه تفکر سرالجابم به ظهور صهیونیسم (Zionism) و تشکیل دولت اسرائیل منتهی شد.

## ۲ - اعتقاد به وجود خدای نادیده:

### الف - نام خدا:

خدا در دین یهود، بهره (Yehovah) نام دارد. این نام برای نخستین بار در داستان موسی بیان می شود. ولی این نام، همیشه نام خدای قبیله یهود نبوده و بهره نیز دهنتاً واحد به نام خدای عالمان و خالق جهان هستی نامیده نشده است. بلکه به تدریج و با پیشرفت و تغییر نحوه تفکر نویسندگان تورا، بهره نیز مراحل مختلفی را طی کرده و در هر دوره معرف جهان بینی و طرز تفکر مردم زمان بوده است. در بنای امر، تصور وجود خدا در افراد قباایل یهود، مانند تصور افراد سایر قباایل اولیه، مقیم سرزمین های خاور نزدیک، از مراحل ابتدائی «فتیشیزم» (Fetishism)، عقیده به وجود موجودات خیالی و ارواح (Animism) آغاز شد تا پس از گذشت قرن ها به مرحله چند خدائی (Polytheism) و توتیمسم (Totemism) رسید. خدایان مورد پرستش قباایل یهود نیز در هر زمان و به اقتضای محیط زیست و عقاید مردمی که یهودی ها در مجاورت آن ها زندگی می کردند، تغییر می نمودند. احجار و ستون های سنگی که در طبیعت در اثر مرور زمان و شستشوی باران های متوالی به اشکال غیر عادی درآمده بودند، در نظر آنان مقدس و در خور احترام

بودند و در مهاجرت های خود به زیارت این اماکن می رفتند و قربانی تقدیم می کردند. بعضی از این سنگ ها را با مخلوطی از روغن و خون قربانی می شستند، تقدیس می کردند و آن ها را بیت ایل (خانه خدا) می نامیدند. چنانچه:

«بعقوب سنگ زیر سر خود را تقدیس کرد. روغن بر سر آن ریخت و آن موضع را بیت ال (Beth - el) نامید.» پیدایش ۱۸ - ۲۸

کارگذاشتن سنگ ها به طور ابداع و تقدیس آن ها با شعائر خاص نیز از باورهای مردم بادیه نشین و قبایل یهود بود و آن را مصباح یا مصبه می نامیدند برای آن ها روح و حیات باطنی نیرومندی قائل بودند. در تورا در سفر آفرینش می نویسد: «در محلی که بعقوب با خدا صحبت کرد، بعقوب بنای سنگی برپا کرد و بر روی آن به افتخار خدا شراب و روغن ریخت و آن را بیت ال نامید.» پیدایش ۱۵ - ۳۵

بعضی از اماکن تاریک و جنگل ها در نظر مردم این سرزمین جایگاه ارواح خبیثه بودند. برخی از ارواح را منشاء خوبی و عده ای را سرچشمه بدبختی و سبه روزی انسان می پنداشتند. برای ارواح گوناگون و خدایان متعدد، نیروی ماورالطبیعه قائل بودند و قدرت خفائی را به نام ال یا ایل یا الیم و در جمع الوهیم (Elohim) می نامیدند. کلمه اسرائیل و نام هانی که یهود برای فرزندان خود انتخاب می کرد از قبیل اسمع ایل (فرزند ابراهیم) ال آزر (گاو بزرگ و فرزند هارون) و هم چنین اسامی فرشتگان مقرب بارگاه یهود (اسراف ایل، عزرا ایل، میکا ایل، جیرا ایل، رفا ایل، اورا ایل، اوه ایل) همه نشانه هانی از وابستگی مذهبی قوم یهودیه به سنت پرستش ال و دلیل بر آنست، که حتی قرن ها پس از تاریخی که تصور می شود ابراهیم در آن تاریخ زندگی می کرده، ال را احترام خاصی در بین یهود برخوردار بوده است. برای نامیدن خدا از کلمات دیگری نیز مانند ادونیس (Adonis) ملیخ یا ملک (Melich) بعل (Baal) نیز استفاده می شده است.

اسور روزانه قبایل، تحت نظر رئیس قبیله حل و فصل می گردید. رئیس قبیله یا پدر عشیره، رئیس مذهبی، قاضی و نیمه خدای زنده قبیله بود. هر قبیله را به نام جد اعلای آن قبیله می نامیدند. چنانکه اعقاب بعقوب، پس از آن که نام او به اسرائیل تغییر کرد، بنی اسرائیل نامیده شدند.

از آنجا که این قبایل همیشه در حرکت و کوچ بودند و نمی توانستند خدای واحد مشترکی داشته باشند، هر قبیله برای خود خدای ویژه ای انتخاب می کرد. این خدا در

حقیقت عضوی از اعضای همان قبیله و مقر او در چادر رئیس قبیله، در خیمه ملاقات بود که آن را « فوته » یا « عطفه » می نامیدند و چون حرمی مقدس و به منزله تابوی قبیله بود. در موقع کوچ قبیله، خیمه خدا را بر خویا استری سوار می کردند و هر جا که برای مدتی اقامت می کردند، خیمه مقدس را نیز در جایگاه مخصوص بریامی نمودند. تمام افراد قبیله، منجمله خدای قبیله، می باهستی در تأمین منافع قبیله می کوشیدند و دشمنان قبیله را نابود می ساختند. (۱) مفهوم خدا در قبایل یهود، در حقیقت یک رهبر مردوشی بود که در مواقع تقدیم قربانی و هدایا، شخص خدا نیز در مراسم شرکت می کرد. ابراهیم قبل از خروج از شهر « اور » و مهاجرت به غرب، به اعتقادات پدران خود، نیابستی پایبند بود و ال را خدای خود می دانست. وقتی که به نواحی کنعان و صغار کوه سونا رسید، پیرو اعتقادات مردم کوهستان شد و الهی را به خدای پذیرفت. این خدایان زمان ظهور موسی، مورد پرستش قبیله بنی اسرائیل بود. موقعی که یهود مأموریت بازگشت به مصر و نجات قوم اسرائیل را به موسی واگذار کرده، به او گفت:

« من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود ظاهر نشدم بلکه آنان مرا الهی می نامیدند. » خروج ۲ - ۶

« موسی به خدا می گوید اگر بنی اسرائیل از من بپرسند که نام خدا چیست من چه جواب بگویم؟ »

خدا به موسی پاسخ داد: « اده به - اشر - اده به » (من آنم که هستم) تو باید به اسرائیلیان بگویی « اده به » مرا به جانب شما فرستاده است. به اسرائیلیان بگو یهوه (Yehovah)، خدای پدرانمان، خدای ابراهیم، خدای اسحق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است. این نام من است تا ابد آباد و در تمام نسل های بعدی مرا چنین خواهند نامید. » خروج ۱۴ - ۳

در تورا، در بعضی موارد، اسامی دیگری از قبیل الوهیم، یهوه الوهیم، یهوه صباوت نیز برای نامیدن خدا به کار رفته و رویهم رفته ۶۷۰۰ بار از نام یهوه و در حدود دو هزار بار، از اسامی دیگری برای نامیدن خدا استفاده شده است.

---

۱ - در مبحث موسی و صحیفه پرتغ به تفصیل بیشتری درباره همکاری یهوه با قوم یهود در برانداختن و کشتن دشمنان بنی اسرائیل سخن گفته خواهد شد.

بعضی از محققین، نام یهوه را منتسب به قبیله «یهودا»، یکی از قبایل یهود ساکن سرحدات شمالی مصر، می‌دانند و عقیده دارند که یهوه پرستی از نام این قبیله سرچشمه گرفته و نام اصلی خدا نیز «یردا» بوده. وقتی که داود، از مردان همین قبیله به سلطنت رسید، برای ایجاد اتحاد و همبستگی در قبایل مختلف یهود، خدای بودارا برای پرستش جامعه یهود برگزید. عده ای دیگر، با توجه به الواحی که در کاوش های باستان شناسی در جنوب وادی حلفه متعلق به دوران آمونوس دوم فرعون مصر (۱۴۰۲ - ۱۳۴۶ قبل از میلاد)، به دست آمده و در آنها نقش یهوه در سرزمین سوشو دیده می‌شود، معتقدند که نام یهوه، قبل از موسی، در بین قبایل ساکن شبه جزیره سینا معروف و آن نام خدائی وابسته به کوه سینا بوده و تورا نام یهوه را از نام خدای بادیه نشینان این منطقه گرفته است. به نظر این دسته از محققین، یهوه همان خدای طوفان و آتشفشان و صفر او نیز در کوه سینا بوده است. آنچه این نظر را تأیید می‌کند، نوشته های خودتوراه است. در تورا، ظهور یهوه در کوه سینا همیشه با دود و آتش و عرش آسمان و لرزش زمین توأم بوده است:

«در پای کوه، خدا به موسی گفت که تمام اقوام اسرائیل خود را پاک و صزه کنند. لباس های خود را کاملاً بشویند و سه روز دیگر برای ملاقات خدا به پای کوه بیایند. ولی هیچ کس حق ندارد از کوه بالا بیاید. صبحگاه روز سوم، رعد و برق شدیدی شد. ابر غلیظی تمام کوه را پوشاند. صدای شیپور در کوه طنین انداز شد. تمامی مردمی که در قرارگاه بودند به وحشت افتادند. موسی از بین مردم بیرون آمد و به پیشواز خدا رفت و در پای کوه ایستاد. تمام کوه سینا از دود پوشیده شده بود. زیرا خدا در آنجا در میان آتش فرود آمده بود. این درد، چون دود کوره های بزرگ به هوا می‌رفت و تمام کوه با شدت می‌لرزید و طنین شیپور شدیدتر و شدیدتر می‌شد.» خروج ۱۶ / ۲۰ - ۱۹

«چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را گرفت و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده بر کوه کوه بود.» خروج ۱۶ / ۱۷ - ۲۴

در داستان الیا و رفتن او به کوه هورب (Horeb) نیز ابتدا طوفان عظیمی

۱ - اسامی مختلفی از قبیل: هورب - سیر - سینا و پران برای محل استقرار خدا در تورا ذکر شده که منظر همان کوه سینا بوده و هنر نویسندگان بنا به سلیقه خود اسمی انتخاب کرده است.

بر می خیزد و سنگ های کوه از جا کنده می شوند و پیشاپیش خدا حرکت می کنند. زمین لرزه شده‌ی رخ می دهد و بالاخره آتش فروزان بهوه ظاهر می شود. شاهان ۱ - ۱۱/۱۳ - ۱۹

ولی نباید پیدایش بهوه در قبایل یهود را به منزله یکتاپرستی تلقی کرد. بلکه تا قرن‌ها بعد و قبل از اسارت یهود به دست بابلی ها و آشنائی آنان با افکار مذهبی زرتشتیان، نه بهوه خود را خدای یکتا و خالق جهان هستی می پنداشت و نه یهودی ها به پرستش يك خدا اکتفا می کردند. به عبارت دیگر هیچگاه اجداد اقوامی که در توره به نام بنی اسرائیل معرفی می شوند، یکتا پرست نبوده و وقتی که بهوه پرستی در قوم یهود بنیانگذاری شد، خدایان متعدد قبایل یهود در وجود بهوه متمرکز گردیدند. و بهوه خدای تمام قبایل یهود در کنار سایر خدایان شد. به کار بردن لفظ الوهیم به معنی جمع خدایان در توره، دلیل اعتقاد نویسندگان این کتاب به وجود خدایان متعدد است. موقعی که بهوه در دامنه کوه سینا بر موسی ظاهر شد و مأموریت بازگشت به مصر و نجات بنی اسرائیل را به او محول کرد، صحبتی از خدای یکتا و خالق جهان هستی در بین نبود. بهوه خود را تنها خدای قبائل گوناگون یهود می دانست، در کنار خدایان قبایل دیگر. او فقط از این که قوم یهود به ستایش خدایان دیگر مشغول باشند خشمناک می شود و تهدید به انتقام می کند کاری به کار خدایان سایر قبایل ندارد. او می خواهد قوم اسرائیل متعلق به او باشند و در مقابل او زانو بزنند و سر تعظیم فرود آورند. در اولین جمله ده فرمان بهوه خطاب به قوم یهود می گوید:

«تو نباید شی و با شبیهی از آنچه در آسمان ها و با روی زمین و با در آب ها در زیر زمین وجود دارد بشناسی و نباید در برابر آن ها تعظیم رآن هارا پرستش کنی و باید خدمت آن ها کنی زیرا من خدای تو، خدائی حسود هستم. خروج ۲ - ۲۰»  
در کتاب دوم پادشاهان در باب اول می نویسد:

«اخوزیا (Acharzia) از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود، پانین افتاد و بهسار شد. پس رسولان روانه نمود و به ایشان گفت نزد بعل زبوب (Baal - Zebub) خدای اکرون (Ekron) بروید و برسید که آنها از این مرض شفا خواهم یافت»  
فرشته بهوه به ایلیا گفته، برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برو و به ایشان بگو، آیا از این جهت که خدائی در اسرائیل یافت نمی شود شما به ملاقات و مشورت با بعل زبوب خدای اکرون می روید؟»



به عبارت دیگر، یهوه وجود بعل زیوب را به عنوان خدای اکرون نفی نمی کند، بلکه از رسولان می پرسد، که چرا با بودن یهوه خدای بنی اسرائیل، رسولان برای مشورت به ملاقات بعل زیوب خدای اکرون می روند؟

در مزمور ۸۲ صحبت از مجمع خدایان است و خدایان مورد خطاب یهوه، فرزندان حضرت اعلیٰ (البن) خوانده می شوند:

«خدا در جماعت خدایان ایستاده است و در میان خدایان داوری می کند..... من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلیٰ.»

در مزمور ۸۶ می خوانیم:

«ای یهوه درین خدایان مثل تو نیست.»

در باب دهم از سفر نشیبه، یهوه خود را خدای خدایان می نامد:

«زیرا که یهوه خدای شما، خدای خدایان و رب الارباب و خدای عظیم و جبار و مهیب است.»

در نوشته های انبیاء یهود قبل از اسارت در بابل، نه تنها مطلقاً که حاکی از یکتاپرستی و یا اینکه یهوه تنها خدا و خالق عالم است، دیده نمی شود، بلکه از نام یهوه همیشه به همان صورت خدای قبیله یهود استفاده شده است.

از طرف دیگر بنی اسرائیل نیز به پرستش يك خدا اكتفا نمی کردند و تاسال ها پس از خروج از مصر و قبل از یهوه به عنوان خدای قبیله یهود، بت های فاسیلی و سایر خدایان قبیله ای در بین اسرائیلیان مورد پرستش بوده اند. در دوران قبل از اسارت، یهوه پرستی با بت پرستی و اعتقاد به وجود تابو، تفاوت چندانی نداشته و آثار اعتقاد به وجود خدایان متعدد به وضوح در نوشته های انبیاء بنی اسرائیل دیده می شود. در صحیفه حزقیال نبی می نویسد:

«در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون در خانه نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا فرود آمد..... موی پیشانی مرا بگرفت و روح مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رؤیاهای خدا به اورشلیم برد..... پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیوار است. او مرا گفت، ای پسر آدم دیوار را بکن. چون دیوار را کندم اینک دروازه ای پدید آمد. او مرا گفت، داخل شو و کارهای پلید و شنیع که انسان در آنجا می کند ملاحظه نما. پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بت های

خاندان بنی اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و هرکس مجرمه ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت. او مرا گفته‌ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تارکی و هرکس در حجره بت های خویش می کند دهنی ... پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که به طرف شمال بود. آورد و اینک در آنجا عده ای از زنان نشسته برای توبه می گریستند. سپس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند برد. در دروازه همکلی در میان رواق به گنبر بیست و پنج مرد بودند که پشت های خود را به سوی همکلی و روی خود را به سوی مشرق داشتند و آفتاب را که به طرف مشرق بود سجده می کردند. حزقیال نبی ۱۷/۸-۸

هنگامی که اسرائیلیان در کنعان مستقر شدند، مکان های مقدس بومیان را به نام امکنه مقدس بهود مورد پرستش قرار دادند و به تدریج بهل پرستی در آئین یهود وارد شد. به نحوی که غالب شعائری که به موسی نسبت می دهند دنباله آداب بهل پرستی است و به همین دلیل مورد عتاب مکرانبیاء فرارمی گرفتند:

« اسرائیل به بهود خدای خود که ایشان را از زیر دست فرعون پادشاه مصر برون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگرترسیدند و قناتیل و اشیریم بر سر هر تل بلند و زیر درخت سبز برای خود ساختند. بت ها را عبادت نمودند و در مکان های بلند بخورات سوزانیدند..... قامی او امر بهود خدای خود را ترک کرده بت های ریخته شده یعنی گوساله برای خود ساختند و بهل را عبادت نمودند. پسران و دختران خود را از آتش گذرانند. فالگیری و جادوگری نموده و خویشتن را فروختند.» شاهان ۲، ۱۸/۱۰-۱۷

« سلیمان در عقب عشتوروت خدای صیبنونیان و ملکوم بت عمونیان رفت در کوهی که روی اورشلم است مکانی بلند به جهت کموش که بت موآبیان است و به جهت صولنجر جس بنی عمون بنا کردند و چنین به جهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خود بخور می سوزانیدند و قربانی هاسی گذرانند، عمل نمود.» شاهان ۱، ۹/۵-۱۱

پس از درگذشت سلیمان و تقسیم کشور به در ناحیه شمالی و جنوبی، برعام پادشاه اسرائیل پس از مشورت با مشاوران خود و برای این که قوم بهود به جهت گذراندن مراسم قربانی به اورشلیم نروند:

« دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت برای شما رفتن به اورشلیم زحمت است. هان ای اسرائیل ما هان خدایان تواند که نو را از زمین مصر بر آورند. یکی را در بیت

اهل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد... و اسرائیلیان برای گوساله هانی که ساخته بود، قربانی می گذاردند... و برای بنی اسرائیل عیدبرپا نموده نزد مذبح برآمده بخور می گذراند. شاهان ۱، ۱۸/۳۳ - ۱۲

- از مطالعه مطالب فوق، آنچه به وضوح به ذهن متبادر می گردد اینست، که پرستش خدایان متعدد در کنار بهوه، از اعتقادات دیرین بین قبائل بهود بوده و گوساله، طلائی را مظهری از خدا می پنداشتند. به همین مناسبت در افسانه، موسی می خوانیم که وقتی مدت اقامت موسی، در کوه سینا به درازا کشید، هارون برادر موسی و دومین شخصیت مذهبی و سیاسی بنی اسرائیل، از مجموع طلاهای افراد قبیله گوساله، طلائی ساخت و به عنوان خدای بهود به آنان عرضه نمود.

بهودی ها در دوران اسارت ۵۰ ساله خود در بابل، با اساطیر و افکار معتقدین به سایر مذاهب آشنائی کامل پیدا کرده‌اند. چون مذهب بهود با ظهور انبیاء متعدد در حال پربائی و توسعه بود، اصول توحید، خلقت عالم و عدالت الهی را در افکار مذهبی بهود وارد نمودند. دین بهود به تدریج و به دست انبیاء بعد از اسارت به صورت دین توحیدی درآمد. داستان آفرینش براساس اسطوره های سومری - بابلی و زرتشتی ساخته شده. بهوه خالق جهان هستی گردید. در صحیفه اشعای دوم از انبیاء دوران اواخر اسارت بهود می نویسد:

«من بهوه هستم و دیگری نیست. غیر از من خدائی نی. تا از مشرق و مغرب بدانند که سرای من احدی نیست. من بهوه هستم و دیگری نی. من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دست های من آسمان ها را گسترانید. اشعای دوم ۵/۱۲ - ۵/۵۵

دوران اسارت بنی اسرائیل را باید عصر تغییرات و تکامل دین بهود دانست. در حقیقت دینی که امروزه مورد قبول یهودیان است، در این دوره پایه ریزی شد و اساطیر آکادی - سومری - و آئین زرتشتی، دین بهود را در جهتی که امروزه وجود دارد، سوق دادند.

## ب: صقريهوه:

جاپگاه يهوه، تا قبل از بازگشت موسی از مصر، در کوه هورب (Horeb) با کوه خدا بود. هماغها بود که موسی با يهوه برای نخستین بار دیدار و گفتگو کرد.

«و اما موسی گله پدر زن خود بترو، کاهن مدیان را شبانی می کرد. گله را بدان طرف صحرا راندویه کوه هورب که کوه خدا باشد آمد. فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بر وی ظاهر شد. چون او تکریست اینک آن بوته به آتش مشتمل است، اما نمی سوزد. موسی گفت، اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود. چون خداوند دید که موسی برای دیدن او بدان سوی می آید، از میان بوته به موسی ندا داد و گفت، ای موسی، موسی گفت لبیک، خدا گفت بدین جا نزدیک مسأ، نعلین خود را از پاهايت بیرون کن. زیرا مکانی که در آن ایستاده ای مقدس است.» خروج ۱/ ۶-۳

تکرار اصطلاح کوه خدا، در پاهان باب چهارم از سفر خروج، و دستور خداوند به هارون مبنی بر این که در کوه خدا به ملاقات موسی برود، تاکیدی است بر تعیین محل اقامت يهوه.

يهوه پس از دادن دستورات لازم برای خلاصی بنی اسرائیل از اسارت فرعون، به موسی گفت:

«پس از بازگشت از مصر عبریان را برای پرسنش به پای این کوه بیاور.»  
خروج ۱۲-۳

«بترو پدر زن موسی و کاهن مدیان نیز پس از بازگشت موسی دریای همان کوه برای يهوه قربانی کرد و يهوه را بزرگترین خدایان نامید و در حضور خدا، بزرگان و پیران اسرائیل بابترو گوشت قربانی خوردند.» خروج ۱۰-۱۸

طبق دستور يهوه، بنی اسرائیل در پای همین کوه بدیدن خدا آمدند و موسی با جماعتی از ریش سفیدان و پیران قوم يهود برای دیدن خدا از کوه بالا رفتند. يهوه بر فراز همین کوه، ده فرمان را که با انگشتان خویش بر دولرجه سنگ حک نموده بود، به موسی داد تا به بنی اسرائیل ابلاغ کند.

وقتی که فرمان حرکت به سوی کنعان صادر شد، يهوه نصیم گرفت برای آن که

همیشه در مجاورت قوم برگزیده خود باشد، به روشی که در خاور نزدیک و مصر و در بین قبایل صحرا نشین مرسوم بود، برای او نیز خیمه، ملاقات و صندوق میثاق تهیه شود، و از آن پس در درون صندوق میثاق منزل گیرد و در مسافرت ها همراه قوم خود سفر نماید. از همین نظر به موسی گفت:

«به نام افراد بنی اسرائیل بگو برای من پیش کشی بیاورند تو آن ها را برای من بگیر و مقامی مقدس برای من بسازید تا در میان ایشان ساکن باشم. خروج ۲۵  
من آنجا زندگی خواهم کرد. خیمه ملاقات و تمام لوازم آن را طبق آنچه می گویم بنا کن. يك طاق از چوب آبنوس به طول دو ذراع (۱) و نیم و به عرض يك ذراع و نیم و ارتفاع يك ذراع و نیم بساز و آن را از داخل و خارج از طلا ببوشان و يك حاشیه طلا نیز در گوشه های آن بده. برای آن چهار حلقه طلایی بساز و در چهار گوشه آن قرار بده. هر طرف دو تا میله هانی از چوب آبنوس برای نگه داشتن طاق بساز و آن ها را از طلا ببوشان. میله ها را در حلقه های طاق ثابت کن. در داخل طاق، علاماتی را که من می گویم بگذار. تو يك میز طلایی می سازی و يك فرش طلائی در هر گوشه انتهائی میز قرار می دهی. بطوریکه فرش طلائی با بال های گسترده به طرف بالا روبروی همدیگر، میز را ببوشانند. میز را بر روی طاق قرار بده. و بر روی میز، اساسی را که من می گویم بگذار. آنجا محلی است که تو به ملاقات من خواهی آمد. در روی میز و بین در فرشته که بر روی طاق قرار دارند، من دستوراتم را برای افراد اسرائیل خواهم داد.»  
خروج ۲۵

«بشقاب ها، فنجان ها، جام ها و ساغرهای برای هدایای ریختنی از طلای ناب بساز و نان تقدیمی را بر روی میزی که با طلا پوشانده شده است، همیشه در حضور من بگذار. يك شمعدان از طلای ناب بساز. قاعده اش، پایه اش، پیاله هایش، سبب هایش، گل هایش یکپارچه باشد. شش شاخه از طرفینش بیرون می آید. سه شاخه از يك طرف و سه شاخه دیگر از طرف دیگر. سه پیاله به شکل بادام، سبب و گل بر روی يك شاخه و

---

۱ - ذراع (Cubits) با ارنج واحد اندازه گیری بسیار قدیمی متداول در خاور میانه و مصر بوده است. و آن فاصله بین آرنج تا انتهای انگشتان است. ذراع مصریان برابر ۲۰/۸ اینچ یا تقریباً ۵۲۴ میلیمتر می باشد. ذراعی که در تورات از آن بحث می شود برابر با ۱۸ اینچ یا ۴۵۷ میلیمتر بوده است.

سه پیاله دیگر بر روی شاخه دیگر. به همین ترتیب در شش شاخه شمعان، سیب ها، گل ها و شاخه های شمعان همه يك پارچه خواهند بود. برای ساختن شمعان و تمام آلات آن يك تالان (۱) طلا مصرف کن. دلت و توجه کن آن را طبق نمونه ای که در کوه بشو نشان دادم بسازی. خروج - ۲۵

### ب: خیمه ملاقات

برای آماده کردن خیمه ملاقات بهره به موسی گفت:

«چادر ملاقات را از ده پرده کتان نازک نابیده و پارچه های الوان به رنگ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و بر روی آن ها تصاویری از فرشته ها استادانه نقش کن. طول هر پرده ۲۸ ذراع و عرض هر پرده ۱۶ ذراع باشد. پنج عدد از این پرده ها را بهم متصل کن و پنج عدد دیگر را به صد دیگر. مادگیهای آبی در کنار پرده و در محل اتصال قرار بده و همین کار را در کنار دومین دسته از پرده ها بکن. پنجاه مادگی در دسته اول و پنجاه مادگی در دسته دوم از پرده ها. این مادگی ها مقابل هم خواهند بود. پنجاه تکمه، زرین بساز و پرده ها را با تکمه ها بهم متصل کن و خیمه يك پارچه خواهد شد. خیمه روئی را از پارچه پشم بز درست کن. برای این کار بازده پرده درست کن. طول هر پرده سی ذراع و عرض آن چهار ذراع باشد. پنج عدد از پرده ها را جداگانه بهم متصل کن و شش عدد دیگر را جداگانه. پرده ششم را در قسمت جلو خیمه دولا کن. پنجاه تکمه، برنجی بساز و تکمه ها را در مادگی ها بگذار و خیمه را بهم متصل کن تا یکی شود و زبادی پرده های خیمه که باقی می ماند، از پشت خیمه آریزان خواهد بود. و طرف گنجه و صندوق میثاق را می پوشانند. خروج ۲۶

به همین ترتیب، خداوند چون زرگر و خیمه دوز ماهری دستوراتی در خصوص ساختن گنجه و صندوق میثاق و قربانگاه از چوب افاقیا و برنج با عرض و طول معین صادر و هارون برادر موسی را به کهنانت معبد خود انتخاب می کند. برای آن که در مواقعی که هارون به حضور خداوند در خیمه داخل و با خارج می شود، خداوند از آمدن و رفتن او مطلع گردد به موسی دستور می دهد:

---

۱- تالان وزن بسیار قدیمی یونانی ها و مردم سواحل مدیترانه بود و هر تالان در حدود ۲۶ کیلو گرم وزن داشته است.

و گرداگرد دامن لباس هارون زنگوله های طلایی فرار بده تا هنگامی که خدمت می کند و هنگامی که در قدم به حضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می رود، صدای آن ها شنیده شود و هارون دچار مرگ آبی نگردد. « خروج ۲۴ - ۲۸ موسی صندوق میثاق و خیمه ملاقات را طبق دستور بهوه و نمونه ای که بهوه بر فراز کوه به او نشان داده بود، ساخت.

«خیمه را برداشت و آن را بیرون لشکرگاه دور از اردو برپا کرد و آن را خیمه اجتماع نامید. تورا و قانون را در مقابل صندوق میثاق نهاد و گفت قانون در برابر بهوه قرار دارد.»

«هرگاه که موسی طالب ملاقات بهوه بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، می رفت و هنگامی که موسی به سوی خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت. چون تمامی قوم، ستون ابر را بر درخیمه اجتماع ایستاده می دیدند، همه قوم برخاسته هرکس به درخیمه خود سجده می کرد و خداوند با موسی رو برو سخن می گفت. مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید.» خروج ۷/۱۲ - ۳۳

در موقعی که اردو حرکت می کرد، خیمه اجتماع و تابوت میثاق (آرون هابوت) را بر روی ارابه ای می نهادند و توسط عده ای از قبیله لوی (Levi)، طایفه خود موسی حمل می شد. زیرا جز افراد این قبیله اشخاص دیگر مجاز به لمس صندوق نبودند. هر موقع خیمه و تابوت میثاق را بلند می کردند موسی می گفت:

«خداوند! برخیز تا دشمنان تو پراکنده شوند و آنان که از تو متفرند در برابر تو فراری گردند.» اعداد ۳۵-۱۰

و هر موقع تابوت میثاق را بر زمین می گذاشتند، موسی می گفت:

«خداوند! در بین هزاران نفر از بنی اسرائیل باز آی.» اعداد ۳۶-۱۰

با اندکی دقت در دستورات بهوه در مورد تهیه خیمه ملاقات، صندوق میثاق، مجسمه های طلایی، لباس و آرایش کاهنان و تصاویری که باید بر روی صندوق میثاق و سیز طلایی نقش گردد، به خوس مشاهده می شود که این آداب و تشریفات مذهبی زیننده مردمان ساکن شهرهای بزرگ است نه در خور شبانان صحراگرد و غلامانی که با شتاب و التهاب از مصر گریخته اند و در ریزگارهای بیابان های سینا سرگردانند و از

گرسنگی و تشنگی می نالند. اگر حقیقتاً موسی وجود داشته و دینی در صحرای سوزان سینا به یهودیان عرضه نموده است، دین از مسلماً می بایستی، بسیار ساده و عاری از هرگونه تشریفات سنگین مذهبی می بوده نه به تفصیلی که در توره نقل شده و خلاصه ای از آن در بالا ذکر شد. آنچه در توره آمده، شعاعی است که یهودی ها پس از تماس با اقوام متمدن دیگر اخذ نموده اند و بیشتر رنگ و بوی کنعانی - بابلی دارد تا دین صحرائشینان کوچ گرا. نویسندگان این بخش از توره، با الهام از شعائر و تشریفات ادیان شهرنشینان و آمیختن آن با رسوم مشاغل درین قبایل صحرا کرد، و بدون در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان، مطالبی را بهم بافته و برای جالب تر نمودن داستان مقدار زیادی طلا، پارچه و چوب آبنوس نیز به آن اضافه نموده اند.

خیمه، اجتماع و صندوق میثاق تا سال ها بعد، تنها خانه و محل زندگی یهوه بود. در جنگ ها پیشاپیش ارتش حرکت داده می شد و مراسم مذهبی در حضور صندوق به عمل می آمد. در حقیقت، صندوق میثاق تابوی تمبله بود. وقتی سلطنت به داود رسید و بردشمنان خود فاتق آمد، به ناتان نبی گفت:

«من در خانه ای از چوب سدر زندگی می کنم و تابوت میثاق در خیمه است.»

۱- ۷ ساموئل ۲

و تصمیم گرفت معبدی برای یهوه برپا کند. دو شب بعد یهوه برای داود پیام فرستاد:

«از روزی که فرزندان اسرائیل را از مصر خارج نمودم تا این تاریخ، در منزلی سکونت نکرده ام و در تابوت میثاق در خیمه سکونت داشته ام و همه جا با داود همگام بوده ام. وقتی عمر او به سر آمد و با پدران او خوابید، ذریه او برای من خانه ای بنا خواهد نمود.» ساموئل ۲. ۵ - ۷

داود، تابوت میثاق را به صیون در اورشلیم آورد و سلیمان نیز در همان مکان معبدی به نام هیکل برای یهوه بنا کرد و تابوت را در درون معبد گذاشت. تالار پشت ورودی که محراب در آنجا قرار داشت، فضای مقدس بود. در پشت تالار، اتاق مکعبی بود که تابوت میثاق و قانون را در آنجا در برابر یهوه جای داده بودند و کروییم ها (فرشتگان) از آن محافظت می کردند. هیچ کس حق نداشت از پرده ای که بین فضای مقدس و اتاق بسیار مقدس آویزان بود، عبور نماید. مگر کاهن اعظم، آن هم فقط یکبار در سال در روز کیهور. اگر احیاناً تابوت میثاق و یا اتاق بسیار مقدس احتیاج



به تعبیر داشت، از روزنه ای که در سقف تعبیه شده بود تا دود قربانی از آنها خارج شود، وارد می شدند.

پس از اتمام بنا و قرار دادن تابوت میثاق و قانون در اتاق بسیار مقدس: «خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شد. او را گفت که دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه، قربانی ها شود.» دوم تواریخ ۱۲ - ۷ دولت اسرائیل مدتی قبل از دولت بودا به دست آشوری ها منقرض شد. بودا که تنها باقیمانده و معرف دین یهود بود نیز به دست همان ملت از بین رفت و بنی اسرائیل را به اسارت به بابل بردند و معبد هیکل ویران شد. در دوران اسارت، با جذب فستی از باورهای مذهبی سایر ادیان در دین یهود، تصور بنی اسرائیل از بهره به طور کامل تغییر کرد. بهره از تابوت میثاق بیرون آمد و به آسمان ها پرواز کرد و خالق جهان هستی و تنها خدای عالمیان گردید.

### ت: معجزات یهوه:

معجزه عمارتست از پدیده ای غیر طبیعی که در حال عادی امکان وقوع ندارد و از نوعت از قاعده کلی و اساس علت و معلول خارج است. با این توضیح، به حرأت می توان گفت که هیچ وقت، در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ معجزه ای اتفاق نیفتاده و تنها رانیده مغز افسانه ساز بشر است که در اساطیر وارد شده.

معجزه و عملیات معجزه آسا، یکی از مشخصات کتاب مقدس است. تا افسانه هارا در مغز مردم عامی و افسانه پرست جایگزین کند. معجزات در اسفار پنج گانه آغاز و دنباله آن در سایر فصول «عهد عتیق» کشیده می شود و در «عهد جدید» در زمان عیسی، به اوج شکوفائی خود می رسد.

از آنها که انسان - خدائی در تمام فصول کتاب مقدس حکومت می کند، برای ایجاد ترس و وحشت در دل مخالفان، و برانگیختن شوق اطاعت و سرسپردگی در روح معتقدان، قدرت غائی بهترین وسیله است. معجزه نمایش قدرت و عملی است که انسان ها از انجام آن عاجزند. معجزه، هر اندازه بزرگتر و افسانه هر قدر مبالغه آمیزتر باشد، اثر نفوذی آن در مغز نابخشه عوام عمیق تر و ترس و وحشت بیشتر خواهد بود.

معجزات کتاب مقدس با رفتن موسی به طرف کوه سینا آغاز می شود: «موسی گله، پلوزن خود، «بشر کاهن مدبان» را شبانی می کرد. فرشته،

خداوند در شعله آتش از میان بوته بر او ظاهر شد. موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که چرا بوته نمی سوزد. خداوند از میان بوته ها ندا داد و گفت: ای موسی... من هستم، خدای پدرت ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب. هراینه مصیبت قوم خود را که در مصرند بدم و استغاثه ایشان را شنیدم. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. « خروج ۱/۸ - ۳

« موسی در جواب گفت: همانا مرا تصدیق خواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید. پس خداوند به او گفت: آن چیست در دست تو؟ گفت: عصا. گفت: آن را به زمین بینداز. چون موسی آن را به زمین انداخت ماری گردید. موسی از پیشش گریخت. پس خداوند گفت: دستت را دراز کن و دمش را بگیر. پس موسی دست خود را دراز کرد و آن را بگیرفت و در دستش عصائی شد. « خروج ۱/۴ - ۴

« بهوه به موسی گفت: دستت را به زیر بغل خود بگذار. او دستش را زیر بغلش گذاشت. چون بیرون آورد تمام دستش برص گرفته بود و سفید مثل برف بود. بهوه به او گفت: دستت را دوباره زیر بغلت بگذار. او دوباره دستش را زیر بغلش گذاشت و رفتی که آن را بیرون کشید مثل گوشت بدن خود او بود. بهوه به موسی گفت: هرگاه این دو نشانه را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه آب را از نهر بگیر و بر روی زمین بهاش. آبی که تو از نهر گرفته ای بدل به خون خواهد شد. « خروج ۷/۹ - ۴

بدین ترتیب معجزات در کتاب مقدس آغاز می شود.

موسی نزد قوم بهود در مصر بازگشت و کلام خدا را ابلاغ کرد. قوم بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و در برابر بهوه سجده کردند. سپس موسی و برادرش هارون نزد فرعون رفتند و پیام بهوه را به او رساندند و از او خواستند تا قوم بهود را رها کند تا به صحرا بروند و برای بهوه جشن بگیرند. فرعون بگفته های موسی اعتراضی نکرد و بر شدت فشار بر قوم بهود افزود. بهوه به موسی گفت:

« هرآنچه به تو امر می کنم تو آن را بگو و برادرت آن را به فرعون بازگو کند تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهائی دهد و من دل فرعون را سخت می کنم تا آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار سازم. « خروج ۳ - ۷

جالب ترین قسمت ظهور معجزات بهوه، دو دوزه بازی کردن خدا است، که از یک طرف به موسی امر می کند تا از فرعون بخواهد تا قوم بنی اسرائیل را رها کند و از طرف دیگر خود او، قلب فرعون را سخت تر می کند تا به خواسته های موسی، که در

حقیقت گفته، خود خدا است، تسلیم نشود، و به معجزاتی که اتفاق افتاده توجهی نکند، نابهوه فرصت دیگری پیدا کند و عظمت و جلال خود را در کمال شکوفائی به نمایش بگذارد. صحنه های جالبتری از قدرت خود را نشان دهد. نادرآینده این معجزات را به عنوان آیات و نشانه های قدرت خدائی در مقام تورا، برای نسل های آینده و کسانی که از او امر او سرپیچی می کنند، یادآوری کند. شدائد و مصیبت هائی را که آن قوم در طول مدت اسارت خود در مصر متحمل می شدند، به رخ آن ها بکشند و بالاخره تا:

«به گوش پسر موسی و پسر پسر موسی برسد تا همه بدانند که او یهوه است.»

خروج ۲- ۱۰

یهوه به فرعون پیغام می فرستد:

«اگر ناکنون تورا و قومت را به ویا مثیلا ساخته بودم، هرآینه از زمین محو شده بودید. لیکن برای همین تورا برپا داشته ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم و نام من در تمام جهان شایع شود.» خروج ۱۵ - ۹

معجزاتی را که یهوه در مصر به نمایش می گذارد به تفصیل در سفر خروج تورا، بیان شده و به طور خلاصه از این قرار است.

«هارون عصای خود را پیش روی فرعون و ملازمانش به زمین انداخت و ازدها شد. فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید. ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند. هر یک عصای خود را انداخت و ازدها شد. ولی عصای هارون، عصاهای ایشان را بنهید.» خروج ۱۳ / ۱۰-۷

چون فرعون از الهام درخواست موسی و آزادی بنی اسرائیل ابا نمود، خداوند به موسی گفت:

«بامنادان نزد فرعون برو و برای ملاقات از کنار نهر بایست و عصائی را که به مار مبدل گردیده به دست بگیر و به آب بزن. هارون نیز در حضور فرعون عصا را بلند کرد به آب زد. تمامی آب نهر به خون مبدل شد و ماهیائی که در آب بودند مردند، و در تمامی زمین مصر خون جاری شد.» خروج ۲۰ - ۷ و جادوگران نیز چنین کردند.

یهوه با زهم قلب فرعون را سخت تر کرد، تا از رها کردن قوم یهود ابا کند. پس خداوند به موسی گفت:

«به هارون بگو دست خود را با عصای خویش برنهرها و جویسارها و دریاچه ها دراز

کند و ورغ ها را بر زمین مصر برآورد، به جدی که به خانه فرعون و خواصگاهش و بسترش و خانه بندگان و تغارهای حمیر به کثرت پیدا شوند. «خروج ۶-۸ و جادوگران مصری نیز چنین کردند.

پس از رفتن ورغ ها، چون فرعون احساس آسایش کرد، بازهم از رها کردن قوم اسرائیل سر باز زد. خداوند به موسی گفت به هارون بگو:

«عصای خود را درازکن و غبار زمین را بر زمین نا در تمامی مصر پشه پر شود.»  
خروج ۱۷-۸ و جادوگران مصر نیز چنین کردند، ولی نتوانستند پشه ها بیاورند.

به همین ترتیب بیهوده معجزات دیگری از قبیل آوردن انواع مگس ها، نزول و با برمواشی مصریان، ایجاد دمل های سوزان بر انسان و بهائم، نزول تکرک بسیار سخت، حمله دستجات ملخ برای از بردن کلیه نباتات و درختان، ایجاد تاریکی شدید به مدت سه شبانه روز در تمامی سرزمین مصر، به ظهور می رساند، ولی پس از نمایش هر معجزه، بیهوده دل فرعون را سخت ثرمی کننده تا با آزادی بنی اسرائیل مخالفت کند. آنگاه خداوند به موسی گفت:

«هک بلای دیگر بر مصر نازل می کنم بعد از آن شما را از این جا رها خواهد کرد.» خروج ۳-۱۱

«قریب به نصف شب در میان مصرخواهم آمد و نخست زاده که در زمین مصر باشد از نخست زاده فرعون تا نخست زاده گنیز و همه نخست زادگان بهائم خواهند مرد. این ماه برای شما اولین از ماه های سال است. (۱۱) دردم این ماه هر یکی از شما بره ای بر حسب خانه های پدران خود بگیرید. یعنی برای هر خانه هک بره... آن را تا چهاردهم این ماه نگه دارید و در عصر ذبح کنید. از خون آن بگیرید و بر هر دو ناتمه و سر در خانه ای که بره را در آن می خورند، پاشید و گوشتش را در آن شب به آتش بریان کنید و با نان فطیر و سبزی های تلخ بخورید. از آن هیچ خام و یا پخته در آب نخورید بلکه به آتش بریان کنید. کله اش و پاچه اش و اندرونش را، چبزی از آن را ناصح نگذارید و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانید. آن را به این طریق بخورید:

---

۱- ماهی را که امروزه بیهودی ها به عنوان ماه اول سال محاسبه می کنند، تیشری Tisbri معادل سینامیر یا اکتبر است.

کمر بسته و نعلین بر پاهای شما و عصا در دست. آن را با تعجیل بخورید. این عید صبح (Paque) خداوند است. در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد. آن خون علامتی باشد در خانه هائی که در آن ها می باشید. چون خون به بیتم از خانه شما می گذرد و هنگامی که مصر را می زنم آن بلا برای هلاک شما نخواهد بود. آن روز یادگاری خواهد بود. در آن روز برای خداوند عید نگه دارید و آن را به قانون ابدی نسلاً بعد نسل عید نگه دارید. هفت روز نان فطیر بخورید. در روز اول حمیر ماهه را از خانه های خود دور کنید. در روز چهاردهم ماه در شام نان فطیر بخورید تا شام بیست و یکم ماه (۱۱) خروج ۱۶-۱۲

در نیمه شب، خداوند غم نخست زادگان سرزمین مصر از نخست زاده فرعون تا نخست زاده اسپری که در زندان بود و نخست زاده بهائم را کشت. فرعون موسی را طلبید و به او گفت:

«برخیزید و از میان قوم من بیرون شوید.» خروج ۲۹ - ۱۲

ولی بهوه دل فرعون را باز هم سخت کرد. پس از عزیمت بنی اسرائیل؛ فرعون با تمام سواران و ششصد ارابه جنگی و سرداران خود به تعاقب یهودیان ناخت و در کرانه های دریای احمر به آنان نزدیک شد. بنی اسرائیل از فرط وحشت و ترس از کشته شدن، به موسی اعتراض کردند. خداوند به موسی گفت:

«عصای خود را بر افراز و دو دست خود، را دراز کن و آب را به دو پاره تقسیم

نما. تا بنی اسرائیل از میان دریا و از راه خشکی عبور کند.» خروج ۱۶ - ۱۴

فرشته خداوند که پیشاپیش اردوی اسرائیل حرکت می کرد، به عقب اردو آمد و ستونی از ابر سیاه میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل ایجاد کرد. موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند با باد شرقی شدید دریا را خشک ساخت. بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی عبور کردند و آب ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود. مصری ها با تمامی ارابه های جنگی و اسبان و سواران از عقب آن ها به دریا درآمدند. بهوه به موسی گفت:

«دست خود را بر دریا دراز کن تا آب ها بر مصریان و ارابه و سوارانشان برگردد.»

۱ - برای اطلاع بیشتر از ریشه و سابقه این سنت تورا به زیر نویس مبعث شعائر و قربانی ها مراجعه شود.

موسی نیز دست خود را دراز کرد و آب بر گشته و سواران و ازابه ها و تمام لشکریان فرعون که از عقب بنی اسرائیل بودند، به دریا افتادند و یکی از آنها بانی ماند. « خروج ۲۹/۲۶-۱۴

وقتی که قوم بنی اسرائیل از سواحل شرقی بحر احمر به جانب کنعان حرکت می کردند، بهوه بازهم مجبور بود برای راضی نگه داشتن این قوم پرتوقع، معجزات فراوان دیگری به ظهور برساند. وقتی که گرسنه بودند و از موسی طلب نان می کردند، بهوه «من» از آسمان نازل کرد خروج ۱۶-۱۷ و برای غذای گوستی آنان، هزاران پرند در اختیار بنی اسرائیل فرار داد. خروج ۱۲-۱۶ و وقتی تشنه شدند، به ضربه ای از عصای موسی از سنگ خارا دوازده چشمه آب بیرون آورد. اعداد ۱۱-۲۰

یکی از معجزات بسیار جالب و خواندنی بهوه در صحرای سینا، معجزه شکوفه دادن و بار آوردن چوب دستی خشک هارون است:

«خداوند موسی را خطاب کرده و گفت: به بنی اسرائیل بگو و از ایشان عصاها بگیر. یک عصا از هر خاندان. از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بگیر و نام هر کس را بر عصای او بنویس. آن هارا درخیمه اجتماع، جانی که من با شما ملاقات می کنم، بگذار. شخصی را که من انتخاب می کنم عصایش شکوفه خواهد داد. موسی آن را به بنی اسرائیل گفت. پس جمیع سروران او را عصاها دادند. یک عصا برای هر سرور. یعنی دوازده عصا. موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت نهاد. مردای آن روزه چون موسی به خیمه داخل شد، اینک عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود، شکوفه آورده گل داده و بادام رسانیده بود. « اعداد ۱۷-۱۶/۹

نیاید تصور کرد که با مرگ موسی قدرت نمایی بهوه و معجزات او به پایان می رسد، برعکس، ظهور معجزات در کتاب مقدس همچنان ادامه می یابد. خداوند به یوشع بن نون خادم موسی گفت:

«برخیز و از اردن عبور کن. از صحرا و لبنان تا نهر بزرگ یعنی فرات، تمامی سرزمین هتیان تا دریای بزرگ، به طرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود. « یوشع ۱-۱

«امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می کنم. تا تمام بدانند که همچنان که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود. « یوشع ۷-۳

وقتی کف پای کاهنان حامل تابوت میثاق بر آب های اردن قرار گرفت، معجزه

ای که در زمان حیات موسی در کنار بحر احمر اتفاق افتاده بود، تکرار شد. آب های رودخانه اردن که از بالا می آمدند، شکاف خوردند و توده های آب از مسافت دور بر روی هم انباشته شدند. قوم بنی اسرائیل از رودخانه خشک عبور کردند و به اردن وارد شدند. سپس آب ها دوباره به حال عادی بازگشتند. « یوشع ۱۶ - ۳ »  
در جنگی که بین یوشع و ادونی صدق، ملک اورشلیم و سایر پادشاهان محلی در گرفت:

«چون لشکریان پنج ملک از پیش اسرائیل فرار می کردند و در سرزمینی بیست حورون بودند آنگاه، خداوند تا «عزیره» برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید، مردند. آنان که از سنگ هارمردند بیشتر از کسانی بودند که به شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند.» یوشع ۱۱/۱۳ - ۱۰

برای آن که لشکریان اسرائیل فرصت کافی برای از بین بردن کلیه افراد دشمن داشته باشند، بهوه، زمان و زمین و ماه و خورشید را در اختیار یوشع قرار داد. پدیده ای به وجود آورد که به مراتب از معجزات دوران موسی شکفت انگیز تر بود. یوشع به خورشید و ماه دستور داد:

«ای آفتاب بر « جبعون » بایست و تو ای ماه بروادی « اهلون ». پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم اسرائیل از دشمنان خود انتقام گرفتند و قتل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود، زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد.» یوشع ۱۲/۱۵ - ۱۰

بهوه سردار لشکر خود را با شمشیرهای برهنه به باری یوشع فرستاد. « یوشع ۱۴ - ۵. تا یوشع بتواند، در یک حمله، برقی آسا، ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان سرنگون سازد و تمام ساکنان این سرزمین ها را طبق دستور بهوه، قتل عام کند.

دیگر از کسانی که صحنه هائی از قدرت بهوه را به صورت معجزه بر مردم عرضه کردند، ایلیا و شاگردش البشع (البشا) بودند. اینها صوفی شد به قدرت الهی سرده ای را زنده نماید. شاهان ۱۹/۲۱-۱۷. و در مقابل دیدگان ۴۵۰ نفر از بعل پرستان وعده کثیری از بنی اسرائیل، بدون استفاده از آتش زنه، چنان آتشی در مذبح خود سبفکند که هر چه در مذبح و حوالی آن بود حتی آب رودخانه را مشتعل نماید. شاهان ۱۸-۳۸. ۱

دسته های پنجاه نفری از لشکریان دشمن را که در تعقیب او بودند در آتشی

که از آسمان نازل کرد، بسوزاند. شاهان ۲، ۱۱-۱ با ضربات ردای خود آب رودخانه، اردن را به دو پاره تقسیم کند تا خود و شاگردش از بستر خشک رودخانه عبور نمایند. شاهان ۲، ۸ - ۲

و بالاخره در برابر چشمان شاگردش «الیشع» درگریدادی که در اثر عبور ارا به های آتشین با اسان آتشین ایجاد شده بوده به آسمان ها بالا برود. شاهان ۲، ۱۱-۲ تنها ردائی از اسناد باقی ماند، که الیشع، آن را برداشت و به کنار رود اردن آمد، و با ضرباتی که با ردای اسناد به رودخانه وارد آورد، آب را به دو نیم تقسیم کرد و از بستر خشک گذشت. شاهان ۲، ۱۴ - ۲

چون به راه خورد می رفت، اطفال کوچک از شهر بیرون آمدند و او را مسخره کردند. الیشع به نام بهره آنان را نفرین کرد. می الحال دوحروس از جنگلی بیرون آمدند و ۴۲ نفر از اطفال را دیدند. شاهان ۲، ۲۳ - ۲

مردم شهر که روح ایلها را در او دیدند، برای ملاقات او آمدند و گفتند که آب شهرناگوار است او نشست ثونی از مردم خواست. مقداری نمک در آن ریخت و به آب داد. آب شفا یافت. شاهان ۲، ۲۱ - ۲

زنی از زنان اسرائیل به نضرع نزد او آمد که فرض بسیار دارد و چیز طرفی از روغن چیز دیگری ندارد. الیشع به او گفت «برو ظروف خالی از هسایگان به فرض بگیر، درخانه را بر روی خود و پسرانت بیند و ظروف خالی را از آن روغن پر کن. روغن ها را بفروش و فروض خود را ادا کن. شاهان ۲، ۴ - ۴

به زنی که به او نیکوئی کرده بود گفت، که سال دیگر در همان وقت او صاحب طفل پسری خواهد شد. پس آن زن حامله شد و پسری در همان وقت که الیشع گفته بود، آورد. شاهان ۲، ۱۷ - ۴

پسر در بزرگی بیمار شد و پس از حدت کوتاهی درگذشت. مادر نالان به سراغ الیشع آمد، الیشع به خانه زن رقت و طفل را مرده یافت، در را بست و دعا کرد. بر طفل دراز شده دهان خود را بر دهان طفل نهاده دست خود را بر دست او گذاشت. گوشت پسر گرم شد. هفت مرتبه عطسه نمود و چشمان خود را باز کرد. شاهان ۲، ۳۶ - ۴

غذای آلوده به سمی را به غذای لذیذی تبدیل نمود. شاهان ۲، ۴۲ - ۴ . چند قمرص نان را بین صد نفر تقسیم کرد و مقداری نیز باقی ماند. شاهان ۲، ۴۴ - ۴



برص نعلان، سردار لشکر پادشاه آرام را شفا بخشید و در اثر خطاتی که نوکر خودش مرتکب شده بود او را به برص مبتلا کرد. شاهان ۱۰-۵  
هنگامی که یکی از همراهان او تیر چوبی را می برید، تیر او در آب افتاد. اینشع قطعه چوبی را در محلی که تیر در آب سقوط کرده بود به آب انلاخت و چوب تیر را بر روی آب آورد. شاهان ۲، ۵ - ۶

در اثر تماس قوم یهود در دوران اسارت با اقوام دیگر و جذب پاره ای از اعتقادات مذهبی آنان، به تدریج نحوه تصور و تفکر و برداشت بنی اسرائیل از بهوه تغییر کرد. داستان آفرینش، مراسم عفاپذیرتشتیان و اساطیر سومری بابلی، تکمیل گردید و خدای قهار و جبار و معجزه گر جای خود را به خدائی رحیم، عدالت پرور و خواهان انصاف داد. اصول اخلاقی، جانسپین شدت عمل و ایجاد وحشت شد. از این پس، بهوه برای پایدار نمودن قوم یهود در اعتقادات دینی خود، احتیاجی به ارائه قدرت و ظهور معجزه نمی بیند. به طوری که در نوشته های پس از تبعید تا زمان ظهور عیسی، دیگر معجزه ای از بهوه در کتاب مقدس بهوه دیده نمی شود. تنها در زمان عیسی است که عملیات محیرالعقلی از گونه کارهای ایلیا و الیشع بار دیگر در کتب مقدس عسویان خودنمایی می کند.

## صفات یهوه وانسان - خدائی

در قالب ریزی یهوه، قابلیت ها، اعمال و صفات او، در محدوده فکر نویسندگان تورا، باقی مانده و تصویری که تورا از یهوه عرضه می نماید، بازتابی است از خصائص نژادی، انسانی است مادی، خودخواه، مستبد، حسود و انتقامجو و فهاروجبار، متعصب و نژادپرست، مظهر قهر و غضب، طالب دعا و نیاز و تقدیم قربانی های فراوان. بندگان باید با عجز و لایه و التماس و الهام آداب و مناسک عبادی بسیار و تقدیم رشوه از قربانی های حیوانی و محصولات زمینی، نظر موافق او را به خود جلب نمایند. بهره مایل است قدرت او مورد اعجاب و تحسین قرار گیرد و همه یهودی ها از انتقام الهی بترسند. کلمه ای که تورا، از جمله صفات خداوندی بر آن تکیه می کند، «ال» که به معنی خدای حسود و انتقام گیرنده است (۱). در بنیاد ده فرمان یهوه به بنی اسرائیل می گوید:

« تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد... نزد آنها سجده مکن و آن هارا عبادت مکن. زیرا که من یهوه خدای تو می باشم. خدای حسود هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم. » خروج ۳/۵ - ۲۰

بنا به خصلت انسانی، یهوه نیز خویش و بدی اشیاء را بر اساس ارزش تجارتی آن ها محاسبه می کند:

« نام اولین رودخانه فیثون است که تمام اراضی حوله را که در آنجا طلا است، احاطه می کند. طلای آن سرزمین بسیار نیکو است. » پیدایش ۱۱-۲  
دوبنو آفرینش، یهوه چون گوزه گری:

« آدم را از خاک بمرشت و در بینی او روح دمید تا نفس زنده شد. » پیدایش

۷ - ۲.

و سپس چون جراح ماهری:

« آدم را به خواب کرده و یکی از دنده های او را برداشت و گوشت درجایش گذاشت. سپس از آن دنده که از آدم گرفته بود، زنی ساخت و نزد آدم آورد. » پیدایش

۲۲ - ۲

---

۱ - نکته جالب در بیان این صفت تکرار کلمه «ال» به معنی خدا، برای بیان صفت یهوه است.

چون مالك باغ بزرگ زیبایی، در غروب آفتاب و  
«به هنگام وزیدن نسیم روز، درباغ می خرامد، چون آدم و زنش خویش را از  
حضور خداوند پنهان نموده بودند، از ها را نمی دید، بهوه آدم را صدا کرد و گفت کجا  
هستی؟» آفرینش ۸/۹ - ۳  
و رفتی که برنفرمسی آدم و حوا آگاهی یافت، چون مالك باغی بزرگ، دست  
آنان را گرفت:

«و در باغ بهشت بیرون کرد. آفرینش ۲۳ - ۳  
پس از آنکه نوح و همراهان و تمام حیوانات بر کشتی سوار و روانه آب ها شدند:  
«خداوند در کشتی را از عقب نوح می شد. پیدایش ۱۶ - ۲  
بهره برای سرکشی به کار آدمیان و چگونگی کارهایی که انجام می دهند:  
«نزول می کند تاشهر و برجی را که بنی آدم در بابل بنا می کرد ببند.» و  
وقتی بادیدن برج بابل، از اتحاد و یگانگی نسل بشر به وحشت می افتد و بشر را قادر  
به انجام هرکاری می یابد، نه ایجاد نفاق بین آنان متوسل می شود.  
«اکتون زمان ایشان را مشوش سازیم تا سخن بکدهگر را بفهمند. پس خداوند  
ایشان را از آنها بر روی تمام زمین پراکنده نمود. پیدایش ۸ - ۱۱  
بهره با دوتن از فرشتگان مغرب درگاه خود به خانه ابراهیم به میهمانی می رود.  
ابراهیم با دیدن آنان «به سوی رمه شافت و گوساله نازک خوب گرفت و به علام داد تا  
به زودی آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله را که ساخته بود، پیش روی ایشان  
گذاشت و خود درمقابل ایشان زیر درخت ایستاد ناخوردند.» پیدایش ۷/۹ - ۱۸  
پس از صرف غذا، دو فرشته به سوی «سلوم» حرکت کردند ولی ابراهیم همچنان  
در حضور بهره ایستاد و مدتی به بحث و گفتگو پرداختند.  
«چون خداوند گفتگو با ابراهیم را به اتمام رساند، برقت و ابراهیم به مکان  
خود مراجعت کرد.» آفرینش ۳۳ - ۱۸

نراره، داستان کشتی گرفتن یعقوب با بهره را چنین می نویسد:  
«شانگاه، یعقوب برخاست، دو زوجه و کنیز و بازده پسر خویش را بر داشته از  
«معمر بیرون» عبور داد و تمام ماملک خود را نیز عبور داد. یعقوب تنها ماند و مردی  
با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دید که بروی غلنه نمی کند، کف ران  
یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفت با او فشرده شد. پس گفت مرا

رها کن. زیرا که فجر نزدیک است. گفت تا مرا برکت ندهی تو را رها نمی‌کنم. به ری  
گفت نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود. بلکه  
اسرائیل. زیرا که باخدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب آن محل  
را پنی ایل (Peniel) نامید و گفت زیرا خدا را از رویو دیدم و جانم رستگار شد. «  
پیدایش ۲۲/۳۲-۳۲

اراین سبب، بنی اسرائیل عرق السما را که در کف ران است نمی‌خورند.  
تنفر بهمه از کسانی که از اواصر اوسرییچی کنند. به حدی است که حتی به  
موسی، فرستاده و برگزیده خود او به دربار فرعون، بیز ابقا نمی‌کند و به این علت  
که موسی مختون نبوده به او حمله و قصد قتل او را می‌کند  
«آنگاه صفوره سنگ تیزی گرفت و فلقه پسر خود را خسته کرد و نزد پای او  
انداخته گفت تو مرا شوهرخونی هستی. پس بهمه او را رها کرد.» خروج ۲۷/۲۴ - ۴  
پس از خروج بهودیان از مصر، جوگ فرامینی که بهمه به قوم اسرائیل ابلاغ می  
کند می‌گوید:

«در هر سال سه مرتبه همه، ذکوزان به حضور خداوند بهمه حاضر شوند.» خروج  
۱۷ - ۲۳ «هیچ کس به حضور من دست خالی حاضر نشود.» خروج ۱۶-۲۳  
«برای من هدایا بیاورند. این است هدایائی که از ایشان می‌گیرید:  
«طلا، نقره، برنج، لاجورد، ازعوان، قرمز، کشان نازک، پشم بز، پوست فوج  
سرخ شده، پوست خز، چوب شظیم، روغن، روغن برای چراغ، ادویه برای مسح و برای  
بخور معطر، سنگهای عقیق و سنگهای مرصع برای ایفودر سینه بند.» خروج ۱۷/۲۵ -  
«خداوند به موسی خطاب کرده و گفت، وقتی شماره بنی اسرائیل را بر حسب  
شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هر کس فدیه جان خود را به خداوند بدهد. یعنی  
نیم مثقال موافق مثقال قدس که یک مثقال و بیست قیراط است و این هدیه خداوند  
است و نقد از بنی اسرائیل بگیر.» خروج ۱۶/۱۱ - ۳۰  
«نور نخستین زمین خود را به خانه بهمه بیاور.»

بهمه بر فراز کوه سینا، چون سنگ تراش ماهری با انگشتان خود بر روی دولوح  
سنگی، ده فرمان را نقش می‌کند. سپس به موسی می‌گوید:  
«نزد من به کوه بالابیا و آنها باش تا لوح های سنگی و نوره و احکامی را که  
نوشته ام تا ایشان را تعلیم دهی به تو بدهم.» خروج ۱۲-۲۴

و وقتی که موسی، در اثر غضبی که از دیدن طغیان قوم یهود و ساختن گوساله، طلای به او دست داده بود، الواح را به زمین افکند و شکست، یهوه به او گفت:

«دولوح دیگر مثل اولین برای خود بفرش و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی، بر این لوح ها خواهم نوشت.» خروج ۱ - ۳۴

پس از فرار محولانه موسی و قوم یهود از مصر، فرعون با ششصد ارباب جنگی و لشکریان بسیار به تعقیب آنان پرداخت. ولی یهوه:

«اردوی مصریان را آشفته ساخت و چرخ های اوابه های ایشان را بیرون آورد تا لشکریان مصری به سنگینی برانند.» خروج ۲۵ - ۱۴

در جنگی که بین بوشع و پنج ملك آموریان در کنعان در گرفت، پس از شکست و هزیمت لشکر آموریان به طرف گردنه بیت حورون:

«یهوه نا و عزیزه» برایشان از آسمان سنگ های بزرگ بارانید و مردند. آنان که از سنگ های یهوه مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.»

یوشع ۱۱ - ۱۰

آنچه در صحیفه یوشع به وضوح به چشم می خورد، تجلی صفات و خصوصیات پادشاهان بین النهرین در وجود یهوه است. بنا بر سنگ نشسته ها و الواحی که در حفاریات باستان شناسی این نواحی به دست آمده، یکی از افتخارات شاهان در جنگ با دشمنان این بوده که پس از فتح هر شهری تمام اهالی شهر و حتی سگ و گربه را می کشتند و موجودی زنده باقی نمی گذاشتند و این عمل را نمونه ای از قدرت و اقتدار می دانستند. نویسندگان تورا، تحت تاثیر همین طرز تفکر و برای نشان دادن قنوت یهوه، قتل تمام اهالی شهرهای متصرفی را جز برنامه ها و دستورات جنگی یهوه به قوم اسرائیل فرار می دهند:

«چون یهوه خدایت شهری را به دست تو سپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش و هیچ ذیمنسی را زنده نگذار و ایشان را بالکل هلاک کن.» تثنیه ۱۳ - ۲۰

نصوری که انبیا، بنی اسرائیل در رؤیا، از یهوه می بینند و برای خواننده محسم می کنند، صورت و هیكل انسانی را دارد که بر تخت مجللی نشسته و مرفراز زمین گردش می کند.

«در روز پنجم از ماه چهارم سال سی ام، چون در میان اسیران «نهر خابور» بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیای خفایا دیدم و کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی

گاهی در زمین کلدانیان نازل شد. خروج ۱/۴ - ۱

و پس از شرح مفصلی که از رؤیای خود درباره طلا به داران و فرشتگان مرکب الهی بیان می کند، می نویسد: در بالای فلکی که بر سر آنها بود شهابت نختی مثل باقوت کیود بود و بر آن شهابت نخت، مثل صورت انسان برفوق آن بود. از منظر کمر او به بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم و از منظر کمر به پائین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. این منظر شهابت جلال یهود بود. حزقیال ۲۸/۲۹-۱

اشعیاء - نبی درباره ملاقات با یهود می نویسد:

«در سالی که عزیزا پادشاه مرد. خداوند را دیدم که بر کرسی بلند نشسته بود و هیکل از دامن های او پر بود سرافین بالای آن ایستاده بودند..... آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت که را بفرستم. کیست که برای ما برود. گفتم لیک مرا بفرست.» اشعیاء ۶/۹-۶

ناگفته پیداست که موجود مال پرست و شکم باره ای که همیشه در انتظار دریاقت قربانی و دود مطبوع کیاب و هوس تحصیل طلا و نقره است، و اعمال و کردار او بر اساس صفات و اندیشه های بشر تنظیم شده، نمی تواند خالق جهان هستی باشد. خدائی که به قوم یهود دستور می دهد تا سایرین را از دم شمشیر بگردانند و هیچ دیووحی را زنده نگذارند، تنها بتی زائیده معز یهود است که از دید یهودی ها بردنیا نظارت و قضاوت می کند. یهوده آن چنان عمل می کند که قوم یهود می اندیشد و آرزوی انجام آن را دارد.

## فصل سوم:

### کتاب مقدس یهود

هریک از مذاهب بزرگ دنیا دارای مجموعه‌ای از نوشته‌ها، روایات، و داستان‌ها می‌باشند که پیروان آن آئین، آن را وحی و کلام الهی می‌پندارند و به آن مجموعه ایمان دارند و عمل می‌کنند. این مجموعه به زبان یونانی، کاتن نامیده می‌شود و همین اصطلاح مورد استفاده پژوهشگران قرار گرفته است.

کاتن یهود از سه کتاب:

توراه (Torah)، (۱) نبییم (Nevi - im) و کتوبیم (Ketuvim) تشکیل می‌شود که به اختصار و با ترکیب نخستین حرف هر کلمه آن را تنک (Tonakh) می‌نامند. توراه به معنی «آموزش» و «آموزش» است که با معنای «قانون» که به طور عموم در ترجمه «توراه» به کار برده می‌شود، متفاوت است. از این لغت در کتاب مقدس یهود در موارد مختلف (تثنیه ۴۴ - ۴ و ۴ - ۳۳ - شاهان ۲، ۲۴/۲۵ - عزرا ۲ - ۳ و ۶ - ۷) استفاده شده ولی اندیشه آموزش و تعلیم در تمام موارد دیده می‌شود. امروزه لغت توراه برای تعریف اسرار پنجگانه، با مجموعه قوانین

---

۱ - نام کتاب مقدس یهود به عبری «توراه» است که به عبری آن را توره یا تورات می‌خوانند در ایران نیز به نام عبری آن مشهور است.

مذهبی یهود، و همچنین برای بیان مکتب خاصی از یهودیت به کار برده می شود. باور دیرین یهود براین بود که توره قبل از آن که در سینا به موسی وحی شود و حتی قبل از خلقت جهان هستی، وجود داشته است. کتاب «خرد» ، تألیف بن سیرا (Ben Sira) که اصالت آن مورد تردید است، قدمت توره را برابر با ازلیت خدا می داند. در ادبیات رابی ها، توره به عنوان یکی از شش یا هفت چیزی که قبل از خلقت جهان وجود داشته اند، تعلیم داده می شد. فلسفه ای که فیو درباره لوگوس (Logos) بیان می کند و از راه توره به اثبات وجود خدا می پردازد، منتضمن این نظر است که همانگونه که مهندسان با مراجعه به نقشه ساختمانی به پایه ریزی بنا اقدام می کنند، خدا نیز با مراجعه به نوشته های توره، جهان هستی را بنا نهاد. فیلو، توره را مانند ارکان ماورا الطبیعه ابدی می دانست و عقیده داشت که قوانین توره نابود شدنی نیستند و برای تمام قرون آینده و نازمانی که خورشید و ماه می درخشند و عالم هستی باقی است، پایرجا خواهند ماند. توره با جهان هستی، و جهان هستی با توره هماهنگی کامل دارند. هر که مفاد توره را رعایت کند، تبعه جهان هستی است. قوانین توره با مهربانیت مهور شده و بهترین تجلی حکومت آسمانی است. همین نظرات و عقاید، پایه و اساس کابالا (Kabbalah) را تشکیل می دهد و باور دارند که توره قدیم است و در ازل وجود داشته.

عده ای دیگر از فلاسفه یهود مانند بردای بارسلونی (Juda of Barcelona) ابراهیم بن عزرا و بردا هلوی (Yuda Halvi) این عقیده را از این نظر که وجود نوشته مستلزم اشغال مکان و زمان است، معارض با نظریه ازلی بودن و لامکانی خدا می دانند و معتقدند که تنها مفهوم آن نزد خدا وجود داشته است.

۱ - توره (**torah**) شامل اعداد پنج گانه است و هر یک از اصول به عبری به نام اولین کلمه هر فصل مشخص می شود:

Breishis	به عبری در آغاز	Genesis	پیدایش
Shemos	و این ها هستند	Exdous	خروج
Vayikr	و او را خسواند	Levetique	لاریان
Bamidbar	و او را خطاب کرد	Numbers	اعداد
Devorim	و ایس است	Deuteronomy	تثیبه



۲ - نبیلم (Nevi - im) انبیا که مشتمل است بر:

کتاب انبیا سابق

یوشوعا Yohua، قضات Shoftim، کتاب اول و کتاب دوم ساموئیل Shauel،

کتاب اول و دوم شاهان Melochim.

کتاب انبیا متأخر

ایسایا Isaiiah، یرمیا Jromiah، اریکل Ezekiel، و ۱۲ نبی باصحب

مختصرتر، هوشیا Hoshia، یوال Yoel، عاموس Amos، اوبادیا Ovadiah میکا

Michah، ناحوم Nachum، هایاکوک Chabakuk، ضفانیا Zephaniah،

زکریا Zecharia، ملاخی (ملخی) Melachay، یونا Yona، هاگائی Haggai.

۳ - کتیبیم (Ketivim) که مشتمل است بر:

الف - مزامیر (Psalms) یا نهلم (Tehilim)

سرود سرودها Sher - ha - Sherim

بند و امثله (همیشه شلمه) - ایوب Yob

ب - پنج تورمار شامل غزل الاغزال سلیمان Song of Solomon،

مرثیه ها Lamentations، کتاب جامعه Ecclesiastes، کتاب

استر Esther، کتاب روت Ruth و گفتارهای پیغمبرانه Daniel.

پ - کتب تاریخی عزرا Ezra، نحمیا Nehmia و تواریخ ایام، صحیفه اول و دوم

این تقسیم بندی با اختلاف مختصری در تلمود نیز دیده می شود.

در سال ۲۰۰ میلادی، اجتماعی از کاهنان یهودی، تحت نظر یهودا هاناسی

(Yehuda Hanasi) که نوشتن کشاسی به نام میشنا (Mishnah) مصادرت نمودند.

میشنا از کلمه عبری شانا (Shana) به معنی تکرار گرفته شده و در کتاب به معنای

آموختن به کار رفته است. این کتاب از مجموعه ای از قوانین نوشته شده (کائن یهود)

و قوانین شفاهی (سنن مذهبی و مراسم نانوشته) دینی که کاهنان مراقب اجرای کامل

آن بودند و در بین مردم معمول بود) تشکیل و مشتمل بر شش فصل (sedarim) می

باشد که سنگ زیربنای یهودیت و مبنای دانش روحانیون یهود است.

تقسیمات میشنا عبارتند از: فصل اول، درباره اعیان؛ فصل دوم، فصل سوم،

در مناجات، ادعیه، زراعت و حدود فقرا و اغنیاء. فصل سوم، در حقوق زنان و قواعد ازدواج و

طلاق. فصل چهارم، در قوانین مدنی و جزائی. فصل پنجم، در اموال و قفسی نفرو قربانی.

فصل ششم در آداب طهارت و نجاسات، غسل و تطهیر افراد.

دو قرن چهارم میلادی، کتاب دیگری در تعبیر و تفسیر قوانین و مندرجات میثنا، توسط اجتماعی از کاهنان اورشلیم به نام تلمود، یعنی مطالعه و آمروحت، نوشته شد و در کشورهای از قبیل ایتالیا و مصر، که با فلسطین در ارتباط نزدیک بودند، نفوذ کاملی یافت.

در حدود یک قرن بعد، تلمود دیگری توسط روحانیان یهود مفیم بابل نوشته شد. هر دو تلمود در بسیاری از مباحث مشابه یکدیگرند و مطالب را از دیدگاه مشترکی مطالعه می نمایند. ولی گاهی در تفسیر و نتیجه گیری با یکدیگر اختلاف نظرهایی نیز دارند. تلمود بابلی رایج‌تری است و از نظر محتوی و چه از نظر نظم و ترتیب، از تلمود اورشلیمی بالاتر می دانند. پس از گسترش اسلام در خاور میانه و برقراری خلافت اسلامی و شرایطی که به وجود آمد، گوان بابلی توانست حاکمیت مذهبی خود را در سراسر اروپا تثبیت کند و تلمود بابلی را در مقام معارضه با تلمود اورشلیمی، به عنوان حجت بقبولاند. پس از تفسیری که راشی (Rashi) بر این کتاب نوشت، عملاً به صورت نهایی کتاب تعلیماتی دینی یهود درآمد. این کتاب دارای درسیب و نیم کلمه، یک سوم آن بحث در اطراف تورا، ثانویه (Kalakhan) می باشد. بیشتر مطالب تلمود، شامل بحث های خسته کننده در اطراف میثنا، نقل عقایدی های متعدد و تذکر پایه و استدلال هر یک از عقاید است. تلمود را می توان کتاب لغت بزرگی شامل اصطلاحات و ضرب المثلهای عامیانه زمان، افسانه ها، قصه های کوتاه و مطالب علمی روز تلفی کرد. تلمود، در نظر غیر یهودی ها، پرورنده درهم و برهم و کتاب لغت بدون راهنمایی است که دسترسی به مفاهیم آن و مقصود و نتیجه حاصل از بحث ها، غیر ممکن است. تلمود، عقاید مختلف درباره هر موضوع، حتی عقاید اقلیت های بسیار کم اهمیت را بیان می کند و تفسیر این که کدامیک از عقاید مورد قبول مقامات صلاحیت دار می باشد را به خود خواننده واگذار می نماید.

گمارا (Gemara) به معنی سنت ها و یا تکمیل و معمولا بر مجموعه ای از میثنا و تلمود اطلاق می شود. از این لغت در تلمود بابلی برای مشخص نمودن مباحثات استفاده شده است.

پیروان فرقه میمونیه، بر این مطلب که تورا تنها حاصل پیامبری موسی و متضمن مقاصد سیاسی و رفاه جسمی و روحی بشر است، تکیه می کنند و می گویند

که جنبه خدائی توره، در تکامل انسان و آرامش روح دینه می شود. با توجه به تغییرات بزرگی که در جهان علم و اکتشافات پدید آمد، بسیاری از دانشمندان یهود، از قبیل کریگور Greiger و اسپینوزا، عقاید مربوط به ازلیت توره را بدون پایه و اساس و کتاب را محصول تاریخ اولیه یهود، آمیخته با تعصبات خداپرستانه می داند.

امروزه در کشور اسرائیل، غالب نویسندگان و معلمان مذهبی بر این عقیده هستند که توره وحی الهی به طریقی که تاکنون بحث می شده، نیست. بلکه محصول زندگی اسرائیلیان قدیم می باشد که بر اساس اندیشه ازین بردن بت پرستی و با فرد پرستی، تنظیم گردیده است.

بر طبق اطلاعاتی که دیکسیونر مذهبی المجیلی Evangelical Dictionary of Theology در اختیار می گذارد، قدیمی ترین لیستی که از کائن یهود در دست است متعلق به حدود ۱۷۰ میلادی می باشد که توسط یکی از محققین مسیحی تنظیم گردیده، ملبشر دو ساردیس (Melito do Sardis) برای تحقیق در باره تعداد کتب و ترتیب فرار گرفتن آنها در کائن یهود، به فلسطین رفت. ولی هیچکدام از کتب را، با ترتیبی که در کتب مورد استفاده مسیحیان دیده می شد، منطبق نیافت.

کتاب مقدس یهود نه تنها به زبان هیبرو، بلکه به زبان های مختلف آرامی، سامی و غیر سامی تدوین شده بوده ولی قدیمی ترین نسخه ای که امروزه در دست است شاید صدها سال پس از نسخه اصلی کتاب تهیه شده باشد. مترجمین یونانی که در اسکندریه در طی درقرن و نیم قبل از میلاد عیسی به ترجمه کتاب مشغول بودند، به رمز تقسیم کتاب به سه بخش توجهی نداشتند و بنا بر تعلیمات یونانی خود، کتاب را بر اساس موضوع و تاریخ وقوع، طبقه بندی نمودند. در نتیجه حدود بین کتاب دوم (اسیاء) و کتاب سوم (کتیبیم) کاملاً فراموش شد. همین امر موجب اختلاف موجود در فصل بندی کتب (عهد جدید)، که بر اساس ترجمه، یونانی توره تنظیم گردید، با کتب «عهد عتیق» گردید.

توره مشتمل بر ۶۱۳ دستور است، که زندگی روزمره، هر فرد یهودی را از هر نقطه نظر دربر می گیرد. به طوری که علاوه بر قوانین مدنی و جزائی و روابط اجتماعی افراد با یکدیگر، درباره بهداشت شخصی و رژیم غذایی نیز بحث های مفصلی دارد. خلاصه و عصاره دستورات توره در «ده فرمان» منعکس شده است.

- ۱ - تو را خدایان دیگر غیر از من نباشند. صورتی تراشیده و هیچ فتالی از آنچه در بالاست و از آنچه پائین در زمین است، و از آنچه در آب زیرزمین است، برای خود مساز. نزد آن ها سجده مکن و آن ها را عبادت سما.
  - ۲ - نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.
  - ۳ - روز سبت را یاد کن تا آن را تقدس نمائی.
  - ۴ - پدر و مادر خود را احترام نما.
  - ۵ - قتل مکن.
  - ۶ - زنا مکن.
  - ۷ - دزدی مکن.
  - ۸ - بر همسایه خود شهادت دروغ مده.
  - ۹ - به خانه همسایه، خود طمع موز.
  - ۱۰ - به زن همسایه ات، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش و به هر چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.
- توراه، قانون مذهبی یهود و شالوده قوانین دو آئین دیگر ابراهیمی، مسیحیت و اسلام و بسیاری از قوانین کشورهای گوناگون دنیای امروز را تشکیل می دهد.
- اگر از دین یهود به عنوان پایه و زیربنای دو دین دیگر ابراهیمی استفاده نشده بود، امروزه از توراه، به جز در کتب تاریخ ادیان، بحثی به میان نمی آمد و تنها از نظر ۱۸ میلیون معتقدان به این آئین تقدیس می شد.
- اشاعه و انتشار کتاب مقدس یهود را باید بیشتر مدیون کوشش کلیسای مسیح دانست تا کنیسه های یهود. دین یهود، در حقیقت هنوز نیز يك دین قبیله ایست نه يك دین جهانی. یهودی ها برای تبلیغ مذهب خود در خارج از محدوده، یهودی نشین، به هیچ وجه کوششی نمی نمایند و معتقدند که برای یهودی بودن باید از صادر یهودی به دنیا آمد، نظام تعلیم و تربیت خانواده های یهودی به نحوی است که اطفال از خرد سالی با مسائل دینی آشنا می شوند، روزهای شنبه هر هفته به همراه والدین خود برای عبادت به کنست می روند. ضمیر آنان از خرد سالی و ناخودآگاه، مسائل و تعلیمات دینی را در خود جذب می کند و آن چنان از تبلیغات مذهبی لبریز می گردد که در طول عمر احتیاجی به تبلیغات و تعلیمات مجدد ندارد. در مقابل، دین عیسی، يك دین جهانی است و کلیسا برای اثبات پایه های دینی خود و الوهیت

عیسی، در حفظ و تقدیس کتاب تا سر حد امکان کوشیده است و برای حقیقی جلوه دادن هر يك از داستان های تورا، کتب متعددی منتشر نموده. مسیحیان معتقدند که کتاب عهد عتیق محتوی پیمان هائی است که خداوند نخست با ابراهیم و یعقوب، سپس با موسی بسته و این پیمان ها درحقیقت مقدمه و زمینه ای برای ظهور عیسی و پیدایش سلطنت الهی درجهان می باشد. اعشارو اصالت کتاب مقدس (توراه و انجیل) را بیش از هر کتاب مقدس دیگری می دانند و آن را به تمام زبان های زنده دنیا ترجمه کرده اند. یهودی ها و مسیحی ها معتقدند که کتاب مقدس کلام خدا است. پنج سفر اول وحی الهی به خود موسی و کتب نبییم، الهام به انبیاء بهود است. مطالب این کتب، وقایع حقیقی تاریخی است که به صورت این مجموعه در آمده است. تمص و اعتقاد شدید به دین موروثی، سبب شده بود که هیچ فرد یهودی، حتی صاحب نظران و دانشمندان بهود، اجازه، تردید درباره اصالت کتاب را به خود نمی دادند. کنیسای مسیح نیز در طی قرون متعادی با شدت عمل و برقراری سیستم تعیش عقاید، جرات تفکر و شك و تردید درباره اصالت کتاب مقدس را از همه سلب نموده بود و کسانی را که کوچک ترین عقیده، شك آلوده و مخالفی ابراز می داشتند، به وضع وحشتناکی بر روی نموده های همزم فرودان، زنده کسب می کرد. با پیدایش رنسانس و آزادی ابراز عقیده در اروپا، مطالعات عمیقی درباره صحت و سقم مطالب مندرج در کتاب مقدس بهود آغاز شد. تناقضات بسیاری در مطالب کتاب آشکار و مغاللات متعددی در سی اعشاری داستان های آن نوشته شد.

اسپینوزا، فیلسوف هلندی یهودی، در قرن ۱۷ میلادی، اصول تفهینی دین بهود را مورد انتقاد شدید قرار داد و منکر اصالت آن شده اسپینوزا گفت: این کتاب نه گفته، خدا است و نه نتیجه افکار کسانی که به آنان نسبت داده می شود. کتاب دارای ریشه انسانی است و طبیعت متحول و متغیر نویسندگان متعدد بهود، در سبک نگارش، انتخاب عبارات و دستورات مذهبی، به خوس دیده می شود. ویلیام کلنسون، ریاضی دان و اسقف انگلیسی در اواخر قرن هیجدهم، در بررسی تورا، نوشت:

«آنچه که به موسی نسبت داده می شود فاقد پایه تاریخی است و سعی نویسندگان در تاریخی جلوه دادن تورا، آن را به صورت کشاین مسخره در آورده است.»

اگر به تاریخ سرزمین فلسطین سروری بکنیم، می بینیم که در این سرزمین هیچ گاه قوم واحدی، قومی که با بگفته، توره دارای ۶۰۵ هزار مرد جنگی و آماده کارزار باشد و سی و یک پادشاهی را مضمحل و شهرهای این سرزمین را به تصرف خود درآورد. وجود نداشته است. این سرزمین به وسیله حکمرانان و امرای کوچک محلی اداره می شده و توسط دولت های بزرگ وقت، چون مصر، بابل، ایران، یونان و روم دست به دست می گشته است. قبایل مختلفی از نژاد های سامی و آریائی در سراسر سرزمین های بین رودخانه های فرات و دجله تا دریای مدیترانه به طور پراکنده به سر می بردند. ولی اطلاق نژاد و یا قبیله خاصی به هر یک از قبایل ساکن این سرزمین امکان ندارد. کنعانیان که مدتی بر قسمتی از این سرزمین تسلط داشتند، خود از اقوام مختلف بودند. در هزاران سنگ نوشته ای که از بابل ها و سومری ها و در حفاری های فلسطین به دست آمده، مدرکی که وجود قوم یهود و مطالب توره را تأیید نماید، تا کنون دیده نشده است. تنها مدرک و نوشته، تاریخی که در آن نامی از اسرائیل ذکر گردیده، کتیبه مصری به خط هیروگلیفی است که در مقبره می نیپتاخ (Mineptach) در دره «نپ» (طیوه) به دست آمده. این فرعون در بین سال های ۱۲۳۴ تا ۱۲۱۴ ق. م. بر مصر حکمفرمائی می کرده و کتیبه حاکی از فتوحات مصر در سرزمین همسایگان می باشد. این سند در نیمه اول دوران سلطنت می نیپتاخ تنظیم گردیده و نام اسرائیل با علامت قبیله ای که به دنبال آن حک شده، جای تردید باقی نمی گذارد که معرفت یک مجموعه انسانی است نه یک منطقه از سرزمین های منصرفی. در پایان این کتیبه می نویسد که «اسرائیل از بیخ و بن برکنده شد و دیگر ذریه ای ندارد».

چنانچه مطالب این سند تاریخی را به عنوان حقیقت قبول کنیم، به ناچار باید خط بطلان بر تمامی نوشته های توره درباره خروج بنی اسرائیل از مصر، تشکیل ارتش شصدهزار نفری و فتوحات بعدی آنان بر شاهان فلسطینی بکنیم.

به احتمال قوی قومی که بعدها نام یهود به خود گرفت، ترکیبی بوده از افراد لئائل مختلف مهاجر و صحرا نشین که دارای منافع اقتصادی و سیاسی مشترکی بودند و در تاریخ به نام «ایبروها» او با تبدیل پ به ب، در زبان های سامی، ایبروها (Hybreux) شناخته شده اند. ایبروها دارای وطن، قبیله و یا نژاد مشخصی نبودند بلکه لغت ایبرو یا عبری به هر کسی که در طلب کار و یا به عنوان سرباز اجیر، به خدمت امیری در می آمد، اطلاق می گردید. در قصص و داستان های توره به کرات

افراد یهودی به نام عبری (Hebreux) نامیده شده‌اند. زن پوتی فار، یوسف را علامت‌سازی می‌نامد. پیدایش ۱۷ - ۳۹ و یوسف به در زنتانی دیگر مصری می‌گوید: «زیرا می‌واقع از سرزمین عبرانیان (Hebreux) دزدیده شده‌ام.» پیدایش ۴۰ - ۱۵/۷

در سد ۱۶ از باب هفت سفر خروج، یهوه به موسی می‌گوید: «به فرعون بگو، یهوه، خدای عبرانیان (Hebreux) مرا نزد تو فرستاده است. قوم مرا رها کن تا در صحرا مرا عبادت کنند.»

ایبروها فاقد حقوق شهر نشینی و حق مالکیت بودند و در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند. در تلاش معاش و تنازع بقا، ایبروها با حمایت طبقات مسکین داخل شهرها، برضد هیئت حاکمه قیام نمودند. پس از سال‌ها کشمکش و جنگ، بالاخره جانشین آنان شدند و دولتی از خود تشکیل دادند. تنها حقیقت ملموسی که سنگ‌نشته‌ها و الواح به دست آمده در حفاری‌های فلسطین و مصر، آن را تأیید و محققان بر صحت آن اتفاق نظر دارند، وجود همین ایبروها (Hebreux) (یا عبری‌ها) در سرزمین فلسطین با بین‌النهرین است. که پس از کنعانیان و فیلیسترها، حکومتی در فلسطین تشکیل دادند، مقام اجتماعی و حقوق شهروندی به دست آوردند. ولی، حتی در زمان سلطنت داود و سلیمان، تنها تعداد کمی از ساکنین فلسطین را قبیله‌های یهود، سیمون، کاتین و لوی تشکیل می‌دادند. به موازات تحولی که در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایبروها به وجود آمد و ازشیانی و صحرا گردی به شهر نشینی گرایش پیدا کردند، در اعتقادات مذهبی آنان نیز تحولات تازه ای رخ داد و افکار و اعتقادات مللی که جانشین آنان در حکومت شده بودند، بر باورهای اجدادی آنان اثر گذاشت.

از بسیاری تکرار نام «ال»، خدای مورد پرستش کهنان و قبایل ساکن نواحی فلسطین تا بین‌النهرین، در اسامی شخصیت‌های تورا، اسامی فرشتگان مقرب درگاه خدا، و محل‌هایی که ابراهیم و یعقوب برای پرستش خدا برپا نموده بودند، می‌توان نتیجه گرفت که اجداد قبائلی که پس از تشکیل حکومت، نام یهود و بنی اسرائیل، بر خود نهادند، معتقد به ال بوده‌اند. بعدها در اثر معاشرت و مجاورت با اقوام ساکن محاور کوه سینا، ابتدا قبیله یهود و سپس سایر قبایل، یهوه (خدای کوهستان) را به عنوان خدای خود پذیرفتند. پرستش خدای واحد، هم بستگی بین قبایلی را که به

آن خنما معتقد بودند، بوجود آورد. در دورانی که بنی اسرائیل در کنعان می زیستند و دولتی از خود داشتند، احتیاج به تشویق مردم به اتحاد و یک پارچگی کمتر احساس می شد. ولی وقتی که در تبعید حضر از هم پاشیدگی، این قوم را به طور جدی تهدید می کرد، برای ایجاد اتحاد کامل در بین تمامی مردمی که از سرزمین فلسطین به عنوان اسیر آورده شده بودند، دین یهود پایه ریزی شد. شخصیت های جالب و معجزات در خود نمایش، ابداع گردید و دینی از ترکیب داستان هائی که تا آن زمان سینه به سینه در قبایل مختلف روایت می شده، با اسطوره ها و اعتقادات مذهبی سومری، بابلی و کنعانی، بوجود آمد. یهود، درکانون اعتقادات قرارگرفت و محور اصلی اتحاد قومی شد. منع اختلاط قوم یهود با اقوام دیگر و جلوگیری از ازدواج پسران و دختران یهودی با غیر یهودیان، راه را برای وحدت کامل قومی باز کرد و پیوستگی های سببی آن را هموارتر نمود. در بنیاد امر، از خدای واحد و خالق جهان هستی و شعائر سنگین عبادی خبری نبود. این قسمت به عهده کاهنان و روحانیون واگذار شد تا با استفاده و تقلید از شعائر سنگین مذهبی که در بین سایر ملل رایج بود، به تکمیل آن همت گمارند.

اگر خیلی هم بدبین نباشیم و حتی فرض کنیم که موسی شخصیتی حقیقی و واقعی، به صورتی که تورا آن را وصف می کند، بوده و قوم یهود را با عجله و شبانه از مصر فراری داده و از دریای احمر گذرانده، باز هم باید اعتراف کرد که مطالبی که موسی در صحاری بی آب و علف سینا، به قوم یهود گفته، مسلماً درباره جشن های سوکت، پوریم و جشن بهره برداری از زمین و یا قربانی گله های گاو و گوسفند در معبد نبوده است. به طور قطع و یقین، موسی، به بردگانی که از چنگال فرعون فرار کرده و در بیابان های سینا از گرسنگی و تشنگی رنج می برده اند، دستوراتی در مورد خرید و فروش بردگان و طرز رفتار با غلامان و کنیزکان نداده است. اگر موسی حقیقتاً وجود داشته، و دینی به بردگان فراری از مصر، در بیابان ها عرضه کرده، مسلماً این دین می بایستی بسیار ساده و خالی از تشریفات سنگین عبادی و بدون لباس مجلل کاهنان بوده باشد، نه آنچه نویسندگان تورا، به وکالت از طرف یهود و به نام موسی به عنوان دستورات الهی، به مردم عرضه نموده اند.

از نحوه قانونگذاری و آداب و شعائری که به موسی نسبت داده می شود، به وضوح مشخص می گردد که این دستورات و شعائر معبدی، در اترقاس قوم یهود با



اقوام پیشرفته تری شکل گرفته و آثار و نشانه هائی از زندگی شهری و نظام يك جامعه، متضمن تری از قوم صحراگرد، در آن دیده می شود. از جمله قرآنی که در نوشتن تورا، اثر مستقیم گذاشته اند، قوانین منسوب به «اورنامو سومری» که در سال ۲۰۶۰ ق. م. تدوین گردیده و مجموعه قوانین حمورابی بوده اند. در تدوین قوانین تورا، حتی نرم شرطی وجدلی (اگر چنین اتفاقی افتاد، چنین باید کرد) که در قوانین حمورابی به کار برده شده نیز حفظ گردیده است. (۱)

بانوجه به سبک نوشتن قسمت های مختلف تورا، و دوگانگی ها و تناقضاتی که در کتاب مشاهده می شود، پژوهشگران به این اعتقاد رسیده اند که تورا در اصل يك واحد بهم پیوسته نبوده و هر قسمت آن جدا از سایر قسمت ها و با فاصله زمانی بسیار زیاد، نوشته شده است. حتی سفر آفرینش که سرآغاز کتاب را تشکیل می دهد و قاعدتاً بایستی قبل از سایر قسمت ها بر روی کاغذ آمده باشد، مدت ها پس از سایر قسمت ها و پس از تمس بهرد یا بابلی ها، استفاده از افسانه های سومری، و زرتشتی، برای بیان منشاء و تشبیه هویت قوم بهرد نوشته و با تکمیل شده است. جیمزهاکس مؤلف «قاموس کتاب مقدس» می نویسد:

«کتاب اسفار ۵ گانه در زمان موسی نوشته نشده. این کتاب به طور وضوح از چند نسخه جداگانه تشکیل شده است. مثلاً در سفر آفرینش دو بار حکایت آفرینش نوشته شده. یکی در ۲- ۱ و دوم در باب دوم. نامی که به خالق در حکایت اول داده می شود، به زبان عبری الوهیم و در حکایت دوم بهوه الوهیم است. (۲) در سفر لویان، شریعت موسی با شریعت مذکور در تنبیه اختلاف دارد و بالاخره بسیاری از صفحات اسفار ۵ گانه نشان می دهد که سال ها پس از موسی نوشته شده و اختلاف سبک نویسندگی عبارات ثابت می کند که این کتاب توسط شخص واحدی نوشته نشده است.»

---

۱- اگر کسی الاغی یا گاوی و یا گوسفندی و یا جانوری به همسایه خود امانت بدهد و آن حیوان بپرد باید... و اگر.... برای اطلاعات بیشتر به سفر خروج بابهای ۲۱ - ۲۲ و ۲۳ و سفر لویان مراجعه شود.

۲- این در لغت به فارسی «خدا» و «خداوند خدا» ترجمه شده است.

توراه مقرراتی را که عززادریاره صنع ازدواج یهود ماغیر یهودی در سال ۴۴۴ قبل از میلاد برقرار نموده بود، در اسفار ۵ گانه منسرب به موسی وارد کرد، خسته را از مصری ها و کنعانیان اقتباس نمود و به عنوان شرط پیمان بهره با ابراهیم فرار داد. تولد موسی در سفر خروج و رها کردن سید حامل نوزاد بر روی آب های رودخانه نیل، از داستان «سارگون آکادی» شاه سومر در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد مسیح، اقتباس و تا آنجا که دامنه خیال اجازه می داده، در اطراف معجزات بهره، محور اصلی اتحاد قومیت، قلمفرسائی شده است. برای نفی قربانی کودکان در راه مولوح، داستان ابراهیم و ساموریت او برای قربانی پسر خود، ابداع گردید. اسطوره طوفان سومری و داستان یوسف به نحوی در توراه تغییر یافت تا هویت قوم یهود را تثبیت نماید. صندوق میثاق با محل اقامت متحرک بهره، از مصری ها و چادر نشینان صحاری فلسطین و بین النهرین اخذ شد. قربانی، که مهم ترین عمل عبادی یهود را تشکیل می داده، از رسوم بسیار کهن بت پرستان و از شبانان صحرا گرد فرا گرفته شد. جشن های یهود در حقیقت، همان اعیادی بودند که کنعانیان در موقع زنده شدن بعل های زمینی، بهره برداری از زمین و چین محصولات درختی برپا می داشتند. علامت ساره، که بر روی صندوق میثاق و با در معبد بنی اسرائیل نصب می شد، و شکل مصی آن در افسانه موسی به عنوان پادزهر درمان مارگزیدگی آورده شده، از شعائر کنعانیان و به نشانه باروری گرفته شده است. معبد «بت ایل» و «بتیر ایل» در داستان ابراهیم «گنکال» و «بنی ایل» و «شکیم» در حکایت یعقوب، همان معابد قدیمی کنعانیان بودند که توراه آن ها را منسرب به بهره نمود. تشریفات و شعائر مذهبی از کنعانیان اقتباس و نویسندگان متعصب یهود آن را به رنگ و جلال و دندل برجستگی خاص به آن ها دادند.

دلایل ایزاری محققین و انتقادات، توراه را به حدی از حقیقت تاریخی دور نمود که حتی کلیسا، که در طی قرون متضادی از مدافعان سرسخت اصالت کتاب مقدس بود و آن را وحی الهی به دنیا معرفی می کرد نیز بالاخره مجبور شد در گفته های سابق خود تجدید نظر نماید و این نکته را بپذیرد که هیچ بخشی از توراة اصیل و دست نخورده نیست و قرن ها پس از تاریخی که تصور می رود موسی در آن تاریخ زندگی می کرده، نوشته شده است. ولی برای آنکه قام گفته های سابق خود را از بیخ و بن نقض ننماید و در نتیجه پایه های دین مسیح را فرو نریزد، اضافه نموده که گرچه رسالات قرن ها پس از درگذشت موسی نوشته شده، ولی وقایع آن تاریخی و حقیقی

است و نویسندگان آن‌ها را با بهره‌گیری از الهام خداوندی به رشته تحریر درآورده‌اند. در فصل چهارم از اعلامیه، نهانی شورای واتیکان که مدت سه سال از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ به طول انجامید و با اکثریت ۲۳۴۴ رأی به تصویب رسید، درباره وحی کلمات «عهد عتیق» می‌نویسد:

«با توجه به وضع بشر در دوره مقدم بر نجات بخشی مسیح، کتب «عهد عتیق» به همگان امکان دادند که خدا را بشناسد و انسان را بشناسد و به طرز رفتار خداوند با آدمیان در عین عدالت و رحمانیتش معرفت پیدا کنند. گرچه این کتاب حاوی مطالب ناسخ و ناقص است، با این همه گواه بر تعلیم و تربیت حقیقی الهی است.»

این اعلامیه که با دقت و ظرافت کامل و پس از مطالعه در معانی یکایک کلمات آن از طرف پاپ، کاردینال‌ها و اسقف‌ها و بزرگترین فضلاء یکی از ادیان بزرگ دنیا صادر شده، رسماً اعلام و اعتراف می‌نماید که مطالب مندرج در تورا هم ناقص و هم ناسخ، ولی معلوم نکرده‌اند که چرا خدائی که همیشه در فکر رفاه و هدایت بشر است، کتاب ناقص و منسوخ توسط پیامبران خود برای بشر می‌فرستد.

امروزه دیگر حتی محقق متدبسی یافت نمی‌شود که نوشته‌های تورا را به عنوان کلام الهی و وحی به موسی در صحاری سینا، قبول داشته باشد. تنها اختلافی که هنوز در بین محققان وجود دارد، مربوط به زمان تحریر و تکمیل هر یک از فصول مختلف کتاب مقدس است.

فدر مسلم تا سال ۶۲۱ قبل از میلاد و شروع جمع‌آوری کاتبان یهود، مجموعه‌ای به نام تورا وجود نداشته است. تا این تاریخ در ادبیات قومی، تخصصی در اطراف موسی، قضات، انبیاء بنی اسرائیل از قبیل عاموس، هوشیا (Hosea) الیاس، میکا، داستان ساموئل، قصص شاهان بودا و بعضی از مزامیر، مطالب و نوشته‌هایی به‌طور پراکنده بوجود آمده بود و بعضی از این نوشته‌ها از نظر ادبی شاهکاری نئی می‌شد. ولی هیچ‌یک از نویسندگان این قصص انتظار نداشتند روزی نوشته‌های آنان به عنوان پایه تعلیمات دینی در کاتبان یهود قرار گیرد و با حتی از نوشته‌های آنان ستایش شود. چنانچه صحیفه «ارمیا نبی» (Yermiah) ناصدت چهار قرن پس از نوشتن، در خود کاتبان یهود تشخیص داده نمی‌شد.

شروع جمع‌آوری روایات تورا به احتمال قوی، با پیدایش پادشاهی و استقرار قوم یهود هم‌آهنگ بوده است. در این دوره گروه کاتبان و دبیران در جامعه به‌طور

رسیدند و به ثبت و ضبط سروده‌ها پرداختند. بنا بر اطلاعاتی که دائرة المعارف جهانی Encyclopedia Universalis در اختیار من گذارد. قسمتی از سروده‌ها در مورد پیشگونی‌های پیغمبرانه موسی و یاره ای از قوانین در قرن دهم قبل از میلاد. متن اسفار پنج گانه در اواخر قرن دهم، متون مربوط به زندگی ابراهیم، یوسف و کتاب پرشع و کتب انبیائی چون عاموس و یوشع در اسرائیل و اشعیا و میکا در یهودیه در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد نوشته شده است. در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد، یوشیا در اسرائیل حکومت می‌کرد و این زمان مقارن با فعالیت‌های پیغمبرانه یرمیا بود. ولی کتاب او چند قرن بعد شکل قطعی به خود گرفت. پیشگونی‌های صفتیا و ناحوم مربوط به قبل از تبعید اول و سال ۵۹۸ قبل از میلاد است. در دوره تبعید اول، حزقیال، نبی اسرائیل است. ولی کتاب او پس از وفات او تنظیم شد. سقوط اورشلیم و تبعید دوم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، اتفاق افتاد و این دوره مصادف با پیشگونی‌های اشعیا دوم است.

پس از آزادی یهودی‌ها از بابل، در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، فعالیت‌های پیغمبرانه مجدداً از سر گرفته شد. کتاب‌های حجتی زکریا، ملاکی و دانیال از محصولات این دوره هستند. در سال ۴۴۴ قبل از میلاد، کتاب قانون، که اکثر محققان آن را تورا کتونی می‌دانند، توسط عزرا پس از بازگشت به فلسطین نوشته و بر مردم یهود عرضه شد. کتاب استرا، که در آن حتی یک بار هم از یهوه نامی برده نشده و اثری از الهام الهی در آن دیده نمی‌شود، داستان تخیلی مربوط به دوران حکومت یکی از شاهنشاهان هخامنشی و برقراری سنت پوزیم به فرمان استر زوجه شاهنشاه، و هم چنین کتاب مزامیر را محققان با اطمینان متعلق به دوران تشکیل مجدد روحانیت یهود پس از تبعید می‌دانند. تاریخ تالیف کتب پندو امثال بین سال‌های ۵۰۰ تا ۲۰۰ ق.م. حدس زده می‌شود. کتاب حکمت سلیمان، بین سال‌های ۸۰ تا ۳۰ ق.م. و رساله، غزل الاغزال را به علت وجود اصطلاحات پارسی و یونانی در رساله، متعلق به دوران پس از تسلط اسکندر بر فلسطین می‌دانند. روایت مربوط به پیدایش سلطنت و تثبیت آن در کتاب شاهان، پس از تبعید از حکایاتی که سینه به سینه نقل می‌شده، بازسازی شده و بدین جهت از سلیمان که بر خطه کوچکی از خاور میانه سلطنت می‌کرده، آن چنان پادشاه با عظمت و پر قدرت، حکیم و فیلسوف نابغه‌ای ساخته شده است.

باید توجه داشت که این تواریخ به هیچ وجه ملاک تکمیل کتاب مقدس یهود

نیستند. بلکه این تواریخ می توانند معرف آغاز نوشتن هر قسمت از کتاب باشند. ولی پس از شروع نوشتن، بارها و بارها مورد تجدید نظر و دستکاری قرار گرفته اند. حتی مقامات کنیسانی نیز معتقدند که کتاب مقدس یهود، در زمان عیسی و حتی تا یک قرن بعد از آن هنوز تکمیل نشده بوده. اسفار پنج گانه، بهترین نمونه تجدید نظرها و دستکاریهاست. تنظیم این کتاب در اواخر قرن دهم قبل از میلاد آغاز شد و چندین قرن در دست تجدید نظر بود. تاپس ارنشاید و استفاده از مشون قوانین حمورابی و افسانه های سومری - بابلی و زرتشتی به صورت کونی درآمد و قوانینی که عزرا درباره سع ازدواج یهود با غیر یهودی ها در سال ۴۴۴ قبل از میلاد تهیه کرده بود، در متن اسفار پنجگانه گنجانده شد.

\* \* \*

مطالب توره درباره خلقت جهان هستی و دلایل ابرازی برای توجیه اعمال یهود، در قسمت های مختلف کتاب، به حدی کودکانه و بی مایه تهیه گردیده که شخص از سخاقت فکری نویسندگان و تعصبی که معتقدان به این کتاب، در آسمانی جلوه دادن آن به کار می بردند، در شگفت می ماند:

۱ - تقویم یهود و مطالب توره، تاریخ وقوع حوادث را با دقت بسیار تعیین می نماید و نتیجه می گیرد که از خلقت آدم تا تولد ابراهیم به حساب دقیق ۱۹۴۸ سال و از مرگ ابراهیم (۲۱۲۳ سال پس از خلقت جهان) تا کنون یعنی ۱۹۹۲ میلادی، به حساب تقریبی باضریب اشیاء کم، ۳۹۴۳ سال می گذرد.

۲ - دریاب آفرینش می نویسد:

«در آغاز خدا آسمان ها و زمین را آفرید. زمین بی شکل و بی بود، تاریکی و ظلمت پرتگاه ها را پوشانده بود. خدا گفت که نور به وجود آید و نور پدید آمد. خدا نور را از ظلمت جدا کرد... و این روز اول بود.» ۱-۱/۵

«خدا گفت زمین نباتات برویاند. علفی که تخم بیاروره و درخت میوه ای که مطابق جنس خود میوه آورد. زمین نباتات رویانید. علفی که مطابق جنس خود تخم آورد. و درخت میوه ای که تخمش در آن موافق جنس خود بود. خداوند دید که نیکوست... و شام بود و صبح بود روز سوم» پیدایش ۱/۱۴-۱۱

«خدا گفت مشعل هادر فلک آسمان باشند. تا روز را از شب جدا کنند. و برای نشانه ها و زمان ها و روزها و سال ها باشند. و مشعل ها در آسمان باشند تا بر زمین

روشنائی دهند. و چنین شد، و خدا دو مشعل بزرگ ساخت. مشعل اعظم برای سلطنت روز و مشعل اصغر برای سلطنت شب. و ستارگان. و خدا آن هارا در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهندو روشنائی را از ناریکی جدا کنند. و خدا دهد که نیکوست و شام بود و صبح بود و روزچهارم « پیدایش ۱۴/۱ - ۱

«و خدا گفت، همانا همه علف های تخم داری که بر روی زمین است، و همه درختانی که در آن ها میوه تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آن ها حیات است، هر علف سبزی را خوراک دادم و چنین شد. و شام بود و صبح بود و روز ششم. « پیدایش ۲۹/۳۱-۱

۳ - توره دربارہ آفرینش انسان می نویسد:

«خداوند خدا، پس آدم را از خاک زمین بسرشت. و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. « پیدایش ۷-۲

مار زن را فریب داد و او را تشویق به خوردن میوه ممنوعه نمود. و وقتی که بهره به این امر واقف یافت، تصمیم به مجازات متخلفین از دستور گرفت و به مار گفت:

«چون تو این کار را کردی در بین تمام حیوانات و تمام چارباغان مزرعه لعنت شده هستی. تو روی شکم خود راه خواهی رفت و در تمام روزهای عمرت خاک خواهی خورد. « پیدایش ۱۴-۳

الف - طبق نظر مارتین ایل دانشمند بزرگ انگلیسی و سناره شناس رصدخانه کمبریج و لومتر کشیش و دانشمند بلژیکی، در ده تا پانزده میلیارد سال قبل در اثر انفجار بزرگی کهکشانی ها، به صورت توده های گازبوجودآمدند و در فضای خالی لایتهای به اطراف پرتاب شدند. هسته مرکزی توده گازی که بعدها منظومه شمسی را تشکیل داد، خورشید بود. زمین قسمتی از گازی بود که از هسته مرکزی جدا شد و در اثر فواین جاذبه ودافعه درطول مدار معینی به گرد هسته مرکزی به گردش درآمد پس از سرد شدن سطح خارجی آن، شکل امروزی به خود گرفت. فسیل هائی که از حیوانات ماقبل تاریخ، در نقاط مختلف زمین به دست آمده، حکایت از وجود حیات در کره زمین در حدود چهارصد میلیون سال قبل می کند. استخوان های حیوانائی که

می توان آن ها را اجداد انسان های کنونی نامید، مزید این مطلبند که قریب يك ميليون سال قبل جانورانی انسان نما، در روی کره زمین زندگی می کردند. بنا براین نوشته، توره مسی بر این که:

«تنها در حدود ۶۰ قرن از عمر جهان هستی می گذرد»

کره زمین در روز اول خلقت به وجود آمد و خورشید در روز چهارم، فایده هرگونه پایه علمی است و هیچگونه دلیلی عمسی وجود ندارد که زمین قبل ارساير ستارگان آفریده شده باشد.

ب - با توجه به این که نور و حرارت خورشید برای رشد و باروری نباتات و درختان عنصر لازم و اساسی است، این قسمت از سفر آفرینش، که سزه ها و درختان در روز سوم آفرینش روئیدند و بارور شدند و خورشید در روز چهارم خلقت به وجود آمد باعمل کرد قوانین طبیعت مفایرت دارد.

ب - هیچ يك از حیوانات گوشت حورار از قبیل شیر - بمر - پلنگ - گفتار - روباه و هیچ يك از مرغان شکاری مثل عقاب و شاهین و حتی کرکس از علف تغذیه نمی کنند و مطالب مذکور در بند ۲۹ از باب اول سمر پیدایش، ما آنچه در حقیقت خلقت اتفاق افتاده است، فرسنگ ها فاصله دارد.

ت - نور جسم نیست تا قابل جفا کردن از چیزی باشد. نور حاصل تشعشعات الکترونیکی است و فقدان آن ظلمت است. نور بدون وجود منبع تولید تشعشعات نمی تواند وجود داشته باشد. بنا براین، نوشته توره که خدا نور را در روز اول خلقت آفرید و از ظلمت جفا کرد و خورشید، یعنی منبع ابجاء نور را در روز چهارم خلقت آفرید. ما هیچ نظریه علمی وفق نمی کند.

ث - کره ماه از سیارات فاقد نور است و نوری که ما بر روی کره ماه می بینیم، تنها انعکاس اشعه خورشید است. ماه را می توان به عنوان یکی از ستارگان سوزانی تلقی کرد تا مشعلی در شب برای روشن نمودن زمین باشد.

ج - امروزه تمام زیست شناسان بر این عقیده متفق القول هستند که انسان دارای ریشه حیوانیست و در اثر تکامل به صورت کنونی درآمده و فرایستی که از نظر ساختمان بدنی و ترکیبات خونی، بین انسان و سایر پستانداران نزدیک به خانواده او وجود دارد، صحت این نظریه را تأیید می نماید. بنا بر این، این گفته توره که پیه آدم را از گل رس آفرید، نیز فاقد پایه علمی است.

د - با آنکه بنا به گفته، توراه، بهره خالق جهان هستی و دای همه چیز و قادر مطلق است، همچنان هنوز به این نکته واقف نیست که مار خاك نمی خورد. بلکه از گوشت حیوانات کوچک تر، مثل موش و قورباغه، تغذیه می نماید. مسلماً نویسندگان توراه، تحت تاثیر بناورهای عوام که می گفتند مار خاك می خورد، این قسمت از توراه را به وکالت از بهره بر روی کاغذ آورده اند.

د - به طوری که توراه می نویسد: بهره جهان هستی و تمام موجودات و گیاهان و درختان را در شش روز آفرید و روز هفتم استراحت کرد. لغت «روز»، به هر زمانی و به هر اصطلاحی، حاکی از فاصله زمانی بین طلوع و غروب خورشید است. اگر بنا بگفته، توراه، بهره خورشید را روز چهارم خلقت آفرید، پس معیار محاسبه سه روز اول آفرینش بر چه اساسی بوده است؟ و وقتی خورشید وجود نداشته، روز چه مفهومی می توانست داشته باشد؟!۱

ر - اندیشه خلقت جهان در شش روز، مانند بسیاری دیگر از عقاید توراه، از دین زرتشتی به دین یهود رسوخ نموده است. زرتشتی ها معتقدند که اهورامزدا جهان هستی را در شش نوبت گاهنباره بوجود آورد و در آخرین نوبت، روز آخر اسفندماه، انسان را خلق کرد. یهودی ها در اصلاحات دستکاریهایی که در دوران اسارت خود در بابل در توراه بعمل آوردند، این افکار را مناسب تشخیص دادند و در سرآغاز کتاب خود تحت عنوان «سفر آفرینش» نوشتند. ولی نکته شایان توجه اینست که خلقت جهان هستی طبق نوشته توراه، در شش روز تکمیل نمی گردد. در هیچیک از بندهای باب اول سفر آفرینش و هاشم روزه خلقت، اشاره ای به خلقت آدم دیده نمی شود و این قسمت به باب دوم، یعنی هفته دوم خلقت موکول گردیده است.



## شعائر و قربانی ها

آنچه در تورا در درجه اول اهمیت قرار دارد، شعائر دینی است. غالب شعائری که در بین معتقدان دین یهود رایج است، از کنعانیان اقتباس و در تورا وارد شده است. کنعانیان از دبریار مظاهر طبیعت را می پرستیدند و خدایانی متناسب با زندگی فلاحی حرد، وفوه رویش نباتات درباغات و مزارع، برای هود پذیرفته بودند. خدای بزرگ در تمام ناحیه خاور نزدیک ال (El) بود و همسر او اشیرات Ashirat نام داشت. خدایان دیگر به باء بعل، که خدایان حاصل خیزی و باروری درختان و نباتات بودند، به فرمان ال کار می کردند. بعل بزرگ در آسمان مسکی داشت و همسرش انات (Anat) بود. نمابندگان او بعل های متعددی بودند که در روی زمین زندگی و هر یک در ناحیه، مخصوصی خدائی می کرد. از برکت وجود آنان باغات و مزارع سرسبز و پر بار می شدند. دوره، عمر نباتات و سرسبزی درختان، با حیات بعل های زمینی ارتباط داشت. تولد هر بعل با روئیدن نباتات و سبز شدن درختان هم آهنگ بود. مرگ هر بعلی زردی و خشکی نبات و گیاه را به همراه داشت. تولد بعل مصادف با روزهای اول بهار بود. به همین مناسبت مراسم جشن و سرور بر پا می داشتند. بر فراز قتل کوه ها، تپه ها و هر جا که تصور حضور بعل می رفت، معابدی برای پرستش بعل بنا کرده بودند. در معابد شهرهای بزرگ، مذهبی برای تقدیم قربانی به بعل وجود داشت و مجسمه هائی از سنگ و یا فلز از گاو و مار، که هر یک مظهر قوه رویش نبات و حاصل خیزی زمین بودند، در معابد بعل می گذاشتند. در نوع قربانی در کنعان متداول بود. یکی اهدای اولین میوه نویر و محصول انگور و نخست زاده حیوان، و دیگری قربانی دستجمعی که در آن خدایان نیز شرکت داشتند.

یهودی ها در اثر تماس با کنعانیان، این اعتقادات و رسوم را در دین خود پذیرفتند. بهاره را جانشین بعل کردند. شعائر عبادی کنعانیان را در لافاه وعی الهی به موسی، در نوره وارد نمودند. حتی پیکر گوساله را در حراب های بیت ایل به عنوان رمز بهاره قرار دادند. میوه های نوبر باغ و بوستان، نخست زاده حیوانات و حتی نخست زاده انسان، در سهمیه بهاره قرار گرفت.

بر اساس کتاب مقدس یهود، تقدیم قربانی و نیازهای سوختنی بهترین راه جلب رضایت خاطر بهاره است. هابیل نخست زادگان گله خویش را تقدیم بهاره کرد و اولین مراسم قربانی در پیشگاه الهی را به هسای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را ستود داشت. همین امر موجب برانگیختن حس حسادت قابیل و ارتکاب اولین جنایت در جهان شد.

بعد از طوفان نوح وقتی گشتی بر زمین نشست:

«نوح مذبحی برای خدا بنا کرد و از هر یک از بهانم پاك و از هر يك از برندگان پاك قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند و خداوند بوی خوش برتید.» پیدایش ۲۰-۸ و پیمانی با نوح منعقد نمود که از آن پس هیچ ذی جسدی را از آب طوفان هلاک نکند. ابراهیم و اسحق نیز به همین ترتیب پس از آن که بهاره بر آنان ظاهر شد و با آنان پیمان بست، مذبحی درست کردند و قربانی های گوشتی گذراندند.

در مصر، وقتی بهاره تصمیم می گیرد نخست زادگان مصری، از انسان و حیوان را بکشد، به قوم یهود دستور می دهد تا هر خانه نخست زاده رمه خود را بکشد و خون آن را به عنوان پیوند با خدا، به چارچوب درپاشد تا در مقابل بلامصونیت پینا کند. بدین ترتیب قربانی و آتش نیاز در کانون مراسم نیاپش و پرستش بهاره قرار می گیرد. در سفر اعداد، بهاره به موسی می گوید:

«به بنی اسرائیل بگو مرا لب باشید تا هدیه طعام مرا از سوختنی در زمان هائی که تعیین شده باهوی خوش که مطبوع من است، برای من بگذرانید. به آن ها بگو، این ها فهرست قربانی های گوشتی است که به بهاره تقدیم خواهید کرد. هر روز دو بره، بی عیب يك ساله به طور قربانی دانص، يك بره صبیح و يك بره دیگر را نزدیک عسروب قربانی کن. و برای نیاز يك عشر ابقه آرد نرم، مخلوط با ربع هین روغن زیتون زلال، و هدیه ریختنی آن يك هین شراب برای خداوند است. در ایام سبت، دو بره، يك ساله بی عیب دو عشر ابقه آرد نرم مخلوط با روغن زیتون.» اعداد ۱۱/۶-۲۸

«دراول هرماه، دوگزار جوان و يك قوچ و هفت بره، نرینه يك ساله، سی عیب و يك بز، سه عشر ایفه آرد نرم آمیخته با روغن، به جهت هدیه آردی برای هرگزار، دو عشر آرد نرم آمیخته با روغن، به جهت هدیه آردی برای هر قوچ، و يك عشر ایفه آرد نرم سرشته با روغن به جهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد.» اعداد ۱۲/۱۴ - ۲۸

«هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب، برای هرگزار و ثلث هین برای هر قوچ و ربع هین برای هر بره.»

«روز چهاردهم ازماه اول، فصیح (۱۱) خداوند است و روزپانزدهم این ماه عید است که هفت روزنان نظیر خورده شود. به جهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای بهوه دوگزار جوان، يك قوچ و هفت بره نرینه يك ساله قربانی کنید. و این ها سوای قربانی سوختنی دانشی است که باید بگذرانید. به این ترتیب هر روز از آن هفت روز، هدایا و قربانی های سوختنی با بوی خوش مطبوع برای خداوند بگذرانید.» اعداد ۷۱ - ۲۸

«هرنخست زاده که رحم را بگشاید در میان بنی اسرائیل، اعم از انسان و بهاتم، از آن بهوه است.» (۲). خروج ۱ - ۱۳

۱ - دبع بر، در بهار که مصادف با تجدید حیات طبیعت است، از مراسم بسیار قدیمی چادر نشینان بیابان کرد صحاری فلسطین و بین النهرین بوده است. چادر نشینان گوشت قربانی را کسی می خوردند و خون آن را به عنوان تجدید پیمان هم هونی، اتحاد بین امراء قبیله و دفع ارواح حبیسه، به جوت و دیرك چادرهای قبیله می پاشیدند. تورا این مراسم را به عنوان قسمتی از اواصر بهوه به بنی اسرائیل در سفر اعداد آورده است.

۲ - تقدیم نخست زاده انسان به خدایان در بین النهرین و فلسطین دارای ریشه بسیار قدیمی است و مباراده ها برای تسکین آتش غضب «سورج» اولین فرزند خود را قربانی و تقدیم او می کردند. در تورا میر در موارد متعدد اشاراتی به این سنت کهن دیده می شود. «هیل (Hiel) در مرفع بنا کرد در شهر اریحا (Jericho) يك پسر خود را به هنگام پایه گذاری، و پسر دیگر را در مقابل دروازه های آن قربانی کرد. شاهان ۱/ ۲۴ - ۱۶

«پادشاه مراب به هنگام جنگ، پسر ارشد خود را بالای قلعه تقدیم خدایان کرد تا پیروزی در جنگ نصیب او شود.» - نثیه زیرنویس در صفحه بعد.

نوراه در قربانی کردن نخست زاده انسان در راه بهوه ناکبدمی کند و می نویسد:  
«در آوردن نویر غله و شیره انگور خود تاخیرمنما، و نخست زاده، پسران خود را به من  
بده.» خروج ۲۹ - ۲۲

در باب ۲۸ از سفر لاریان می نویسد:

آنچه برای خداوند وقف شده است، چه از انسان و چه از بهاتم، و چه از زمین و  
ملك، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود. البته كشته شود.»  
«در روزنویرها وقتی که هدیه آردی تازه در عید هفتی ای برای بهوه می گذرانید،  
دو گاو جوان، يك قوچ و هفت بره نر يك ساله نیز قربانی کنید.»

---

بفیه زیر نویس از صفحه، قبل

نوراه این رسم را در دستورات الهی وارد کرد و به طوری که از مفاد کتاب مقدس مستفاد  
می شود قربانی فرزند تا قبل از تبعید و اسارت در بابل ادامه داشته است.

«خداوند می گوید بنی بهوه آنچه را که در نظر من ناپسند است به عمل می آورند. مکان  
های بلند در توفت که دروادی این رسوم است بسا نموده اند تا پسران و دختران خویش را در آتش  
بسوزانند که من این کار را امر نفرموده بودم.» برعیا ۳۱/۳ - ۷

پس از تبعید، تقدیم نخست زاده انسان مورد انتقاد شدید قرار گرفت. در اثر نمذیلی که در  
این ست خشن به عمل آمد، قرار شد برای نخست زاده انسان فدیه داده شود. برای خدائی حلوه دادن  
دستور منع کشتن نخست زاده انسان، داستان ابراهیم و برون اسحق به کوهستان برای قربانی در راه  
خدا و ظاهر شدن کوسفندی به عنوان فدیه نخست زاده اسان، بهم بافته شد.

استثنای دیگری که بر اصل قربانی نخست زاده وارد آمد، قربانی نخست زاده خمر است.  
در مورد نخست زاده خمر نوراه می گوید:

«با باید قربانی شود و گردنش را بشکنید و یا فدیه داده شود.»

دلیل این که چرا نویسندگان نوراه، خمر را از جمیع بهاتم جدا کرده و ناحبودی در ردیف  
نخست زاده انسان قرار داده اند به روشنی معلوم نیست. شاید به علت این که خمر بهترین وسیله،  
حمل بار و سواری بهوه محسوب می شده، نوراه برای حفظ و ازدیاد نسل این حیوان بارکش، اصل  
فدیه دادن برای نخست زاده خمر را پذیرفته است.

و در باب بیست و نهم از سفر اعماد، بهوه دستورات جدیدی برای قربانی های سوختنی که بسیار مورد علاقه اوست صادر می نماید.

علاوه بر قربانی های سوختنی و هدیه ریختنی، نودا برای آموزش باره ای از گاهان، تقدیم قربانی های ویژه ای را پیش بینی می نماید:

«مجرم پس از اعتراف باید بره و یا بزی را به جهت قربانی گناه نزد کاهن ببرد و کاهن آن را به عنوان کفاره گناه قربانی کند.»

«حداوند موسی را خطاب کرده گفت: اگر کسی خیانت ورزد و درباره چیزهای مقدس خداوند سهواً مرتکب گناه شود، آنگاه برای قربانی گناه خود، قوچ بی عیبی از گله، برحسب نظر تو، از نفره نزد کاهن بیاورد و کاهن آن را کفاره خواهد کرد و محرم آمرزیده خواهد شد.» لاریان ۱۹/۱۶ - ۵

حشد خداوند نیز تنها با تقدیم قربانی سوختنی تخفیف می یابد.

بهوه خطاب به الیفاز (Eliphaz) گفت: خشم من بر ضد تو و بر ضد دو دوست تو افروخته شده است. هم اکنون هفت گاو نر و هفت قوچ بکبیر و پیش خادم من ایوب برد و قربانی سوختنی جهت خود بگنارنید. بنده من ایوب برای شما دعای خواهد کرد.» ایوب ۷ - ۴۲

اراین قبیل دستورات مربوط به قربانی های سوختنی، هدایای قربانی های کفاره گناهان و طنت بخشش، در سراسر سفر لاریان، بخش مهمی از سفر تشبیه و قسمتی از سفر اعماد، فراران دیده می شود. این قربانی ها به حدی است که انسان از اشتباهات سیری ناپذیر بهوه و شوق و علاقه، بی حدار به بونیدن بوی کیاب، بیه و چرس، تعجب می نماید.

بدیهی است، این عبارات که بیشتر به دستورات ارباب ملک و صاحب گله ای که بهره مالکانه خود را از زارعین و شایان مطالبه کند شباهت دارد، مسلماً نمی تواند کلام آسمانی و منسوب به خدا باشد. این جملات بدون کوچکترین تردیدی نوشته کسانی است که خدا را به جان موسی می اندازند تا او را به سبب محزون نبودن بکشند و یا در شی تا صبح با یعقوب کشتی بگیرد و چون نمی تواند بر او فائق شود، لگدی به تهبگاه او می رند و می گیرند. این مطالب و راهبان و گاهانی بهم بانته اند که منافع اقتصادی خود را در تخمین مردم ساده دل و استشاریان حسنجو می کردند.

«تو و پسرانت، کهانت خود را به جهت مذبح نگه دارید و خدمت بکنید. من

هدایاتی را که برای ازدیاد به من تقدیم می شود به طور دائم و ابدی به تو و پسرانت می بخشم. اینها اشیائی است که در بین آنچه که در آتش سوخته نمی شود، به تو می بخشم. تمام هنایای ایشان، تمام اعنانه ها، تمام قربانی های گناهان و تمام قربانی های تفصیلات. این اشیاء مال تو و اولادان تو خواهد بود. تمام روغن ها، تمام بهترین محصول مو و غله. تمامی نوبرهائی که بنی اسرائیل برای خداوند می آورند. به تو بخشیدم. هرچه رحم را بگشاید و از هر ذی روحی که برای خداوند می آورند چه از انسان و چه از بهائم از آن تو باشد. تو نخست زاده اسنان را با خرید می کنی ولی نخست زاده گاو، قوچ و یا بز را با خرید نخواهی کرد. آن ها اشیاء مقدس هستند. نو خون آن هارا بر محراب می پاشی و چربی های آن هارا می سوزانی. این يك قربانی سوختنی با بوی مطبوع برای خداوند است. گوشت آن ها مال تو باشد. يك عشررا که فرزندان اسرائیل برای خداوند هدیه می کند، به تو و فرزندان تو بخشیدم.»

اعداد ۸/۲۵ - ۱۸

«چون زمینی را به جهت ملك به قرعه تقسیم می کنید، حصه مقدس را به طول ۲۵۰۰۰ نسی (۱) و عرض ده هزار نسی. به عنوان هدیه خداوند کنار بگذارید. این حصه از همه طرف مقدس خواهد بود. و این برای کاهنانی است که خدمت خداوند می کنند تا جای خانه آنان باشد.» حزقیال ۱۶/۱-۴۵

قربانی های سوختنی باید منحصر در محراب معبد انجام گیرد تا بوی مطبوع کیاب در معبد به پیچد. ولی قربانی های کفار در خارج از معبد صورت می گیرد. تمام این مراسم باید توسط و تحت نظارت کاهن عملی شود. اگر کسی گاو و یا گوسفند خود را برای قربانی به در خیمه اجتماع و نزد کاهن نیاورد و در صحرا ذبح کند، مرتکب قتل شده است. لاویان ۳/۷ - ۱۷

قبل از بنای معبد هیکل، قربانی ها را بر فراز بلندی ها و یا مذبح هائی که در موقع تقدیم قربانی بنا می کردند، می گذراندند. این بلندی ها، همان تپه های مقدس کنعانیان بودند که یهودی ها آن هارا به نام پیره، تقدیس می کردند. ولی پس از اتمام بنای معبد، در زمان سلطنت سلیمان، قربانی منحصر در معبد انجام می گرفت و مهم ترین

۱ - س اندازه قدیمی و متغیر بین ۱۷۶ تا ۲۹۸ متر بوده است.

عمل مذهبی به شمار می رفت. پرشکوه ترین مراسم قربانی در اعیاد فطر، حصد، نور غلات و عید جمع در تخریل سال نو بود. سلیمان، گروهی از کاهنان کنعانی را که در انجام مراسم قربانی مهارتی داشتند، به عنوان خیرگان به معبد اورشلیم آورد و ردون را که از خاندان کاهنان قدیم بوده به کهنات معبدگماشت.

در دوران معبد، معبدی برای قربانی وجود نداشت. یهودی ها تا افتتاح مجدد هیکل، قربانی سوحنتی و با کفاره ای را به تأخیر انداختند و مراسم دعا و گردهمایی را در کنست انجام می دادند. پس از بازگشت بنی اسرائیل به فلسطین، تا کمک مالی شاهنشاه ایران، معبد دوباره ترمیم یافت و مراسم تقدیم قربانی به بهوه از سر گرفته شد. روحانیت یهود، مسئولی دین و رابط بهوه و سر دم گردید. اغلب دستورات و تشریفات معبدی که در تورا و حرود دارد، مربوط به همین دوره است.

بر اساس مندرجات تورا، وظائف کاهان عبارتست از:

ذبح قربانی، سوزاندن بیه و چرم، تقسیم گوشت، پاشیدن خون به مذبح و برده مقدس، حفظ و مراقبت شمع دان ها و سایر وسائل و ظروف معبد، دریافت فدیه نحت زاده، انسان و حروسایر اعمانات و پرداخت های مؤمنان، معاینه، بیماران جذامی و برصی، اظهار نظر درباره گاهان، رسیدگی به اتهامات مربوط به زنا و مکره نمودن عروس، اظهار نظر درباره حرام و حلال و پاکی و نجس، نظارت در اجرای محازات ها و بالاخره بوق زدن در اعیاد.

رسم قربانی تا سال ۷۰ پس از میلاد، که شهر اورشلیم و معبد آن به دست رومی ها به کلی ویران و منهدم شد، هم چنان ادامه داشت و از آن تاریخ به معبد کنست تنها مرکز اجتماع یهودیان محسوب گردید.

## دنیای پس از مرگ و بهشت و دوزخ

تازمان تبعیده، اسرائیلیان به زندگی پس از مرگ و بهشت و دوزخ معتقد نبودند. در تورا اشاره ای به این موضوعات دیده نمی شود. عقیده عمومی بر این بود که انسان از خاک به وجود آمده و به خاک نیز باز خواهد گشت. پیدایش ۱۹ - ۳ پاداش نیکوکاران و مکافات نافرمانان از دستورات بهوه در همین دنیا عاید آنان و چند نسل بعد از آنان خواهد گردید. بهوه دریند اول ده فرمان می گوید:

«من بهوه خدای تو می باشم. خدای حسود که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم می گیرم و تاهزار پشت برآنان که مرا دوست دارند و احکام مرا نگه می دارند رحمت می کنم.» خروج ۵ - ۲۰

عباراتی که تورا، در مورد مرگ شخصیت های بسزوک خود به کار می برد، «مرد و به قوم خود ملحق شد» و «به پدران خود ملحق شد» است. از نظر تورا تفاوتی بین مرگ يك حیوان و مرگ يك انسان وجود ندارد. درباره وجود و بقای روح نیز در تورا مطلب مفصلی دیده نمی شود. تنها در چند مورد به اختصار اشاره ای می کند. در آغاز پیدایش، خداوند در بینی آدم روح زندگی دمید، و با در مورد انبیا، که روح خداوند در آن ها حلول کرد.

یهودی ها معتقد بودند که مردگان به سرزمین اموات یا Sheol می روند ولی از زندگی پس از مرگ و سرنوشتی که در انتظار مردگان خواهد بود، سخنی در بین نبود. تدفین، در بین یهودی ها بیشتر جنبه تشریفاتی داشت تا عقیدتی. تدفین اموات را بدون رعایت تشریفات لازم، باعث سرشکستگی بازماندگان می دانستند.



گور در نظر یهودی ها، منزل ابدی و خانه جاودانی بود. بیهوش جزای کسانی را که از اوامر او سرپیچی کنند به شرح زیر مقرر می دارد:

«اگر به من گوش ندهید و جمیع اوامر مرا به جا نیاورید و پیمان مرا بشکبید، من این را با شما خواهم کرد. وحشت، سب و تب را بر شما مسلط می کنم تا چشمان شما را حسته و روح شما را منحور کند. شما دانه ها را بدون بهره و فایده خواهید کاشت و دشمنان شما، آن ها را خواهند سمید. من از شما برمی گردم و دشمنان شما، بر شما غلبه خواهند کرد. کسانی که شما از آن ها منتظرید، بر شما حکومت خواهند کرد. شما فرار می کنید بدون آن که کسی در تعقیب شما باشد، و اگر با وجود این ها به من گوش ندهید، شما را برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر به تناسب گناهان تنبیه خواهم کرد. من عرور و قدرت شما را خورد خواهم کرد. آسمان شما را مثل آهن سخت و زمین شما را چون مفرغ خواهم کرد. زمین شما محصولاتش به شما نخواهد داد و درختان زمین میوه ای نخواهند آورد و اگر بازم در مقابل من ایستادگی کنید و به من گوش نکنید، من شما را هفت مرتبه بیشتر، به تناسب گناهان تنبیه می کنم. وحوش صحرا را برای شما می فرستم که اطفال شما را از دست شما بگیرند و گله های شما را از بین ببرند و تعداد شما را به حداقل برسانند. اگر این تنبیهات شما را اصلاح نکرد و بازم مقاومت کنید، من هم در مقابل شما می ایستم و برای گناهان شما هفت مرتبه بیشتر شما را تنبیه می کنم. من شمشیری بر صد شما برخوام انگیخت که انتقام پیمان شکنی با من را بگیرد. وقتی که شما در شهرها پتان اجتماع می کنید، من طاعون و وبا را درین شما منتشر می کنم. و شما را به دست دشمنان تسلیم می نمایم. و اگر با وجود این ها در مقابل من بایستید و به من گوش نکنید، من نیز با غضب در مقابل شما می ایستم و شما را هفت مرتبه برای گناهانتان تنبیه خواهم کرد. شما از گوشت پسران و دختران خود تغذیه خواهید کرد. من مکان های بلند شما را ویران خواهم کرد. من مجسمه های شما را که به آفتاب تقدیم کرده اید، درهم خواهم کوبید. و اجساد شما را بر روی اجساد بت های شما قرار خواهم داد. روح من از شما متنفر خواهد بود. شهرهای شما را به بیابان ها تبدیل خواهم کرد. مکان های مقدس شما را منهدم خواهم نمود. من دیگر بوی خوش عطرها را استنشام نخواهم کرد. من مملکت را ویران می کنم و شما را در بین ملل پراکنده می نمایم و با شمشیر در تعقیب شما خواهم بود. من قلب آن عده از شما را که در کشور دشمن زنده می مانند ضعیف خواهم کرد. و صدای حرکت

يك برگ دائمًا درگوش آن ها خواهدبود. آنها فرار می کنند. همان طورکه دربرابر شمشیر می گریزند. آن ها می افتند بدون آن که کسی در تعقیب آنان باشد. «  
لاویان ۱۴/۳۹ - ۲۶

درمقابل به کسانی که از دستورات بهوه اطاعت و فرائض دینی را پیروی نمایند، و دربرابر گناهانی که مرتکب شده اند، به تناسب گناه، فریانی های کفاره ای تقدیم معبد کنند، بهوه به آنها عمر دراز و آسایش زندگی وعده می دهد و خاندانشان را هزار نسل برکت و رحمت خواهد داد:

«آنگاه باران های شما را درموسم آن ها خواهم داد و زمین، محصول خود را خواهد آورد. درخشان صحرا مهیو خود را خواهند داد. کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور، ناکاشتن تخم. نان خود را به سبزی خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلاصتی خواهم داد و به راحتی می خوابید و ترساننده ای نخواهد بود. بر شما التفات خواهم کرد و در میان شماراه خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.» لاویان ۱۲/۴ - ۲۶  
از مفاد نوشته، نوره و مطالبی که بهوه درمورد پاداش فرمانبرداران و مجازات بدکاران به قوم بهوه وعده می دهد، چنین مستفاد می گردد که:

۱ - زندگی دردنهای دیگر، آتش فروزان جهنم، نعمت های فراوان و حوریان بهشتی، وجود ندارد. بهوه حساب خوب و بد را در این دنیا با پیروان خود تصفیه می نماید. آنان را پاداش می دهد و یا به جزای اعمال خود می رساند. همه چیز بافرارسیدن مرگ به پایان می رسد.

۲ - درنظر بهوه، گناه فردی و مجازات شخص به تناسب گناهی که مرتکب شده، به هیچ وجه مورد نظر نیست. بلکه کبیرها و یا پاداش ها، دستجمعی و قبیله ای است. بهوه، تمام شهر و تمام کشور را مجازات و آواره، و به ویرانی و اهدام تهدید می کند و یا پاداش می دهد. آتش غضب بهوه، تنها پس از استغفار دستجمعی قبیله و بازگشت آنان به سوی بهوه و اجرای تمام دستورات و فرائضی را که مقرر داشته است، تخفیف می یابد و فروکش می کند.

«وقتی که قوم من که به اسم من نامیده شده اند، متواضع شوند و دعا کنند و طالب حضور من باشند و از راه های بد خویش بازگشت کنند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود و گناهان ایشان را عفو خواهم کرد.» نواریخ ۱۴/۲ - ۷

در دوران تعبد و بس از تماس بهود با زرتشتیان، عقاید تازه ای در دین بهود راه یافت. بهود خدای قبیله ای به خدای یکتا و خالق عالم تبدیل شد. امشاسپندان زرتشتیان، به خدمت بهود درآمدند و اساسی عمری به خود گرفتند. در ابتدا چهار فرشته به نام های: میکا ایل - جیرا ایل - رفا ایل - اورا ایل «Uti - el» به بهود منحن شدند و اندکی بعد سه فرشته دیگر به اسامی: اصراف ایل - عزرا ایل - اوهی ایل «Uti - el» به جمع مقدسین پیوستند و جمعا هفت فرشته بارگاه بهود را تشکیل دادند. بهود که در توراخ خدای آتشین مزاج، حسود و علاقمند به قربانی و دود کباب بود، واجد صفات ملایم تری از قبیل رحم و عدالت شد.

«من رحمت را پسند کردم نه قربانی را و معرفت خداوندی را نه قربانی های سوختنی را» اشعیاء. ولی نژاد پرستی بهود کماکمان به قوت خود باقی ماند. بهود تنها با قوم بهود مشاقق درستی دارد و بهود تنها قوم برگزیده است.

«خداوند اسرائیل را انتخاب کرد تا نور امت ها گردد.» اشعیاء

و از آن ها می خواهد تا فرائض او را رعایت کند و مناسک عبادی را به جای آورند. از جمله عقاید نوینی که از دین زرتشتیان به دین بهود رسوخ نمود، اعتقاد به وجود شیطان است. عقاید بهود قبل از تعبد، درباره وجود شیطان، در سطح بارهای ابتدائی بشر مربوط به آنیمیزم و ارواح خبیثه بود. ولی پس از بازگشت از بابل، اهریمن زرتشتیان در دین بهود به قدرت غائی پرداخت و برای خود سازمانی تشکیل داد. قدرتی در مقابل بهود به وجود آورد که در رأس آن شیطان یا القاب گوناگون مشظاهر کردید. زکریا نبی او را اغواکننده و فریب دهنده مردم می داند که به کمک دستیاران خود اعمال شیطانی انجام می دهد.

فصله آفرینش و داستان طوفان نوح را در همین سال ها کاهنان بهودی از اساطیر زرتشتی، سومری - آکادی رونویسی کردند و ایمان بوجه دنیای دیگر و روز حسابرسی را از زرتشتیان گرفتند. دانیال نبی درباره روز رستاخیز می نویسد:

«در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ابستاده است، بر خواهد خاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از جینی که ملت ها بوجود آمده اند تا امروز نبوده و در آن، هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد. بسیاری از آنان که در خاک خفته اند، بیدار خواهند شد. اما دسته ای به جهت حیات جاودانی و دسته دیگر، به جهت خجالت و حقارت اندی. حکیمان، مثل

روشنایی افلاک خواهد درحسب و آنان که مردمان را به راه عدالت رهبری کرده اند، مانند ستارگان خواهند بود... اما تو، دانیال، کلاه را مخفی دار و کتاب را مهرغان.»  
دانیال ۱/۶۴ - ۱۲

گرچه جسته گریخته مطالبی درباره رنده شنن سردگان در دنیای دیگر، در بعضی از نوشته ها و روایات انبیا، دیده می شود:

«در آخر الزمان قام ارواح اعم از نیکوکاران یا بدکاران، در محضر الهی حاضر می شوند و به محاکمه دعوت می گردند. اشرار را در دوزخ می افکنند و نیکوکاران راهی بهشت خواهند شد. بهشت جایگاهی سبز و خرم بانهرهای جاری و درختان میوه فراوان است و نیکوکاران در آنجا باشادی بسرودن نعمات و ذکر بیهوش مشغول خواهند شد.»

ولی این مطالب به حدی محدود، سطحی، نارسا و گنگ و دوران اشاعه آنها آنقدر کوتاه بود که نتوانست در بنیاد امر، در باورهای عمیق بهبود جای ثابتی برای خود دست و پا کند. به تدریج و با گذشت زمان، دامنه تأثیر اعتقادات مربوط به حیات پس از مرگ، بهشت و دوزخ وجود ارواح راستی و دروغ، گسترش یافت. در نومیاریانی که در نیمه دوم قرن بیستم در بحرالمت درناحیه کومران پیدا شده، اثر افکار زرتشتیان در بین بهبودی ها به خوبی مشاهده می شود:

«از این دوروح همه فرزندان آدم ریشه گرفته اند. مردم دو راه این دو روح گام برمی دارند. آن ها ارواح راستی و دروغند، جایگاه نوز، سرچشمه راستی است و ریشه دروغ، در سرچشمه ظلمت. اما خداوند در فرد باشکوه خویش، دورانی را برای دیرانی تعیین کرده و به هنگام معهود به کیفر خطاهای فرزندان ناراستی، همه آن ها را نابود خواهد کرد. آنگاه راستی درجهان آشکار خواهد شد.»

فریسیان که با استه ها در تماس بوده اند این عقاید را از این فرقه جذب و در باورهای خود وارد نمودند. ولی هنوز راه درازی یا عقاید مسلمانان درباره جهان دیگر و بهشت و دوزخ فاصله بود.

### انتظار ظهور ناجی

پس از اضمحلال دولت پودا به دست آشوری ها و اسارت قوم یهود، انبیا - قوم برای جلوگیری از هم پاشیدگی قطعی بنی اسرائیل و ایجاد نورامید در دل های سرخورده و مأیوس، وعده ظهور ناجی و برقراری مجدد دولت منتظر یهود را پیش کشیدند. اصل این فکر، مانند بسیاری از افکار جدید دین یهود، از آئین زرتشتیان و ظهور سوشیانت، ناجی بشریت در آخرالزمان و غلبه اهورا مزدا بر اهریمن، اقتباس شده است. مسیح، قبل از تبعید تنها يك لقب و مترادف با برگزیده خدا بود. دربارہ چنین شخصیتی نظرات مختلف در کتاب مقدس دیده می شود. در توراه، کوروش شاهنشاه ایران نیز مسیح نامیده شده است. مسیح، گاهی شائول و زمانی داود است و بعضی اوقات چوپان خوب از فرزندان داود. ولی پس از اسارت و بازگشت به فلسطین، مسیح به فرستاده مخصوص یهود اطلاق می شود و کسی است که با قدرت فوق طبیعی خود، همه دشمنان را منکوب و حکومت یهود را بر فراز کوه صیون برقرار و صلح و آرامش را در جهان مستقر خواهد نمود. و تا موقعی که عفات دوجهان برقرار نکرده مسیح آرام نخواهد گرفت. (۱)

وقتی که عیسی به دعوی رهبری مردم برخاست، یهودی ها به امید رهائی از ظلم و جور حکام محلی و سرداران رومی، خیلی زود به گرد عیسی جمع شدند. ولی چون با کشته شدن او هیچیک از وعده هائی که در کتاب مقدس به آنان داده شده بود، محقق نیافت، ترك او و آئین او گشتند. به همین دلیل، یهودی ها، عیسی را به عنوان مسیح موعود نمی شناسند. پس از گذشت قریب دوهزارو بانصدسال از زمان پیداشدن اندیشه ظهور ناجی در دین یهود، هنوز در انتظار ظهور مسیح دلبه شمار می نمایند.

۱ - برای توضیح بیشتر به فصل اول از دین مسیح مراجعه فرمائید.

این افکار، بر روی دو دین دیگر ابراهیمی که دین یهود در امان خود پرورش داد، تاثیر بسیاری کرد. عیسویان مدعی هستند که عیسی، مسیح موعود، پسر خداست که مجدداً برای برقراری حکومت خدا، سوار بر ابرها به زمین بازخواهد گشت. و شیعیان، چشم به راه ظهور مهدی، همه روزه از خدا می طلبند تا در فرستادن او تعجیل نماید.

در سال ۱۳۲ میلادی یهودی‌ها به گردسبون بن کوزبا (Simon ben Koseba) گرد آمدند و بر رومی‌ها شوریدند. این شورش که صورت حمایت روحانیان وقت نیز بود، در ابتدا به موفقیت‌های بسیاری دست یافت، اورشلیم به تصرف یهودی‌ها در آمد و در معبد مراسم قربانی برگزار شد. سپس، مسیح موعود لقب گرفت. ولی شکست پایانی آن فاجعه انگیز بود و به قتل عام یهودی‌ها و ویرانی کامل معبد منتهی شد.

از آن پس ۳۶ نفر دیگر از یهودی‌ها به همین ادعا برخاسته اند و دعوی مسیحیت کرده اند که آخرین آن‌ها موسی لوزاتو (Moses-Hayyim-Luzatto) متوفی به سال ۱۷۷۴ بود.

## اعیاد و جشن ها

۱ - اولین جشن مذهبی سال نو، به نام عید «گرنایا» یا «ریش راشانه» (Rosh Roshaneh) و (شروع سال نو) می باشد که در ماه های سپتامبر یا اکتبر برگزار می شود. تلمود برای این جشن اهمیت فوق العاده ای قائل است و آن را ایام داوری می نامد. در روز اول سال نو تعدادی قربانی سوختنی باید تقدیم کرد. در روز عید، کاهنان در کنیسه ها در گرنایا و بوق های ویژه ای می دمند و یک دوره، ده روزه برای توبه و نماز عمومی اعلام می کنند و در روز جشن، دربار، پیدایش جهان هستی و داوری الهی صحبت می نمایند. در کتاب دعای هیرو می نویسد:

«این روزی است که جهان هستی به امر خدا به وجود آمده و روزی است که خدا همه موجودات را برای داوری زنده خواهد کرد.»

بر اساس سنت دهرین، یهودی ها در این روزها صخلوطی از سبب و غسل می خورند و برای بکدهگر آرزوی سال خوشی می کنند. در روز دهم از سال نو، روزه کفار گناهان یا «یوم کیپور» (Yom kipur) است.

«خداوند موسی را خطاب کرده و گفت بنی اسرائیل را بگو در ماه هفتم در روز اول ماه، روز استراحت شما خواهد بود. روز نواختن گرنایا و برپاداشتن محفل مقدس. هیچ کاری انجام نخواهید داد. هدیه آتشین به خدا تقدیم خواهید کرد. روز دهم از ماه هفتم روز کفار گناهان است. محفل مقدس برپا دارید. روزه بدارید و هدیه آتشین برای خدا بگنزانید. هیچ کار در این روز نکنید زیرا روز کفار است.» لاریان ۲۴/۲۹ - ۲۳

«کسانی که رعایت این دستور را نکنند و روزه ندارند و یا کاری انجام دهند باید از قوم خود منقطع و مجازات ببینند.»

۲ - یوم کبچو: روزدهم از سال نو، که به نام یوم کبچو یا روز پرشانتن و کفاره، گناهان نامیده می شود، تنها روزی است که روزه داشتن بر یهودی ها واجب گردیده و روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید مجاز به ورود به مکان بسیار مقدس معبد و انجام مراسم عبادی در حضور بهوه می باشد.

تمام یهودی ها از پسر و دختر، غلام و کنیز و حتی چارپایانی که در خدمت یهودی ها هستند، استراحت می کنند و مجاز به انجام هیچ کاری نیستند و آتش درخانه یهودی ها نباید افروخته شود. روزه از غروب روز نهم از ماه اول سال آغاز و تا غروب روز دهم ادامه دارد. همه باهم و دستجمعی از اعمال گذشته خود توبه و طلب بخشایش می کنند. بهوه نیز عموماً مردم را به طور دستجمعی می بخشد.

قربانی های آتشی که باید به جهت عطر خوشبوی در این روز برای بهوه گذرانند

عبارتند از:

«یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره» یک ساله بدون عیب برای قربانی سوختنی و سه عشر آرد نرم سرشته باروغن برای هرگاو، دوعشر آرد برای هر قوچ و یک عشر آرد نرم برای هر بره از هفت بره» اعداد ۶ / ۱ - ۲۹

علاوه بر قربانی های فوق، یهودی ها بز دیگری به نام بز گناه تحویل کاهن می دادند تا کاهن آن را برای عفریت صحرا یا «ازازل» رها کند. قبل از آزاد نمودن بز، تمام حضار دست بر سر بز می مالیدند و معتقد بودند که بدین طریق تمام گناهان خود را به بز منتقل کرده و بز آن ها را با خود به صحرا خواهد برد.

امروزه که محبتی وجود ندارد و تقدیم قربانی به بهوه میسر نیست، کفاره، گناهان از راه توبه و عبادت و روزه داری انجام می گیرد. معتقدین متعصب، ۲۴ ساعت روزه می گیرند، جامه سفید به علامت پاکی نفس و کفن حیت می پوشند. بیشتر وقت خود را درکنهسه، در حال عبادت و خواندن دعا می گذرانند و در پایان روز پس از گذردن روزه، خود را چون طفل نوزاد میرا از هرگناهی تصور می کنند.

۳ - در روز پانزدهم از ماه اول، یعنی ۵ روز پس از یوم کبچو، عید سایبان ها (Tabernacles) یا سوکوت (Sukkot) است.

«در روز پانزدهم از ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد. هیچ کار خدمت

نکنید و هفت روز برای خداوند عهد نگه دارید» اعداد ۱۲ - ۲۹

این جشن یکی از سه جشن برداشت محصول است که یهودی ها، از کنعانیان



اقتباس کرده اند. دو جشن دیگر به نام های پنتاکوست (Pentacost) و پاس اور (Pass-over) معروفند. در جشن ساین ها، یهودی ها خاطرات روزهای مسافرت و سرگردانی دریابان های سبنا و اینکه خداوند چگونه در طول مدت چهل سال مایحتاج آن هارا فراهم می نمود، زنده می کنند. ساین هاویا پناهگاه های موقتی، از شاخه های درختان، دریاغچه منازل خود و بانزدیک کنیسه ها برپا می نمایند. در آنجا غذای روزانه، خود را می خورند و در صورت مساعد بودن هوا، شب را در همان محل بیتوته می کنند. انوه قربانی های سوختنی و هدیه های آتشی که باید در ایام جشن برای یهوه گذرانند، در سفر اعداد از شماره ۱۳ تا ۴۰ باب ۲۹، از اشتیهای مسیری نابذیر بهره و اشتیاق خداوند به برپیدن هوای آمیخته با دود چربی و بیه حکایت می کند. در طول مدت جشن که هشت روز ادامه دارد، علاوه بر قربانی های سوختنی دانی و هدایای آردی و ریختنی روزانه و ماهانه، که قبلا دستور داده شده و طبق معمول باید رعایت گردد، باید تعداد ۷۱ گاو، ۱۵ قوچ، ۱۰۵ بزه يك ساله و ۸ رأس بز کفاره گناهان، به عنوان هدایای سوختنی، و برای هر گاو سه عشر ایفه، برای هر قوچ دوعشر ایفه و برای هر بزه يك عشر ایفه آرد نرم آمیخته به روشن زیتون، به گاهن معبد به عنوان هدایای آردی و ریختنی داد.

این جشن ها در اعصار قدیم به شکرانه، برداشت محصول انگور و ساختن شراب در کنعان، در برابر الهه باروری (Starte) برپا می شد. بهر دیان در این ایام کنیسه هارا تزیین می کنند و بر درو دیوار آن انواع گل ها و برگ درختان میوه و ناک آویزان می نمایند. ۴ - روز آخر عید ساین ها، روز سمخات (Simkhat - Torah) (شادی قانون) است. تومارهای توره را از صندوق خارج می کنند و بر دیوار کنیسه می آویزند. در این روز، قسمت پاهانی توره را قرائت، ۵۲ بخش را تکمیل و قسمتی از سفر پیدایش را نیز برای شروع دور جدید می خوانند. سپس تومارهای توره را با شادی و جشن توام با رقص و آواز، در محوطه مینا گوگ به گردش در می آورند. چهار جشن رنش رشانه، یوم کیسور، سوکت و سمخات توره، در ماه تیشری یعنی در ماه اول سال معمول می گردد.

۵ - جشن نورها (Hanukkah) جنوخ، در ماه دسامبر و مصادف با ایامی است که مسیحی ها جشن تولد مسیح را برپا می دارند. جشن نورها به یادبود غلبه مکا بی ها (Maccabeus) بر یونانی ها و برپائی مجدد مراسم معبدی در سال ۱۶۴ قبل

از میلاد، گرفته می شود و مدت آن هشت روز است. بسیاری از خانواده های یهودی، شمعدان های هشت شاخه ای به نام منوره (Menorah)، روشن می کنند. این شمع دان ها، در حقیقت دارای نه شاخه هستند و از شاخه، نهم برای برافروختن شمع در هشت شاخه دیگر استفاده می شود. هر روز جشن، یک شمع روشن می کند. به نحوی که در پایان جشن، هر هشت شاخه شمعدان افروخته خواهد بود.

۶- در ماه فوریه یا مارس، جشن دیگری به نام جشن فرعه ها (Purim) برپا می شود. برای توجیه برپائی این جشن، یهودی ها به ابداع داستانی دست زده اند و آن را منسوب به رهائی یهودی ها از کشتار دستجمعی دوزمان خشایارشا، شاهنشاه ایران می دانند، که البته باید آن را فاقد پایه و اساس تاریخی تلقی کرد. کلمه پوریم، اشاره به توطئه ایست که هامان، مشاور وزیر خشایارشا، برای کشتن تمام یهودی های مقیم قلمرو سلطنت خشایارشا چیده بود. و مردخای توانست به توسط استر، دختر خوانده خود که ملکه ایران شده بود، توطئه هامان را خنثی نماید. هامان و تمام دستیاران او را به دست شاهنشاه ایران نابود سازد و خود به عنوان مشاور شاهنشاه، جانشین هامان شود. در این روز در کنیسه ها، صحیفه استر از کتاب مقدس یهود را می خوانند و هرگاه نام هامان برده می شود بچه های حاضر در کنیسه، سروصنای کنند و پای خود را به شدت به زمین می کوبند. در منازل، از روزهای مهمانی و جشن است. لباسهای عجیب می پوشند و شیرینی مخصوصی به نام هامان ناخن (Haman Taschen) می خورند.

۷- پساخ (Pesach) «فصح»، این جشن بزرگترین عید یهود است و تقریباً مصادف با جشن ایستر (Easter) مسیحیان، از قبر برخاستن و صعود عیسی به آسمان ها. پس از مصلوب شدن است. این جشن یاد بردی است از آزادی بنی اسرائیل از اسارت فرعون، توراه، این جشن را از سخن بسیار قدیمی شبانان صحاری بین دو رودخانه، دجله و فرات تادریای مدیترانه اخذ کرده است. در بین قبایل ربه پرور صحراگرد، رسم بر این بود که هر سال اولین بره ای که در گله به دنیا می آمد به راه خدا قربانی می کردند. گوشت قربانی را تمام اهل قبیله به نشانه پیمان وحدت و اتحاد، کبابی می خوردند. خون آن را برای طرد اجنه و شیاطین، به دیرک چادرها می مالیدند. توراه، جشن بهار چوپانان را با مراسم درو دهقانان، درهم آمیخت و از آن جشنی به نام پساخ یا روز عید خداوند بوجود آورد. این جشن به مدت هفت روز ادامه دارد، و در چهاردهم ماه، هر خانواده بره ای قربانی می کند و خون آن را به چارچوب منزل و یا دیرک خیمه می مالند و آن را تجید

بیمانی یا بهوه می پندارد.

درشامگاه آغاز جشن، خانه را به دقت جستجو می کنند، تا مبادا خمیرمایه ای در گوشه و کنار ازدیدمخفی مانده باشد. مدت هفت روز، نه یاد ایامی که سی اسرائیل نان سنگی در مصر می خورد و در حقیقت بنا بر سنت قدیمی دهفانان، نان فطیر (metzah) مصرف می کنند از همین نظر جشن را گاهی جشن «نان فطیر» می نامند.

درشامگاه نخستین روز جشن، که آن را عید سدر (Seder) می نامند، تمام افراد خانواده دور هم جمع می شوند و با نظم و ترتیب خاصی که در سبک کوک برای انجام مراسم عبادی معمول است، می نشینند. پدر خانواده فصلی از سفر خروج را می خواند. جوان ترین فرزند خانواده از پدر می پرسد: «چرا امشب باشب های دیگر نمازت دارد؟» و پدیده، پدر است که حوادث مربوط به سفر خروج تورا را برای بچه ها حکایت کند. و بگوید: «این قربانی فصیح حدارند است که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد.

وقتی که مصریان را زدوخانه های ما را خلاصی بخشید.» خروج ۲۷ - ۱۶  
سنت بر این است که در سرمیز غذا یک محل خالی با سرریس کامل غذاخوری و کیلاسی از شراب، برای پذیرایی از الیا (Elizah) که در عصر ظهور مسیح خواهد آمد، نگه می دارند.

گوشت بره قربانی را باید در همان شب، کیایی و با محله خورد و از آن برای روز بعد چیزی نباید نگه داشت. هر چه باقی ماند باید به آتش سوخته شود.

غروب روز پایان جشن، مجدداً تمام اعضای خانواده دور هم جمع می شوند و پسر خانواده آنان را برکت می دهد. قربانی های سرختنی بهوه در روزهای فطیر عبارتند از دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نر یک ساله، بی عیب. یک بز به انضمام سفناری هدیه آردی و هدایای ریختنی. اعداد ۱۹ - ۲۸

۸ - پنتاکوست (Pentacost) تا چهل و نه روز بعد از سدر، هیچگونه جشن و مراسم عروسی نباید برپا کرد. در روز پنجاهم، جشن شاباعوت یا جشن هفت هاست که به برنانی آن را پنتاکوست می گویند. این جشن در اصل همان جشن نورها نزد کنعانیان بوده که بهودی ها از آنان التباس و آن را روز نزول تورا در کوه سینا قلمداد نموده اند. این روز نیز تعطیل عمومی است و نباید هیچ کاری انجام داد. این روز را بهودی ها در اجتماعات و یادکر اوراد و ادعیه می گذرانند.

۹ - در روز نهم از ماه آب (Tishah B'Av)، تقریباً مصادف با ماه های

جولای و اگوست، قوم یهود خرابی معین اورشلیه به دست رومی ها در سال ۷۰ میلادی را یاد می کنند. بعضی از یهودی ها حتی ارتباطی بین این روز و اولین دهراسی معین در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، به دست بخت النصر، نیز برقرار می کنند. این روز در نظر یهودی ها روز ماتم و روزه غیر رسمی است. تمام زینت ها را از کنبسه برمی دارند.

۱- سیث، شبیه از روزهای مقدس یهود است. نوره در موارد عذینه قداست این روز را به یهودی ها خاطر نشان نموده است.

«روز سیث راپاد کن و آن را مقدس بنار. شش روز مشغول کارباش و همه کارهای خود را انجام بده. اما روز هفتمین، سبب بهوه خدای نوست در آن روز هیچ کارمکن. تو و بسرت و دخترت و غلامت و گبیز و بهیسه ات و مهمان تو که در درون دروازه های تو باشد. زیرا که خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن هست در شش روز ساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس کرد.» خروج ۹/۱۲ - ۲۰

انجام هر نوع کاری حتی آفرودختن آتش در خانه ها ممنوع است. برای تخلف از این دستور، نوره مجازات مرگ پیش بینی کرده است.

«پس سیث را نگاه دارید زیرا که مقدس است و هر که آن را بی حرمتی کند هراینه کشته شود.» خروج ۱۴ - ۲۱

«چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که هیزم جمع می کرد. او را نزد موسی و هارون و تمام جماعت آوردند. او را در حبس نگاه داشتند. زیرا که اعلام نشده بود که باوی چه باید کرد. خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود. تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگ ها سنگسار کنند.» اعداد ۳۶ / ۳۲ - ۱۵

روز شنبه، در نظر یهودی ها، روز شادی و صلح کامل است و نقش بزرگی در نگه داری و اتحاد قومی بازی کرده است. سیث با غروب آفتاب روز جمعه آغاز می شود. مادرها به نشان آغاز جشن در خانه ها شمع می آفرینند. روز شنبه پدران با پسران خود در مراسم عبادی سیناگوگ شرکت می کنند. در مراجعت، پس از خواندن کلماتی از فصل ۳۱ ضرب المثل ها، به اطفال صغیر و زن خود برکت می دهند. سپس تمام فامیل غنای را که روز قبیل فراهم شده، می خورند. در سر سفره قبیل از خوردن غذا، پسر به نان (چالا Challah) به شراب برکت می دهد و آن را بین افراد خانواده تقسیم می کند. یهودی های متعصب در روز سیث به هیچ کاری دست نمی زنند و تمام روز را

در منزل استراحت می نمایند. گرچه نباید در خانه ها آتش افروخته شود. ولی آتشی که از روز قبل روشن شده همچنان فروزان خواهد ماند. بعضی از یهودی ها برای کارهای روزانه که خود مجاز به انجام آن نیستند، مستخدمی (Shabbos goy) استخدام می کنند. مسافرت های دوره در روز شنبه بر یهودی ها مجاز نیست. کسانی که با کشتی مسافرت می کنند، روز شنبه از کشتی خارج نمی شوند و همچنان در کشتی می مانند. یهودی های متعصب، معمولاً منارلی در محاورت سیناگوگ برای سکونت خود و خانواده اختیار می نمایند، و با مسافت بین منزل و سیناگوگ را پیاده طی می کنند. چون روز شنبه راندن اتومبیل و یا استفاده از وسائط نقلیه، عموماً بر یهودی ها مجاز نیست. این ممنوعیت ها برای یهودی ها نه تنها مشکلاتی ایجاد نمی کند، بلکه به نظر آنان، باعث رهایی از خمستگی های حاصل از کوشش در زندگی شش روزه نیز می باشد. شنبه روزی است که از می تواند کاملاً از هر کاری کناره بگیرد و به تجدید قوای جسمی و روحی خود بپردازد.

عروب روز شنبه، اعضای خانواده برای انجام تشریفات مذهبی مختصری مجدداً به دور هم جمع می شوند. پس از نوشیدن شراب و مقداری شیرینی، پدر خانواده به زن و اطفال خود برکت می دهد.

ماه های دوازده گانه بهود عبارتند از

۱- تیشری	Tisbrei	(معادل سپتامبر یا اکتبر)
۲- خشوان	cheshvan	
۳- کیسلی	Kisley	
۴- توت	Teves	
۵- شوات	Shevat	
۶- آدار	Adar	
۷- نisan	Nisan	
۸- ایار	Iyar	
۹- سیوان	Sivan	
۱۰- تموز	Tammuz	
۱۱- اب	Av	
۱۲- الول	Elul	

## فصل هشتم:

### مراسم عبادی روزمره، یهود

پایه اعتقادات مذهبی یهود بر « شما Shema بشنو » گذاشته شده است. « بشنو ای اسرائیل، یهوه خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود دوست بندار. این سخنانی که من امروز به تو امر می کنم در دل داشته باش و آن ها را به پسرانت به دقت تعلیم ده و حین نشستن در خانه و راه رفتن و وقت خوابیدن و با برخاستن، از آن ها گفتگو کن و آن ها را بر دست خود برای نشانی بند و در پیشانی دربین دو چشمانت بکنار. در چارچوب درخانه ات و بر دروازه های خانه ات بنویس.» تثبیه ۶/۹-۶

هر فرد متعصب یهودی، پرستش یهوه را در اطاعت از اوامر او می داند. از این نظر تورا (آموزش) در نظر او در درجه اول اهمیت قرار دارد و تورا را منعکس کننده دستوراتی می داند که یهوه در حدود سه هزار سال قبل در کوه سینا به موسی وحی نمود.

گرچه بسیاری از یهودی ها امروزه چندان پای بند اجرای مراسم مذهبی نیستند و عده ای نیز کوشش می کنند مقررات تورا را با زندگی قرن بیستم هم آهنگ سازند. ولی یهودی های متعصب در اطاعت از اوامر تورا، پایبندی و سرسختی عجیبی از خود نشان می دهند و کلمات آن را به گونه ای تعبیر و تفسیر می کنند که بر سایر مردم، حتی بر یهودی ها و پژوهشگران مذهبی، صفا و مفهومی ندارد.

هر دسته از یهودی ها، متعلق به کیسه (Synagogue) خاصی هستند. کلمه سیناگوگ، ترجمه یونانی از لغت (Bet Hakeneset) عبری و به معنای محل ملاقات است. اصل و ریشه، این لغت معطوم نیست و احتمالاً از دوران اسارت یهود در بابل و از زمانی که اجتماع یهودی ها در معبد امکان نداشته مروج پیدا کرده است و پس از بازگشت از اسارت، یهودی ها سیناگوگ را به عنوان محلی برای تالیفات مذهبی و مطالعه، تورا برگزیدند. در طول تاریخ یهود، سیناگوگ وظیفه مهمی از نظر حفظ اتحاد و یگانگی قوم یهود بر عهده داشته است. مهم ترین بخش داخلی سیناگوگ، محفظه ای است که به طرف اورشلیم ساخته می شود. در داخل محفظه، توماری از تورا که روی پوست به زبان عبری نوشته شده، با پوششی از ابریشم و یا مخمل زری دوری شده و تزئینات دیگری از فسبیل ناچ و سینه بندی از سنگ های قیمتی، نگهداری می شود. بلافاصله در برابر محفظه، چراغی وجود دارد که همیشه نوروزان است. در وسط سیناگوگ، سکوی بلندی برای اداره مراسم عبادی و قرائت تورا وجود دارد. مراسم عبادی، بر حسب ترتیبی که در کتاب دعا (سیدور Sidur) نوشته شده است، برگزار می گردد. عبادت کنندگان، در سیناگوگ سرهای خود را ماکلا، عرفیچین و امثال آن می پوشانند. زن ها روسری به سر می کنند. در سیناگوگ های یهودیان متعصب، زنان و مردان در صوف جدا از هم می نشینند.

هر روز شنبه، در موقع اجرای مراسم عبادی، محفظه با تشریفات کامل باز می شود و تومار حاوی تورا را بر سردست در دور سیناگوگ به گردش در می آورند و قسمت هایی از تورا را به زبان عبری و بنا بر سنت قدیم می خوانند. تورا را به ۵۲ بخش تقسیم کرده اند و هر شنبه بخشی از آن را ضمن ساپرادعیه و اوراد می خوانند. به نحوی که در روز جشن سمخات (Simkhat)، یک دور کامل تورا خوانده شده و دور مجدد آغاز می شود. وقتی که قرائت به پایان رسیده، تومار مجدداً با همان تشریفات به دور سیناگوگ به گردش در می آید. سپس در داخل محفظه تا روز شنبه، هفته آینده نگهداری می شود. جمعیت حاضر در سیناگوگ ممکن است، برای ابراز مرسپردگی و ستایش کلام خدا، با گوشه، شال دعا (تالیث Tallit) تومار را لمس کنند و یا آن را بیوسند. مراسم عبادی به وسیله کازان (Chazzan) برگزار می شود و رابی ها وظیفه ای در برگزاری مراسم ندارند. بلکه تعلیمات ایمانی یهودی ها و پاسخ به سئوالات مذهبی، به عهده رابی هاست. رابی هانها پس از دیدن دوره تعلیماتی مذهبی کافی و آموزش

کامل توراه می توانند از ماه رابی استفاده نمایند.

وقتی پسری به هشت روزه عمر خود رسید باید ختنه شود. ختنه ممکن است توسط طبیب و جراح متخصص و یا به وسیله کسانی به نام موهل (Mohel) که قانوناً مجاز به عمل ختنه می باشند انجام گیرد. پس از ختنه ناهی از اسامی عبری برای طفل انتخاب می شود که در مواقع عروسی و مرگ به آن نام نامیده می شود. در سنین کودکی، مادر مسئول تعلیمات مذهبی طفل است. به محض این که طفل قادر به سخن گفتن شد، مطالب « شما Shema » به او آموخته می شود. در پنج سالگی پس از اتمام کلاس درس روزانه، او را به سیناگوگ برای فراگیری تعلیمات مذهبی می فرستند. یکی از مواد دروس سیناگوگ، فراگیری زبان عبری و قرآنت توراه است. برای دختران، مخصوصاً آموزش این مطلب که چگونگی باید خانه یک یهودی را اداره کرد، در درجه اول اهمیت قرار دارد.

در نخستین شبیه، پس از آن که پسر به سن ۱۲ سالگی رسیده باید توماری از توراه را برای اولین مرتبه حین اجرای مراسم مذهبی در سیناگوگ بخواند. پس از انجام مراسم مذهبی، معمولاً جشنی از دوستان و اعضای خانواده برپا می شود. از این لحظه به بعد پسر (Barmitzah)، شخصاً مسئول انجام کلیه وظائف مذهبی خود به عنوان یک مرد یهودی خواهد بود و ممکن است در جلسات آواز دستجمعی در دعاهای عمومی (Minyan) از او نیز دعوت به عمل آید. دختر یهودی، خود به خود در دوازده سالگی به سن بلوغ می رسد و (Bat - Mitzvah) خوانده می شود. در بعضی از سیناگوگ ها برای دختران نیز مراسمی به این مناسبت برپا می کنند.

مؤمنین و متعصبین به آئین یهود، سه بار در شبانه روز، صبح، بعناز ظهر و شب در خانه، خود و یا در سیناگوگ دعا می خوانند. به هنگام دعا خوانی سر خود را با کلاه های معمولی ویاسرپوشی به ماهای پارملکا (Yarmelka) و کی پا (Kippah) می پوشانند حتی وقتی که از منزل خارج می شوند. سرخود را به نشان احترام به حمامی پوشانند به هنگام ورود به منزل از برابر مزوزا (Mezuzah) می گذرند. مزوزامعرف یکی دیگر از تمهیدات دینی یهودنست به بهره و منشکل از توماری از نوشته های توراه یا « شما » تشبیه ۶/۹-۱۶ است که بر روی پوست نوشته شده و در داخل محفوظه چوبی و یا فلزی در سمت راست دره و در هر یک از اتاق های محل سکونت نصب می گردد.



در دعا‌های صبحگاهی ممکن است شال دعا (Tallit) بردوش می‌کنند. شال دعا معمولاً دارای ریشه هانی در چهار جهت به علامت اطاعت از فرامین ده گانه تورا می‌باشد. در دعا‌های روزانه ممکن است حقه چرمی (Tephillin) که بر روی آن آیاتی از تورا (معمولاً شماره های ۱ تا ۱۰ از باب ۱۳ خروج و شماره های ۴ تا ۹ از باب ۶ سفر تثنیه و یا شماره های ۱۳ تا ۲۱ از باب ۱۱ سفر تثنیه) نوشته شده است، به بارو و یا پیشانی خود ببندند.

## فصل نهم: فرزندان آدم تا موسی

چاپ های قدیم کتاب مقدس یهود، معمولا حاوی پیشگفتاری بودند که تاریخ حوادث مهم را از زمان آدم تا عصر حاضر مشخص و خلقت آدم را در حدود ۴۰ قرن قبل از تولد عیسی می نوشتند. چون با اکتشافات علمی دوترن اخیر، صحت این تواریخ مردود شناخته شد، در چاپ های جدید از ذکر آن ها خودداری می شود. تقویم کتاب مقدس یهود از آدم تا ابراهیم.

اسم	تاریخ تولد	سنین عمر	تاریخ وفات
آدم	-	۹۳۰	۹۳۰
شبت	۱۳۰	۹۱۲	۱۰۴۲
انوش	۲۳۵	۹۰۵	۱۱۴۰
قینان	۳۲۵	۹۱۰	۱۲۳۵
مهلائیل	۳۹۵	۸۹۵	۱۲۹۰
یارد	۴۶۰	۹۶۲	۱۴۲۲
خنوخ	۶۲۲	۳۶۵	۹۸۷
منوشالغ	۶۸۷	۹۶۹	۱۶۵۶
لمک	۸۷۴	۷۷۷	۱۶۵۱
نوح	۱۰۵۶	۹۵۰	۲۰۰۶
سام	۱۵۵۶	۶۰۰	۲۱۵۶
ارمکشاد	۱۶۵۸	۴۳۸	۲۰۹۶
شالغ	۱۶۹۳	۴۳۳	۲۱۲۶
عابر	۱۷۲۳	۴۶۴	۲۱۸۷
فالغ	۱۷۵۷	۲۳۹	۱۹۹۶
رعو	۱۷۸۷	۲۳۹	۲۰۲۶
سروج	۱۸۱۹	۲۴۰	۲۰۴۹
ناحور	۱۸۴۹	۱۴۸	۱۹۹۷
نارح	۱۸۷۸	۲۰۵	۲۰۸۳
ابراهیم	۱۹۴۸	۱۷۵	۲۱۲۳

قل از شروع داستان شخصیت های مهم توره براساس کتاب مقدس، توجه خوانندگان عزیز را به این نکته اساسی جنب می نمایم که هیچ دلیل تاریخی بر اثبات این مطلب که نوح، ابراهیم، یعقوب و موسی شخصیت های حقیقی بوده اند و روزی در این دنیا زندگی می کرده اند، در دست نیست. توره و سایر کتب مذهبی که مطالب خود را از توره ربوبیسی کرده اند، تنها مدارکی هستند که در آن ها شرح زندگانی این افراد دیده می شود. ولی در هیچ يك از این کتب نیز، ناصی اریحیک از شخصیت های تاریخ حقیقی دیده نمی شود تا کوچک ترین دلیلی بر تایید مطالب کتب مذهبی باشد. تحقیقات باستان شناسی نیز، شاید به علت بی اهمیت بودن اشخاص، نشانی بر اثبات وجود این شخصیت ها، در تاریخی که توره مدعی حیات آنان است، به دست نمی دهد. برعکس، اختلالات زیادی که در روایت هرداستان در کتب مختلف مذهبی دیده می شود، خود دلایل برافسانه و موهوم بودن داستان است. به ناچار افسانه زندگی این شخصیت ها را به طور خلاصه، ولی با حفظ کنیه نکات و مطالب اساسی، از توره نقل می کنیم.

#### الف - نوح :

بر طبق تقویم یهود در کتاب مقدس، نوح پسر لئ و نفر دهم از اولادان آدم است که در سال ۱۰۵۶ پس از خلقت زمین به دنیا آمد و به صد و پنجاه سال عمر کرد و در سال ۴۰۰۶ بعد از خلقت، از دنیا رفت.

«چون خداوند دید که شرارت اسان در روی زمین افزایش یافته و تمام توجه و دل او به سوی بدی و شرارت گرایش یافته است، از آفرینش انسان در روی زمین پشیمان شد و دل او به درد آمد. خداوند گفت من از روی زمین انسانی را که خلق کرده ام محو خواهم نمود و با او همه بهائم و خزندگان و پرندگان اسان را محو می کنم. چون که از خلقت آن ها پشیمانم. ولی نوح در چشم او التفات یافت. پیدایش ۹/ ۵ - ۶.

«خداوند به نوح گفت که زمین به سبب انسان پر از ظلم شده است. من آنان را بازمین هلاک می کنم. پس برای خود کشتی از چوب بساز و حمرات در کشتی بنا کن و درونش و بیرونش را باقیر اندود کن. تو و پسوانت و زوجه ات و همسران پسوانت را تو به کشتی خواهی رفت. از تمام حیوانات از پرندگان از انواع آن ها و از حشرات از هر کدام يك جفت نروماده، باخود به کشتی بر و زنده نگه دار. پیدایش ۲۱/ ۱-۶.

«... و از همه بهائم باک هفت نر و هفت ماده بگیر و از بهائم نایاب دو نر و دو ماده

و از پرندگان آسمان هفت نر و هفت ماده. « پیدایش ۲:۴-۷

نوح ضیق دستور بیهوش خوانند عمل کرد. معما هفت درآب طوفان به زمین آمد. روز هفدهم از ماه دوم قام چشمه های دره ها و روزنه های آسمان گشوده شدند. نوح و رنش و بسراش و همسران پسرانش با حیوانات گوناگون و پرندگان و خزندگان و حشرات به کشتی درآمدند. بیهوش در کشتی را پشت سرنوح و همراهان او بست. باران چهل شبانه روز بارید. آب ها رو به افزایش رفت و کشتی نوح روی آب حرکت می کرد. طوفان چهل روز بر روی زمین آمد و آب همی افزود. « پیدایش ۱۷ / ۱۱-۷

« آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر آسمان ها بودند مستور شدند و پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور شدند. « پیدایش ۱۹-۷  
«... و هر موجودی که بر روی زمین بود محو شدند. « پیدایش ۲۳-۷

« خداوند نوح و همه حیواناتی را که با وی در کشتی بودند به پناه آورد. بادی بر زمین وزانید و آب ساکن شد. چشمه های دره ها و روزنه های آسمان بسته شد و باران از آسمان ایستاد و رفته رفته آب از روی زمین برگشت و بعد از امضای ۱۵۰ روز آب کم شد. « پیدایش ۱ / ۴-۸

« در روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه های آزارات قرار گرفت. « (۱) پیدایش

۸-۵

« در روز اول از ماه دهم قله های کوه ها ظاهر گردید. « پیدایش ۶-۸

پس از چهل روز نوح درجه کشتی را باز کرد و زاغ را رها کرد. ولی زاغ پس از اندکی باز آمد. پس از آن کبوتر را رها کرد. کبوتر چون نشیمن نیافت، برگشت. هفت روز بعد باز کبوتر را از کشتی رها کرد. در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت. در حالی که برگ زیتون تازه ای در منقار داشت. هفت روز دیگر باز کبوتر را رها کرد و او دیگر برگشت. در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشت و نگرست و اینک روی زمین خشک بود. « پیدایش ۱۴ / ۷-۸

«... و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک شد. « (۲) پیدایش ۱۵-۸

۱ - به عبارت ساده تر کشتی نوح دو ماه و نیم قبل از پیدایش قتل کوه ها از زیر آب، بر قله کوه آزارات قرار گرفته بوده.

۲ - به این ترتیب خود بهره هم درست به خاطر ندارد که زمین در چه ماهی خشک شد روز اول از ماه اول یا اواخر ماه دوم؟

«نوح مذبحی برای خداوند ساخت و از همه حیوانات پاک و پرندگان پاک قربانی های سوختنی بر مذبح گذراند و خداوند بوی خوش بوئید و در دل خود گفت بعد از این زمین را به سبب انسان لعنت نکنم. زیرا افکار انسان قلبا و از جوانی فاسد است.»  
پیدایش ۲۲ / ۳-۸

محققین ارقام آشمنه و معشوش داستان و جملات متناقض و تکراری را دلیل بر آن می دانند که داستان نوح يك باره و به قلم يك نفر نوشته نشده و شاید بارها در آن تجدید نظر شده تا به صورت کنونی درآمده است.

طبق روایت توراه، طوفان در سال ششصدم از حیات نوح اتفاق افتاده است. تا نوحه به این که پژوهشگران بر اساس تقویم بهره، دوران زندگی ابراهیم را در حدود سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد عیسی حدس می زنند، طوفان نوح بایستی در حدود بیست و دو قرن قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد. از طرف دیگر طبق اسناد و مدارک تاریخی که در دست است، به طور قطع و یقین می دانیم که در آن دوران تمدن های بزرگی در مصر، بین النهرین و چین در حال شکوفایی بوده و مردمانی زندگی می کرده اند که تمدن خود را بدون وقفه به نسل های بعد منتقل کرده اند. اگر آنگونه که توراه مدعی است، از آمدن طوفان انهدام کلی بشریت (به استثنای نوح و پسرانش) در سراسر کره زمین صورت پذیرد، نظر خداوند بوده و آب طوفان در تمامی سطح کره زمین از بلند ترین قله کوه ها نیز پانزده ذراع فراتر رفته، پس چگونه این مردمان زندگی عادی خود را بعد از طوفان به نسل های بعد منتقل نموده اند و هیچ گونه انقطاع و انفصالی در تدارک و توالی تاریخ آن ها دیده نمی شود؟

بر اساس تقویم یهود، نوح در سال ۱۰۵۶ پس از خلقت بدینا آمد و رفتی که ششصدساله بود. طوفان اتفاق افتاد و نسل بشر و تمامی موجودات زنده (به استثناء آنان که در کشتی نوح بودند) تماماً از روی زمین محو شدند. ۲۹۲ سال پس از طوفان، یعنی در سال ۱۹۴۸ پس از خلقت، ابراهیم به دنیا آمد. توراه تمام ماجرای طوفان و نابودی کامل انسان آدم را به بوته فراموشی می سپارد و شرح مفصلی درباره مرطن اصلی ابراهیم، مهاجرت او به حران و مصر و حضور او در دربار فرعون مصر، جنگ ماکدیرا آمریکان می کند. کدام يك از این دو نوشته توراه حقیقت دارد؟ چگونه ممکن است پس از گذشت فریب سه قرن از طوفان عظیم نوح و نابودی کامل بشریت از سطح زمین، از نسل سه پسر نوح چنین مردمانی در سراسر خاور میانه و مصر پیداشده و در شکار و مصری ساط سلطنت و فرعونی برپا

نموده باشند.

برطبق نوشته توراه:

«خداوند به نوح گفت تو و تمامی خانه ات به کشتی درآئید و از همه بهائم پاک هفت نر و هفت ماده با خود بگیرید و از بهائم ناپاک دو نر و دو ماده و از همه پرندگان نیز هفت نر و هفت ماده با خود به کشتی ببر و آذوقه کافی برای آنها فراهم کن و نوح موافق خداوند که او را امر فرموده بود عمل کرد.» پیدایش ۱/۶-۷

دانشمندان، نازمان حاضر یک میلیون و دریست و پنجاه هزار نوع مشخص از جانوران و گیاهان روی زمین را طبقه بندی و هر یک از این طبقات را به صدها طبقه کوچکتر تقسیم نموده اند. تعدادی از این حیوانات و پرندگان منحصر در ناحیه کوچکی از کره زمین، که شاید هزارها کیلومتر از فلسطین دور باشد، زندگی می کنند. چنانچه خرگوش کوالا Koala و کانگارو فقط در استرالیا، شتر معروف به الپاکا Alpaca و لاما محصورا در آمریکای جنوبی و میمون موسوم به سی فاکا Sifaka تنها در جزیره ماداگاسکار یافت می شوند. حال، پاسخ این سؤال که چگونه نوح توانسته است چهارده نمونه از کلیه حیوانات پاک و چهار نمونه از تمامی حیوانات ناپاک و چهارده نمونه از پرندگان آسمان را صید و جمع آوری نماید و آذوقه کافی برای تغذیه یک سال آن هارا فراهم آورد و همه را در یک کشتی به عرض و طول ۳۰۰-۳۵۰-۴۰۰ ذراع جای دهد؟ خنده آور به نظر می رسد.

داستان نوح یکی از افسانه هائی است که قوم یهود در مدت اسارت خود در بابل از اساطیر سومری - آکادی اقتباس و برای تثبیت شجره نامه قوم خود مفید تشخیص داد و با تغییر اسمی به نام های عبری، افسانه را به عنوان یکی از معجزات تاریخی یهود در کتاب مقدس نقل کرد.

## ب - ابراهیم

بنا به نوشته توراه، ابراهیم نهای بنی اسرائیل پسر تراخ (Terach)، در سال ۱۹۴۸ پس از خلقت جهان به دنیا آمد و ۱۷۵ سال عمر کرد. او نفر بیستم به خط مسقیم از اولادان آدم است. مورخان بر اساس مطالب توراه، زمان حیات ابراهیم را با ضریب اشتباه بسیار کم، در حدود بیست قرن قبل از میلاد عیسی حدس می زنند. نام ابراهیم در ابتدا ابرام و سارا خواهر ناتنی او زن او بود. تراخ پسر خود ابرام،

لوط برادرزاده ابرام، و عروس خود سارا را برداشت و از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند. در حران توقف نمودند. تراخ، در حران به پدران خود ملحق شد و خداوند به ابرام گفت:

«از خانه پدر خود به سوی زمین که به تو نشان می دهم بیرون شو. از تو امتی عظیم پدید خواهم آورد و تو را برکت می دهم.»

پس ابرام بازن و برادرزاده خود و همه اموال و اندوخته ها، به طرف مقصدی که خداوند به او گفته بود حرکت کرد. به زمین کنعان رسید. در ناحیه سبشم (Sichem) خداوند بر او ظاهر شد و گفت:

« این سرزمین را به اولاد تو خواهم داد.»

ابرام در آن محل مذبحی برای خدا ساخت. سپس به طرف کوهی در مشرق بیت ال (خانه خدا) کوچ کرد. فحطی بزرگی اتفاق افتاد و ابرام به ناچار به مصر رفت (۱۱) قبل از ورود به خالک مصر. به زن خود سارا گفت:

« تو زن نیکی منظری هستی. چون اهالی مصر تو را ببینند گویند این زوجه اوست پس مرا بکشند و تو را زنده نگه دارند. پس بگو که تو خواهر من هستی تا به ملاحظه تو، به من نیکی کنند و جانم زنده بماند.» پیدایش ۱۲-۱۲

اهالی مصر سارا را به خاطر زیبایی او به خانه فرعون بردند و فرعون به ابرام احسان بسیار نمود. اوصاحب میش ها و گاوها، خران و غلامان و کنیزکان بسیار شد. خداوند، فرعون و اهل خانه فرعون را به سبب سارای، به بلای سختی دچار کرد. فرعون زوجه ابرام را به او پس داد. او با تمامی مایملکش از مصر خارج شد و به محل سکونت سابق خود، در کوه شرقی بیت ال، بازگشت. چون چراگاه کافی برای مواشی ابرام و گله برادرزاده اش لوط نبود، لوط به طرف وادی اردن رفت. ابرام نیز از محل سکونت خود به جنگل بلوط مره (Mamre) در حبرون (Hebron) نقل مکان نمود. در این ایام سه پادشاه محلی، برضد شاهان سدوم و گومارا، به جنگ پرداختند و پس از

---

۱ - این عبارت توراها پس تو به حضور پسرود خدای خود الهار کرده بگو که پدر من آرامی آزاده ای بود و باعده قلیلی به مصر فرود شد و در آنجا غربت پذیرفت. تننیه ۵ - ۲۶. اشاره ای به موطن اصلی ابراهیم و ورود او به سرزمین مصر است.

شکست آنها تمام اهالی را به اسارت بردند و اموال آنان را غارت کردند. لوط برادرزاده ابرام با تمام اموالش اسیر کدر - لا- آمر (Kedor-la-omer) شد. یکی از نجابت یافتگان، ابرام را از جریان امر مطلع کرد. ابرام با ۳۱۸ مرد جنگی از عقب آن ها شتافت. شبانگاه او و ملازمانش به اردوی شاه حمله بردند و لوط را آزاد کردند و اموالش را به او باز پس دادند. وقتی ابرام فاتحانه مسراجعت کرد، ملکی صدوق (Melchizedek) شاه و گاهن سالم شهر (اورشلیم) تاوادی شاره به پیشوار او آمد و او را به نام «الیون» (خدای خنابان) تقدیس کرد.

یهوه در رؤیا بر ابرام ظاهر شد. ابرام از این که صاحب فرزندی نبود شکایت کرد. یهوه پیمان خود را با ابرام تجدید نمود و به او گفت که ورأت او را که از صلب او بیرون آیند، بی شمار خواهد کرد.

سارای زوجه ابرام، گنیز خود هاجر را به ابرام به زنی داد تا صاحب فرزندی شود. هاجر برای ابرام پسری به دنیا آورد و او را اسمعیل نام نهاد. ابرام ۸۶ ساله بود که اسمعیل به دنیا آمد. وقتی که ابرام به ۹۹ سالگی رسید، خداوند بار دیگر بر او ظاهر شد و ضمن تجدید پیمان دیرین، به او گفت:

«از این پس نام تو ابراهیم (۱) خواهد بود. زیرا تو را پدرملت های بسیار گردام و تو را بسیار باروری نمایم. این است عهد من که نگاه خواهی داشت، در میان من و تو و ذریت تو. بنابراین هرذکوری از شما صختن شود و گوشت قلغه خود را صختن سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.» پیدایش ۱۴ / ۱۷-۱۰

«نام زوجه، تو از این پس ساره خواهد بود. ساره بدین وقت سال دیگر، برای تو پسری خواهد آورد و او را اسحق نام بنه.» پیدایش ۲۰ - ۱۷  
«پس از صعودخدا، ابراهیم تمام خانه زاده ها و زرخندان را که در خانه او بودند ختنه کرد.»

«ابراهیم نودونه ساله و پسرش اسمعیل سیزده ساله بودند که در همان روز ختنه شدند.» پیدایش ۲۵-۱۷

«خداوند بار دیگر در جنگل بلوط مره بر ابراهیم ظاهر شد. ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و دید که سه مرد در مقابل او ایستاده اند.» پیدایش ۱-۱۸

۱- اب - را - عام، یعنی پدر مردمان بسیار



ابراهیم از آنان به گرمی استقبال کرد و غذائی آماده نمود خود زیر درخت ایستاد، تا آن سه نفر غذا خوردند. پس دو نفر همراهان خدا، برخاسته به طرف سدوم رفتند. ابراهیم در حضور خدا هم چنان ایستاد و باهم سخن گفتند، چون خدا از سخن گفتن با ابراهیم فارغ شد، از نزد ابراهیم رفت. « پیدایش ۳۳ - ۱۸

و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند. لوط از ایشان استقبال کرد و آنان را به خانه خود برد. هنوز به خواب نرفته بودند که مردم سدوم از پیر و جوان به درخانه لوط آمدند و از او خواستند تا آن دو مرد را بیرون آورد تا آنان را بشناسند (۱). لوط از خانه بیرون آمد و التماس کنان گفت، که او دو دختر باکره در خانه دارد آنان را بیرون خواهد فرستاد تا هر چه می خواهند با آن دو دختر بکنند. ولی از این دونفر که زیر سقف او منزل دارند، چشم پیر شدند. مردم هجوم آوردند تا در را بشکنند. آن دو فرشته لوط را به داخل منزل کشیدند و مردمی را که به درخانه نزدیک بودند به کوری مبتلا ساختند. هنگام فجر، آن دو مرد، لوط دو دختر و زن او را از شهر خارج کردند و به آنان گفتند به پشت سر خود نگاه نکنند. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از آسمان بارانید. شهر و تمام سکنه و نباتات زمین را واژگون کرد و زن لوط که به عقب نگرسته بود، به ستونی از نمک مبدل گردید. « پیدایش ۲۷ / ۱ - ۱۹

لوط از صوغری بیرون آمد در مغاره ای سکنی گرفت. دختر بزرگتر به کوچکتر گفت: « پدر ما پیر شده و مردی در روی زمین نیست تا به ما پدر آید. بیا تا پدر خود را شراب نوشانیم و با او همبستر شویم. تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشاندند و دختر بزرگتر با پدر خویش همخوابه شد. لوط از خوابیدن و برخاستن او آگاه نشد. روز دیگر دختر بزرگتر به کوچکتر گفت. امشب او را شراب نوشانیم و تو با او همخوابه شو. « پیدایش ۳۵ / ۳۰ - ۱۹

بدین ترتیب، هر دو دختر با پدر همخوابه شدند و در موعد طبیعی دو فرزند پسر به دنیا آوردند.

ابراهیم از بلوطستان «ممه» به «جرار» کوچ کرد و ساره زن خود را خواهر خود معرفی نمود. ملک جرار، ساره را به زنی گرفت. ولی به سبب خوابی که دید ساره را به

---

۱- در تراز، منظور از شناختن کسی، یعنی ارتباط جنسی برقرار کردن. این لغت در موارد دیگر نیز به همین معنی به کار رفته است.

ابراهیم باز پس داد و گوسفندان، گاوان و غلامان بسیاری به ابراهیم بخشید.  
ساره، در وقتی که خداوند به او وعده داده بوده حامله شد. پسری زائید و او را  
اسحق نام نهادند. ابراهیم به هنگام ولادت اسحق صدساله بود. در روزی که اسحق را  
از شیرمادر بازگرفتند، ابراهیم مجلس ضیافتی برپا کرد. در آن مجلس، ساره، اسمعیل  
را دید که خنده و مسخرگی می کرد. از ابراهیم خواست تا اسمعیل و مادرش هاجر را  
از خانه بیرون کند.

«بامدادان ابراهیم برخاسته نان و مشکى از آب گرفته به هاجر داد و آن هارا  
بردهوش وی نهاد و او را با پسرش روانه کرد. پس هاجر رفت و در بیابان بئر شبع (۱)  
(Beer Sheba)، می گشته. چون مشک آب تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت و  
خود به مسافت تیر پرتابی رفته و در مقابل وی نشست تا موت پسر را نبیند. آواز خود  
را بلند کرد و گریست. خداوند آواز پسر و مادر را شنید و از آسمان هاجر را ندا داد و  
پرسید تو را چه می شود؟ برخیز و پسر را برداشته او را به دست خود بگیر. زیرا که  
از او امتی عظیم به وجود خواهم آورد. خدا پشیمان او را باز کرده تا چاه آبی دید. پس  
رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشتانید. خدا با آن پسر بود و در صحرای فاران  
ساکن شد و مادرش زنی از سرزمین مصر برای او گرفت.» پیدایش ۱۴/۲۲-۲۱

ابراهیم، پس از آن، سال های بسیاری در فلسطین زندگی کرد. خداوند او را  
امتحان نمود و از او خواست نایگانه فرزند خود، اسحق را بر یکی از کوه هانی که به او  
نشان خواهد داد ببرد و قربانی سوختنی بگذراند. ابراهیم، با صدادان با دوتن از نوکران  
خود و الاغی با بار همزم به طرف کوه حرکت کرد. در نیمه راه از نوکران کناره گرفت و  
تنها با پسر خود و بار همزم از کوه بالا رفت. وقتی به مکانی که خداوند به او نشان  
داده بود، رسید، پسر خود را بست و بالای توده همزم گذاشت. دست خود را دراز  
کرد تا کار را بردارد و سراسحق را ببرد، که دو فرشته خداوند از آسمان ندا دادند و به  
او امر کردند که دست از پسر بردارد. پیدایش ۱۲/۱-۲۲

«خداوند به ابراهیم گفت چون یگانه پسر خود را از من دریغ نداشتی، هرآنچه تو  
را برکت دهم و ذریه تو را کثیر گردانم.» پیدایش ۱۶-۲۲

---

۱ - بئر شبع ناحیه ایست در جنوب فلسطین در ۴۵ کیلومتری اورشلیم.

آنگاه ابراهیم فوجی را که در عقب او در پیشه ای به شاخ های خود گرفتار شده بود، گرفت و آن را عوض پسر، قربانی سوختنی گذراند و آن موضع را بهوه بسری (Yehovah yireh) (محللی که بهوه دیده خواهد شد) نامید.

ساره در قسریه- اربع (Arbha) در حبرون مرد. و ابراهیم او را در صحرائی مکفیله در مقابل نمری در زمین کنعان دفن کرد. ابراهیم، خادم خود را به موطن اجنادی خود، اور، فرستاد و یکی از دختران ملکه، همسر بشوئیل بن ناحور، Bethuel برادر خود را برای اسحق به زنی گرفت.

ابراهیم، پس از فوت ساره، زن دیگری گرفت و دارای شش فرزند شد. ولی نام مایملک خود را در کنعان به اسحق بخشید و به پسران دیگر، عطایاتی از آنچه در شرق داشت داد و آنان را به آن دیار روانه نمود.

ابراهیم هنگام فوت ۱۷۵ سال داشت که:

«در کمال شیخوخت پیر و سیر شد و مرده و به پدران خود مدح شد و پسرانش اسمعیل و اسحق اورادرمغاره مکفیله (Mac-phelah) در صحرائی عفرون دفن کردند.»  
پیدایش ۸-۲۵

\* \* \*

۱ - نوره، ابراهیم را نیای قوم یهود و مهم ترین شخصیت مذهبی بنی اسرائیل معرفی می نماید. او اولین نبی یهود است که بهوه با او ارتباط مستقیم برقرار کرد و از زوربرو با او سخن گفت. مسلمانان، ابراهیم را پدر مؤمنان و دوست خدا می دانند و معتقدند که ابراهیم یکتا پرست بوده است. در صورتی که خود نوره چنین ادعائی نمی کند. حقیقت مطلب این است که قوم یهود تا زمان اسارت در بابل هیچگاه یکتا پرست نبوده اند. جمله ای که در سرفصل دین یهود، از تورات نقل شد، از وجود خدایان متعدد که در آن زمان به عقیده پژوهشگران به هفتاد خدا می رسید، حکایت می کند.

۲ - در این که آیا ابراهیم، حقیقتاً زوری وجود مادی داشته و زندگی می کرده و یا آن که ساخته، افکار و تخیلات نویسندگان افسانه پرداز یهود است، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. غالب پژوهشگران در این نکته متفقند که به فرض قبول وجود ابراهیم در ۴۰۰۰ سال قبل، مسائل ناشناخته درباره او به حدی است که اطلاعات بسیار مختصر نوره را فاقد هرگونه ارزش تاریخی می نماید و نمی توان، تنها از درای

نوشته های توره، ابراهیم را پدر بنی اسرائیل نامید. در سراسر زندگی ۱۷۵ مساله ابراهیم به يك نام آشنا در تاریخ، برخورد می کنیم تا بشوان ارتباطی با داستان زندگی ابراهیم برقرار نمود. حتی نام فرعونى که ابراهیم رن خود را به حرم او فرستاد و از دولت سر او صاحب خدمت و حشم فراوان شد، در توره برده نشده است. مقالسى که بیش از هزار و اندی سال پس از مرگ او، تنها بر اساس روایات و خاطره ها، جمع آوری و نوشته شده. مسلمانان نسبتان حافظه راویان برکنار نبوده و نویسندگان نیز برای پر کردن سکات فراموش شده و بزرگتر جلوه دادن شخصیت ابراهیم، به نوبه خود داستان هائی بر زندگی حقیقی او افزوده اند و او را به صورت یکی از فرمانان بزرگ تاریخ بشریت در آورده اند.

۳ - اگر پیرایه های اضافی و اعتقادات افراطی مذهبی توره را به کناری بزنیم و وجود ابراهیم را نیز قبول کنیم، می بینیم که ابراهیم نیز مردی عادی به مانند یکی از هزاران افراد قبائل صحرائشین بوده که باید، برادرزاده و زن خود از اور به حران مهاجرت کرد. پس از فوت پدر، ریاست قبیله کوچک چند نفری به او به وراثت رسید. در اثر فشار اقوام مهاجم و با در طلب مرتع و چراگاه بهتر، به کنعان کوچ کرد. به علت خشکسالی شدید به مصر رفت و برای حفظ جان و مال خود، سارا را به حرم فرعون فرستاد. پس از مدتی اقامت در مصر دوباره بازن خود را غام دارانی که در مصر به دست آورده بود، به کنعان بازگشت. چون زنش نازا بوده با کنیز زنش همخواه شد و صاحب پسری گردید. بر حسب اتفاق، زن او نیز برای او پسری آورد.

این وقایع در زندگی هر صحرا نشینی امکان وقوع دارد و چیز غیر عادی به نظر نمی رسد. از نظر مذهبی نیز، ابراهیم تابع عقاید محیط زیست خود بوده و در دورانی که در جلگه بین النهرین زندگی می کرده، به خدای ال که مورد پرستش اجتماع او بوده، معتقد بوده است. و وقتی به نواحی کوهستانی کوچ کرد، بنا به سنت زمان و مبادله شعائر و آداب مذهبی که در آن دوران بین قبائل رایج بوده، به الشدای (El sbaddi)، (خدای کوهستان)، ایمان آورده و او را پرستش می کرده است. کوشش توره با نقل این این جمله به وکالت از طرف خدا:

«من به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام واقعی خود معروف نشدم و آن ها مرا الشدای می نامیدند.» خروج ۲-۶، برای برقراری ارتباط بین الشدای و بهوه و دادن قدمت تاریخی به بهوه است. در صورتی که این دو خدا در دو ناحیه مختلف، یعنی کنعان

و سینا، به عنوان خدایان قبیله ای از طرف عشیره های مختلف، مورد پرستش بوده اند.

۴ - اگر گفته های توراه درباره حوادث ماورا الطبیعه از قبیل ورود خدا به خیمه، ابراهیم، غنا خوردن و مذاکرات خصوصی دو نفره را از مجموع سرگذشت ابراهیم حذف، و داستان زندگی ابراهیم را بدون تعصبات مذهبی بر رسی نمائیم، به این نتیجه می رسیم که هدف از پرداختن داستان به صورتی که در توراه آمده است، بافتن قهرمانی برای متصل نمودن شجره و نسب تمام یهودیها به نقطه واحد و ایجاد هویت تاریخی و برادری درین آنها بوده است و الا ارائه شجره نامه کامل بازماندگان ابراهیم نسل به نسل و ماذکر نام و نشان در هزارسال بعد از زمانی که تصور می رود آن ها در آن زمان زندگی می کرده اند، نمی تواند حقیقت داشته باشد. اکتشافات باستان شناسی نیز روایت شیوخ را به نحوی که در توراه آمده تأیید نمی کند.

۵ - دریند دوازده از باب ۱۶ سفر بیداش می نویسد:

«غروب آفتاب، خواب سنگین و عمیقی به ابراهیم عارض شد و تاریکی و وحشت بر او غالب آمد. خدا به ابراهیم گفت، بدان که اعقاب تو در کشوری که متعلق به آن ها نیست غریب خواهند بود. و زیر سلطه بیگانگان در خواهند آمد و مدت چهارصد سال زیر شکنجه و فشار خواهند بود. ولی من ملتی را که بر آن ها فشار می آورد به سزای خود می رسانم و آن ها با ثروت بسیار از آن محل خارج خواهند شد.»

بنا به نوشته، تورات، ابراهیم در اواخر قرن بیستم، موسی در قرن پانزدهم قبل از میلاد، می زیسته اند. بدین ترتیب ابراهیم خواب حادثه ای را می بیند که در حدود پانصدسال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد. مطلبی که کمتر عقل سلیمی که گرفتار تعصبات مذهبی نشده باشد، می تواند آن را تأیید کند. رؤیا عبارتست از انعکاس تفکرات روزمره انسان در زندگی حقیقی. اثراتی که این تفکرات در حافظه شخص و ضمیر باطن او می گذارند، گهگاه به صورت رؤیا در بستر خواب نمی می کند و انسان با وقایعی آشنا می شود که در زندگی حقیقی او و عالم بیداری امکان تحقق ندارد. از آنجا که رؤیا، زائیده تفکرات مغزی شخص است، به هیچوجه نمی تواند از محدوده دوران حیات و اندیشه های شخص فراتر رود. و این که شخصی خواب حادثه ای را ببیند که قریب ۵۰۰ سال بعد، برای دیگران اتفاق خواهد افتاد، به داستان های تنالی و پیشگویی های رمالان بیشتر شباهت دارد تا به يك حقیقت علمی.

متلسفانه از این گونه رؤیاها در کتب آسمانی بسیار دیده می شود. معتقدین به آن آئین از فرط تعصب، این تخیلات انسانی را به عنوان حقیقت مسلم و تحلی اواخر الهی می پذیرند.

۶ - بنا بر نوشته، توراه، ابراهیم در معیت پدرش، تراخ، برادرزاده اش لوط و زش سارا، از اور بین النهرین به حران مهاجرت کرد و پس از قوت پدر به کنعان رفت. اندکی بعد، لوط نیز در طلب چراگاه، بهتر به سوی اردن حرکت کرد. توراه بدون توجه به این مطلب که سارا نازا بوده و ابراهیم اولادی نداشته است، در دیاب بعد، ابراهیم را با ۳۱۸ مرد جنگی به مصاف «کدرلامره» می فرستد، او را شکست می دهد و لوط را از اسارت آزاد می نماید.

جمع آوری ۳۱۸ مرد جنگی، تنها در فبایی امکان داشته که تعداد افراد آن حداقل از دوهزار نفر تجاوز می کرده، نه يك خانواده دو نفری و تعداد معدودی خدمه.  
پ - یعقوب:

یعقوب شخصیتی است که نام خود را به قبیله یهود می بخشد. قبل از ابرهردی ها هنوز هویت خاصی نیافته بودند و نامی از بنی اسرائیل و یا نام دیگری در بین نبوده است.

اسحق دو پسر دو قطر، به نام های عیسو (Esau) و یعقوب (Jacob) داشت. پسر نخست به شکار و یعقوب به شانی مایل بودند. چون روزهای عمر اسحق به شمارش افتاد و کور شد، به پسر بزرگتر گفت، تا غذائی از گوشت شکار که بسیار مورد علاقه اش بود، فراهم کند تا او را برکت دهد و جانشین خود کند. اماریکا (Rebekah)، همسر اسحق که به یعقوب علاقه، بیشتری داشت و مایل بود که او جانشین پدر شود، تمهیدی کرد و خوراکی از گوشت بزغاله فراهم آورد و یعقوب را با ظرف غنا پیش پدر فرستاد. اسحق به تصور این که عیسو یا خوراکی از گوشت شکار آمده، یعقوب را برکت داد. وقتی عیسو از شکار بازگشت و غذای مورد علاقه، پدرش را نزد پدر برد، تمهید یعقوب برملا شد. عیسو قصد جان او کرد. مادر یعقوب از ترس این که مبادا بین دو برادر جنگی درگیرد، یعقوب را به مشرق نزد برادران خود فرستاد. یعقوب مدت بیست سال در خدمت دانی خود به شانی مشغول بود و با دو دختر او ازدواج کرد. سپس با زنان و پازده فرزند و اموالی که طی مدت بیست سال خدمت به دست آورده بود، به کنعان

نازگشت. برادرش عیسو با چهارصد سوار بدین او آمد. یعقوب مایمک خود را به در  
نسبت کرد و هر یک را به جهتی فرستاد. تا اگر عیسو فستی از آن را تصاحب کند  
بسمه دیگر به سلامت بماند. خود یعقوب، تنها در حبه ماند. تو راه داستان کشتی  
گرفتن یعقوب با خنا را در آن شب چنین می نویسد:

«مردی با وی تاملوع فجر کشتی گرفت. چون دید که بر یعقوب غلبه نمی باید  
ضربه ای به کف ران او وارد آورد. تهبگاه یعقوب در اثر ضربه فشرده شد. آن مرد گفت،  
مرا را کن زیرا فجر نزدیک است. یعقوب گفت: تا مرا برکت ندهی تو را رها نکم. آن  
مرد گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود.  
بلکه «اسرا ایل» خواهد بود. (۱) زیرا که تو با خدا وانسان ها مبارزه کردی و نصرت  
یافتی. یعقوب اسم او را پرسید. او گفت: اسم مرا چرامی پرسی؟ او یعقوب را برکت  
داد. یعقوب آن محل را پنتی ایل (Peni el) (چهره خدا) نام نهاد. زیرا که خداوند را  
از روبرو و چهره به چهره دیدم و روح من رستگار است. حورشید بلند بود. وقتی که  
یعقوب از پنتی ایل لنگان لنگان دور می شد. پیدایش ۳۱-۳۲

عیسو با آغوش باز برادر را پذیرفت و یعقوب در سبیم (Sichem) مسفر  
شد. خداوند بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد و یعقوب در جایی که با خدا صحبت کرده  
بود، ستونی برپا داشت و آن را به روغن و خون تدهین کرد و آن مکان را بیست ایل  
(Betb - el) (خانه خدا) نامید. پیدایش ۱۶-۳۵

یعقوب در کنعان در زمین پدران خود سکونت کرد. او یوسف را بیش از سایر  
پسران خود دوست می داشت و برای او ردائی بلند ساخت. شعی یوسف در خواب دید  
که آفتاب و ماه و بازده ستاره او را سجده می کردند. او پلرو برادران خود را از خواسی  
که دیده بود آگاه کرد. پدرش او را توییح نمود:

---

۱ - نکته شایان توجه در نام جدیدی که بهره به یعقوب می دهد وجود کلمه «ایل» در آخر اسم  
است. بین قبایل سامی رسم بر این بود که برای نیسن و تترك نام خنارا بعد از اسم شخص اضافه می  
کردند و مثلا او را حسب الله، روح الله، عبدالله، و امثال آن می خواندند. در اسمی که بهره برای  
یعقوب انتخاب نموده نیز، این سنت رعایت شده و نام خدا بر اسم جدید او اضافه گردیده است. تا  
واستکی یعقوب به «ایل» خنای مورد پرستش مرده خاور نزدیک ثابت کرده. همین نشان وابستگی  
در اسم، «اسم ایل» فرزند ابراهیم و هفت فرشته مغرب درگاه بهره نیز مشاهده می شود.

«ای چه خوابی است که تر دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم کرد.» پیدایش ۱۰-۳۷  
 برادرانش بر او حسد بردند و از او کینه به دل گرفتند. وقتی که پسران یعقوب برای چرای گوسفندان رفته بودند، یعقوب، به یوسف گفت:  
 «بیا تا تو را نزد برادرانت بفرستیم. الان برو و سلامتی ایشان و سلامتی گنّه را بین و نزد من خبر بیاور.» پیدایش ۱۶-۳۷  
 «وقتی برادران یوسف او را از دور دیدند، با هم توطئه کردند که او را بکشند و به یکی از چاه ها بیندازند و به پدرشان بگویند جانوری درنده او را خورده.» پیدایش ۲۰-۳۷

لیکن برادر بزرگتر او روبین (Reuben) ایشان را از این کار منع کرد و گفت:  
 «خون او را بریزید او را در چاهی که در صحرا هست بیندازید.» پیدایش ۲۲-۳۷  
 به محض رسیدن یوسف، ردای او را از تن او بیرون کردند و او را در چاه انداختند.  
 «اما چاه خالی و بی آب بود.» پیدایش ۲۵-۳۷  
 ناگاه قافله ای از اسمعیلیان را که از جلعاد (gilead) می آمد، دیدند. یوسف را از چاه بیرون کشیدند و به بیست پاره نقره او را به کاروانیان فروختند. چون روبین بازگشت و یوسف را در چاه ندید، جامه خود را درید. آنگاه برادران بزی را کشتند و خون آن را بر روی ردای یوسف ریختند و آن را نزد پدر آوردند و گفتند:  
 «ما آن را در بیابان یافته ایم. حتما جانوری درنده او را خورده است. یعقوب رخت خود را پاره کرد و روزهای بسیاری برای پسر خود ماتم گرفت.» پیدایش ۲۴-۳۷  
 اسمعیلیان یوسف را به مصر بردند و به پوطیفار (Potiphar) فرمانده گارد مخصوص فرعون فروختند. یوسف در نظر پوطیفار التفات یافت و تمام ماملک خود را به دست او سپرد. یوسف خوش انعام و نیکو منظر بود. زن پوطیفار بر او نظر انداخت و از او خواست تا با او همخوابه شود. اما یوسف ابا می نمود. هر روزه این سخن به یوسف می گفت و او به گوش نمی گرفت تا با او بخوابد. (۱)

---

۱ - اختلافات بزرگی که در داستان یوسف و سایر داستان های مذکور در تورا، در مفاسد داستان های قرآن دیده می شود، ناشی از انحرافات است که در طی چندین دهه دهان به دهان شدن داستان ها بوجود آمده است.



«روزی که یوسف به خانه آمد تا به شغل خود بپردازد، از اهل خانه کسی در خانه نبود. پس زن پوطیفار جامه او را گرفت و گفت با من بخواب. اما یوسف جامه خود را به دستش رها کرد و گریخت. زن مردان خانه را صدا کرد و به آنان گفت نگاه کنید، شوهرم مرد عبرانی را نزد ما آورده تا ما را مسح کند. نزد من آمد تا به من بخوابد چون به آواز بلند فریاد کردم، جامه خود را نزد من گذاشت و فرار کرد و بیرون رفت.» (۱۱) بیدایش ۱۸/۱۱ - ۳۹

رقعی پوطیفار داستان زن را شنید، خشمگین شد و یوسف را به زندانی که اسیران فرعون را در آنجا بسته بودند، انداخت. داروغه زندان بر او رحمت آورد و همه زندانیان را به دست یوسف سپرد. در زندان، خباز مخصوص فرعون و رئیس سابقان هر یک خوابی دیدند و تعبیر آن را از یوسف درخواست کردند. یوسف به خباز فرعون گفت:

«پس از سه روز فرعون او را بر سر دار کند و مرغان گوشت او را بخورند.» بیدایش ۱۹ - ۴۰ و به رئیس سابقان گفت که پس از سه روز فرعون او را آزاد خواهد کرد و به منصب پیشین خویش بازخواهد گشت و از او خواهش کرد: «هنگامی که برای تو نیکو شود مرا یاد کن و به من احسان نموده احوال مرا نزد فرعون بگو و مرا از این خانه بیرون آور.» بیدایش ۱۴ - ۴۰

لیکن رئیس سابقان یوسف را فراموش کرد. دو سال بعد، فرعون خوابی دید که بر کنار نهری ایستاده ناگاه هفت گاو نر خوب صورت و فربه از نهر برآمدند و در مرغزار شروع به چرا کردند. سپس هفت گاو بد صورت لاغر انتقام در عقب آن ها از نهر بیرون آمدند و هفت گاو فربه و چاق را خوردند. فرعون از خواب بیدار شد. بار دیگر به خواب رفت. خواب دید هفت سنبله پر و نیکو بزرگ ساقه گندم می روید و سپس هفت سنبله لاغر و پژمرده بعد از آن روئید و هفت سنبله پژمرده را فرو برد. فرعون از خواب بیدار شد و حکیمان و جادوگران را برای تعبیر خواب احضار کرد. ولی همه در تعبیر آن درماندند. رئیس سابقان به یاد یوسف افتاد و جریان را به استحضار فرعون رساند. «آنگاه فرعون فرستاد یوسف را خواست. یوسف صورت خود را تراشید. رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون رفت. فرعون خواب خود را به یوسف گفت.» بیدایش ۱۴ - ۴۱

یوسف به فرعون گفت:

«هر دو خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خیر داده است. هفت گاو فریه، نشانه هفت سال فراوانی بسیار در قام زمین مصر است. و هفت گاو لاغر زشت که در عقب آن ها برآمدند، نشانه هفت سال قحطی می باشد. چون خواب به فرعون دومرتبه مکرر شده، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا به زودی آن را پدیدخواهد آورد. پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. در هفت سال فراوانی، خمس از زمین بگیرد. غله را زیر دست فرعون ذخیره نماید تا خوراک برای هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود، ذخیره شود. پس این سخن به نظر فرعون و به نظر همه، بدگانش پسند آمد. فرعون به بندگان خود گفت، آیا کسی را مثل این توانیم یافت. مردی که روح خدا در دست اوست. فرعون به یوسف گفت، چون که خدا کل این امور را برای تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. تو برخانه من باش و قام ملت گوش به فرمان تو خواهند بود. فقط تخت شاهی من مافوق تو خواهد بود. فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرد و بر دست یوسف گذاشت. و او را بر ارايه دومین خود سوار کرد و او را به نام «صافنات خمنیج» (Zaphenath neach) نامید. اسنات (Asenath) دختر «پونی فراء» (Poti - phera) کاهن معبد اون (On) را به زنی به او داد. پیدایش ۴۶ / ۲۵-۴۱

هفت سال فراوانی گذشت و سال های قحطی فرا رسید. ولی در مصر نان فراوان بود. یوسف انبارها را گشود و غله به مصریان فروخت. یعقوب به پسران خود گفت به مصر بروند و از آنجا غله بخرند. ولی از فرستادن بنیامین برادر نسی یوسف خودداری کرد. پسران یعقوب نزد یوسف آمدند و بر او سجده کردند. یوسف آنان را شناخت، ولی خود را بیگانه نمود. با آنان به درستی سخن گفت و به جرم جاسوسی به زندان انداخت. پس از سه روز به این شرط با آزادی آنان و فروش غله موافقت کرد، که یکی از برادران به عنوان گروگان در مصر بماند و بقیه به کنعان مراجعت کنند و برادر کوچک تر را با خود به مصر بیاورند. برادران بایکدیگر مجرا کردند و از رفتاری که درباره یوسف نموده بودند به زبان عبری اظهار پشیمانی کردند. غافل از آن بودند که یوسف همه سخنان آنان را می فهمد. یوسف دستور داد تا جوال های ایشان را از غله پر کنند و کیسه پول هر يك را در جوال گندم او قرار دهند. وقتی برادران یوسف نزد پدر رسیدند، آنچه برایشان گذشته بود حکایت کردند. از پدر خواستند تا برای نجات برادری که در

مصر گردگان گذاشته اند. بنیامین را در سفر آتی همراه آنان بفرستد. یعقوب ابتدا از الحام این امر را با خود ولی چون قحطی ادامه یافت و غله های خریداری شده مصرف شد، با وساطت پهودا که ضمانت کرد بنیامین را به سلامت باز گرداند، با فرستادن او همراه برادرانش به مصر موافقت نمود و مفدااری از محصولات محلی را نیز به عنوان ارمغان برای «آن مرد» فرستاد. وقتی به مصر رسیدند، یوسف آنان را به خانه خود برد و به آنان غذا داد و پذیرائی کرد. ولی از اظهار آشنائی خودداری نمود. دستور داد تا عدل های آنان را از غله پر کند و مقدینه هرکس را در دهانه عدلش بگذارند و جام نقره او را نیز در دهانه عدل برادر کوچک تر پنهان کنند و آنان را روانه کنعان نمایند. پسران یعقوب هنوز مسافتی از شهر دور نشده بودند که یوسف غلامان خود را به نجسس جام نقره مفتوحه فرستاد. چون جام را در عدل برادر کوچک یافتند، او را به جرم دزدی دستگیر کردند. بقیه برادران نیز به شهر بازگشتند. پهودا بر زمین افتاد و با نضرع و زاری به یوسف گفت: «که پدر پیرشان يك فرزند خود را که برادر کهنتر بنیامین بود، از دست داده است و اگر آنان بدون همراه بودن بنیامین بازگردند، مسلماً پدر از غصه خواهد مرد. او که برای سلامت بازگرداندن بنیامین ضمانت نموده است، برای همیشه نزد پدر مقصر خواهد بود. او حاضر است به غلامی برای همیشه در مصر بماند و بنیامین به نزد پدر برگردد.» پندایش ۳۴ / ۲۱ - ۴۴

یوسف تمام حضار را بیرون فرستاد. سپس خود را به برادران شناساند. و به آنان گفت تا به کنعان باز گردند. پدر و اهل خانه را همراه بیارند و در مصر اقامت کنند. روح یعقوب از دین اراه هائی که یوسف برای بردن او فرستاده بوده زنده شده. یعقوب به بتر شیع مسافرت کرد و قربانی برای خدا گذراند.

«خدا در رؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت: ای یعقوب من خدا هستم. خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر نترس. من هد با تو به مصر خواهم آمد.» ۱۱

---

۱ - در نسخه جدید ترجمه توراه که در حکومت جمهوری اسلامی در ایران تجدید چاپ شده است. برای آن که ارتباطی بین پهود و الله برقرار و قیمت تاریخی به الله در سرزمین پهود داده شود. این حمله به این ترتیب نوشته شده است:  
 «خدای رؤیای شب به اسرائیل خطاب کرد و گفت ای یعقوب. یعقوب گفت لبیک، گفت من هستم اله خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر نترس.» نظیر همین تعبیر در ترجمه جملات دیگر توراه نیز دیده می شود.

یعقوب با تمامی فرزندان و اولاد خود به مصر آمد و در ناحیه رامسس مستقر شدند.

«همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند که از صلب او پدید شده بودند سوای زنان پسران یعقوب، ۶۶ نفر بودند و پسران یوسف که برایش در مصر زانیده شدند، دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند. هفتاد نفر بودند.»  
پینایش ۲۶- ۴۶

چون قحطی شدیدتر شد نقره در ارض مصر و کنعان برای خرید غله باقی نماند، یوسف به مردم گفت تا مواشی خود را بیاورند و به عوض مواشی به آنان غله فروخت. سال بعد که نقره و مواشی نمانده بود، زمین زراعتی دهقانان را در مقابل بذر خرید و زمین مصر از آن فرعون شد.

یوسف به قوم گفت: «اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم. این بذر برای شماست و شما می‌توانید زمین را بکارید و چون حاصل برداشت شود، یک‌خمس به فرعون بدهید و چهار سهم از آن شما باشد. برای خوراک شما و اهل خانه شما و برای بذر زراعت سال آتی. پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرارداد که خمس از آن فرعون باشد.» (۱۱) پینایش ۲۷ / ۴۳-۴۷

یعقوب وصیت کرد، که چون با پدرانم بخوام جسد مرا برداشته در صحرای مکفیله در کنار پدرانم دفن کنید. یعقوب ۱۴۷ سال داشت که به قوم خود ملحق شد. یوسف طبق وصیت پدر، جسد او را در کنعان به خاک سپرد. یوسف صد و ده سال زندگی کرد و قبل از فوتش از بنی اسرائیل خواست و آنان را سوگند داد که هر آینه خدایند به آنان تفقد نمود و به زمینی که به ابراهیم و اسحق وعده داده شده رفتند، استخوان های او را نیز از سرزمین مصر با خود ببرند.

\*\*\*

۶ - داستان یوسف از جمله افسانه هائی است که مانند کی نعمت، ساختگی بودن آن به وضوح به چشم می‌خورد. اصولا مطالبی که درباره ارتفاع ناکهاسی یوسف تا

---

۱- قانونی که در تورات در داستان یوسف آمده بعدها در اسلام مآخذنفس عمائم فرارگرفت (انفال-۴۲).

درجه. خدیوی مصر بیان شده است، نمی تواند عملا وقوع یافته باشد. نویسندگان داستان یوسف با با معشقات دینی مصریان بیگانه بوده و با این بخش را نادیده گرفته اند، تا بتوانند افسانه شجری را به فرعون فرعون حکایت نمی کردند:

«آیا کسی را مثل این مرد می توانیم پیدا کنیم که روح خدا در او باشد.»  
فراعنه مصر، خود را خدای زنده روی زمین می پنداشتند و مقام مذهبی خود را آنقدر والا تصور می کردند که می توانستند به دلخواه خود خدایان مورد پرستش مردم را مورد عنایت و یا بی مهری قرار دهند و با اصولا از درجه خدائی معزول کند. مردی که به خود او تلقین شده که خدای ابناء بشر است و با استبداد کامل حکمفرمایی می کند، امکان ندارد قدرت خدائی خود را با یک بنده عمری که به اتهام تجاوز به همسر مالک خود زندانی شده، تقسیم نماید و او را فرمانروای کامل اختیار مصر کند. آن هم تنها به علت تعبیر خوابی که احتمالا در هفت سال دیگر به وقوع خواهد پیوست. اصولا تعصبات منی مصری به بیگانگان اجازه نمی داد در دستگاه های دولتی به مقامات بالادست باشد، چه رسد به آن که نفر دوم از نظر قدرت کشور داری و شخص بعد از فرعون، خدای مصری ها محسوب گردد.

۲- در این افسانه نیز، مانند سایر افسانه هائی که توراها کوشش می نماید تا آن ها را تاریخی جلوه دهد، مسائلی را که با تاریخ حقیقی ارتباط پیدا می کند مبهم و تاریک باقی می گذارد. چنان که نامی از فرعون می که یوسف در زمان او به صدارت مصر رسیده است، دیده نمی شود ولی نام بوطفار رتیس گارد مخصوص فرعون را که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است، چندین بار تکرار می کند، تا به داستان صورت تاریخی ببخشد. در تاریخ مدور مصر از هفت سال نحطی مدارم و مالکیت فرعون بر تمام اراضی مزروعی و احشام راری، هیچگونه اثری نیست.

۳- توراها در بند ۱۱ از باب چهل و هفتم سفر پیدایش می نویسد:  
«یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رعمرس (Rameses)، چنانکه فرعون فرموده بود، به ایشان ارزانی داشت.»

تاریخ ورود بمقرب به خاک مصر بر حسب اطلاعاتی که توره در اختیار می گذارد، به طور دقیق سال ۱۸۶۷ قبل از میلاد عیسی می باشد. بنا به نوشته توره مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر ۴۳۰ سال بود و ساختمان معبد سلیمان نیز در ۴۸۰ سال پس از خروج بنی اسرائیل از مصر، و در سال چهارم سلطنت سلیمان آغاز شد. آغاز سلطنت سلیمان دقیقاً به سال ۹۶۱ قبل از میلاد بوده است. بنا براین

$$۱۸۶۷ = ۴۳۰ + ۴۸۰ + ۴ = ۹۶۱$$

ولی در چنین تاریخی ناحیه ای به نام رامسس هنوز در مصر به وجود نیامده بود. رامسس چند قرن بعد متولد شد و به ایجاد ناحیه ای از مصر به نام خود دست زد.

۴- توره، یوسف را به عنوان یکی از قهرمانان بزرگ قوم یهود بوجد آورد و داستان را به رنگ های جناب و گیرا جلابخشید تا برافتنخارات قوم یهود بیافزاید. ضمناً بین بنی اسرائیل که در زمان ابراهیم در کنعان زندگی می کردند، و یهودیهایی که بعد ها توسط موسی از مصر بیرون آورده شدند، رابطه ای برقرار می سازد و راه را برای قدرتمندی و نمایش معجزات یهود در مصر هموار کند. عدم ذکر اسناد و شواهد تاریخی و سکوت مطلق و متحد ۴۳۰ ساله یهود، پس از فوت یوسف تا ظهور موسی، غالب پژوهشگران را معتقد کرده است که اصولاً چنین قومی در چنان دوره و زمانی، در مصر وجود نداشته و آنچه بعدها در سرزمین کنعان به نام بنی اسرائیل شناخته شد، مخلوطی از قبایل صحرائشین و مردم طبقات پائین اجتماع و فاقد حق مالکیت به نام ابروها (Hebrews) بودند که برضد حکام وقت قیام کردند و پس از قرن ها مبارزه بالاخره جانشین آنها شدند و دولتی تشکیل دادند. نام عبرانی نیز از نام همین دسته از مردم گرفته شده است.

## فصل دهم:

### موسی

«یوسف و همه برادرانش مردند و بنی اسرائیل باروز و کشیر و زورآور شدند. فرعون بنی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نمی شناخت. به قوم خود گفت همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. باید با ایشان با سیاست رفتار کرد، و از اردیاب نسل آنان جلوگیری نمود تا اگر جنگی واقع شود، برای شکست دادن ما به دشمنان ما نپیوندند.» خروج ۱۱-۱

فرعون به قایله های عبرانی (Hebrews) که یکی به نام شیفرا (Shiphrah)، و دیگری به نام فوعه (Phuah)، موسوم بودند، امر کرد تا نوزادان اسرائیلی را اگر پسر باشند بکشند و دختران را زنده نگه دارند. ولی قایله ها که از خدا می ترسیدند، از فرمان فرعون اطاعت نکردند. سپس فرعون این مأموریت را به تمامی ساکنان مصر محول کرد تا نوزادان اسرائیلی را به رودخانه بیاندازند.

«مردی از خاندان لوی (Levi)، یکی از دختران طایفه لوی را به رضی گرفت. آن زن حامله شد و پسر زائید. چون او را نیکو منظر یافت وی را سه ماه پنهان کرد. چون نتوانست او را بیشتر در خفا نگه دارد، سیدی او را ساخت. درون آن را به قیر و زفت اندود کرد. طفل را در آن نهاد و در نیزارهای کنار رود نیل رها نمود. خواهرش از دور ایستاد و مراقب بود تا چه اتفاقی خواهد افتاد. دختر فرعون که به اتفاق همراهان برای آب نی به کناره آمده بود، سید را در میان نیزارها دید. مستخدمه خود را برای گرفتن سید فرستاد. چون سید را گشود، پسر بچه ای را دید که گریه می

می کند. پس دلش بروی سوخت و گفت این از اطفال عبرانیانست. « خروج ۱/۶ - ۲  
خواهر نوزاد به دختر فرعون گفت:

«می خواهید که من یک دایه، عبری برای بچه حسنجو کنم تا طفل را شیر  
بدهد.» خروج ۷ - ۲

دختر فرعون به او اجازه داد. دختر به سراغ مادر طفل رفت. دختر فرعون به  
مادر طفل گفت:

«این بچه را بهر شیر بده. من اجرت تو را می پردازم.» خروج ۹ - ۲  
«زن بچه را گرفت و برد و بزرگ کرد. وقتی بزرگ شد، او را نزد دختر فرعون  
آورد و برای دختر فرعون مثل پسر خود او برد. او را به نام موسی (Moses) نامید،  
زیرا او را از آب بیرون کشیدم.» خروج ۱۱ - ۲

«وقتی موسی بزرگ شد، نزد برادران عبری (Hebrews) خود بیرون آمد و به  
کارهای دشوار ایشان نظر انداخت. شخص مصری را دید که شخص عبرانی را که از  
برادران او بود، می زند. پس به هر طرف نظر انداخت چون کسی را ندید آن مصری را  
کشت و او را در ریگ پنهان نمود.» خروج ۱۱/۱۳ - ۲

روز دیگر که بیرون آمد، دومرد عبرانی (Hebrews) با هم منازعه می کردند.  
پس به طالم گفت. چرا برادرو همسایه خود را می زنی. مرد عبری گفت، کیست که تو  
را بر ما حاکم ساخته. آها می خواهی مرا نیز بکشی، چنانکه آن مصری را کشتی.  
چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد. موسی از سرزمین فرعون به  
طرف مدیان (Midian) گریخت و بر سرچاهی نشست. کاهن مدیان هفت دختر داشت  
که آمده بودند تا از چاه آب بکشند و گله پدر خود را سیراب کنند. شبانان سر رسیدند  
و آنان را از سر چاه دور کردند. موسی به حساسیت دختران برخاست و گله آنان را  
سیراب کرد. وقتی دخترها نزد پدر خود رعونیل (Reu-el) بازگشتند، (۱۱) پدر از  
آنان پرسید، چگونه امروز به این زودی برگشتید. گفتند مردی مصری ما را از دست  
شبانان رهانی داد و آب را برای ما کشید و گله را سیراب کرد. پدر پرسید او کیاست؟  
چرا او را ترک کردید وی را بخوانید تا نان خورد.» خروج ۲۱/۱۳ - ۲

---

۱ - در فصل سوم از سفر خروج نام کاهن مدیان، پترو (Jithro) ذکر شده است.



و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود و از صفوره (Zipporah) دختر خود را به موسی به زنی داد. آن زن پسری زائید و موسی او را جرشوم (Gershom) نام نهاد. «خروج ۲۲ / ۲۱ - ۲»

موقمی که موسی گله پترو (Jitbro)، پدربزرگ خود و گاهی معبد مدبان را می چراند، گله را به طرف بیابان برد و به کوه هورب (Choreb) کوه خدا نزدیک شد. موسی نگاه کرد و برته مشتعلی دید که نمی سوزد. گفت:

«برویم و این امر عجیب را ببینیم که چرا برته نمی سوزد.» خروج ۳ - ۳

«چون خداوند دید که موسی بدان جا نزدیک می شود، گفت: «ها موسی، موسی گفت: لبیک. خدا گفت: «ببین جا نزدیک میا نعلیق خود را از پاهایت بیرون کن. زیرا مکانی که در آن ایستاده ای سرزمین مقدس است. من هستم خدای پدرت. خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشاند. زیرا ترسید به خدا نگاه کند. خدا گفت: «هرآنچه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استفانیه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم. من نازل شدم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم. به زمینی که شیر و عسل جاری است. جایی که کنعانیان و هیتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یبوسیای ساکن هستند. بروم. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفته من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم. خدا گفته البته من با تو خواهم بود و علامتی که تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهی کرد.» خروج ۱۲ / ۴ - ۳»

«برو پیران قوم را جمع کن، نزد فرعون مصر بروی و به او بگویند بهره خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده، بگذار تا سفر سه روزه به صحرا برویم تا برای بهره خدای خود قربانی بگذرانیم.» خروج ۱۸ - ۳

«به فرعون بگو: خداوند می گوید اسرائیل پسر من و نخست زاده منست. به تو می گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا نمائی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده ات را می کشم.» خروج ۲۳ - ۴

رفتگی که موسی به طرف مصر روانه شد، خداوند به او برخورد. چون موسی مخشون نبود، بهره به او حمله نمود و قصد کشتن او کرد. و صفوره سنگی نیز گرفت و

قلعه پسر خود را خفته کرد و نزد پای وی انناخت و گفت، تو مرا شوهر خون هستی.

پس یهوه موسی را رها کرد. خروج ۲۷ / ۲۴ - ۴

موسی نزد پدر زن خود رفت و از او اجازه خواست تا به مصر باز گردد و به برادرانش ملحق شود و ببیند که آیا آن ها زنده هستند. هارون به استقبال موسی آمد و موسی او را از کلیه وقایع و دستورات یهوه با خبر کرد. هارون همه سخنانی را که یهوه به موسی گفته بود، به پیران بنی اسرائیل بازگو کرد.

موسی و هارون به نزد فرعون رفتند و از او به نام یهوه خواستند تا بنی اسرائیل را آزاد گذارد تا از مصر خارج شوند. فرعون نه تنها با تقاضای موسی موافقت نکرد، بلکه بر شدت عمل و فشار بر بنی اسرائیل نیز افزود. یهوه به قدرت نمائی متوسل شد و معجزاتی به ظهور رساند که در صحنه معجزات به تفصیل بیان گردید.

موسی در مصر، تنها مترجم افکار یهوه نزد فرعون بود. بزرگترین عملی که موسی در کار رسالت خود انجام داد، در دامنه کوه سینا پس از خروج بنی اسرائیل از مصر بود. موسی از این مرحله به بعد رابط مستقیم بین یهوه و قوم یهود است. موسی از کوه سینا بالا رفت. خداوند هر فراز کوه قوانین مربوط به خرید و آزاد کردن بندگان، قوانین مالکیت، آداب اجتماعی، تشریفات و شعائر مذهبی را به موسی گفت تا به قوم یهود برساند. موسی تمام دستورات و سخنان یهوه را نوشت و صبح روز بعد محرابی در پای کوه برای یهوه بنا کرد و قربانی های سوختنی گذراند. او نصف خون قربانیان را به عنوان نشانی از پیمان یهوه با قوم یهود بر روی محراب پاشید. یهوه به موسی گفت:

«از کوه بالا بیا تا من دستورات کنسی به تو بدهم. موسی به اتفاق هارون، یوشع (Joshua) و هفتاد تن از مشایخ اسرائیل از کوه بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند. زیرپاهایش مثل آجری درخشان از یاقوت کبود و به صافی مثل الران بهشتی بود. او بر سروران بنی اسرائیل دست خود را دراز نکرد. آنها خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. خروج ۱۱ / ۹-۲۴. خلتا به موسی گفت، بیاتالوح های سنگی و احکام توره را که نوشته ام بتو بدهم. پس موسی به اتفاق یوشع از کوه بالا رفتند و چهل شبانه روز در کوه ماندند. بالای کوه، یهوه دستورات مربوط به ساختن خیمه ملاقات و تابوت میثاق، محراب، قربانی های سوختنی و کفاره ای، دستورات مربوط به لباس کاهنان و تشریفاتی که کاهنان باید رعایت نمایند، آداب مربوط به روز شنبه (Sabbath) را به

موسی ابلاغ و حتی نمونه خیمه ملاقات و صندوق میثاق را به او نشان داد. به علاوه:  
«دو لوح سنگی که با انگشت خدا بر روی آن نوشته شده بود، به موسی داد.»  
خروج ۱۸ - ۳۱. چون غیبت موسی در کوه سینا طولانی شد، قوم بهرود از هارون  
خواستند تا خدائی بر آن ها بسازد که در موقع کوچ پیشاپیش قبیله حرکت کند.  
هارون به آنان گفت تا تمام گوشواره ها و انگشتر هائی که به گوش و دست زبان خود  
داشتند، بیاورند. از آن ها گوساله ای طلائی ساخت و محرابی بنا کرد و قرآنی های  
سوختنی تقدیم گوساله نمود. خداوند به موسی گفت:  
«از کوه برو پائین زیرا قومی که تو از مصر خارج کرده ای فاسد شده اند.»

خروج ۷ - ۳۲

بهره تصمیم گرفت که قوم اسرائیل را از بین ببرد. ولی موسی با تضرع و زاری  
گفت:

«چرا خشم تو بر قوم تو که با قدرت زیاد و توانائی از مصر بیرون آورده ای  
مشتمل شده است. چرا مصریان بگویند که بهره آنان را از مصر بیرون آورد تا در کوه  
ها بکشد و از روی زمین نابود کند. پس از خشم خود برگردد و از قصد بدی که درباره  
قوم خود داری رجوع فرما.» خروج ۱۱ / ۱۳ - ۳۲

پس خداوند از تصمیمی که درباره قوم اسرائیل گرفته بود، منصرف شد. موسی  
با دو لوح سنگی از کوه پائین آمد.

«دو لوح کار انگشتان خدا بود و دو روی لوح نوشته خدا صقوش بود.» خروج

۱۶ - ۳۲

وقتی موسی گوساله طلائی و شادی مردم و رقص آنان را دید، دلوح را محکم  
در پای کوه به زمین کوبید و خورد کرد. دستور داد تا گوساله طلائی را در آتش  
بسوزانند و خاکشتر آن را بر روی آب بپاشند. موسی به هارون گفت، این قوم به تو  
چه کرده بودند که آنان را مرتکب گناه کردی. هارون گفت:

«این قوم را می شناسی. اینان صاهل به بدی هستند. به من گفتند برای ما  
خدائی بساز که پیش روی ما بخرامد. زیرا نمی دانیم چه بر سر موسی آمده است.  
بدیشان گفتم هر که طلا دارد بیاورد من آن را در آتش انداختم و این گوساله در آمد.»  
خروج ۲۴ - ۳۲

موسی به قبیله لاری امر کرد تا هر که را از افراد سایر قبایل یهود دیدند،

بکشند. در آن روز قریب سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند. بهره به موسی گفت: تا دلوح سنگی نظیر دلوح اولین بتراشد و از کوه بالا برود و هیچکس با او نباشد و کسی در کوه دیده نشود. موسی دو لوح سنگی را آماده کرد و از کوه بالا رفت. موسی چهل شصانه روز در کوه ماند. وقتی پائین آمد ده فرمان را که با انگشتان خدا بر لوح ها نوشته شده بود. با خود به پائین کوه آورد و آنچه خدا گفته بود به بنی اسرائیل ابلاغ کرد. موسی طبق دستور بهره و نمونه ای که بهره در کوه به او نشان داده بود، تابوت صیقل را ساخت و چادر ملاقات را در بیابان برپا کرد. مذبحی بنا نهاد و قربانی های سوختنی گذراند و هارون را به کهنات معبد منصوب کرد. سپس بنی اسرائیل از حضیروت کوچ کردند و از آنجا به قادش و از آنجا به کوه هور (Hor) رفتند. در این محل هارون به پدران خود پیوست و موسی لباس کهنات را به بسراو، ال عازار (elazar)، پسرش داد (اعداد ۲۵ - ۲۰).

سپس از راه بحر قلزم، در مقابل موآب (Moab)، خبسه زدند. در طول راه با قبایل مختلف سیحون (Sichon)، آموریان (Emorites)، و عوج (Og) پادشاه باشان (Bashan)، جنگ کردند و تمام ساکنان این سرزمین هارا کشتند و اموال شان را تصاحب نمودند. موسی دستور داد تا هر طفل ذکور و هر زنی از اسرا را که با مردی هم بستر شده باشد، بکشند و زنانی را که مرد نشناخته بودند، برای خود نگهدارند. (۱۱) اعداد ۳۱-۱۷/۱۸

چون بنی اسرائیل در طول مسافرت از فرمان بهره سرپیچی نموده بودند، خداوند آنان را مدت چهل سال در بیابان های سینا و دشت فاران سرگردان کرد. تا تمامی گروهی که شرارت نموده بودند، هلاک شدند و نتوانستند به سرزمین موعود قدم گذارند. بعد از چهل سال سرگردانی، قوم اسرائیل به کنار رود اردن رسیدند. در این جا بهره دستورات ناطعی درباره رفتار قوم اسرائیل با سایر اقوامی که در کنعان با آنان در تماس خواهند بود صادر کرد و گفت:

---

۱ - این دستور موسی به قوم بهره مخابر دستوری است که بهره درباره رفتار با اسیران جنگی صادر می کند. تثنیه ۲۸-۷

«چون پهوه خدایت قومی را به دست تو تسلیم کرد و تو آنان را معلوب نمودی، آنگاه همه را بالکل بکش و برایشان ترحم منما و با آنان پیمان میند. دختر خود را به پسرایشان مده و دختر ایشان را برای پسر خود بگیر. مذبح های ایشان را منهدم ساز و قتال های ایشان را بشکن... زیرا که تو، برای پهوه خدایت قوم مقدسی هستی. پهوه خدایت تو را بر گزیده تا از جمیع اقوامی که بر روی زمین اند قوم مخصوص برای او باشی.» نشیبه ۶ / ۳ - ۷

و به خود موسی گفت:

«به این کوه ابری رم (Abiram) برای و زمین را که به بنی اسرائیل دادم بین و چون آن را دیدی، تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد. چنانکه برادرت هارون ملحق شد. زیرا که در میان شین (Zim)، وقتی که جماعت مخاصمه نمودند، شما بر کلسات من عصیان کردید و در برابر چشمان آنان مرا در آب ها تقدیس ننمودید.» اعداد ۱۴ - ۲۷

«پس زمین را پیش روی خود خواهی دید به آنچه وارد نخواهی شد.» نشیبه ۴۹

- ۳۲

«پس موسی بنده خدا در آنچه به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب مقابل بیت فُهور (Betb - Peor) دفن کردند، و هیچکس محل قبر او را تا به امروز نمی داند. موسی چون وفات یافت صدو بیست ساله بود. نه چشمش تار بود و نه قوتش کم شده بود. بنی اسرائیل برای موسی در دشت موآب سی روز عزاداری کردند. نبی، مانند موسی تا به حال برنخاسته است که خدا را از رو برو شناخته باشد.» نشیبه ۱۰ / ۶ - ۳۴

داستان موسی پژوهشگران را در مقابل بحث انگیزترین شخصیت اسرائیلی

قرار داده و دلایل مختلفی مبنی بر ساختگی بودن داستان ارائه شده است:

۱ - معمولا از زمان کودکی قهرمانان داستان ها، مطالب شگفت انگیزی گفته می شود تا بر عظمت و قدرت خارق العاده آنان بیفزایند. بعضی، از مادر ماکره به دنیا می آیند. عده ای، از روز تولد سخن می گویند و با می خندند. برخی، در سیدی بر روی آب به دست تقدیر رها می شوند. از این قبیل مطالب فانتزی در اساطیر ملل مختلف، بسیار دیده می شود. تولد و حیات موسی نیز یکی از جمله افسانه های

نخیلاتی است که در زمان تبعید بنی اسرائیل و اسارت در بابل، از داستان سارگون آکادی، شاه مقتدر کلدی گرفته شده است. الواح گلی که باستان شناسان در کشفیات خود در بین النهرین یافته اند، شرح تولد سارگون آکادی را از پدری نامعلوم به تفصیل بیان می کنند. آب بان شاه کلدی، سد نوزادی را که مادرش بر روی آب های رودخانه دجله رها کرده بود، از آب می گیرد. سارگون، پس از بزرگ شدن درخانه شاهی، به سلطنت می رسد و مدت ۴۵ سال با اقتدار پادشاهی می کند. نویسندگان تورا که برای تقویت روحیه بنی اسرائیل و ایجاد همبستگی کامل مذهبی، احتیاج به قهرمان و شخصیت بزرگی داشتند تا به عنوان ناجی و حامی قوم مورد ستایش همه یهودیان قرارگیرد، موسی را برای انجام این مأموریت خلق و با پیروی از داستان سارگون آکادی، کلیه عوامل طبیعی و اتفاقات را در یک جا جمع نمودند تا به دست دختر فرعون، موسی از آب رودخانه گرفته شود و درخانه فرعون پرورش یابد. نویسنده داستان، حتی مادر موسی را به خانه فرعون می فرستد تا بچه عبیری با شیر زن عبیری نشو و نما کند و سسل پاک یهودی با شیر دیگران آلوده نشود. موسی درخانه فرعون تربیت و بزرگ می شود و به پیغمبری می رسد. و پس از هجرت قوم یهود، چهل سال در بیابان های سینا سرگردان می ماند.

۲ - سنت تورا بر این است که افراد قبایل ۱۲ گانه اسرائیل را نسل به نسل به نام کامل یاد کند. اصولاً ذکر نام پدر را از جمله افتخارات پسران می داند و بر همین اساس، قوم یهود را بنی اسرائیل (پسران یعقوب) می نامند. تمنا قابل توجهی از صفحات اسفار آفرینش و خروج و صحیفه پوئع به ذکر اسامی پدران، اولادان و اولادان اولاد کسانی که کوچک ترین نقشی در وجود آوردن دین یهود ندارند، اختصاص داده شده است، تا بهم پیوستگی قوم یهود را به ثبوت برسانند. ولی وقتی از بزرگ ترین قهرمان کتاب سخن به میان می آید، گنجا به ذکر این جمله اکتفا می کند:

«شخصی از خاندان لای رفته یکی از دختران لای را به زنی گرفت و آن زن حامله شد و پسری زانید.»

این مطلب کوتاه نام شجره نامه موسی، بزرگترین شخصیت بنی اسرائیل و بنیانگذار دین یهود است.

۳ - بعضی از محققان، موسی را، حتی در صورت حقیقی بودن چنین شخصیتی، فردی مصری می دانند. آنچه در تأیید نظر خود از توراہ ارائه می نمایند این است که اولاً نام موسی و موزه، با آموزه تماماً از نام های مصری به معنی فرزند اقتباس شده و به کار بردن نام 'موشه' به جای موزه از ابناعات نویسندگان توراہ است تا این نام را به نحوی به داستان رهائی قوم یهود از مصر مرتبط نمایند. نام اطرافیان و نزدیکان موسی نیز مانند آرون (نام خدای مصری ها) فین هاز (Phinehas) یعنی (تیره پوست) از اسامی مصری است. ثانیاً قهرمان قوم یهود، کسی که یهوه او را از بین تمام یهودی ها برگزید و مأموریت نجات قوم اسرائیل را به او محول کرد، نه خود او و نه پسرش هیچیک مختون نبوده اند. حال آن که طبق پیمانی که یهوه با ابراهیم منعقد نموده بود، تمام افراد ذکور بنی اسرائیل باستی هشت روز پس از تولد به نشان پیمان با یهوه مختون گردند؛ به علت مختون نبودن موسی، یهوه در میان های سبنا به او حمله می کند و قصد کشتن او را دارد.

۴ - در دوران حیات ابراهیم، اسحق و یعقوب، یهوه بارها چه در عالم بطناری و چه در رؤیا بر آنان ظاهر شد و پیمان خود را با آنان تجدید نمود. پس از مرگ یوسف، مدت ۴۳۰ سال، یهوه قوم برگزیده خود را فراموش می کند و به دست مصری ها می سپارد. ولی ناگهان آنان را به خاطر می آورد و از شکنجه و ناراحتی هائی که این قوم در اسارت مصری ها متحمل می گردند، به شدت ناراحت می شود و موسی را مأمور نجات بنی اسرائیل می نماید. توراہ چهار قرن فراموشی را نادهده می گیرد و سفر آفرینش را به سفر خروج متصل می کند. محققین، سکوت مطلق توراہ در مدت ۴۳۰ سال را دلیل بر آن می دانند که اساساً چنین قومی در چنین دوره و زمانی در مصر وجود نداشته است تا نویسندگان توراہ درباره آنان مطلبی بنویسند.

۵ - اگر داستان موسی را حقیقی فرض کنیم و قبول کنیم که معجزاتی که در توراہ آمده است واقعا روزی به وقوع پیوسته، پس چرا کوچکترین اثری از این معجزات در تاریخ مدون مصر دیده نمی شود؟ البته شیوع بیماری های عفونی از قبیل طاعون و وبا در کشورهائی که این امراض در آنجا بومی شده و با هجوم دستجات ملخ در کشور های حوزه دریای احمر و خلیج فارس، از وقایعی هستند که امکان دارد هر

چند گاه یکبار در این کشورها اتفاق بیفتد. ولی تبدیل آب رودخانه نیل به خون، مرگ تمامی نخست زادگان مصری در یک شب، و از همه بالاتر، مدفون شدن فرعون با تمام افراد لشکر و اربابه های جنگی در رودخانه نیل، از اتفاقات عادی و روزمره نیستند که هیچ گونه اثری در اوراق تاریخ آن مملکت برجای نگذارند. این حوادث از پیشامدهای نادر هر ملتی هستند که اگر واقعا چنین حوادثی روزی اتفاق افتاده بوده، حداقل نشانه و اثراتی از آن ها در تاریخ مدون مصر مشهود می بود.

۶ - وقتی که قوم اسرائیل به کوه سینا رسیدند، بهره به موسی گفت: «افراد هر قبیله را سرشماری نماید و تعداد افرادی را که از بیست سال بیشتر دارند و قادر به حمل اسلحه برای جنگ هستند، معلوم کند. بعد از سرشماری، شمار افراد واجد شرایط بالغ بر ۶۰۲۵۵۰ نفر شد.» اعداد ۳۲ - ۲.

سوالی که پس از مطالعه این قسمت از توراه به ذهن متبادر می گردد و مشکل بتوان پاسخی بر آن یافت این است، که چگونه ۷۰ نفر اسرائیلی در مدت ۴۰ سال به چند میلیون بالغ شده اند که موسی توانسته است از میان تمام افراد قبیله، گذشته از پیران و اطفال و زنان و بیماران، ششصد هزار مرد جنگی از بیست سال به بالا اسم نویسی کند. و از این سوال مهم تر، ارتشی که در سه هزار پانصد سال پیش، ششصد هزار مرد جنگی در اختیار داشته چگونه از فرعون و لشکریان او می ترسیده و در مقابل هجوم فرعونیان می گرخته؟ و بهره مجبور بوده است برای حمایت از آنان به معجزات فراوان متوسل گردد.

۷ - اصولا قومی را که مدت ۴۳۰ سال در سرزمینی ساکن بوده و از آزادی کامل در معاشرت و آمیزش با بومیان آن سرزمین برخوردار باشد، نمی توان قوم واحد پیشین و اعقاب ۷۰ نفر بستگان یعقوب دانست. بنی اسرائیل پس از متجاوز از ۴۰۰ سال اقامت در مصر و معاشرت با مردم شهرنشین، دیگر آن قوم صحراگرد و کوسفند چران سابق نبودند، تا موسی بتواند آن هارا در مدت کوتاهی جمع آوری و یک شبه از مصر خارج کند.

۸ - یهودی ها معتقدند که توراه، یعنی پنج سفر اول کتاب مقدس، مستقیما از طرف بهره به موسی وحی شده و موسی گفتار خدا را بر روی کاغذ آورده است.



ولی مطالب خود توراه سستی این اعتقاد را ثابت می کند. عبارات تکراری و ضد و نقیض در توراه به حدی است که مشکل بتوان قبول کرد که داستان موسی حتی توسط يك نفر نوشته و تکمیل شده باشد. توراه در سفر نشیبه می نویسد:

ه پس موسی از دشت موآب به کوه نبو (Nebo) بر قله کوه فسحه (Pisgah) درمقابل اریحا (Jericho) برآمد و به او تمام اراضی کنعان و دان (Dan) را نشان داد..... و بهر به او گفت این زمینی است که به ابراهیم راسحق و یحزوب قسم خورده گفتم که آن را به ذریه تو خواهم داد و تو را اجازه دادم که به چشم خود آن را بینی لیکن تو به آنجا عبور نخواهی کرد... پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب، بر حسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب در مقابل بیت فحور (Beth - Peor) در دره دفن کردند و احدی قبر او را تا امروز ندانسته و موسی چون وفات یافت صدو بیست سال داشت. بنی اسرائیل برای موسی در دشت موآب سی روز ماتم گرفتند. نشیبه ۳۴ - ۱ / ۸

مسلّم است که این عبارات نه می تواند وحی الهی به موسی، و نه نوشته، موسی باشد. و نه موسی از عزاداری بنی اسرائیل در مراسم تدفین خودش خبر دهد. این قسمت نیز، مانند سایر قسمت های توراه، به قلم کسانی به رشته تحریر در آمده که داستان یوسف عسری را بهم بافته اند تا دلیلی بر مهاجرت قوم یهود از فلسطین به مصر ارائه نمایند. از موسی قهرمانی بوجود آوردند تا اتحاد همبستگی بنی اسرائیل را از راه مذهب واحد و تحت لوای یهود، عملی نمایند. موضوع سرگردانی موسی و قریب سه میلیون اسرائیلی در مدت چهل سال در چند صد کیلومتر مربع فاصله بین بیابان های سینا و جنوب فلسطین، افسانه ای بودن داستان را ثابت می کند.

۹ - منع ازدواج یهود با بیگانگان، از جمله مقرراتی است که در «تائون» نوشته عزرا، پس از بازگشت از ایران، پیش بینی شد. ولی نویسندگان توراه آن را به زمان موسی تسمی داده اند. علاوه بر آن در دو دستوری که از جانب یهود و موسی، در مورد چگونگی رفتار با اسرای جنگی صادر شده، تناقض آشکاری مشاهده می شود.

۱۰ - در داستان های توراه از سه فرعون نام برده می شود. یکی فرعون که یوسف را از زندان بدرآورد و به خدیوی مصر گماشت. دوم فرعونی که موسی در دربار

او پرورش یافت و پس از کشتن فرد مصری از آن سرزمین گریخت. سوم فرعون‌ی که بهوه او را در آب های نیل مدفون کرد. ولی توره به نام هیچیک از آنان اشاره ای نمی کند تا دلیلی بر اثبات تاریخی بودن داستان باشد. در مقابل از دو قبايله عسری که کوچک ترین نقشی در تاریخ و پادشاهی بهوه ندارند به صراحت نام می برد.

۱۱ - توره تاریخ آزادی بنی اسرائیل از اسارت مصریان را فریب ۴۸۰ سال قبل از بنای معبد سلیمان و ۱۴۳۷ سال قبل از تولد عیسی می داند. ولی حقیقت تاریخی خلاف این نوشته توره را ثابت می کند. عصری که توره از آن نام می برد، مصادف با پادشاهی دو تن از نواعنه مقتدر مصر، توموزیس و آمنوفس دوم بود و فلسطین در شمار مستعمرات مصر محسوب می گردید. به فرض آن که موسی و قوم او از بحر احمر می گذشتند، باز هم در قلمرو مستملکات مصر و گرفتار ارتش فرعون بودند. مطالبی که توره پس از خروج بهودی ها از مصر نوشته، نمی توانسته تحقق یافته باشد. توره تاریخی را بیان می کند که ناقد هرگونه حقیقت تاریخی است. اگر هم آنقدر بدین نباشیم که قاصی نوشته های توره و داستان موسی را انکار نکنیم، باز به این نتیجه می رسیم که حادثه خروج تعدادی از ابیروها (Hebrews) که به جستجوی کار به مصر آمده بودند، آنقدر کوچک و بی اهمیت بوده که تاریخ نویسان اشاره به آن را ضروری تشخیص نداده اند.

آنچه صحیح به نظر می رسد آنست که اصولاً چنین قومی مرکب از چند میلیون عبری، در عصری که توره از آن بحث می کند، در مصر وجود نداشته و چنین اعمال معجزه آسانی، اتفاق نیفتاده است. بلکه قاصی نوشته توره و داستان موسی، افسانه ای بیش نیست، افسانه ای از قهرمانی بزرگ که نه نام پدر و مادر او معلوم است و نه هیچ کس می داند که در کجا به خاک سپرده شده است.

توره این افسانه را با آب و تاب قام و رنگ و روغن و جلای بسیار، برای جلب توجه و تثبیت قدرت و اعتبار بهوه نزد قوم بهوه، بوجود آورد و علت غائی آن بیدار نمودن غرور قومی، و حفظ یگانگی و همبستگی قوم بهوه و ایجاد ایمان مذهبی و انکال و اتکاء به بهوه، در قوم بهوه بوده است.

## فصل یازدهم :

### دوران داوران - آغاز سلطنت یهود و اضمحلال آن

از «دوران داوران» به بعد، تورا مخلوطی است از افسانه‌ها و مشخصی حقایق تاریخی و هرچه به پایان کتاب زده‌یک تو می شویم، بر تعداد مدارک قابل استناد تاریخی اضافه می‌گردد. پنج سفر اول تورا و صحیفه پوئع بن نون، دارای هیچگونه ارزش تاریخی نیستند. در این تاریخ، یهود هنوز هویت نومی پیدا نکرده بوده تا مطالب و روایات آنان با واقعیت تطبیق نماید. محققین، قوم یهود را منشعب از اقوام گوناگونی می‌دانند که در لوای میشاق با بهره به وجود آمد و در دوران شانول شکل گرفت و در فلسطین دولتی تشکیل داد. لغت عبری (Hebreux) که بر قوم یهود اطلاق می‌شود، خود منشعب از ناصی بوده که به دستجات بسیاری از اقوام مختلف اطلاق می‌شده است. در لوحه ای که آمنوفس دوم، به مناسبت پیروزی های خود در فلسطین نصب نموده، از ابیروها، شاسوها، و هوریش ها، به عنوان اسرائی که به جنگ مصریان افتادند، نام می‌برد. امروزه این نظر که عبریان همان ابیروها یا خبیروها بودند که در اطراف شهرهای حاور زده‌یک به طور پراکنده میزیسته اند، و اسرائیلیان نیز دسته ای مشتق از همین ابیروها هستند، از طرف محققین به طور اتفاق پذیرفته شده است.

این مردمان در برابر دولت های مقتدری چون کلد، مصر، و هیتی ها، مجال قدرتمندی و عرض اندام نداشتند. ولی برعکس، در امیر نشین های نیمه مستقل فلسطین و کنعان، اجتماعی از این دسته از مردم که از حقوق شهر وندی محروم بودند،

حظرانی را برای شهرها و اماکن آباد به وجود می آوردند. مهارت غالب آنان در فنون جنگ و سپاهی گری این حضرات را شدیدتر می کرد. حملات مکرر و پیوسته آنان، گاه موجب سقوط امیر نشین و تصرف و غارت شهرها می شد. همین امر، عامل اساسی تسلط بنی اسرائیل بر اردن غربی، و مدنی بعد، قام فلسطین و اضمحلال امیر نشین های کوچک در این نواحی گردید.

پس از ذکر این مختصر حقیقت تاریخی، اینک افسانه دین پهوه را بر طبق نوشته نورا دنال می کنیم.

پس از درگذشت موسی و سپری شدن ایام عزای پهوه به پوشع فرمان داد: «الآن برخیز و از اردن عبور کن. تو و قوامی این قوم به زمینی که من به بنی اسرائیل می دهم وارد شوید. هیچ کس را برای مقاومت با تو نخواهد بود... و هر جا که بروی پهوه، خدای تو با تو است.» پوشع با حملات مکرر و دستگیری پهوه توانست ۳۱ پادشاهی را در سرزمین کنعان مضمحل و ساکنان سرزمین های متصرفی را بر طبق امر پهوه تماماً نابود کند و اموال آن ها را غارت نماید. از این تاریخ تا آغاز سلطنت داود و شکل گرفتن اتحاد قبیائل اسرائیل، امور مملکت بر اساس شیوخیت و پدرسالاری اداره می شد. شاه، فرمانروا و یا دولت مرکزی وجود نداشت. شیوخ قبائل مختلف در جلساتی که تشکیل می دادند، تصمیمات لازم را برای اتخاذ سیاست و روش واحد در تمام قبایل می گرفتند. به هنگام جنگ، مجلس رهبری شخصی را به نام شرفت برای اداره سپاهیان و عملیات جنگی انتخاب می کرد. رهبری شرفت تا زمانی ادامه داشت که مأموریتی که برای انجام آن انتخاب شده بود، پایان می یافت. پس از آن، قام اختیارات و وظائف مجدداً برعهده مجلس شیوخ یا زغنیم (محول گردید). بدین ترتیب تا قبل از ایجاد سلطنت در اسرائیل، نوعی دموکراسی مردمی بین اقوام مختلف رایج بود و رأی مردم در انتخاب داوران و اعضای مجلس زغنیم، قاطعیت داشت.

پس از شهر نشینی و ظهور آثار مالکیت فردی و به وجود آمدن اقلیت ممتاز و متمول، رسوم چادر نشینی و حکومت شیوخ قبایل نیز دچار تحولات زیادی شد. رفته رفته، شعائر دینی کنعانیان و آداب شهر نشینی در بین قبایل نفوذ نمود. پهوه پرستی با جعل پرستی درهم آمیخت. به طوری که بنا بر گفته «اېنیا» فقط عده قلیلی از یهودیان بودند که در مقابل جعل زانو نزده بودند.

آنچه لزوم داشتن یک رهبر نظامی دائمی و بالآخره سلطنت موروثی را در بنی

اسرائیل به جلو انداخت. حملات مکرر فلبسترها، مدیان ها و سایر قبایل مهاجم برای غارت محصولات زمینی و گاو و گوسفند و الاغ قبایل یهود بود. جدعون که مرد زور آوری بود سپاهی گرد آورده و مدیان را از اراضی یهود بیرون کرد. مردان یهود از جدعون خواستند تا برآن ها سلطنت کند ولی او از قبول این امر امتناع کرد. پسرش اسی ملک مدت سه سال بر اسرائیل سلطنت کرد، لیکن رفتار بد او، ناراضی عمومی را برانگیخت. زنی با سنگ آسیانی که از بلندی بر سر او کوفت، او را کشت. دوران داودان و مجلس زنجیم دوباره آغاز شد.

پایه های سلطنت حقیقی در قوم یهود، در زمان شاول گذاشته شد و در زمان داود و سلیمان استحکام یافت.

مردم از ساموئل نسی که هم قاضی و هم مرد روحانی بود، خواستند تا شاهی بر آن ها تعیین کند که به روش مرسوم در سایر اقوام، بر آنها حکومت کند. ساموئل از انجام این کار ابا می کرد. ولی چون مردم در انجام درخواست خود اصرار می ورزیدند، یهود به او گفت:

«آواز قوم خود را بشنو، زیرا که آن ها تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا برایشان پادشاهی نتابیم.» ساموئل او ۷ - ۸

ساموئل نیز به راهنمایی یهود، شاول را که جوانی بلند بالا، خوش اندام و زورآور بود و تصادفاً برای انجام مشورتی به نزد ساموئل آمده بود، برای شاهی بر یهود انتخاب کرد. طرف روغن بر سر او ریخت و او را مسیح اعلام نمود. شاول نیز لشکری گرد آورد و پس از شکست کنعانیان، تابوت میثاق را که اسرائیلیان در جنگ های پیشین از دست داده بودند، پس گرفت. شاول سی ساله بود که پادشاه شد. ولی چون اعمال او مورد پستند یهود نبود، از این که او را به شاهی برگزیده است پشیمان شد و از سلطنت خلع کرد. به ساموئل گفت تا داود، فرزند کوچک پسایت لحمی را مسیح و برگزیده یهود اعلام نماید. پس ساموئل بر سر داود روغن ریخت و او را میان برادرانش مسیح نمود.

در جنگی که بین فلسطینیان و بنی اسرائیل روی داد، سرودی به نام کلیسات (Goliath) که فدش شش ذراع و نیم و بر سرش کلاهخود برنجی و بر تنش زرهی به وزن پنجهزار مشقال بود، به میدان آمد. لیکن از اردوی اسرائیل کسی جرات صارزه با او را نداشت. داود از طرف پدر خود صامور بود تا نان و ذرت برای سه برادر خود که

دراردوی شاتول با فلسطینیان می جنگیدند. سرد. به داود گفتند هر که این مرد را بکشد، شاول دختر خود را به زنی به او خواهد داد و مال فراوان به او خواهد بخشید. داود نزد شاول رفت و داوطلب مبارزه با گلیات شد. داود پنج قطعه سنگ صاف مالیده از بهر انتخاب کرد و در کیسه شبانی خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفت و به میان نبرد رفت. چون گلیات برای کشتن داود نزدیک شد. داود سنگی از کیسه شبانی بیرون آورد و در فلاخن نهاد و آن را آن چنان رپیشاسی گلیات کوفت که در پیشانی او سوراخ رفت. گلیات به زمین افتاد و داود او را با شمشیر خودش به قتل رساند. فلسطینیان که مرد مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.

شاول دختر خود را به داود وعده داد و روز به روز بر قدر و منزلت او افزود. ولی چون از او بیسناک بود، در خفا در صدد قتل او بر آمد. داود از نزد شاول گریخت و به عفار عذلام (Adullam) رفت. برادرانش و تمام خاندان داود و هر که در ننگهای معیشت و قرض دار بود، به دور او گرد آمدند و تخمیناً چهارصد نفر فراهم شد. داود به سرزمین یهودا رفت. هرگز به دستش رسیده کشت و اموال او را برای تقویت بنیه مالی ارتش کوچک خود غارت کرد. داود که اطمینان پیدا کرده بود که بالاخره روزی شاول او را خواهد کشت، به سرزمین فلسطینیان گریخت. در جنگی که بین فلسطینیان و شاول اتفاق افتاد، شاول و سه پسرش کشته شدند. داود به یهودا برگشت و شاه یهودا شد. ولی جنگ بین خاندان شاول و داود همچنان ادامه داشت. داود سردار سپاه شاول، ابیر (Abner) را فریب داد. او را به یهودا دعوت کرد و به افتخار ورود او ضیافت بزرگی برپا و از احترام به او از هر جهت کوتاهی ننمود. ولی امر کرد در مراجعت او را بکشند. داود که بازماندگان شاول را کم خطر یافت، به آسانی بر آنان غالب شد و مدت سی و سه سال بر اسرائیلیان سلطنت کرد. فلسطینیان را شکست داد و کشور واحد یهودا را ایجاد نمود. تاپوت میثاق را به تپه صیون در اورشلیم مرکز حکومت خود، منتقل کرد و به دستیاری ناتان نبی به پادشاهی خودجسته الهیت بخشید و در خاندان خود موروثی نمود.

«فریت تو را که از صلب تو بیرون آیند استوار خواهم ساخت و سلطنت او را تا به اند پایدار خواهم کرد.» ساموئل ۲، ۳ - ۴

داود با انتقال صندوق میثاق به صیون و ایجاد یک روحانیت ثابت برای خدمت به بهره و برگذاری تشریفات عبادی و قربانی های سوختن، وابستگی مذهب و

سیاست را به همدیگر برچورد آورد. به اسرائیل مرکزیتی بخشید. دارد برای دستیابی به مقاصد خود به اصول اخلاقی پای بند نبود. با آن که شاول مرجحات ترفی او را فراهم آورده بود، در اولین فرصت بر علیه او قیام کرد و حتی با قبیله‌ها برای از بین بردن او متفق شد و پس از شکست و کشته شدن شاول، فلسطینی‌ها را نیز از بین برد. در وقت عصر داود از بسترش برخاست و به پشت بام رفت و از پشت بام زنی را دید که خود را شستشو می‌کرد. آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود، کس فرستاد و درباره آن استفسار کردند. گفتند او بت شبع (Bacb - sheba) دختر الیعام (Elieam) و همسر اوریا (Urie) است. داود قاصدان فرستاد و آن را گرفتند و نزد او آوردند. داود با او هم بستر شد. آن زن، از نجاست طاهر شده به خانه خود برگشت. آن زن حامله شد و داود را خبر داد و گفت، که من حامله هستم. پس داود، نزد «یوآب» کس فرستاد، که «اوریا» حتی، را نزد من بفرست. یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد. چون اوریا نزد او رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید و به او گفت، به خانه ات برو و پاهای خود را بشوی. اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت. داود از عقب او هدایاتی به خانه اش روانه کرد. اما اوریا در خانه پادشاه با سایر بندگان خوابید و به خانه خود نرفت. پس داود او را خواست و گفت، آنها تو از سفر نباشد ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت، که تابوت اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقایم یوآب و بندگان آقایم بر روی بیابان در خیمه می‌نشینند. آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب کنم و با زخم بخوابم. به حیات تو و به جان خودم که این کار را نخواهم کرد. داود به اوریا گفت، که امروز این جا باش و فردا تو را روانه می‌کنم. باسداهان مکتوسی برای یوآب نوشت و به دست اوریا داد. در مکتوب به این مضمون نوشته بود، که اوریا را در خط مقدم جنگ بگذار و از عفیش پس بروید تا زده شده بمیرد. «سموئیل ۲، ۱۸ / ۱۱/۲»

یوآب، فرمانده سپاه داود، اوریا را در خط مقدم جبهه قرار داد تا در میدان جنگ کشته شد و داود بت شبع را به زنی گرفت. این زن صادر سلیمان و مادر بزرگ عیسی است.

وقتی داود پیر و ساخورده شد، پسر ارشد او، اهوریا، بر اساس سنت قومی و عشیره ای و حق ارشدیت، به جانشینی پدر برخاست. ولی بت شبع، سوگلی حرم داود که ماهل بود پسر او، سلیمان به شاهی برسد. دستیاری نانان نی و فرمانده گارد

مخصوص داور را جلب و متفقا داور را راضی به پادشاهی سلیمان نمودند. داور نیز در حضور جمع، سلیمان را به جانشینی خود برگزید. وقتی داور با پدران خود خوابید و سلیمان شاه شد، دستور داد تا ادونیا و یوآب فرمانده سپاه داور را کشتند.

سلیمان، دختر فرعون را به زنی گرفت و حدود مملکت خود را از نهر فرات تا سرحدات مصر گسترش داد. سلیمان چهل هزار آخور اسب به جهت ۱۴۰۰ ارابه جنگی و دوازده هزار سوار نگه می داشت. حکمت سلیمان، از حکمت قناسی بنی مشرق و از حکمت مصریان زیاده بوده. سه هزار مثل گفت. دربار درختان، از سرو آراد لیمان تا زوفیانی که بر دیوار می روید سخن گفت. دربار بهاتم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. شاهان يك ۲۳ / ۱ - ۴

سلیمان معبدی به نام هیکل برای یهوه و قصر مجللی برای خود ساخت. برای انجام آن، مردم را به بیگاری گرفت. برای تأمین مخارج ساختمان هابرمیزان مالیات ها افزود. پس از اتمام معبد، تابوت صهشاق را با تشریفات بسیار و در حضور تمام روحانیون و شیوخ اسرائیلی به داخل معبد برد و در مکان بسیار مقدس در پشت محراب، زیر بال های فرشتگان قرار داد و قربانی های فراوان برای یهوه گذراند.

«در تابوت چیزی سواى آن دولوح سنگی که موسی در کوه هورب در آن گذاشت، نبرده شاهان ۹، ۸ - ۹. برای اجرای مراسم عبادی و تقدیم قربانی، سلیمان عده ای از کاهنان بعل را به عنوان خبرگان انجام شعائر، به معبد هیکل آورد.

«چون ملکه سبأ آوازه سلیمان را دربار اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با شوکت بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگ های گرانبها بار شده برده، به اورشلیم وارد شد. به حضور سلیمان آمد و با او از هرچه در دلش بود گفتگو کرد.» شاهان ۱ / ۴ - ۱۰

علیرغم دستور صریح تورا که پادشاهان را از داشتن زنان بسیار منع نموده (تثنیه ۱۷ - ۱۷) و به آنان دستور می دهد، چون بر تخت شاهی نشینند نسخه ای از شریعت را برای خود در طوماری بنویسند و همه روزهای عمر آن را بخوانند، از یهوه بترسند و فرائض دینی را نگاه داشته و به آن عمل نمایند. سلیمان علاوه بر دختر فرعون، هفتصد زن و بانو و سیصد متمه داشت. بسیاری از آنان از صوابیان، امونیان، آدومیان، صیدونیان و حتیان بودند. زنان سلیمان او را به پیروی از خدایان دیگر راجع ساختند و سلیمان به پرستش عشتورت (Astarte) خدای صیدونیان و ملکوم (Milcom)



خدای اصونیت ها پرداخت و بر فراز کوهی مقابل اورشلیم معبادی برای کموش (Kemosh) خدای موآب و ملك (moloc) خدای بنی عمون، برپا کرد.

پس از درگذشت سلیمان، رحبعام (Rehoboam) به شکیم آمد تا مردم او را به شاهی بپذیرند. ولی فشاری که سلیمان برای انجام برنامه های مصالحه آمیز تشریفاتی خود بر مردم وارد آورده بود و مالیات های سنگینی که آنان مجبور به پرداخت بودند، مردم را به شورش و طغیان کشاند. فرمانده سپاهیان رحبعام را که برای بیگاری گرفتن آمده بود، متکسار کردند و خود رحبعام نیز از ترس به اورشلیم گریخت. عملاً فلسطین به دو قسمت شمالی (اسرائیل) و جنوبی (یودا) تقسیم شد. تنها قسمت جنوبی که طایفه یودا در آنجا ساکن بودند، به فرزندان داود وفادار ماندند.

چون از این بخش به بعد از تاریخ یهودنا اضمحلال قطعی هر دو حکومت شمالی و جنوبی به دست سلاطین بابلی، واقعاً مذهبی قابل ذکری وجود ندارد، از بیان تاریخ این مدت صرف نظر می شود.

## انبیاء اسرائیل

یکی از ویژگی های بارز دین یهود، وجود افراد متعددی است که مدعی دریافت وحی الهی و ارتباط با خدا بودند. هیچیک از انبیاء، دین تازه ای به مردم عرضه نمی کردند، بلکه با پیشگویی ها و یادآوری عظمت یهود، مردم را به انجام فرایض دینی تشویق می کردند و از عذاباتی که در انتظار گناه کاران است، بر حذر می داشتند. دین یهود از نظر ظهور انبیاء متعدد، در بین سایر ادیان زنده جهان منحصر به فرد است. تمام ادیانی که توسط یک نفر پایه گذاری شده اند، پس از درگذشت بنیانگذار دین، پویائی و پیشرفت خود را از دست داده اند و به حالت سکون و تجرّف فکری در آمده اند. دین یهود با ظهور انبیاء متعدد، حرکت مداوم خود را از یک دین ابتدائی چند خدائی آغاز کرد و در اثر قبول افکار نو و پیشرفت به جلو، خدای قبیله یهود صورت خالق جهان هستی به خود گرفت. نازمانی که این حرکت به جلو ادامه داشت، دین افکار نوینی را به خود جذب می کرد. دلی پس از قطع ظهور انبیاء حالت پویائی دین یهود نیز، به سکون مذهبی و تجرّف فکری منتهی شد و حیات دین فاقد جنبش گردید.

### ۱- انبیاء قبل از تبعید:

انبیاء قبل از تبعید قوم یهود، طلاب مدرسه و یا کاهنان معابد نبودند. آنان مردمان عامی عادی بودند که با وعظ و خطابه به مردم هشدار می دادند و رؤیاهای خود را به عنوان کلام الهی، به مردم بازگو می کردند.

در عهد داوود، انبیاء را به زبان عبری نبییم (Nebi - im) می گفتند. این جماعت به هیئت درویشان باساز و دلف و چنگ به راه می افتادند و در اثر جدیه و شور

مذهبی به حالت خنسه فرو می رفتند و کلماتی نامفهوم و سخنان محیبی می گفتند که مردم معانی کنسات آنان را نمی فهمیدند. ساموئل درین مطالب دیگرهه شازل می گوید:

«به هنگام ورود به شهر، نو به يك گروه از انبیا بر خواهی خورد که از بلندی ها به زیر می آیند. پیشاپیش آنان جنگ و دف و طبل و فلوت و هارپ می نوازند و آنها نبوت می کنند. روح خدا در نو نیز حلول خواهد کرد و نو نیز با آنان به نبوت خواهی پرداخت و نو به انسان دیگری تبدیل خواهی شد.» ساموئل ۱/۷ - ۵ - ۱۰  
وقتی شازل به جماعت انبیا بر خورد، او هم به نبوت پرداخت. تمام جماعتی که او را می شناختند گفتند:

«چه به سرپر کیدآمده؟ آیا شازل هم از زمره انبیاست؟» ساموئل ۱۱ - ۱۰  
به مرور ایام، جذبیه و شور و حالت خلسه از میان رفت و آرامش بیشتری پیدا شد. از این پس، انبیا به صورت انفرادی در اطراف مسائل مذهبی به بحث و گفتگو می پرداختند و مکتب نبوت با سلامت عقل و صفای بیشتر پایه ریزی شد. دسته ای از انبیا با هم مجامعی تشکیل می دادند و آن را «خانه نبی ایم» می خواندند. ایلیا و الیشع از دست پروردگان همین مجامع بودند. تعداد اشخاصی که ادعای نبوت می کردند بی شمار بود. نوره از انبیائی از قبیل نائان، هانا، و هولنا نام می برد که از آنها هیچگونه اثری جز نام باقی نمانده است. به علاوه کسان دیگری نیز بوده اند که نوره آنان را انبیا دروغین می نامد. از بعضی از انبیا بهرود جز رسالات چند برگه چیزی باقی نمانده و رسالات بعضی از آن ها حتی ارزش يك بار مطالعه هم ندارد.  
دردورانی که بنی اسرائیل، در اثر اختلاط با کنعانیان به بت پرستی و انحرافات مذهبی آلوده شده بودند و کاهنان تنها به احرای تشریفات ظاهری و گنراندن قربانی های گوشنی اصرار می ورزیدند، انبیا در مقابل هیئت حاکمه و کاهنان معبد، قدعلم کردند و با زبان تیز خورده اعمال غیرخدائی و شعائر خشک معبدی را مورد انتقاد شدید و طعن قرار می دادند.

مهم ترین انبیا بنی اسرائیل قبل از تبعید عبارتند از:

ایلیا و الیشع:

این استاد و شاگرد در زمان اخاب، در سلطنت نشینی کنعان شمالی فبام

کردند. اخاب به تحريك زن خود، «ایزابیل» در صدد بود بعل پرستی را بین اسرائیلیان رواج دهد.

«وقتی ایلیا به نبوت برخاست. فقط عده لیلیلی از اسرائیلیان بودند که در برابر مجسمه بعل زانو زده بودند و او را پرستش نکرده بودند.» شاهان پک - ۱۸  
ایلیا نزد اخاب رفت و کلام خدا را به او ابلاغ کرد و از او خواست تا تمام انبیا بعل را در کوه کرمیل دعوت نماید. چهارصد و پنجاه نفر از انبیا بعل جمع شدند. پس درگاه حاضر کردند. انبیا بعل یکی از گاوها را سربریدند و بر روی توده ای از همیزم گذاشتند. قرار شد هر يك از دو دسته به نام خدای خود بخوانند و از او بخواهند تا توده همیزم را مشتعل نماید. انبیا بعل، نام بعل را از صبح تا ظهر خواندند ولی هیچ صدائی برنیامد و آتش روشن نشد. آنکاه ایلیا از قامی قوم دعوت کرد تا نزد او آید. ایلیا مذبحی به نام بهوه برپا کرد. همیزم را تزیین داد و گاو را سر برید و قطعه قطعه کرد و برهمیزم نهاد. سپس از خدای ابراهیم و اسحق در خواست کرد تا مذبح را روشن کند. دعای ایلیا مستجاب شد، و آنچنان آتشی در مذبح او افتاد که قربانی، چوب و سنگ و خاک و حتی آب رودخانه را با هم مشتعل کرد. قوم اسرائیل به طرف او آمدند و انبیا بعل را گرفتند و همه را کشتند. شاهان ۱، ۱۹/۴۰ - ۱۸

ایزابیل که از حادثه مطلع شد، ایلیا را تهدید به سرک کرد و ایلیا به بهودا گریخت. در وقتی که ایلیا به (صرفه) نزدیک صیدون رسید، نا طبق فرمان بهوه نزد بیوه زنی منیم شود. مصادف با زمانی بود که پسر آن بیوه زن تازه مرده بود. پس ایلیا جسد را برداشت و به بالاخانه برد. خویشانش را سه هرنه بر روی جسد دراز کرد و نزد خداوند استغاثه نمود. خداوند آواز ایلیا را شنید، دعای او را اجابت نمود و جان پسر به وی باز گشت و زنده شد. شاهان پک - ۲۱ - ۱۷

ایلیا در سفری که در معیت البشع شاگرد خود به اردن می رفت، به کنار رودخانه

رسید:

«پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را بیچید، آب را زد که به این طرف و آن

طرف شکافته شد و هر دری ایشان بر خشکی عبور نمودند.» شاهان ۲، ۸ - ۲

چون ایشان می رفتند گفتگو می کردند. ارا به آتشین با اسبان آتشین ایشان را

از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان ها صعود نمود. شاهان دو - ۱۱ - ۲

پس البشع ردای ایلیا را که افتاده بود برداشت و به کنار رود اردن برگشت.

ردای ابلیا را تاباند و به آب زد. آب به این طرف و آن طرف شکافته شد و البشع از رودخانه خشک عبور نمود.» شاهان دو - ۱۴ - ۲

البشع پس از معجزات فراوان که در فصل مربوط به معجزات یهوه مختصری از آن بیان شد، برای ازین بردن اولادان اخاب و زن او ایزابل، مردی به نام یهوه (Yehu) را مسح نمود و وی را برانگیخت تا دعوی پادشاهی نماید. یهوه، پسر اخاب و مادرش را کشت. سپس طرفداران بعل و انبای بعل را به محفل مقدسی دعوت کرد. ذبایح سوختنی بسیار گذراند. بعد از قربانی، دستور داد تمامی طرفداران بعل حاضر در مجلس را کشتند و خانه بعل را منهدم کردند.» شاهان دو - ۲۰ - ۱۱

گرچه با این اقدام یهوه، شکست بزرگی به طرفداران بعل در اسرائیل وارد آمد، ولی بعل پرستی یکباره از بین نرفت. مدتی طول کشید تا طرفداران یهوه قوت گرفتند و توانستند یهوه پرستی را رونق بخشند.

#### عاموس (Amos) :

عاموس پیش از شکست اسرائیلیان و آغاز دوران تبعید اول، در فلسطین به تعلیم مسائل مذهبی پرداخت. عاموس در دوازده سالی اورشلیم به دنیا آمد. ظاهراً بزرگترین نبی بنی اسرائیل قبل از تبعید است. او به شغل شیانی و انجیر چینی اشتغال داشت. وقتی گله گوسفندان خود را برای فروش به شهر آورد، باورهای مذهبی و انحرافات اخلاقی مردم او را به کلی منقلب کرد. او دریافت که محبت و انصاف و عدالت از میان مردم رفته و لایابالگیری اخلاقی، جانشین معتقدات مذهبی شده است. مکاشفاتی بر او دست داد، به نبوت پرداخت. او می گفت:

«من نه نبی هستم و نه پسر نبی. بلکه چوپان بودم و انجیرهای وحشی می چیدم. خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و گفت برو و بر قوم من، اسرائیل نبوت کن.»

عاموس ۱۴-۷

عاموس، دوره جدیدی در تبلیغات مذهبی یهوه افتتاح کرد و چهره، تازه ای از یهوه به مردم نشان داد. در هیچ ینک از ابواب کتاب عاموس، یهوه، به شعائر مذهبی که شدیداً مورد علاقه کاهنان بود، اشنیایی از خرد نشان نمی دهد. بلکه به جای تقدیم قربانی ها، مردم را به اجرای عدالت و انصاف ترغیب می کند.

«من از جشن های شما متنفرم و آن هارا محقیر می کنم. عطر محفل های شمارا

استشمام نخواهم کرد. آنگاه که شما برای من قربانی های سوختنی و هدایا می آورید، هدایای شما را قبول نخواهم کرد. قربانی های شما را منظور نخواهم داشت. آهنگ سرودهای خود را از من دور کنید. زیرا نغمه بریط های شما را گوش نخواهم داد. تا آنگاه که انصاف مثل آب و عدالت مانند نهردانی جاری شود.» عاموس ۲۱/۲۵ - ۵

«آیا قربانی ها و هدایا برای من مدت چهل سال در بیابان گذراندید؟ نه، بلکه خیمه شاهان خود و قناتل بت های خویش و ستاره خدایان خویش را که ساخته بودید با خود بردید.» عاموس ۲۶ - ۵

عاموس علت اصلی فساد جامعه را حرص و آز حکام وقت می دانت:

«شما که درلصور خود، محصول ظلم و غارت را ذخیره می کنید راست کرداری را نمی شناسید.» عاموس ۱۱ - ۳

«ای شما که حق را به درد مبدل می کنید و عدالت را زیر پا لگدمال می نمائید، هدایای گندم از مسکینان می گیرید و خانه هائی از سنگ تراشیده برپا می کنید، رشوه می گیرید و فقیران را از حق خود محروم می سازید. نیکوئی را بطلبید نه بدی را، تا زنده بمانید.» عاموس ۷/۱۵ - ۵

«به جستجوی بیت اهل برنخیزید. به سوی گیلگال (Gulgai) نروید و به جانب بئر شمع توجه نکنید. خدا را جستجو کنید تا حیات یابید.» عاموس ۵ - ۵

کاهن بیت اهل، که از سخنان و پیشگویی های عاموس سخت نگران شده بود، او را به نام پادشاه، از خاك بهودا تبعید کرد.

### هوشع (Hosbia)

در شمال کنعان به دنیا آمد. او نیز چون عاموس از بی دینی مردم بیشتر از جنبه اجتماعی و اخلاقی آن ها متأثر شد و به ارشاد آنان پرداخت. هوشع، برخلاف عاموس که مردم را تنها از فخر و غضب بهود می ترساند، ضمن ارشاد و برحذر داشتن مردم از اعمال خلاف دین، آنان را به عدالت و انصاف بهود امیدوار می کرد و کاهنان و قدرت حاکمه را مسئول گمراهی مردم می دانت.

«به سخنان خدا گوش کنید، فرزندان اسرائیل. زیرا خدا علیه ساکنان این ملک مطالبی اقامه می کند. در این ملک دیگر راستی و رحم و عدالت وجود ندارد. به هبوجه خداشناسی نیست، چیزی جز پیمان شکنی و دروغ و قتل، دزدی و زناکاری

وجود ندارد. حیثیت و قتل بعد از قتل. به همین دلایل است که محکمت عزادار خواهد بود. هر که در آنها زندگی کند، ضعیف و زبون خواهد شد. حتی ماهیان دریامرغان هوا نیز محو خواهند شد. « هوشع ۱/۴ - ۴

«این را گوش کنید ای کاهنان، گوش فرا دهید خرابان شاهان، زیرا این مجازات ها برای شماست. زیرا شما دام راه سقوط بوده اید. قوم من نابود شد. برای آن که فاقد معرفت بود. زیرا او را از معرفت دور کردید. من هم تو را از مقام گاهی عزل می کنم. چون تو قانون خدا را فراموش کردی. من هم تو را به دور می اندازم و فرزندان تو را فراموش می کنم. فحشا و شراب، منطق و عقل را از بین می برد. قوم من با بت های چوبی مشورت می کند و برای آن ها برفراز قلل کوه ها قربانی می کند و بر روی تپه ها بخورد می دهد.» هوشع ۱۴ / ۶ - ۴

«به خدا باز گردید زیرا که او ضربه زده است ولی او زخم را مرهم می نهد. او به ما در دوروز زندگی می بخشد. خدا را بشناسیم و در صدد شناسایی او برآئیم، زیرا من رحمت را دوست دارم نه قربانی را و شناسایی خدا را بیش تر از تقدیم قربانیها.» هوشع ۱۶ / ۶ - ۶

«اما تو به سوی خدا باز گرد و راستی را نگه دار. در آن روز من با آنان پیمان اتحاد می بندم. من به حقیقت، راستی و درستش نامزد تو خواهم بود. تو خدا را خواهی شناخت. آن روز من آسمان هارا عفو می کنم. آسمان ها زمین را عفو خواهند کرد. من به تو آمی (Lo - Ammi) خواهم گفت: تو قوم منی و او جواب خواهد داد تو خدای من هستی.» هوشع ۲۰ / ۲۵ - ۲

«عمالت بکارید تا محبت و رأفت درو کنید. خنارا جستجو کنید تا نزد شما بیاید و بر شما عدالت بیاراند.» هوشع ۱۲ - ۱۰

#### اشعیا (Isaiah):

- او در خانواده صرهبی در ۷۴۰ ق. م در ناحیه جنوب یودا به دنیا آمد و از جوانی در کوچه های اورشلیم به پیشگویی های پیغمبرانه پرداخت.
- سالی که عزیا (Ozia) پادشاه مرد، من خدا را دیدم که بر تخت بسیار بلندی نشسته بود و دامن پیراهنش ممد را بر کرده بود. فرشتگان بالای او در پرواز بودند. هر یک از آن ها شش بال داشت و می گفتند قدوس. قدوس. تمام زمین از جلال و عظمت

خدا پوشیده بود... پس گفتم وای بر من که نابود شدم. زیرا من مردی با دهان ناپاک هستم و در میان جمعی با لبان ناپاک زندگی می‌کنم. و چشمانم خدای همه را دیده است. من صدای خدا را شنیدم که می‌گفت چه کسی را بفرستم؟ چه کسی برای ما خواهد رفت؟ من جواب دادم من حاضرم مرا بفرست. سپس خدا گفت برو به قوم من بگو شما می‌شنوید ولی هیچ نمی‌فهمید. شما می‌بینید ولی چیزی درک نمی‌کنید. اشعیا - ۶-۱/۱۰

بدین ترتیب اشعیا مدت چهل سال به کار پیشگویی و موعظه مشغول بود و شاهان یهود با او مشورت می‌کردند. وقتی در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، دشمنان از هر طرف اسرائیل را تهدید می‌کردند و شهر اورشلیم در محاصره بود، شاه یهود، بنا به توصیه اشعیا، با آشوری‌ها از در صلح درنیامد. دروازه‌های شهر را بست و آماده دفاع شد. اشعیا معتقد بود که سلامت کشور تنها با انکال به خداوند حاصل می‌شود. پادشاه یودا به معبد رفت و به دعا پرداخت. اشعیا به او اطمینان می‌داد که بهره صابوت می‌گوید:

«لشکر آشور وارد شهر نخواهد شد و هیچ خطری شهر را تهدید نمی‌کند. من این شهر را حمایت می‌کنم. به راهی که آمده است به همان راه برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد.» اشعیا ۳۳ - ۳۷

نصادفا و نه علت نا معلومی، سردار آشوری از تصرف اورشلیم صرف نظر کرد و به موطن خود بازگشت.

اشعیا، سنای موعظ دینی خود را بر این اصل قرار داده بود که جلب محبت بهره از راه تقدیم قربانی‌ها و انجام تشریفات مذهبی، عملی نیست. خدا می‌گوید:

«مرا چه احتیاجی به قربانی‌های شماست. من از فوج‌هایی که شما قربانی می‌کنید و از پیه و چری گوساله‌های شما سیرم. من هیچ لذتی از خون گاو، بره و فوج‌های شما نمی‌برم. وقتی که به حضور من می‌آئید، چه کسی آن‌ها را از شما طلبیده و از شما خواسته است ناصحن معدمرا کثیف کنید؟ از این پس هدایای بی‌هوده نیارید. من از بخور و کندر شما متنفرم. هم چنین از ماه‌های نو. از شنبه‌ها و اجتماعات و محافل مقدس شما، روح من بیزار است. وقتی که شما دعای بسیار می‌کنید من اجابت نخواهم کرد. زیرا دست‌های شما پر از خون است. خویشتان را تطهیر کنید. از شرارت دست بردارید. نیکوکاری بیاموزید. در جستجوی عدالت برآئید. انصاف را بطلبید.



مظلومان را حمایت کنید. حقوق یتیمان را رعایت کنید و از بیوه زنان دفاع نمایید.

اشعیا ۱۸ / ۱ - ۱

اشعیا پیش گویی می کرد که در اثر اعمال زشت قوم یهود و نافرمانی از اوامر یهوه صیایوت، اسرائیل دچار مصیبتی بزرگ خواهد شد.

یهوه صیایوت در گوش من گفت که خانه های بسیاری خراب خواهد شد و خانه های بزرگ و خوش نما، غیرمسکون خواهد گردید. « اشعیا ۹ - ۵  
لیکن:

«نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت..... در آن روز واقع خواهد شد که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و حبش و عیلام و شمار از جزیره های دریا باقی مانده باشند، باز آورد.» اشعیا ۱۱ / ۱۲ - ۱۱

«در آن روز خواهی گفت که ای خداوند تو را سپاس می گوئیم. زیرا به من غضنک بودی اما غضبیت برگردانده شده. اینک خدا نجات من است و بر او توکل می کنم.» اشعیا ۱۲ / ۲ - ۱۲

میکا (Michah):

میکا اندکی قبل از سقوط سلطنت شمالی اسرائیل در سال ۷۲۲ ق. م ظهور نموده و با الهام از کلمات اشعیا به نبوت پرداخت. کتاب او حاوی کلمات و سخنان بسیار حالب است. او ضمن تفسیر و بیان روح و معنای حقیقت دین، لیه نیز انتقادات خود را متوجه انبیای دروغین و فضات فاسد می نماید:

«خدا دربارہ انبیائی که قوم را گمراه می کنند چنین گفت: آن ها هستند که اعلام صلح می کند، وقتی که چیزی برای خوردن داشته باشند و اعلان جنگ می دهند، اگر چیزی در دهان آنان نگذارد. به همین مناسبت همیشه برای آنان شب خواهد بود و بدون سکاشفات، روز بر آنها تاریک خواهد بود و خدا به آنان پاسخی نخواهد داد. ولیکن من از قوت روح خداوند آکنده هستم و از عدالت و توانائی مملو شده ام.» میکا  
۲ - ۵/۹

«سرد مستفی از جهان نابود شده است و راست کرداری از میان آدمیان معدوم گردیده. جمیع ایشان برای خون کمین می کنند و یکدیگر را به دام صید می نمایند.

داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود صحبت می کند. نیکوترین آنان مثل خار می باشد. میکا ۲/۵ - ۷

«با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نژاد رکوع کنم. آباها قربانی های سوختنی و با گوساله های يك ساله به حضور وی بیایم. آبا خداوند از هزاران قوج و از ده ها هزار نهر روغن راضی خواهد شد. آبا نخست زاده خود را به عوض معصیت و نمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم. خدا از تو چه می طلبد غیر از این که انصاف را به جای آری و رحمت را دوست بسازی و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی.» میکا ۸ - ۶

#### یرمیا: (Jeremiah)

او در خانواده ای از خادمان معبد (عناوت) در چهار ماهلی شمال اورشلیم به دنیا آمد. هنوز بیست سال از عمرش نگذشته بود که نبوت را آغاز کرد:

«پس کلام خداوند بر من نازل شده. قبل از آن که در شکم مادرت شکل بگیری تو را شناختم و قبل از آن که تو از رحم او بیرون آئی تو را تقدیس کردم و تو را نبی ملت ها قرار دادم.» یرمیا ۴ - ۱

یرمیا بیزه مانند سایر انبیا، مردم را به رعایت انصاف و ترس از خدا دعوت نمود و عقوبت های بهوش راء در صورت نافرمانی از دستورات او، باد آور می شد. ولی تنها مثنی او که فرامین نبوت های او را می نوشته با او وفادار بود. در آن زمان بین کشور های بابل و مصر بر سر تسلط بر فلسطین، رقابت و جنگ بود. یوشیا پادشاه بهود به طرفداری از مصری ها، با کلدانیان می جنگید. یرمیا خصومت با کلدانیان را به صلاح اسرائیل نمی دانست.

«خداوند می گوید ای خاندان اسرائیل اینک امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند. امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی. جمیع ایشان جبارند. خرمن و نان تو را که بمران و دختران تو می باید آن را بخورند. خواهند خورد. گوسفندان و گاوان تو را خواهند برد. شهرهای حصار دار تو را که به آن ها توکل می نمائی با شمشیر هلاک خواهند کرد.» یرمیا ۱۵ - ۵

«اینک من تو را و تمام بهود را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او شمارا به بابل به اسیری ببرد و شما را با شمشیر به قتل برساند. تمامی دولت این شهر و

تمامی محصول کار آن‌ها و جمیع نقایس آن را تسلیم خواهد کرد. همه خزانة های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان خواهم سپرد، که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده و به بابل خواهند برد. <sup>۶</sup> / ۴ - ۲۰

ولی قوم اسرائیل نه نصایح او گوش نکردند و او را در سیاه چال انداختند و با آشوری‌ها جنگیدند. در سال ۵۸۶ ق. م رقتی که بخت النصر (Nebuchad Nazzar) اورشلیم را فتح کرد، یرمیا را از سیاه چال بیرون آورد و آزاد کرد. ولی دیگران را محکوم به تبعید به بابل نمود.

یرمیا، در جمع انبیاء یهود، تنها کسی است که بین افراد اسبان و یهود ارتباط مستقیم برقرار می‌کند و هرکس را مسئول اعمال خود می‌داند:

«من یهوده آزمایش کسده دل‌ها و بر رسی‌کننده صلب‌ها هستم، تا به هرکس بر حسب راه‌هایش و بر وفق شمره اعمالش، جزا بدهم. <sup>۱۰</sup> - ۱۷

یرمیا حیات روحانی هر فرد را بی‌نیاز از تشریفات و ظاهر سازی‌های مذهبی اعلام می‌نماید.

#### اشعیای دوم:

از این نام و نشان کاملی در دست نیست و رسالات او نیز جزو رسالات اشعیای اول از شماره ۴۰ به بعد ضبط شده است. ولی افکار و اندیشه‌های او حاکی از وجود شخصیت دیگری غیر از اشعیای اول می‌باشد. تلفیقات و نبوت‌های او دارای فلسفه و تازگی دیگری است.

اشعیای اولین کسی در قوم یهود است که صریحاً اعلام وحدت خدا کرد و از زبان

یهوه گفت:

«نه جز من خدای دیگری نیست (۱)» اشعیای ۵ - ۴۵

ولی علی‌رغم کوششی که اشعیاء در راه اعلام وحدانیت خدای نادیده به عمل آورد، یهود هم چنان خدای قبیله یهود باقی می‌ماند و قوم یهود تنها قوم برگزیده او.

---

۱ - این همان صله است که بعدها شعار دین اسلام قرار گرفت. بانیام خدای خدایان عرب در هم آمیخت و به صورت (لا اله الا الله) متحلی شد.

یهوه درباره آینده قوم یهود، چنین پیش بینی می کند: «من اینک دست خود را به سوی امت ها دراز خواهم کرد ..... پادشاهان لاله های تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود. نزد تو بر زمین افتاده خاکپای تو را خواهند لبسید. و خواهی دانست که من یهوه هستم» اشعیا ۲۲ / ۲۲ - ۴۹

اشعیا شعائر و تشریفات مذهبی کاهنان را محکوم می کرد و می گفت:

«این روزه ابست که من از آن لذت می برم. زنجیرهای شرارت را پاره کن. گروه های بندگی را بگسل. مظلومان را آزاد کن. تمام انواع یوغ ها را بگسل. نان خود را با گرسنه تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه های خود جای بده. اگر برهنه ای را دیدی او را بپوشان. از صنوع خود روی مگردان. در این صورت بود تو مثل شفق نمایان می شود. عدالت پیشاپیش تو خواهد رفت. جلال خداوندی همراه تو خواهد بود. هرگاه خدا را صدا کنی او جواب خواهد داد.» اشعیا ۵/۹ - ۵۸

اشعیا، نه تنها از گذشته سخن گفته و خطاها و نافرمانیهای قوم یهود را به آنان گوشزد کرده، بلکه به آینده نیز نظر داشته و پیش بینی کرده که عنقریب دوران بدبختی به سر خواهد آمد و سلطنت الهی با جلال کامل برقرار خواهد شد: «در ایام واپسین واقع خواهد شد که خانه خداوند بر قله کوه ها ثابت گردد و بر فراز نپه ها برافراشته شود.»

اشعیا با گفتار خود، نور امید در دل قوم سرخورده یهود ایجاد کرد. به یهود نوید آزادی از اسارت در بابل و بازگشت به وطن را داد. ایجاد این امید در دل یهودیان، به هر سیاست و مصلحتی که بوده، نتایج بزرگ دیگری به بار آورد و سخنان او باعث ظهور و انتشار دین عیسی گردید. کسانی که در انتظار ظهور مسیح بودند و نبوت های اشعیا را مطالعه می کردند، عیسی را ناجی نسی اسرائیل تصور کردند. به دور او گرد آمدند و او را با شرایط و خصوصاتی که اشعیا تعریف کرده بود، منطبق دانستند.

«از کوه بلند صیون بالا برو و صلابت را با قدرت بلند کن و خیر خوب را به همه اعلام کن. فریاد بزق - مختس به تمام شهرهای یهودا بگو: این خنای شمساست. اینک یهوه با قدرت می آید و بازوهای وی برایش حکمرانی می کند. مانند یک چوچان، بره های خود را بغل می کند و به سینه و آغوش خود می فشارد.» اشعیا ۹ / ۱۱ - ۴۰

چون وعده های یهوه و آرزوهای قوم یهود با امرک زودرس عیسی عملی نشد، هنوز یهودی هاهم چنان در انتظار تحقق گفته های اشعیا، چشم به راه مسیح موعود و

۲ - انبیای پس از تبعید

روش انبیای پس از تبعید از لسیل ملاکی (ملخی Melachai)، یونیل (Yoel) حزقیال (Ezekiel) با تعلیمات انبیا قبل از شکست یهود به دست بابلی ها، تفاوت بسیار دارد. هدف انبیا قبل از تبعید، که غالباً مردمانی عامی و صاف دل بودند، همداری مردم و تشریح آنان به خدا پرستی و احتراز از ارتکاب گناه بود. لیه، نیز انتقادات تند آنان بیشتر متوجه کاهنان، درباریان و انبیای دروغین که موجبات گمراهی مردم را فراهم و آنان را به شعائر مذهبی وابسته می کردند، بود.

انبیای پس از تبعید برعکس، اساس تعلیمات خود را بر وابستگی بیشتر مردم به روحانیت معبدی پایه ریزی می نمودند. در نظر این دسته از انبیا، شعائر مذهبی پایه و ریشه ایمان و تقوا بود و راه وحدت فومی را در یگانگی مذهب تصور می کردند. ضمناً همین انبیای پس از تبعید موجبات نفوذ افکار مذهبی سایر ادیان را در دین یهود فراهم آوردند. بهود خدای قبیله یهود، خدای واحد جهان هستی شد. اسشاسپندان، به بارگاه از راه پاهتد و صحبت از بهشت و دوزخ به میان آمد. رعایت دستورات بهود، چنان که در تورا آمده بود، سرلوحه تبلیغات مذهبی و گفتار آنان قرار گرفت.

یونیل از این که مردم هدیه آردی و هدیه ریختنی خود را به معبد نمی آورند، شکایت می کند.

«ای مشایخ این را شنوید. ای جمیع ساکنان زمین این را گوش کنید... هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خنارند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خدا هستند ماتم می گیرند.» یونیل ۸ / ۱ - ۶

و برای رفع این مصیبت و ازیاد محصل، به مردم توصیه می کند به سوی خدا باز گردند. و در تالار ورودی محراب از کاهنان بخواهند تا با ندیه و زاری، همدردی بهود را مستلث نمایند

ملاکی در رساله خود به وکالت از طرف بهود می گوید:

«پسر پدر خود، و غلام آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجاست؟ و اگر من آقا هستم، هیبت من کجاست؟ نان نجس بر مذبح

من می گذارید. وقتی که حیوان کوری قربانی می کنید، فیصح نیست! وقتی که حیوان لنگ و یا معیوبی قربانی می کنید کار بدی نیست؟ آن را به حاکم خودت هدیه کن. آیا از تو به خوبی استقبال خواهد کرد؟ آیا من آن هارا از دست شما قبول خواهم کرد؟ لعنت بر فریبکاری که درگله خود حیوان نری دارد و برای ادای نذر خود یک حیوان نزاری را تقدیم خدا کند.» ملاکی ۱۳ / ۶ - ۱

«شما از ایام پدران خود از فرائض من تجاوز نموده اید و آن ها را نگاه نداشته اید. درعشرها و هدایا مرا گول زده اید.. تمامی عشرها را به مخزن های من بیارید تا درخانه من خرداک باشد.» ملاکی ۱۰ / ۷ - ۳

#### حزقیال (Ezekiel)

حزقیال از گروه کاهنان اورشلیم بود که به اسارت به بابل برده شد و مدت بیست و دو سال در میان قوم بهود به نبوت پرداخت. مبادی تعلیقاتی حزقیال در عبادت بهود، تجدید بنای معبد و انجام دقیق فرائض و شعائر دینی خلاصه می شود. حزقیال پیشوای گروهی بود که به طرفداران «سفر تشبیه» معروف و به انجام فرائض دینی شدیداً پای بند بودند. او از جمله کسانی است که مدعی دین بهود درآسمان بودند.

«در روز پنجم از ماه چهارم درین اسیران در کنار نهر کبار (Kebar) بودم که آسمان ها باز شدند و من در رؤیاهای خفائی فرو رفتم. کلام خدا در کشور کلدانی به حزقیال نی نازل شد. من نگاه کردم باد شدیدی از طرف شمال بر آمد. قطعه ابر بزرگی. بک خوشه آتش که از هرطرف نور درخشانی پخش می کرد و از میانش، یعنی از میان آتش مثل برنج صیقلی می درخشید. در میان آن چهار حیوان که در ظاهر شبیه به انسان بودند پدیدار شدند. هر یک از آن ها چهار صورت و چهاربال داشت. پاهای آن ها راست و کف پاهایشان شبیه به پاهای گوساله بود..... و بالای آسمانی که فوق سر آن ها بود چیزی شبیه به تخت از یاقوت کبود دیده می شد. بر روی آن تخت صورت انسانی از کمر به بالا، و از کمر به پایین چون آتش درخشانی بود. مانند تصویر قوس و قزح که در روز باران در ابر ها باشد. این چنین درخشندگی کرد اگر آن بود. این منظر جلال خداوند بود. چون آن را دیدم بروی درافتادم و آوازی شنیدم که می گفت، ای پسر انسان برپای خود بایست با تو سخنی دارم.» حزقیال باب اول

بدین ترتیب حزقیال نبی به حضور خداوند بار یافت و خداوند به او مأموریت بیوت در بی اسرائیل را محول نمود، تا کلام خدا را ابلاغ کند و طوماری خداوند در مقابل چشمان او گشود تا برای مردم بخواند.

« پس خداوند به او گفت این طومار را به خود و برو به حائنان اسرائیل بگو. آنگاه دهان خود را گشودم و آن طومار را به من خوردانید. پس آن را خوردم در دهانم مثل عسل شیرین بود.» حزقیال ۴ / ۱ - ۳

بار دیگر بیهوش بر حزقیال ظاهر می شود:

«دیدم که اینک شبیهی مثل آتش بود. یعنی از کمرنا پائین آتش و از کمر او به بالا مثل بروج لامع می درخشید. سوی پیشانی مرا گرفت و روح مرا برداشت و مرا در روزهاها به اورشلیم برد.» حزقیال ۲-۸

ظهور انبیای علاقمند به اجرای شهادت و تشریفات مذهبی و برقراری سیستم شدید روحانیت و کهانت برای نظارت در اجرای شدید فرائض دینی و دستورات مربوط به محرمات و واجبات، رورنه ای را که از طرف انبیای قبل از نعید برای قبول افکار تازه در دین یهود باز شده بود، به کلی مسدود کرد. روحانیت پس از تبعید تا اهدام معبد اورشلیم، تمامی کوشش خود را در انجام تشریفات مذهبی و برقراری آئین قربانی های سوختنی و کفاره ای و بحث های بی محتوی و متحجر مذهبی مصروف می نماید.

### دوره جدید کهنات و پراکندگی قوم یهود

دولت ششالی یهود در سال ۷۲۲ ق. م توسط آشوری ها و دولت جنوبی در دوران سلطنت بخت النصر در ۵۸۶ ق. م مضمحل شد و اور شلیم و معبد آن ویران گردید. یهودی ها را به اسارت به بابل بردند و مدت پنجاه سال در اسارت بابلی ها بردند. بخت النصر سرزمین پرآب و حاصلخیزی بین بابل و نیپور (Nippur)، را در اختیار آنان گذاشت و در اجرای مراسم مذهبی آزادی کامل به آنان داد. در دوران تبعید، معبدی وجود نداشت و یهودی ها برای دعاخوانی و قرائت تورا، ابتدا در منازل یکدیگر و بعداً در مکان های مخصوصی که آن را کنست (کنسه) و به یونانی سیناگورگ (Sinagogue) می نامیدند، اجتماع می کردند. در این محام علاوه بر قرائت و تعلیم تورا، تدریس اطفال و آموزش های مذهبی نیز جزئی از وظایف مسئولین کنست بود. چون به عقیده یهودی ها تقدیم قربانی باید منحصرأ در معبد انجام می گرفت، در طول مدت اسارت، این فریضه دینی صورت نگرفت. پس از بازگشت به فلسطین و برداشتن و تعمیر معبد اورشلیم، تقدیم قربانی های سوختنی و کفاره ای مجدداً آغاز شد. کوروش پادشاه ایران، پس از تصرف بابل، یهودی ها را آزاد گذاشت تا به هرجا که مایلند بروند. عده زیادی از آنان از بازگشت به فلسطین امتناع نمودند و به تجارت پرداختند. عده ای نیز به موطن اصلی خود باز گشتند. فلسطین در مدت دوپست سال تحت قیمومت ایران بود و فرمانده آن سرزمین ازین شاهزادگان همان منطقه انتخاب می گردید. ولی سپاه مستقر در آن ناحیه تحت فرماندهی یک افسر ایرانی بود که مستقیماً از طرف شاهنشاه ایران برگزیده می شد. زرو بابل (zerubbabie) از شاهزادگان خانواده دارد، به ساتراپی ناحیه فلسطین برگزیده شد و با کمک مالی خشایارشا، یهودی ها



معبد اورشلیم را بار دیگر آباد نمودند. عزرا و نحسیا، از طرف دربار ایران، مأمور تنظیم و تدوین تورا (قانون) شدند. ادبیات و کتب یهود به زبان آرامی، زبان دربار ایران، نوشته شد. این دوره از تاریخ مذهبی یهود را باید دوره ظهور روحانیت جدید در اسرائیل نامید. عزرا و نحسیا، در تجدید حیات این دوره نقش بزرگی داشتند و انبیا، این عصر مانند زکریا و حتی مردم را تشویق و موعظه می کردند تا تشریفات و آداب دینی را، به طوری که در تورا نوشته شده، و متن قانونی را که عزرا تهیه کرده بود، رعایت و به آن عمل کنند. عزرا و نحسیا، در اجتماع بزرگ یهودی ها در اورشلیم در برابر معبد هیکل، کتاب قانون (تورا) را بر آنان خواندند. همه باهم پیمان بستند که اوامر و برهائی کتاب مقدس را به دقت مراعات کنند. هسته مرکزی این میثاق، پرستش یهود، رعایت حلال و حرام، پرداخت عشریه به معبد و اجرای مراسم قربانی های سوختنی و کفاره ای بود. اصل مهم جدیدی که بر اصول قدیم در این عصر اضافه شد، قانون منع ازدواج یهود با دیگران بود. در طول این مدت تا خراب شدن معبد اورشلیم به دست رومی ها، قوم یهود به رعایت شریعت جدید به طوری خو گرفت که رعایت هر یک از نکات آن به صورت عادت ثانوی درآمد.

دولتی روحانی در اسرائیل تشکیل شد و حل و فصل امور به دست کاهنان و گرداندگان معبد افتاد. این روش به مدت ۴۰۰ سال و تا ویرانی کامل هیکل ادامه داشت. جنب و جوش تازه ای در کلیه شئون مذهبی به وجود آمد. تقویت مذهب و ایمان شدید مردم به یک خدا، موجبات هم بستگی بیشتر قوم یهود را فراهم آورد. در جامعه جدید روحانیت، رئیس کهنه در عالیترین مقام اداری و مذهبی قرار داشت و سفر او همیشه در معبد بود. این شخص از بین اولادان زدوک (Zadok) که در زمان داود کاهن بزرگ معبد بوده، انتخاب می شد و بقیه کاهنان و افراد طایفه لوی (قبیله خود موسی) زیر دست او انجام وظیفه می کردند.

اسکندر، پس از تسلط بر فلسطین، با قوم یهود به مهربانی رفتار کرد و به آنان آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا نمود و حتی عده ای از آنان را به سکونت در شهر جدیدینای اسکندریه در شمال مصر تشویق کرد و محلات مخصوصی از این شهر را به سکونت یهودیان اختصاص داد. یهود نیز متقابلاً با اسکندر از در سازش درآمد و تمدن یونانی در فلسطین رواج کامل یافت. تا سه نسل بعد تفاهم کامل بین یهود و جانشینان اسکندر برقرار بود. کتب امثال سلیمان، ایوب، روت، استر، یونس و

مزامیر، محصول این دوره هستند و در آن‌ها اثر نفوذ هلنیسم به خوبی مشهود است. گروهی از فضایی یهود در اسکندریه به ترجمه کتاب مقدس به زبان یونانی پرداختند. این ترجمه که در قرن سوم قبل از میلاد آغاز و مقارن تولد عیسی به پایان رسید، قدیمی‌ترین و موثق‌ترین اثری است که از کتاب مقدس در دست است.

وقتی که یهودی‌های خارج از فلسطین، زبان یونانی را به جای زبان آرامی به عنوان زبان دوم هم‌تراز زبان مادری خود پذیرفتند، به ناچار تغییراتی نیز در چشم‌اندازهای مذهبی به وجود آمد. آشنایی به زبان یونانی، وسیله‌ای برای گسترش افکار، سنت‌ها و طرق استدلال یونانی در خاورمیانه گردید. گرچه غنای فکری و استدلالات منطقی زبان، در اثر اختلاط با افکار مردم طبقات پائین اجتماع، خیلی ضعیف و مبذل شده بود، ولی هنوز مشوق خوبی برای فراگرفتن زبان و استدلال به روش فلاسفه یونان بود. فراگرفتن زبان و استدلال به سنت فلاسفه یونان، به هیچوجه موجب جدایی یهودیان مقیم اسکندریه از سنت اجدادی نبود. آنان نیز مرتباً در مراسم عبادی و حتی زیارت معبد در اورشلیم، شرکت می‌کردند.

با پیروی از نحوه استدلال فلاسفه یونان، یهودیها کوشش می‌نمودند تا نورا را از طریق فلسفه یونانی به نمایش بگذارند. فیلولوی اسکندریه ای (Philo of Alexandria) بیشتر معلم و مفسر یهود بود تا یک فیلسوف شبیه فلاسفه یونانی. او وقایع بزرگ تاریخ اسرائیل را به عنوان نمونه‌ای از حقایق ابدی، تفسیر و لوگوس (Logos) را از راه استدلال، به عنوان واسطه بین خدای بزرگ و عالم هستی معرفی می‌نمود. بسیاری از نوشته‌های یهود در این دوره همچون کتاب خرد (Book of Wisdom)، به منظور متقاعد نمودن خوانندگان یونانی زبان نوشته شده. ولی به نظر می‌رسد که در وصول به هدف خود، راه درازی نرفتند. بزرگ‌ترین انتقادی که یهودیها می‌توانستند بر عقاید یونانی‌ها وارد آورند، مسئله پرستیدن خدایان متعدد و ارواح بوده که آن هم به نوبه خود تبلیغات و کوشش بی‌شماری بود.

زندگی روزانه یهودی‌های مقیم مصر، از نظر اجتماعات مذهبی و مراسم بیابش، در سیناگوگ خلاصه می‌گردید. در سیناگوگ، به مردم غریب مسکن می‌دادند و به مفروضات کلمه‌های لازم می‌شد. اطفال یهودی در آن محل آموزش‌های مذهبی و زبان عبری و یونانی فرا می‌گرفتند. در مجاورت سیناگوگ، «مرکز مطالعات» و کتابخانه‌ای برای اهل محققین وجود داشت. سخنرانی‌های مذهبی در سیناگوگ، از طرف مسلمانان

ناره وارد مذهبی به عمل می آمد، نه توسط رایی های محلی.

پس از درگذشت اسکندر، امپراتوری عظیم او به قطعات کوچکتر تقسیم شد. مرکز امپراتوری ( مقدونیه Macedonia ) توسط یونانی ها، مصر در دست بطلمیوس ها (Ptolemies)، و ایران و بین النهرین و خاورمیانه نصیب سلوکیدها شد. در قرن سوم قبل از میلاد عیسی، اشکانیان در ایران به قدرت رسیدند و قلمرو فرمانروایی سلوکید ها به تدریج محصور به سوریه و فلسطین گردید. انطیپاکوس اپی فانس (Antiochus Epiphanes) سردار یونانی که علاقمند به گسترش هر چه سریعتر تمدن و زبان یونانی در قلمرو فرمانروایی خود بود، شخصی بیگانه از خانمان زدوک را به کهنات اورشلیم منصوب کرد. کاهن جدید، الزامات دینی مربوط به ختنه و رعایت سبت را برداشت. حفظ وتلاوت تورا را ممنوع ساخت و متحلفین از این دستور را به اعدام تهدید کرد. یهودی ها از اجرای دستورات منلتوس، کاهن جدید، سرماز زدند و او را از اورشلیم اخراج نمودند. انطیپاکوس، که سرگرم جنگ با مصری ها بود، نتوانست کمکى در آن زمان به منلتوس بماند. ولی پس از غلبه بر مصر و خاتمه جنگ، به اورشلیم آمد. یهودی ها را سرکوب و به کیفر شورش، مجبور به خوردن گوشت حوک نمود. حتی در محراب هیکل، معبدی برای زئوس، خدای یونانیان، برپا و حوک قربانی کرد. این اعمال، احساسات خصمانه قوم یهود را که به شدت وابسته به عقاید و رسوم مذهبی خود بودند، برانگیخت. روزی که حاکم مدین (Modia) یکی از کاهمان کهنسال یهود به نام ماتاتیاس (Mattathias) را مجبور کرد تا در مراسم قربانی برای زئوس شرکت کند، او تحمل نیاورد و حاکم را کشت. همین امر مقدمه شورش عظیمی در فلسطین به فرماندهی یهوداماکابوس (Judas Maccabeus) پسر ماتاتیاس شد. یهودی ها پس از شکست های متوالی که بر یونانیان وارد آوردند، اورشلیم را در سال ۱۶۵ قبل از میلاد فتح کردند. معبد را شنسرو و آئین و مراسم قدیم را از نو برقرار نمودند. یهودا در جنگ های بعدی با یونانیان کشته شد، ولی ارتش یهودی یونانیان را به کلی از خاک فلسطین بیرون راند. سامره و ماورا، اردن را نیز ضمیمه قلمرو اسرائیل کرد و حکومت مکابیان را که تا سال ۶۶ میلادی ادامه داشت، تاسیس نمود.

فتح معبد و انجام مراسم قربانی، در نظر یهود واجد اهمیت بسیار بود. چنانکه حتی امروزه نیز همه ساله در روز تصرف اورشلیم و تجدید مناسک عبادی در معبد، جشن بزرگی به نام جشن نورها (Hanukkah) در تمام نواحی یهود نشین برپا می

در دوران کهنانت جدید، فرقه ای از اولادان زدوک، به نام صدیقیان بوجود آمد. این جماعت همه متمول و اشراف متش و اهل دنیا و منکر شریعت بودند. تنها به تعالیم موسی در توراها اعتقاد داشتند و بقیه کتب عهد عتیق را مردود می دانستند. وجود فرشتگان، مکاشفات انبیا، قیامت و روز محشر و زندگی پس از مرگ را انکار می کردند و می گفتند که پس از مرگ، نفس آدمی با جسم او از بین می رود و چیزی باقی نمی ماند تا جوابگوی اعمال گذشته خرد باشد. صدیقیان به علت عدم توجه به مناسک و تشریفات معبدی، در میان مردم عوام شهرت خوبی نداشتند.

دسته ای از معلمین و مبلغین یهود، به نام رابی ها (Rabbis)، که موظف به استنساخ، تفسیر توراها و مسافرت به نقاط مختلف یهودی نشین برای ارشاد مردم و برپاداشتن مراسم مذهبی بودند، مکتب جدیدی به نام فریسیان به وجود آوردند. نسخ متعدد توراها هم در بابل و هم در فلسطین تهیه و بین یهودی ها توزیع شد. شرایع، آن چنان که کاهنان دیکته می کردند، و قوانین و قواعدی که عزرا و نحسباز ایران با خود آورده بودند، رسالات انبیا بعد از تبعید، بر اساس گفتار خودشان و صحائف انبیا پیشین پس از تحدید نظرها، تحریر و توزیع گردید. ترانه سرایان نغمات و غزل های مذهبی را که در معبد می خواندند، به انضمام تعدادی از غزل های غیر مذهبی، در کتابی به نام غزل الاغزال منتشر نمودند. فریسیان بیشتر به تفسیر شرایع و فروع دین و حل مشکلات دینی روزمره مردم می پرداختند و با اجرای مراسم عبادی، آن چنان که در کتاب مقدس آمده بود، طرفداران بسیاری در بین فقرا و طبقات پائین اجتماع برای خود دست و پا کردند. فریسیان مردم را به توبه قتل از قوت فرصت و فرارسیدن پایان دنیا، تشویق و مقررات دینی را بر اساس قیاس و اجتهاد خود به نحوی تفسیر و تعبیر می کردند که با وضع مردم زمانه سازگار باشد.

به مرور ایام، اختلافات بین دو فرقه صدیقیان و فریسیان از مخالفت ها و انتقادات لفظی، به مخاصمت و خونریزی کشیده شد. فریسیان مردم را برضد حکومت مکابیان شورانند. دولت یهود عمده ای از فریسیان را کشت و عده زیادی را مجبور به مهاجرت کرد. وقتی هیرکانوس (Hyrcanus)، کاهن اعظم اورشلم، از ترس نفوذ فریسیان، روی موافق به صدیقیان نشان داد، فریسیان بر مخالفت خود افزودند و جنگ داخلی شروع شد. ناگزیر طرفین حمایت و مداخله رومی ها را خواستار شدند. روم نیز

از اختلافاتی که بین دستجات مختلف یهود ایجاد شده بود، حداکثر استفاده را نمود. همیشه سردار رومی، فلسطین را به تصرف خود درآورد، ولی به یهودی ها آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا کرد. فلسطین به چهاربخش: یودا، جلیله، یرو و ادر تقسیم گردید. سامره ضمیمه مستملکات روم شد. پس از اندک زمانی یودا نیز جزئی از خاک روم اعلام و برای سه قسمت دیگر فرمانداری از طرف روم تعیین شد.

پس ارحمه شدید ایرانی ها به عساکر رومی مقیم فلسطین و سوریه در سال ۴۰ ق. م، سنای روم مصلحت چنان دید که با اعطای عنوان پادشاه یهود به « هرود ۲۰ »، او را به فرمانروائی فلسطین منصوب و دستورات خود را به پادشاه دست نشانده خود ابلاغ نماید. گر چه هرود در آبادانی شهرها و شکوفائی اقتصاد مملکت گام های مثبتی برداشت، ولی هیچگاه نتوانست قلوب کسانی را که با حکمفرمائی روم و دست نشاندهگان آنان مخالف بودند، جلب نماید. یهودی ها چندین بار در دوران حکومت هرود و جانشینانش شوریدند. فلسطین به محل نا امنی تبدیل شده بود. سازعات بین یهودی ها و یونانی های مقیم شهرهای ساحلی مدیترانه و اختلافات بین مردم و حکومت، روز به روز درتزیاد بود. در سال ۶۶ میلادی این عقده، دیرین گشوده شد و نارضائی ها به طوفانی مثل گردید. شورش، که مقدمتاً از طرف مسندان و فقرا که از سایر طبقات اجتماعی بیشتر تحت فشار بودند آغاز شده بود، پس از اندک زمان همگانی گردید. عده کثیری از ثروتمندان و وابستگان به حکومت کشته شدند. شورشیان، سربراران رومی مسند در ماساوالا (Masaola) را قتل عام کردند و اورشلیم را متصرف شدند. روم که امنیت امپراتوری را در معرض خطر دید، و سپازیان (Vespasian) را به سرکردگی سپاهی به فلسطین فرستاد. سپازیان اورشلیم را محاصره کرد ولی پس از مدتی برای احراز مقام امپراتوری به روم بازگشت و فرماندهی سپاه را به پسرش تیتوس (Titos) سپرد. تیتوس پس از فتح شهر، به یکی از فجیع ترین فنل عام های تاریخی دست زد. رومی ها هر که را یافتند، کشتند و زنان و اطفال را به اسارت به روم بردند. شهر و معبد هیکل را به آتش کشیدند و با خاک یکسان کردند. از این پس فلسطین و سوریه قسمتی از مستملکات روم شد و یهودی ها در اکناف دنیا پراکنده شدند.

تفرقه و پراکندگی قوم یهود در حقیقت از سال ۵۸۶ ق. م و تصرف اورشلیم به دست بابلی ها آغاز شد. یهودی هایی که در بین النهرین و ایران باقی ماندند، در زمان حکومت اشکانیان، از زندگی مرفهی برخوردار بودند و مانعی برای پرستش یهود و

اجرای مراسم و شعائر مذهبی وجود نداشت. ولی با از بین رفتن اشکانیان و روی کار آمدن ساسانیان رسمی شدن دین زرتشت در ایران، تصادمات بسیار شدیدی بین یهودی ها و حکام محلی پیدا شد. زرتشتیها خاک و آتش را از عناصر مقدس می دانند که نیاید به نجاسات آلوده شود. به همین دلیل، از دفن اجساد یهودی در روشن کردن شمع در سیناگورگ ها در روزهای شنبه، جلوگیری می نمودند. در درگیریهایی که بین یهودیها و امروان محلی درمی گرفت، عده زیادی از یهودی ها کشته شدند. به همین مناسبت، یهودی های مقیم ایران، هجوم اعراب و برقراری حکومت اسلامی در این منطقه را با آغوش باز پذیرفتند. ویران شدن معبد، آخرین ضربه شدیدی بود که به قوم یهود وارد آمد و یهود یکی از پایه های اساسی اتحاد قومی خود را برای همیشه از دست داد. معبد و تصور این که یهود در قدس الاقدس منزل دارد، در نظر یهودی ها اهمیت فوق العاده ای داشت. دیگر محلی برای زیارت خدا، تقدیم قربانی و تجمع مقامات روحانی و شورای مذهبی (Sanberdin) وجود نداشت. یهودی ها از این پس اقلیت کوچکی بودند در بین ملل مختلف، که گرچه در نگهداری هبستگی و یگانگی قومی و معتقدات مذهبی خود از هیچ کوششی دریغ نمی کردند، ولی به تدریج و خواهی نخواهی تحت تأثیر تمدن و آداب ملل میزبان قرار می گرفتند و اگر اقدام فوری به عمل نمی آمد، اجتماعات یهود برای همیشه از هم پاشیده می شد. جوشنان بن ذکائی (Joshanan - ben Zokkai) اقدام به تأسیس مدرسه ای برای هدایت یهودی هادر شهر جامنیا (Jamnia) نمود که چون فاقد آلودگی های سیاسی بود، رومی ها مانع آن مخالفتی نکردند. معلمین مدرسه به نام رابی نامیده می شدند و به تدریج وظایف شورای مذهبی (Sanberdin) را که پس از حمله رومی ها تعطیل شده بود، در دست گرفتند و راهنمایانی برای هدایت یهودی های مقیم سایر کشورها اعزام نمودند. یهودی ها برای حل مشکلات مذهبی و کسب نظر، به این مدرسه مراجعه می کردند. فارغ التحصیلان مدرسه به نام تانا (Tanna) و در جمع تانائیم (Tanaim)، نامیده می شدند. از آثار باقیمانده از شاگردان این مدرسه، امثله مشهوره در کتاب (Pirkey Avot) و همچنین «تفسیر قرن دوم»، و یافانون بزبان عبری است (۱)

۱ - پیرکی آوت، کتاب آموزش مذهبی است که به زبانی ساده و به طریق سننوال و حوات نگارش یافته و بیشتر برای آموزش مسائل مذهبی، به اطفال از آن استفاده می شود.

فرق دیگر یهود به تدریج از بین رفتند. تنها یهودی - مسیحیان باقی ماندند که با وجود کوشش بسیار رابی ها برای طرد آنان از سیناگوگ، هم چنان به حیات مذهبی خود ادامه دادند. عساکرگاهی به نام کلیسا برای خود ساختند. تمام رشته های همبستگی خود را با آئین یهود بریدند و حتی به دسته ای مخالف یهود تبدیل شدند.

شصت سال از ویرانی شهر و سوختن هیکل گذشت. ناآن که هادریان (Hadrian) امپراتور روم در سفر خود به فلسطین دستور بنای شهر جدیدی به نام ایلیا کاپی نولیا (Aelia Capitolina) بر روی حراشه های اورشلیم و معبدی برای ژوپیتر در محل هیکل را صادر کرد. پس از مراجعت نیصر به روم، یهودیانی که با بنیانگذاری شهر جدید بر روی خرابه های اورشلیم مخالف بودند، در سال ۱۳۲ میلادی به رهبری سیمون بن کوزبا (Simon - ben Koseba)، به شورش همه جانبه دست زدند. این شورش که توسط بزرگترین رابی آن دوران، رابی اکیبا (Rabbi Akiba)، نیز ناپید و حمایت می شد، در ابتدا تلفات سنگینی به رومی ها وارد آورد. ولی شکست پایانی آن فاجعه انگیز بود. رومی ها بار دیگر به کشتار دستجمعی یهود و اسیر نمودن زنان و اطفال دست زدند. شهر آلیا کاپی نولیا، بر روی خرابه های اورشلیم، و معبد ژوپیتر در محلی که فعلا مسجدالاقصی قرار دارد، ساخته شد. نزدیک شدن به معبد بر تمام افراد یهود ممنوع گردید. تنها در روز نهم ماه آب رومی، که روز سالگرد ویرانی معبد بود، به یهودی ها اجازه داده شد در کنار دیوار خرابه ای که باقی مانده بود، بایستند و دعا کنند. رسم و سنت « دیوار ندبه » از آن روز تا کنون همچنان برقرار است. بابرقراری محدودیت ختنه کردن و سایر شعائر دینی، اجرای مراسم عبادی بر یهودی ها مشکل شد و بسیاری از آنان آرزو می کردند که بار دیگر ایرانی ها حمله کنند و آنان را از ستم رومی ها نجات دهند. سیمون دوم، پسر عمالتیل، که به ریاست مذهبی یهود بر گزیده شده بود، مرکز یهودیت و شورای روحانی را به جلیله، طبریه و سایر شهرهای فلسطین منتقل نمود. سیمون یکی از یهودی های بسیار متعصب بود و در زمان پندر سالاری او « میشنا » منتشر شد. گرچه پندر سالاری و شیخوخت قومی رو به افول نهاده بود، ولی در مقابل، مباحثات رابی ها در فلسطین و بابل و حتی روم شیوع کامل داشت. پندر سالاری و شیخوخت قومی در سال ۴۲۹ میلادی توسط رومی ها به کنی برچیده شد. ولی شورای روحانی (Sanherdin) تا سال ۶۴۰ میلادی هم چنان ادامه داشت.

قبول دین مسیح در سال ۳۱۳ میلادی از طرف کنستانتین، به عنوان دین

امپراتوری روم، مزده، فرح بخشی برای یهود نمود. گرچه دین یهود هیچگاه غیرقانونی اعلام نگردید، ولی زندگی برای یهودی ها طاقت فرسا شد. غالب پیشوایان مسیحی و نویسندگان، کشیش ها و مقامات بالای مذهبی مسیحی، از یهودی ها متنفر بودند و یهود را مسئول قتل عیسی به مردم معرفی می کردند.

خشونت رومی ها، موجب شد که یهودی ها برای رهائی خود، به هر نیروی خارجی متوسل گردند. چنانچه در جنگ بین ایرانیان و روم شرقی (۶۱۴ - ۶۱۷م) به کمک نیروهای ایرانیان شتافتند. ولی پس از عقب نشینی ایرانیان و ورود مجدد فرای بیزانس به اورشلیم، یهودی ها بار دیگر از شهر مقدس تبعید شدند. پیشرفت سریع مسلمانان تا حومه، قسطنطنیه، تمام کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه را به تصرف آنان درآورد. مصر و شمال آفریقا و اسپانیا تا سال ۷۱۱ میلادی، متعاقبا به دست مسلمان ها افتاد. طی مدتی قریب یکصد سال پس از ظهور اسلام، بسیاری از سرزمین های یهودی نشین جزئی از مستملکات عرب گردید.

با ورود آئین جدید مذهبی، شرایط زندگی یهود بهبودی یافت. یهودی ها در شعب گوناگون علمی از قبیل نجوم، ریاضیات، فلسفه، شیمی، طب و زبان شناسی شایستگی کامل از خود نشان دادند.

در همین دوران، صلاحیت و اهمیت مجمع روحانیون تبعیدی یهود (گوار Goan) در بابل شهرت بسیار یافت. تلمود بابلی، در اثر مساعی آنان در سراسر عالم یهود، مورد قبول قرار گرفت. شعبه ای از گوار در قرن نهم در قسطنطنیه تأسیس شد که به زودی از طرف یهودی های مغرب مصر، ایتالیا و اسپانیا، به عنوان کانون صلاحیت دار مذهبی، مورد تأیید قرار گرفت. مجموعه قوانین تلمودی تحت سرپرستی گوار تدوین گردید. اشعار سیناگرگ نوشته و کتاب دعا طراحی و متن تورا، با تفسیرهایی منتشر شد. بزرگترین اقدام مؤثر مذهبی گوار، انتشار «پاسخ ها» (Responsa) بود. این انتشارات حاوی پاسخ هایی بود که پس از مطالعات دقیق به سئوالات و مشکلات مذهبی که هر یک از افراد یهود در عمل با آنها مواجه بود، داده می شد.

در قرن هشتم میلادی آنان بن داود (Anan ben - David) و در قرن دهم کارائیت ها (Karaites)، تلمود و تمام قوانین شفاهی مربوطه را مردود اعلام کردند و تنها تورا، راه به عنوان کشتاب دینی، پذیرفتند. ولی نظرات آنان که ممکن بود باعث ایجاد نفاق در قوم یهود و از هم پاشیدگی قومی گردد، طرفداران زیادی پیدا نکرد و



امروزه تعداد معتقدان به این مکاتب از قریب ۱۵ هزار نفر در روسیه، اسرائیل و مصر تجاوز نمی‌کند.

در قرون ده و یازده میلادی که اسپانیا تحت تسلط اعراب بود، عده‌ای از یهودی‌ها، در محیط آزاد فکری، به مقامات عالی درباری راه یافتند. اسپانیا عصر طلایی علمی و ادبی خود را بیشتر مدیون افراد یهودی بود. در این دوره فرقه، جذبی از یهودیت به نام سفاردیک (Sephardic)، با سیناگولک و مراسم عبادی ویژه‌ای بر وجود آمد. ریان طرفداران این فرقه مخلوطی از عبری و اسپانیولی عامیانه به نام لادینو (Ladino) است. مقارن همین ایام فرقه دیگری به نام اشکنازی (Ashkenazi) در آلمان ظهور کرد. در فرانسه تا قرن یازدهم میلادی وضع یهودی‌ها نسبت به سایر کشورهای اروپائی بهتر بود. در اواسط قرن یازدهم میلادی، شهرت مکتب یهودی‌های مقیم فرانسه بر گوان فلسطینی پیشی گرفت. یکی از فضلای معروف این مکتب رابی سلیمان بن اسحق (Rabbi Solomon ben Isaac) بود که با حروف اختصاری اول اسامی به نام «راشی» معروف بود. تفسیری که او بر تورا و تلمود نوشته، مورد استفاده بسیاری از پیشوایان مکتب یهود است و در تلمودهای امروزی نیز چاپ می‌شود. دوائر تبلیغات کلیسا و تمهیز مردم برای شرکت در جنگ‌های صلیبی، نفرت از یهود که در اروپا آغاز شده بود، به فرانسه نیز سرایت نمود. نیروی مجاهدین صلیبی در سر راه خود به طرف ارض سرعورد، هرجا که یهودی‌ها بودند کشتند و اموال آنان را غارت کردند. تصرف اورشلیم که در دنیای مسیحیت به عنوان بزرگترین پیروزی تلقی می‌شد، برای یهودی‌ها به معنای مرگ و نابودی بود. مسیحیان سیناگولک‌ها را به آتش کشیدند و هرجا یهودی یافتند، کشتند. زندگی بر یهودی‌های مقیم اروپا و فلسطین بسیار ناگوار شده بود. یهود، مرگ را شهادت و آخرین مرحله قداست اکی دوش هاشم (Kiddush ha shem) تلقی می‌کرد. بسیاری از یهودی‌ها مرگ را بر ترک اعتقادات اجنادی و شکستن فرامین تورا، ترجیح دادند. خودکشی کردند و با خود را برای نابودی در اختیار شکنجه‌گران قرار دادند.

یهودی‌هایی که از قتل عام مسیحیان جان سالم بدر برده بودند، در سرزمین‌های جدید اجتماعی تشکیل دادند. یهود در قرن یازدهم وارد خاگ انگلیس شد. ولی در سال ۱۲۹۰ از این سرزمین طرد شد. تا آن که مجدداً در سال ۱۶۵۰ به این جزیره بازگشت.

در قتل عام دومی که در قرن سیزدهم در سراسر خاک اروپا شروع شد، تقریباً نام یهودیهای مقیم جنوب ایتالیا، بین سال های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ میلادی کشته شدند و یا در اثر فشار مقامات کلیسایی از آئین اجنادهی خود دست کشیدند و مسیحی شدند. در سال ۱۳۰۶، یهود از خاک فرانسه طرد شد و در قتل عام ۱۳۴۸، آنچه باقی مانده بود به هلاکت رسید. در این سال یهودی ها متهم شدند که با مسموم کردن چاه های آب، «سرگ سیاهی» را که باعث از بین رفتن شت جسمیت اروپا شده بود، بوجود آورده اند. در دروغ هولناک دیگر نیز درباره یهودی ها در افتراء شایع گردید: افتراء خون و افتراء بی حرمنی به کشور سبزبان. با شایعه افتراء خون، مسیحیان مدعی بودند که یهودی ها اطفال مسیحی را در مراسم عید فصح قربانی می کنند. قتل عام یهود، صورت بین المللی به خود گرفت. از اسپانیا تا لهستان، هرکجا که یهودی یافتند کشتند. عصر طلایی علمی اسپانیا نیز در همین قرن به پایان رسید.

در قرن دوازدهم، مسیحیان در صدد باز پس گرفتن اسپانیا از مسلمانان برآمدند. قبایل بدوی به حمایت از مسلمانان، از شمال آفریقا به اسپانیا هجوم آوردند. این قبایل قاتل به مسألت با قوم یهود نبودند. یهودی ها به شمال اسپانیا گریختند. مسیحیان در ابتدا با مسألت با آنان رفتار کردند. ولی خوشرفتاری فرماندهان مسیحی دیری نپایید و نامی یهودی ها را از دم تیغ گذراندند. این کشتار در سال ۱۳۹۱ به اوج خود رسید. و به یهودی ها لقب خوک داده شد. سا در شهر سویل، سی هزار یهودی را کشتند. در سال ۱۴۹۲ به باقیمانده یهودیها اختیار داده شده با دین مسیح را بپذیرد و با خاک اسپانیا را ترک گویند. عده ای از دانشمندان و روشنفکران یهودی، از ترس جان مسیحی شدند ولی تعناد کشیری از طقه عوام گریختند و به مشرق اروپا و آفریقا و آسیا رفتند. آنان که در کشورهای جنوبی اروپا ماندند، مجبور بودند در محله های پائین شهر درگتو (Ghetto) و دور از سایر اجتماعات زندگی کنند. شب ها حق خروج از محله را که با دیوارهای بلند محصور شده بود، نداشتند. برای شناسائی خود به مردم می بایستی قطعه پارچه زردی را روی لباس خود بنویزند. در دوران نعتیش عقابید مذهبی در اروپا، وضع یهودی های مقیم اروپا نا گوارتر از دوران جنگ های صلیبی بود. الحام شعائر مذهبی از قبیل ختنه، روز شب و برپائی اعیاد بر آنها ممنوع بود. متخلفان را به شدیدترین وجه شکنجه می کردند. در سال ۱۴۲۰، دوهزار نفر از یهودی ها توسط افراد فرقه، درمی نیکن که مأمور نعتیش عقابید بودند، بر روی توده

های هیزم سوزانده شدند.

سال های آخر قرن هفدهم میلادی. دیبا شاهد زنده شدن افکار نیمه مرده مربوط به ظهور مسیح برای رهائی قوم یهود بود. شکی نیست که این نهضت ها به عنت عدم اصیت اجتماعی قوم یهود بوجود آمدند. مهم ترین جنبش که در سال های ۱۶۲۸ تا ۱۷۱۶ پیدا شد، توسط دو نفر به نام های شابتائی زوی (Shabbetai-Zevi) و ناتان غره (Natan of Gaza) رهبری می شد. شابتائی در سال ۱۶۶۵ دستگیر و زندانی. سپس مسلمان شد. رفتار ناتان از گفتار یحیی معمان سرمشق می گرفت. او مردم را به توبه، ریاضت های سخت، نفس کشی، روزه داری، حسام درآب یخ، دعا و نیایش مداوم، دعوت می کرد.

از وقایع مهم یهود در این قرن، انتقادات شدیدی بود که ناروح اسپینوزا (Baruch - Spinoza) (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷م)، فیلسوف و دانشمند یهودی هلندی، بر آئین یهود وارد آورد. اسپینوزا، اصالت کتاب مقدس یهود را مورد تردید قرار داد و منکر وحی الهی به صورتی که در تورا آمده است، گردید. غلط های متن و اشتباهکی های کتاب را بهترین دلیل غیر آسمانی بودن کتاب، و آن را محصول افکار منحول و متغیر یهودیان در طول چند قرن معرفی کرد. اسپینوزا می گفت، معجزات یهود در تورا واقعیت ندارد و قوانین تورا، نه تنها نمی توانند موجد نظام صحیح و آرامش و خوشبختی بشر باشند، بلکه مانع بزرگی در راه پیشرفت فکری و اختیار آزاد بشر بوجود می آوردند. به نظر او بالاترین قانون، قانون عقل است که از عقل کلی جهان، (لوگوس Logos)، سرچشمه گرفته باشد. کتاب طبیعت که با بیان اعداد و ارقام ریاضی تنظیم و از عقل کلی جهان سیرات شده، و عشق به خداوند که در آن صحت به بشریت پدید می آید، بهترین سرمشق اصول اخلاقی و نظام جامعه است.

اسپینوزا چون یهودی بود و اعتراضات او تنها کتاب مقدس یهود را دربرمی گرفت، توانست از دادگاه «تفتیش عقاید» مسیحیان جان سالم بدر ببرد. ولی سیناگورک یهودیان او را دشمن خدا و کتاب مقدس نامید و طی نفرین نامه، معروفی او را از جامعه یهود طرد کرد. اسپینوزا آئین یهود را ترک گفت و تا پایان عمر دین دیگری هم نپذیرفت.

پس از انقلاب کمپیر فرانسه و اعلام حقوق بشر و آزادی فردی، یهودیان به تدریج از متصرفات دولت عثمانی و اروپای شرقی و روسیه خارج شدند و به طرف

کشورهای غرب اروپا و امریکا روی آوردند. توانائی و قدرت یهودی ها در امور اقتصادی و بانکی، سیستم های پیشرفته اقتصادی در این کشورها بوجه آورد. گرچه در قرن نوزدهم حقوق مساوی به کنبه افراد ساکن هرکشور اعطا و امور مذهب از سیاست مجزا اعلام و دین یهود یکی از ادیان زنده دنیا، و هر یهودی یکی از اتباع کشور محل سکونت خود با حقوق مساوی با سایر اتباع آن کشور شناخته شد، ولی عکس العمل مردم در مقابله با سیاست ترمنش دولت ها و مخالفت با مداخلات یهودی ها در امور سیاسی که به ظاهر بر پایه، زیست شناسی و تفوق نژاد آریا، متظاهر گردیده بود، مشکلات جدیدی را برای یهودیها به وجود آورد. بزرگترین جنبش ضد نژاد سامی، که عملاً تنها یهودی هارا در بر می گرفت، در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه با واقعه دریفوس (Dreyfus) افسریهودی، فرانسوی متظاهر و سپس طی سال های ۱۹۳۸-۱۹۴۵ در تمام اروپا به اوج شدت خود رسید و به نابودی بیش از شش میلیون، یعنی قریب بنه سوم از یهودی های روی زمین، منتهی شد. ضربه عظیمی که به امنیت، سلامت و ایمان یهود وارد آمد و نقشی که متأسفانه دین مسیح و رهبران و پیروان آئین عیسی در کشتار بزرگ (Holo Caust) یهودی ها بازی کردند، حقیقت تلخی است که درتاریخ روابط ادیان و مذاهب گوناگون محصول کارگاه خناسازی بشر، برای همیشه زنده باقی خواهد ماند.

اگر به دقت تاریخ دین یهود مطالعه شود، به خوبی مشاهده می گردد که تمام کشتارهای بیهوده یهود، به دست مردمی خرافه پرست و پای بند به معتقدات بی پایه و اساس مذهب دیگری، به منظور تسلط سیاسی و بهره برداری های اقتصادی صورت گرفته است. یهود از نظر مهارت و استنادی که در علوم و صنایع گوناگون از خود نشان می داد، مورد تحسین و نیار طبقه حاکمه و از نظر رباخواری و حرصی که در جمع آوری ثروت داشت، مورد کینه و حسد طبقه عوام بود.

## فصل چهاردهم:

### فرق مختلف یهود

مسلمانان یهودی ها از يك نژاد معين هستند و یهودیت نیز مکتب غیرقابل تغییر نمی باشد. به علت پراکندگی در بین ملل گوناگون، اختلافات بزرگی در عقاید فرق یهود به وجود آمده است. مثلاً بین معتقدات یهودیان فلاشا (Flasha) مفهیم حبشه، با یهودی های مکزیک فاصله بسیار است. به طور کلی اکثریت یهودی هائی که در سراسر جهان پراکنده اند، یا از اعقاب مرقه اشکازیم (Ashkenazism) (۱) و یا مرقه سفاردم (Sephardim) هستند. اشکازیم در اروپای مرکزی بریژه در آلمان و فرانسه پیدایش شد و سپس به روسیه و لهستان وارد گردید. یهودیان اشکنازی با زبانی منحوط از عبری و آلمانی قرون وسطانی به نام یدیش (Yidish) تکلم می کنند و در هنر موسیقی، ادبیات و نقاشی آثار گرابیهائی به دنیا هدیه نموده اند. یهودیان متعلق به مرقه سفاردیک (به معنای اسپانیا)، تا قبل از آن که توسط محاکم «تفتیش عقاید» مسیحیان کشته و یا تبعید شوند، در بوحود آلمن عصر طلایی ادبی و علمی اسپانیا، در دوران حکومت مسلمانان هاه نقش بزرگی داشته اند. منارش یهود در شهر قرطبه، پرورش دهنده فضلای علمای بسیاری در عالم فلسفه و ادب بود. از شاگردان برجسته و معروف این منارش، موسی بن میسونه (۱۱۳۵ - ۱۲۰۶) می باشد که در علوم فلسفه، طب و زبان عرب تبحر کامل داشت. موسی پس از مهاجرت

۱ - اشکناز = آلمان

به مصر طبیب مخصوص صلاح الدین ابویس گردید و افکار و مکاتب یهودی - اسپانیائی را با خود به شرق برد. در کتاب معروف خود به نام (دلالة الهائین و هداية المضلین) (زراعتنای سرگردانان و هادی گمشدگان) که به منظور تطبیق دیانت یهود با فلسفه افلاطون نوشته، برای مسائل غیر عقلی نورا، تارویلات و تفسیرات رمزی قائل شده و به اشاعه افکار خود پرداخته است. پیروان موسی بن میمون که به فرقه میمونیه معروفند، معتقدند که ایمان درست در درجه اول اهمیت است و سیزده بار و خود را، که شدیداً مورد انتقاد خاخام های معاصر بود، بر پایه ایمان به وجود خدای یکتای ازلی، دانای مطلق، در خور پرستش استوار و به وحی الهی به موسی، وجود مکانات در این دنیا و جهان عقیسی، ظهور مسیح موعود و زنده شدن مردگان در روز رستاخیز، متکی نموده بودند.

این میمونیه در کتابی به نام «میشنا و تورا» تمام قواعد مربوط به رفتار و اعمال یهود (Hala Khah) را جمع آوری و منتشر نمود. یک قرن بعد، وقتی فیلسوف مسیحی به نام توماس آکیناس (Thomas Aquinas) فلسفه افلاطون را مورد نقد قرار داد، از نظرات موسی بن میمونیه، در آثار خود استفاده کرد و از او به نام رابی موسی (Rabbi Moyse) یاد نمود.

فلاسفه یهود، در این عصر به مسئله «قوم برگزیده خدا» کمتر توجهی داشتند و در ۱۳ اصل مورد اعتقاد فرقه میمونیه نیز از آن ذکری به میان نیامده، بلکه بیشتر توجه آنان به حقیقت مطلق معطوف می گردید. شاید به همین دلیل بود که وقتی که یهودی های سفید اسپانیا از طرف مسیحیان مورد شکنجه قرار گرفتند و تهدید به مرگ شدند، بسیاری از فلاسفه یهود، دین مسیح را پذیرفتند و حال آن که یهودی های عامی متعصب، مقاومت کردند و کشته شدند.

### هازیدیسیم Hasidism

هازیدیسیم در قرن هیجدهم در لهستان پیدا شد و از بدو پیدایش مورد استقبال قرار گرفت. این مکتب به مردم محروم و رحشت زده، هیجان و امیدواری می داد. هازیدیسیم وقتی به وجود آمد که جنبش شابتائی (shabbetai) به سر خودگی انجامیده بود و تعلیمات رابی نیسم (rabbinism) هم مایه نملی نبود. هازیدیسیم بر احساسات شخصی و از خودگفشتگی متکی است. چهره اصلی در این جنبش،

شخصی به نام اسرائیل بعل شم تو (Israel Baal Sham Toy) (۱۷۰۰ - ۱۷۶۰م) بود. اسرائیل مردی بسیار فعال و کلامش به حدی نافذ بود که به او لقب معجزه گر داده بودند. تعلیمات مذهبی او بیشتر از «کابالا» و مخصوصاً از زهار (Zohar) ریشه گرفته بود. محور اساسی تعلیمات او را فلذکاری پرشور نسبت به خدای خود که از طریق دعاهای وحد آور و رقص و آواز متظاهر می گردید، تشکیل می داد. افسانه های بسیاری در اطراف او گفته شده و خرافات نیز در جنبش او بسیار دیده می شود. افراد فرقه، گرچه به ظاهریکت بار و محروم به نظر برسند، ولی در حقیقت و در ناطق از نشاط و شادی و روحیه عالی مذهبی برخوردارند. از نخستین روز پیدایش هازیدیسیم، ریاضت کشیدن و سختی برخوردار نمودن از این فرقه طرد، و شادی و رقص و آواز جانشین آن شد. رهبران فرقه که به نام ربه (Rabbe) یا زادیک (Zaddik) نامیده می شوند، از طبقه گروها (Gurus) و بسیار مورد اعتماد و اطمینان اعصاب فرقه می باشند. زادیک ها با پیروی از زندگی فداکارانه، به عنوان واسطه بین مردم و خدا عمل می نمایند. پیروان هر «زادیک»، اطفال خود را تحت سرپرستی او رها می کنند و حتی باقیمانده غذای او را با میل پذیرا می شوند. کلام رهبر قطعی و قاطع است. زنان در آغاز پیدایش فرقه، وظیفه ای بزرگتر از آنچه امروزه به عهده آنان محول است، دارا بودند. ولی به تدریج اهمیت خود را از نظر ادامه حیات فرقه از دست دادند و امروزه حتی نادیده گرفته می شوند.

عقاید یهودیان متعصب، از عقاید زاسی ها، و هر دو از آئین تورا سرچشمه می گیرد. یهودی های متعصب، خود را تنها یهودی واقعی می دانند. این فرقه در نیمه اول قرن نوزدهم شروع به شکل گرفتن کرد و در صدد حفظ یهودیت سنتی در مقابل جنبش های اصلاحی در شرق اروپا برآمد. یهودی های متعصب تورا را راه صحیح زندگی می دانند و معتقدند، که خدا به هنگام ادای کلمات تورا، مسلماً و شخصاً ظاهر شده است. بنا براین کلمات تورا، کلام الهی و مستند هستند. آنها نشانی از تحمل الهی و عیرقابل تغییرند و زندگی هر یهودی باید از هر لحاظ منطبق با قوانین تورا (Mitzvot) باشد. یهودی های متعصب، مسیح (ناهی) را، به عنوان آرمان زندگی و نجات دهنده، قوم یهود، قبول دارند و طرفدار وجود دولت اسرائیل هستند. درین فرق مختلف یهود، پیروان فرقه هازیدیسیم از همه متعصب ترند و علاقه شدیدی به اجرای هر يك از اوامر مذهبی از خود نشان می دهند. علائم مشخصه آنان در اجتماع، لباس و

کلاه سیاه و موهای آویزان در کناره گوش ها است. و بهترین آداب پرستش آنان «آواز رقص» می باشد. هازیدیسم نیز به نوبه خود به فرقه های مختلف تقسیم می شود و هر یک دارای پیشتر مذهبی مخصوص خود می باشند. در امریکا دو شعبه لوباوویچ (Lubavitch) و ساتمار (Satmar) از سایر شعب هازیدیسم بانفوذترینند.

یهودی های مقیم کشورهای اروپای شرقی، که تا قرن نوزدهم در اجتماعات بسته ای به نام شتتل (Shtetl)، مجزا از دنیای غیر روحانی زندگی می کردند. پس از مهاجرت به امریکا به اخذ تملیسات دانشگاهی مسادرت کردند و معتقد به انطساق مذهب با پیشرفت های دنیای جدید شدند.

جنبش اصلاحی یهود، برای اولین بار در آلمان آغاز شد. تنویر افکار مذهبی در قرن هجدهم بر منطق و دلیل متکی بود. اعلام آزادی در کشورهای غربی اروپا، یهود را به آزادی های نوینی نائل کرد. کسب حقوق مساوی با سایر همشهریها، فرصتی به دست یهود داد تا در دنیای غیر روحانی نیز اکتشافاتی بکنند. دنیا، آماده برای توسعه و پیشرفت سریع از نقطه نظر علمی و صنعتی شده بود. یهودیان اروپا نیز خود را با تعبیرات جدید منطق نمودند و برای حفظ یهودیت در برابر امواج تند توسعه علمی، برخی تغییرات را در آیین یهود ضروری دانستند. پیشتر این تغییرات بزرگ شخصی به نام ابراهیم گی گر (Abraham Geiger) (۱۸۱۰ - ۱۸۷۴) بود. ابراهیم و سایر پیروان او با توجه به جنبش های سریع و اکتشافات علمی و صنعتی، دریافتند که هیچ دانشمندی نمی تواند وحی تورا را به منزله امری واقعی و حقیقی بپذیرد. و لازم است که تغییراتی در مراسم عبادی و قوانین مذهبی به عمل آید. قوانین مربوط به پرهیز غذایی و روزه داری مشرک شد. دعاها از زبان عبری به زبان های محلی ترجمه گردید. مراسم عبادی دوسینا کوگ مختصر شد. ارگ بزرگ در کنیسه نه نوازش درآمد. نیسکت های فامیلی، جانشین جدائی زنان از مردان شد. حتی روزهای یکشنبه را به جای شنبه به عنوان روز عبادت پذیرفتند.

در امریکا جنبش پرتحرکی تحت رهبری اسحق وایز (Isaac Wise) در اواخر قرن نوزدهم آغاز شد. اسحق وایز پس از افتتاح تاسیساتی به نام «جمعیت اصلاح طلبان»، در سال ۱۸۷۵ مدرسه ای نیز به نام (Hebrew Union College) که امروزه مهم ترین آموزشگاه تربیت «رابین» در امریکاست، گشود. طرفداران اصلاحات اسحق وایز پیشرفته ترین جنبش اصلاحی یهودی ها را تشکیل می دهند و معتقدند که وحی



الهی امری مداوم و انقطاع ناپذیر است و هر روز دستخوش تغییرات جدید می باشد. بنا براین باید کوشش نمود که در هر نسل از راه تجربه و استدلال، بین مذهب و پیشرفت های علمی هماهنگی ایجاد نمود. با این اعتقاد، مذهب را امری خصوصی، فردی و غیرتعمدی می دانند و بیشتر بر تعلیمات اخلاقی انبیای بهر تکیه می کند تا مراسم عبادی و قرائین خشک و سخت مذهبی. حتی آنان از این مرز نیز گامی فراتر نهاده و از دهه ۱۹۷۰، به زنان نیز برای تحصیل در مدرسه مذهبی و اخذ درجه اجتهاد «رایی» اجازه ورود داده اند.

عده ای از یهودیان مقیم اروپا که از تغییراتی که از طرف یهودی های اصلاح طلب به عمل می آمدنگران و ناراضی بودند، در اواخر قرن نوزدهم دسته محافظه کاران را، که بر سوابق تاریخی به عنوان رکن اساسی تکیه می کرد، بوجود آوردند. در امریکا شخصی به نام سلیمان شختر (Soloman Schechter) (۱۸۵۰ - ۱۹۱۵) رئیس آموزشگاه الهیات یهود (Jewish Theological Seminary) بر لزوم وابستگی به سنت های مذهبی تکیه می کرد و در مورد تطابق دین، در صورت لزوم، با پیشرفت های علمی و فلسفی می گفت که برای حفظ جامعه یهود، تغییرات مذهبی باید به طریقی باشد که به سنن و سوابق تاریخی لطمه ای وارد نشود. محافظه کاران ضمناً اطرفداران پروپا قرص صهیونیسم و یهودیان مقیم اسرائیل اند.

## فصل پانزدهم:

### فلسفه یهود

شکوفایی فلسفه یهود در قرن نهم میلادی را باید مدیون امپراتوری عرب دانست. اعراب جوهر و غنای فکری تمام تمدن های گذشته را جمع آوری کردند و کتاب های فلسفی و علمی یونانی، ایرانی، هندی و حتی چینی را به عربی ترجمه نمودند. بیشتر آثار مربوط به فلسفه، حساب، علوم و طب به دست دانشمندان یهودی ترجمه و یا نوشته شد. تعداد زیادی از این آثار مربوط به فلسفه مذهبی بود. یکی از بزرگان فلسفه، یهود به نام سعدیابن یوسف (۸۲۲ - ۹۴۲) از یهودیان عراق، مؤسس مبادی «راسیونالیسم عقلانی» است و در نوشته ها بیشتر کوشش خود را بر «ایمان و عقل» و دلایل وجود خدا، متمرکز می کند. سعدیا معتقد بود که دین و عقل مکمل و متمم یکدیگرند. اعتقاد به یکی، بدون ایمان به دیگری، میسر نیست. سعدیا کتاب مقنس یهود را به عربی ترجمه کرد و در دسترس یهودیان ساکن متصرفات اسلامی قرار داد.

تا قرن یازدهم میلادی، فلسفه، یهود تحت نفوذ فلسفه، جدید افلاطون بود. فلاسفه، یهود حتی از آئین یهود نیز قدمی فراتر نهاده و می گفتند که خداوند پس از تجلیات گوناگون و متعدد، از عالم هستی کنار گرفته است. آثار سلیمان بن جبرئیل (Solomon ben Gabriel) که به لاتین نیز ترجمه شده بود، اثرات عمیقی در افکار فیلسوفان مسیحی باقی گذاشت. اثر نفوذی نوشته های سلیمان را حتی در سن عرفانی یهود به نام کالابا (Kabbalah) می توان یافت. جوذاهالوی (Juda Halevi) (۱۰۸۵ - ۱۱۴۰م) در تولدو (Toledo)، داستانی درباره گفتگوی دانشمند یهودی

و پادشاه فارار (Khazars) قبيله ای از ترك ها كه يهودی شده بودند) برای اثبات وجود خدا از راه فلسفه نوشت و نتیجه گرفت كه وجود وحی نیز برای انسانى بیشتر موجود خداوند ضرورى است.

درفرن یازدهم میلادی، تفسیرانی در افكار فلسفی یهود به وجود آمد و فلسفه افلاطون جای خود را به فلسفه ارسطو واگذار كرد. در فلسفه ارسطو محلی برای وجود خدا پیش بس نشده و فلسفه یهود در صدد یافتن راهی برای تلفیق عقاید فلسفی ارسطو با عقاید مذهبی تورا برآمدند. عاتان بن داود، (۱۱۸۰ میلادی) بنیانگذار فرقه فاربان (در جمع فراتیم)، اولین کسی بود كه سنگ بنای شك در مطالب تلمود را پایه گذاری كرد و گفت كه در دنیای دین نباید از حدود كتاب مقدس تورا تجاوز كرد. ولی بزرگترین منفكر این مكتب، موسی بن میمون بود كه از اسپانیا به مصر تبعید شد و افكار شك و تردید در مطالب تلمود را با خود از اسپانیا به شرق برد.

### تحلیلات غیبی

ایمان به رزقایی مستقیم تحلیلات الهی، و وقوف به روایاتها به طریقی غیر از راه حواس پنجگانه، کانون اصلی عرفان یهود را تشکیل می دهد. معتقدین به تحلیلات غیبی و فلسفه ممكن است مطالب مشترکی را مورد مطالعه قرار دهند. ولی مستملاً راه وصول به نتیجه مختلف خواهد بود. دسته اول، تنها به تحریبات و تحلیلات غیبی متكى هستند و فلسفه به استدلال و منطق.

کابالا (Kabala) (اخذ تعالیم رمزی) بر پایه، مجموعه ای از سنن قدیمی، مطالب تلمود، نوشته های سفر آفرینش (سفریت سیرت Sefer Yetzrot)، در اسپانیا بوجود آمد و بوجود معانی رمزی و سری دهریک از کلمات عبری تورا، و فلسفه جدید افلاطونی متكى است (۱). افكار مربوط به وابستگی حنا با جهان هستی را کابالا از فلسفه جدید افلاطون اخذ نموده است. در کابالا خداوند معرف لایتهای Ensof، است.

---

۱- فلسفه جدید افلاطونی توسط فلوتن (۲۰۵- ۲۷۰ میلادی) كه در روم تدریس می كرد، پایه گذاری شد و معتقد بود كه واقعیت اجسام با آنچه ما مشاهده می كیم متعلق است.

ازجمله مناظردهگانه «Sefirot» با طرفی که خداوند تجلی کرده است و خود را به جهانیان شناسانده، به ظهور می‌رسند. تجلیات خداوندی واسطه‌ای بین «لایتهای» و جهان هستی هستند. مهم‌ترین اثر کابالا، کتاب «ظواهر Zohar» است که به رابی سیمون باریوهائی (Rabbi Simon bar Yohai) در قرن دوم میلادی نسبت داده می‌شود. ولی در حقیقت کتاب در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و مؤلف و ناشر آن رابی موسی دو لئون (Rabbi Moses de Leon) بود. این کتاب، از نظر تاریخی واجد اهمیت بسیاری به منزله نمود اسرارآمیز بهود است. بعد از تبعید بهودی‌ها از اسپانیا، این کتاب موجب پیدایش فرقه «مسیحیان کابالائی» گردید و امروزه نیز کسانی که به معانی رمزی کلمات علاقمند هستند از آن استفاده می‌کنند. (۱)

مطالعه نوره، محور اساسی کابالا را تشکیل می‌دهد. ولی هدف از مطالعه، کشف معانی اسرار آمیز کلمات است. ظواهر به تفسیر نوره از راه بیان معانی تحت اللفظی، امثله و تفسیر توضیحی می‌پردازد و مخصوصاً برمعانی اسرارآمیز کلمات از راه کشف ارزش عددی آنان نکیه می‌کند. برای رسیدن به هدف خود و کشف اسرار کلمات کتاب مقدس به کمک رمل و اسطرلاب، هر روز ایام هفته را تحت اثر مستقیم یکی از تجلیات دهگانه الهی (Sefirot) قرار می‌دهد.

بعد از خروج بهودی‌ها از اسپانیا، مرکز تفسیرات رمز آمیز نوره به جلیقه منتقل شد. رابی اسحق لونی را (Rabbi Isaac Luira) (۱۵۴۱ - ۱۵۷۲) رونق تازه‌ای در کابالا ایجاد کرد. کتاب او که حاوی تصورات عاشقانه بسیار است، اثرات عمیقی در اعتقادات فرقه، هازیدیم که بعدها به وجود آمد، به جا گذاشت. به عقیده لونی را، وقتی که «لایتهای»، جهان هستی را خلق کرد، خود را کنار کشید. تجلیات الهی (Sefirot)، مجراهائی هستند که حاوی نور الهی می‌باشند. ولی شش تجلی پایانی نتوانستند حاوی نور الهی باشند و خاموش شدند. بعضی از آن‌ها سقوط کردند. ولی اخگر خدائی که در آنها بود، به تله افتاد. و همین امر مسدود پیدایش شیطان شد. رهائی و استخلاص، تنها پس از بارگشت ذره‌های نورانی موجود در این مجراها به مناء اصلی خود، به دست خواهد آمد.

---

۱ - حساب جنل که برای حروف الفبا (ایجد، هوز، حطی...) ارزش عددی قائل شده و در بین مسلمانان رایج است، از طریقه کابالا نقل‌بده شده است.

## اثرات دین یهود در تمدن بشر

دین یهود، در طول حیات خود از بنو پیدایش تا کنون، دچار تحولات بسیاری شده و عقاید و باورهای فراوانی را از مذاهب مختلف به قرض گرفته و اعتقاداتی را نیز به سایر ادیان وام داده است. روی هم رفته، بیشتر از آنچه از دیگران اقتباس نموده به سایر ادیان قرض داده.

اگر یونان در قسرو فلسفه و هنر زیبایی، آثار بسیار ارزنده ای به دنیا هدیه نموده و اگر روم از جبهه سیاست و قانون، راهنمای جهان امروز بوده، یهود نیز با ایشکارات مذهبی خود، خلق هنای نادیده و رساندن وحی الهی و اراده خدایندگی به مردم، اثر نفوذی عمیقی در تمدن امروزی بشریافتی گذاشته است. لغات عبری تورات، درام کار و ادبیات و حتی سخنان روزمره مردم غرب، صورت کلمات قصار و ضرب المثلی به خود گرفته است. از ریشه، قدیمی یهودیت، دوشاخه، مسیحیت و اسلام جوانه زدند که هر یک به نوبه خود در ساختار جهان امروزی نقش بزرگی داشته اند. قوانین اجتماعی و روابط افراد با یکدیگر را مسیحیت و اسلام از یهود آموختند. المخیل ها، بر اساس پیشگویی های کتاب مقدس یهود نوشته شدند. سیناگوگ یهود، بوجود آورنده کلیسای عیسی به عنوان محل اجتماع مزمندان برای دعا و پرستش بود. مورعظه، استعمال بخوروات، خواندن بخش هائی از تورات، شیوه تفسیر کتاب مقدس، غسل تعمید، تشکیلات کلیسائی، همه ریشه در دین یهود دارد. تعلیمات عیسی در المخیل ها، دنباله همان مطالب تورات بود. در ستایش و پرستش خدا، از ادعیه مذکور در مزامیر، کتاب مقدس یهود استفاده می شود.

از طرف دیگر دین اسلام، فرزند دیگر یهود، مقلد بسیاری از دستورات و قوانینی است که در تورات آمده. قصص قرآنی با اندکی تحریف، تکرار قصص تورات و شخصیت های معروف قرآن از قبیل ابراهیم، لوط، نوح، یعقوب و یوسف، همان کسانی هستند که یهود آنان را اجداد و نیاکان خود می دانند. قوانین کیمری، مدنی، امور شخصیه، ارث، بیع، زکوة، صدقه، خمس، سنگسار کردن مجرمین، قصاص و بسیاری از قوانین دیگر که در قرآن آمده، همه ریشه در دین یهود دارد. غالب مراسم و شعائر مذهبی، تقلیدی از مراسم عبادی یهود است. مسجد، بر پایه سیناگوگ یهود بنیادگذاری شد.

الهیات و اخلاق یهود نه تنها دنیای مذهب، بلکه زندگی سیاسی و عالم ادبیات را نیز تحت تاثیر فراوان قرار داده است. لئوتولستوی نویسنده بزرگ روسی در مورد قوم یهود

عقیده دارد:

«کسانی که در طول مدنی دراز نکهبان رسالت بوده اند و آن را به سایر ملل ابلاغ کرده اند، چنین ملتی نابود شدنی نیست. قوم یهود جاودانی است.»

### تشکیل مجدد دولت یهود:

از زمانی که فلسطین به تصرف رومی ها در آمد و قوم یهود در اطراف عالم پراکنده شدند، آرزوی هر فرد یهودی بازگشت به فلسطین و ثلک سرزمین موعود بود. سرزمینی که یهود به ابراهیم و یعقوب و اعقاب او بخشیده بود. قبل از جنگ اول بین الملل (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، اقداماتی صورت گرفت تا شاید عثمانی ها را راضی به مهاجرت یهودیان به فلسطین بنمایند. ولی عثمانی ها به این امر تن در ندادند. پس از خاتمه جنگ و شکست دولت عثمانی، قسومت منصرفات این کشور در خاور میانه به کشورهای فاتح جنگ واگذار گردید. فلسطین نصیب انگلیس شد. یهودی ها با اتکاء به اعلامیه بالفور، وزیر امور خارجه انگلیس در زمان جنگ، مشغول تهیه مقدمات مهاجرت دسته جمعی اسرائیلیان به فلسطین و تشکیل دولت یهود شدند. صالح هنگفتی در این سرزمین سرمایه گذاری کردند. چاه های آب حفر شد. جاده های متعدد برپا گردید. طرح های آبیاری به مرحله عمل درآمد. منارس متعدد و حتی يك دانشگاه افتتاح گردید. از هیچ کوششی برای تبدیل فلسطین به سرزمین پیشرفته و آباد و مرکز فرهنگی یهود دریغ نشد. آغاز جنگ بین الملل دوم در ۱۹۳۹ و ادامه آن تا ۱۹۴۵ و سوختن نازیسم شش میلیون یهودی در کوره های آدم سوزی آلمان، مسئله، صهیونیسم را تیزتر و اصرار یهودی ها در تشکیل دولت یهود در سرزمین موعود را شدیدتر کرد. ولی این بار دولت انگلیس سیاست دیگری درباره مستعمرات خود در خاور میانه در پیش گرفته بود. یهودی ها به ترورهای مخفی و خرابکاری دست زدند. تا بالاخره با صدور منشور سازمان ملل در سال ۱۹۴۸، دولت اسرائیل در خاک فلسطین تشکیل گردید.

با اختصاص قسمتی از سرزمین فلسطین برای تشکیل دولت اسرائیل و سکونت قوم یهود، تصور می رفت که یهود بیژیس از قریب دو هزار سال آوارگی و دربندری بالاخره برای خود وطنی خواهد داشت و در آن محدوده به آسودگی به حیات سیاسی و مناسک

عادی خودداده خواهد داد. متأسفانه اصرار بیش از حد رهبران مذهبی در پیش اساحت تبلیغات دیسی و دخالت دادن مسائل مذهبی در امور سیاسی، تشکیل دولت یهود را به بهای کسب دشمنی تمام کشورهای عرب مسلمان منطقه تمام کرد. دولت جدید یهود، به تنها در راه برقراری حس نفاهم با همسایگان عرب و مسلمان - رفیق قمر و حکمفرمانی خود قدیمی بر نداشت، بلکه با تکیه بر مطالب تورا، نژاد برگزیده خدا و رزویای اسرائیل بزرگ از نهر فرات تا دریای مدیترانه، درخت کینه و نفرتی را که سالیان دراز در قلوب اعراب و یهود نسبت به یکدیگر ریشه دوانیده بود، تنومندتر کرد.

سیاست دولت های بزرگ وقت نیز بر شدت آتش کینه بین برادران سامی می افزود. ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اسرائیل را بعنوان پایگاه مستحکم خود در خاور میانه برای مقابله با سیاست استعماری اتحاد جماهیر شوروی حیاتی می دانست و از هیچ کوششی برای حفظ و حمایت آن فروگذار نمی کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی، که مفرد سیاسی و نظامی خود را در کشورهای عراق، سوریه، مصر و لبنان مستقر نموده بود، با تبلیغات شدید خود اسرائیل و دول سرمایه داری را مسئول عقب ماندگی و بندختی جهان سوم و اعراب معرفی می کرد.

پیروزی سریع اسرائیل در جنگ شش روزه صحرا در ۱۹۶۷، رزویای صهیونیستی و تشکیل اسرائیل بزرگ از نهر فرات تا دریای مدیترانه را زنده کرد. اسرائیل به بهانه ایجاد حریم امن در سرزمین خود، و در حقیقت برای یهودی نشین کردن تمام سرزمین فلسطین، به کشتار دسته جمعی اعراب غیر مسلح در سرزمین های اشغالی و با سرزمین های مجاور آنها دست زد. دنیا حوادث تلخ دیگری از اختلافات مذهبی را در مدت ۳۵ سال تجربه کرد. یهودیها نشان دادند که، در صورت دست یابی به قدرت، برای اثبات مطالب پوچ مذهبی خود، در کشتار مردم بی گناه غیر مسلح، از مجاهدین جنگ های صلیبی چیزی کم ندارند.

اعراب نیز متقابلاً با تشکیل دسته های سری، به مقابله با ارتش اسرائیل و دست نشانندگان آنان در منطقه برآمدند و خسارات جانی و مالی فراوان وارد کردند. ترورهای فردی، چاقو کشی، تهاجم دسته های مسلح در مرزها و حملات توپخانه و موشکی به آبادیهای یهودی نشین، به نهایت رسید.

هزینه تبلیغاتی منطقه خاور نزدیک به صورت سرسام آوری بالا رفت. بنا به گفته شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل در مصاحبه خود با مجله آلمانی اشپیکل در اکتبر

۱۹۹۳. هزینه تسلیحاتی خاور نزدیک به پنجاه میلیارد دلار بالغ شد. با فروپاشی زادگاه و قلعه مستحکم کمونیست در ۱۹۹۱ و آزاد شدن اقمار انحاء جماهیر شوروی سوسیالیستی، دنیا را سیاست دیگری ضرور آمد. اسرائیل اهمیت حیاتی خود را برای مقابله با کمونیسم در خاور میانه از دست داد. نظم نوین جهانی، سیاستمداران اسرائیل در ژسای عرب منطقه را به درک واقعیت ها و لزوم همزیستی مسالمت آمیز به پشت میز مذاکره کشاند و با کوشش های مستمردولت های اسپانیا، نروژ و آمریکا اولین قدم در راه انعقاد قرارداد صلح در تاریخ ۳۱ سپتامبر ۱۹۹۳ برداشته شد. نخست وزیر و وزیر امور خارجه اسرائیل از یک طرف و پاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین از طرف دیگر، در یک نشست تاریخی در محوطه کاخ سفید واشنگتن، به پیمان صلح صحه گذاشتند.

اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، در نطق قبل از امضای پیمان گفت: «ما از اورشلیم آمده ایم، از سرزمین رنج و اضطراب. ارمیت و خانه و خانواده ای آمده ایم که حتی ماهی را به خود ندیده است که مادری در ماتم فرزندش نگریسته باشد. ما شاهد به قتل رسیدن اعضای خانواده دوستان بوده ایم، ما که در خاکسپاری آنان شرکت جسته ایم. ما که باشما جنگیده ایم، امروز با صدای رسا و روشن به شما فلسطینیان می گوئیم، خون بس است، اشک بس است.»

شیمون پرز، وزیر امور خارجه اسرائیل نیز در نطق خود گفت: «بیانید بیکار برای همیشه با جنگ و تهدید و یاد نسنی و داع گوئیم. باشد که دیگر از هیچ سو کسی قربانی نگردد.»

ولی اشتباه بزرگی خواهد بود که اگر تصور شود که این تظاهرات و تبلیغات سیاسی به نهائی قادر به برقراری صلح و خاموش شدن غرش توپ ها در فلسطین خواهد بود. نازمانی که مسلمان و یهود به حقیقت و واقع امر بی نبرده اند و مذاهب در قفس های روزانه زندگی سیاسی آنان دخالت می کنند. آمیدی به برقراری صلحی دائم در منطقه وجود ندارد. یهود، اورشلیم را شهر مقدس خود و منزل یهود می داند و صریحا اعلام می نماید که این شهر هیچگاه به مسلمانان تعلق نخواهد داشت. اعراب، اورشلیم را مرکز حکومت اسلامی در فلسطین و مسجد الاقصی را قبله اول مسلمین می نامند. اختلافات مذهبی ممکن است مدت کوتاهی کم فروغ زیر خاکستر بمانند، ولی بالاخره روزی منفجر خواهند شد و کشتارهای دیگری را دنبال خواهند آورد.



## بخش سوم : عیسی و مسیحیت

فصل اول : ارضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

فصل دوم : دین مسیح

فصل سوم : عیسی و سرگذشت او بر طبق روایات اناجیل اربعه

فصل چهارم : مسیحیت پس از کشته شدن عیسی

فصل پنجم : خدا در دین مسیح

فصل ششم : معجزات عیسی

فصل هفتم : بهشت و دوزخ

فصل هشتم : کلیسای ارتودکس شرق و تحولات مذهبی

فصل نهم : فرق گوناگون

فصل اول:

• اوضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

به طوری که در مبحث مربوط به آئین یهود گفته شد، پس از بازگشت بنی اسرائیل از اسارت، عزرا و نحمیا به تجدید حیات روحانیت یهود همت گماشتند و دولتی مرکب از کاهنان بوجود آوردند که چندین قرن بر اسرائیل حکومت کرد. در این دوره رعایت آداب شریعت بر طبق نوشته های تورا و احضار دستورات یهود، به صورت عادت و عمل روزانه مردم درآمد. وابستگی شدید یهودیان به مناسک مذهبی، موجب وحدت بیشتر قومی و جدائی آنان از ملت های دیگر گردید. یکی دیگر از شایع تعصبات و پیوندهای مذهبی، پیدا شدن فرق مختلف دینی در فلسطین بود. در آن جامعه مذهبی رئیس کاهنان در مقام نخست قرار داشت. این شخص از بین اعقاب صدوقی (Zadok) که در زمان دارد کاهن بزرگ معبد اورشلیم بود، انتخاب می شد. او نه تنها پیشوای دینی بود، بلکه ریاست عالیه بر مقام امور مملکت را هم داشت. وضع مالیات و خراج و دستور هزینه ها نیز با او بود. گرچه شورای مشایخ بر اعمال کاهن بزرگ حق نظارت داشت، ولی عملاً کلیه اختیارات در انجام امور دنیوی و مذهبی در دست او بود. یکی از فرق جدیدالتاسیس مذهبی، جماعت صدوقیان بودند که با کاهن بزرگ سببی داشتند و همگی از نسل صدوقی بودند. افراد این جماعت همه از اشراف و متمول و با تلفیق عقاید و دستورات خشک مذهبی با تعالیم و افکار جدید یونانی موافق بودند. بازه ای از عقاید مذهبی یهود، از قبیل قیامت و زندگی پس از مرگ را

اسکار می کردند. در مسائل این فرقه، گروه راهبان و پرهیزگاران نسبت به هرگونه تغییر و تفسیر کتاب مقدس از خود حساسیت نشان می دادند. به کتاب موسی و شرع مقدس وفادارمانده و معتقد بودند که دستورها و قواعد شرعی باید صراحتاً اجرا گردد. از میان گروه راهبان، فرقه فریسیان قدرت بسیاری یافت و بزرگ ترین فرقه مذهبی منسک در جلیل را تشکیل داد. غالب زاین ها و کاهنان فقیر متعلق به این گروه بودند و در روی کار آمدن مکابیان و شکست قطعی یونانیان نقش بزرگی داشتند. اعصاب این فرقه در بین مردم نیز نفوذ و محبوبیت زیادی پیدا کرده بودند. تشریفات و مناسک دینی راهبر ووظیف کتاب مقدس و روایات الهام می دادند. در دوران حکومت مکابیان، اختلافات شدیدی بین صدوقیان و فریسیان برور نمود.

دولت یهود، ناگزیر از سردار رومی که در شامات بود، طلب کمک کرد. بمپنی نیز با استفاده از ضعف یهود، تمام فلسطین را به تصرف خود درآورد. اورشلیم را پس از سه ماه محاصره، اشغال کرد و هیرکانوس را که فریسیان از کار برکنار کرده بودند، مجدداً به کهنات معبد گماشت.

مقامات رومی در ابتدا مصلحت چنان دیدند که به جای اداره مستقیم فلسطین، سلطانی از بین یهودیان برای اداره این سرزمین انتخاب کنند و نظارت کامل خود را از طریق ابلاغ دستورات به آن پادشاه اعمال نمایند و خود تنها به حفظ امنیت و انتظامات در فلسطین اکتفا کنند. به این ترتیب یهودیان که کوشیده بودند ارست حکام خودی نیات یابند، به مصیبت بزرگ تری گرفتار آمدند و مجبور شدند هم رضایت رومی ها را به دست آورند و هم ظلم و ستم حکام محلی را تحمل کنند. در نتیجه، هیچ گاه در فلسطین رابطه نزدیک بین غالب و مغنوب برقرار نگردید و درطول مدتی که فلسطین جزئی از مستملکات روم محسوب می شد، این دو ملت در دو قطب مخالف یکدیگر قرار داشتند. گرچه به ظاهر رومی ها به قوم یهود آزادی مذهب و اجرای مراسم دینی داده بودند، ولی در عمل سرداران رومی از قسرت نظامی برای اجرای برنامه های خود استفاده می کردند و یهودیان را تحت کنترل شدید داشتند. کسی را که مورد نظر آنان بود به کهنات معبد بزرگ بر می گزیدند.

در سال های مقارن تولد عیسی، هرود (Herod)، که به هرود کبیر معروف شده بود، بر فلسطین حکمرانی می کرد. او مرد سفاک و بیرحمی بود و به کوچک ترین بهانه ای دستور قتل عام صادر می کرد. هرود دستور داد تا پرچم عقاب امپراتوری

روم را بر دروازه معبد اورشلیم آویزان کنند تا یهودی ها به هنگام رود به معبد، مقابل پرچم، ستایش امپراطور را نیز به جای آورند - هرکس از این دستور سر باز می زد، زنده در آتش سوخته می شد.

علاوه بر دو فرقه، صدوقیان و فریسیان، احزاب دیگری نیز با تمایلات مذهبی و سیاسی گوناگون در گوشه و کنار فلسطین بوجود آمدند. از جمله فرقه، هرودیان، حزب درباری و طرفدار بقای سلطنت درخسانواده هرود، و زلوت ها (Zealots) یا فرقه غیبتگندان بودند. غالب زلوت ها از ناحیه جلیل و ازجان و دل مخالف با رومی ها بودند. اعضای این فرقه، به تبعیت از دستورات رهبر خود، یهودای جلیل، بارومی ها جنگیدند. گرچه رومی ها شورش را سرکوب کردند ولی فرقه هم چنان به حیات خود و مخالفت با رومی ها ادامه می داد.

فرقه، دیگر جماعت اسن ها (Essenes) یا اسنه ها بودند. این عده طرفدار گوشه گیری از درگیری ها دنیائی و پیرو زهد و تقوی و دعا و نیایش بودند. بعضی از مراسم شریعت یهود از قبیل، آداب غسل و احترام بوم سن، را رعایت می کردند ولی با تقدیم قربانی، قصاص، شرکت در معابد و اجرای مناسک عبادی مخالف بودند. زندگی آنان بر پایه اصولی شبیه به اصول اشتراکی بنیان گذاشته شده بود. در توماری (۱۱) که در غار کومران در سال ۱۹۴۷ میلادی کشف شد و مربوط به یک قرن قبل از میلاد مسیح است، شرح مفصلی از عقاید این فرقه مذهبی بیان گردیده. بر اساس نوشته های این تومار در تفسیر صحیفه هایاکوک (Chabakuk)، بنیانگذار فرقه اسن ها کاهنی به نام «معلم عدالت» بوده که بر ضد کاهنان و شعائر مذهبی یهود قیام کرد و آنان را منحرف و کافر خواند. با گروهی از پیروان خود فرقه «مشاق جدید» را در ناحیه کومران به وجود آورد. چون کاهنان را به شدت ملامت و انتقاد می کرد، به دستور کاهن بزرگ معبد اورشلیم دستگیر، شکنجه و اعدام گردید. اسن ها نسبت به معلم عدالت حساسیت خاص از خود نشان می دادند و اگر کسی نام او را به زشتی یاد می کرد، اورامستحق مرگ می دانستند. شعار این فرقه آرامش، سکوت و تسلط بر نفس

---

۱ - این نوشته هارا مختصلا در بین سال های ۶۰ تا ۷۰ میلادی که فلسطین در آتش جنگ با لرزیدن های رومی و بلوهای داخلی می سوخت، در کوره های گلی به دقت ریادرداخل عمار مخفی کرده اند.

بود. از حرفه هائی از قبیل ساختن اسلحه و داد و ستد و تجارت پرهیز می کردند. روزگار خود را از راه شیبانی، زراعت و کارهای دستی می گذرانند. با ازدواج نظر مخالف داشتند. ولی فرزندان دیگران را برای تربیت و آموزش مقورات فرقه ای، به فرزندی می پذیرفتند. در پاکی و نظافت مراسم کامل داشتند و هر روز بدن خود را با آب سرد می شستند. جامه خود را نظیف بگه می داشتند. هرکس مزد خود را به صندوق فرقه تحویل می داد و صندوق احتیاجات عمومی را برطرف می کرد. اعضای فرقه، به هنگام قبول عضویت، تمام اموال خود را تحویل صندوق اشتراکی می دادند. اسن ها با هرگونه فریانی مخالف بودند و نیار به درگاه خدا را، عمل نیک و دعا از روی خلوص نیت می دانستند. در بین آنان برابری و تساوی کامل برقرار بود و همه برادر وار نسبت به یکدیگر صحبت می کردند.

اعضای این فرقه، با ایمان به نوشته های تورا، در انتظار ظهور مسیح به سر می بردند و عقیده داشتند که در آخرالزمان معلم عدالت باز خواهد گشت و مشخصات مسیحی که در کتاب مقدس وعده ظهور و داده شده، در او تجلی خواهد یافت. درنومار کورمان، از طعام عمومی خاصی به نام «سفره مقدس مسیحاتی» نام برده می شود، که در آن معلم عدالت بیز بنا بر اراده خداوندی شرکت می کند. عشق به خدا، عشق به نیکی کردن و عشق به بشر پایه اساس اعتقادات اسن ها را تشکیل می داد.

شبهات های عجیبی که بین باورهای اسن ها با اعتقادات و اعمال مسیحیان صدر مسیحیت وجود دارد، پژوهشگران را به این اعتقاد رهنمون شده است که یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت، همان اسن ها بوده اند که تغییر نام داده و مسیحی شده بودند و با آن که مسیحیت اعتقادات فرقه اسن ها را منشاء تعلیمات خود قرار داده است. شبهات های بین عقاید اسن ها و باورهای یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت به حدیست که نمی توان آن ها را اتفاقی دانست و قبول کرد که جامعه یهودی - مسیحی اورشلیم از وجود جمعیت دیگری که قبیل از آن ها تشکیل شده و اصول و عقایدی مشابه اصول و عقاید آنان را در نزدیکی اورشلیم تبلیغ می نموده، بی خبر بوده اند. پس از سرگ هرود، سه پسر او نزد قیصر روم رفتند تا سرزمین فلسطین را بین آنان تقسیم نماید. اگوست قیصر روم، ناحیه جلیل و پریا (Perea) را به آنتی پاس (Antipas)، قسمتی را که در شمال دریاچه جلیل بود به فیلیپ، و یهودیه و سامرا را

به ارشوس (Archelaus) داد. ولی در تحویل سهه ارشلوس تماماً تعلل نمود و بعداً او را به کمال تبعید کرد و یکی از سرداران رومی را به جای او گذاشت. مردم ناحیه جلیل، که مفر حکمرانی انشی پاس بود، مخلوطی از نژادهای مختلف یونانی، فنیقی، شامی و یهود بودند. نسبت قوم یهود به سایر اقوام قابل ملاحظه نبود. انشی پاس نیز با اجرای سیاست فرهنگ مختلط، وحدت اتباع را در این سرزمین برچورد آورده بود.

کری نیوس (Quirinius) حکمران رومی دستور داد تا از مردم سرشماری به عمل آید تا بتواند مالیات بیشتری وصول کند. مردم جلیل در برابر این دستور مقاومت کردند. زیوت ها شهر صفوریه را به تصرف در آوردند و انبار اسنحه این شهر را مالک شدند. شورش این عده به حدی بود که سردار رومی مجبور شد دو لژیون سرباز برای سرکوبی آنها اعزام کند. سربازان شهر صفوریه را به آتش کشیدند و عده زیادی از اهالی را کشتند. گرچه به ظاهر فتنه خاموش شد. ولی فکر مقاومت و ضدیت با روم در بین مردم و زنده ماندگان فرقه غیرمتندان، همچنان مشتعل باقی ماند.

فشار بی حد هرود، و تسارت قلبی که رومی ها در کشتار یهودیان از خود نشان دادند. مردم فلسطین را به شدت از خاندان هرود، رومی ها و روحانیون درباری متنفر کرد. یهودیها به پیشگویی های انبیا در تورا و ظهور منجی یهود روی آوردند و راه حل مشکلات خود را در آمدن مسیح و برقراری سلطنت الهی یهود جستجو و آرزو می کردند تا هرچه زودتر این پیش بینی ها صورت تحقق به خود بگیرد. حالت انتظاری در تمام طوایف جامعه، یهود به وجود آمده بود و همگان چشم به راه ظهور مسیح و نجات بنی اسرائیل بودند. محیط برای قبول هرکسی که خود را مسیح موعود معرفی می کرد، آماده شده بود. گردآمدن سریع مردم به گرد عیسی نیز معلول همین کینه و نفرت تاریخی یهود نسبت به خاندان هرود و رومی ها و حالت انتظاری بود که برای نجات قوم بنی اسرائیل در جامعه یهود بوجود آمده بود. فکر بیانی ظهور منجی، از دین زرتشت و آمدن سوشیانت برای نجات بشریت، به دین یهود نفوذ کرده بود. در اثر فشاری که رومی ها بر قوم یهود اعمال می کردند، این فکر به منتهای حدت و شدت رسید. توجه تمام مردم به این بخش از تورا معطوف شده بود که می گفت:

از سلاله دارد، مسیحی ظهور خواهد کرد که صلح و آرامش را در جهان برپا خواهد نمود. همه یهودیان پراکنده در جهان را جمع خواهد کرد و بر فراز کوه صیون

مسیح در اصل به معنای تدهین شده و متعز به حنا و مقدس است. ریشه این لغت در رسوم مذهبی یهود نهفته است. انبیای یهود هرکس را که مورد نظر خدا بود، با ریختن روغن بر سر او و ذکر پاره ای او را و ادعیه، مقدس اعلام می کردند. در کتاب اول سموئیل در باب نهم می نویسد: یهودی ها از سموئیل نمی درخواست کردند تا شاهی برای آنان تعیین کند. در ابتدا سموئیل از انجام این درخواست ابا می کرد، ولی در اثر اصرار یهودی ها:

«خداوند بر سموئیل ظاهر شد و گفت فردا این وقت شخصی را از سرزمین بنیامین برد تو می فرستم، او را مسح نما تا بر قوم اسرائیل رئیس باشد و قوم مرا از دست فلسطینیان رهانی دهد.» سموئیل ۱ / ۱۶ - ۹

پس سموئیل ظرف روغن را گرفت و بر سر شاول ریخت و او را بوسید و گفت: «خداوند تو را مسح نموده تا بر میراث او حاکم شوی.» سموئیل ۱ / ۱۶ - ۱۰

هم چنین درباره انتخاب داود به ریاست قوم یهود، در همین کتاب می نویسد:

«خداوند به سموئیل گفت تا به کی برای کارهای خلاف شاول زاری می کنی. من او را از سلطنت خلع نمودم. پس حقه خود را از روغن بر کن. بیاتانورا نزد بسای بیت لحمی بفرستم. زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.» سموئیل ۱ / ۱۶ - ۱۰

سموئیل برخاست و نزدیسا رفت. وقتی که داود را در بین پسران او دید، خداوند به او گفت:

برخیز و او را مسح نما. زیرا که همین است. پس سموئیل حقه روغن را گرفت و داود را در میان برادرانش مسح نمود و از آن روز به بعد روح خداوند بر او مستولی شد. سموئیل ۱ / ۱۲ - ۱۶

## فصل دوم =

### دین مسیح

دین مسیح، دین انسان - خدائی به حد کمال است. خدا در جسم انسان تجلی می کند. به زمین فرود می آید. مدتی با سایر انسان ها زندگی می کند و وقتی که به دست یهودیها به صلیب کشیده می شود و در می گذرد. بار دیگر به آسمان ها صعود می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

در سایر ادیان نیز گهگاه خدا در هیئت انسان مجسم می شود و به کارهای انسانی دست می زند. ولی هیچ کدام به درجه ای که مسیحیان وجود خدا را در جسم عیسی متجلی می بینند، پیش نرفته اند. در تمام ادیان زنده، دنیا آنچه مرکز اعتقاد است. پیام های بنیانگذاران آن ادیان است. ولی در مسیحیت، این شخص عیسی است که در کانون باورها قرار گرفته است. سراسر تعلیمات دین مسیح حول و حوش این مسئله دور می زنده که وجود عیسی، تجلی خدا است. (۱)

بنا بر اعتقاد کلیسا، خانواده در دوران قدیم با ابراهیم سپس با یعقوب و موسی پیمان بست و قوم یهود را به عنوان قوم برگزیده خود انتخاب نمود. پیمان خدا با قوم یهود، مقدمه پیمانی بود که او با تمام مؤمنین بست تا با فرستادن پیکانه پسر خود بر روی زمین و قربانی کردن او، گناهی را که آدم اوالشر مرتکب شده بود پاک نماید و موحیات

---

۱- باید به این نکته توجه داشت که اگر سه اصل بنیادی مسیحیت، یعنی تولد عیسی از مادر ناکره و پدری نه نام روح القدس، و الوهیت عیسی را از دین مسیح حذف کنیم، چیزی جز دین یهود در دست ما باقی نمی ماند.



رستگاری همه - مؤمنان را فراهم آورد. هرکس به این خدای خدازاده ایمان بیاورد و به نام او نعبود شود، پس از مرگ در زمره رستگاران ابدی است و در کنار عیسی مسیح جای خواهد داشت. در بیانیه اعترافی که مسیحیان هر یکشنبه در کلیساها هم آواز با یکدیگر می خوانند، تمام این سخنان به دقت بیان شده است:

من به یک خدا معتقدم، پسر، قادر مطلق، خالق آسمان و زمین، من معتقدم به خداوندگار عیسی مسیح، پسر خداوند، متولد شده از پسر. او از صریح باکره به وسیله روح القدس قالب جسمانی یافت و در زمان پونتیوس پیلاتوس (Pontius Pilatus) تحصیل درد کرد، مصلوب شد و به خاک سپرده شد و به اعماق زمین فرو رفت. روز سوم از بین مردگان باز دیگر برخاست و به آسمان ها صعود نمود. طرف راست پدر نشسته است و از انجا دوباره با جلال خواهد آمد تا زنده ها و مرده ها را داوری کند. من به روح القدس معتقدم، من به کلیسای اسقفی کاتولیک، به غسل تعمید، بخشش گناهان در روز رستاخیز و حیات جاودانی دنیای دیگر معتقدم.

اصول اعتقادی با کاتول مسیحیت عبارتست از:

Old Testament	۱- کتاب مقدس بهرود
New Testament	۲- عهد جدید که مشتمل است بر
Mathieu	الف - انجیل متی
Marc	ب - انجیل مرقس
Luc	پ - انجیل لوقا
Jean	ت - انجیل یوحنا
	ث - اعمال رسولان
ج - نامه های پولس به: رومی ها Romans و قرنتیان Corinthiens	
Galates	به غلاطیان
Ephesiens	به افسسیان
Philippiens	به فیلیپیان
Colosiens	به کولوسیاییان
Thesaloniens	تسالونیکیان
Timothee	به تیموتائوس
Tites	به تیتوس
Philemon	به فیلمون
Hebreux	به عبرانیان

در نیمه راه کاروان روم، مابین یمن و فلسطین، چند رشته کوه به فاصله چهل کیلومتری دورا وجود دارد. در میان این رشته کوه ها دره کم وسعتی قرار دارد که سه راه آن را به خارج مرتبط می نماید. یکی به یمن و دیگری به مدینه و سومی به کرانه بحر احمر منتهی می شود. مکه در میان این دره واقع شده است. طبیعت خاک مکه چنان است که حتی درخت نخل، که طافت سرمای یخبندان و گرمای سوزان را دارد، در این سرزمین نمی روید. تاریخ بنای شهر مکه معلوم نیست و اثری از آغاز پیدایش این شهر در هیچ يك از نوشته های مورخین یونانی ویا عبری دیده نمی شود. نخستین کسی که از مکه اسم می برد «بطلمیوس» است که در قرن دوم میلادی می زیسته و از مکه به نام «مکروه» نام می برد و می نویسد که خانه های شهر با سنگ ساخته شده و در آنها بتخانه بزرگی وجود دارد و مردم برای زیارت بت ها و تجارت به آن شهر می روند. به طوری که مورخین اسلامی می نویسند، مکه تا زمان «قصی بن کلاب» یعنی در حدود ۴۰۰ میلادی، هنوز حالت شهری نداشت و ساکنین آن در خیمه ها زندگی می کردند. قصی که به نام متهب مکه و فرمانروائی شهر دست یافته بود، برای خود در نزدیکی کعبه خانه ای ساخت و دستور داد تا اهالی نیز برای خود خانه هایی بنا کنند.

آنچه درباره پیدایش این شهر قابل قبول به نظر می رسد این است، که مکه به علت داشتن چند چشمه آب و واقع شدن در بین راه های تجاری شمال و جنوب، در ابتدا به صورت استراحتگاه کاروانیان و تجار به کار می رفته است. پس از آن که مصری ها برای تجارت بین المللی راه دریائی بحر احمر را گشودند، اقتصاد مکه که منحصرأ از راه تجاری رونق داشت، دچار انحطاط شد. تجار هندی و چینی راه آبی را به راه خشکی که مخاطرات زیادی داشت، ترجیح دادند. تنها راه ادامه حیات مکه و امرار معاش ساکنان این شهر، توسل به مذهب و بهره برداری از عقاید و احساسات درونی اعراب بود. معجزه حجرالاسود و شیفتگی شدید اعراب به پرستش سنگ، مکه را از فضای کامل بجات داد و آن را به مرکز تجارتی و زیارتی جزیره العرب تبدیل کرد. برای هموار نمودن راهی که آغاز شده بود، اساطیری نیز ساخته شد. اعراب خرافاتی که آمادگی قبول هر داستان محیرالعقول و دلپذیری را داشتند، به این ندای مذهبی پاسخ مثبت

دادند. برای جلب هرچه بیشتر اعراب برای زیارت، معبدی چهارگوش و بدون سقف برپا شد و سنگ را در یکی از زوایای معبد قرار دادند. قبایل مختلف عرب از دور و نزدیک، آرییابان ها و صحاری می گذشتند و به مکه می آمدند. پس از هفت بار طواف به دور کعبه و بوسیدن حجرالاسود، تقدیم قربانی، طلب خیر و برکت، مکه را به سوی خانه های خود ترك می گفتند و این عمل را حج می نامیدند. اعراب از در نقطه نظر به دور کعبه طواف می کردند و آن را مقدس می پنداشتند. یکی از نظر ساختمان کعبه که از امکنه مقدس و نابوی قابل پرستش بود و دیگر از نظر حجرالاسود و بت هائی که در درون کعبه جای داده بودند.

کعبه در اصل از ریشه کعب به معنی برآمدگی پشت پا گرفته شده. سپس به هربوع برآمدگی و بلندی اضلاع گردیده است. مکعب به جسمی گویند که از چهارطرف برآمدگی داشته باشد. لغت کعبه هم اشاره ای به بلندی طاهری خانه و هم اسم خاص معبد است. این بنا در طول تاریخ به کرات در اثر باران های شدید در کوه های اطراف مکه، دچار سیل زدگی و ویرانی شده و بازسازی گردیده است.

بنا به نوشته ابن هشام، در دوران جوانی محمد، در اثر سبیل عظیمی که از کوه سرازیر شد، دیوارهای کعبه شکاف برداشت. چون خانه فاقد سقف بود و بیم آن می رفت که دزدان به اشیاء نفیس آن دستبرد بزنند، قبایل مختلف قریش تصمیم گرفتند که چهار دیوار خانه کعبه را بین خود تقسیم کنند. هرقبیله یکی از دیوارها را خراب کند و بسازد. ولی برای ویران کردن دیوارها از غضب خنایان بیسماک بودند. «ولیدین مغیره» با نرس پیش آمد و قسمتی از دیوار را خراب کرد. مردم تائب منتظر ماندند تا عکس العمل خنایان را ببینند. روز بعد که دیدند اتفاقی نیفتاده، دلیر شدند و تمام دیوارهای کعبه را فرو ریختند. خود محمد نیز در این کار شرکت داشت. وقتی به جانی رسیدند که دیگر کلنگ بر آن کارگو نبود، آن را پایه بنا قرار دادند و بنای کعبه را با سنگ گرانیت کسود، که از کوه های محاور می آوردند، شروع نمودند. همین که دیوارها به اندازه قامت يك انسان بالا رفت و تصمیم به کار گذاشتن حجرالاسود گرفتند، اختلاف بین سران قبیله شروع شد. هر يك می خواست افتخار لمس و حمل حجرالاسود بصیبه قبیله او گردد. نزدیک بود کار به جنگ بین قبایل منتهی شود. بالاخره به این امر رضایت دادند که قضاوت اولین کسی را که از در صفا وارد حریم کعبه شده، بپذیرند. محمد اولین کسی بود که از این در وارد شد. همه بر حکمیت او

رضا دادند. محمد گفت تا پارچه بزرگی آوردند و بر روی زمین بهن کرد. سنگ را با دست خود برداشت و در وسط پارچه نهاد و گفت تا هر يك از رؤسای قسابل گوشه ای از پارچه را گرفتند و سنگ را تا محل نصب حمل کردند. سپس محمدسنگ را از وسط پارچه برداشت و در محل نصب قرار داد و بدین ترتیب اختلافات فیصله یافت.

ارتفاع کعبه از سطح زمین ۱۵ متر است. در ورودی آن که در دیوار شمال شرقی نصب و از صفحات نقره - مطلا پوشیده شده، در حدود دو متر از سطح زمین بالاست تا از ورود هر کس که بخواهند جلوگیری کنند. دیوارهای کعبه با چهار جهت اصلی منطبق نیستند. ولی چنانچه چهار خط فرضی از مرکز داخلی کعبه، به چهار زاویه گوشه ای آن منشعب شوند، عمود بر چهار جهت اصلی خواهند بود. هر يك از گوشه ها را رکن می نامند. گوشه شمالی، رکن عراقی، غربی، رکن شامی، جنوبی، رکن یمنی و گوشه شرقی، به مناسبت حجرالاسود، رکن اسود خوانده می شود. در داخل کعبه سه ستون منت کاری از چوب عود به قطر ۲۵ سانتیمتر وجود دارد و آن ها را «عبدالله بن زبیر» در سال ۶۵ هجری قمری، به هنگام تجدید بنای کعبه، نصب نموده است. داخل کعبه برقی وجود ندارد. و در مواقع خاص و هنگام شب داخل آن را با شمع روشن می کنند.

محمد پس از شکستن بت ها و از بین بردن نقوش، دیوارهای داخلی کعبه را با آب زمزم شستشو داد. از آن موقع این امر به صورت سنت درآمد و سالی دو بار کعبه را با کلاب شستشو می دهند. قسمت های خارجی کعبه دارای پوششی از ابریشم سیاه است که آن را پرده یا پیراهن کعبه می نامند. در قسمت فوقانی آن کمر بندی است که آیات قرآنی، نام رسول خدا، یا طلا بر روی آن حک شده است. در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پائین بالا می زنند تا در دسترس حجاج نباشد. هر موقع پیراهن را تعویض می کنند، آن را قطعه قطعه کرده و به افراد خاصی هدیه می نمایند. در مقابل حجرالاسود، قبه ایست که بر روی چاه زمزم بنا شده و آب آن چاه را حاجیان و زوار مکه مقدس می دانند. تاریخ نویسان اسلامی اساطیر بسیاری منبث از رجزخوانی های قبیله ای اعراب برای آن چاه به هم بافته اند. از جمله می گویند پس از آن که قبیله «جرهم» که از اخلاف اسمعیل پسر ابراهیم بودند، در قرن سوم میلادی از قبیله بنی «خزاعه» شکست خوردند و از مکه بیرون رانده شدند، «مضاض بن عمرو» شیخ قبیله جرهم، قبل از ترك مکه تعدادی زره، دو عزال طلا و دو قبضه شمشیر در چاه انداخت و در چاه را به طوری مسدود کرد که محل آن معلوم نباشد. در طول مدتی که

اداره امور مکه در دست نسینه سی خزاعه بود. چاه هم چنان مسدود بود. تا آن که قُصی بن کلاب، جد پنجم محمد، در مکه ثروت بسیاری بهم رساند. مادر قُصی دختر «سعد بن سبیل» بود که به کلاب شوهر کرد و از او دو فرزند به نام های قُصی و رهه آورد. کلاب فوت کرد و زنتش به هسری «ربیعۃ بن حرام» در آمد و سه شام سمر کرد. وقتی قُصی بزرگ شد و از هویت پدر خود آگاه گشت، به مکه باز آمد و با دختر «خلیل بن حبشیه» ازدواج کرد. قُصی با کار و کوشش ثروت فراوانی بهم رساند. خلیل در موقع فوت، کنیه که به «ابوغشان خزاعی» سپرد. ابوغشان مردی شجاع و شجاع بود و کلید کعبه را در ازای ظرف شویی به قُصی فروخت. طایفه بنی خزاعه حواسند از این کار نمانعت کنند، قُصی از نسینه تریش کمک خواست و به باری آنان توانست بنی خزاعه را از مکه بیرون کند. تمام امور شهر را در اختیار خود گیرد.

بعد از فوت قُصی، اداره امور شهر به پسر بزرگ او «عبدالدار» و پس از او به فرزندانش محول شد. ولی فرزندان «عبدمناف» پسری بکر قُصی، در صدد برآمدند امور کعبه را از پسر عموهای خود بگیرند. مناقشات آغاز شد و نزدیک بود به جنگ خانگی منجر شود. با میانجیگری بزرگان قوم، طرفین فصول کرده که تولیت کلیدداری، بیروق داری و ریاست مجمع، هم چنان در دست پسران عبدالدار باقی ماند. سفایت و وفادت (آب و غذادادن به حاجیان) به پسران عبدالمناف «هاشم، مصعب، عبدشمس و نوفل» تفویض گردد. هاشم که پسر ارشد عبدالمناف بود، به سفایت و وفادت کعبه رسید. هاشم در یکی از سفرهای خود به یثرب (مدینه) با زنی به نام سُلَمی ازدواج کرد. هاشم به مکه باز گشت ولی سُلَمی در یثرب ماند و برای هاشم پسری آورد که او را «شبهه» نام نهاد. بعد از وفات هاشم، «مظن» عهده دار مشاغل سفایت و وفادت شد. روزی مظن به یاد برادر زاده خود افتاد و به یثرب رفت و از سلمی سراغ شبیه را گرفت و او را با خود به مکه آورد. اهالی مکه، به تصور این که مظن با خود غلامی به مکه آورده است، او را عبدالمطلب نام گذاشتند. گرچه بعدها مظن مردم را از این اشتباه بیرون آورد و به آنان گفت که شبیه برادر زاده او و پسر هاشم است. ولی کنیه عبدالمطلب برای همیشه بر شبیه ماند و به تدریج نام اصلی او فراموش شد. وقتی عبدالمطلب بزرگ شد، از عموهای خود میراث پدر را مطالبه کرد. چون از ها از دادن ارضیه استنکاف کردند، شبیه به باری سوارانی از اقوام مادرش که به کمک او از یثرب به مکه آمده بودند، میراث پدر را از عموها بازپس گرفت و خود عهده دار سفایت و

تا سال ۱۹۵ میلادی، چاه زمزم همچنان پوشیده بود و عبدالمطلب برای آب دادن حجاج مجبور بود از چاه های اطراف مکه، آب به مکه حمل و در حوض هانی که در نزدیکی کعبه درست شده بود، انبار کند. عبدالمطلب در ابتدای عهده دارشدن سفایت، فرزندی نداشت و حمل آب و ذخیره کردن آن برای او مشکل بود، لذا در صدد پیدا کردن چاه زمزم برآمد و به راهنمایی هانفی، محل چاه را پیدا کرد و آن را مجدداً حفر نمود. آهوهای خلائی و شمشیر ها را از چاه خارج کرد. چون رؤسای قریش خود را در اشیاء به دست آمده سهم می دانستند، تصمیم نهائی را به فرعه واگذار کردند. در قرعه کشی شمشیر ها نصیب عبدالمطلب شد و دو آهوی زرین به کعبه رسید.

ولی عده ای دیگر از افسانه سرایان و اسطوره سازان، کشف چاه زمزم را مرهون کرشم عبدالمطلب نمی دانند و افسانه قدیمی تری برای آن نقل می کنند و می گویند که وقتی سارا همسر ابراهیم، کنیز خود هاجر و طفل شیرخوارش را از خانه بیرون کرد، هاجر به این سرزمین که در آن روزگاران وادی بامری بوده آمد. در آنجا طفل از شدت عطش مشرف به موت بود. مادرش او را زیر بوته گیاهی در سایه نهاد و در جستجوی آب به هر سو روان شد. به سرعت و هروله کتان مسافت بین دو تل صفا و مروه را پسرود تا شاید چشمه آبی برای رفع عطش طفل بیابد. چون آبی نیافت، به محل اول باز گشت و این عمل را هفت بار تکرار کرد. پس از آن با نوبندی به سوی طفل بازگشت و دید کودک با کوبیدن پاشنه های پای خود محلی را حفر نموده است و در اثر آن چشمه آبی پدیدار شده است. مادر با حفر بیشتر محل، آبی جمع کرد و هر دو نوشیدند و جان هر دو از هلاکت نجات یافت.

امروزه نیز زائران کعبه به یاد همان ابام و دیدن های هاجر بین دو تل صفا و مروه، علاوه بر طواف کعبه، هفت بار هروله کتان مسافت دو تپه را طی می کنند و آن را «سعی» می نامند و آب زمزم را مقدس می شمارند.

از این دو اسطوره که مورخین اسلامی نقل و از یکدیگر رونویسی کرده اند، هیچ گونه اثری در کتب و نوشته های مورخین غیر اسلام و عسری دیده نمی شود و باید آن را تسمی از رجزخوانی های اعراب و یا در ردیف افسانه هانی که بهبودی ها برای برقراری حسن روابط با همسایگان عرب خود و خوشایند آنان ابداع می کردند، دانست.

قبیل از بررسی کامل اسطوره ای که نویسندگان مسلمان درباره ساختن بنای کعبه به دست ابراهیم و چاه زمزم بهم بافته اند، باید براین مطلب تأکید خاطر خوانندگان را به این نکته جلب نمایم که اولاً هیچ گونه مدرک تاریخی دال بر وجود شخصیت های مهمی مثل ابراهیم و اسمعیل و یعقوب در دست نیست و اگر چنین کسانی نیز روزی در عالم حقیقت زندگی می کرده اند، شخصیت های مهمی نبوده اند که تاریخ متذکر نام آنان گردد. ثانیاً، به فرض قبول این که چنین شخصیت هائی خارج از دنیای داستانرانی و در حقیقت امر حیات می داشته اند، مطالب مذکور در توره، نوشته های قرآن و افسانه های مفسرین اسلامی را تأیید نمی نماید. برطبق نوشته توره که تنها مأخذکتبی موجود درباره ابراهیم، هاجر و اسمعیل است، محلی که هاجر بس از خروج از خیمه ابراهیم سکنی گزید و در جستجوی آب برآمد «بئر شبع» نام دارد و آن محلی است در بیابان های جنوبی فلسطین در فاصله ۴۵ کیلومتری اورشلیم و ۵۵ کیلومتری «تل آویو» و این محل تا مکه قریب هزارو پانصد کیلو متر فاصله دارد. پس، گفته نویسندگان اسلامی مبنی بر این که اسمعیل که در آن زمان طفل شیرخواری بوده، تا کوفت پاشنه های پای خود بر زمین مکه محل چاه زمزم را کشف نمود، نمی تواند صحت داشته باشد. علاوه برآن، روزی که ابراهیم، هاجر و اسمعیل را از منزل خود روانه بیابان کرد، اسمعیل شانزده ساله بوده نه طفل شیرخواره.

درباره محل سکونت اسمعیل و اعقاب او یعنی «اسماعیلیان، ادمیان، و حوریان» نیز، نظر محققین اسلامی صحیح به نظر نمی رسد. عده زیادی از محققین و نویسندگان اسلامی صحرائ «فاران»، محل اقامت اسمعیل را با حجاز اشتباه می کنند، و می نویسند که هاجر با پسرش اسمعیل در سرزمین فاران که همان مکه باشد اقامت گزیدند و اسمعیل به کمک پدرش ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد.

بنی اسرائیل از نظر اهمیتی که برای نیای خود فائل بود، تمام خطوط مسافرت و نقاطی را که ابراهیم در آن سرزمین ها سکونت اختیار کرده، در توره به دصوح مشخص می نماید. بر طبق نوشته توره :

«تارح پسر خود ابرام و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه ابرام را برداشته با ایشان از «اور» کلدانیان بیرون شد تا به ارض کنعان بروند و به حران رسیدند و در آنجا توقف کردند.» پیدایش ۳۶ - ۱۱

پس از فوت تارح، «ابرام زن خود سارای و برادرزاده خود لوط را با اشخاصی که

در حران پنا کرده بود برداشته به زمین کنعان داخل شد. « پیدایش ۵ - ۱۲  
» پس از آنجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کردند و خیمه خود را برپا  
نمود. « پیدایش ۸ - ۱۲

» قحطی در آن سرزمین شد و ابرام به مصر فرود آمد. « پیدایش ۱۰ - ۱۲  
» ابرام با زن خود از مصر خارج شد و به بیت ایل آمد. همانجا که خیمه اش در  
استد بود. « پیدایش ۴ - ۱۳  
» ابراهیم خیمه خود را نقل کرد و در بلوطستان مری که حبرون است ساکن  
گردید. « پیدایش ۸ - ۱۳

» چون دو سال از اقامت ابرام در زمین کنعانیان گذشت سارای زوجه ابرام کنیز  
خود هاجر مصری را به شوی خود به زنی داد. پس او به هاجر در آمد و او حامله  
شد. « پیدایش ۴ - ۱۷

» ابرام نود و نه ساله بود وقتی که گوشت قنقه اش مختون شد و پسرش اسمعیل  
سیزده ساله بود وقتی که مختون شد. « پیدایش ۲۴ - ۱۸  
» پس ابراهیم به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش تاشور ساکن شد  
و در حرارمتزل گرفت. « پیدایش ۱ - ۲۰

» ساره حامله شد از ابراهیم و در پیریش پسر زائید و ابراهیم مولود را اسحق  
نامید. « پیدایش ۲ - ۲۱

» بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرد. به او گفت ای ابراهیم، عرض  
کرد لبیک. گفت اکنون پسر خود را که یگانه است و او را دوست داری یعنی اسحق  
را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه هانی که به تو نشان خواهم  
داد، برای قربانی سوختنی بگذران. « پیدایش ۱/۳ - ۲۲

» ایام عمر ساره ۱۲۰ سال بود و ساره در قریه اریح که حبرون باشد مرد. «  
پیدایش ۱ - ۲۳

» و ابراهیم زوجه خود را در مغاره صحرای مکفیله (Machpelah) در مقابل مری  
که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد. « پیدایش ۱۹ - ۲۳

» ایام سال های عمر ابراهیم که زندگانی نمود ۱۷۵ سال و ابراهیم جان بداد در  
کمال شیخوخت پیر و سیر شد بمرد و به قوم خود ملحق شد. « پیدایش ۸ - ۲۵  
» و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در مغاره مکفیله در صحرای عفرون دفن



کردند. « پیدایش ۹ - ۲۵

« مدت زندگانی اسمعیل ۱۳۷ سال بود که جان سپرد و مرد و به قوم خود ملحق گشت و ایشان از حویله تا شور که مقابل مصر به سمت آشور است ساکن بودند. « پیدایش ۱۸ - ۲۵

برای روشن شدن موقعیت جغرافیائی دقیق فاران، محل اقامت اسمعیل و دردمان او، سفرنامه قوم یهود در تورا، پس از خروج از مصر در زمان موسی، را درق می زنیم. ضمناً باید توجه داشت که بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به طرف شمال یعنی به سوی سرزمین کنعان راه پیمائی می کردند نه به طرف جنوب و حزیرة العرب. « بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به صحرائ سین که میان ابلیم و سینا است وارد شدند. « خروج ۱ - ۱۶

« راز صحرائ سین به رفیدیم کوچ کردند « خروج ۲ - ۱۷

« در رفیدیم با عمالین جکیدند « خروج ۸ - ۱۷

« سپس از رفیدیم کوچ کرده به صحرائ سینا آمدند و در بیابان حوار کوه سینا

اردو زدند. « خروج ۲ - ۱۹

« از بیابان سینا کوچ کرده به حضیروت فرود آمدند. « اعداد ۱۸ - ۳۳

« بعد از آن از حضیروت کوچ کرده در صحرائ فاران اردو زدند. « اعداد ۱۶ - ۱۲

« پس از آن موسی به فرمان خدا از هر سبط يك نفر را برای جاسوسی به

سرزمین کنعان فرستاد. « اعداد ۳ - ۱۳

« و این است سخنانی که موسی به آن طرف اردن در بیابان عبره و در مقابل

سوف و در میان فاران و نوفل و لاویان و حضیروت با تمامی اسرائیل گفت. «

تثنیه - ۱ - ۱

بدین ترتیب:

۱ - بر طبق نوشته تورا و صفاد کتاب (قاموس کتاب مقدس) نوشته « جیمز

هاکس ». فاران بیابانی است که بنی اسرائیل در آن برای چرای گوسفندان گردش می

کرده و حدودش از شمال به دشت شور، و زمین کنعان، از شرق وادی عبره و از جنوب

« دبة الرمله » که فاصله آنجا تا کوه های سینا است و از طرف مغرب دشت شام بوده

است. کوه فاران همان کوهی است که امروزه آن را « مفرعه » می گویند و این همان

سرزمینی است که ابراهیم، یعقوب و یوسف برای رفتن به مصر از آنجا عبور کرده اند و با مکه بیش از هزار کیلومتر فاصله دارد.

۲ - بنا بر بند ۱۸ از باب ۲۵ سفر پیدایش تورا، اسمعیل و دودمان او در ناحیه ای از «حریله» تا «شور» مقابل مصر سکونت داشته اند. شور صحنی است در جنوب غریس فلسطین و در سرحدات شمالی مصر و آن را «دشت ایشام» هم می نامند.

۳ - در بند ۹ از باب ۲۵ از سفر پیدایش می نویسد: «و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در صفاره مکفیله در صحرای عفرون دفن کردند.» و این خود حاکی از آن است که اسمعیل در نزدیکی های حبرون محل اقامت ابراهیم می زیسته که توانسته است، با استفاده از وسیله مسافرتی کثرت آن زمان، در موقع مرگ پدر در محل اقامت او حاضر باشد و به اتفاق برادر، جسد او را در صحرای مکفیله دفن کند.

۴ - بر طبق سفر نامه تورا، جنسی ترین نقطه ای که ابراهیم نا آنجا سفر نموده است، سرحدات شمالی مصر بوده و این نقطه نا مکه بیش از یک هزار کیلومتر فاصله دارد.

بنا بر این به طور مسلم و قاطع می توان گفت، که آنچه در کتب محققین اسلامی در خصوص رفتن ابراهیم به حجاز و ساختن کعبه به دست او و پسرش اسمعیل نوشته شده، نافذ پایه و اساس و مولود خیالی های اعراب است. نه ابراهیم و نه اسمعیل، هیچگاه به خاک حجاز قدم نگذاشته اند، تا چه رسد به این که بنانی به نام کعبه در آنجا برپا کرده باشند. این احتمال وجود دارد که قبایلی از اعقاب ابراهیم و اسمعیل به جنوب مهاجرت کرده باشند و آنان مسلماً همان یهودیانی بوده اند که در مناطق آباد مدینه و یمن سکونت می داشتند و به علت تعصب در امتیازات قومی، به اعتقادات مذهبی نیاکان خود و به کار بردن زبان عبری سخت پای بند بودند. ضمناً برای ایجاد محیط امن، برای تجارت و زندگی صرفه، به رجز خوانی های اعراب مبنی بر این که اعراب نیز از نسل اسمعیل هستند و ابراهیم و اسمعیل متفقاً خانه کعبه را بنا نهاده اند، دامن می زدند. ولی خود یهودی های مقیم عربستان هیچوقت نه قریش، و نه سایر اعراب را از اعقاب ابراهیم و اسمعیل نمی دانستند. بنا بر روایت سیره ابن هشام، وقتی که یکی از متعینان یهود به نام «عبدالله بن سلام» مسلمان شد، یهودی ها به او گفتند: «تو خود بهتر می دانی که نبوت خاص بنی اسرائیل است نه عرب».

این احتمال وجود دارد که این نوشته تورا:

«پس ابراهیم از آنجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کرد و خیمه خود را برپا نمود و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نهاد و نام بهوه را یاد کرد.»  
پیدایش ۸ - ۱۲

منبع افسانه ساختن کعبه به دست ابراهیم باشد.

در قرآن از ازدواج ابراهیم با هاجر کمیز سارا، تولد اسمعیل، غضب ساره بر کنیز خود، و بالاخره بیرون کردن آن دو از خانه ابراهیم، مطلبی دیده نمی شود، ولی درباره ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل آیاتی به شرح زیر وجود دارد:  
«اولین خانه ای که برای مردمان بنا شد، در مکه مبارکه و برای هدایت جهانیان بود. در آن آیات روشنی است از مقام ابراهیم و هرکس در آن داخل شود در امان است. از جانب خدا واجب است که هرکس که استطاعت دارد حج بیت الله کند.» آل عمران ۹۶-۹۷

«وقتی که به ابراهیم جای خانه خود را تعیین کردیم و گفتیم با من چیزی را شریک مگردان و خانه مرا برای طواف کنندگان، ایستادگان، رکوع و سجود کنندگان پاک کن.» حج ۲۷

«وقتی که ابراهیم پایه های آن را بلند کرد و با اسمعیل گفتند پروردگارا از ما بپذیر نو دانی شنوا هستی.» بقره ۱۲۶

«وقتی که ابراهیم گفت خدایا این شهر را محل امن قرار ده و برای ساکنین آن و هر که به الله و روز قیامت ایمان آورده، روزی رسان.» بقره ۱۲۷  
«خانه کعبه را محلی برای ثواب و محل امن قرار دادیم. جایگاه عمار را از مقام ابراهیم بگیرد و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان پاک کنند.» بقره ۱۹۹

## حجة الوداع

حج از مراسمی است که تاریخ پیدایش آن، مانند آغاز بنای کعبه، در تاریکی های زمان پنهان است. آنچه مسلم است، اینست که مناسکی که امروزه در مراسم حج مسلمانان انجام می دهند، از قبیل احرام - تعظیم - طواف کعبه - بوسیدن و لمس کردن حجرالاسود - وقوف بر عرفه و مزدلفه - سعی بین صفا و مروه - تراشیدن ر یا کوتاه کردن موی سر - قربانی کردن گوسفندوشتر، تماماً مراسمی هستند که از سنت های دیرین اعراب سرچشمه گرفته اند. اعراب زیارت کعبه و مناسک حج را با تشریفات بسیار با شکوه انجام می دادند. به طوری که ابن کلیبی می نویسد: قبيله نزار هنگام تلبیه در مراسم حج می گفتند:

لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، الا شريك هولك، قملبیکه و ما ملك، لبيك اللهم لبيك.

انتخاب کلمات و تأکید بر وحدانیت الله، جزیک جمله، تقریباً همانست که امروزه به هنگام تلبیه از زبان زائران بیت الله الحرام به گوش می رسد و حتی نام خنابا نام خنای عرب جاهلیت یکی است.

در سال دهم هجرت، محمد و سائل سفر حج را مهیا ساخت و به مردم فرمان داد تا برای حج آماده شوند. او قصد داشت در این سفر، مناسک حج را، آن چنانچه خود او در جوانی آموخته و اجرا می کرد، به مسلمانان بیاموزد. مردم که از قصد محمد آگاه شدند، گروه گروه از کوه و صحرا به مدینه روی آوردند. بعضی از مورخین تعداد همراهان محمد را در این سفر هفتاد هزار نفر نوشته اند. محمد در روز ۲۵ ذی القعدة به سوی مکه حرکت کرد و در «ذی الخلیفه» احرام بست. بدن خود را با دو حله پوشاند. همه با هم لبيك گویان به سوی مکه حرکت کردند.

لبيك اللهم لبيك، لا شريك لك، الحسب والنعمه والشكر، لك الملك، لبيك لا شريك لك لبيك.

زائران روز چهارم ذی الحجه به مکه رسیدند. محمد با شتاب به سوی کعبه رفت. حجرالاسود را لمس کرد و آن را بوسید. هفت بار به دور کعبه طواف کرد. در سه ضواف از رکن بمانی تا مقابل حجرالاسود دوید. سپس نزدیک مقام ابراهیم نماز گذارد. دوباره

حجرالاسود را بوسید. به طرف صفا رفت. آئین «سعی» بین «صفا» و «مره» را به جای آورد. روز هشتم ذی حجه به سوی «منی» رفت. شب را در آن محل درخیمه خود به سر برد. صبح روز بعد، پس از ادای نماز صبح، همین که آفتاب برآمد بر شتر خویش سوار شد و به جانب «عرفات» رفت. مردم نیز در تمام مراسم در پی او روان بودند. ظهر همان روز به طرف «عرفه» رفت و در آن محل، در حالی که بر شترخودسوار بود، با صدای بلند مردم را خطاب کرد و خطبه خود را خواند و گفت:

«امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» مانده ۵

محمد عرفات را ترک گفت و شب را در مزدلفه گذرانید. صبحگاه به مشعرالمحرام آمد. سپس به سوی منی رفت. در طول راه، مراسم «رمی جمره» را انجام داد. همین که به خیمه های خود رسید، ۶۳ شتر، به تعداد سال های عمر، نحر کرد. موی سر خود را چید و حج را به پایان رساند.

چون پس از انهدام دو بت «اساف» و «نائله» مسلمین از انجام سعی بین صفا و مره اظهار تردید می کردند و آن را قسمتی از مناسک مربوط به دو بت می پنداشتند، محمد آیه ۱۵۳ از سوره بقره را خواند و سعی بین صفا و مره را از مناسک قطعی حج قرار داد.

مفسرین اسلامی در تفسیر رمی جمره می نویسند که چون ابراهیم به رسم آزمایش مأموریت یافت تا فرزند خویش را در راه خدا قربانی کند، شیطان حیوان راه سه بار او را دچار وسوسه کرد تا از این کار روی برتابد و دستور خدا را فرمان نبرد. ولی ابراهیم در هر سه جایگاه شیطان را رمی کرد و بر او غالب شد. به همین دلیل رمی جمرات در مناسک حج داخل شد و سنت الهی قرار گرفت و حجاج هر سه موضع را سنگ می زنند تا نشان دهد که آنان نیز در پی ابراهیم چون یک انسان کامل و عونه، راه می پیمایند:

«ملة ابيكم ابراهيم هو سبيكم المسلمين من قبل» حج ۷۷

راز بقای حج در اسلام و به گونه ای که در زمان های قبل از ظهور اسلام رایج بوده، در منافع اقتصادی و حیات مردم مکه نهفته است. سرزمین مکه قابلیت رشد هیچ نوع گیاهی را ندارد. تجارت و آمدن زائران خانه خدا، تنها منابع در آمد و وسیله،

ارتزاق مردم مکه است. اگر روزی مردم به زیارت کعبه نیایند، حتی تجارت این شهر نیز نابود خواهد شد. همین نکته بود که قریش را از قبول دعوت محمد در سالهای اول نبوت باز می داشت. وقتی محمد در حدبته به این نکته حیاتی توجه نمود، قبیله مسلمین را از معبد اورشلیم به کعبه باز گرداند. آیه ۴۰ از سوره ابراهیم:

«پروردگارا برخی از فرزندانم را در دامن گرهی بدون زراعت در مجاور خانه تو ساکن گردانیدم تا غماز برپا دارند. پس دل‌های عده ای از مردم را به گردان تا به سوی آنان بکشایند و ایشان را از میوه ها روزی ده تا شکر گذار باشند.»

در حقیقت ندای باطنی و آرزوی قلبی خود محمد است که از زبان ابراهیم بیان می گردد. اسلام به تمام رجزخوانی های اعراب در سوره آمنت ابراهیم به مکه و ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل، صحه گذاشت تا بتواند حیات اقتصادی و زندگانی اعراب مکه را حفظ کند و از فنا و نابودی قطعی آنان جلوگیری نماید. تمام مناسک حج از قبیل هروله بین صفا و مروه، مسافرت های شبانه به عرفات و مزدلفه، رمی جمرات و غیره، تنها برای مهم جلوه دادن عمل حج است که به صورت عادت نوارثی در آمده و الا هیچ سخنی از این حدیث بی مفهوم تر نیست:

«الحجر بین الله تعالی فمن مسح فمذ بایح الله» (۱)

حجرالاسود دست راست خدای متعال است. هرکس که آن را لمس کند با خدا بیعت کرده است.

امام غزالی که از فقهای به نام و برجسته اسلام است، فصلی از کتاب خود به نام «احیاء علوم الدین» را به آداب حج اختصاص داده و درباب هر یک از مراسم و شعائر حج مطالب مفصلی نوشته و در پایان نتیجه گرفته است که مراسم حج تبعیدی است و از هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال مناسک حج نیافته و آن را تنها برای فرمانبرداری از خداوند انجام داده است. در مورد «رمی جمرات» در کتاب کیمیای سعادت می نویسد:

«مقصود اظهارتذکی است بر سبیل تبعیدمحض».

چنین سخنانی از یکی از بزرگترین پیشوایان عالم اسلام، خصوصا در دورانی که تعصب مذهبی به اوج خود رسیده بود، اشارتی به بسیاری از نکات و مسائلی است که امام غزالی نخواست و با، به علل اجتماعی و افکار عمومی، نتوانسته است اظهار نماید.

۱ - جامع الصغیر از جلال الدین سیوطی.

### ۳ - ماه های حرام

طبیعت سخت، آفتاب سوزان، زمین داغ و بی آبی، در بیشتر اراضی عربستان اجازه امکان هیچ گونه کشاورزی و رشد گیاه را نمی دهد. از دیرباز شهرنشینان احتیاجات خود را منحصراً از راه تجارت برآورده می کردند. ولی هجوم بی رحمانه قبایل صحراگرد که در سرتاسر این سرزمین به طور پراکنده زندگی و معاش خود را از راه غارت کاروانیان تأمین می نمودند، شوق و ابتکار هرگونه عمل تجاری را در دل ها خفه می کرد. روزگار سختی پیش آمده بود. ناامنی و قتل و غارت و چپاول اموال به نهایت رسیده بود. همگان از وضعیتی که خود به وجود آورده بودند، ناراضی بودند. برای ترمیم این وضع و ایجاد محیط بهتر برای زندگی، تمام رؤسای قبایل عرب گردهم آمدند و در اجتماعی که قرن ها قبل از ظهور اسلام تشکیل شد، بر اصل حرمت ماه های حرام، که تا حدودی مزجد و تأمین کننده امنیت موقتی در عربستان بود، صحه گذاشتند و تمهید نمودند آن را رعایت کنند.

بر اساس این اصل در چهارماه از سال، هیچ کس حق تعرض به دزدی را نداشت. حرکت کاروان ها در طول این چهارماه آزاد بود. هرکس می توانست بدون بیم از حمله اشخاص و یا قبایل، در سرتاسر عربستان مسافرت کند. در بقیه ماه های سال، غارت کاروان ها، کشتن مردان و اسیر کردن زنان و اطفال، جز شناخته شده هر مرد عرب بود. ماه های حرام عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، و محرم سه ماه متوالی که اعراب به آن ها سه ماه «سرد» می گفتند و ماه رجب که ماه «فرد» بود. چنانچه در طی این چهار ماه کاروانی مورد حمله قرار می گرفت، و یا شخصی به قتل می رسید، تمام اعضای قبیله متفقاً در صد قصاص و خونخواهی بر می آمدند. تجار نیز سعی می کردند حرکت کاروان خود را به گونه ای تنظیم کنند که قبل از پایان ماه های حرام خود را به محل امنی برسانند. در اثر امنیت نسبی که در طول ماه های حرام برقرار شد، بازارهای داد و ستد در نقاط مختلف عربستان گشایش یافت که اعراب آن ها را «سوق» می نامیدند. مشهورترین این بازارها «سوق عکاظ»، «سوق نجنه» و «سوق ذی المجاز» بود. در این بازارها علاوه بر داد و ستد تجاری، اعراب به ابراز تفاخرات قبیله ای و قرابت اشعار و

مباحثه می پرداختند. یهودی ها و مسیحی ها نیز با آسودگی خاطر و امنیت کامل، آراء و عقاید مذهبی خود را بیان می کردند و همه مطمئن بودند که به واسطه حرمت ماه های حرام هیچ کس متعرض دیگری نخواهد شد. محمد نیز غالباً در این بازارها شرکت می کرد و با پیروان ادیان مختلف بحث و گفتگو می نمود. اغراب پس از شرکت در بازارهای مکاره، زیارت کعبه و بوسیدن حجرالاسود و بت های مورد ستایش خود، قبل از پایان ماه های حرام به موطن خود باز می گشتند.

در بعضی مواقع، در اجتماع سران قبایل عرب، یکی از رؤسای قبایل این جمله را به زبان می آورد:

«من ماه محرم را امسال به تأخیر می اندازم و ماه صفر را انتخاب می کنم.»  
ذکر این جمله به این معنی بود که امسال به جای سه ماه متوالی «سرد» فقط دو ماه متوالی حرام خواهد بود و ماه محرم جزء ماه های حرام محسوب نمی شود و به جای آن ماه صفر را ماه حرام پیشنهاد می کنم. این عمل باعث می شد که دوران خورداری از جنگ و غارت کاروان ها کوتاه تر و محدودتر گردد.

مورخین می نویسند اولین کسی که این سنت را در جمع سران قبائل عرب برقرار کرد و ماه های حرام را تغییر داد «عمر بن لعی» یکی از سران بنی کسانه بود. قرآن این سنت دهرین عرب بدوی و قانون ماه های حرام را به صورت قاعده ثابت الهی تثبیت نمود و حق کشتار و غارت را برای هشت ماه از سال، در سراسر عربستان به رسمیت شناخت:

«تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الله و روزی که زمین و آسمان هارا آفرید ۱۲ ماه است که از آن ۴ ماه حرام است. این آیین ثابت و پابرجاست. بنا بر این در این ماه ها به خود ستم نکنید.» توبه ۳۶

در آیه ۲۷ از همین سوره، حابه جا کردن و به تأخیر انداختن ماه های حرام، کفر محسوب می شود:

«جا به جا کردن و تغییر ماه های حرام افزایشی در کفر است که به وسیله آن کافران گمراه می شوند. يك سال را حلال و سال دیگر را تحریم می کنند نامطابق ماه هائی که خداوند تحریم کرده بشود و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده، حلال بشمارند.»

«چون ماه های حرام سپری شد پس بکشید مشرکین را در هر محلی که آنان را پیدا کردید.» توبه ۵



سیره نویسان و محققین اسلامی برای پر کردن خلأ موجود در تفسیر، بد تعبیرات انداعی خاصی دست زده اند.

ابوعلی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» ذیل تفسیر آیه ۹۸ از سوره مائده، برای توجیه ماه های حرام و بزرگداشت حرمت این ماه ها می نویسد:

«نازیان قانون سرپور را از آئین اسمعیل به عبرت برده بودند تا آن که اسلام ظهور کرد و اسلام آن را از شرایع الهی فرار داد.»

به طوری که در صیحت حج گفته شد، هیچگاه نه ابراهیم و نه اسمعیل قدم به خاک حجاز نگذاشتند و ماه های حرام نیز درین بهره سابقه ای ندارد و از مختصات عرب قبل از اسلام است که پس از ظهور اسلام به صورت قانون الهی درآمد.

قصاص از قوانین بسیار ابتدائی بشر است که برای ارضاء حس کینه توزی به وجود آمد. در دوران اولیه تمدن بشر که هنوز حکومت مرکزی و سازمانی برای اداره جامعه وجود نداشت، قصاص توسط خود مظلوم و یا خانواده و قبیله او اعمال می شد. در بین الواحی که از دوران سلطنت «اورنامور» پادشاه گوتی (۲۰۴۴-۲۰۲۷ ق.م) در بین النهرین به دست آمده، قطعاتی از کتاب قانون اوست که می توان آن را کهن ترین مجموعه قوانین بدون جهان دانست. در این مجموعه، از قانون مشهور قصاص نیز نام برده می شود. براساس این اصل، چنانچه یکی از افراد قبیله ای به دست فردی از افراد قبیله دیگر به قتل می رسد و یا مجروح می شد، قاتل و یا ضارب می بایستی قصاص می شد. در صورت استنکاف قبیله شخص ظالم از اجرای قصاص، تمام افراد قبیله مظلوم به خونخواهی بر می خاستند و اگر قاتل از قبیله خود می گریخت، و یا متواری شدن مانع اجرای قصاص می گردید، مهدورالدم و محکوم به مرگ بود. هرکس حق داشت هر جا که بر او دسترسی پیدا می کرد، او را بکشد و هیچ مسئولیتی از این نقطه نظر متوجه او نبود.

این اصل ابتدائی در تمام قسابل سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات مورد عمل بود و در توره نیز مورد تأیید قرار گرفته است. قرآن در آیه ۱۷۵ سوره بقره قصاص را از وظایف انسان و موجب شکرگفائی می داند:

«ای صاحبان خرد، قصاص برای شما مایه حیات است»

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص بر عهده و وظیفه شماست. کشتن مرد

آزاد به جای مرد آزاد، تنه به جای بنده و زن به جای زن» بقره ۱۷۴

یکی دیگر از احکامی که بر اساس سنت های قدیم عرب جاهلیت، در قرآن تثبیت گردیده حکم مربوط به روزه داشتن است. این حکم بر اساس آیه ۱۷۹ از سوره بقره :

«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه گرفتن بر شما نوشته شد (واجب شد) همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شد.»

در اسلام برقرار گردید. دستور چگونگی روزه داشتن و ماهی که باید در آن ماه سی روز تمام روزه داشته در آیات دیگر قرآنی بیان شده است.

واضح است که منظور قرآن از «کسانی پیش از شما» پیروان ادیان یهود و مسیحیت است. ولی در تورا دستور صریحی برای روزه گرفتن وجود ندارد. چهل روز روزه داشتن موسی و ایلیا نیز به طور اتفاقی، بدون دستور بهره و خارق عادت بوده است. یهودی ها در مواقع ظهور مصیبت عام، روزه غیر مرسوم می گیرند، و در این صورت حتی حیوانات و اطفال شیرخوار را نیز از خوردن و آشامیدن باز می دارند. تنها روزه شرعی و دستوری که در تورا دیده می شود «یوم کبیره» (روزه کفاره) است. یهودی ها در پایان عید کرناها که مطابق با ماه های سپتامبر و اکتبر است، برای اظهار ندامت و طلب بخشش گناهان، در روز کفاره، روزه می گیرند و مدت آن نیز ۲۴ ساعت از غروب آفتاب تا غروب آفتاب روز بعد و آن هم فقط یک روز در سال است. البته روزه های غیر دستوری مولنی دیگری نیز برای روز یادبود خرابی معبد اورشلیم و امثال آن مرسوم است. ولی هیچکدام در تورا نوشته نشده است. یهودی های بسیار متعصب بنا به اراده شخصی، هفته ای دوازده روزه های درشتی و پنجشنبه هر هفته را روزه می دارند. روز کفاره تنها روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید حق ورود به مکان بسیار مقدس اورشلیم را دارد.

در صحیفه اشعیا، نبی در باب ۵۸ از شماره ۵ تا ۹ از جمله دستورات بهره به قوم یهود، درباره روزه می نویسد: «این روزه ایست که من از آن لذت می برم. زنجیرهای شوارت را پاره کن، گره های بندگی را بکسل، مظلومان را آزاد کن، تمام انواع یوغ هارا بکسل، نان خود را با گرسنه ها تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه خود جای ده. اگر برهنه ای را دیدی او را بپوشان. از همزوغ خود روی

در دین عیسی نیز کوچک ترین دستور و یا اشاره ای به لزوم و حتمی بودن روزه دیده نمی شود. مسیحیان حتی در روز کفارہ نیز روزه نمی گیرند. عیسی در مورد روزه می گوید: «صیام عملی است که آدمی باید در دل خود انجام دهد نه این که برسبیل عادت مطابق تشریفات و آداب مخصوصی روزه بگیرد.»

دین زرتشت، سومین دینی است که قرآن آن را دین برحق و صاحب کتاب آسمانی می خواند. در دین زرتشت نیز، نه تنها مطلبی بروحرب روزه گرفتن دیده نمی شود، بلکه برعکس، زرتشت پیروان خود را از امساک درغذا خوردن منع می کند و می گوید:

«کسی که چیزی نمی خورد، نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس

ندارد.»

دستور روزه در قرآن، تنها متکی بر همان عادات و سنتی بوده که قبل از ظهور اسلام در عربستان و به خصوص در بین قبیله قریش و حنفا متداول بوده است. در این دوره رسم متفکران و بزرگان عرب بر این بود که هر یک، مدتی از سال را به عبادت و تقرب به خدا مشغول می شدند. (۱) عبدالطلب جد محمد نیز از کسانی بود که سالی یک ماه معتکف می شد. روزه می گرفت و غذای خود را بین مستمندان تقسیم می کرد. محلی را که عبدالطلب برای نجات و دعا انتخاب کرده بود، همان محلی بود که بعدها محمد نیز از آن برای تفکر، آرامش روح و روزه گرفتن استفاده می نمود. مورخین علاوه بر عبدالطلب، از «ورقه بن نوفل» و «امیه بن مغیره» به عنوان کسانی که در دوران قبل از اسلام از رسم روزه داری متابعت می کردند، نام برده اند. یعقوبی مورخ مشهور در جلد دوم کتاب خود می نویسد که عبدالطلب در زمان جاهلیت سنت هائی داشت که در اسلام تثبیت شد. مانند حرام دانستن شرب مسکرات - زنا - حد زدن زناکار - تحریم ازدواج با محارم - جلوگیری از سوزده وارد شدن به منزل - عربان طواف کعبه کردن - حکم به وجوب وفای به نذر - احترام چهارماه حرام و میاهله کردن (برای اثبات حقانیت همدیگر را نفرین کردن). ولی مستثناً روزه داری ریشه قدیمی

نری دارد و یکی از رسومی بوده که قرن‌ها قبل از اسلام وجود داشته و زائیده اندیشه عبدالمطلب نبوده است.

بعد از آن که اسلام قوت گرفت و به صورت دین جدیدی در برابر در دین دیگر ابراهیمی ندعیم کرد. محمد همین سنت دیرین عرب و میراث خانوادگی را یکی از وظائف دینی مسلمین قرارداد. در آغاز از نظر سیاست وقت، ایام روزه مطابق با روزه‌های عبادت و پرهیز یهود بود ولی پس از محرت محمد به مدینه، ماه روزه به سی روز در ماه رمضان تغییر داده شد. مسننین در تمامی ماه رمضان از طلوع سپیده صبح تا غروب کامل آفتاب و آمدن شب، از خوردن و نوشیدن و استعمال دخانیات خودداری می‌کنند. ولی در طول شب اکل و شرب و حتی همخوابگی با همسر بر اساس آیه ۱۸۳ بقره، مجاز است.

«بر شما حلال شد جماع زنهایتان. زن‌های شما نیاس شما هستند و شما لباس آن‌ها. الله می‌داند که شما بر نفس‌های خودتان خیانت می‌کردید. پس توبه شما را پذیرفت و شما را عفو کرد. پس اکنون با زن‌هایتان مباشرت کنید. آنچه خدا برای شما تکلیف کرده است بچونید. بحورید و بیاشامید تا زمانی که خط سفید صبح از رشته سیاه (درافق) ظاهر شود. سپس روزه بگیریید تا شب با زنان خود مباشرت نکید و در مساجد معتکف شوید. این حدود خداوند است. پس از آن تجاوز نکنید.»

نماز عبارت است از مجموعه دعا‌های روزانه و مناسک عبادی که مؤمن به هر دینی برای پرستش خدای آن دین ابراد می کند. در هرکبشی مناسک و تشریفات مخصوصی برای برگزاری نماز وجود دارد. قبل از ظهور اسلام نیز نماز درین اعراب مرسوم بوده است و آیه ۴۵ از سوره انفال:

«نمازشان در پیشگاه خانه کعبه چیز صغیر گنبدن و دست زدن چیز دیگری نیست» . اشاره به همین موضوع است.

نماز مسلمین مشتمل بر ۱۷ رکعت است که در ۵ نوبت در شبانه روزو بعد از گرفتن وضو ادا می شود. برقراری نماز پنجگانه در شبانه روز در اسلام، از آئین زرتشتی اقتباس گردیده، درود دین دیگر ابراهیمی، نماز هفتت ای یکارد رکنیسه (سیناگوگ) و یاد ر کلیسا برگزاری می شود.

نماز در دین یهود بدین ترتیب است که پس از آن که حضار در مکان های خود در کتیسه مستقر شدند واعظ بر منبر می رود و دعای خاصی را تلاوت می نماید. مستمعین با کمال خضوع و خشوع بر می خیزند و به پا می ایستند. پس از آن، آهائی از توره تلاوت می شود. سپس مقداری از کلمات نماز را تکرار می کنند. بعد، از کتاب توره و صحائف انبیاء می خوانند. توره را به ۵۲ قسمت بخش کرده اند، هر روز شنه (سبت) يك فصل از آن را می خوانند. به نحوی که در پایان ساله تمام پنج سفر کتاب مقدس را تلاوت نموده اند. دین مسیح نیز که در بنیاد امر مراسم دعا و نیایش خود را در کتیسه های یهود برپا می داشت، این تشریفات را از آئین یهود اقتباس کرده و مسیحیان هر یکشنبه صبح و یا عصره مراسمی شبیه به مراسم یهود در کلیسا برپا می دارند.

قرآن در آیات ۱۶ و ۱۷ از سوره الروم، زمان برگزاری نماز را در چهار نوبت در شبانه روز قرار داده:

«فَسبحان الله حين تُمسبون وحين تُصبحون وله الحمد من السموات والارض  
عشياً وحين تظهرون» .

پس تسبیح گوی خدا باشید در شبانگاه و صبحگاه و او را در زمین و آسمان ها

و در آخر روز و هنگام ظهر ستایش کنید.

درآیه ۱۱۶ سوره هود می گوید:

«غزیر یادارید و طرف روز و ساعت های نزدیک شب».

درآیه ۸۰ سوره اسراء:

«وقت زوال آفتاب تا تاریکی شب غزیر یادارید و هنگام فجر بخوانید».

درآیه ۲۶ دهر:

«و هنگام شب تسبیح گوی ارباب شهیدوار را سجده کنید».

ولی سنت محمد، که خود مقنن از آئین زرتشتی است، بر پنج نوبت قبل از طلوع آفتاب، ظهر، بعد از ظهر، بلافاصله بعد از غروب آفتاب و آخرین در حدود دو ساعت بعد است. شیعیان به طور عموم نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشا را با هم و جمعا در سه نوبت در روز برپا می دارند و تقام این نمازها به حالت اجماع و عمومی و در مسجد صورت می گیرد، ولی در مواقع ضروری به طور انفرادی نیز می توان به جای آورد. نماز اجتماعی در نزد شیعیان در عیبت امام زمان مستحب است.

در روز عید فطر و روز عید قربان، که از اعیاد مهم و رسمی مسلمانان می باشند،

نماز جماعت مخصوصی در صبح عید برگزار می شود که از جمله نمازهای اجتماعی واجب هستند.

اعتقاد به وجود روح، جن و دیو، از باورهای بسیار قدیم بشر است که از دوران پس از عصر حجر جدید در تصور بشر باقی مانده و ما در فصل اول کتاب اول و هم چنین در مبحث مربوط به معتقدات عرب قبل از اسلام به تفصیل از آن ها سخن گفتیم. این اعتقاد در سراسر خاورمیانه و در بین اقوامی که در سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات زندگی می کردند، به شدت رواج داشت و یکی از باورهای مورد وثوق عرب، متفان ظهور اسلام بود. قرآن، این باور دیرین عرب به روح و جن را، به عنوان گفتار الهی تثبیت نمود و به این موجودات افسانه ای حیات بخشید و در آیات مختلف از آن ها اسم برد. حتی سوره ای نیز به نام «جن» به این جانوران خیالی اختصاص داد. بنا بگفته قرآن، خداوند:

«جن ها را از شعله بی دود آتش فروزان آفرید.» الحجر ۱۵

«و عده ای از آنان را از بندر خلقت به همراه بعضی از اینا بشر برای آتش دوزخ

اختصاص داد.» اعراف ۱۷۸

قرآن به جن صفات و خصایصی معادل صفات انسانی بخشید. جن ها در قرآن می توانند بشنوند، سخن بگویند، بخوانند و بنویسند و برای هدایت آنان پیغمبرانی از طرف خدا فرستاده شد تا آنان را از روز جزا بیم دهند. انعام ۳۰

«و وقتی آرای قرآن به گوش عده ای از آنان رسید در شگفت شدند و اسلام آوردند.» جن ۱

و اما از اجنه بعضی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آورده اند به

راه رشو ثواب شرافتند.» جن - ۱۴

آیه ۹ از سوره جن که به وکالت از طرف اجنه می گوید:

«ما برای شنیدن سخنان آسمانی در کمین می نشینیم. ولی اکنون کسی که

بخواهد به این کار مبادرت کند باتیر شهاب مواجه خواهد شد.»

بر اساس این تصور اعراب که «اجنه» موجودات خیرچینی هستند که برای سرقت

اسرار الهی و آسمانی خود را پست برده مخفی می کنند، در قرآن آمده است. برای دفع اجنه

و شیاطین نور رسیدن به آسمانها آیه ۵ از سوره الملک می گوید:



«ما آسمان دنیارا به چراعهایی مزین کردیم و آنها را با زداونده شیاطین ساختیم و برای آنان عذاب آتش را آماده کردیم».

قرآن برای اثبات حقیقت خود و ترغیب آن دسته از جن ها که به اسلام ایمان نیاورده اند، آنها را به مبارزه می طلبد و از آن ها می خواهد چنانچه در صحت و الهی بودن آیات قرآنی مشکوکند، سوره ای نظیر آنچه در قرآن آمده است، حتی به دستیاری همدیگر، بیاورند. اسرا ۹۰

و آن دسته از جن ها که از پیروی راه حق ابا دارند به آتش دوزخ تهدید می کند. اعراف ۱۷۸

قرآن، جن هارا تشویق می کند که اگر روزی توانایی پرواز به اقطار آسمان ها و زمین را پیدا کردند حتماً به این کار مبادرت کنند. الرحمن ۳۴

تاکید قرآن درباره وجود موجوداتی به نام جن در روی کره زمین این اعتقاد را در بین عموم مسلمانان بوجود آورده که محمد پیغمبری است که برای هدایت جن و انس هر دو مبعوث شده و روایات و احادیث بسیاری، حتی در کتب معتبر و مورد استناد اسلامی از قبیل جامع الصحاح ابن الحسین مسله بن اخجاج و صحاح بخاری، در اثبات این عقیده دیده می شود.

درباره موجود خیالی دیگری یعنی روح نیز آیات متعددی از قبیل آیه ۸۷ اسرا، ۳۸ الباق - ۴ معارج و ۲ از سوره نحل در قرآن دیده می شود. الله نیز در دو مورد از روح خود برای خلقت آدم و بارور نمودن مریم ناکره، استفاده نمود. بنا بر آیه ۴ از سوره قدر، هلاک و روح در شب قدر، به زمین فرود می آیند و تا سحرگاه در روی زمین می مانند. (۱)

«تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر. سلام می حتی مطلع الفجر».

زیست شناسان عقیده دارند که زندگی از عناصر بی جان شیمیایی در محیط و شرایط مناسب پدید آمده است. رمز وجود حیات بر روی کره زمین، در بسط قوانین

---

۱ - برای آگاهی از ریشه این اعتقاد، به محبت دین زرتشت و جشن فروردینگاه (فرورد) مراجعه شود.

شیمیائی جهان نهفته است. جهان طوری طراحی شده که زندگی در محیط و شرائط مناسب، اجتناب ناپذیر باشد. جانداران زمین محصول مستقیم خود زمین هستند و هیچ عامل مافوق الطبیعه در پیدایش آنان دخالتی ندارد. از ترکیب عناصر شیمیائی آزاد در فضا، مانند اکسیژن، نیتروژن، ازن و کربن به تدریج عناصر دیگری از قبیل متان، آمونیاک، فندها و آسیدهای آمینه بوجود می آیند. و دریرتو اشعه آفتاب از ترکیب فندها و آسیدهای آمینه، عناصر دیگری از قبیل سلولز، فسفات و نئوکلیدها ساخته می شوند. از ترکیب نئوکلیدها با پروتئیدها مولکولن ها و مقدمات زندگی گیاهی فراهم می گردد. بر اثر نشو و نمای نئوکلیدها، حیوانات تک سلولی و پس از آن مقدمات زندگی حیوانی آغاز می شود. در آخرین مرحله از حیات حیوانی، و در نتیجه جهش به سوی تکامل، راه برای ایجاد حیوانات پیچیده تر هموار می گردد. طبیعت، پس از میباردها بار آفتاب در آزمایشگاه خود، مرفق به ایجاد بشر می گردد. آزمایشات متعدد ثابت نموده است که هیچ تفاوتی بین یاخته های بدن انسان و یا سایر حیوانات نزدیک به خانواده بشر، با حیوانات تک سلولی وجود ندارد. یاخته های بدن انسان با همان شرایط و هم آهنگی که در بدن حیوانات تک سلولی و یا سایر حیوانات از قبیل شیرویر و حیوانات بزرگ و کوچک دیگر وجود دارد، به حیات ادامه می دهند. هر یک از یاخته ها ضمنا وظیفه اجتماعی خود را نیز به عهده دارند. تا هنگامی که بین یاخته های بدن انسان و با بدن سایر حیوانات، هم آهنگی وجود دارد، حیات باقی است. و وقتی که ترکیبات خاص بدن که موجب انرژی و حیات است بهم خورد، مرگ ظاهر می شود.

دانش امروز ثابت نموده است که جرم و انرژی، جسم و روح تفکیک ناپذیرند. با بگفته البرت انیشتن دانشمند آلمانی  $E=MC^2$ ، به عبارت ساده تر، ماده و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند و اگر مقدار کافی انرژی وجود داشته باشد ماده می تواند در فضای نهی به وجود آید.

در ساختمان یک حیوان تک سلولی، که نمونه کامل ساختمان بدن یک انسانست، روح و ماده یکی است و بین ماده و انرژی و یا جسم و روح دوگانگی وجود ندارد. اندجار بزرگی که در صحرای نوادا در سال ۱۹۴۵ میلادی اتفاق افتاد، ثابت کرد که در وجود یک اتم، که کوچک ترین واحد جسم است، انرژی عظیمی نهفته است. بدن انسان از میباردها یاخته و با واحد جسمی تشکیل شده و ترکیب این یاخته ها تولید انرژی و حرکت می نماید. آنچه فلاسفه قدیم و پیشینیان به نام روح می نامیدند، چیزی جز

انرژی زندگی بیش نیست. به ضرس قاطع می توان گفت که، روح یعنی موجود خارجی و جنا از جسم که در بدن مسبب حیات باشد وجود ندارد. در هیچ يك از كتب علمی، به خصوص طب و زیست شناسی ممالک پیشرفته، مباحثی درباره عضوی به نام روح دیده نمی شود و از نظر علم، وجود چنین موجودی مردود است. انرژی حیات، با به هم خوردن توازن و ترکیبات سلول های بدن و مرگ، از بین می رود و نابود می شود و چیزی از آن باقی نمی ماند تا به آسمان ها صعود کند، و به حیات خود ادامه دهد، در شب های قنر زحمت مسافرت طولانی از آسمان به زمین را تحمل کند و در صحرای محشر برای پاسخگویی حاضر شود.

## قرآن

قرآن، کتاب آسمانی مسلمین و بسیار مورد احترام و پرستش مؤمنین به آنین اسلام است و تنها پس از طهارت کامل، این کتاب را لمس می نمایند. تمام سوره های قرآن به جز سوره نهم، با جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می گردد. قرآن دارای ۶۲۳۶ آیه در ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. سوره از کلمه سور به معنای بلندی و ارتفاع گرفته شده و این لغت در مورد هر يك از قطعات محدود و مجزا شده قرآن به کار رفته است. تعداد آیه های هر سوره با سوره های دیگر یکسان نیست. بلندترین آن ها یعنی بقره حاوی ۲۸۶ آیه و کوتاه ترین آن ها یعنی سوره کوثر فقط مشتمل بر سه آیه است.

قرآن از این نظر که تمامی آن توسط بینایکنار دین تقریر شده است، در میان سایر کتب دینی منحصر به فرد است. در قرآن سخنگوی اصلی الله است که در پاره ای از موارد به صیغه امر و مستقیماً دستورات خود را به مسلمین ابلاغ می کند و گاه، محمد سخن الله را نقل می نماید. در پاره ای از موارد سخن محمد و خداوند آن چنان درهم آمیخته و مخلوط می شود که تشخیص گوینده میسر نیست. بعضی از آیات به روشنی حکایت از آن دارند، که گوینده آن به طور قطع نمی تواند الله باشد. خداوند در قرآن معمولاً به صورت متکلم مع الغیر و یا صیغه جمع صحبت می کند و از ضمیر «نا» استفاده می نماید و می گوید «انزلنا»، «ارسلنا»، «وضعنا» ولی در بعضی موارد نیز، ضمیر متکلم وحده به کار می برد و می گوید:

إذا وحيت إلى الحواريين أن آمنوا بي. سيما ١٣٣  
وقتی که به حواریون وحی کردم که به من ایمان آورید.  
فادا سورته و نفخت فيه من روحي. ص ٧٢

پس وقتی که من آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم.  
در این که در زمان حیات محمد از مجموعه کلام الهی به چه اسمی یاد می  
کرده اند. سخن قاطع و روشنی در دست نیست. ولی به تحقیق می توان گفت که در  
زمان ابوبکر که جمع آوری قرآن آغاز شد. نامی را که باران محمد بر این کتاب  
گذاشته بودند. «مصحف» بوده است. در خود قرآن این کتاب به نام های بسیاری یاد  
شده است که تعدادی از آن ها در حقیقت حالت صفت دارند نه اسم. در میان همه نام ها  
و صفات. کلمه قرآن از همه رایج تر است و این کلمه ۵۸ بار در این کتاب ذکر شده  
است. مسلمین معتقدند که قرآن حاوی کلیه مطالب و مسائل است و هیچ تر و حشکی  
پیدا نمی شود مگر آن که در قرآن درباره آن سخن آمده باشد.

«لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» انعام ۵۹

برحسب میادی اسلامی. قرآن کتابی است آسمانی. و منطبق با کلام انهی. که  
در ازل در آسمان هفتم در لوح محفوظ مسطور بوده:

«بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» الیروج ۲۲ - ۲۱

بلکه این قرآنی است شریف که در لوح محفوظ نگهداری شده.

و به تدریج بر محمد نازل شده. نزول آیات قرآنی توسط جبرئیل و گاه توسط  
اشخاص دیگری مثلاً «دحیه کلبی» (۱) که جبرئیل در شکل آنان تجلی می نموده. به  
محمد ابلاغ می کرده است. نام جبرئیل در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره بقره و آیه ۴ از  
سوره تحریم آمده است و این هر دو سوره مدنی هستند. قبل از آن ها در سوره های مکی  
بیشتر از روح و روح القدس صحبت می شده.

در سبک نگارش. مفاد آیات مدنی و مکی تفاوت بارزی مشهود است. آیات  
مکی. مختصر و پرمعنا. کوتاه و خوش آهنگ هستند. در این آیات. با گرمی و حرارت

---

۱ - دحیه کلبی یکی از چهار مشمول عرب بود که به نیکوتری سیما و خویرونی شهره رمان بود.  
محمد از خواهر او خواستگاری کرد ولی «شراف» قبل از ازدواج با محمد درگذشت. دحیه در سال ۶۵  
هجری وفات یافت.

ار پرستش حیا، ترس از عذاب الهی، فروریختن ستارگان و نزدیک بودن رور رسانخیز سخن گفته شده. صناعی که در ساخت جملات و قرار گرفتن کلمات به کار رفته و مطالب عمیقی که در عبارات کوتاه بیان شده. گواه بر آن است که جملات پیش ساخته ای هستند و برای به هم دوآوردن این کلمات و تشکیل عبارات زمان گامی به کار گرفته شده و فی البداهه گفته نشده اند. سوره های مکی قرآن بیشتر در ترغیب مردم به زهد و نفوی، متابیش خدای یکتا، نیکی به فقرا و رعده بهشت و دوزخ است. در صورتی که غالب آیات مدنی برای تشویق به جنگ و با تشریح قانون گفته شده و عاری از لطف و زیبایی و فصاحت و بلاغت آیات مکی و جملاتی طولانی، آسرا نه و قاطع می باشند. قوانین و احکام شخصی و مملکتی، فرائض دینی از نبل روزه، نکاح، طلاق، زکات، خمس، جهاد، امر بمعروف و نهی از منکر، ارث، حدود مجازات ها، به عبارت دیگر تقریباً قاصی امور اجرایی دین اسلام در مدینه تنظیم کرده است، به طور کلی می توان گفت که:

۱ - هر سوره ای که کلمه «کَلَا» در آن باشد مکی است. زیرا کلمه «کَلَا» متضمن نوبیح است و روش قرآن در مکه در مقابل با کافران و مخالفان بر تریخ بوده است نه مجازات.

۲ - هر سوره ای که سجده در آنست مکی است.

۳ - هر سوره ای که با حروف صفتح الم ، ال و امثال آن آغاز می شود مکی است. جز دو سوره بقره و آل عمران.

۴ - سوره هانی که در آن داستان پیغمبران و مردمان دوران گذشته سخن در میان باشد، مکی است جز سوره بقره.

۵ - هر سوره ای که حکایت آدم و حوا و شیطان در آن باشد، مکی است جز سوره بقره.

۶ - هر سوره ای که در آن «یا ایها الناس» باشد، مکی است و هر سوره ای که حاوی «یا ایها الذین آمنوا» باشد، مدنی است.

۷ - تمام سوره هانی که حاوی فرائض دینی، حقوق شخصیه، قوانین مدنی و اجتماعی و احکام شرعی باشند، مدنی هستند.

محمد پس از قرائت هر آیه جدیدی، محل قرار دادن آن آیه را نیز خود او تعیین می کرد. مثلاً می گفت که این آیه را در فلان سوره و پس از فلان آیه قرار دهید. نه

همین علت، در بعضی از سوره های مکی، آیاتی پیدا می شوند که در مدینه بر مسلمین عرضه گردیده، ولی به دستور محمد، درین سوره های مکی قرار داده شده است. به عبارت دیگر، نزول و قرائت آیات همیشه بر حسب اتفاق و سبب و پیش آمدی بوده، اما ترتیب آیات، به اعتبار دستور محمد انجام می گرفته است.

قرآن در مکه به صورت منظمی نسخه برداری و ضبط نمی گردید. بلکه در حافظه مسلمانان نگاهداری می شده. خود محمد نیز، که دارای حافظه بسیار قوی بود، تمامی قرآن را از برداشت و غالباً با اصحاب خود در مجالس و مباحث مربوط به قرائت قرآن شرکت می کرد و خطاهای آنان را اصلاح می نمود. تلاوت قرآن از جمله عبادات محسوب می شد. کتابت قرآن بر روی کاغذ، پارچه های چرم، استخوان شتر و یا سنگ آغاز شد. عده ای مأمور بودند به محض این که محمد آیه ای را تلاوت می کرد، آن را یادداشت کنند. به این اشخاص، «کاتبان وحی» می گفتند. بعضاً آیاتی را که کاتبان وحی یادداشت کرده بودند، بر مسلمین می خواندند. عده ای آنها را می نوشتند و عده ای در حافظه خود ضبط می کردند. چون غالباً مجالس قرائت قرآن و مباحث مربوط به آن برپا بود، آیات در اثر تکرار و مقابله، در حافظه ها ثبت می شد. معروف ترین حافظان قرآن در زمان محمد عبارت بودند از «عبدالله بن مسعود»، «ابی بن کعب»، «معاذ بن جبل»، «علی بن ابیطالب» و «زید بن ثابت». نفر آخر از کاتبان وحی نیز بود و در زمان عثمان، هم او مأمور جمع آوری قرآن گردید. جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر آغاز شد. ولی عثمان به اتمام آن همت گماشت. کلبه مصاحف پراکنده در یک کتاب جمع آوری و نسخ اضافی معدوم شد. قرآنی که اکنون در دست مسلمین است، همان کتاب مدون زمان عثمان بن عفان می باشد.

برای آشنائی به نحوه تدوین قرآن، به شرح و چگونگی و علت بوجود آمدن و با، به اصطلاح محققین اسلامی، «شان نزول» چندآیه بسنده می کنم و تحقیق بیشتر را به خود خوانندگان عزیز را می گذارم:

۱ - در مدینه روزی محمد به خانه عبدالله بن جحش رفت تا خواهر او زینب را برای زید بن حارثه، پسر خوانده خود، خواستگاری نماید. عبدالله وزینب، به این دلیل که زید مدتی برده محمد بوده، وصلت بایک برده را مناسب شمرات قبضه ای و خانوادگی ندانستند و با این پیشنهاد محمد مخالفت کردند. امر بسیار ساده و معمولی که در بسیاری

از خانواده ها امکان وقوع دارد. پیش آمده بود. اقوام دختر به دلاتلی با پیشنهاد ازدواج موافقت نداشتند. ولی محمد کسی نبود که طاقت شنیدن حرف مخالفی از پیروان خود داشته باشد. برخاستن کنان به عبدالله گفت، این فضولی ها به تو و سایر مسلمین نیامده که با امر رسول خدا مخالفت کنی.

ساکنان المؤمن و لأمؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا این بکون لهم الخیرة من امرهم. احزاب ۳۶

وقتی که الله و رسول الله در کاری دستور دادند و قضاوت کردند، هیچ مؤمن و مؤمنه ای را حق و اختیاری درباره اوامر ایشان نیست. بعد از خواندن این آیه و صدور فرمان الهی، جای بحث و گفتگو نبود. زینب به عقد زیددرآمد و زوجه او شد.

۲ - روزجمعه ای محمد، در مسجد مدینه نشسته بود. مسجد وسعت زیادی نداشت و تمام زوایای مسجد توسط کسانی که برای خود نمائی، قصد تقرب داشتند اشغال شده بود. جمعی از صحابه که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به مسجد آمدند، سلام کردند و چون جایی برای نشستن نبود، سرپا منتظر ماندند. چون محمد برای اصحاب بدر احترام زیادی قائل بود و از طرف دیگر هیچیک از حضار به میل خود جایی برای نشستن به آنان نمی داد. محمد عده ای از کسانی را که نشسته بودند به اسم خطاب کرد و گفت تا برخیزند و جای خود را به اصحاب بدر واگذار کنند. چون این دستور محمد مورد اعتراض قرار گرفت و آن را غیرعادلانه خواندند، محمد، فی المجلس دستور خود را به صورت آیه ۶۲ از سوره مجادله را به مسلمین ابلاغ کرد:

«یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل لکم انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم»

ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی در مجالس به شما می گویند جا باز کنید پس جا باز کنید. الله نیز برای شما جا باز می کند و وقتی به شما می گویند برخیزید پس برخیزید. الله کسانی از شما را که ایمان آورده اید بلند مرتبه می کند.

واضح است که ذکر کلمه الله در این آیه، تنها به منظور تقویت وضامت اجرایی آیه است و الا دستور محمد و خود آیه فی حد ذاته، ارتباطی با مشیت الهی و یا مناسک عبادی ندارد.



۳ - اعراب بدوی، پس از قبول اسلام و ورود به جرگه مسلمانان مدینه، نه روش دیرین چادرنشینی خود رفتار می کردند و اعمال بی تکلفی دور از رسوم شهرشبی از خود نشان می دادند و بدون رعایت شئونات رهبری با محمد برخورد می نمودند. در موقع راه رفتن چندگامی جلوتر از محمد قدم بر می داشتند. ازفاصله دور محضرا صدا می کردند و یا با آوای بلند و دوراز منزل، از او می خواستند که از منزل خارج شود. محمد برای متوجه نمودن این دسته از مردم صحرا نشین به رسوم شهرشبی و ناپسندی اعمالشان گفت:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله». حجرات ۱

ای کسانی که ایمان آورده اید در انجام کارها برخفا و رسول او پیشی نگیرید.

«یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تهجروا له بالقول

کجهز بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تعلمون». حجرات ۲

ای کسانی که ایمان آورده اید به هنگام سخن گفتن صداهای خودتان را از آوای

نبی بلند تر نکنید و بر سر او فریاد نکشیده همانگونه که برخی از شما برسودبگراں فریاد می کشید، مبادا که اعمال شما ناپسند گردد.

«ان الذین ینادونک من وراء الحجات اکثرهم لایعقلون». حجرات ۴

آنان که از پشت حجه هائوزاصدامی کند بیشترشان خردخودرابه کارغی بندند.

«ولولانهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم». حجرات ۵

اگر آن ها صبر می کردند تا به سوی آنان بیرون روی برای ایشان بهتر است و

خدا آمرزنده و بهریان است.

بدیهی است، ۵ آیه اول سوره حجرات که به صورت دستورات نظامنامه ای و برای

آشنا نمودن اعراب بدوی به رسوم شهرنشینی صادر شده، کوچک ترین ارتطاطی به اراده

و مشیت الهی ندارد و تنها حاکی از تجربیات شخصی محمد، و برای برقراری نظم در

جامعه نو بنیاد اسلامی بوده، و انکبیت خدادرتزول آیه آیات دینه غی شود.

۴ - درجنگ مسلمانان باقبیله نبی نضیر، چون مدت محاصره به دازا کشید،

و بهودی ها به سختی ازخوددفاع می کردند، محمد برای متزلزل نمودن روحیه مدافعین

یهود دستور داد نخلستان های یهودیان را ببرند و به آتش بکشند. بهودی ها به این

عمل محمد اعتراض کردند و گفتند: تو خود مردم را از فساد در روی زمین برحذر می

داری و درختکاری را نوعی عبادت می شماری و اکنون سریدن درختان و آتش ردن نخلستان ها فرمان می دهی. محمد در جواب گفت:

«ما فطعتم من لینة اوترکتوها قائمة علی اصولها فإذن الله ولیجزی الفاسقین.»

المحشر ۵

آنچه از درختان بریدید و یا بر ریشه خود بر یا گذاشتید به اذن الله است و برای اینست که گنهکاران خوار شوند.

در عربستان، نخلستان یکی از عوامل مهم اقتصادی محسوب می شد. یهودی ها امیدوار بودند که پس از برداشتن محاصره به زندگی عادی خود بازگردند و از نخلستان ها بهره برداری کنند. وقتی دستور محمد را دیدند و فهمیدند که دیگر آمیدی بزیستن در محل نیست، پیشنهاد صلح کردند و برای همیشه خاک عربستان را ترک گشتند. عمل و دستور محمد برای قطع درختان، شاید از نظر پایان دادن به جنگ، سیاست مناسبی بوده ولی نسبت دادن این دستور به مقام الهیته قابل توجهی به نظر نمی رسد.

۵ - محمد در سال هشتم هجرت در صدد تصرف مکه برآمد و قصد خود را از همه پنهان می داشت. «حاطب بن ابی بلتمه» به حدس به قصد محمد پی برد و کنیز خود «صفیه» را با نامه ای روانه مکه کرد، تا اقوام خود را از قصد محمد آگاه کند. جاسوسان محمد خیلی زود جریان را به اطلاع محمد رساندند. او نیز علی بن ابیطالب را به دنبال کنیز روانه کرد. هنوز صفیه صفاقتی از مدینه دور نشده بود که علی به او رسید. هرچه دربارهای او جستجو کرد نامه را نیافت. کنیز را تهدید کرد که اگر نامه را به او ندهد، او را برهنه خواهد کرد. کنیز از میان گیسوان خود نامه را بیرون کشید و به علی داد. محمد پس از خواندن نامه، حاطب را پیش خواند. حاطب گفت ای پیغمبر من به خدا و رسولش ایمان دارم و از دین برنگشته ام. ولی در مدینه کسی را ندارم. زن و فرزندان من در مکه هستند این کار را برای آن کردم که زن و فرزندان مرا آسوده گذارند. چون حاطب از بزرگان مسلمانان بود و در جنگ بدر نیز از خود شجاعت ها نشان داده بود. محمد تنها به سرزنش او اکتفا کرد و آیات ۶ تا ۳ سوره محنته را بر مسلمین ابلاغ نمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن مرا و دشمنان خودتان را دوستان تصور

مکنید و به سوی آنها کس نفرستید آنها به آنچه از طرف خدا آمده است کافر شدند. پیغمبر شما را بیرون می کنند. به الله خدای خود ایمان آورده اید و برای جهاد در راه من و برای رضای من بیرون می روید و پنهانی برای آنان به دوستی کس می فرستید.»

۶ - عده ای از مال دوستان و سرشناسان اصحاب محمد در مدینه، برای آن که به دیگران نشان دهند از خواص اصحاب و نزدیکان محمد می باشند، پیاپی بدین محمد می آمدند و بدون ضرورتی با وی لجوا می کردند. محمد برای محدود نمودن این مراجعات غیر ضروری به کلیه اصحاب دستور داد:

«یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی لجهویکم صدقة ذلك خیر»  
لکمه مجادله ۱۳

ای کسانی که ایمان آورده اید قبل از لجهوی با رسول، به فقیران صدقه بدهید این برای شما خوب است.

پس از وضع این مقررات، تعداد زیادی از مراجعه کنندگان از مراجعه به محمد خودداری کردند پس از اندک زمانی، برائثرضاتی مردم، محمد با چارمغاد این دستورا طی آیه ۱۴ همان سوره لغو و به مسلمانان گفت:

«آیاتر سیدیدناز اینکه پیش از مذاکره با رسول خدا صدقه بدهید پس چون اینکار را نکردید خدا هم شمارا بخشید.

۷ - قبل از ظهور اسلام، درین اعراب مرسوم بود که اگر کسی برای حج و یا عمره محرم می شد، چنانچه در حال احرام قصد ورود به خانه ای را داشت، از در خانه و یا در ورودی خیمه وارد نمی شد، بلکه از پشت بام یا سوراخ خیمه وارد می شد. و این عمل را نیکی می پنداشتند. و این اعرابی که از حَس یعنی از طوایف فریش، کنانه، خزاعه، ثقیف و بنوعامر و بنونضر بودند از رعایت این سنت مستثنی بودند و از در ورودی خانه وارد می شدند. روزی محمد با حالت احرام به خانه یکی از انصار رفت و چون از حَس بود، از در خانه وارد شد. «قطیبة بن عامر» انصاری نیز با محمد وارد خانه شد. مردم اعتراض کردند، گفتند: قطیبه مرد فاسقی است و با آن که از حَس نیست از در وارد خانه شده است. محمد نیز از قطیبه علت ورود او را از در خانه جویا

شد. قطبه گفت من از شما پیروی می کنم و هر کاری که المحام دهید المحام خواهم داد. محمد گفت من خمس هشم. قطبه گفت دین من و دین شما یکبست. پاسخ قطبه منطقی و محکم بود. قضاوت محمد بر آن قرار گرفت که این سنت دهرین عرب منسوخ شود. و آیه ۱۸۵ از سوره بقره را به همین منظور بر مسلمین قرائت کرد: «نیکوئی در آن نیست که از پشت دیوار به خانه درآئید بلکه نیکوکار کسی است که پرهیزگار باشد. در آمدن به خانه ها از در آن ها وارد شوید.»

۸ - محمد در آغاز دعوی نوت. مردم مکه را برای شنیدن خیر مبعی به پای کوه صفا دعوت کرد و نبوت خود را اعلام نمود. ابولهب، عموی محمد برآشفت و به محمد گفت: «وای بر توای محمد برای همین منظور ما را دعوت کرده ای» و مردم را متفرق کرد. محمد خاموش شد و ابولهب را نفرین کرد: «بریده باد در دست اسی لهب، مال او و آنچه به دست آورد سودمند نیفتاد. به زودی وارد آتش فروزان می شود و زن او که بردارنده هیزم است و در گردنش ریسمانی از لیف خرماست.»

وقتی قاسم. پسر محمد فوت کرد. «عاص بن وائل» که از مخالفین او بود، او را سرکوفت زد که با مرگ قاسم او جانشین و عقبه ای نخواهد داشت و او ابتر خواهد ماند. محمد سوره کوثر را در جواب او قرائت کرد: «انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر. ان شانک هو الابر.» همانا کوثر را به تو عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز سکنار و قربانی کن. همانا دشمن تو خود ابتر است. (۱) این دو سوره ضمن آن که بر حضور ذهن و حاضر جوابی و قدرت سخنوری محمد دلالت می کند، تماما حکایتی است از احساسات باطنی و شخصی گریخته و هیچ نشانی از افکار دینی و پامشیت الهی در آن دیده نمی شود.

۱ - اتر در لغت به معنی دم بریده و بدون عقبه و فرزند است. ولی معسین اسلامی. برای پر کردن جای حالی تفسیر. معنای دیگری برای اتر یافته اند و آن را به معنای کوچک و خوار و کسی که همه چیز او قطع شده است. تعبیر می نمایند و اتر را در این معنا. صفت کلیه کسانی می دانند که با محمد به مخالفت برخاسته اند.

نفرینی است که محمد در حق ابولهب به صاحب عمل ناپسند او می‌کند، و جوابیست که در پاسخ سرکوفت عاص بن رائل می‌دهد. بد نیست گفته شود که نفرین محمد در باره آن و این هیچیک مؤثر نبفتاد. ابولهب را که پس از جنگ بدر به تنی سخت متلا شده و در گذشته بود، بادست های سالم و چسبیده به بدن به خاک سپردند. عاص بن رائل نیز صاحب فرزند چموشی به نام عمرو بن عاص بود، و نواده او نیز عبدالله نام داشت.

۹ - به طوری که مفسرین قرآن از این عسایر روایت می‌کند، سردی از مهاجرین - رسی از انصار گرفته بود و می‌خواست، چنانکه رسم مهاجرین در هنگام اقامت در مکه بود، از هر طرف او را بغلطانند و از پس و پیش او لذت ببرند، و زن به این امر رضا می‌داد. مرد انصاری جریان را به محمد حکایت و شکایت کرد. او نیز آیه ۲۲۳ از سوره بقره را به صورت یکی از احکام الهی بر مسلمین و مسلمات قرائت نمود و گفت:

«نساء» کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتمه

زنان شما کشتزارهای شما هستند. به کشت زار خود از هر کجا که مایلید وارد شوید. و یا به عبارتی که مفسرین قرآن از آن استفاده می‌نمایند، من قیام و قعود و اصطجاج و اقبال و ادبار (ایستاده، خوابنده، از پیش و از پس و از دُبر)

۱۰ - روزی محمد در مدینه، برای مقابله با دشمن و اقسام به جنگی که بعد ها «تیون» نام گرفت، در صدد تجهیز قوا و جمع آوری سپاه بود. اتفاقاً هوا بسیار گرم بود و نخل‌ها پس از دو سال قحطی به بارنشسته بودند و دل‌کنند از خانه و کاشانه مشکل بود. عده‌ای از اصحاب به بهانه‌های مختلف از محمد کسب اجازه می‌کردند تا در جنگ شرکت نکنند. محمد نیز که در برابر عده کثیری از آنان مأخوذه به حیا بود، قبل از رسیدگی دقیق، چنین اجازه‌ای را صادر می‌کرد. وقتی متوجه شد که تعداد معذورین فزونی گرفته، به خود بانگ زد و گفت: «خدا پدرت را بیامرزد» (خدا از تو در گذرد) چرا قبل از آن که بدانی چه کسانی راست می‌گویند و دروغ‌گویان را بشناسی، به آنها اجازه می‌دهی:

«عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی تبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین»

توبه ۴۳

دگر عبارت خدا از تو درگذرد در آیه، نشانه روشنی از گفتگوی درونی خود محمد است. والا پروردگار عالم، که مقامی والا تر از آن در جهان هستی وجود ندارد، از مقام دیگری برای محمد طلب بخشش نمی کند. مگر خدا با کسی شوخی دارد که در وحی از کلمات سبکی از قبیل خدا پدرت را بیامرزد و یا خدا از سرتفصیرات درگذرد، استفاده نماید. این نخستین بار نبود که محمد به مناسبت عملی که انجام داده بود، خود را سرزنش می کرد. نظیر همین مطالب را در سوره عیس در باره ابراهیم مکتوم و با درآیات ۷۵ تا ۷۷ اسراء در واقعه غرانیق می بینیم و این ندای درونی و قضاوت خود محمد است که به صورت آیات در قرآن منعکس شده است، نه دستورات الهی.

#### ۱۱ - داستان «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» و آیه ۹۲ از سوره انعام.

طبری در تفسیر خود، داستان عبدالله بن سعد را به این طریق می نویسد:

عبدالله بن سعد برای پیغمبر وحی می نوشت و از کاتبین بود. چون پیامبر بر او سمیماً علیماً را املا می کرد، عبدالله بن سعد به جایش علیماً حکیماً را می نوشت و هنگامی که پیغمبر علیماً حکیماً می گفت، عبدالله به جای آن سمیماً علیماً می نوشت. پیغمبر نیز آیات را به همین نحو که عبدالله بن سعد نوشته بود، بر مسلمین می خواند. آنگاه عبدالله در کار وحی به شك افتاد و کافر شد. گفت اگر به محمد وحی می رسد به من نیز وحی می آید. اگر خدا این سخنان را فرو می نرستد، من نیز مانند آنچه خدا فرستاده، نازل کردم. محمد گفت سمیماً علیماً من گفتم علیماً حکیماً و به همین نحو که من گفتم در قرآن نوشته شد. پس به مشرکان پیوست و محمد نیز آیه ۹۲ از سوره انعام را درباره گفتار و عمل عبدالله بن سعد بر مسلمانان قرائت نمود.

تغییراتی را که عبدالله بن سعد به میل خود در کلام محمد وارد آورده، هنوز نیز در آیات قرآنی باقی است و مسلمین جهان نیز به همین نحوه قرآن را قرائت می کنند.

عبدالله پس از کناره گیری از مسلمین مدنی مشواری بود و به سختی زندگی می کرد. محمد در راه هدایت اعلام نمود و به مسلمین اجازه داد هر جا که او را یافتند، به قتل برسانند. به طوری که در تاریخ طبری و در المغازی واحدی آمده است: «عبدالله به خانه عثمان بن عفان برادر رضاعی خود پناه برد. عثمان برادر خود را نزد رسول خدا آورد. عثمان درباره عفو او با پیامبر سخن گفت و آن حضرت مدنی خاموش بود. سرالحماد برادر عثمان را بخشود. یاران پیامبر گفتند یا رسول الله اگر می خواستی او به کیفر برسد

جدا داشت با چشم اشاره ای می فرمودی. بیاصبر پاسخ داد که پیغمبر با چشمک زدن دستورتقل نمی دهد. (۱)

## ۱۲ - داستان هرانیق و آیات شیطانی

این داستان را ابن سعد در طبقات الکبری و طبری در تاریخ الرسل و الملوك نقل کرده اند و بسیاری از مفسرین برله و برعلیه آن مطالبی نوشته اند. خلاصه داستان برطبق کتب مذکور از این قرار است. وقتی اذیت و آزار قریش بر مسلمانان فزونی گرفت و مهاجرت به حبشه نیز دردی را دوا نکرد، روزی محمد در حین قرانت آیات قرآن در جوار کعبه این آیات را از سوره نجم خواند:

افرأینم اللات و العزى آبادیدلات و عزی را نجم - ۱۹

و مناة الثالثة الاخرى و منات سومین دیگر را نجم - ۲۰

تلك الفرائق العلی (که درزیانی) پرتندگان بلند پروازند آیات شیطانی

و ان شفاعتهم لترجمی به شفاعت آنها امید می رود

سپس سوره را به پایان رسانید و سجده کرد. همه حضار با محمد سجده کردند. مردم قریش، از آنچه محمد خوانده بود اظهار شادی کردند و گفتند که، اینک محمد پذیرفته است که در شفاعت بت ها امید رستگاری وجود دارد و برای آنها حقی قائل شده. بنا براین اختلافی بین ما و محمد وجود ندارد. به همین مناسبت از شکنجه و آزار مسلمانان دست برداشتند. مسلمانان مقیم حبشه که خبر از بین رفتن خصوصت قریش و شکنجه مسلمانان را شنیدند، به مکه باز گشتند. ولی در همین اوان، محمد در جمع مسلمانان گفت که شب قبل جبرئیل بدیدن او آمده بود و به او گفته که این دو آیه را او نیاورده و آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء را بر مسلمانان خواند:

«تزدیک بود که تو را از آنچه ما وحی کردیم به فتنه اندازند تا بر ما افترا ببندی و تو را به دوستی بگیرند و اگر ما تو را ثبات نداده بودیم هرآینه نزدیک بود اندکی به

---

۱- یکی از کاتبان وحی که در چگونگی نزول آیات قرآنی و الهی بودن آن ها به شک افتاد و محمد را ترک گفت «امن اس داود» بوده ولی از سرانجام او اطلاعی در دست نیست.

آنها مایل شوی در آن صورت ما عذاب زندگی و مرگ را دو چندان به تو می چشاندیم و در برابر ما یاری نمی یافتی.»

محمد پس از قرائت آیات مزبور دو آیه قبلی را شیطانی و ممنوع التلاوت اعلام کرد.

(۱)

عده ای از مفسرین و تاریخ نویسان این روایت را صحیح نمی دانند و دلیل آن را ناهماهنگی در سیاق عبارات آیات بعدی قرآن با آیات مذکور بیان می کنند. ولی دسته دیگر از مفسرین بر این عقیده هستند که روایت به همان صحت است که گفته شده و استدلال می کنند، که اولاً ناهماهنگی در سیاق عبارات آیات قرآن مطنّب تازه ای نیست و کمتر چند آیه ای را می توانید در قرآن پیدا کنید که با آیات قبلی و یا بعدی خود هماهنگی و ارتباط موضوعی داشته باشد. ثانیاً بازگشت مهاجرین مسلمان از حبشه که به علت روح موافقی که محمد با خواندن این آیات از خود نشان داد و قریش نیز از شکنجه مسلمین دست کشیدند. ثالثاً مفاد آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء حکایت بر آن دارد که محمد، در اثر خواندن این آیات از سوره نجم مورد سرزنش قرار گرفته، و الا چنین آیه ای در قرآن دیده نمی شد و دلیلی بر سرزنش محمد وجود نداشت. دلیل چهارم مفاد آیات ۵۶ و ۵۷ سوره حج است:

«ما رسول و یا نبی قبل از تو نفرستادیم مگر آن که وقتی که تلاوت می کرد، شیاطات در میان تلاوت آنان مطالبی می انداخت و خداوند آن ها را فسخ می کرد.»  
با توجه به دلایل فوق عده ای از مفسرین ضمن قبول صحت روایت، آیات مزبور را شیطانی می دانند و به دخالت شیطان در هنگام تلاوت نسبت می دهند.

هشام بن محمد کلی مشوفی به سال ۲۰۴ هـ ق در کتاب الاحتمام می نویسد:

«قریش هنگام طواف کعبه این سرود را می خواندند:

واللات و العسری و مناة الثالثة الاخری

فانهن الضرائق العلی منها الشفاغة ترجمی

با توجه به سابقه ای که محمد از این سرود در ذهن و خاطره خود داشته، این امکان وجود دارد که بعد از تلاوت آیات ۱۹ و ۲۰ از سوره نجم، بقیه سرود ناخودآگاه بر

---

۱ - مجموعه عبارات نامعهوری که سلمان رشدی به نام «آیات شیطانی» به هم بافته، نام خود را از همین داستان گرفته است.



زبان محمدحاری شده باشد. بعداً که محمد در خلوت تنهایی بگفتار روز خود اندیشه کرد و به اثرات آن پی برد، این آیات را مجموع التلاوت اعلام نمود.

### ۱۳ معراج و آیه يك از سوره اسراء

مینا و سرچشمه داستان معراج، آیه يك از سوره اسراء است:  
«سبحان الذى اسراء بعیده لیلآمن المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر.»  
بزرگ و منزّه است خدائی که بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصى که پیرامون آن را مبارک ساخته ایم سیر داد تا آیات خود را به او نشان دهد.  
این آیه، منشاء یکی از داستانهای محیرالعقول اسلامی، نظیر سفر «اردویراف» مقدس زرتشتی (۱) به عالم بالا و بازگشت او به زمین و یا معراج یوحنا و اشعیا در الحلیل و توراه، گردیده است.

مفسرین قرآن عقیده دارند که مفاد سوره های ۱۷ و ۱۸ مجیم:  
«دیدگان او از دیدار آن حقایق منحرف نشد و از آن ها درنگذشت. او برخی از بزرگترین آیات خدایش را رؤیت کرد.» . حاکی از آن است که محمد در سفر جسمانی خود به سوی آسمان ها یا اذن خالق خود به ابعادی فراتر از زمین عروج کرده و بدیدن آیاتی از قدرت الهی نائل آمده است.

بنا به نوشته محققین اسلامی، معراج اندکی قبل از هجرت محمد به مدینه، در سال ۶۲۱ میلادی، شبی که محمد پس از نماز عشاء در خانه «ام هانی» دختر عموی خود خفته بود، اتفاق افتاد. صبح روز بعد، محمد واقعه را برای دختر عموی خود تعریف کرد. ام هانی او را از انتشار آن منع نمود ولی محمد پیشنهاد او را نپذیرفت و جریان معراج را برای یاران خود حکایت کرد.

درباره معراج محمد و این که آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی مفاالات بسیاری نوشته شده و تقریباً تمام کسانی که خود را مطلع در علوم دینی می دانند، نظرات گوناگونی ابراز داشته اند، که نقل آن ها از حوصله و هدف این کتاب بیرون است. تنها

۱- به بحث دین زرتشت مراجعه شود.

به ذکر خلاصه ای از آنچه محمدحسین هیکل در کتاب «زندگانی محمد»، از سیره «منکهم» نقل نموده است بسنده می‌کنم:

«نیمه شبی که سکوت برجها خیمه زده بود و همه خاموش و آرام به خواب رفته بودند، محمد صداتی شنید که به او می‌گفت برخیز. محمد برخاست و جبرئیل را با پیشانی درخشان و صورتی مانند برف سفید و موئی نور فروریخته جلوی خود دید که مرکبی عجیب، که دارای بال هائی مانند بال ناز بود، همراه او بود. براق خم شد و محمد بر آن سوار گشت. براق به سرعت تبر (۱) از فراز کوهستان مکه و ریگزارهای اطراف آن به شمال پرواز کرد. یکبار دروادی مدین، جانی که خدا با موسی سخن گفته بود و باره پگرد بیت النجم، جانی که عیسی به دنیا آمده بود توقف کرد. محمد در بیت المقدس در صعبد سلیمان با ابراهیم، موسی و عیسی نماز گذارد. سپس بر سنگ بعقوب تکیه داد و از روی آن به سرعت به طرف آسمان ها اوج گرفت.

آسمان اول از نفره خالص بود و ستارگان را با زنجیرهای طلا از آن آویخته بودند، و بر هر یک از آن ها فرشته ای نگهبان بود که شیطان ها از آن بالا نروند و جنیان از اسرار آسمان ها مطلع نشوند. در آسمان اول محمد به آدم درود گفت. در شش آسمان دیگر محمد با نوح، هارون، موسی، ابراهیم، داود، سلیمان، ادریس، یحیی و عیسی ملاقات کرد. عزرائیل فرشته مرگ را دید که عظمتی هول انگیز داشت و فاصله میان دو چشمش هفتاد هزار روز راه بود. صد هزار دسته فرشته به فرمان او بودند و نام موافق و متوفیات را در کتاب بزرگی ثبت می‌کردند. فرشته عذاب را دید که صورتی مسین داشت و بر تختی از آتش نشسته بود و آتش به فرمان او بود. فرشته دیگری را دید که یک نیمه اش از آتش بود و یک نیمه از برف، و گروهی از ملائکه در اطراف او بودند. در آسمان هفتم که جایگاه مردم عدالت پیشه است فرشته ای را دید که از زمین بزرگتر بود. هفتاد هزار سرداشت و هر سری هفتاد هزار دهان و در هر دهان هفتاد هزار زبان بود. هر زبانی به هفتاد هزار زبان مختلف سخن می‌گفت، و هر زبانی را به هفتاد هزار لهجه ادا می‌کرد و همه آن ها، به ستایش خدا گویا بودند. در این هنگام

---

۱ - اگر مسیر امروزی بخواهند درباره معراج مفسرین تریسد مسلماً سرعت موشک را ماحذ محاسبه قرار خواهند داد.

بر فراز «سدرة المنتهى» که طرف راست عرش خفا قرار دارد و بر صلبون ها ارواح فرشته آسا سایه می اندازد، اوج گرفت. پس از آن که از دریاهاى وسیع و منطقه های نور و ظلمت که فاصله عریک از آن ها پانصدسال راه بود گذشت و از حجابهای جمال و کمال، سر و جلال و وحدت عبور کرد، در ماروای آن هفتاد هزار گروه از سلاطین که بی حرکت در حال سجده بودند و اجازه گفتار نداشتند، احساس کرد که به مقام خداوند نزدیک می شود. وحشت او را گرفت. زمین و آسمان درهم پیچیده شد. گویی در ظلمت فنا فرو رفتند. پس از آن، پیش عرش رسید و به اندازه دوکمان یا کمتر فاصله داشت. با دیده بصیرت، نور خدائی را مشاهده کرد. خداوند بزرگ، دست عنایت به سینه محمد و پشت او کشید. پشت او یخ زد. پس از آن آرامشی بی نظیر احساس کرد و به مقام فنا رسید.

ابن هشام از قول محمد روایت می کند که پس از ملاقات با آدم، مرداسی را دیدم که دهانشان مانند دهان شعر بود و دردستشان قطعات آهن قرار داشت که آن را به دهان خود می انداختند و از پاتیشان بیرون می آمد. از جبرئیل پرسیدم این ها کیستند؟ گفت این ها کسانی هستند که مال پشیمان را خورده اند. پس کسانی را دیدم که شکم های عجیب داشتند و مردم مانند شتران مست از روی آن ها می گذشتند و قدرت حرکت نداشتند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفته این ها ریخوارانند. پس از آن کسانی را دیدم که گوشتی قریه و تازه با گوشتی لاغر و بدبو جلوی رویشان بود، گوشت تازه را می گذاشتند و از گوشت بدبو می خوردند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفته این ها کسانی هستند که زنان حلال را گذاشتند و دنبال زنان حرام رفتند. پس از آن زنانی را دیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفته این ها زنانی هستند که فرزند دپکران را به شوهر خود بسته اند. سپس مرا به بهشت برد. در آنجا کنیزی دیدم که مرا به اعجاب درآورد. از او پرسیدم متعلق به کیستی؟ گفته، متعلق به زیدبن حارثه.

روایت معراج آنقدر افسانه ای و بی پایه تهیه گردیده است که حتی عده ای از پیشوایان مسلمین از قبیل «فخرالدین رازی» (متوفی ۶۰۶ هجری)، در صحت آن تردید کرده اند.

مسلمانان براین باورند که قرآن قدیم است و از ازل وجود داشته و پس از اعلام نبوت محمد به تدریج توسط جبرئیل بر او نازل و بر مسلمانان عرضه گردیده است. آیات ۴۱ و ۲۲ البروج: «بل هر قرآن مجید فی لوح محفوظه و ادلیل اثبات باور خود ارائه می نمایند. ولی تعارضی که این عقیده با حقیقت ملموس دیگری به نام ناسخ و منسوخ پیدامی کند، سستی وی می مایگی این تفسیر را به خوبی آشکار می کند. منسوخ، در اصطلاح مفسرین و فقهای اسلامی، عبارت از آیه ای است که در زمان محدودی قدرت اجرایی داشته ولی بعداً به مناسبت نزول آیه دیگر (ناسخ) از درجه اعتبار ساقط و از قرآن حذف شده است. از این قبیل آیات در کتب محققین بسیار دیده می شود. قرآن برای توجیه عمل نسخ آیات قبلی خود، می گوید: «آیه ای را نسخ نمی کنیم با به فراموشی می سپاریم مگر آن که بهتر و یا همانند آن را بیاوریم» بقره ۱۰۶

«اگر آیه ای را با آیه دیگر نسخ می کنیم، الله بر آنچه می فرستد داناست. آن ها تو را مفتری می نامند اما اکثر آن ها نمی دانند، به آنها بگو که روح القدس آن ها را نازل کرده تا مؤمنان را ثابت قدم سازد» نحل ۱۰۳ - ۱۰۲

در اسلام اصل بر این است که خدای بگنا، قادر متعال و آفریننده جهان هستی است. هیچ چیز جز به اراده و خواست او به وجود نمی آید، ازین نمی رود و یا تغییر نمی نماید. سرنوشت تمام افراد بشر در دفتر ازلی او ثبت شده و هر کس از آن متابعت می کند. قرآن کلام خداست که آن هم از ازل وجود داشته است. ولی وقتی که این اصل را با مفاد آیات ۱۰۶ از سوره بقره و ۱۰۳ و ۱۲۰ از سوره نحل مشترکاً یک جا مطالعه می کنیم، تعارضی به وجود می آید و مسائل تازه ای را مطرح می کند. مگر خدای قادر متعال دانای سرّ الهیات، در طول مدت میلیاردها سال فرصت تجدیدنظر و تصحیح آیات فرآینی را نداشته که در طول ۲۳ سال سوت محمد، کرازا مجبور به نسخ دستورات صادره و تصمیم های قبلی خود گردیده است. تغییر تصمیم و بازگشت از عقیده قبلی از خصوصیات بشر خاکی است که قادر به پیش بینی حوادث آینده نیست و مجبور می شود بر اساس پیش آمدها، خط مشی و روش پیشین خود را تعدیل نماید. انتساب این

خصلت انسانی به خدای آمریننده جهان هستی. تعارضی در آیات قرآنی به وجود می آورد که قابل توجیه به نظر نمی رسد و همین امر موجب بوجود آمدن مکاتب مختلف «قدیم و حادث» بودن قرآن گردیده است.

اگر موضوع را با س طرفی کامل و بدون تعصبات دینی بررسی کنیم به این نتیجه ساده و عقلانی می رسیم که چون غالب آیات قرآنی بر اساس تخریبات شخصی و قصاصات های محمد تدوین گردیده و فقط ناظر به مورد خاصی بوده اند، گاه پیش آمدهای بعدی لزوم لغو و ابطال دستورات قبلی و صدور احکام جدیدی که شامل موارد بیشتر و کلی تری باشند را پیش می آورد. در این قبیل موارد محمد بانسخ آیات قبلی و جانشین نمودن آنها با آیات جدید، مشکلات جامعه نوپای اسلامی را حل می نمود. و برای آن که مؤمنین در الهی بودن آیات جدید شک و تردیدی نداشته باشند، با تأسی به روش معمول، این آیات را نیز از طرف خدا و برای رستگاری مسلمانان عرضه می کرد.

از آنجا که زنان محمد در وجود آمدن تعدادی از آیات قرآنی و احکام اسلامی نقش بزرگی داشته اند، بی مناسبت نیست فصلی از مبحث قرآن به زنان محموآیات اختصاص داده شود.

به تدریج که بر سنین عمر آدمی افزوده می شود، طبیعتاً تغییرات فاحشی در جسم و در قوای دماغی و طرز تفکر انسان پدید می آید. انسان پنجاه ساله با زمانی که سنین جوانی را طی می کرده، تفاوت بسیار دارد. در اثر تجربیات و مضامعات، قوای دماغی به سوی تکامل سیر می کند. هیجان ها، شهوات و امیال جسمانی فروکش می نمایند. اشتیاق و کششی که شخص در سنین جوانی نسبت به جس مخالف در وجود خود حس می کرد، تخفیف می یابد. ولی بنا به شواهد تاریخی و آنگونه که روایت می کنند، در وجود محمد، تناسب مستقیمی بین افزایش سنین عمر و افزون شدن کشش و علاقه جنسی به زنان، برقرار بوده و در این راه تا آن حد پیش رفته که خود او نیز از زیادت طلبی خواهش های نفسانی خود به ستوه آمده و در آیه ۵۲ از سوره احزاب خطاب به خود گفت:

«از این پس دیگر هیچ زنی بر تو حلال نمی شود. نه این که با جفت های دیگر عوض کنی اگر چه از آن ها بسیار خوش آمده باشی»  
 ولی برای آنکه کلبه دره را بروی خود مسدود نکنند و راه باقی گذارد، در پایان آیه اضافه می نماید: «مگر آنکه از کنیزکان مالک شوی».

محمد در سن ۲۳ سالگی با زنی که ۱۷ سال از او بزرگتر بوده ازدواج کرد. یکی از شروط ازدواج این بود که اداره امور مالی خدیجه کماکان در اختیار خود خدیجه باقی بماند و محمد اختیار و حق دخل و تصرف در آن هارا نداشته باشد. محمد از بیم آن که میباید در پی جدائی از خدیجه، فقر و بینوائی دوران نسل از ازدواج تجدید گردد، تا هنگامی که خدیجه زنده بود به او وفادار باقی ماند.

خدیجه دو پسر به نام های «قاسم و عسالله» و چهار دختر به نام های «زینب، رقیبه، ام کلثوم و فاطمه» برای محمد آورد. از پسران محمد هیچگونه اطلاعی در دست نیست. شاید در کودکی در گذشته اند. زینب به همسری «ابوالعباس بن ربیع»، پسر خواهر خدیجه در آمد. رقیبه و ام کلثوم، به پسران «ابولهب» شوهر کردند. ولی

پس از آن که محمد دعوی نیت کرد، پسران ابولهب زنان خود را طلاق گفتند و عثمان هر دو آن هارا، یکی پس از فوت دیگری، به زنی گرفت، فاطمه که از همه کوچک تر و در زمان فوت محمد تنها فرزندی زنده او بود، به علی شوهر کرد. فاطمه نیز اندک زمانی پس از وفات محمد درگذشت.

پس از فوت خدیجه، محمد آزادی عمل بیشتری یافت و تا زمان فوت، به نوشته «ابولفدا»، بابیست زن به عنوان زنان دائم یا موقت ازدواج کرد و همیشه تعدادی کسب همخواه نیز در اختیار خود داشت (۱). به علاوه عمه ای از زنان مدینه نیز به قصد تقرب، خود را بلاعوض و بدون تشریفات نکاح در اختیار محمد می گذاشتند. قرآن نیز به مسلمانان توصیه می نماید:

«با آنان که خوش آیند شما باشند ازدواج کنید. در سه و یا چهار نساء ۳

پس از برگذاری ایام عزای خدیجه، محمد، «سوده» بیوه «سکران بن عمره» را که از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، به زنی گرفت. چندی بعد عایشه دختر ابوبکر را خواستگاری کرد. منتهی چون عایشه بیش از هفت سال نداشت، او را عقد کرد و تا موقعی که عایشه به ۹ سالگی نرسید، زفاف انجام نگرفت. محمد در آن موقع ۵۳ ساله بود. بعد از آن با «زینب دختر خزیمه» ازدواج کرد. پس از آن «ام سلمه دختر اسی امیه» را به زنی گرفت و پس از آن با «حفصه دختر عمر» و سپس با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد.

زینب دختر جحش در عقد «زید بن حارثه» پسرخوانده محمد بود. در باره این ازدواج، محققین می نویسند که روزی محمد بدیدن زید رفت. زید در خانه نبود و زینب از محمد استقبال کرد. زینب لباس نازکی در بر داشت که تمامی زیباییهای اندام او را آشکار می کرد. عشق او در دل محمد کارگر افتاد و سه مرتبه گفت سبحان مقلب القلوب. زینب آن را شنید و آثار عشق را در چهره محمد به خوب مشاهده کرد. وقتی زید به خانه آمد، با غرور غام واقعه و مشاهدات خود را برای زید تعریف کرد. زید پیش محمد آمد و گفت که حاضر است زینب را طلاق گوید تا محمد با او ازدواج کند. محمد به او گفت که زن خود را نکه دارد. ولی زید که تا پای جان به محمد سرسپردگی داشت و از

---

۱- پروفیسوروات (Waz) در کتاب محمولمدینه تعداد زنانی که محمد با آنان روابط جسی داشته سی و شش نفر می نویسند.

گفته های زینب به علاقه شدید محمد به زینب پی برده بود، زینب را طلاق داد. محمد از گرفتن زینب ابا داشت. ولی دلش سخت به او مشغول بود و از فکر او غافل نمی شد. محمد از شایعاتی که ممکن بود بعد از ازدواج او با زینب بر سر زبان ها افتد بیسناک بود. زینب پسر خوانده او بود. اعراب محمدا پسر زینب خطاب می کردند و زینب را زینب محمد می نامیدند. سنت عرب و تمامی مردمی که در سرزمین های فلسطین، شامات و روم زندگی می کردند بر این بود که پسر خوانده ا به منزله پسر نسبی و حقیقی شخص محسوب می شد و دارای همان حقوق و امتیازاتی بود که فرزندان نسبی از آن برخوردار بودند. احکام ارث و منع ازدواج با عروس، که میان پدر و فرزندان و متعلقان یک خانواده جاری بود، فرزند خوانده را نیز دربر می گرفت. (۱۱) برای برطرف نمودن مشکلات ازدواج با زینب و جلوگیری از انتقادات و شایعات مخالفین، محمد به وضع آیات و احکام جدیدی در اسلام و تفسیر کلیه سئو قدیمی عرب در این باره، مبادرت نمود - آیات ۴۰ از سوره احزاب:

«ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.»

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه رسول الله و آخرین پیغمبر است.

و آیه ۴ از همان سوره:

«ما جعل ادعیا کم ابناء کم ذلکم قولکم بانوا حکم واللہ بقول الحق.»

۱ - روزی محمد به منظور تجارت به سوق عکاظ رفت. خدیجه زهدین حارثه را که برده ای زبرک و زرنگ بود برای محمد خریداری کرد. رفتی و حارثه بن شراحیل الکلسی را موضوع باختر شد به مکه آمد تا پسرش را با خود ببرد. حارث نزد ابوطالب رفت و گفت ای ابوطالب پسرم به اسارت به مکه آورده شده و شهید ام از غلامان برادرزاده ات می باشد. از تو می خواهم یا او را به من بفروشی و یا او را آزاد کنی و به من باز گردانی. ابوطالب موضوع را با محمد در میان گذاشت. محمد گفت زینب را آزاد کردم هر کجا که می خواهد برود. حارثه و نفی فهمید که زینب آزاد است دست پسرش را گرفت که با خود ببرد. زینب از رفتن با پدر امتناع کرد و گفت با این که محمد مرا آزاد کرده است، من از او جدا نخواهم شد. پسر زینب به خشم آمد و فریاد کرد ای طائفه فریض شاهد باشید که من زینب را از فرندی منع کردم. محمد نیز در مقابل حرف حارثه گفت ای طائفه فریض نداید و شاهد باشید که از این پس زینب پسر من است. من از او و او از من ارث خواهیم برد.



پسر خوانده های شما پسران شما نیستند. این حرفی است که شمامی زبید ولی خدا راست می گوید.» را بر مردم خواند و بدین طریق، با لغو سنت دیرین عرب و بیرون راندن پسر خوانده از چرخه اعضای خانواده، مشکل ازدواج با همسر پسر خوانده از بین برداشته شد. این کار برای محمد آسان بود و سپس آیه ۳۷ از همان سوره:

«وقتی که می گویی تو به آن کس که خداوند نعمت داد و تو نیز به او نیکی کردی که زن خود را نگهدارد و از الله بترس. و پنهان می کنی در دل خود آنچه را که الله آشکار خواهد کرد. از مردم می ترسی و الله سزاوار تر است که از او بترسی. وقتی زید حاجت خود را از بر آورده، وی را به تو دادیم تا بر زمینان در گرفتن زن پسر خواندگان خویش در صورتی که حاجت خود را بر آورده باشند، باکی و حرجی نباشد و فرمان خدا به جای آمده باشد.»

راه را برای ازدواج با زینب هموار کرد. مسلمین نیز بخواسته محمد و فرمان الهی کردن نهادند.

تا این زمان، زنان مسلمان، مانند سایر زنان عرب، بدون حجاب، آراسته و زینت شده در کوچه و بازار در میان مردم آمد و شد می کردند. اصحاب محمد را نیز عادت بر این بود که سرزده و بدون دعوت قبلی به خانه محمد می آمدند، ساعت ها می نشستند و پس از صرف غذا به بحث و گفتگو می پرداختند. زنان محمد نیز عالیادرا این مساحتان مردانه شرکت می کردند. در شب عروسی محمد با زینب، زنان محمد نیز بدون حجاب در پذیرائی از میهمانان شرکت داشتند و سخنان نرم و خوش آئندی نیز رد و بدل می شد. این واقعه از دید محمد پنهان نماند. حقیقت امر این بوده که به علت عشق شدید محمد به زینب، زید همسر خود را طلاق گفته بود تا محمد بتواند با او ازدواج کند. اگر عکس این واقعه اتفاق افتد، یکی از اصحاب مورد احترام محمد دبسته یکی از زنان او گردد، چه باید کرد؟ (۱)

---

۱ - «طلحة بن عبدالله» به دوست خود می گفت چطور است که محمد زبان ما را به روجبت می گیرد و ما نمی توانیم زنان او را بگیریم. بعد از مردن او البته چنین کاری را خواهیم کرد. این عباس می نویسد که روزی مردی بدین یکی از زنان محمد رفت. محمد او را از این کار سرزنش کرد و گفت که دیگر نباید چنین عملی از او سر بزنند. مرد گفت که این زن دختر عموی اوست. محمد گفت آن را می دادم ولی بعد از الله کسی از من غیرتر و حسودتر نیست. مرد غرغر کنان از خانه رن محمد دور شد و می گفت امروز مرا از سخن گفتن با دختر عمویم منع می کنی، پس از مرگت او را به زنی خواهیم گرفت.

همین اندیشه رگفتگوهای شایع درمذنبه درباره ازدواج های مکرروزنان جوان محمد، موجب پیدایش آیات واحکام جدیدی دراسلام شدند. حجاب برقرارگردیدر مقررات جدیدی برای رفت و آمدصحابه به خانه محمد وضع شد. برای آن که هیچکس، حتی پس ازدرگذشت محمد، نتواند بازنان او ازدواج نماید، کسبه زنان محمد به لقب «ام المؤمنین» متصف شدند. سوره ۵۳ احزاب درباره ورود اصحاب به خانه محمد و گفتگو بازنان:

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه محمدرسول الله وارد نشوید. مگر آن که قبلاً به طعام دعوت شده باشید، بدون آن که منتظر غذا بمانید. وقتی که دعوت شدید، داخل شوید و وقتی که غذا خوردیدمتفرق شوید. برای گفتن حکایت نمانید. این اسباب زحمت پیغمبر است. او شرم می کند از شما، ولی الله از گفتن حق شرم ندارد. وقتی که از شما(ای زنان) استوالی کردند ازبشت حجاب و چادر جواب گوئید این باعث پاکی قلب شما و همچنین قلوب مردان است و نباید که رسول خدا را برهانید و نباید که بعد از فوت او هرگز بازنان او ازدواج کنید. همانا نزد خداوندگناه بزرگیست.»

آیه ۶ از سوره احزاب درباره لقب «ام المؤمنین»:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام»

پیغمبر از نفس های مؤمنین به خود آنها اولیتر است و زن های او مادران آنانند و صاحبان رحم.

سوره ۵۹ احزاب در برقراری حجاب:

«ای پیغمبر به زنان، دخترانت و زنان مؤمن بگو که چادرهایشان را بر خود بپوشانند این برای شناخته شدن آنها راحت تر است و رهمانیده نمی شوند.»

سوره ۳۲ احزاب درباره زنان خود محمد:

«ای زنان پیغمبر شما چون زنان دیگر نیستید اگر پرهیزکار باشید، پس در گفتارنمان با دیگران نرمی نکنید تا کسی که در قلب او مرضی است بر شما طمع نکند.»

و آیه ۳۳ از همان سوره:

«درخانه های خود آرام گیرید و زینت های خود را به مردان بیگانه نشان ندهید، همانگونه که در دوران جاهلیت و پیشین ظاهر می کردید.»

آیه ۳۰ از احزاب:

«ای زنان پیغمبر اگر از شما کار بد آشکاری سرزنند عذاب شما دوچندان خواهد

بود.»

آیه ۳۶ نور درباره برقراری حجاب برای عمرم زنان:

«به زنانی که ایمان آورده اند بگو، چشم های خود را ننگه دارند و فرج های خود را از آمیزش های ناپاک حفظ کنند و زینت های خود را جز آنچه حرام است، آشکار نکنند. مقنعه خود را به جیب های خود بدوزند و پیرایه های خود را جز برای شوهران، یدران، پسر برادران و یا خواهران و یا زنان همکیش خود، بندگان و یا مردهائی که پیرو او هستند و به زنان قابل شمارند و اطفالی که از عبودت های زنان اطلاع ندارند، آشکار نسازند و برای نشان دادن زینت ها پاپکوی نکنند.»

۱۶ - داستان افک و آیات سوره نور:

در بین اعراب رسم چنان بود، که هرگاه به سفر جنگی می رفتند یکی از همسران خود را به همراه می بردند تا در شب مصاف تنها نباشند. در سفری که محمد برای جنگ با قبیله بنی مصطلق می رفت، عایشه به همراه کاروان بود. پس از شکست قبیله بنی مصطلق و پایان جنگ، گفتگوی نا مطلوبی بین مهاجرین و انصار حاضر در سپاه در گرفت. محمد برای جلوگیری از توسعه نفاق که بین افراد مسلمان در شرف وقوع بود، فرمان بازگشت صادر کرد. تمام روز، تمام شب و قسمتی از روز بعد سپاه در حرکت بود. سپاهیان به طوری خسته و فرسوده شده بودند که به محض آن که روز دوم فرمان استراحت داده شد، همگی از فرط خستگی به خواب عمیقی فرور رفتند و گفتگوی غمخیزانه روز قبل به کلی از خاطره ها محو شد. عایشه که برای قضای حاجت به بیابان رفته بود، در مراجعت متوجه شد که گردنبند او مفقود شده است. برای یافتن گردنبند به بیابان باز می گزید. در همین زمان فرمان حرکت سپاه صادر می شود. شتریان به تصور این که عایشه از بیابان بازگشته و در هودج خود آرمیده است، با سواران حرکت می کنند، و وقتی مسلمانان به مدینه می رسند، چنان سرگرم تقسیم غنایم بودند که هیچکس متوجه مفقود شدن عایشه نمی شود. هنگامی عایشه بازمی گردد و به محل اردوگاه می رسد، که مدتی از حرکت سپاه گذشته بود. در همان محل

می ماند تا کسان او به جستجوی او برگردند. چند ساعت بعد، جوان عرسی به نام «صفوان بن المطلب» که عقب دار سپاه بود و معمولاً با چند ساعت فاصله در عقب سپاه حرکت می کرد، از راه می رسد. صفوان از دیدن عایشه در وسط بیابان تعجب می کند و او را ترك شتر خود سوار می نماید و روز بعد در وسط روز و در مقابل چشم همه مردم، زن سوگلی محمد را به خانه او می رساند. محمد که سرگرم ازدواج با «جویریة» دختر رئیس قبیله بنی مصطلق بود، به گم شدن عایشه توجهی نداشت. ولی رفتی جاسوسان او گفتگوهای درگوشی را که در مدینه شایع شده بود به اطلاع او رساندند، بکه خورد. مفقودشدن کردن بند عایشه در بیابان، عقب ماندن عایشه از قافله و گذراندن شب در بیابان و ورود او در روز روشن سوار بر ترك جوان زبهاروی عرب، مطالبی بود که همه مردم مدینه درگوشی میجرا می کردند.

طواهر اصغر، صحت شایعات را تأیید می کرده و بوی قرارمداروتبانی قبلی بین عایشه و صفوان در هوای مدینه به وضوح به مشام می رسید. در اثر حسادت و غیرت، رفتار محمد با عایشه تغییر کرد و با او به سردی رو برو می شد. عایشه به بهانه بیماری، از محمد اجازه خواست تا برای مدتی به خانه مادر خود برود. محمد با این تقاضای عایشه موافقت کرد. عایشه يك ماه در منزل مادر خود ماند. در این مدت محوآها و گفتگوهای درگوشی، علنی شده بود. همه جا صحبت از عایشه و صفوان بود. خود عایشه نیز توسط زن یکی از مهاجرین از شایعاتی که درباره روابط او با صفوان در وسط بیابان، بر سر زبان ها بود، آگاه شد. محمد با علی در این باره مشورت کرد. علی گفت ای پیغمبر زن فراوان است او را طلاق بده (۱۱). طلاق عایشه به منزله، تأیید تمام شایعات و گناهکاری عایشه بود. این امر علاوه بر آن که ابوسکر و طرفداران و قبیله، او را بر علیه محمد بر می انگیزت، به حیثیت و آبروی اجتماعی محمد نیز لطمه جبران ناپذیری وارد می ساخت. محمد ترجیح داد با خود عایشه مطلب را در میان گذارد و از او بخواهد اگر گناهی مرتکب شده است، توبه کند. خداوند توبه کنندگان را

---

۱ - همین پیشنهاد علی به محمد یکی از علل دشمنی بین عایشه و علی بود که بالاخره به جنگ جمل در دوران خلافت علی منتهی شد.

عفو می نماید. عایشه که به شدت گریه می کرد گفت:

«به خدا هیچوقت توبه نمی کنم. خدا می داند که بی گناهم. اگر به آنچه مردم می گویند اقرار کنم. سخنی به خطا گفته ام و اگر انکار کنم مردم سختم را باور نمی کنند.»

محمد که با دیدن اشک های زن سوگلی خود، به شدت تحت تاثیر احساسات قرار گرفته بود، برجاست و به مسجد آمد. بر روی منبر رفت و آیات ۱۱ و ۱۲ تا ۲۰ سوره نور را بر مردم خواند:

«آن گروه از شما که تهمت را به وجود آورده، گمان نکنید برای شما بد است. بلکه برای شما خوب است هر يك از آن ها جزای گناهی را که مرتکب شده اند می بینند و آن کس که قسمت اعظم را مرتکب شده، عتابی بزرگ دارد.» نور ۱۲  
«چرا وقتی شنیدید، نگفتید روا نیست که چنین چیزی بگویم. خدایا تو پاکی و این تهمتی بزرگ است.» نور ۱۶

«الله شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز این سخن را تکرار نکنید.» نور ۱۷

«آن ها که دوست دارند بدکاری در میان مؤمنان شیوع باید در دنیا و آخرت عتابی دردناک دارند.» نور ۱۹

و درباره مجازات کسانی که تهمت را وارد کردند گفت:

«آنان که به زنان پارسا تهمت می زنند و پهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آن ها بزنید و هیچوقت از آن ها شهادتی نپذیرید و آن ها فاسقاند.» نور ۴  
و در اجرای مفاد این آیه، دستور داد تا سه نفری را که به عایشه تهمت زده و گفتگوهایی در شهر شایع کرده بودند، به هر يك هشتاد تازیانه زدند و به این ترتیب به کلیه شایعات خاتمه داده شد. عایشه به خانه محمد بازگشت.  
بعدها، محمد در صدد دلجویی از کسانی که تازیانه خورده بودند برآمد و سعی کرد اثرات این واقعه را به کلی از خاطره ها محو کند.

در پاسخ نامه ای که محمد به مقومس فرمانروای مصر نوشته بود، مقومس هدایای بسیار و دو کنیز به نام های «ماریه» و «سیرین» برای محمد فرستاد. محمد سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود نگهداشت. محمد به ماریه علاقه شدیدی داشت. چون ماریه کنیز او بود و محمد نمی توانست شب معینی را به او اختصاص دهد، گهگاه در بسمه های شب به بهانه های مختلف از خانه زنان خود بیرون می آمد و در میان نخلستانی که اقامتگاه ماریه بود، بیدار او می رفت. روزی که نوبت «حفصه» دختر عمر بود، محمد به خانه حفصه رفت. حفصه برای انجام کاری به خانه مادر خود رفته بود. محمد کس به دنبال ماریه فرستاد و ماریه در منزل حفصه پیش محمد آمد و مدتی با او بود. وقتی حفصه بازگشت، حس کرد که محمد درخانه تنها نیست. بیرون منزل مانند تا ماریه از منزل خارج شد. حفصه گریه کنان نزد محمد آمد و گفت:

«کسی را که پیش تو بود دیدم. به خدا تو به من توهین کرده ای که در منزل من با او گذراندی. اگر من از نظر تو خوار نبودم این چنین با من نمی کردی.» محمد در صدد دلجوئی از حفصه برآمد و قسم یاد کرد که از آن پس ماریه بر او حرام باشد. از حفصه نیز خواست که درباره این مطلب با سایر زنان محمد صحبتی نکنند. ولی حسادت، حفصه را برانگیخت تا داستان را با عایشه در میان گذارد. عایشه نیز روزی به کنایه به محمد فهماند که از جریان مطلع است. همین امر موجب پیدا شدن آیه ۳ از سوره تحریم در قرآن گردید.

«هنگامی که پیغمبر با بعضی از زنان خود سخنی محرمانه گفت و همین که دیگران را از آن خرداد و الله پیغمبر را آگاه ساخت. قسمتی از آن را با زن خود گفت و از قسمت دیگر چشم پوشید. و وقتی آن را به زن اطلاع داد گفت چه کسی آن را به تو خبر داد گفت دانای رازدان.»

چند روزی از این جریان گذشت. محمد از فکر ماریه غافل نمی شد. ولی نسی که خورده بود مانع از آن بود که نیم شبی بیدار ماریه برود. این مشکل نیز با آیات ۲ و ۱ از سوره تحریم برطرف شد:

«يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك والله غفور رحيم»  
 ای پیغمبر چرا برای جلب رضایت زن های خود آنچه را که خدا بر تو حلال کرده  
 است بر خود حرام می کنی.»  
 «قد فرض الله لكم تحله ايمانكم و الله سوليكم و هو العليم الحكيم.»  
 همانا خداوند سوگندهای شما را بر شما حلال کرد و خدا صاحب اختیار و مولای  
 شماست.

به دستور خدا، محمد سوگند خود را فراموش کرد و دیدارهای نیم شبانه از ساریه  
 را کمافی السابق از سر گرفت. پس از آن که ساریه فرزندپسری به نام ابراهیم برای محمد  
 آورد، او نیز به جرگه زنان عقدی محمد در آمد و خانه ای مجاور مسجد و شبی به او  
 اختصاص داده شد.

۱۸ - داستان منازعات خانوادگی محمد و آیات ۲۸ و ۲۹ از سوره احزاب

روزی محمد برای ادای نماز به مسجد نیامد. ابوبکر و عمر به خانه محمد رفتند  
 و دیدند که محمد ساکت و غمگین، میان حفصه و عایشه نشسته است. عمر با خود  
 گفت مطلبی بگویم تا محمد بخندد. گفت ای پیغمبر اگر زن من از من نفقه بخواهد او  
 را پس گردنی می زنم. محمد گفت این دو نفر دور من جمع شده اند و از من نفقه می  
 خواهند. ابوبکر عایشه را کشت زد و عمر حفصه را تنبیه کرد، تا از محمد چنین  
 تقاضائی نکنند و محمد نیز آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب را بر آنان نازل کرد:  
 «ای پیغمبر به زنان خود بگو که اگر زندگی و پیرایه های آن را طالبید، پس  
 بیایید تا به شما سرمایه دهم و شما را رها کنم.»  
 «و اگر الله و رسول الله را می خواهید و دنیای آخرت را، پس الله برای  
 نیکوکارانی از شما اجر بزرگی آماده کرده است.»  
 و به مسلمانان نیز توصیه نمود:  
 «هر قدر کوشش کنید، نمی توانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید، پس میل  
 کامل نکنید و او را محیوس و معلن مگذارید.» نسا، ۱۲۸

داستان زنی که خود را به رایگان در اختیار محمد می گذاردند  
و آیات ۴۹ و ۵۱ از سوره احزاب

درین چهار زنی که به طور رایگان خود را تسلیم محمد می کردند و همجواری با آنان مستلزم هیچیک از تشریفات ازدواج از قبیل حضور شهود و پرداخت کابین نبود. «أم شریک» از همه زیباتر بود. زیبایی او به حدی بود که حسادت عایشه را برانگیخت و به طعنه گفت:

«غی دلم زنی که خود را به مردی به رایگان تقدیم کند چه ارزشی دارد؟»

أم شریک در جواب عایشه گفت: «ما چنین خواستیم و کردیم» و محمد نیز برای رسمیت دادن به عمل خود، آیه ۴۹ از سوره احزاب را بر عایشه و مسلمانان عرضه کرد و در آن از أم شریک به عنوان «امراة المؤمنه» یاد کرد.

«ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو همسرانی را که اختیار کرده ای چه آنها که حشاشان را داده ای و چه آنها که کنیز تو بوده اند و خدا آنها را به عنوان غنیمت نصیب تو کرده است و همچنین دختران عموه، دختران عمه، دختران دانی و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند همه را بر تو حلال کردیم و نیز زن مؤمنه ای که خودش را به پیامبر بخشید و پیامبر هم بخواهد با او نکاح کند. و این نکاح بدون مهریه تنها برای تو است نه برای سایر مؤمنین.» احزاب ۴۹ (۱)

عایشه پس از شنیدن این آیه بدون پروا گفت:

«دانی اری رینک یسارع فی هواک»

«می بینم که خدایت در انجام خواهش های نفسانی تو تسریع می کند.»

محمد برای تادیب عایشه و متذکر شدن این مطلب که، زنان حق صداخته و اظهار نظر در اعمال جنسی مردان ندارند، آیه ۵۱ احزاب را بر زنان خواند.

---

۱- باید توجه داشت که درین اسلاء صیغه نکاح به صورت بخشش و هه حائز نیست. این آیه به نحوی تنظیم شده است که این امر از امتیازات مخصوص محمد باشد و سایر مسلمانان از این موهبت الهی برخوردار نشوند.



«لازم نیست که در هم بستر شدن با زن های خود نوبت را رعایت کنی. هرکدام را که مایل بودی نزد خود بخوان و هرکدام را که نخواستی کنار بگذار. بر تو ایرادی نیست. آزادی و اختیار مطلق در ترك آن ها داری و برای آن ها نیز این ترتیب بهتر است.»

زمان محمد از ترس این که میادا محمد آنان را طلاق گوید، نزد محمد آمدند و گفتند در باره ما چه تصمیمی داری. هرکاری که میل و اراده تو است انجام بده که ما تابع اراده تو هستیم. از آن به بعد نوبت برای عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب و ساریه به طور عادلانه و منظم رعایت می شد و شیهای نوشی برای سوده، صفیه، حویریه، میمونه و ام حبیبه غالباً به تأخیر می افتاد.

## فصل هفتم:

### بهشت و دوزخ در اسلام

اعتقاد به بهشت و دوزخ و عذاب الهی در دنیای دیگر در ادیان ابراهیمی، از مذهب زرتشت ریشه گرفته است. یهودی ها تا قبل از اسارت در بابل و سکونت در بین النهرین، از بهشت و دوزخ و زندگی پس از مرگ چیزی نمی دانستند. در اسفار پنج گانه، که قبل از اسارت یهود تدوین و تنظیم گردیده، مجازاتی که به یهود بندگان نافرمان خود را به آن تهدید می کند، از حدود محروم نمودن آنان از مزایای دنیائی، عمر کوتاه و با اسارت به دست دشمنان، مجازات نمی نماید. پاداش کسانی که از دستورات بهره اطاعت کنند و فرائض دینی را به جای آورند و در برابر هر گناهی که مرتکب شده اند به تناسب اهمیت گناه، قریانی سوختنی تقدیم خدا کنند، عمر دراز و آسایش در زندگی خواهد بود. بهره، از و خاندانش را تا هزار نسل برکت خواهد داد.

«آنگاه باران های شما در موسم آن ها خواهم داد و زمین محصول خود را خواهد آورد. درختان صحرا میوه خود را خواهند داد و کوفتن خرمن شما تاچیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم. نان خود را به سبزی خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلامتی خواهم داد. به راحتی می خوابید و ترساننده نخواهد بود. حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت. شمشیر از میان شما کفر نخواهد کرد. دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد. بر شما انبغات خواهم نمود و شما را بارور خواهم کرد. غله کهنه یارینه را خواهید خورد. عهد خود را با شما استوار می کنم. مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد. در میان شما راه خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من.» (لاویان ۴/۱۲ - ۲۶)

این بهشتی بود که بهمه قبیله از اسارت قوم یهود به دست نابلی ها، به برهیزکاران و بهمه پرستان وعده می داد. ولی پس از آن که قوم یهود با افکار و باورهای زرتشتیان در باره دنیای دیگر و زندگی پس از مرگ، روز رستاخیز، پل صراط، عذاب اخروی و بهشت و دوزخ آشنا شدند، این عقاید جسته گریخته در مکاشفات انبیای پس از تمیید راه پیدا کردند و از آنها به دو دین دیگر، یعنی مسیح و اسلام رسوخ نمودند. در رساله مکاشفات «پطرس» که در کائن کلیسا پذیرفته شد ولی درین مسیحیان رواج کامل دارد، مفصلاً از بهشت و دوزخ به سبک زرتشتیان صحبت می کند. از جمله می نویسد:

«جهنم محلی است که در آنها خون و کثافات و فضولات متعفن وجود دارد و گناه کاران تا گلو در آن فرو رفته اند. در سیاهچال های جهنم، کرم های کثیفی وجود دارند که مرتباً بر بدن گناه کاران نیش می زنند. بر بدن های گناه کاران زنجیرهای تفته و سرخ چرن آتش آویزان می کنند. برای آن که آن ها بیشتر احساس درد کنند، بر بدن آن ها خراش هایی ایجاد می نمایند و آنان را در دریائی از آتش فرو می برند.»  
به نوشته پطرس، در بهشت چهار رودخانه وجود دارد که در یکی غسل، در دیگری شیر، در سومی شراب و در چهارمی روغن جاری است.

اقامت زرتشتیان در ین و حجاز و بحرین، موجب شد که اسلام مستقیماً به منابع اصلی افسانه بهشتیان و دوزخیان دسترسی پیدا کند و بتواند داستانی مفصل تر از آنچه در دو دین موسی و عیسی درباره رستاخیز، بهشت و دوزخ، آمده است، در قرآن حکایت کند.

به عقیده مسلمانان، صراط پلی است که بر متن دوزخ کشیده شده و به یکی از درهای بهشت منتهی می شود. گناهکاران و تکذیب کنندگان در موقع عبور از این پل به دود پراکنده و شراره های آتش کشیده می شوند، و از گرمی و حرارت غس توانند به سایه ای پناه ببرند. شیخ صدوق قسمی از اجله فقه های اسلامی، در کتاب «اعتقادات» در مرسلات ۲۹ تا ۳۰ می گوید: صراط حق است و آن پلی است که به دوزخ کشیده شده و عبورقام خلایق از روی آن خواهد بود. و آیات ۷۲ و ۷۲ از سوره مریم و آیه ۷۴ از سوره مؤمنون:

«از شما تنها کسانی وارد بهشت می شوند که بر حقانیت پروردگار حشم داشته باشند، کسانی را که برهیزکار بوده اند می رهانیم و ظالمان را به زانو در می آوریم.»

عبور از پل صراط و سقوط در دوزخ را ثابت می کند. به عقیده شیخ صدوق قمی، کسانی که به وجود پل صراط در دنیا برای دیگر ایمان نمی آورند، از دین خارج شدگانند. به عقیده مسلمانان، «اعراف» فاصله بین بهشت و دوزخ است. در این محل کسانی که اعمال نیک و بد آنان برابر بوده، مقیم هستند. بین بهشتیان و ساکنین اعراف، حاجی است و در بین ساکنین اعراف، کسانی هستند که بهشتیان آنان را می شناسند و به آنان می گویند:

«داخل بهشت نشوید، و آنان خواهان آن هستند.» اعراف ۴۴

و ساکنین اعراف در بین دوزخیان عده ای آشنا می بینند و به آن ها می گویند: «آیا جمع آوری مال برای شما کافی نبود، آیا شما مردمان متکبری در حیات خود نبودید؟» اعراف ۴۶

فرارسیدن رستاخیز در قرآن به گونه های مختلف بیان شده است. آیه ۵۳ سوره یس، آغاز روز را با «فرهاد ناگهانی» می داند. آیه ۳۳ سوره عس «فریاد گوش کرکننده» و آیات ۱۱۳ از سوره حاقه، ۸ از سوره مدثر و ۱۸ از سوره النبا، «دمیدن در صوره» را نشان فرا رسیدن روز قیامت می گویند. ولی در تاریخ وقوع آن در قرآن اتفاق نظر دیده نمی شود. در آیات ۴۷ از سوره سجد، ۶۳ احزاب و از ۱۸۷ از سوره احزاب می نویسد:

«هیچکس تاریخ وقوع آن را نمی داند و علم آن نزد الله است. ولی آیه های بک از سوره قمر و بک از سوره النبا، آن را نزدیک و ناگهانی می دانند.

اینک وصف کامل رستاخیز، بهشت و دوزخ، پاداش پرهیزکاران و عذاب گناه کاران، از زبان قرآن، قرآن در ۱۲۶۱ آیه در ۷۴ سوره در این باره سخن می گوید.

#### ۱ - رستاخیز:

«وقتی که آسمان شکافته شد، ستارگان فرو ریختند، دریاها منفجر شدند و کوهها زبر و زبر گردیدند.» انقطاع ۵ - ۱

«زمانی که آفتاب درهم پیچیده شد و کوهها در نور دیده شدند.» تکویر ۳ - ۱  
 «روزی که زمین به سختی حرکت داده شد، بلندیها پست گردیدند و کوه ها ریز ریز شدند.» واقعه ۴ - ۱

«هنگامی که زمین کشیده شد و آنچه دره و درون زمین است بیرون آمد و حالی شد.» انشقاق ۴ - ۱

پس آنگاه در صور دومرتبه دمیده می شود. در مرحله نخست، هر که در آسمانها و زمین است، جز کسانی که اراده الله بر بیداری آن ها تعلق گرفته، بیهوش می شوند. سپس بار دیگر در صور دمیده می شود. مردهگان از قبرها بر می خیزند همه می ایستند و نظاره می کنند. « الزمر ۶۸

«روزی که درازای آن ۵۰ هزار سال است.» معارج ۴

«زمین به نورخدا روشن می شود. پیغمبران و شهدا می آیند. قرآن در میان قرار داده می شود تا به حق بین مردمان تصارت شود، تا به آنان ظلمی نشود.» الزمر ۶۹  
«در میان صفوف ملائکه و ارواحی که حز به اذن خدا سخن خواهند گفت.»

النساء ۳۸

«خدای تو با فرشتگان در صفوف منظم می آیند.» الفجر ۲۳  
«خدای تو نشسته بر عرش که هشت فرشته آن را حمل می کنند.» الحاقه ۱۷  
«و هر یک از فرشتگان دارای دو، سه و یا چهار جفت بال هستند و یا هر چه خدا بخواهد. و ملائکه پیرامون عرش خدا را گرفته و تسبیح پروردگارشان را می گویند.»

الزمر ۷۵

«همه از راه دور او را می بینند ولی ما او را از نزدیک خواهیم دید.»

معارج ۶-۷

«مردمان فوج فوج پیش می آیند و درهای آسمان گشوده می شود.»

النباء ۱۹ - ۱۸

«در آن روزه هیچیک از مردمان را یارای صحبت نیست، بر دهان آنان مهری زده شده تنها زبان ها، دست ها و پاها ی آنان صحبت می کند و به کاری که کرده اند شهادت می دهند.» نور ۲۴ - یاسین ۶۵

«گوش ها، دیدگان و پوست های مردمان بر علیه آن ها گواهی خواهند داد.»

فصلت ۱۹

«خداوند جنبنده ای را از زمین بیرون می آورد، تا بگرد که این مردمان آیات

خداوند را تکذیب کردند.» النمل ۸۴

«و آن روزی است که انسان از برادر، مادر، پسر، زن، و فرزند خود می گریزد و هرکس در آن روز به خود مشغول است. بعضی از چهره ها خندان است و بعضی از چهره ها غبارآلود و سیاهی آن را فرا گرفته است.» عیس ۴۲ - ۳۳

«در روز رستاخیز کسی جوینای دوست خود نمی شود. تا آن که آن ها همذیگر را می بینند. گناهکار میل دارد، برای رهایی از عذاب، فرزندان، برادران و خویشان خود را فنا کند.» معارج ۱۴ - ۸

«در آن روز همه چیز معلوم می شود و از هیچکس چیزی پنهان نمی ماند.»

الحاقه ۱۸

«در روز رستاخیز، ترازوهای بریا می شوند تا به هیچکس ستمی نشود.» انبیاء ۸۴  
«هرکس که ترازوی او سنگین است، پس او رستگار است و هرکس که کبه ترازوی او سبک است، پس او زیانکار است.» مؤمنین ۱۰۵ - ۱۰۴

«نامه اعمال هرکس که در گردش گذاشته شده بود، بیرون آورده می شود. و خداوند به او می گوید، بخوان نامه اعمالت را. امروزه روز رسیدگی به حساب تو است.» اسرا ۱۵ - ۱۴

«آنگاه نامه اعمال هرکس گشوده می شود.» تکویر ۱۰

«نامه ای که توسط در فرشته دست راست و دست چپ هر شخص نوشته شده.»

ق ۱۶

«و انسان از دلیل احضار خود آگاه می شود.» تکویر ۱۴

«در آن روز مردمان بر سه صنف تقسیم می شوند.» واقعه ۵

«باران دست راست، باران دست چپ و مفرین درگاه الهی.» واقعه ۱۱ - ۱۰

«آنان که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود می گویند، بگیری و

نامه مرا بخوانید و او در بهشت برین جای دارد.» الحاقه ۲۱ - ۱۹

«آنان که نامه اعمال آن ها را به پشت (دست چپ) آن ها داده می شود، پس به

زودی هلاکت را در آتش جهنم خواهند چشید.» انشاق ۱۲ - ۱۰

۲ - بهشت

«بوستان های عدن، که در آنجا دستبندهای طلا زینت دستشان می کنند و پیراهن

های سبز از حریر و استبرق می پوشند و بر بالش ها تکیه می زنند.» الکهف ۳۱

«عرض بهشت به اندازه عرض آسمان ها و زمین است.» آل عمران ۱۲۷

«در آن جا نهرهایی از آب، از شیر، از عسل مصفی و از شراب لذیدی که

سردرد نمی آورد جاری است. محمد ۱۶

«بهشت، محل اقامت دائمی شایستگانی است که با پدران و جمع های خودشان وارد می شوند و ملائکه بر آن ها از هردوی در می آیند. رعد ۲۳  
«کسانی که از خدا ترسیدند، فوج فوج به طرف بهشت هدایت می شوند، چون به آنجا برسند درهای بهشت باز می شوند. خادمان و خازنان به آن ها می گویند، سلام بر شما. پاک شدید، پس وارد شوید.» الزمر ۷۳  
«از دیبای نازک و دهبای سبزی می پوشند.» الدخان ۵۳  
«بر سریرهای بافته شده از زر و جواهره واقعه ۱۵  
«و بر فرش هائی که آستر آن ها از دیبای استبرق است، تکیه می زنند.»

الرحمن ۵۴

«... و در زیر درختان سدر بی خار و درختان مورد در هم پیچیده، با سایه های بلند و کشیده، و جویبارهای روان، می نشینند.» واقعه ۳۰ - ۲۷  
«... و درکاسه ها و قدح هائی از نقره و بلور، از مخلوطی از کافور بهشتی و زنجبیل می نوشند و گداگرد آنان، پسران نوس جاودانی که گونی مرواربندنا سفته اند، می گردند.» الزمر ۲۰ - ۱۶  
«... و پیاله هائی از شراب جاری، که لذت زیادی دارد و سردرد نمی آورد، به آنان می دهند.» صفات ۴۴

«از میوه های بهشتی هر چه بخواهند.» طور ۲۲  
«از میوه های نخل، انار و باغ های انگور.» الرحمن ۶۸  
«از گوشت پرندگان اشتها آور.» واقعه ۲۱  
«... و آنان را بیفت می کنیم با حوربان فراخ چشم.» طور ۲۰  
«با حدقه های فراخ، که مثل شترمرغ مکتون هستند.» صفات ۴۷  
«دختران نار پستان هم سن.» النبا ۴۲  
«که گونی باقوت و مرواربندند.» الرحمن ۵۸  
«حوربان پرده نشینی که هیچ انسان و یا جنی آن ها را لمس نکرده است.»

الرحمن ۷۴

«... و ما آنان را آفریدیم و با کوه ساختیم، شیفته شوهرهای هم سن.»  
واقعه ۳۶ - ۳۴

«آنان که نیک بخت شدند در بهشت جاودان، مادام که آسمان‌ها و زمین باقی است، می‌مانند.» هود ۱۱۱

«نه آفتاب می‌بینند و نه سرمائی.» الدهر ۱۳

«هیچگونه تعب و رنجی به آن‌ها نمی‌رسد، و از بهشت بیرونشان نمی‌کنند.»

الحجر ۴۵

«مزه مرگ را دگر باره نمی‌چشند و از عذاب دوزخ برکنارند.» الدخان ۵۶

### ۳ - دوزخ

«جهنم چیست؟ نه بانی می‌گذارد و نه او می‌گذارد. سیاه‌کننده پوست‌هاست.

در آن نوزده فرشته وجود دارد.» مدثر ۳۱ - ۲۷

«برای گناهکاران جهنم جانی است که در آن، نه می‌میرند و نه زنده می‌مانند.»

طه ۷۴

«جهنم، وعده گناهکاران، دارای هفت در است و هر دری مخصوص عده‌ای از

ایشان است.» الحجر ۴۴ - ۴۳

«در حقیقت خداوند برای ظالمان آتش جهنم را فراهم آورده که سرآورده آن بر

ایشان محاط خواهد شد و اگر استغاثه و طلب کمک نمایند چیزی را که به عنوان

فریادرس به دست آن‌ها خواهند داد، آبی است که هم چون فلز مذاب صورت‌هایشان

را بریان می‌کند.» کهف ۲۸

«خداوند، بسیاری از جن‌ها و انسان‌ها را برای دوزخ آفرید.» اعراف ۱۷۸

«... و آن کسانی که کفر آوردند و نامه اعمالشان به دست ایشان داده شد به

سوی جهنم رانده می‌شوند. چون برسند، درهای جهنم گشوده می‌شود، و نه آن‌ها می

گویند از درهای جهنم وارد شوید و به طور جاودان در آنجا بمانید.» الزمر ۷۳ - ۷۱

«پس آن‌ها را می‌گیرند، به زنجیر می‌کشند، هنگامی که زنجیر در گردن آنان

است، پس به آب گرم کشیده می‌شوند و سپس در آتش انداخته می‌شوند.»

المؤمن ۷۳

«غذای آنان جز چرک و جراثیم نیست و این غذا را فقط گناهکاران می‌خورند.»

المائد ۳۷ - ۳۹



« اینان که قبلا در نار و نعمت بوده اند، در آتش نمود کسبه و آب جوشان و سایه هائی از دود که نه سرد است و نه مطبوع، خواهند بود. پس بخورید از درخت زقوم و از آن شکم های خود را پر کنید و از آب جوشان بنوشید. این است میهمانی آنان در روز جزا. » الواقعة ۵۶ - ۴۱

« درخت زقوم در قعر جهنم می روید. شکوفه هایش مثل سرهای دیو است. پس گناهکاران از آن می خورند و شکم های خود را پر می کنند. پس از آن مخلوطی از آب گرم برای آنهاست. سپس به سوی جهنم باز می گردند. » صافات ۶۶ - ۶۲

« پس آتش برایشان است که در آن فریادهای سخت می کشند و ناله می کنند. » هود ۶۰۹

«... و در آن برای همیشه می مانند تا آسمانها و زمین باقی است. » هود ۱۱۰

« بر اندام آنان لباسی از آتش بریده می شود بر روی آنان آب گرم می ریزد. تا تمام آنچه در شکم آن هاست و پوستشان، گذاخته گردد و برای آن ها گرزهایی از آهن تهیه شده، و هرگاه اراده کنند از غم خارج شوند، دوباره باز گردانیده می شوند تا سزه آتش را بچشند. » حج ۲۲ - ۲۰

«... و آب گرمی که می نوشند، روده ها را پاره پاره می کند. » محمد ۱۷

«... و هرگاه پوست های آنان بخته شد، عوض می کنیم. » نساء ۵۹

«... و درهای آسمان بر روی آن ها باز نخواهد شد و به بهشت وارد نمی شوند تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن عبور کند. » اعراف ۳۸

« بعد خداوند به جهنم می گوید آیا پر شدی؟ و جهنم می گوید آری باز هم هست؟ » ن ۲۰

## فصل هشتم:

### دین اسلام پس از درگذشت محمد

در روز درگذشت محمد، ابوبکر و عمر شنیدند که انصار اجتماعی کرده و می خواهند جانشینی برای محمد برگزینند. چون این امر ممکن بود باعث تفرقه بین مهاجرین و انصار و تفرقه مسلمانان و در نتیجه بی نصیب ماندن خود آنان از قدرت گردد. هر دو به سوی محل اجتماع حرکت کردند. هر یک از انصار و مهاجرین در باره مفاخر دسته خود و قدم هائی که در راه پیشرفت اسلام برداشته بودند، مطالبی بیان می کرد و هر یک خلافت را حق خود می دانست. ابوبکر پیشنهاد کرد، عسیرین خطاب از مهاجرین و عبیده بن جراح از انصار، به عنوان امیر و وزیر، برای اداره امور مسلمانان انتخاب شوند. ولی ناگهان عمر برخاست. دست ابوبکر را گرفت و گفت:

«مگر پیغمبر فرمان نداد تو با مسلمین نماز بکناری. تو جانشین او هستی و ما با تو بیعت می کنیم، تا با بهترین کسی که محبوب پیغمبر بوده بیعت کرده باشیم.» این سخنان در دل حاضران اثر کرد. مهاجرین و انصار هر دو با ابوبکر بیعت کردند و او خلیفه اول مسلمین شد.

ابوبکر مدت دو سال خلافت کرد. در زمان فوت، عمر را به جانشینی خود انتخاب نمود. در زمان حکومت این دو خلیفه که اعراب بر ایمان مذهبی خود پابرجا بودند و شوق شدید به قتل و غارت هنوز در سرشت و طبیعت آنان باقی و در اثر تعلیمات اسلامی این تمایلات به صورت جهاد در راه خدا در آمده بود، سبانه در تمام جهات حمله ور شدند و در اندک مدتی همسایگان متهمین خود را از پای در آوردند و حدود و نفوذ دین اسلام را تا سرحدات چین و هند در شرق و تمامی شمال افریقا در غرب

رساندند. در شمال، پس از فتح دمشق و شامات در مقابل قسطنطنیه متوقف شدند. در زمان حکومت خلفای بعدی، سردار سپاه مسلمانان به نام طارق به اسپانیا قدم نهاد. مسلمانان پس از فتح سراسر اسپانیا، به خاک فرانسه وارد شدند، ولی در نبردی که در پواتیه (Poitiers) در خاک فرانسه رخ داد، به سختی از شارل مارتل (Charles Martel) شکست خوردند و به اسپانیا عقب نشستند.

بعد از قتل عمر به دست ابولولؤ، مسلمانان عثمان را به خلافت برگزیدند. از وقایع مهم دوران خلافت او جمع آوری و تدوین قرآن بود. در سال ۶۵۸ میلادی بر اثر عدم رضایت عمومی و طغیانی که اهالی مدینه نمودند، و حوادثی که پیش آمد، عثمان کشته شد. مردم به دور علی بن ابیطالب گرد آمدند و او را به خلافت برگزیدند. دوران کوتاه خلافت علی هم مصادف با جنگ های داخلی جمل و صفین و نهروان و پیدایش دسته خوارج و بالاخره قتل علی به دست یکی از افراد همین فرقه بود. بعد از قتل علی، خلافت به دست قبیله بنی امیه رقیب دیرین بنی هاشم افتاد و به صورت سلطنت موروثی در آمد. مرکز سلطنت از کوفه که مقر خلافت علی بود، به دمشق منتقل شد.

در سال ۷۵۰م، عباسیان بر اصریان شوریدند. دولت آن ها را ستمراض نمودند و خود سلسله عباسیان را تشکیل دادند. مرکز خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد، تا حمله «هلاکوخان» مغول و کشته شدن «المعتصم بالله»، آخرین خلیفه عباسی به دست خان مغول. این سلسله در بغداد حکومت می کردند. ولی سائل ها قبل از حمله مغول، دولت مرکزی اسلامی سلطه و اقتدار سابق خود را از دست داده بود. حکام محلی در سراسر ممالک مسلمان بشین، کمتر از خلیفه بغداد اطاعت می کردند. در غالب نواحی خلیفه فقط به اطاعت لفظی از طرف حکام و ذکر نام او در خطبه ها، اکتفا می کرد.

در حدود يك قرن پس از درگذشت محمد، به تدریج، عقاید و فرق گوناگونی از درون دین اسلام به ظهور رسید. نخستین آثار این اختلاف و انشقاق در کار تدوین احادیث و روایات پیدا شد. حدیث عبارت است از نقل گفتار و یا اعمال و رفتار محمد توسط یکی از اصحاب و یا نزدیکان او که به تواتر نقل شده باشد و همگی حکایت از آداب و رسوم کنند که در صدر اسلام وجود داشته و محمد خود به آن عمل می کرده و یا آن که خلفای راشدین، براساس سنت محمد، به آن ها عمل می نموده اند.

چون نویسندگان و جمع آورندگان احادیث هر يك دارای عقاید شخصی و فرقه

مذهبی خاصی بودند. احادیثی را جمع آوری و با بانه‌بیرانی ابداع می‌کردند که در راه اثبات عقاید شخصی آنان مفید می‌بود. به همین جهت پس از مدت کوتاهی تعارضات آشکاری در احادیث مشاهده شد و تحقیق درباره صحت و سقم احادیث، مکاتب مختلف مذهبی را بوجود آورد. هر فرقه بر اساس آن که حدیثی را صحیح و یا مردود بدانند، قضاوت های دینی خود را پایه ریزی کرد.

البخاری، در حدود يك قرن و نهم پس از درگذشت محمد، از میان ششصد هزار حدیث تعداد ۷۲۹۵ حدیث را برگزید و در جامع الصحاح خود نقل نمود. از نظر مسلمانان این کتاب از مهمترین کتب احادیث است. ولی کار جمع آوری احادیث به همین جا خاتمه نیافت و نویسندگان و محققین مذهبی، به خصوص طرفداران فرقه شیعه اثنی عشری، برای جمع آوری احادیث حرص و ولع خاص از خود نشان دادند و کوشش بسیار کردند. به طوری که در زمان علامه مجلسی، تعداد احادیث و روایات از يك میلیون هم تجاوز نمود. (۱)

سیره نویسان اسلامی عین روایات و احادیث را به طوری که از زبان مردم شنیده بودند، نقل می‌کردند و هیچگونه اظهار نظر شخصی درباره صحت و سقم حدیث یا روایت نمی‌نمودند. به طوری که «ابوجعفر طبری» در مقدمه کتاب خود به نام «تاریخ طبری» می‌نویسد:

«کسی که در کتاب ما نظر می‌افکند، باید بداند که من هر چه در این جا یاد کرده‌ام و شرط نموده‌ام نا نگارنده آن باشم تنها بر پایه اعتماد به اخبار و آثاری است که به من رسیده و من بازگو کننده آن‌ها هستم و همه را به روایانش نسبت می‌دهم نه بر اساس چیزهایی که با عقل و استنباط فکری فهمیده شده‌اند. پس هر خبری که در این کتاب از گذشتگان نقل کرده‌ام، اگر به نظر خواننده امسوی ناشدنی آید، باید بداند که

---

۱ - سنن و روایات منسوب به محمد، پیغمبر اسلام، در مجموعه‌هایی از احادیث گردآوری شده که مهم ترین آن‌ها عبارتند از: جامع الصحاح محمد بن اسماعیل البخاری (۱۹۴۰ - ۲۵۶ هـ). مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱). مجموعه صحاح سلیمان بن داور الفارسی (۲۰۲ - ۲۷۵). جامع السنن احمد نسائی خراسانی متوفی به سال ۳۰۳ هجری و جامع السنن ابن ماجه قزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ هـ) و مجموعه صحاح محمد بن عیسی ترمذی متوفی به سال ۲۷۹ هجری، الکافی تألیف کلینی.

درباره آن از جانب ما خبری داده نشده، بلکه خبر مزبور را برخی از ناقلان به ما رسانده و ما نیز به همان گونه که خبر را دریافت کرده ایم، بازگو نموده ایم.»<sup>۱۰</sup>

جملات دیگری با همین مفهوم در مقدمه کتب سایر سیره نویسان و جمع آورندگان احادیث و حکایات مذهبی از قبیل صفازی و آندی، طبقات ابن سعد، تاریخ یعقوبی، اسباب الرول واحدی و اخبار الرضا ابن بانویه دیده می شود. ولی مطالب همین کتب، که نویسندگان آن ها هیچگونه مسئولیتی را درباره صحت و سقم روایات و احادیث به عهده نمی گیرند، از مهم ترین منابع موثق و مأخذ معتبر کتب فقهی اسلامی محسوب می شوند و بسیاری از محققین و نویسندگان و فقهائ اسلامی به آن ها استناد می کنند. احادیث و یا عباراتی را از این کتب گلچین، و برای اثبات فضا و یا احکام و نوشته های خود به کار می برند.

کتبی که محققین اسلامی تاکنون نوشته اند، غالباً برای اثبات مطلب خاص مورد نظر بوده و نویسنده مبادی و مقدمات را آن چنان فراهم می آورده که رفته رفته و تا پایان کتاب، مقصود خود را در ذهن خواننده تلفیق و جای گزین نماید. برای وصول به این هدف، به هرگونه حدیث و روایت و یا عبارتی که در راه تفهیم منظور او مفید بوده توسل می جسته و زحمت جستجو و کشف این مطلب که آبا حدیث و یا روایت موثق و یا معمول است را به خود نمی داده. نویسندگان بعدی نیز به اعتبار شخصیت و مقام علمی نویسندگان قبلی، همان احادیث را باعتراف و مأخوذ از منبع موثق<sup>۱۱</sup> رونویسی می کردند. به این ترتیب، هر حدیث معمولی جای خود را در بین سایر احادیث باز کرد، به نحوی که اگر در غالب احادیث دقت شود، برهان و عقل بر هیچیک از آنان صحنه نمی گذارد.

## فرق مختلف اسلامی

معتزله، با نخستین فرقه آزادمنش اسلامی، طرفدار ایمان عقلی بودند و اعمال مسلمین را در صورتی درست می دانستند که عقل و منطق بر آن ها صحه گذارد. معتزله، مقررات دین اسلام را با فلسفه یونانیان درهم آمیخته و معتقدات جدیدی براساس دلیل و عقل بنیان نهادند. معتزله، اصل باورهای خود را براساس مکتب اختیار، آزادی بشر در انتخاب و فاعلیت اعمال خود، قرار دادند و مخالف این باور عمومی بودند که «خداوند هرکه را که بخواهد هدایت می کند و هرکه را که بخواهد به ضلالت می افکند.» و آن را «مخالف اصل عدالت الهی می دانستند، و هرچه را که مخالف اصل عدالت الهی بود، باطل می پنداشتند. علاوه برآن، قدیم بودن قرآن را نیز قبول نداشتند و می گفتند که قرآن حادث و مخلوق است و خداوند در مواقع ضروری خلق و نازل می کرده است. معتزله، اصل قدیم و ازلی بودن قرآن را مغایر با اصل توحید و ازلی بودن خدا می دانستند. پیروان این فرقه قائل به ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن و مجسم نمودن خداوند به این صورت که در عرش اعلی نشسته نیز، نبودند، و این نحو ترجمه را معادل با قائل شدن چشم و گوش برای بدن خداوند می دانستند. از فرقه معتزله پس از قرن چهارم هجری کمتر اثری دیده می شود.

بازوال مکتب معتزله، مکتب های دیگری در اسلام پیدا شدند که هنوز طرفداران بسیاری در کشورهای اسلامی دارند.

### مکتب حنفی:

این مکتب در عراق، توسط شخصی به نام «ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی» (۸۰ - ۱۵۰ هجری) صاحب کتاب «الفقه الاکبر» پایه گذاری شد. ابوحنیفه اساس تعلیمات خود را بر قیاس و اجتهاد قرار داد. احکام قرآن را بر اساس این دو، تفسیر و تعبیر می کرد و کمتر توجهی به احادیث داشت. ابوحنیفه احکام قرآن را مبنای کار خود قرار می داد. ولی چنانچه اجرای احکام قرآنی در عمل مواجه با مشکلی می شد، به اصل قیاس و اجتهاد متوسل می گردید و فتوی می داد. هرچند که احتمالاً فتوای او متفاوت با احکام قرآن می بود. مکتب قیاس و اجتهاد، خیلی زود در عراق و ترکیه شایع شد و پیروان این مکتب دو کشور های ایران و ترکیه و هندوستان و عراق به سر می برند.

## ۲ - مکتب مالکی

این مکتب توسط «ابوعبدالله مالک بن انس» متولد مدینه (۹۵ - ۱۷۹)، صاحب کتاب «الموطأ» پایه گذاری شد. او مکتب خود را بر پایه دو اصل حدیث و قرآن، تماماً بنیان نهاد. در صورتی که این دو منبع بویگویی وضعیت مورد نظر می بود، به اصل «اجماع» توسل می جست. در مسائل غامض، از اصل قیاس استفاده می کرد. چنانچه بین دو اصل اجماع و قیاس تعارضی حاصل می شد، قاعده «نفع عام» را ملاک عمل قرار می داد. مسلمانان شمال افریقا (تونس و الجزایر و مراکش) پیرو این مکتب می باشند.

## ۳ - مکتب شافعی

این مکتب توسط «ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی» (۱۴۶ - ۲۴۰ هـ) صاحب کتاب «اصول فقه» پایه گذاری شد. این مکتب برای حدیث اهمیت بیشتری قائل است. در صورتی که بین احکام قرآن و حدیث تعارضی حاصل شود، اصل حدیث ارجحیت دارد. او بحث درباره اصول دین را به کلی مردود و احادیث را مظهر تمدن اسلام و متناسب با اوضاع کشورهای اسلامی می داند. مسلمانان مصر و سوریه و عراق از پیروان مکتب شافعی هستند.

## ۴ - مکتب حنبلی

این مکتب در بغداد توسط «احمد بن حنبل مروزی» (۱۶۶ - ۲۴۱ هـ) صاحب کتاب «المسند امام احمد» پایه گذاری شد و از سه مکتب پیشین خشک تر و متعصب تر است. این مکتب به نص صریح و ظاهر الفاظ قرآن و احادیث معتقد است و هیچگونه تفسیری را جایز نمی داند. در حدود در بیست سال پیش، نهضت وهابیه برای احیای مکتب حنبلی در عربستان سعودی پدید آمد و اکنون این مکتب در آن سرزمین، مذهب حاکم می باشد.

## ۵ - مکتب شیعیه

این نهضت از بدو تاریخ اسلام و بلافاصله پس از درگذشت محمد آغاز شد. پیروان این مکتب سه خلیفه اول را غاصبین خلافت می دانند و معتقدند که محمد

پسر عمو و داماد خرد علی بن ابیطالب را در غدیر خم به جانشینی به جماعت حاضر معرفی نمود و او امیرالمؤمنین است. شیعیان حق امامت را امری الهی و فریضه ای آسمانی می یابند. و روایتی از محمد:

«انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» (۱) را دلیل حقانیت ادعای خود عرضه می نمایند. به همین مناسبت سه خلیفه اول را، به عنوان جانشینان برحق محمد نمی شناسند. بعد از علی دو فرزند او حسن و حسین را به ترتیب امامان دوم و سوم و علی بن الحسین را به عنوان امام چهارم قبول دارند. بعد از امام چهارم، شیعیان فرقه «زیدیه» که جمع کثیری از آنان در یمن زندگی می کنند، (۲) از سایر شیعیان جدا می شوند و «زید بن علی بن الحسین» را جانشین امام چهارم می دانند. ولی دو فرقه دیگر شیعه، به امامت «محمد الباقر» و پس از او به «جعفر الصادق» معتقدند. در این جا بازم شیعیان به دو فرقه اسمعیلیه و اثنی عشری تقسیم می شوند.

شیعیان اسمعیلی، «اسمعیل» فرزند بزرگتر جعفر الصادق را به امامت قبول دارند و این مطلب که «چون اسمعیل مبادرت به شرب خمر کرد پدر او را از جانشینی خود عزل و فرزند دیگر خود «موسی الکاظم» را به جانشینی تعیین نمود» را نهی محض می دانند و آن را انکار می کنند. چون اسمعیل پنج سال قبل از فوت پدر درگذشت، طرفداران او معتقدند که او از انظار غائب گشته و «امام منتظر» هم اوست که دوباره باز خواهد گشت. برای اثبات این موضوع آیاتی از قرآن به عنوان دلیل ارائه می نمایند و مطابق ذوق خود تفسیرهایی بر آن می نویسند.

اسمعیلیه به تشکیل جلسات سری و بنیانگذاری اصول خاصی مبادرت کردند و بدین طریق عمده زیادی را به دور خود گرد آوردند و با حکام وقت به مخالفت برخاستند. گرچه در بدو امر مرفقیستی نصیب آنان نگردید، ولی بالاخره توانستند خلافت فاطمیّه را در شمال آفریقا تأسیس کنند و مدت چند قرن بر مصر و لیبی و تونس و شامات حکومت

---

۱ - اهل سنت این حدیث را که در کتاب یعقوبی ثبت شده قبول ندارند و ما در سیره ابن هشام و تاریخ طبری حدیثی را به این نحو می خوانند: «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و حنة نبيه».

۲ - اربعه بازدهم هجری تا انقلاب اخیر یمن، این کشور توسط اولادان حسن بن علی به طریقه زیدیه اداره می شد.



غایند. هم چنین سلسله قرامطه را در سواحل خلیج فارس بوجود آوردند که بر سرزمینی از یمن تا عراق حکومت و با کمال قدرت در مقابل خلفای عباسی ایستادگی می نمودند. قرامطه در حمله حیرت انگیزی که در موسم حج به مکه نمودند، عده زیادی از حجاج را کشتند و حجرالاسود را از دیوار کعبه جدا ساختند و با خود بردند و مدت بیست سال نزد خود نگهداشتند تا با وساطت المنصور از سلاطین فاطمیه مصر، که خود او نیز از پیروان فرقه اسمعیلیه بود، سنگ را به محل اول خود بازگرداندند.

یکی دیگر از فرق اسمعیلیه، فرقه ای بود که به دست حسن صباح در الموت قزوین پایه گذاری شد. پیروان این فرقه روش ترورهای پنهانی را متداول ساختند و هرکس مخالفش با فرقه ابراز می داشت، به دست یکی از فدائیان به قتل می رسید، و در صورت گرفتار شدن، فدائی خودکشی می کرد. این فرقه در حادثه حمله مغول به ایران به کلی از بین رفت، ولی شعباتی از آن ها در لبنان تا سال ها بعد باقی بود و رشیدالدین السنان معروف به شیخ الجبال، از رهبران این فرقه در لبنان، در جنگ های صلیبی وحشتی در دل سرداران صلیبی انداخته بود.

امروزه بسیاری از پیروان این مکتب در زنگبار، پاکستان و هندوستان زندگی می کنند، و عده کثیری از آنان، آفاخان محللاتی را به امامت قبول دارند. آفاخان مدعی بود که نسبش به آخرین امیر اسمعیلیه الموت می رسد. پیروان او، در روز تولد او، هم وزن بدن چاق و سنگینش، الماس به او هدیه دادند. این فرقه امروزه از دستورات کریم آفاخان، نواده آفاخان محللاتی پیروی می نمایند و در ناحیه کترینگتون (Kensington) لندن پرستشگاهی برپا نموده اند.

شیعیان اثنی عشری یا دوازده امامی معتقدند که بعد از جعفر الصادق، امامت به فرزند دوم او موسی الکاظم و پس از او به ترتیب به علی الرضا، محمدالجواد، علی النقی و حسن العسکری رسید و نفر دوازدهم به نام محمد بن الحسن ملقب به مهدی در سن ۵ سالگی از سرداب مسجد سامره و به قولی (از سرداب منزل پدرش) از انظار مخفی شد (۱) و زوری برای برقراری عدالت در جهان با خواهد گشت و تا پایان دنیا بر زمین حکمرمانی خواهد کرد. نه عقبیده شیعیان اثنی عشری، المهدی در قید حیات

---

۱ - برای توضیح بیشتر در این باره، به مبحث (بهانگیری) مراجعه شود.

بند از ما رواه خواهد نمود.

ایا قزل تدازید که تمام هباهوی دیسی، نسبت دادر ها وداستان گفای ها را نئیده و  
مصروع معز کوچک خود آدمی است که برای برنوی جونی و نسکین و ارضان احساسات  
و نغبات اقتصادی خود امداع نموده است؟

ایا نصیبی نمیکشیم و قبول کنیم که ما همه موجودات بسیار  
در کثیفی هستیم که به حکم طبیعت، باید مدت کوتاه و محدودی بر روی این  
کره خاکی باهم زندگی کنیم و اگر ما:

بر تمام اسفوره هائی که به نام دین، از پدران خود به ارث برده ایم و در اثر تلقین  
جامعه، در وجود ما جایگزین شده است، خط بطلان بکشیم،

کارگاه خناسازی را برای همیشه تعطیل کنیم،

تشخیص نیک و بد اعمال و روابط خود با دیگران راهر سینای نوع دوستی و  
نیکی به خاطر نیکی، فراردهیم.

به جای خرافات و افسانه های دین و مذهب، عقل و منطق را به عنوان داور  
اعمال خود بپذیریم.

دنیای بهتری را بدون حقد و کینه و نفرت به هموعان، که زائیده اختلافات  
دینی و مذهبی و آتش افروزی پیشوایان و متولیان ادیان است، به وجود خواهیم  
آورد؟

اجازه فرمائید از دنیای خیالی و دروغین دین و مذهب بیرون آئیم و به جهان  
واقعیات بازگردیم و راهی را انتخاب کنیم که در دوران کوتاه حیات، برای خود و  
دوستان و اقربا و جامعه مان و بالاخره برای دنیا و بشریت، فرد مفیدی باشیم.

پایان

است حیات به نوعی وجود داشته باشد.

ما این محاسبات، بگفته آن اندیشمند بزرگ که برای نخستین بار واقعیت دین اسلام را به فارسی زیبان نشان داد، زمین ما در برابر عظمت جهان هستی حتی از دانه خشخاشی در برابر تمامی آب های اقیانوس کبیر و اطلس هم کوچکتر است و بشر، در برابر این عظمت و بزرگی، حشره بسیار کوچک و ناچیزی است که تمامی صدت عمر او، در مقام صفایسه با عمر جهان، از یک لحظه، تنها یک لحظه هم کوتاه تر می باشد.

«مشر، در نظم حاکم بر آن، ما را به میدا، و اساسی راهنمایی می پس از این سفر کوتاه علمی خارج از عالمت مغزی بشر است، چه رسد به کردیم و با هم به پرسش های زیر پاسخ دهیم:

آیا این قدرت متعال و خالق جهان هستی که بشر تنها گوشه بسیار کوچکی از عظمت و جلال و ساخته های او را می تواند درک کند و احتمالاً بر روی صدها میلیارد ستاره دیگر نیز موجوداتی شبیه و با به مراتب کامل تر و پیچیده تر از انسان خلق نموده است. همان بشی است که کتب مقدس ادیان مختلف به ما معرفی می کنند؟

آیا این قدرت متعال، همان موجودی است که در گوشه ای از صحرای خشک فلسطین، به زمین نازل شد و به موسی گفت تا خانه ای از چوب آبنوس برای او بسازد، تا در آن جا منزل کند، بر مردشمنان موسی سنگ بازینوباد در گوشه دهکری از همان صحاری بی آب و علف، به محمدگفت که چرا در هم خوابکی با ما ربه تأخیر می کند، به مسلمانان اجازه داد تا در شب های ماه رمضان نیز با زنان خود هم بستر شوند و یا در جنگ بدر از آسمان هفتم به زمین نازل شد و مردان قریش را با دست خود نیرباران کرد و کشت. آیا ما آن چنان خالقی را که قسمت بسیار کوچکی از عظمت و بزرگی مصروعات او ذکر شد، با اداره کنندگان هتل های بزرگ چندستاره اشتباه نمی کنیم؟ وقتی که معتقد می شویم که به جرمان چندمرتبه خم و راست شدن ما در دنیا، آفریننده جهان هستی در بهشت با کباب تیهو، میوه های آنتار و شراب ناب از ما پذیرائی خواهد کرد و در شب برای تکمیل پذیرائی، یکی از حوریان هراخ چشم ساکره را به اتان خواب هر

اتم‌ها پایدار شدند و نور نواست آزادانه از آن‌ها عبور کند. جهان ناگهان شفاف شد. ماده از پروتون‌ها و نوترون‌ها و الکترون‌ها بوجود آمد و حیات شکل گرفت. براساس نظریه و فرمول انیشتین ( $E=MC^2$ ) انرژی در فضای تهی به ماده تبدیل گردید. تراکم انرژی در گویهای آتشین، انفجارهای بعدی را به دنبال آورد. وجود «هلیوم» در سطح خورشید و در سایر ستارگان اصالت این نظریه را تأیید می‌نماید. پس از به وجود آمدن سیارات و سرد شدن ستارگان، طبیعت این فرصت را پیدا کرد تا آزمایش‌های شیمیایی را یکی پس از دیگری انجام دهد و پس از سیلیاردها بار آتش‌ساز، نخستین ارگانیسم زنده را به وجود آورد. قوانین خاص و بسیار دقیقی برای گردش و نظم جهان پدیدار شدند. اگر انبساط جهان با ضریب یک در میلیون سریعتر بود، ماده که دارای سرعت کافی برای فرار از فشرده شدن بود، از صدام خود پروازکنان دور می‌شد و کهکشان‌ها به وجود نمی‌آمدند. اگر نیروی هسته‌ای، فقط چند در صد از آنچه وجود داشت، قوی‌تر بود، زندگی پدیدار نمی‌شد و افزایش نیروی هسته‌ای موجب آن می‌شد که تمام هیدروژن اولیه در اوان پیدایش جهان به هلیوم تبدیل کرده و بدون هیدروژن درخشش و نورافکنی ستارگان امکان نداشت.

اگر چهار نیروی طبیعت یعنی نیروی جاذبه، دافعه، الکترومغناطیس و نیروی هسته‌ای، قوی‌تر و یا ضعیف‌تر از آنچه هست، می‌بود، حیات امکان وجود نداشت و خورشید به یک نواختی که اکنون می‌سوزد، نمی‌ساخت.

براساس نظریه انبساط «انیشتین» و نظرات «الکساندر فربمن» دانشمند روسی، در یک جهان باز و نامحدود، انبساط هرگز متوقف نمی‌شود. جهان فعلی مورد به سرحد انبساط خود نرسیده و کهکشان‌ها به دور شدن و قرار از یکدیگر ادامه می‌دهند. تجربیاتی که با توجه به قانون هبل (Hubble) به عمل آمده، صحت این نظریه را تأیید می‌نماید. این قانون مبتنی بر این اصل است که انحراف نور ستارگان در دستگاه اسپکترو سکوپ (Spectro - Scope) (طیف‌نگار) به طرف قرمز، مزید دور شدن ستارگان است و هر قدر ستارگان از یکدیگر دورتر شوند، قدرت گریز از مرکز آن‌ها بیشتر می‌شود. دستگاه‌های جدید، نه تنها فاصله ستارگان و حرکات کهکشان‌ها را محاسبه می‌نمایند، بلکه مواد متشکله هر ستاره را نیز تعیین می‌کنند. طبق برآوردی که دانشمندان نموده‌اند، از هر ششصد میلیون ستاره در یکی از آن‌ها امکان وجود شرایط حیات و زندگی هست. بدین ترتیب در صدها میلیارد ستاره ممکن



اخروی دربرستنش این بت های خیالی است. در اثر تکرار مداوم و تواتر. قدرت خلاقه و تعقل در مردم می میرد. احکام مذهبی و افسانه ها، با روح و حسه آنان چنان عجیب و آویخته می گردد که حتی از شنیدن کوچکترین عبارتی مخالف با عقاید موروثی، برافروخته می گردند و ناخودآگاه حسن مخالفت بجهت و انتقام جونی در ضمیرشان شعله ور می شود.

ایمان به يك سلسله افکار پیش ساخته و اصولی که در گذشته دور به اقتضای زمان و مکان وضع گردیده، موجب عقب ماندگی فکری و محروم شدن از واقع بینی و دانش پژوهی بشر شده و او را به وادی تعصبات کورکورانه کشانده که به نوبه خود باعث رودر رونی انسانها خشونت و کشت و کشتار و تخریب بی حساب گردیده است. آنچه مسلم است، اگر ما هزاران بار از این افسانه ها بسازیم و هزاران کتاب مقدس بنویسیم، هیچگاه به عظمت و قدرت خداوند پی نخواهیم برد. هیچ کوزه ای نادر به شناخت صفات و خصوصیات کوزه گر خود نیست. ما وقتی می توانیم کوزه ای از جلال کبریائی و عظمت خداوندی را در وهم خود متصور کنیم، که به کوچکی و حقارت خود در برابر جهان هستی پی ببریم.

در این جا از خواننده عزیز اجازه می خواهیم، به اتفاق سفر کوتاهی به آسمان ها برویم و گوشه بسیار کوچکی از جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، تا آنجا که عقل بسیار ناچیز ما اجازه می دهد، از دیدگاه علم در نظر خود مجسم سازیم. منظومه شمسی که کره زمین ما یکی از ستارگان کوچک آن محسوب می شود، در گوشه ای از کهکشان راه شیری واقع شده است. در این کهکشان بیش از دویست میلیارد ستاره وجود دارد. این کهکشان با چنین عظمتی در برابر سایر کهکشان ها بسیار کوچک است. در کهکشان هائی که دارای رشته کروی هستند، ستارگان نورانی وجود دارد که هزار برابر خورشید ما پرتوافکنی می کنند. خورشید ما، ۴۴۳۴۳۲ برابر کره زمین، و یکی از ستارگان هیدروژنی است. این قبیل ستارگان دارای ظاهر و حجمی بزرگ می باشند و هرچه تراکم گاز آن ها بیشتر باشد، قره جاذبه مرکزی آن ها بیشتر است. حرارت سطح خارجی خورشید ما، ۵۰۰۰ درجه سانتیگراد است. ولی ستارگانی که مثلا حجم آنها تا ده برابر خورشید است، ده برابر بیشتر از خود نورانی می کنند.

اسلام است، نه عشق به خدا، این دو دین، خدا را قهار، حنّار، مکار، انتقام گیرنده معرفی می نمایند و کرارا این مطلب را به مؤمنین یادآور می شوند و آنان را از عذاب الهی می ترسانند.

این تناقضات، گرچه به ظاهر کوچک و کم اهمیت به نظر می رسند، ولی در حقیقت معرف و مبین اختلافات بزرگی هستند که در سیستم اقتصادی، اجتماعی، سنت ها و خصوصیات اخلاقی و نژادی دو ملت عرب و یهود و بنیانگذاران این ادیان، در زمان پایه ریزی دین، وجود داشته است و انعکاس این اختلافات را در احکام متناقض ادیان مزبور می بینیم.

وقتی ما بپذیریم که تمدن، سیستم اقتصادی و اجتماعی، موقعیت جغرافیایی و باورهای هر ملتی عوامل مؤثر و تعیین کننده در بنیان گذاری هر دینی هستند، دیگر آسمانی و خدائی بودن ادیان به خودی خود زیر سؤال می رود و توان دینی آسمانی، صورت قوانین مدنی و نظامات اجتماعی که به دست بشر وضع شده، به خود می گیرند که به تبعیت از دگرگونیهای اجتماعی و تغییر عوامل اقتصادی، آن قوانین نیز تغییر می کنند.

وقتی به کتبه مطالب به دیده عقل نظر و تفکر کنیم، به گمراهی خود پی می بریم و می فهمیم که ما همه در مجموع کودکان فریب خورده ای هستیم، که عقل و شعور خود را در راه پذیرش موهومات و افسانه ها، قربانی کرده ایم. چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید واهی و اسطوره های کهنه و قدیمی که اجداد ما هزاران سال قبل بهم بافته اند، نموده ایم، تمام کتبی که به نام مقدم و الهی نامیده می شوند به دست افرادی امثال من و شما، با توجه به مقتضیات اقتصادی و اجتماعی زمان و مکان تنظیم گردیده و خدایانی که کتب آسمانی نورا و المجیل و قرآن به ماعرضه می کنند، همانند خدایان مرده و فراموش شده، همه بت های مخلوق و مصنوع خود بشر هستند. پیشوایان و مصلحین مذهبی که از شکوفائی عقل و بیداری قوه تفکر مردم وحشت دارند و منافع دنیائی و اقتصادی آنان را خطری جدی تهدید می کند، در برابر ظهور اندیشه های نو، دیوار می کشند و مطالب خرافاتی دیرین و احکام بسته بندی شده پیش ساخته را، به عنوان حقیقت و واقعیت به مردم عرضه و تلقین می نمایند. مردم زودبایور و ساده لوح، که متأسفانه اکثریت مطلق هر جامعه را تشکیل می دهند، باورهای خود را بر اساس همین احکام قالبی، پایه ریزی کرده و می پذیرند که راه رستگاری و رفاه دنیائی و

اثبات وجود خدا ارائه نماید. در نظر عیسی، خدا مانند پدری است که فرزندان رشت و خوب روی خود هر دو را دوست دارد. عیسی، برای مهربانی و بخشش «پدر» حد و مروری قائل نبود و می گفت:

«محبت الهی در باره نیکان و بدان یکسان است و بشر هر قدر هم که گنهگار باشد و کفران نعمت کند، از عنایات الهی چیزی کسر نخواهد شد. گرچه آن پسر فقام و مسائل زندگی مرفهی را که پدر برای او فراهم کرده به عیش و روش تها کرده باشد، دلی آن پدر باز هم او را دوست می دارد.»

عیسی هیچگاه پیروان خود را برای گناهی که مرتکب شده اند به عذاب الهی تهدید نکرد. در دین عیسی، «خدا عشق است و در عشق ترس و هراس وجود ندارد. هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او.» نامه ۱ یوحنا

در ادیان یهود و اسلام، درباره محبت و عشق خداوند به بندگان، عبارتی دیده نمی شود. در هیچک از آیات قرآنی و یا رسالات کتب مقدس یهود، کلمه ای حاکی از این که دستورات الهی برای سعادت و شکوفائی بشر و وصول به کمال انسانی است، به چشم نمی خورد، بلکه برعکس، همه جا سخن از هراس از خدا و پیروی کورکورانه از دستورات مستدانه الهی است. یهود، قوم یهود را به خاطر نجات آن قوم و نشان دادن عشق و محبت خود به بنی اسرائیل بر نگزید، بلکه این عمل را از آن جهت انجام داد تا قومی متعلق به خود داشته باشد، تا مطیع اوامر او باشند. یهود، قوم یهود را از مصر بیرون آورد تا آنها او را پرستش کنند و قوم او باشند و از او بترسند. یهود قوم یهود را تهدید می کند که اگر از اوامر او سرپیچی کنند و در برابر خدای دیگری سرتعظیم فرود آورند، محصولات زراعتی، گله و حشم آنان را نابود، خود و خاندان آنان را به بلایای گوناگون و اسارت به دست دشمنان گرفتار خواهد کرد.

اسلام نیز در جهت تورا، گام می نهد و مؤمنین را از غضب الهی و آتش سوزان دوزخ می ترساند. قرآن، در چندین مورد ضمن بیان داستان گنشتگان، از انتقامی که الله از بندگان نافرمان خود گرفته است، با غرور و فخر باد می کند. از نظر اسلام بشر تنها برای پرستش شبانه روزی شناوند و اجرای اوامر او آورده شده است (۱) هراس و ترس از غضب خداوندی و عذاب دوزخ، معیار زهد و تقوای بشر در دو دین یهود و



تفرقه مسلمانان گردد. لذا از نظر سیاست زمان و برای پیشرفت دین، منع شرب مسکرات ضروری به نظر رسید، و مقررات مویوط به آن فی الفور به مسلمین ابلاغ شد.

«مائه ۹۲».

بدیهی است اگر آن مرد اعرابی به خشم نیامده بود و بینی سعد را مجروح و خونین نمی کرده، امروزه برای مسلمانان نیز ممنوعیت آسمانی در مورد شرب مسکرات وجود نداشت.

عیسی مرد مجردی بود و شاید در طول عمر کوتاه خود هرگز با زنی هم آغوش نبوده است. در نظر عیسی، علت غنائی ازدواج تشکیل خانواده پابرجا و تولیدنسل است، نه دفع شهوت و رفع احتیاجات جنسی. به همین دلیل، دستوراتی که عیسی در این مورد صادر می کند در جهت جلوگیری از متلاشی شدن خانواده وی سرپرست ماندن اطفال صغیر است. عیسی، ازدواج را به يك بار محدود و طلاق را ممنوع کرد و گفت:

«از ابتدای خلقت خدا ایشان را زن و مرد آفرید. از آن جهت مرد باید پدر مادر خود را ترك کرده به زن خویش بپیوندد و این دو تن يك تن خواهند بود. پس آنچه خدا بیوست، انسان آن را جدا نکند. هرکس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند بروی زنا کرده و اگر آن زن از شوهر جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود.» حرفس ۱۳ / ۲ - ۱۰

اجرای دستورات آسمانی عیسی در مورد ازدواج و طلاق، با سنت عرب و روش خود محمده صفاپرست کامل داشت. به همین علت، اسلام نمی توانست دستوری در جهت دستورات انجیل در مورد ازدواج و طلاق به پیروان خود ابلاغ نماید. برعکس، اسلام به مسلمانان اجازه داد هر سرانگی از زنان عقدی، متعه و کنیز بریا کنند. طلاق را به دست مرد سپرد و توصیه کرد چنانچه زنی نتواند رضایت کامل مرد را به جای آورد، پس از پرداخت کاپینه او را طلاق گوید و دیگری را به عقد ازدواج خود در آورد و با کنیزی را، بدون انجام مراسم زناشویی و پرداخت مهریه، برای همخوانگی انتخاب کند.

مهم تر و بالاتر از موارد فوق، اختلاف فاحشی است که در صفات و مختصات خود خدا و رابطه، خدای یکتای نادیده با پیروان هر يك از ادیان سه گانه وجود دارد. عیسی وجود خدا را امر مسلمی می دانست و هیچگاه در صدد بر نیامد دلتلی بر

سود. عرب سردی زود خشم و تند خو بود و به کوچکترین جسارت و با توهینی، چون کوره، آتش گذاخته می شد و داوری را به لبه تیز شمشیر واگذار می کرد. اگر قادر بود فی المجلس حساب فیسابین را تصفیه نماید، آن جسارت را همیشه به خاطر داشت و تمام عمر در کمین انتقام می نشست. خود محمد نیز از این قاعده مستثنی نبود. او يك عرب كامل العیار با تمام خصوصیات نژادی خود بود. به همین مناسبت، دستوراتی را که اسلام در برخورد با مخالفان به مسلمانان می دهد، با دستورات المجمل اختلاف فاحش دارد و بیشتر متناسب باذوق و خصوصیات نژادی عرب است. اسلام انتقام گرفتن را مایه حیات و زندگی می داند. «بقره ۱۷۵» و آن را به مسلمانان توصیه می نماید. حتی قدمی بالاتر می نهد و در انتظار دریافت سیلی و به دست آوردن بهانه برای کشتن مخالفان دینی غی نشینند. محدبده پیروان خود در مدینه، اعم از مهاجرین و انصار و با کسانی که پس از هجرت به دین اسلام گرویده بودند، دستور می دهد که غیر مسلمانان و مخالفان را هر جا که یافتند بکشند. توبه ۹. و « با آنان آندند بچنگید تا فتنه ای در جهان باقی نماند و دین، دین الله باشد.» انفال ۴.

در ادیان مسیح و یهود هیچ گونه ممنوعیت و محدودیتی درباره شرب مسکرات برای عموم وجود ندارد. تنها کاهان و ربابی های یهود در مواقع اجرای مساک عبادی از نوشیدن مشروبات الکلی منع شده اند. عیسی، پسر خدا در آخرین شب حیات خود، گیلان شراب را نوشید و بنیه آن را به حواریین نوشاند. یکی از معجزات بزرگ عیسی تبدیل کوزه های آب به بهترین شراب، برای میهمانان حاضر در عروسی بود.

در صدر اسلام نیز، به نعت از سنن دیرین محل و دستوراتی که در دو دین دیگر ابراهیمی وجود داشته، ممنوعیتی در شرب مسکرات برای مسلمانان وجود نداشت. ولی بیست سال پس از آغاز دعوی نوت محمد، حادثه ای موجب دگرگون شدن مقررات آسمانی دو دین پیشین گردید. روزی در منزل یکی از انصار در مدینه، مجلس ضیافتی برپا بود. میهمانان ضمن صرف غذا، شراب بسیاری هم نوشیدند. پس از صرف ناهار هر یک از حاضران به رجز خوانی و ذکر صفات شخص و فبله ای پرداخت. اندک اندک کار از مباحثات لفظی به جامه درانی کشیده شد. عربی با استخوان شتر به صورت «سعدین ابی وقاص» گرفت و بینی او را شکافت. خبر به محمد رسید. چون بیم آن می رفت که مستی ها و از خود بی خبری ها، موجب نفاق در آئین نویساد اسلام و

برای سواری و مسافرت از خر استفاده می کردند. به همین جهت دستورات بهر به قوم بهر بود. دربارہ قرآنی هائی که بآبدیه بهر تقدیم گردد. منحصرأ در اطراف کاورگوسفند و فاخته دور می زند و خوردن گوشت شتر، خرگوش و خوک را بهر بر بهودی ها حرام کرده است.

اسلام با توجه به سنت و اقتصاد جزیره العرب، به گونه دیگری با این مسئله روبرو می شود. شتر، محور اساسی اقتصاد کوچک عرب رانشکیل می داد. عرب از پشت این حیوان برای بارکشی، سواری و جنگ استفاده می کرد. شتر شتر را می نوشید. با پشم شتر لباس و پوشش خیمه تهیه می کرد. فضولات شتر به مصرف سوخت می رسید و گوشت شتر خوراک شاهانه و عمده قبیله بود. برای هر سنی از سنین شتر و مرحالتی از حالات این حیوان لعش وضع و قصبه غرائی سروده شده بود. مسلم بود که چنانچه اسلام به پیروی از دستورات بهر، محدودیتی در استفاده از این عامل بزرگ و اساسی اقتصاد صحرا وارد می کرد، کوچکترین آمیدی به شکوفائی و نشر دین اسلام در سرزمین عرب وجود نداشت. محمد زیرک تر از آن بود که این امر حیاتی دنیای عرب از دهد او مخفی ماند. لذا بنا به اقتضای اقتصاد محل، دستورات آسمانی تورات تفسیر کردند. آیاتی چند در وصف شتر آمد و این حیوان عجیب الخلقه به منزله آیتی از قدرت الهی معرفی گردید. به مسلمانان دستور داد، شد تاشتران را در راه الله قرآنی کنند. از گوشت آن بخورند و به سایر زائین و حجاج نیز سهمی برای خوردن بدهند.

عیسی مردی ملیم النفس و صلح جو بود. عربان و حواریون خود را از اعمال خشونت در برخورد با مخالفان و یا هنگام تبلیغات مذهبی برحذر می داشت و می گفت:

«شنبه آید که گفته اند چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید. بلکه هر که بر رخساره راست تو سیلی زد دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواست با تو دعوا بکند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را به او واگذار.» متی ۳۸ - ۵

خصوصیات ذاتی عرب با چنین پیغام صلح و مسالمتی، کاملاً بیگانه بود و روشی را که عیسی در برخورد با مخالفان توصیه می کرد، به ذائقه عرب خوشایند

مذہبون الجماعت کروکورانہ توأم با حماقت و تعصب پیروان خود هستند، و نا روزی که مردم در صدد آزاد کردن خود از زیر بار استنشار دینی برنیامده اند، تحریرکات و تلقینات مذہبی بہ منظور بہرہ برداری های اقتصادی، بہ قوت و شدت خود باقی و طبعی های اجتماعی، مقام والای کنونی خود را دارا خواهند بود.

تمام پیروان ادیان و مذہب مختلف جهان، حتی قبائل سیاه پرست که در جنگل های افریقا هنوز بہ حالت قبیلہ ای و انزوا بہ سر میبرند، عقاید مذہبی خود را وحی الہی می پندارند. مسلمانان، بنا برآیات قرآنی، عقیدہ دارند کہ ہر دینی جز اسلام، در پیشگاہ الہی مردود است و در دنیای دیگر خسران نصیب پیروان آن ادیان خواهد شد. یہودی ها و عیسوی ها نیز در بارہ دین خود عقاید مشابهی ابراز می کنند. یہودیہا، قوم یہود را قوم برگزیدہ، خدا می دانند و حاضر نیستند هیچ فرد غیر یہودی را در این منزلت عظمی شریک و سہیم کنند. مسیحی ها، تنها بہ عیسی، پسر خدا، معتقدند و می گویند: اوست کہ در روز جزا دربارہ امت ها قضاوت خواهد کرد. ہدوہا و پیروان سایر ادیان تصور می کنند، تنها آنچه باور آن ہاست، حق و حقیقت است و دیگران را کسراہ می دانند. پیروان ہریک از ادیان، در محدوہ نصورات خود، بہ خدائی ممتاز و متمایز از خدایان سایر ادیان معتقدند و کردہ خود را از این نظر برگزیدہ می پندارند و توجہی بہ قضاوت های مشابہ پیروان سایر مذہب دربارہ معتقدات دینی خود ندارند. ولی در حقیقت امر، ہرچیک از این موجودات خدا نیست، بلکہ بتانی هستند کہ با صفات آدمی و اسامی گوناگون، در روح مردم تلقین و جایگزین شدہ اند. پیروان ادیان ابراہیمی و فرق منشعب از این ادیان، خدای نادیدہ را می پرستند. گرچہ بہ ظاہر امر می بایستی، ہر سہ دین بزرگ دنیای ما دارای خدای واحدی باشند و از احکام و دستورات مشابهی پیروی کنند، ولی عملاً و در حقیقت امر، شخصیت خدای نادیدہ نیز، بنا بہ موقعیت جغرافیائی، عوامل اقتصادی و ویژگیہای اخلاقی ہریک از بنیانگذاران سہ دین، یہود، مسیح و اسلام، تغییر می نماید و دستورات متفاوت و متناقضی صادر می کند.

برای روشن شدن مطلب، بہ ذکر چند مورد از تناقضات موجود در احکام سہ کتاب بہ اصطلاح آسمانی بسندہ می کنم و تحقیق بیشتر را بہ خود خوانندہ وا می گذارم.

اقتصاد محدود قوم یہود، بیشتر بہ شبانی گلہ های گاو و گوسفند متکی بود و

مستول و پاسخگوی اعمال خود بداند. دیگر خداوند را در نتایج بد آن اعمال شریک و مقصر به حساب نخواهد آورد و در ترمیم خرابی‌ها و رفع نواقص زندگی شخصاً خواهد کوشید. در طول تاریخ، نه آتش جهنم و نه وعده‌های بهشتی، هیچ‌یک نتوانسته‌اند بشر را از اعمال جنایت‌آمیز باز دارند و در برابر صفات بد او سدی ایجاد کنند. برعکس اگر نظری به جنگ‌های مذهبی بیندازیم و افرادی را که به نام دین گشته شده‌اند، فجاجی را که به تحریک پیشوایان و متولیان مذاهب مختلف، به دست مردم عامی و سرسپردگان و متعصبین مذهبی به وقوع پیوسته است، شمارش کنیم، و جنایاتی را که به نام خدا اتفاق افتاده به حساب آوریم، آن وقت تا حدودی به عمق مطلب، میزان حماقت بشر، و بلای که خدایان ساخته‌ی دست بشر و ملغین ادیان و مذاهب مختلف بر سر اولادان آدم آورده‌اند، پی خواهیم برد.

اعتقادات مذهبی که از پدر به پسر منتقل و در اثر تکرار و تلقین در ضمیر باطن او به صورت تعصب نقش بسته است، همیشه به عنوان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد اجتماعی و اقتصادی پیشوایان و ملغین مذهبی به کار گرفته شده است. بسیاری از کسانی که در اختلافات عقیدتی و دینی و برادر کشی‌های مذهبی شرکت می‌کنند، در حال عادی مردمان نیک نفس و معقولی هستند. آنچه این مردمان ساده لوح را به حیوانات درنده و آدمیان خونخوار تبدیل می‌کند، تحریک و تلقین پیشوایان مذهبی دبه اصطلاح روحانیونی است که با استفاده از نقاط ضعف مردم و تعصبات مذهبی، آنان را به راهی که منافع اقتصادی و اجتماعی خودشان اقتضا می‌کند، سوق می‌دهند. قلم و زبان بزرگترین متفکرین و نویسندگان را برای انجام منظور خود به خدمت می‌گیرند تا در تحکیم مبانی مذهبی در مغزهای ناپخته و علیل مردم بیسواد و عاصی بکوشند و اسطوره‌ها را صورت حقیقت بخشدند. آن‌ها را به مردم تزیین نمایند تا بر اطاعت و انقیاد درونی و قلبی آنان بیافزایند. برای نشان دادن عظمت کاری که انجام می‌دهند و تحمیل هرچه بیشتر مردم، دانشگاه‌های علوم دینی و الهیات برای تعلیم اسطوره‌ها و افسانه‌ها تأسیس می‌کنند و القاب بر طمطراق دهان پرکن مختلف به خود می‌بندند، ناهرگونه تردیدی را در صحت این افسانه‌های مذهبی از ذهن نوده مردم محو کنند.

تا زمانی که مردم به حقیقت ادیان و مذاهب و باورهای افسانه‌ای خود پی نبرده و در نیافته‌اند که دین و مذهب و پیشوایان مذهبی، موجودیت و حیات خود را

زمان، به صورت عادات ثانوی در ضمیر ناخودآگاه شخص جایگزین و به طوری تثبیت می‌گردد که هیچگونه منطقی و استدلال عقلانی قادر به جا به جا کردن آن نخواهد بود. توده های مردم با توارث و عادت، دین خود را پیدا می‌کنند، نه با عقل و منطق و تحقیق. به همین دلیل است که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی در جوامع مختلف بشری، و حتی در بین دانشمندان، به معتقدات و باورهای برمی‌خوریم که عامل وراثت، پس از گذشت قرن ها از دوران جاهلیت، آنها را کاملاً در مغز بشر امروزی زنده نگه داشته است. بشر اولیه، وقوع تمام حوادث و اتفاقات را در جهان، وابسته به اراده خدایان می‌دانست و قدرت های مانوق الطبیعه و نیروهای اسرار آمیز را عامل بوجود آمدن آن ها تصور می‌کرد. اگر شهری در اثر زلزله ویران می‌شد، تکرک درستی از آسمان می‌بارید و با طوفان سختی شهر ساحلی را در هم می‌کوبید، همه را نشانه و آیهی از معجزات و خشم خدایان برای تنبیه گناهان می‌پنداشتند و این درست بحوه تمکری است که در بین پیروان غالب ادیان و مذاهب زنده امروزی مشاهده می‌شود. گذشت قرون و پیشرفت های علمی و تحولات فکری و مغزی بشر، نتوانسته است تغییر مهمی در این طرز تفکر به وجود بیاورد. اینان غافل از آنند که ما در دنیای علت و معلول زندگی می‌کنیم، نه در دنیای معجزات و خرافات.

اکثر کسانی که باورهای دینی را از پدران خود به ارث برده اند و گرفتاری های روزانه، و تامین معاش فرصت مطالعه و تفحص را به آن ها نمانده است، حاضر شنیدن حرف منطقی و مستدلی که بطلان باورهای موروثی را به ثبوت برساند، نیستند. در مسائل دینی و تعصبات مذهبی، حتی دانشمندان نیز قوه استدلال خود را از دست می‌دهند.

فام ادیان در بدو پیدایش، سعادت و تعالی، آرامش جسم و جان، وصول به سر حد کمال انسانی، آسایش دنیوی و اخروی را سرلوحه برنامه خود قرار داده اند. ولی عملاً می‌بینیم که هیچیک از فرق مختلف دینی، در هیچ دوره ای از تاریخ، نه تنها گرهی از مشکلات بیشمار بشر را باز نکرده است، بلکه با تحمیل بیشتر مردم و تحمیل عقاید خرافی و سوهمات، موجبات گمراهی و بدبختی و ناراحتی بیشترش را فراهم آورده و با ایجاد دلخوشی به کلمات خیال انگیز و امیدهای راهی در دل انسان ها، بخصوص در درون طبقه فقیر و ساده لوح اجتماع، آنان را از هر گونه اتکاء به نفس و کوشش و فعالیت در راه بهبود زندگی اقتصادی خود باز داشته است. اگر شخص خود را

کرد. این روش اسان - خدائی که از ابتدای پیدایش ثنوی وجود خدایان و اعتقادات دینی و مذهبی بوجود آمده، هنوز بجزدر غالب نزدیک به تمام باورهای دینی بشر امروزی وجود دارد. در کتب آسمانی ادیان بهود و اسلام خداوند جبار، قهار، غیور و حوسد، انتقام گیرنده و جسجو است و همیشه از قدرت معجز آسای خود سخن می گوید تا پیروانش فرامین او را با ترس و لرز و بدون چون و چرا اجرا کنند. رهبران، پیشوایان و مبلغین مذهبی، که منافع اقتصادی و حیات دنیائی آنان وابسته به سکون عقاید دینی و حفظ باورهای خرافی دیرین مردم است، در کتب و با در گفتارهای تبلیغاتی خود بر روی منابر و در بلندگوها، آن چنان به وکالت از طرف خدا صحبت می کنند، خواسته ها و صفات ذاتی اورا بیان می دارند، از عدالت، مکارم، معجزات او و وظائف بشر در برابر خداوند و بهشت و دوزخش داد سخن می دهند، که گویی در شب قبل، در مجلس انسی در حضور خدا، خلوتی داشته اند.

مسلم است که چنین موجودی خدا نیست. بلکه بنی است که برای تأمین منافع اقتصادی مشرلیان دین، و فریب و تحسین اکثریت عوام هر ملت، در کارگاه خداسازی بشر ساخته شده است.

هیچیک از افراد بشر در انتخاب دین و مذهبی که از آن پیروی می کند، اختیاری از خود نداشته است. اگر من یا شما خواننده عزیز، مسلمان، مسیحی، بهودی و یا بودائی ... هستیم، این ادیان را به میل خود انتخاب نکرده ایم. دین ما جزئی از میراثی است که از والدین و اجداد ما به ما رسیده است. من و شما قبل از آن که مسلمان، مسیحی و یا بهودی باشیم، «تیا» پرستیم. اگر ما در خانواده دیگری به دنیا آمده بودیم و یا پدر و مادرم از دین دیگری پیروی می کردند، من و شما نیز امروزه در برابر خدای دیگری غیر از خدای کنونی خود، سجده می کردیم و صفات عالی و برگزیده او را برمی شمردیم.

دومین عاملی که در پرورش عقاید دینی ما تأثیر داشته، جامعه و تلقینی است که آن جامعه در طول عمر ما، در ضمیر باطن ما معمول داشته است. جامعه قبل از تولد ما وجود داشته و بعد از مرگ ما نیز به حیات خود ادامه خواهد داد. جامعه زمان خود را به ما می آموزد و افکار خود را به عنوان راهی که ما باید در طول زندگی خود طی کنیم، به ما تلقین می نماید. ذهن و ضمیر انسان، به ویژه به هنگام طفولیت، آمادگی فراوانی برای قبول مطالب تلقینی دارد. تکرار قالب های مذهبی در طول

ارتباط با خداپان شد. در اثر تلقین و عادت و وراثت، اعتقاد به وجود قدرت های متعال در وجود بشر ریشه گرفت و تثبیت شد. خدایان به وسیله کسانی که خود را به عنوان رابط بین خدا و بشر معرفی می کردند، شکل و صورت گرفتند و صفات مرموز الهی به آنان نسبت داده شد. ساحران و کاهنان و مدعیان ارتباط با خدایان، برای جلب توجه مردم و بزرگتر جلوه دادن عظمت کاری که انجام می دادند، اوراد و ادعیه مناسب حال و زمان تنظیم کردند و محل های ویژه ای را برای خواندن اوراد و اجرای مراسم عبادی و سوزاندن ادویه اختصاص دادند. بدین ترتیب، پایه های معابد بزرگتری از قبیل اورشلیم، مکه، بنارس، امریتسار و غیره را پی ریزی کردند. در مواردی که علیرغم اوراد و ادعیه بسیار، توجه قوای غیبی جلب نمی شد، حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، به تقدیم قربانی های حیوانی و حتی انسانی به پیشگاه قدرت های مافوق الطبیعه، مبادرت می کردند.

بدین ترتیب، دین، از مجموعه ای از سئوالات گوناگونی که بشر در باره چگونگی و غرض از آفرینش جهان هستی و پدیده های طبیعی طرح نموده بود و پاسخ هایی که متناسب با فقه درک خود برای آن ها یافته بود، بوجود آمد. چون در طرح سئوالات، طرز تفکر بشر مبنا و مأخذ تضاروت ها فرار گرفته بود. لاجرم، پاسخ ها نیز یا منطقی که مورد قبول مغز بشر بود، مطابقت پیدا می کرد و از محدوده قابلیت تکرار بشر خارج نبود. به همین دلیل، اعمالی را که بشر در اسطوره های دینی به خدا نسبت می دهد، در حقیقت اعمالی هستند که اگر خود او خدا بود این چنین اعمالی را انجام می داد. (۱) خدایان زائیده و مخلوق کارگاه خداسازی بشر، دارای همان صفات و کمبری هائی شدند که در وجود من و شماست. آن ها نیز چون من و شما خشم می گیرند، انتقام می کشند، مکر می کنند، تهدید می نمایند و وعده های غیرعملی بعهده می دهند و از ما انتظار دارند در برابر شان تعظیم و آنان را پرستش کنیم تا حسن خودخواهی آنان ارضا

۱ - کزنوفانس (Xenophanes) فیلسوف قرن ششم قبل از میلاد یونانی می نویسد: «اگر اسب و گوسفند هم می خواستند برای خود خدائی فرض کنند، آن را به شکل خود می پنداشتند.»



اقتصادی آنان را تصرف کنند. برای حفظ و نگهداری این عوامل اقتصادی در برابر حوادث آسمانی، تشریح وجود خدایان را ابداع نمودند. ولی ماهیت قضیه، حتی با آفرینش تشریحی خدای نادیده و علیرغم رنگ آمیزی های ظاهری بعدی، هیچوقت تغییر نکرده است. عبارات زیبا و دلپسند، تلبیغات و تلقینات فراوان گوناگون که توسط مبلغین و مغولیان ادیان و مذاهب مختلف به کار می رود، تنها لغافی است که به دور هسته مرکزی - اقتصاد و روابط اقتصادی - پیچیده شده است. تا حقیقت مطلب را از نظر افراد کم سواد، ساده لوح و زود باور اجتماع، که بیشترین سنگینی بار تشریحی وجود خدایان را تحمل می کنند، پوشیده بدارند. تسلط و حاکمیتی را که از ریشه های اقتصادی سرچشمه گرفته و در پوشش دین تا اعماق روح و درون طبقه پاتین اجتماع تزریق شده است، برای همیشه نگه دارند.

تحقیق مختصری ماهیت اصلی قضیه را قاش می سازد و به خوبی نشان می دهد که در طول تاریخ، به موازات تحولی که در اثر اکتشافات علمی در وسائل تولید و مفهوم اقتصاد پدید می آمده، تشریح وجود خدایان نیز تغییر جهت می داده. کما اینکه خدایانی که بشر در اواخر دوره حجر جدید عصر شیبانی می پرستیده با خدایان ادوار معدی متفاوت بودند.

در دوران اقوام ابتدائی که هنوز قوانین مدون و ضوابطی برای تشکیل خانواده و روابط افراد با یکدیگر وجود نداشت، بشر موضوع مذهب را بیش کشید و نظامات بدوی قبیله ای را در قالب دین ریخت. این نظامات به تدریج بصورت قوانین مقدس آسمانی درآمدند و غیرقابل تغییر شدند. قصص و روایات قبیله ای با شاخ و برگ فراوان، به صورت داستان های حیرت انگیز برای اثبات وجود خدایان و میزان قدرت قوای غیبی، ساخته شد و در باورها و برداشت های دینی وارد شدند. مردم این اسطوره ها را به عنوان يك وانعیت مطلق و نشانه ای از قدرت متعال پذیرفتند، مقدس داشتند و خصوصیات و صفات فوق بشری به آن ها بخشیدند. گذشت زمان، این اسطوره ها را باخرافات درهم آمیخت. چون عامه مردم اسطوره ها را به عنوان حقایق آسمانی پذیرفته بودند، خرافات نیز صورت تعالیم مقدس خدائی به خود گرفتند.

پیدایش تشریحی وجود خدایان در مغز بشر، به نوبه خود، باعث بوجود آمدن افرادی در قبایل مختلف شد که مدعی ارتباط دائم با قدرت مرموز متعال بودند. زودباوری و ساده لوحی عوام، موجب گسترش این اعتقادات مذهبی و تقویت مدعیان

## بخش ششم:

### پایان و نتیجه گیری

«آنچه من از خدا می‌ترانم تصور کنم، همین غم بیتی به  
وجوه يك نیروی عاقله بالاتر از خیال و وهم است که در  
دنای بیرون از فهم بشر مشهود است.»  
البرت اینشتین

انسان فطرتاً حیوانی است تئوری ساز که بعد از هر رویدادی، تئوری خاصی  
برای توجیه آن حادثه ابداع می‌کند تا بر واقعیات منطبق نماید. بشر اولیه برای توجیه  
حوادث طبیعی و مخاطراتی که هر آن حیات او را تهدید می‌کرد، در مغز ناپخته خود،  
وجود قدرت های مرموزی را پایه ریزی کرد و برای توجیه پدیده های طبیعی، به مدد  
فرد تخیل خود به اسطوره سازی پرداخت و افسانه ها به وجود آورد. برای حفاظت خود  
در برابر خطرات هم، دست توسل به جانب حامیان و نگاهبانانی که تنها و فقط درمخیله  
و تصور او وجود خارجی داشتند، دراز نمود. بدین ترتیب تئوری وجود خدایان و سپس  
قادرمطلق را بنیان نهاد و باور کرد که با اجرای مناسک عبادی و پرستش این قوای  
مرموز، آنان نیز در دفع بلا و حل مشکلات، به او کمک خواهند کرد. اگر به هر يك  
از ادیان و مذاهب زنده که مورد قبول مردم جهان، حتی دانشمندان و روشنفکران است،  
به دقت نظر کنیم، می بینیم که معشقدین به این ادیان برای توجیه باورهای خود به  
اسطوره ها متوسل می گردند و اسطوره خیرمایه اعتقاد آن هارا تشکیل می دهد.  
در هیچیک از تئوری های دینی و مذهبی بشر اولیه، که پایه و اساس باورهای  
امروزی ما را تشکیل می دهند، انگیزه عقلانی و استدلال منطقی وجود نداشته، بلکه  
از عوامل اقتصادی و تنازع بقا سرچشمه می گرفته است. در سرتاسر فرون و اعصاری که  
از عمر بشر می گذرد، عامل اقتصادی بر تمام افکار و اعمال بشر حاکم بوده است. شکم  
یکدیگر را می دریدند، گلوی برادران خود را می فشردند، تا وسائل تولید و بیروهای

در بلوانی که به تحریک یکی از آخرین‌های شیعه در سال ۱۳۳۵ در تهران برپا شد، محفل بهائی‌ها در تهران ویران گردید و اکنون به صورت عمارت مشرک‌ها ای در مرکز شهر باقی است.

#### فرقه احمدیه

علاوه بر بهائیت در ایران، فرقه دیگری در هندوستان در اواخر قرن نوزدهم میلادی توسط شخصی به نام غلام احمد قادیانی، متوفی به سال ۱۹۰۸ میلادی، به وجود آمد. غلام احمد مدعی بود که او نه تنها مهدی موعود شیعیان است، بلکه نجسمی از ویشنو خدای هندوها، مسیح موعود عیسوی‌ها، سوشیانت زرتشتیان، مائی تریا (Maitereya) یا بودای هندو‌ها همه با هم است. ولی با تمام عناوینی که غلام احمد برای خود قائل بود، هیچگاه رابطه خود را با اسلام قطع نکرد و ادعای پیغمبری هم ننمود. بلکه او خود را از پیروان محمد بن عبدالله می‌دانست و عقیده داشت که جنگ مقدس نباید با زور و اسلحه انجام گیرد. بلکه باید از طریق استدلال و بحث صورت پذیرد. به همین مناسبت، اصل جهاد با اسلحه را که از اصول ثابت و مورد قبول تمام فرق اسلامی است، از آئین خود حذف کرد و طرفداران او نیز با تمام کوششی که در تبلیغ فرقه احمدیه می‌نمایند، مردمان صلح‌جویی هستند.

این نهضت در شمال غربی هندوستان به وجود آمد و ریشه گرفت. فرقه‌ای از آن در قادیان و فرقه دیگر در لاهور به تبلیغ پرداختند و بیش از هر فرقه دیگر اسلامی داعیه تبلیغ دارند و عده زیادی را به اقصی نقاط جهان برای تبلیغ اعزام نموده‌اند. مرکز تبلیغاتی عمده آنان در شهر واشنگتن، دی. سی است. در آن جا مسجدی با چاپخانه و دستگاه‌های انتشاراتی بزرگی برپا نموده‌اند.

«حمال اقدس ابهی» و «جل ذکره الاعلی» و پسرش را «عبدالیهما» «غصن الله الاعظم» می نامند.

عبدالیهما مدت سی سال رهبری بهائیان را به عهده داشت؛ دولت انگلیس در قبال خدمات ارزنده ای که به دولت پادشاهی و امپراطوری انگلیس نمود. او را به لقب عالی جناب (سر Sir) (۱) مفتخر کرد. عبدالیهما در سال ۱۳۴۰ هجری وفات یافت و نواده دختری او به نام «شوقی افندی» به جانشینی او انتخاب شد. شوقی افندی کوشش بسیار در توسعه و استحکام بهائیت از خود بروز داد. چون مرزندی نداشت. برای تثبیت امور بهائیان تشکیلاتی به نام «بیت العدل» ایجاد کرد و با همکاری دوست امریکائی خود، «چارلز میسون رمی» (Charles Mason Rimi)، نقشه وسیعی برای تفریت و انتشار دین بها، طرح نمود. شوقی افندی در سفری که به همراه همسر کانداتی خود، «روحیه ماکسول» به لندن کرد، در آن شهر وفات یافت. چارلز میسون رمی، که ریاست بیت العدل را به عهده داشت، به ادعای جانشینی شوقی افندی در رهبری بهائیان جهان برخاست و خود را «شیان» بهائیه نامید. این امر مورد اعتراض «روحیه ماکسول» و عده ای از علمای امت بهائی قرار گرفت و گفتند رمی امریکائی است و فارسی و عربی نمی داند تا قادر به تفسیر الراج عربی و فارسی باشد. اخیراً شخص دیگری به نام جمشید معانی از اهالی آندونزی خود را «سما الله» و رهبر بهائیان جهان می داند و ادعا می کند که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ میلادی، به صراج رفته است.

فعلاً امور روحانی و مذهبی بهائی ها در دست انجمن های محلی است که به صورت «مجلس روحانی» در هر شهری تشکیل و اداره می شود. در جامعه بهائی، کشیش و آخوند مخصوص وجود ندارد و هر يك از پیروان بهاء مكلف به تبلیغ کیش بهائی می باشد.

بهائی هادرخارج از ایران، علاوه بر عکا که مقدس ترین پرمشنگاه بهائیان در آنجاست، دارای دومعبدبزرگ به نام «حضیره القدس» می باشند. یکی در عشق آباد، واقع در ترکمنستان شوروی سابق، که فعلاً به موزه آن شهر تبدیل شده و دیگری در ساحل دریایچه میشیگان نزدیک شهر شیکاگو در آمریکا.

۱- فقط اتباع انگلیسی مجاز به قبول و استفاده از لقب (Sir) می باشد.

«کسی که آیه ای از آیات صرا بخواند برای او بهتر است تا آن که کتاب اولین و آخرین (قرآن) را بخواند.»

در «افس» نماز بهائیان به ۹ رکعت در شبانه روز، صبحگاهان و شامگاه تقلیل داده شد که به سوی قبله خود، عمکا ادا نماید. نماز و روزه از اول بلوغ بر هر بهائی واجب است و اگر در محلی آب برای وضو وجود نداشته باشد، کافی است که شخص بهائی پنج مرتبه بگوید «بسم الله الاظهر» آنگاه به نماز بایستد. نماز آیات و نماز جماعت در کیش بهائی، همانند آئین بابی، از عهده مؤمنین برداشته شده است. نماز و استعمال آئین بریهائیان حرام است. خداوند هر مردی را که استطاعت داشته باشد، به حج خانه خدا (محل دفن بهاء) امر فرموده است.

به عقیده میرزا حسینعلی، انسان از آب آمزیده شده و به خاک باز می گردد و تمام اشیا در اول رضوان در دریای طهارت فرو رفته اند و پاک می باشند و نجاستی در دنیا وجود ندارد. او بندگان را به نظافت و شستن آنچه از غبار و چرک های خشکیده و تغییر یافته است، حکم کرده و می گوید، کسی که در لباس او چرکی دیده شود، دعای او بالا نمی رود. در مورد ازدواج می گوید:

به تحقیق نکاح بر شما واجب شد. برحذر باشید که از دو زن تجاوز نکنید کسی که به یک تن کثیر قناعت کند، خودش و او را راحت کرده است.»

نکته جالبی که در افسس دیده می شود و در قرآن ذکری از آن به میان نیامده، نهی بهائیان از خرید و فروش کنیزان و غلامان است. ولی البته نباید این مطلب را حمل بر ذکاوت و کناردانی میرزا حسینعلی کرد. بنکه این ممنوعیت، در اثر وجود قوانین بین المللی و حفظ و مراقبتی بود که نیروی قدرتمند دریائی انگلیس در اجرای آن معمول می داشت و مرتکبین را به سختی مجازات می کرد.

در سال ۱۳۱۲ هجری، نوری که عالم وجود را نورانی کرده بود، برای همیشه خاموش شد. میرزا حسینعلی نوری، جانشین خدا بر روی زمین، از دار دنیا رفت. قبل از فوت خود به علمای امتش نوشته بود:

«ای اهل انشاء، هرگاه کیوتر پرواز کند و به سوی اقصای اخفی توجه کند، شما در چیزی که در کتاب نشناخته اید، به شاخه منشعب از این اصل رجوع کنید.»  
علمای امت نیز بر حسب وصیت میرزا حسینعلی نوری، به گرد پسر او «عبدالبهاء» جمع شدند و او را به زعامت برگزیدند. بهائیها میرزا حسینعلی بهاء را

می شود، از قبیل:

لو انتم تعلمون، انه لهدى القفورالکریم.

در آخر عبارات خود ذکر می کرد و حتی نماز و دعا و زیارت نامه های خود را نیز به عربی می نوشت و رفتی عبارات ناصحیح و غلط او مورد اعتراض قرار می گرفت، می گفت:

«این نوشته های مرا نباید با قواعد صرف و نحو سنجید، بلکه باید قواعد صرف و نحو را با این نوشته ها سنجید.»

و یا به عبارت روشن تر باید قواعد صرف و نحو زبان عرب را بر اساس اغلاط انشائی او، تغییر داد.

به طوری که گفته شد مهم ترین نوشته «بها» که به منزله کتاب احکام بهائیان است، «اقدس» نام دارد. در این کتاب، قسمتی از احکامی که در «بیان» آمده بوده لغو و مقررات جدیدی جانشین آن ها می گردد. در مورد تغییر احکام «بیان» می گوید:

«ما همه را خیر دادیم که آنچه در «بیان» نازل شده است با يك کلمه که از جانب توست، معادل نیست. به درستی که تو به هرچه که خواهی توانائی. بندگان خود را از فیوضات دریای رحمت منع مکن. به درستی که تو صاحب فضل.»

الله، در نظر میرزا حسینعلی نوری، دارای همان صفات دیکتاتوری است که در قرآن آمده. او، مظهر بفعل مابشاه و بحکم مابرید است. در مورد آزادی بیان و عقیده می گوید:

«ما پاره ای از مردم را می بینیم که آزادی می خواهند و بدان افتخار می کنند. آنان در نادانی آشکارند. آزادی به قتنه ای منتهی می شود که آتش آن خاموش شدنی نیست. مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت توانینی باشد. آزادی در پیروی از اوامر من است. اگر مردم به آنچه را که ما از آسمان وحی برای آن ها نازل کرده ایم پیروی کنند، هرآینه خودشان را در آزادی محض خواهند یافت.»

با آن که بها، در نوشته های خود تنوعیت مطالعه کتب مذهبی و فقهی مسئین را بر می دارد و به بهائیان اجازه می دهد که آن علوم را که به حال آنان مفید است بخوانند، ولی اضافه می نماید:

در یکی از نامه های خود به ازلیان می نویسد:

«به تحقیق که خداوند مرا مبعوث فرمود و با آیات و بینات به سوی شما فرستاد. من آنچه در کتب و صحف خداوند پیش از شما آمده است و آنچه را که در «بیان» نازل گشته، قبول دارم. پروردگاہ عزیز منان شما برای من گواه است. ای اهل «بیان»، قسم به خداوند، این همان اعظمی (منظور اشاره به خود اوست) است که هر عظیم و اعظمی در پیشگاه او به سجده افتاده. اسم اعظم برتری پیدا نکرده است، مگر به علت تعظیم در برابر او در هنگام ظهورات سلطنتش، و قبوم غالب نگشته مگر برای فنا در ساختنش.»

در نامه ای که برای کشیش قسطنطنیه فرستاده خود را مسیح موعود می داند و می نویسد:

«بگو ای قوم، به تحقیق که روح دفعه دیگر آمدتا آنچه را که پیش از این گفته بود، تمام کند. ماگواهی می دهیم، که وقتی او به این عالم آمد بر جمیع ممکنات تجلی کرد. چشم هرگزوری روشن شد و هرنفسی از نزد آن مقتدر قدیر پاکبزه شد. پس بدان، آن کسی که به آسمان بالا رفت، به حق فرود آمد و به واسطه او نسیم های فضل برعالم عبور کرد و عالم به واسطه رجوع و ظهور او معطر گردید. پروردگار تو بر آنچه می گویم گواه است.»

به «فرانسوا ژوزف» امپراتور اتریش و مجارستان نوشت:

«ای پادشاه اتریش، مطلع نور احدیت در عکاست. گذشتی و از او سؤال نکردی. خزن ها ما را فرا گرفت زیرا تو را دیدیم که برای اسم ما دور می زنی و ما را پیش روی خود نمی شناسی. چشم باز کن، تا این منظر کریم را ببینی و کسی را که شب ها و روزها می خوانی، بشناسی و نور تابان را از این افق فروزان ببینی.»

در نامه دیگر خطاب به پادشاهان می نویسد:

«ای گروه پادشاهان، به تحقیق ناموس اکبر در منظر انور نازل شد. شما مملوکید، مالک به بهترین هیئت ظاهر شد و شما را به نفس مهیمس قیوم خود می خواند.»  
میرزا حسینعلی نیز مانند سیدعلی محمد شیرازی، تصور می کرد که وحی خداوند تنها به زبان عربی نازل می گردد و با همین تصور، کتب خود را به عربی می نوشت و با تقلید از آیات قرآنی، حملاتی همانند جملاتی که در پایان آیات قرآن دیده

جهت بود که افکار مردم به آن سوی معضوف گردد و من از گمراهی و اسباب احتمالی به دور باشم.»

در کتاب الواح، خطاب به عندلیب (یکی از پیروانش) می نویسد:  
«ای عندلیب، کسی که پیش از من بود او را بزرگه کرد و او را به عسابت و رحمت می، که برقام اشیا، پیشی دارد، و نور من، که عالم وجود را نورانی ساخته است، بشارت داده است.»

میرزایحیی نوری و عده ای از سران بابی ها، دعوی میرزا حسینعلی را باطل خواندند و دو برادر به متهم نمودن یکدیگر دست زدند. دامن این اختلافات به درگیری بین پیروان هر یک از دو برادر منجر شد. به ناچار، دولت عثمانی مداخله نمود و برحسب رای دادگاه مقرر شد هر یک از دو برادر با پیروان خود به گوشه ای دور از یکدیگر فرستاده شوند و در سرایخانه (قلعه بند) بمانند. میرزایحیی صبح ازل و پیروانش را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بها، و اتباع او را به «عکا» در فلسطین اعزام نمودند. بدین ترتیب پیروان میرزا یحیی، که همان بابیان اصیل بودند، نام «ازلی» و معتقدین به میرزا حسینعلی، نام «بهائی» به خود گرفتند.

در عکا، میرزا حسینعلی خود را مسلمانی معتقد نشان می داد. در نماز جماعت «اقتنا به پیشنماز سنی محل می نمود و کتبه فرائض اسلامی را کاملاً رعایت می کرد. ولی در برابر پیروان خود گاهی از درجه «من ینظره الله» نیز فراتر می رفت و به خود مقام الوهیت تفویض می کرد. در آغاز کتاب «اقدس» که به منزله کتاب احکام بهائیان است، میرزا حسینعلی می نویسد:

«نخست چیزی که خداوند به بندگان خود واجب کرد، شناختن من است که از سوی وی وحی آورده ام و در آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا بوده ام.»  
«اگر ما در این جا به زبان ملکوت سخن بگوئیم، هرآینه می گوئیم، خدا این مکتب را پیش از خلقت آسمان ها و زمین آفریده است. و ما پیش از متصل شدن  
«له» به رکن «ن» در آن داخل شدیم.» (۱)

---

۱ - اندیشه میرزا حسینعلی در این مورد اقتباس از اعتقاد مسلمانان ها براین اصل است که قرآن قدیم است، از ازل وجود داشته و آیات آن به تدریج توسط جبرئیل بر محمدبن عبدالله نازل شده است. در این جا، خود میرزا حسینعلی هم قدیم است.



و اثری از بایبگری در اذهان باقی مانده است.

سیدعلی محمد، يك سال قبل از گذشته شدنش، جوان هیجده ساله ای از پیروان خود، به نام میرزایحیی نوری را با لقب «ازل» به جانشینی خود برگزید. میرزایحیی از نرس مأمورین دولتی مخفی می زیست و هیچگاه در بین مردم ظاهر نمی شد. برادرش، میرزا حسینعلی ملقب به «بهاء» که دو سال از او بزرگتر بود، به عنوان پیشکار او به تمشیت امور بابیان می پرداخت. پس از گذشته شدن سیدعلی محمد شیرازی، بابی هادرسد انتقام و قتل احام جمعه، امیر کبیر و ناصرالدین شاه برآمدند. دولت نواست شورش بابیان را درمازندران، زنجان و نیریز فرو نشاند. در سوء فصدی که به جان شاه شد، نیری که به شاه اصابت کرد، کاری نمود و او زنده ماند، ولی همین امر حکومت را برانگیخت تا به سختی از بابیان انتقام گیرد و دست بکشمار آنان بزند. تعداد زیادی از پیروان سیدعلی محمناز جمله فرء العین کشته شدند. میرزا حسینعلی به زندان افتاد. میرزایحیی با لباس مدبل درویشان باعده ای از بابیان مخفیانه از ایران گریختند و به بغداد که تحت تسلط ترکان عثمانی بود، رفتند. سفیر روس در ایران میرزاحسینعلی را تحت حمایت دولت روس قرار داد و از محاکمه و قتل او جلوگیری کرد و به همراه نماینده ای از سفارت به بغداد نزد برادرش میرزایحیی فرستاد. در بغداد بین دو برادر بر سر تفسیر گفته های باب و ظهور «من بظهره الله» اختلاف افتاد. میرزاحسینعلی به سلیمانیه رفت و به جمع درویشان خانقاهی پیوست. پس از مدتی میرزایحیی ناصه ای برای دلجوئی برادر نوشت و از او خواست به بغداد باز گردد. میرزاحسینعلی به بغداد بازگشت، ولی رجحش درونی هم چنان بین دو برادر باقی بود. چون بین بابیان و شیعیان صمیم عراق اختلافات شدیدی بروز نموده بود، دولت عثمانی از نظر امنیت منطقه، مصلحت چنان دید که بابیان را به اسلاصول کوچ دهد، سپس آنان را از اسلاصول به ادرنه شهر سرحدی ترکیه و یونان منتقل نمود. در این شهر رجحش دهرین در برادر به دشمنی مدبل شد. میرزاحسینعلی، رسماً خود را «من بظهره الله» که در کتاب «بیان» وعده «ظهور او در سال ۶۰۳۱» داده شده بود، نامید و عده ای از بابیان را به سوی خود حذب نمود. با بابیانی که در ایران مانده بودند باب مکاتبه را باز کرد و به همه گفت که :

«آن کس که می بایست پدیدآید، منم. خود «باب»، يك مزده رسانی برای ظهور من بود و این که چندسالی ازل جانشین «باب» و پیشوای بابی ها نشان داده شد به این

«اذن فرمود خناوند تجمار را در تنزيل که معمول است امروزه مابین ایشان.»  
واحد ۵ باب ۱۸ .

این حکم بعد ها ضمن بسیاری از احکام «بیان» توسط بها، ه در کتاب  
اشرافات تنفیذ گردید.

باب، نماز مسلمانان را نیز تفسیر داد و نماز دیگری برای بابیان برپا کرد. نماز  
جماعت را حرام دانست و تنها در مورد نماز میت، نماز جماعت را مجاز کرد. این حکم  
نیز بعداً توسط میرزا حسیعلی تأیید شد.

در آئین باب، مطهرات عبارتند از: آتش، هوا، آب، خاک و «بیان». بدن هر مرد  
بابی طاهر و مطهر است. تحریم موسیقی و استفاده از ظروف طلا و نقره و نتراشیدن  
موی صورت و بسیاری از ممنوعیت های اسلامی، در آئین «باب» برداشته شد. ولی  
حکم مربوط به ممنوعیت شرب مسکرات به قوت خود باقی ماند و ممنوعیت استعمال  
دخانیات و تریاک و مصرف داروهای طبی نیز بر آن اضافه شد. این احکام باب نیز، در  
صفحات ۱۷ و ۴۵ کتاب «اقدس» مورد تأیید بها، الله قرار گرفت.

هیچکس مجاز نیست به اعمال و دستورات باب، و در عینیت او به دستورات اماناء  
باب، ابرادی وارد کند و اعمال آن ها را مورد سخوال قرار دهد، بلکه باب و اماناء باب  
هستند که می توانند به همه کس ابراد کنند. بابیهها، باید اموات خود را در قبور بلورین  
دفن کنند و اگر بلور ممکن نباشد، از سنگ صیقلی شده استفاده کنند و در یکی از انگشتان  
میت، انگشتری که اسم خداری آن حک شده باشد، قرار دهند.

سیدعلی محمد در «بیان» می نویسد: که بیان باید با مرکب قرمز استنساخ و  
تکثیر گردد. دین او تا سال ۲۰۳۱ هـ (به عدد حروف المستغاث به حساب جمل) باقی  
خواهد ماند. هرکس در خلال این مدت ادعای نبوت کرد و کتاب و آیات و احکامی  
ارائه نمود، از او نپذیرید، و اگر بعد از این مدت، «من بظهره الله» ظاهر شود و آسانی  
بیاورد، پس معارضه و مخالفت با او روا نیست و به پیروان خود دستور می دهد که با  
شیشه های بلورین بر از عطر نزد «من بظهره الله» بروند، سجده کنند و بادست خود  
آن شیشه بلورین را، به عنوان ارمغان «باب»، تقدیم کنند. ولی به طوری که بعداً گفته  
خواهد شد، هنوز مرکب «بیان» کاملاً خشک نشده بود که میرزا حسیعلی به دعوی  
«من بظهره الهی» برخاست، خود را امام زمان، پیشمر وهم پایه خدا خواند و دین  
بهائیت را بر خرابه های بابیگری پایه گذاری کرد. به طوری که امروزه به ندرت سخن

می نمایند.

«بیان» مردم را از روز و ساعتی که سیدعلی محمد دعوی خود را عین خود ، به پذیرش آئین جدید دعوت می کند. هرکس از آن تاریخ از اخاعت از اوامر او سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد، محکوم به فسق و عصیان می داند و کسی که با او مخالفت کند، کافر و مهدورالدم می شناسد. هرکس دعوی او را بشنود و به او ایمان نیاورد، تمام اموالش بر باب و امانا و وی حلال و مصادره می شود.

بر اساس صفاد «بیان». نهایت ملاقات خدایتند ملاقات «باب» است و مرگ، کتابه از فنا در لقاء «باب». تمام موجودات به تکلم «باب» آفریده شده اند و هیچ ممکن مانند «باب» نیست. «باب» مبدأ ظهور همه چیز است.

سیدعلی محمد در ابتدای دعوی خود توصیه می کرد که جسد او را پس از فوت در یکی از حرمین یعنی صکه و یا حدینه، دفن کنند و مردم برای زیارت مقبره او به آن محل بیایند. ولی بعدها از این تصمیم خود منصرف شد و شیراز را به عنوان آرامگاه خود برگزید و گفت: «هرگاه مرد مقتدری در امت او پیدا شد، بیت الله الحرام را خراب کند و هرکس استطاعت داشته باشد، خانه محل تولد او، در شیراز را تعمیر و رنگ آمیزی کند و مردم آن خانه را زیارت نمایند و مناسک حج را در آنجا انجام دهند.» واحد ۴ باب ۱۶

هر مردی که بر هر جماعتی وارد شود، باید بگوید «الله اکبر» و آن جماعت در پاسخ خواهند گفت «الله اعظم»، اگر زن بایی وارد شود، باید بگوید «الله ابهی» و جماعت در پاسخ خواهند گفت «الله اجمل».

سیدعلی محمد ازدواج را تنها منوط به رضایت طرفین کرد و رضایت اولیا یا وکیل آن ها و هم چنین حضور شهود را معتبر و لازم ندانست. این حکم بعدها توسط میرزا حسینعلی نسخ شد و رضایت و اذن والدین بر شروط ازدواج اضافه گردید. ولی هر دو آئین بایی و بهائی، برداخت کابین را شرط لازم عقد ازدواج می دانند. باب به زنان اجازه داد تا مانند حوریان بهشتی لباس حریر بپوشند. خود را بپوشانند و به صورت حوریان از خانه های خود بیرون آیند و میان مردان وارد شوند و بدون حجاب بر صدفی ها بنشینند. به زنانی که شوهرانشان عقیم هستند، «اقتران با مرد دیگری اجازه داده شد. ولی با اذن زوج، تا آن ثمره از وجود آنان ظاهر گردد.» واحد ۸ باب ۱۵ حرمت تنزیل و ریاضاری نیزه طبق احکام «بیان» از بایی ها برداشته شد.

آخر سال و پس از پنج روز کبیسه شروع می شود. به طوری که روز نوروز یا روز اول فروردین، روز عید فطر است و آن را عید رضوان می نامند. مدت این عید ۱۹ روز است که روز اول، مخصوص خود سید علی محمد و هریک از روزهای بعد، مخصوص یکی از اصحاب «حی» می باشد. پنج روز کبیسه قبل از شروع ایام روزه، مخصوص عیش و ضرب و خوشگنرانی است. در ایام روزه، هر بابی موظف است ۱۹ آیه از آیات «بیان» را تلاوت نماید و ۱۹ مرتبه بگوید: «الله الله ربی و لا شریک بالله احد».

هر بابی باید، هر ۱۹ سال یکبار، کلیه اساس منزل خود را تجدید نماید.

چون سید علی محمد و جانشین او میرزا حسینعلی از هیچیک ارادیان دیگر اطلاعی نداشتند، دین اسلام را سرمشق آئین خود قرار دادند و کوشش نمودند از هر جهت در همان مسیر حرکت کنند. چون آیات قرآنی به عریس که زبان محمد بود تدوین شده بود، بر همین اصل، سید علی محمد و میرزا حسینعلی نیز کتب «بیان» و «اقدس» را به عریس نوشتند. نماز و روزه و حج و سایر احکام قرآن و حتی زیارتنامه های اهل تسویع در کتب بابی ها و بهائی ها، به سبک و روش اسلام و نه عریس تدوین یافت. «باب» احکام مربوط به ارث، حجاب بانوان، شجاسات، مطهرات، ریاضواری، نماز جماعت و بسیاری دیگر از احکام اسلام را دگرگون ساخت و احکام جدیدی بر پایه صحرای بردن آنچه در قرآن منع شده بود، جانشین آنها کرد. گرچه قرآن سرمشق سید علی محمد در نوشتن و تدوین «بیان» بوده، ولی سید در کتاب خود علاوه بر نسخ غالب احکام قرآن، تعلیم و تعلم و تدریس علوم و کتب مذهبی شهر از نوشته های خود را بر مؤمنین حرام کرد. به همین علت، بابی ها قرآن و جمیع کتب دینی و فقهی را می سوزانند و به خواندن «بیان» اکتفا می کردند. بعد هامیرزا حسینعلی این ممنوعیت را نسخ کرد و نوشت: «خداوند شمارا از آنچه در «بیان» نازل شده که پادیده کتاب هارا نابود سازید، معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علوم را که به حال شما مفید است بخوانید.»

در «بیان»، «باب»، مبدأ ظهور همه چیز است. ناز و نور، همیشه به دور کلام او می گردند. همان طور که محمد افضل بر موسی و قرآن افضل بر نوره است، «بیان» نیز افضل بر قرآن است.

«پس اف بر مسلمین و مؤمنین که در انتظار قائم منتظر ازال محمدند و هنگامی که او راد خواب ببینند افتخار می کنند» ولی او رایه دست خود در کوه (چهریق) زنجان

اول تبریز، سید را محاکمه و به دعاری او رسیدگی نمایند. چون سید نتوانست در جلسه رسیدگی به سئوالات مجتهدین پاسخ قانع کننده ای بدهد، علما او را تکفیر کردند. سید توبه نامه ای نوشت و پس از چوبکاری مفصل او را به قلعه چهریق بازگرداندند، و تا سال ۱۲۶۶ در همان قلعه زندانی بود.

در طول این مدت بابیان درمازندران به سرکردگی ملاحسین بشرویه ای، در زلیحان به سرکردگی ملامحمدعلی، و در تبریز به سرکردگی میرزا حبیبی دارایی، اغتشاشاتی برپا نموده و تعداد زیادی از فتوای دولتی و شورشیان کشته شدند. ناصرالدین شاه که بعد از فوت محمد شاه به تخت نشسته بود، با مشورت میرزانتقی خان امیر کبیر، به این نتیجه رسید که تا سیدزنده است، دامنه این اغتشاشات خاموش نخواهد گردیده، و برعکس موجبات بهره برداری دول استعماری و مداخلات بیشتر آنان در امور ایران فراهم خواهد شد. لذا در صدد از بین بردن سیدعلی محمد بر آمد. پس از اخذ فتوی از مجتهدین تبریز، که به منزله حکم اعدام سید بود، او را در سال ۱۲۶۶ هجری در حالی که بیش از ۳۱ سال نداشت، تیرباران کردند.

اولین کتابی که سیدعلی محمد نوشت تفسیری بر سوره کوثر به عربی بود و مدتی که در زندان چهریق به سر می برد، کتاب دیگری به نام «بیان» به مخلوطی از فارسی و عربی تدوین کرد. این کتاب به منزله احکام آسمانی بابی هاست. چون مطالب و نوشته های این کتاب حاکی از بیسوادی کامل و بی پایه گی نویسنده، حتی در فن املاء و انشای هر دو زیان بود، بهائیهها کوشش نمودند تا تمام نسخ این کتاب را جمع آوری کرده و از دسترس غیر بهائی ها که به معایب آن اشناد می کردند، دور نمایند.

بیان شامل ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب است که ۱۱ واحد آن توسط سیدعلی محمد در زندان نوشته شده و هشت واحد دیگر را میرزا حبیبی نوری یا «صبح ازل» تکمیل نمود. یا به عقیده بابی ها، هشت واحد دیگر، به صبح ازل نازل شد. عدد ۱۹ از اعداد مبارک بابیان است. کسانی که برای اولین مرتبه به سیدعلی محمد ایمان آوردند و با او بیعت کردند، (پاران حی) هیجده نفر بودند که با خود سید نوزده نفر می شدند. سید کتاب خود را به ۱۹ واحد و هر واحد به ۱۹ باب، هر سال را به ۱۹ ماه و هر ماه را به ۱۹ روز، تقسیم نمود. پنج روز باقیمانده سال (روزهای کیسه) را ایام «بها» نام گذاشت.

بابی ها تاریخ جدید را «تاریخ بدیع» می نامند. ایام روزه بابی ها در ۱۹ روز

غماشانی که توسط والی و علمای دینی در شیراز داده شد، شهرت بسیاری برای سیدعلی محمد به بار آورد. عده کثیری به قصد زیارت امام عازم شیراز شدند. بهترین موقعیت برای سید علی محمد فراهم آمده بود، تا با استفاده و بهره برداری از ساده لوحی مردم، تحول بزرگی در سراسر مملکت ایجاد کند. مردمی که قریب هزار سال شب و روز چشم به راه ظهور امام بودند و هر روز، در پایان هر نماز سه بار از خدا درخواست می کردند که در فرستادن امام تعجیل نماید، کسانی که آرزو می کردند زمان ظهور امام زمان را دریابند و در رکاب او شمشیر بزنند و کشته شوند، اکنون به گوش خود می شنیدند که امام زمان در شیراز ظهور نموده است. تنها حادثه کوچکی لازم بود تا این موج عظیم احساسات درونی را به حرکت در آورد و انقلاب بزرگی نظیر انقلاب محمد در عربستان، در ایران ایجاد کند. سیدعلی محمد همپایه و مرد چنین میدانی نبود، او فاقد تجربه کافی بود. درایت و موقع شناسی و روانکاوای عمیق و هوشیارانه لازم را نداشت تا از چنان موقعیت امنشانی، که ادعایش به وجود آورده بود، به درستی بهره برداری کند. فقدان اطلاعات مذهبی و بی مایگی علمی او، مردم را به تخریب از اطراف او پراکنده کرد. سیدعلی محمد در منزل خود تحت نظر و منزوی شد. معتمدالدوله، والی اصفهان، صحنه‌بانه عده ای سوار برای آوردن سید به اصفهان، به شیراز فرستاد. سواران از بی نظمی شهر که در اثر شیوع ربا ایجاد شده بود، استفاده کردند و بنون برخورد با مانعی سید را به اصفهان بردند، سیدعلی محمد، علیرغم مخالفت های شدید علمای اصفهان، درخانه والی زندگی می کرد. ولی این دوره فراغت دبری نپایید. شش ماه بعد معتمدالدوله درگذشت. برادر زاده اش جریان امر را به صدراعظم گزارش نمود. میرزا قاسمی هم سینرا بدو به ماکر تبعید و سپس او را در قلعه چهریق نزدیک سرحدات ترکیه زندانی نمود.

تا این تاریخ سه سال از روزی که سیدعلی محمد شیرازی دعوی خود را علنی نموده بود، می گذشت و شهرت او در سراسر ایران پیچیده بود. ملاحین شریعه ای و سایر پیروان او به تبلیغ آئین جدید و دعوت مردم به شورش مشغول بودند. با پیوستن ملا محمدعلی قدوسی که از علما و صاحب نظران آن دوران بود، و قره العین دختر ملاح صالح برغانی به جمع پیروان سید، نفوذ و شهرت او در بین مردم افزایش بسیاریافت. صدراعظم برای روشن نمودن اذهان مردم از حقیقت امر و علنی کردن دروغ وی مایه گی سید، دستور داد درنشینی در حضور ولیعهد - ناصرالدین میرزا - و علمای طراز

داد. پس از مرگ سید کاظم، قره العین به کربلا رفت تا حوزه درسی او را اداره نماید و در عراق خود را لجهلی از فاطمه زهرا، دختر محمد پیغمبر اسلام، می نامید. وقتی آوازه ظهور «باب» امام را در شیراز شنید، توسط صلاح‌الدین بشرویه ای غیبیابا به پیروان سیدعلی محمد شیرازی پیوست. اندکی بعد، ترک خانه، هسر و اطفال گفت و به همراه سایر بابیها به گرد ایران راه افتاد و به تبلیغ آئین جدید پرداخت. موقعی که سیدعلی محمد درماکو در زندان بود، درمکاتبات خود با قره العین او را به لقب طاهره ملقب کرد.

سیدعلی محمد در روزهای نخست خود را باب امام می دانست. همین نام بر روی پیروان او باقی ماند. ولی چندی نگذشت که دعوی امام زمانی کرد و خود را مهدی موعود خواند. چون در احادیث مربوط به ظهور امام زمان آمده است که در مروج ظهور مهدی، درفش های سیاه از جانب خراسان حرکت خواهند کرد و خود امام نیز شامگاهان در مکه ظاهر خواهد شد و سحرگاه شمشیر کشان به قتل کفار خواهد پرداخت، سیدعلی محمد، برای تحقق بخشیدن به این احادیث و اثبات این مطلب که او مهدی موعود است، صلاح‌الدین بشرویه ای را به خراسان فرستاد تا درفش های سیاه را در آن خطه به اهتزاز در آورد و خود نیز عازم مکه شد. از مسافرت سید به مکه و اعمالی که در آن شهر انجام داده است، هیچ مدرک و نوشته ای در دست نیست و شاید هم چنین سفری هیچگاه اتفاق نیفتاده است. آنچه مسلم است همه دستور والی فارس، سیدعلی محمد را از بوشهر به شیراز منتقل و درخانه والی زندانی کردند. جلسه ای از علمای طراز اول شیراز برای رسیدگی به دعوی سیدعلی محمد تشکیل گردید. چون سید نتوانست در اثبات ادعای خود دلائل قانع کننده و صحیحی ارائه نماید، علما او را تکفیر نمودند و به دستور والی به چوب و فلک بستند و با روی سیاه در گوی و برزن شیراز گرداندند و او را وادار نمودند تا بر سر منبر از کرده خود توبه و اظهار پشیمانی نماید.

ظهور فرقه باب و اباید در حقیقت اثر و مولود وضع نگران کننده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی منکک در آن زمان دانست. دول بزرگ استعماری نیز برای بهره برداری هرچه بیشتر از اوضاع آشفته ایران، به این آشوب ها دامن می زدند. مذهب تنها راهی بود که توده مردم با توسل به آن می توانستند اعتراضات و انتقادات خود را به گوش گردانندگان منکک و دنیا برسانند.

کامل برسد. قابلیت و لیاقت آن را پیدامی کند که جسمش جایگاه حمل روح هورقلیانی امام زمان و مظهر او در جهان گردد. نامردم نتوانند از طریق او به امام زمان دسترسی پیدا کنند.

شیخ احمد احسانی در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در گذشت و پس از او شاکردش «سیدکاظم رشتی» جانشین شیخ شد و مدت هفتده سال نهال خرافانی را که شیخ احمد کاشته بود، آبیاری و نوسند کرد و پیروان خود را بالاطناتانی از نوع جدید سرگرم نمود. سیدکاظم برایی جمله که «زمان پیدایش امام بزده است»، غالباً تکیه و تکرار می کرد و به همین مناسبت در موقع مرگ کسی را به جانشینی تعیین ننمود.

در اثر تعلیمات سیدکاظم رشتی، مسئله باب امام و نزدیک بودن ظهور امام زمان، درجسم و روح قام شاکردان او رسوخ نموده بود و همه درانتظار وقوع چنین حادثه ای بودند. «ملاحسین بشرویه ای» مدت ۴۰ روز در مسجد کوفه معتکف شد و به عبادت پرداخت نا شاید مکاشفه ای دست دهد و به حضور امام یا باب امام دست یابد.

پس از مرگ سیدکاظم، شیخی ها به چند دسته تقسیم شدند. عده ای به گرد کریم خان، پسر ابراهیم خان پسر عموی فتحعلیشاه، شاکرد سیدکاظم در کرمان جمع شدند. دسته ای نیز از حاج میرزا شفیق تبریزی، یکی دیگر از شاکردان سیدکاظم، پیروی نمودند. در همین اوان یکی از شاکردان سیدکاظم، به نام «سیدعلی محمد شیرازی» مدعی شد که «باب» امام زمان است. ملاحسین بشرویه ای و شانزده نفر دیگر از شاکردان سیدکاظم رشتی، که مقارن همین احوال به جستجوی امام زمان به شیراز آمده بودند، با سیدعلی محمد بیعت کردند و اولین گروه فرقه «بابی ها» را به نام گروه «حی» تشکیل دادند. در بین عده ای که در اولین مرحله به سیدعلی محمد شیرازی پیوستند، تنها یک نفر در جمع حاضر نبود و تا پایان عمر هم موفق بیدار سیدعلی محمد نشد. ولی این امر مانع از آن نبود که تا آخرین لحظه حیات از مصلحان و مدافعین سرسخت بابی باشد و جان خود را نیز در راه این اعتقاد از دست بدهد. این شخص، زنی به نام «فاطمه ملقب به ام سلمه»، دختر ملا صالح برغانی از علمای بنام قزوین و صاحب درجه اجتهاد، بود. فاطمه غالباً در مکتب پدر و عمرهای خود که از مجتهدین مشهور قزوین بودند، حاضر می شد و شوق و استعداد واقعی در فراگیری علوم مذهبی از خود نشان می داد. نخست به شیخیگری و معتقدات شیخ احمد احسانی و سیدکاظم رشتی گرایش پیدا کرد. سیدکاظم رشتی در مکاتبات خود با فاطمه، او را لقب «قره العین»



عنصر هورقلیاتی خود، یعنی با موجودینی سوای ترکیبات کنونی بدن، زنده خواهد شد و حساب پس خواهد داد.

شیخ با استفاده از عقاید فلاسفه یونان مبنی بر این که، جهان هستی مشتمل بر چهار قسمت مجزا، کره خاکی، کره بادی، کره آبی و کره آتشی است که به ترتیب بر روی یکدیگر قرار گرفته اند، معراج محمد را بدین ترتیب تفسیر می کرد که محمدین عبدالله در عروج خود به عرش اعلا در قسمت کره خاکی، عنصر خاکی و در قسمت کره باد، عنصر بادی و در قسمت آب، عنصر آبی و در قسمت آتش، عنصر آتشی خود را رها کرد تا توانست از قسمت های مختلف آسمان عبور کند و به عرش اعلا برسد.

درباره امام زمان نیز شیخ احمد احسانی به ابداع و ایشکار حدیدی دست زد، چون اعتقاد به هزارسال زنده ماندن کسی از نظر عقل قابل قبول نیست. شیخ می گفت، صاحب الزمان که از دشمنان خود بیمناک بود به عالم هورقلیاتی رفت و هرگاه جسمی را مستعد ببیند، در آن جسم حلول خواهد کرد. شیخ با پیش کشیدن داستان قدیمی «باب امام» در نوشته های خود، ادعا می کرد که خود او امامان را دیده و با آنان صحبت کرده است و خود را «نایب خاص» و «باب» امام قلمداد می کرد.

شیخ احمد اصل «عدالت» را که از اصول پنجگانه مذهبی شیعیان است، وارد نمی دانست و آن را حذف کرد و گفت صفات الهی همه در عرض یکدیگرند، برگزیدن و برتری دادن یکی از صفات بر صفات دیگر الهی و قبول آن به عنوان یکی از اصول دین، مورد ندارد.

بدین ترتیب شیخ با انتخاب شیوه «تاریخ» یعنی تلفیق بعضی از آیات قرآنی با عقاید شخصی خود، بعضی از اصول معتقدات شیعیان را مردود شمرد و خود، اصول دیگری را جایشین آنها کرد که مورد قبول شیعیان است، اصولی که از اصول پنجگانه شیعیان باقی ماند عبارتند از، توحید، نبوت، امامت، و «رکن رابع»، که خود شیخ احمد احسانی بر سه اصل فوق افزوده است. رکن رابع عبارتست از اعتقاد به وجود «شیمه ای کامل». منظور از شیمه کامل در فرقه شیخیه، حجت های خداوند بر خلق و واسطه های میان امام غائب و مردم می باشند. شیمه ای کامل راه و چاه را به مردم نشان می دهد. مردم باید، در غیبت امام زمان، حجت های خود را شناسانند از آنان پیروی کنند. چون امامان در قالب هورقلیاتی زندگی روحانی دارند، از این رو ممکن است در قالب و جسم شیمه ای کامل ظاهر شوند. هرکس که به مقام شیمه ای

ادامه داشت تا آن که صفویه زمام امور ایران را به دست گرفتند. چون ترکان عثمانی، که چشم طمع به آذربایجان و قفقاز دوخته بودند، سنی مذهب بودند، صفویه برای تحریک احساسات مذهبی ایرانیان و تجهیز نیروی ملی برای مقابله با همسایه مقتدر خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفتند. همین امر به تقویت و عملی شدن اعتقادات شیعیان و تظاهرات مذهبی دامن زد. اهل منبر و مبلغین مذهبی برای بهره برداری های اقتصادی، هرچه در قوه تخیل داشتند عرضه نمودند و هر روز حدیث تازه ای در عفت و عصمت و طهارت و علم لدن و رابطه ائمه با عالم غیب ارائه می کردند و بر ارادت جماعت دلپاخته و افسون شده، خاندان علی می افزودند. تولد هر يك از ائمه جزو اعیان رسمی درآمد و وفات آنان روز عزای ملی شد. ولی هنوز از «باب» امام و رابط او در این دنیا خبری نبود.

با پیداشدن شیخ احمد احسانی و اصول جدیدی که در مسلک شیعه گری وضع نموده، مسئله شیخی گری و به دنبال آن «باب» امام زمان و امکان حلول روح درجسم انسان دیگری بر سر زبان ها افتاد. شیخ احمد احسانی که در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار در کرمان اقامت داشت، مردی تیزهوش، سخن رانی ورزیده و یکی از مسلمانان معتقد به شیعه اثنی عشری بود. او مطالعات زیادی هم در فلسفه یونان داشت. با درهم آمیختن معتقدات شیعیان با فلسفه یونانیان، اصول جدیدی را دریاورهای مذهبی شیعیان پایه گذاری کرد. همین امر موجب پیدایش فرقه شیخیه و سپس بابیگری، و نفاق بیشتر بین فرق مختلف اسلام گردید.

شیخ احمد احسانی با استفاده از فلسفه افلاکون و ارسطو درباره علل وجودی اشیاء در دنیا، گفت: علل اربعه خلقت جهان، اما همان هستند. آفریننده این جهان، روزی دهنده مردغان، گرداننده رهنایت کننده، اما مانند پروردگار عالم رشته کارها را به دست آنان سپرده و بدن های ما نیز در اختیار آنان است. هر لحظه اراده نمایند و جسمی را آماده و مستعد ببینند، روح امام در آن بدن حلول خواهد کرد.

اصل دیگری که مورد تفسیر شیخ احمد قرار گرفت، رستاخیز و روز قیامت بود. شیخ می گفت: که انسان دارای دو جسم است، یکی جسمی که از عناصر اربعه، خاک، باد، آب و آتش ساخته شده و پس از هرگ تغییر شکل می دهد و به اصل خود بازمی گردد. و جسم دوم که جاودان و فنا ناپذیر است، و از عناصر هورقلیاتی بوجود آمده است. در جهان دیگر، انسان به هیئت و شکل کنونی تجدید حیات نخواهد کرد، بلکه با

خورد. پس از فوت جعفر بن محمد، معروف به الصادق، شیعیان در انتظار مهدی در خاندان او بودند. به طوری که در تواریخ آمده است، «حسن بن علی» ملقب به «العسکری» امام یازدهم شیعیان، در ۲۷ سالگی درگذشت. چون فرزندی نداشت و بیم پراکندگی و از هم گسستگی کامل شیعیان اثنی عشری می رفت، شیعیان شایع کردند که امام دارای فرزند پسر ۵ ساله است که در سرداب مخفی شده است. کوشش جعفر بن علی برادر حسن، برای تفهیم این مطلب به مردم، که برادرش اصولاً صاحب فرزندی نبوده، به جانی رسید و او را کذاب لقب دادند.

یکی از شیعیان به نام «عثمان بن سعید» مدعی شد که امام پنهان است و او را به عنوان واسطه و «باب» میان شیعیان و خود تعیین نموده، تا سخنان مردم را به سمع امام برساند و پاسخ او را به مردم بگوید. بدین ترتیب، عثمان سال ها به عنوان «باب» امام مفاصل خود را بر شیعیان محمیل و از آنان بهره برداری می کرد. پس از مرگ او، پسرش «محمد بن عثمان» و پس از درگذشت او، «حسین بن روح» مسئولیت «باب» امام را به عهده داشتند. پس از حسین بن روح، «محمد علی سیمری» جانشین او شد. در این دوره هفتاد ساله احادیث گوناگونی برای اثبات این مطلب، که مهدی موعود همان «محمد بن الحسن» غایب است، به وجود آمد. در باره زمان، چگونگی و محل ظهور مهدی نیز احادیث بسیاری ساخته شد. از جمله روایت می کنند که:

«امام شامگاهان به مکه در خواهد آمد و نیم شب بالای مناری می رود و باران خود را که ۴۱۳ نفر هستند، از چهار گوشه جهان به سوی خود خواهد خواند و بامدادان شمشیر کشان به کشتن کفار خواهد پرداخت.»

بدین ترتیب اعتقاد به غیبت محمد بن الحسن، ملقب به مهدی و ظهور او در روز موعود، از اعتقادات بنیانی فرقه شیعه، اثنی عشری گردید.

محمد بن علی سیمری، به هنگام فوت جانشینی برای خود تعیین نکرد و گفت امام زمان از میان مردم رفت و دیگر «بابی» برای ارتباط با مردم و امام وجود نخواهد داشت.

گرچه با مرگ محمد بن سیمری دستگاه «باب» برچیده شد، ولی مسئله ظهور امام زمان و تطهیر دنیا به دست او، همچنان در دل شیعیان مشتعل و زنده باقی ماند. شیعیان از بیم آزار و شکنجه سنی ها، مجبور به نقیبه در ناوهای مذهبی خود بودند و نظاهرات چندانی در مورد غیبت، ظهور و باب امام نمی کردند. این رضح چندین قرن

وارد شد. مسلمانان معتقد شدند که شخصی به نام مهدی، از اعقاب محمد بن عبدالله پیغمبر مسلمانان، برای نجات دنیا از بدبها ظهور خواهد کرد. کیسانی ها دسته ای از مسلمانان بودند که به گرد محمد حنیفه فرزند علی بن ابیطالب جمع شدند و بر امویان قیام نمودند. وقتی که محمد حنیفه درگذشت، کیسانی ها سرگ اورا باور می کردند و می گفتند که محمد در کوه رصوی، نزدیک مدینه، محفی است و به زودی ظهور خواهد نمود. کیسانیان معتقد بودند که امامان چهار تن پیش نیستند. علی، حسن، حسین و محمد حنیفه. بدین ترتیب فکر ظهور سوشیاست زرتشتیان، در هیئت شخصیت دیگری به نام مهدی، در اسلام وارد شد. زید بن علی نواده حسین، امام سوم شیعیان، در زمان بنی امیه به ادعای خلافت برخاست و به کوفه آمد. پیروان خاندان علی بن ابیطالب به درش گرد آمدند و با نقل حدیث:

«ان مهدینا سیظهر فی الکوفه» (مهدی ما در کوفه ظهور خواهد کرد)، زید را مهدی موعود خواندند و با خلافت بنی امیه به ستیز برخاستند. خلیفه لشکری به سرکوبی آنان فرستاد و زید در نبرد کشته شد. ولی گنیه مهدی بر زید باقی ماند و امروزه شیعیان فرقه زیدیه در انتظار ظهور مجدد زید می باشند.

وقتی «علویان» به مخالفت با بنی امیه برخاستند و «محمد بن عبدالله زکیه» نواده پسری «حسن بن علی» ادعای خلافت کرد، حدیث دیگری از محمد بن عبدالله ابداع شد که:

«اگر از عمر جهان فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را دراز می گرداند تا مردی از خاندان من، که نامش با نام من و نام پدرش با نام پدر من یک سان است، برانگیزاند.»

وقتی بنی عباس به ادعای خلافت برخاستند، برای جلب حمایت شیعیان و به ویژه ایرانیان، حدیث دیگری ابداع شد:

«وقتی که پرچم های سیاه از جانب خراسان ببینید، پس به ظهور مهدی مژده دهید.»

برای تحقق بخشیدن به این حدیث، ابومسلم را برای تجهیز قوا و حرکت پرچم های سیاه، به خراسان اعزام کردند. با پیدایش حدیث:

«ان القائم من ولد فاطمه» (ظهورکننده [مهدی] از فرزندان فاطمه خواهد بود)، مهدیت در خاندان علی بن ابیطالب تثبیت شد و مهدی گری به شیعی گری پیوند

### بهائیگری

یهودی ها در طول مدت اسارت خود در بابل، با افکار مذهبی نوینی آشنا شدند. چون دین یهود، با ظهور انبیای متعدد، در حال پویائی و گسترش فکری بود، غالب افکار جدید دیگر ادیان و مذاهب را در معتقدات دینی خود جذب می کرد. از آن جمله عقیده به ظهور ناجی بود. بنا بر اعتقاد زرتشتیان، در پایان جهان و برای نجات عالم ارزشی ها و پلیدی ها، و به منظور از بین بردن اهریمن دیرقراری حکومت اهورامزدا، منجی بشریت، به نام «سوشیانت» ظهور خواهد کرد.

بیشویان قوم یهود که این افکار را مناسب وضع سیاسی خود و بهترین وسیله برای ایجاد بارقه امید در دل یهودی های سرخورده تشخیص دادند، به نسردهستان ظهور مسیح و برقراری مجدد حکومت قدرتمند الهی اسرائیل و قلع و قمع دشمنان یهود پرداختند. انتشار این داستان و ایجاد امیدواری در دل قوم یهود، محیط را برای قول عیسی به عنوان مسیح موعود، آماده نمود و موجب گرد آمدن سریع عده زیادی از یهودی ها به گرد عیسی شد. چون با مرگ زودرس عیسی، یهودی ها انتظارات خود را عملی ندیدند، به آمدن مسیح دیگری در آینده دل بستند. عیسوی ها نیز که خیلی زود مسیح خود را از دست داده بودند، بازگشت مجدداً سوار بر ابراهار برقراری حکومت خدا به دست او را، به عنوان رکن اساسی باورهای مذهبی خود پذیرفتند.

با ظهور اسلام و تسنط این آئین بر تمامی خاورمیانه، مصر و شمال آفریقا، اندیشه ظهور ناجی نیز مانند بسیاری از افکار زرتشتیان و یهود، در اعتقادات مذهبی مسلمانان

حرام می‌داند و به شدت منع کرده است، تقریباً کلیه بانکهای کشورهای اسلامی، تحت عنوان مختلف و تاحزینادی ریاکارانه، به مشتریان خود بهره با نرخ های بالا پرداخت می کنند.

اصرار پیش از حد برخی از کشورهای اسلامی بر تقویت هرچه بیشتر شریعت و شعائر اسلامی، منتهی بر تقویت روح فرمانبرداری و اطاعت محض در یکایک اتباع کشور است. فواین مذهبی دیکتاتوری، روح آزادمندی و آزادیخواهی و اعتمادسوس رافرسوده و خفته می کند. تنها در چنین محیط فشار و خفقان مذهبی است که فرماآزادایان دیکتاتور می توانند در درون هر يك از افراد کشور خود نفوذکنند و دستورات و اراسر خود را، به عنوان تفسیر و تعبیری از کلام خدا، به مرحله اجرا در آوردند و اراجمادی که درین افراد کشور تحت لوای مذهب و در اثر تلفیقات مذهبی ایجاد می گردد، برای عملی کردن مقاصد سیاسی و اقتصادی خود بهره برداری نمایند.

است و مردم هر روز پس از ادای نماز، برای بازگشت هرچه زودتر از دعا و ثنا می‌کنند و در روز تولد او جشن مفصلی برپا می‌نمایند.  
شیعیان معتقدند که ائمه، نور امامت را از علی ابن ابیطالب به ارث برده‌اند و تمامی آنان از دو صفت ممتاز:

۱ - طهارت و عصمت از خطا

۲ - علم لدن و وقوف به کلیه علوم گذشته و آینده برخوردارند.

شیعیان در آغاز همه جا و همیشه مورد شکنجه و تجاوز معتقدین به سایر مکاتب اسلامی بودند. و وقتی آزار و اذیت به نهایت می‌رسید، اجباراً و با استفاده از اصل نفی، عقاید باطنی خود را کتمان می‌کردند. شیعیان نسبت به باورهای دینی و اعتقاد به ائمه بسیار متعصبند و این تعصب درباره حسین بن علی، امام سوم پیش از سایر ائمه است.

اصول دینی که شیعه به آن معتقد است، عبارتند از: توحید، نبوت، امامت، عدالت و روز رستاخیز که با اصول مورد قبول اهل تسنن اختلافاتی در مورد امامت و عدالت دارد.

پس از آن که صفویه مذهب شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نمودند، شیعیان محل و ملواتی، برای تمرکز و اظهار صریح عقاید مذهبی خود پیداکردند و امروزه در کشورهای ایران، پاکستان، لبنان و زنگبار متمرکز هستند.

در اثر فشار روزافزون ترقیخواهی و پیشرفت جوامع اسلامی، امروزه در غالب سرزمین‌های مسلمان نشین، قوانین اسلامی سلطه اجرایی خود را از دست داده‌اند و قوانین مشرفی امروزی جای قوانین مربوط به ۱۶۰۰ سال قبل و پیش از آن را گرفته‌اند. آزادی عمل بیشتری به مردم این کشورها داده شده است. قوانین اسلامی مجازات مرتدین از دین را سرگ و جزای زناکاران را سنگسار کردن و حکم سارقین را قطع انگشتان دست و حد بسیاری از اعمال خلاف دیگر را شلاق زدن می‌دانند. امروزه به دلائل متعدد بین‌المللی، از قبیل اعلامیه حقوق بشر و قراردادهای بین‌المللی، بسیاری از مجازات‌های اسلامی زیرسؤال و انتقاد شدید قرار گرفته و از مجموعه قوانین جاری کشورهای اسلامی حذف شده است. با آن که قرآن صراحتاً پرداخت بهره و رباخواری را